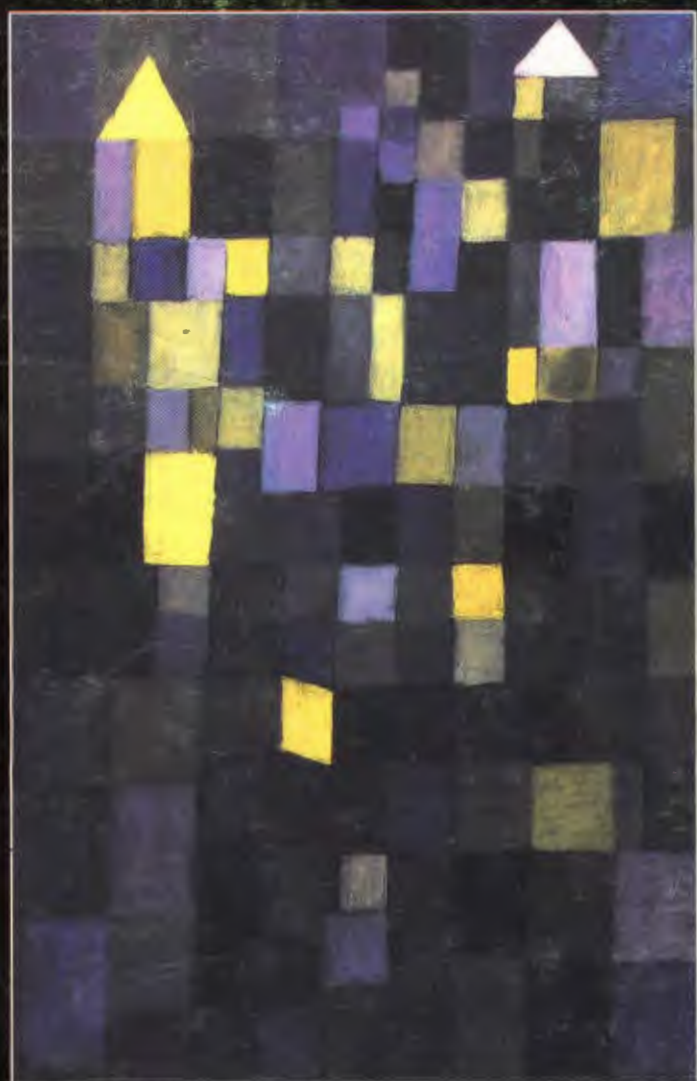




زبان‌شناسی نظری

پیدایش و تکوین دستور زایشی

تالیف :

دکتر محمد دبیرمقدم

سورة التوبة

[illegible]

22. 10. 1901

५

100

14

9

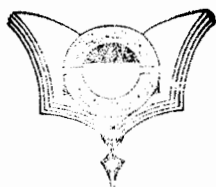
Theoretical Linguistics

Emergence and Development of Generative Grammar

Mohammad Dabir-Moghaddam

۲۹۰۰ تومان

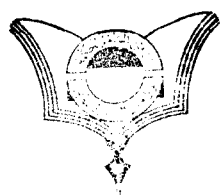




تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

زبان‌شناسی نظری

پیدایش تکوین دستور زایشی



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

زبان‌شناسی نظری

پیدایش و تکوین دستور زایشی

تألیف

محمد دبیرمقدم

دانشیار زبان‌شناسی

انتشارات سخن

تهران ۱۳۷۸

۱۹۶۱۰

دبیرمقدم، محمد
زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی / تألیف محمد دبیرمقدم -- تهران:
سخن، ۱۳۷۸.
۵۸۰ ص.: نمودار.

ISBN 964 - 6961 - 18 - 5

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
Mohammad Dabir-Moghaddam.
ص.ع. به‌انگلیسی:

Theoretical linguistics: emergence and development
of generative grammar

واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. [۵۲۷] - ۵۴۵.

۱. دستور زبان زایشی. الف. عنوان. ب. عنوان: پیدایش و تکوین دستور زایشی.

۴۱۵

۲ ز ۲ د / ۱۵۸ P

۷۸ - ۱۱۴۵۱ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات سخن

زبان‌شناسی نظری (پیدایش و تکوین دستور زایشی)

دکتر محمد دبیرمقدم

چاپ اول: ۱۳۷۸

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

حروفچینی: سینانگار

لیتوگرافی: صدف

چاپ: چاپخانه مهارت

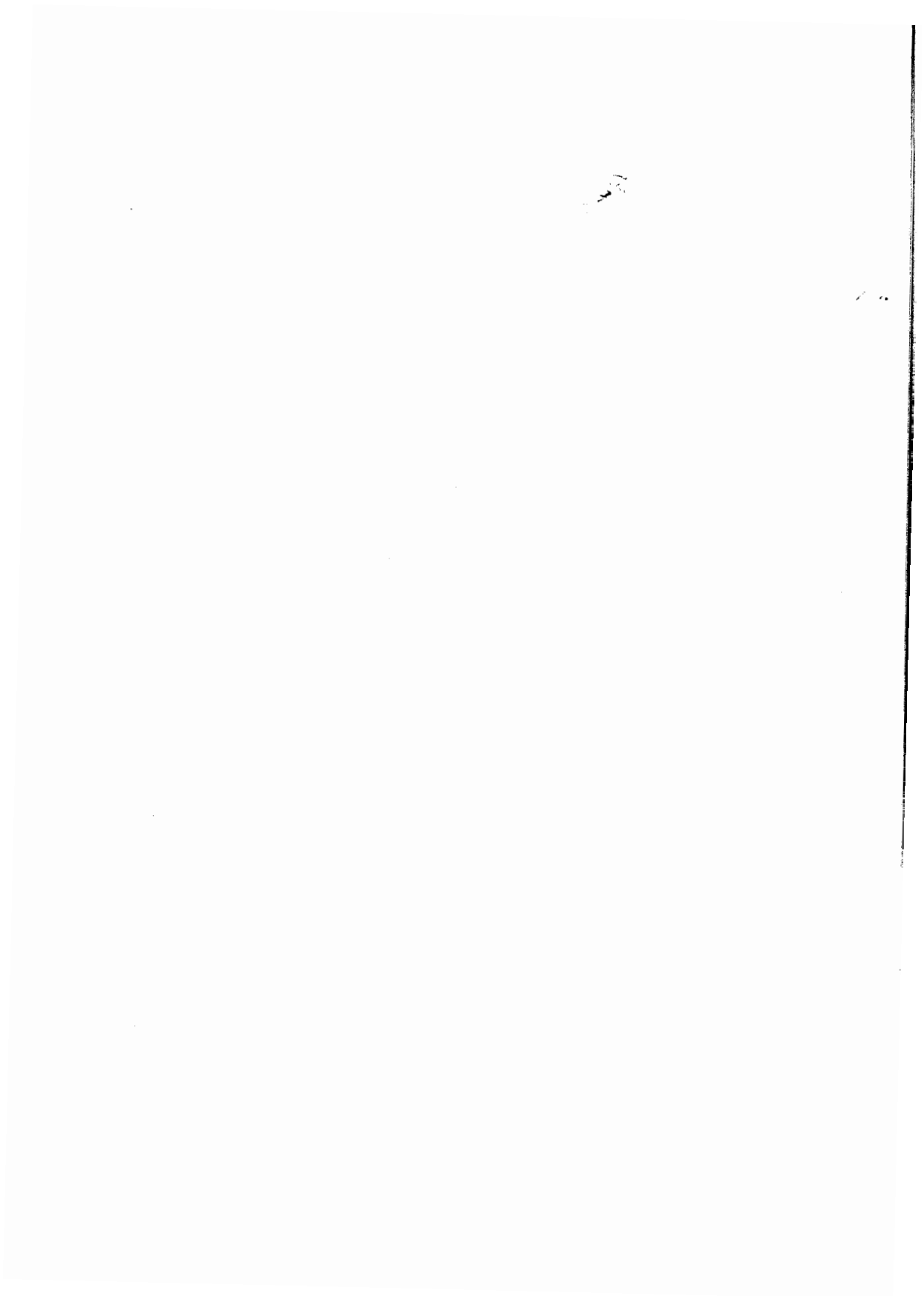
خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۸۹۳۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۵-۱۸-۶۹۶۱-۹۶۴ ISBN 964 - 6961 - 18 - 5

تقدیم به:

پدر و مادرم
آموزگاران، دبیران، و استادانم
همسر و فرزندانم
و
دانشجویانم



فهرست مطالب

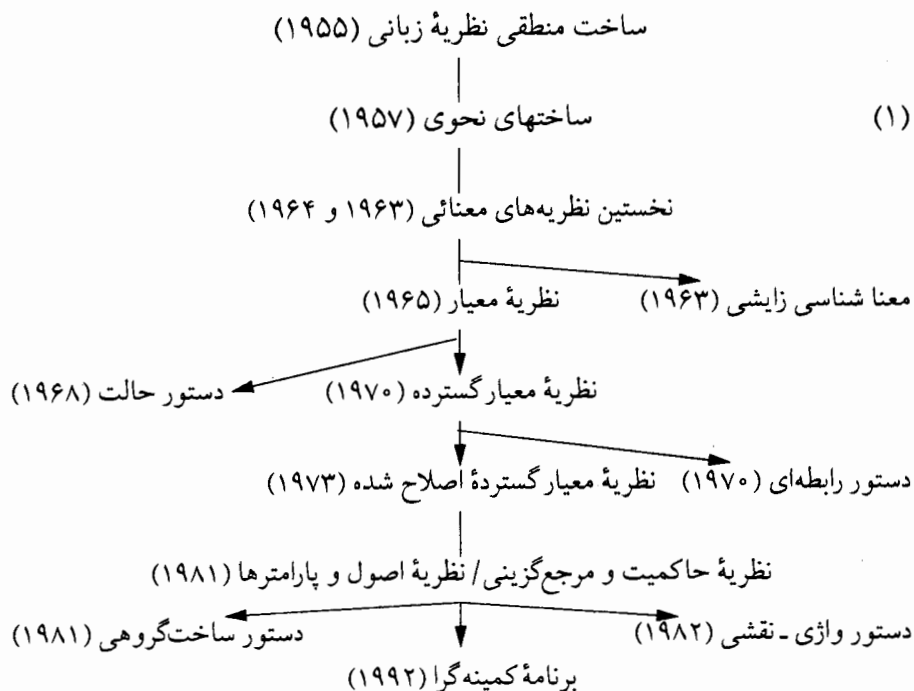
۹	پیشگفتار.....
۱۳	فصل اول: نگرش‌های مسلط در زیان‌شناسی نظری امروز.....
۶۳	فصل دوم: ساخت‌های نحوی.....
۱۰۷	فصل سوم: نخستین نظریه‌های معنائی.....
۱۳۹	فصل چهارم: نظریه معیار.....
۲۰۷	فصل پنجم: معناشناسی زایشی.....
۲۷۱	فصل ششم: دستور حالت.....
۲۹۳	✓ فصل هفتم: دستور رابطه‌ای.....
۳۲۹	فصل هشتم: نظریه معیار گسترده و نظریه معیار گسترده اصلاح شده.....
۳۶۳	فصل نهم: نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی.....
۴۳۵	فصل دهم: دستور واژی-نقشی.....
	فصل یازدهم: دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته و
۴۷۷	دستور ساخت گروهی هسته‌بنیان.....
۵۱۷	فصل دوازدهم: برنامه کمینه‌گرا.....
۵۲۷	کتابنامه.....
۵۴۷	واژه‌نامه فارسی-انگلیسی و نمایه.....
۵۶۳	واژه‌نامه انگلیسی-فارسی.....
۵۷۷	نمایه نامها.....

پیشگفتار

کتاب زبانشناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی به توصیف عمده‌ترین رویکرد زبانی در نیمه دوم قرن بیستم میلادی و در آستانه ورود به هزاره سوم پرداخته است. دستور زایشی مکتبی مسلط و غالب در زبانشناسی نظری امروز است و مجموعه‌ای از نظریه‌های زبانی را که جملگی بر دو باور فلسفی و زبانشناختی زیر استوارند در بر می‌گیرد: (الف) برخی از ویژگیهای زبان زیستی و فطری‌اند و از اینرو کودک هنگام تولد مجهز به آنهاست و (ب) بارزترین جنبه زبان ساختار صوری و ریاضی‌گونه آن است. این مکتب از پیشینه‌ای کهن برخوردار است زیرا ریشه در مطالعات زبانی دستورنویس هندی پانینی (قرن چهارم پیش از میلاد)، آراء فلسفی افلاطون (قرن چهارم پیش از میلاد)، و تفکرات عقل‌گرایانه دکارت (قرن هفدهم میلادی) دارد. احیاکننده این آراء و افکار در این قرن آورام نوآم چامسکی زبانشناس شهیر امریکائی (متولد هفتم دسامبر ۱۹۲۸ در شهر فیلادلفیا واقع در ایالت پنسیلوانیا) است. در کتاب اخیری که به شرح زندگی چامسکی اختصاص یافته است (بارسکی ۱۹۹۷) آمده است که وی یکی از مهمترین شخصیت‌های این قرن است و درباره او گفته‌اند که برای نسل‌های آینده چگونه خواهد بود که گاليله، دکارت، نیوتن، یا پیکاسو برای نسل کنونی است. در فهرست ده نفره شخصیت‌های تمام اعصار و قرون در فهرستگان هنر و علوم انسانی مربوط به سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ نام وی در جایگاه هشتم قرار دارد و برخی از ناموران پیش از او عبارتند از شکسپیر، ارسطو، افلاطون، و فروید و پس از او نام هگل آمده است. چامسکی تا سال ۱۹۹۷ افزون بر هفتاد کتاب و بیش از هزار مقاله در

زبان‌شناسی، فلسفه، سیاست، علوم شناختی، و روان‌شناسی نوشته است و هم‌اکنون استاد برجسته مؤسسه فن‌آوری ماساچوست (ام‌آی‌تی) است (همان منبع، ص ۳ و ص ۲۱۹ پی‌نوشت شماره ۲).

دستور زایشی، یا به تعبیر نگارنده مکتب زایشی، که چهل و چهار سال از عمر احیای آن در این قرن می‌گذرد و انقلابی در زبان‌شناسی و علوم شناختی محسوب می‌شود، اکنون تبدیل به درختی تنومند شده است. بدنه و تنه اصلی نمایانگر خط فکری شخص چامسکی و جمع‌گیری از پیروان اوست و شاخ و برگ‌های آن انشعاب‌هایی هستند که از آن جوانه زده‌اند و در تکوین آن دستور و شکل‌دهی چهره‌های امروزی آن تأثیرگذار بوده‌اند. نمودار (۱) هیأت کلی این درخت را ترسیم کرده است.



در این کتاب پیدایش و تکوین نظریه‌های زبانی مذکور در نمودار (۱) در قالب فصل‌های جداگانه معرفی خواهند شد. پیش از ورود به مباحث آن نظریه‌ها، در فصل مقدمه از سه رویکرد غالب و مسلط در زبان‌شناسی نظری امروز یعنی زبان‌شناسی صورت‌گرا،

زبان‌شناسی نقش‌گرا، و زبان‌شناسی شناختی صحبت خواهد شد و در دیگر فصل‌های کتاب (فصل‌های دوم تا دوازدهم) نظریه‌های نام برده شده در نمودار (۱) شرح داده خواهند شد.

در نگارش این کتاب، که دوازده سال طول کشید، هدفها و ملاحظات فهرست شده در شماره (۲) مورد نظر نگارنده بوده‌اند.

(۲) الف. تألیف کتابی که معرف چهره واقعی دستور زایشی باشد. نگارنده تلاش کرده است که بر اساس منابع اصلی و دست اول این دستور خواننده را از مسیری که این نظریه‌ها پیموده‌اند هدایت کند و بدین سان تصویری واقعی از سیر تحولات نظری به دست دهد. اگر چه بی‌گمان این هدایت نشانگر استنباط، شناخت، و فهم نگارنده از این نظریه‌ها و از اینرو منعکس‌کننده منظر وی به رخدادهاست لیکن پرهیز از یک‌سویگی و گرایش به یک نظریه و بزرگ‌نمایی آن و نادیده گرفتن دستاوردهای انشعاب‌های این دستور یا بی‌مهری نسبت به آنها همواره مورد توجه نگارنده بوده است.

ب. برطرف کردن خلأ نظری موجود در زبان‌شناسی امروز ایران

ج. فراهم نمودن زمینه لازم برای دانشجویان و پژوهشگران برای راه‌یابی به متون تخصصی

د. معادل‌سازی برای اصطلاحات تخصصی

ه. جنبه آموزشی کتاب مورد تأکید ویژه بوده است.

و. حداقل دانش و معلومات زبان‌شناسی برای ورود به کتاب مد نظر بوده است تا اینکه علاوه بر دانش‌آموختگان زبان‌شناسی برای پژوهشگران و دانشجویان رشته‌های مرتبط و نیز علاقه‌مندان به مسائل زبان و زبان‌شناسی و نظریه‌های زبانی نیز قابل استفاده باشد.

ز. هر مفهومی که معرفی و توصیف شده است مستند است به این معنا که نخستین منبع (یا منابع) اصلی‌ای که مفهوم را مطرح کرده مورد استناد واقع شده و مبنای توصیف قرار گرفته است. در انتخاب مثالها نیز این پابندی به متون اصلی رعایت شده است و به این خاطر است که اکثر قریب به اتفاق

مثالها از زبان انگلیسی است. همچنین از آنجا که در مقایسه با زبان انگلیسی (و بعضی زبانهای دیگر) میزان پژوهشی که در این چهارچوبها در مورد زبان فارسی انجام شده است بسیار اندک است و توصیفها و تحلیل‌های انجام شده نیز بحث‌انگیز است، نگارنده ترجیح داده است از مثالها و شواهد فارسی استفاده نکند.

ح. تلاش شده است که تحولات نظری با توجه به سیر زمانی رخداد آنها ارائه گردد و از اینرو نمایانگر مراحل تکوینی این دستور باشد.

ط. در معرفی انشعابها از تنه اصلی این دستور نیز سیر پیدایش و تکوین هر انشعاب بر اساس منابع اصلی توضیح داده شده است.

ی. افزون بر ترسیم مراحل تکوینی نظریه‌ها، چهره کنونی و به روز آنها نیز با جزئیات لازم توصیف شده است.

در مدت نگارش این کتاب استاد گرانمایه جناب آقای دکتر علی اشرف صادقی همواره مشوق نگارنده بود و یکی از منابع ارزشمند مورد نیازم را با سخاوت علمی بی نظیر خود در اختیارم نهاد. در مراحل مختلف تألیف کتاب از گفتگوی حضوری و تبادل نظر با تعدادی از زبان‌شناسانی که در پیدایش و یا تکوین نظریه‌های زبانی مورد وصف تأثیرگذار بوده‌اند بهره فراوان برده‌ام. بویژه مایلم مراتب قدردانی خود را از جورج لیکاف (دانشگاه کالیفرنیا در برکلی)، رونالد لانگاکر (دانشگاه کالیفرنیا در سان‌دی‌اگو)، چارلز فیلمور (دانشگاه کالیفرنیا در برکلی)، رابین لیکاف (دانشگاه کالیفرنیا در برکلی)، جون برزن (دانشگاه استنفرد)، و آیوان ساگ (دانشگاه استنفرد) ابراز دارم. از جناب آقای علی اصغر علمی مدیر محترم انتشارات سخن بخاطر ابراز علاقه ایشان به چاپ این اثر سپاسگزارم و از جناب آقای کمال اجتماعی جندقی که ویرایش و نمونه‌خوانی آنرا به عهده داشت تشکر می‌کنم.

فصل اول

نگرش‌های مسلط در زبانشناسی نظری امروز

اگر بخواهیم تصویری از چهرهٔ 'زبانشناسی نظری'^۱ امروز ترسیم کنیم می‌توانیم به جرأت از سه نگرش مسلط در این رشته سخن بگوئیم. این سه نگرش در واقع سه تفکر غالب در زبانشناسی نظری امروز هستند به این تعبیر که هر کدام طرفداران و حامیان قابل ملاحظه‌ای را جذب نموده است به طوری که گروه‌های زبانشناسی، کتاب‌ها، مقاله‌ها، رساله‌ها، مجله‌ها، و همایش‌های علمی عمدتاً به معرفی، پژوهش و نشر آراء و افکار نشأت گرفته از این نگرش‌ها می‌پردازند. این نگرش‌های مسلط عبارتند از 'زبانشناسی صورت‌گرا'^۲، 'زبانشناسی نقش‌گرا'^۳، و 'زبانشناسی شناختی'^۴. هر یک از نگرش‌های فوق‌الذکر خود زیر مجموعه‌هائی را شامل می‌شود که فصل مشترک آنها به ترتیب عبارت است از تلقی زبان به عنوان 'نظامی ساخت بنیان و ریاضی گونه'، 'نظامی برای ایجاد ارتباط'، و 'نظامی شناختی'. به بیانی دیگر، این سه نگرش در واقع سه رویکرد به زبان‌اند به این معنی که از سه منظر مختلف زبان را تعریف کرده و مورد مطالعه قرار داده‌اند. ما در این فصل با کلیات این سه رویکرد آشنا خواهیم شد و در فصل‌های بعد به رویکرد اول خواهیم پرداخت.

فردریک نیومایر، که از زبان‌شناسان بنام و صاحب آثار فراوان می‌باشد و تألیفات او در

1) theoretical linguistics

2) formal linguistics

3) functional linguistics

4) cognitive linguistics

دو دهه گذشته عمدتاً به تاریخ نگاری تحولات 'دستور زایشی گشتاری'^۱ و حمایت از این نظریه معطوف بوده است، معتقد است که در زبان‌شناسی سه انقلاب علمی رخ داده است. چارلز هاکت، زبان‌شناس ساختگرایی امریکائی، نیز تحلیلی کم و بیش مشابه^۲ در این خصوص ارائه داده است (بنگرید به نیومایر ۱۹۸۰، ص ۴۶-۴۷ و ۱۹۸۶ا، ص ۱۰ و نیز همانجا پانوش ۱۲). نخستین آن هنگامی بود که ویلیام جونز شرق‌شناس و حقوق‌دان انگلیسی تبار، که به عنوان قاضی در دادگاه عالی هندوستان اشتغال داشت، در مطالعات خود در زبان باستانی متون حقوقی هند یعنی زبان سانسکریت به آن پی برد. وی در خطابه خود در انجمن آسیائی بنگال در سال ۱۷۸۶ از خویشاوندی میان زبان‌های کهن همچون سانسکریت، یونانی، و لاتین و سرچشمه گرفتن آنها از زبانی مشترک سخن گفت. این گفته مقدمه و منشأ تحولات و یافته‌های عمده در قرن نوزدهم میلادی در خصوص رابطه خویشاوندی بین زبان‌ها و انشعاب آنها از زبانی مادر، نامگذاری زبان 'هندواروپائی آغازین'^۳، و نیز خانواده‌های زبانی متعدد گردید. نیومایر دومین انقلاب را به آراء و افکار فردینان دو سوسور زبان‌شناس سوئیسی که در دهه اول قرن حاضر میلادی در کلاس‌های درسش ابراز شده است منتسب دانسته است. یادداشت‌های تهیه شده در این کلاس‌ها پس از مرگ سوسور از سوی دو تن از دانشجویان و همکاران او گردآوری گردید و در کتابی با عنوان درس‌هایی در زبان‌شناسی همگانی^۴ به سال ۱۹۱۶ نشر یافت. سوسور در تعالیم خود شالوده نظری نوینی را در مطالعات زبان‌شناسی بنا نهاد. معرفی مفاهیمی چون زبان‌شناسی 'هم زمانی'^۵، 'در زمانی'^۶ و 'همه زمانی'^۷ که آخری تداعی کننده نوعی همگانی‌های زبانی است (سوسور ۱۹۱۶، ص ۹۵-۹۶)، و نیز تمایز بین 'زبان'^۸، 'گفتار'^۹ و 'قوة نطق'^{۱۰}، و

1) Generative Transformational Grammar

۲) گفته شد تحلیلی کم و بیش مشابه زیرا هاکت واژه انقلاب را به کار نبرده است بلکه از تعبیر تحول استفاده کرده است و ضمناً او به چهار مورد تحول اشاره کرده است که بانیان آنها عبارتند از ویلیام جونز، کارل ورنر (از نودستوریان)، فردینان دو سوسور، و نوآم چامسکی. این تحولات متعاقباً مطرح خواهند شد.

3) Proto-Indo-European

4) Cours de Linguistique Générale

۵) «زبان‌شناسی همگانی» تعبیری است که در اروپا به کار می‌رود و برابر «زبان‌شناسی نظری» در قاره امریکاست.

6) synchronic

7) diachronic

8) panchronic

9) langue

10) parole

11) langage/faculté du langage

همچنین تقابل بین 'صورت'،^۱ و 'جوهر'،^۲ روابط 'هم‌نشینی'،^۳ و 'جانشینی'،^۴ 'دال'،^۵ و 'مدلول'،^۶ و طرح مفهوم 'نشانه'،^۷ ارکان چهارچوب نظری سوسور می‌باشند. آخرین جمله کتاب فوق‌الذکر روشنگر بینش سوسور نسبت به زبان‌شناسی است: "هدف واقعی و یگانه زبان‌شناسی عبارت است از مطالعه محض زبان" (ص ۲۳۲). در این گفته حیطه زبان‌شناسی مطالعه صرف و محض زبان فارغ از عواملی همچون جامعه و طبقات اجتماعی، جغرافیا، فرهنگ، وظیفه و نقش ارتباطی و کاربردی زبان و امثال آن تعیین شده است. از اینرو سوسور را باید زبان‌شناسی 'درون‌گرا'،^۸ پنداشت. از سوی دیگر زبان‌شناسانی که زبان را در ارتباط با عواملی همچون فرهنگ، روان، جامعه، وظیفه و نقش ارتباطی و کاربردی آن، تحولات تاریخی، و امثال آن بررسی می‌کنند زبان‌شناسان 'تعالی‌گرا'،^۹ خوانده می‌شوند زیرا آنها مقولات زبانی را به مقولات به تعبیر آنها کلی‌تر، بنیادی‌تر، و متعالی‌تر غیرزبانی همچون عوامل گوناگون فوق‌الذکر منسوب می‌دانند. دیگر ویژگی‌های بینشی سوسور عبارتند از 'کل‌گرایی'،^{۱۰} و 'ذهن‌گرایی'،^{۱۱} او. سوسور اجزاء زبان را به عنوان عناصر تشکیل دهنده یک 'کل' می‌پنداشت که هر کدام جایگاه و نقشی در درون آن 'کل' به عهده دارد. وی عقیده داشت که آن 'کل'، یعنی 'زبان'، خود پدیده‌ای ذهنی و روانشناختی است که تجلی آن به صورت 'گفتار' می‌باشد که پدیده‌ای 'روان-جسمی'،^{۱۲} است (ص ۱۲-۱۵، ۱۸). آراء و مفاهیم نظری مطرح شده از سوی سوسور مکتب زبان‌شناسی 'ساخت‌گرایی اروپائی'،^{۱۳} را پدید آورد. نیومایر آغاز سومین انقلاب علمی در زبان‌شناسی را انتشار کتاب ساخت‌های نحوی^{۱۴} چامسکی به سال ۱۹۵۷ پنداشته است. در این کتاب مبانی و چهارچوب نظریه‌ای که پس از آن بنام 'دستور زایشی-گشتاری' یا 'دستور زایشی'،^{۱۵} معروف گشت طرح شده است. در این عنوان واژه دستور نباید در تعبیر سنتی و معمول آن یعنی صرف و نحو فهمیده شود بلکه به نظریه‌ای درباره کل دانش زبانی یک فرد، مثلاً فردی فارسی زبان، شامل دانش ناخودآگاه واجی،

1) form

2) substance

3) syntagmatic

4) paradigmatic

5) signifiant

6) signifié

7) sign

8) immanent

9) transcendent

10) holism

11) mentalism

12) psychophysical

13) European Structuralism

14) Syntactic Structures

15) Generative Grammar

واژی، نحوی، و معنایی او اطلاق می‌شود. همچنین چامسکی تصریح کرده است که مقصود او از واژه 'زایشی' چیزی جز روشن و "صریح"^۱ نبوده است (۱۹۶۵، ص ۴، ۱۹۸۶a، ص ۳). وی در توصیف تحولات زبان‌شناسی از نیمه دهه پنجاه در قرن حاضر میلادی به احیاء تفکر و فلسفه 'عقل‌گرایی'^۲ که در مراحل مختلف تاریخ فلسفه و علم به‌طور متناوب به عنوان مکتب فلسفی مسلط مطرح بوده است اشاره کرده است (۱۹۸۶a، ص ۱ و ۲). احیاء عقل‌گرایی از سوی چامسکی در زبان‌شناسی قرن حاضر در واقع بازگشتی بود به آراء و افکار افلاطون و دکارت در خصوص منشأ و ماهیت دانش و عکس‌العملی بود به قصد مردود دانستن و کنار نهادن ادعاهای فلسفه 'تجربه‌گرایی'^۳، فلسفه و تفکر علمی مسلط در زبان‌شناسی در نیمه دوم قرن گذشته در اروپا و نیمه اول قرن حاضر در امریکا، در خصوص یادگیری بطور اعم و زبان آموزی بطور اخص. در خصوص قوه نطق عقل‌گرایان، بر خلاف تجربه‌گرایان، براین باورند که کودک در هنگام تولد به ماده خام ذاتی یا به عبارتی دیگر دانش زبانی ذاتی و زیستی مجهز است که وی را قادر می‌کند تا زبان بیاموزد. این ماده خام ذاتی و زیستی از سن بخصوصی و در مراحل مختلف و قابل پیش‌بینی که در مورد تمام کودکان در دنیا یکسان است تجلی پیدا می‌کند. پرورده شدن، شکل گرفتن و تجلی این ماده خام نیازمند جرقه‌ای است که آن هم توسط زبان یا زبان‌هایی که در پیرامون کودک صحبت می‌شود فراهم می‌گردد. از اینرو با توجه به وجود دانش زبانی ذاتی در هر کودک در هنگام تولد، او بالقوه قادر است هریک از زبان‌های طبیعی، هرکدام از زبان‌های دنیا، را فراگیرد و زبان یا زبان‌هایی که بالفعل فراخواهد گرفت زبان یا زبان‌هایی است که در محیط اطراف او صحبت می‌شود. از دیدگاه عقل‌گرایان زبان آموزی کودک، قوه بینائی، و بارور شدن میوه جملگی از یک مقوله‌اند زیرا تحقق هریک از این فرایندها اساساً ناشی از دستورالعمل‌های ذاتی و زیستی است و عوامل محیطی صرفاً به پرورش و شکل دهی و شکوفائی آنها کمک می‌کنند. چامسکی به نقل از دکارت گفته است همانگونه که فرد نایبای مادرزادی با صدای ضربه عصای خود به یک شیء هندسی قادر است آن شیء را بشناسد زیرا مفهوم به تعبیر امروز زیستی و ذاتی آن شیء را، علیرغم اینکه هیچگاه آن را رؤیت

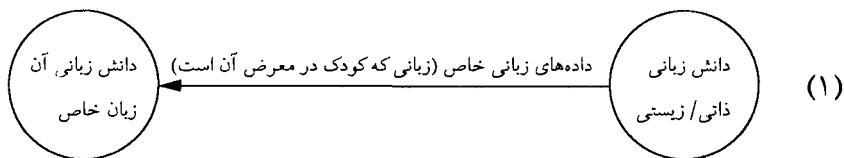
نکرده است، داراست کودک نیز هنگامی که در معرض داده‌های یک زبان واقع می‌شود قادر است هیأت آن زبان را با فعال کردن مفاهیم زیستی زبان خود دریابد. به عبارتی دیگر، 'قوة نطق' موهبتی است ذاتی و زیستی که ویژه انسان است و این بخش زیستی 'ذهن/مغز'^۱ هنگامی که در معرض داده‌های زبانی خاص واقع می‌شود دانش‌زبانی آن زبان خاص را به دست می‌دهد، یعنی تجربه و مشاهدات زبانی را به نظامی از دانش زبانی مبدل می‌سازد (چامسکی ۱۹۷۵a، ص ۳۵؛ ۱۹۸۶a، ص ۲-۳، و سخنرانی چامسکی در سال ۱۹۸۶ در دانشگاه مطالعات خارجی کیوتو ژاپن). چامسکی هدف اصلی و نهائی زیانسانسی نظری را دستیابی به ویژگی‌های این دانش زبانی ذاتی و زیستی و توصیف زبان‌هائی که از آن نشأت می‌گیرند می‌داند و ادعا کرده است که معرفی دستور زایشی در نیمه دهه پنجاه میلادی نخستین تحول یا گام عمده در این راستا بوده است و افزون بر آن مسیر پژوهشی‌ای که متعاقب این گام پدید آمد یکی از عواملی بود که منجر به پیدایش 'علوم شناختی'^۲ به تعبیر امروز آن، یعنی نگرشی که بخشی از جنبه‌های ذهن/مغز را متشکل از نظامی از قواعد می‌پندارد گشت و بنا بر این دستور زایشی از آغاز قصد کسب شناخت از ماهیت و منشأ نظام‌های دانش، باورها، و درک را داشته است و امیدوار بوده است که این مهم با بررسی و مطالعه دقیق زبان بشر میسر گردد (چامسکی ۱۹۸۶a، ص ۳ و ۵). لوییجی ریتزی^۳ (۱۹۹۷) ادعا کرده است که از میان سه تمایز 'زبان'، 'گفتار'، و 'قوة نطق' که سوسور قائل شده است، و ما نیز پیشتر به آن اشاره کردیم، چهارچوب نظری سوسور به توصیف 'زبان' (یعنی دانش زبانی یک زبان خاص همچون فرانسه، فارسی، یا انگلیسی) معطوف بود لیکن چامسکی پرداختن به قوة نطق را، که ویژه انسان است و نه دیگر موجودات، در کانون توجه قرار داده است.

بر اساس نکات فوق دیدگاه چامسکی را در خصوص زبان‌آموزی کودک یا به بیانی دقیق‌تر اینکه کودک چگونه زبانی را که در پیرامون او صحبت می‌شود فرا می‌گیرد می‌توان به صورت نمودار (۱) نمایش داد:

1) mind/brain

2) Cognitive Sciences

3) Luigi Rizzi



‘دستور همگانی’^۱ اصطلاحی است که چامسکی برای اطلاق به دانش زبانی زیستی و ذاتی به کار برده است و آن همان تعبیر آشناتر ‘اسباب زبان آموزی’^۲ می‌باشد (چامسکی ۱۹۸۰b، ص ۲۸، ۱۹۸۶a، ص ۳). پیشتر چامسکی تعبیر ‘نظریه زبانی عمومی’^۳ را دقیقاً در مفهوم دستور همگانی امروز به کار برده بود (چامسکی ۱۹۷۵a، ص ۹). دانش زبانی یک زبان خاص همانست که چامسکی زیر عنوان ‘توانش’^۴ (۱۹۶۵، ص ۴) مطرح کرده است و آن نظریه‌ای است درباره یک زبان خاص. چامسکی ادعا کرده است که تلاش‌های اولیه در پرداختن به همگانی‌های زبانی و دستور همگانی در کتاب ساخت منطقی نظریه زبانی او که تاریخ تدوین آن سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۶ است اما تا سال ۱۹۷۵ نشر نیافت مشهود است (۱۹۷۵a، ص ۱۳؛ ۱۹۸۶a، ص ۵۰ پی‌نوشت ۲۸). با توجه به توضیحات و نمودار فوق دو ویژگی بارز دانش زبانی توجیه‌پذیر می‌شود: اول اینکه علیرغم داده‌های محدود و گاه ‘نابه‌هنجار’^۵، یعنی ناقص و مغلو، که کودک در معرض آن قرار دارد می‌تواند جملات متعدد و ناشنیده تولید کند و بفهمد و دوم اینکه بین دانش زبانی افراد مختلف یک جامعه زبانی وجوه اشتراک فراوان یافت می‌شود علیرغم اینکه محیط زبانی افراد یک جامعه زبانی یکسان نیست (یعنی هر کودکی در خانواده و محیط اجتماعی خاص و تا حدی متفاوت پرورش می‌یابد) (چامسکی ۱۹۶۵، ص ۵۸؛ ۱۹۷۲a، ص ۲۷؛ ۱۹۷۵a، ص ۳۵). ناگفته پیداست که وجود دانش زبانی ذاتی و زیستی علت وجود این دو ویژگی است.

از ابعاد دیگری نیز دستور زایشی را می‌توان تحول و نوآوری در زبان‌شناسی پنداشت. این دستور، بر خلاف ساختگرائی امریکائی که ‘توصیف گرائی’^۶ نیز خوانده می‌شود زیرا عمدتاً به توصیف زبان‌های بومیان امریکا همت گماشته بود، به نظریه‌پردازی و

1) Universal Grammar=UG

2) Language Acquisition Device = LAD

3) general linguistic theory

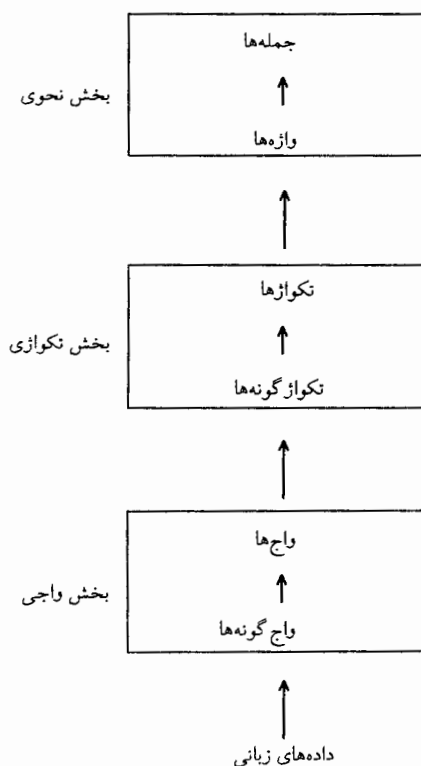
4) competence

5) degenerate

6) descriptivism

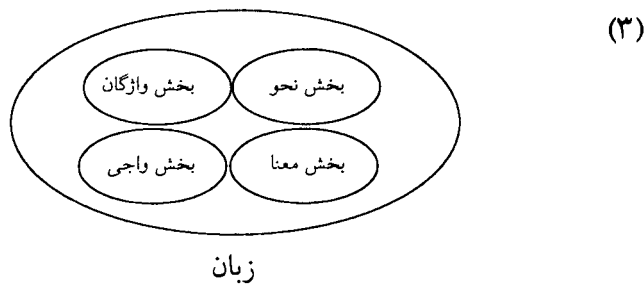
تدوین نظریهٔ زبانی، نظریه‌ای برای قوهٔ نطق، پرداخته است و در آن 'توصیف' در خدمت دستیابی به 'نظریه' بوده است. همچنین در این دستور نحو به عنوان زایاترین بخش زبان تلقی گردید و کانون مطالعات نظری و توصیفی واقع شد در صورتی‌که در ساختگرائی امریکائی واج‌شناسی و تکواژشناسی و مشخصاً استخراج واج‌ها و تکواژها و طبقه‌بندی آنها مد نظر قرار داشتند و توجه بسیار اندکی به نحو و مقولات نحوی که مقولات انتزاعی سطوح بالای زبان محسوب می‌شدند معطوف گردیده بود. به بیانی روشنتر، در ساختگرائی امریکائی (و مشخصاً در توصیف گرائی لئونارد بلومفیلد (۱۹۳۳) و زلیگ هریس (۱۹۵۱) 'انگاره' ای از زبان مطرح بود که از چند سطح مختلف و مستقل متشکل بود (مک لی ۱۹۷۱، ص ۱۵۹-۱۶۱). نمودار شماره (۲) این انگاره را نمایش داده است.

(۲)



بین سطوح این انگاره تقدم و تأخر خطی قاطع وجود داشت بدین ترتیب که درون داد یک سطح صرفاً از اطلاعات موجود در سطح پیشین حاصل می‌گردید. در دستور زایشی جهت پیکان‌ها در نمودار (۲) معکوس شد و از اینرو نحو به عنوان عمده‌ترین سطح زبانی مطرح گردید و نتیجتاً نظریه پردازی در ساخت‌ها و روابط نحوی و توصیف آنها بجای تعیین، استخراج، و طبقه‌بندی واج‌ها و تکواژها هدف اصلی و اولویت نظریه زبانی واقع شد.

اگر چه دستور زایشی از آغاز شکل‌گیری آن در نیمه دهه پنجاه میلادی تاکنون دستخوش دگرگونی‌ها و تعدیل‌های فراوان شده است لیکن در چند خصیصه همچنان استوار و ثابت قدم مانده است. البته باید اذعان کرد که در گونه اولیه این دستور خصیصه‌ای ممکن است آشکارا ابراز نشده باشد. نخست پایبندی آن به فلسفه و تفکر عقل‌گرایی فوق الوصف. دوم تمایز قائل شدن بین دانش زبانی و تبلور و بالفعل شدن آن. این تمایز خود حاکی از 'ذهن گرایی' این رویکرد است. سوم 'صورت گرایی' آن و اهتمام به ارائه توصیف‌ها و تبیین‌های صورت گرایانه و ریاضی‌گونه و دقیق برای ساخت‌های زبانی. جلوه‌هایی از این صورت‌گرایی در هیأت قواعد نحوی، شامل 'قواعد ساخت گروهی'،^۲ و 'گشتارها'،^۲ و 'قواعد واجی'،^۳ که نمونه‌هایی از آنها در جای مقتضی در این کتاب معرفی خواهند شد متجلی است. چهارم باور داشتن به استقلال و جدا بودن بخش‌های تشکیل دهنده نظام زبان شامل بخش نحو، بخش واژگان، بخش واجی، و بخش معنا. نمودار شماره (۳) نمایانگر استقلال بخش‌های تشکیل دهنده زبان است.



1) formalism

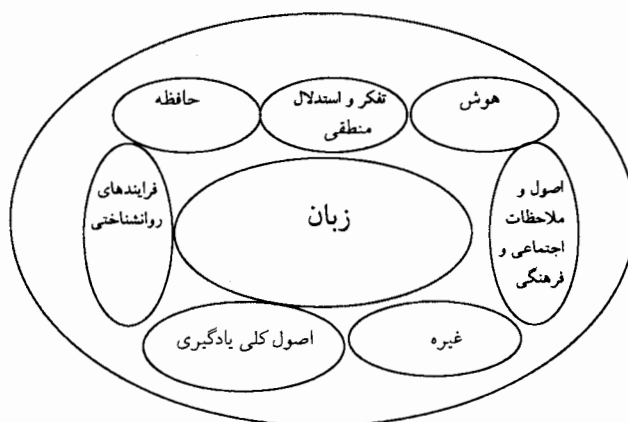
2) Phrase Structure Rules

3) transformations

4) phonological rules

پنجم قائل بودن به استقلال قوه نطق و دانش زبانی از دیگر قوای ذهن از قبیل هوش، تفکر و استدلال منطقی، اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی ناظر بر کنش‌های زبانی (کاربرد شناسی زبان)، فرایندهای روانشناختی دخیل در ادراک و گفتار، حافظه طولانی مدت، و اصول کلی یادگیری و مفهوم سازی. نمودار شماره (۴) قوای محیط بر قوه نطق و دانش زبانی را که مجموعاً 'ذهن' را تشکیل می‌دهند ترسیم کرده است.

(۴)



ذهن

رویکرد مذکور در نمودار (۳) و (۴) تحت عنوان رویکرد 'حوزه‌ای' ^۱ به زبان و ذهن معروف است. در این رویکرد اعتقاد بر این است که هم ذهن و هم زبان از 'حوزه' ^۲ های مستقل و خودمختار و در عین حال در تعامل با یکدیگر متشکل اند (چامسکی ۱۹۵۷، ص ۱۷؛ ۱۹۶۵، ص ۳-۴؛ ۱۹۷۵a، ص ۱۰؛ ۱۹۸۰b، ص ۲۸، ۴۰-۴۶؛ ۱۹۸۱، ص ۱-۷، ۱۳۵؛ ۱۹۸۶a، ص ۱۳ و ۲۲؛ فودور ۱۹۸۳؛ ۱۹۸۹؛ نیومایر ۱۹۸۳، ص ۳). پژوهش‌های متعددی وجود دارند که نشان می‌دهند قوه نطق از دیگر قوای ذهن مستقل است. یکی از این پژوهش‌ها در مورد دختری با نام مستعار مارتا و نام واقعی لورا از سوی یامادا انجام و گزارش شده است ([۱۹۹۴] ۱۹۸۸). در هنگام انجام گرفتن آن مطالعه، لورا شانزده ساله بوده است و در زمان پایان پژوهش وی هیجده سال و نیم داشته است (ص ۲۵۷). نتایج آن مطالعه حاکی از آنست که در آن مقطع سن جسمی، لورا به لحاظ توانایی‌های

زبانی کاملاً پیشرفته بوده است و از ساخت‌های نحوی پیچیده استفاده می‌کرده است. لیکن به لحاظ توانائی‌های دیگر قوای ذهنی، یعنی سن عقلی، در حد قوای ذهنی کودکان دو تا سه ساله بوده است. به بیانی دیگر، لورا فردی عقب مانده ذهنی است با بهره هوشی ۴۱-۴۴. به عنوان نمونه، وی در به کارگیری اعداد و شمارش از صفر تا نه مشکل داشته است، نمی‌توانست وقت و ساعت را بیان کند، نمی‌دانست چند سال سن دارد، و ارزش پول را تشخیص نمی‌داد (ص ۲۶۳). از سوی دیگر، در حیطه دانش زبانی او نیز یکدستی مشاهده نمی‌شد بدین معنا که از نحو و ساخت‌های پیشرفته برخوردار بود لیکن به لحاظ معنایی و کاربرد شناختی مشکلات و نقصان‌هایی در وی مشاهده می‌شد. مثلاً او توان خود را در بکارگیری صحیح ساخت همپایه زیر با صرف و مطابقه درست فعل نشان داد لیکن از آن مثال روشن است که به لحاظ معنایی و مفهومی وی دچار مشکل بوده است (ص ۲۶۸).

(5) I was sixteen last year and now I'm nineteen this year.

همچنین وی قادر نبود داستانی منسجم و پیوسته از حوادث گذشته بپروراند و گهگاه در گفتار حفظ موضوع نمی‌کرد و به موضوع دیگری روی می‌آورد، گاه زمینه لازم را برای شنونده خود فراهم نمی‌کرد، و به اینکه آیا دیگران به سخن او گوش می‌دهند یا نه و یا اینکه سخنان او را اصلاً می‌فهمند یا نه بی‌اعتنا بود (ص ۲۷۱-۲۷۲). بر اساس این مشاهدات، یامادا نتیجه گرفته است که به نظر می‌رسد که دانش زبانی حوزه‌ای مستقل و خودمختار از ذهن است و نه وابسته به دیگر قوای ذهن یا نشأت گرفته از آن قوا زیرا همانطور که ملاحظه شد علیرغم وجود نقص‌های شدید در دیگر قوا زبان‌آموزی محقق گردید و نیز اینکه در درون زبان هم حوزه‌های مستقل می‌توان متصور بود (حوزه نحو، حوزه معنا) لیکن آشکار است که عوامل غیر زبانی همچون عوامل اجتماعی، ادراکی، پردازشی در فراگیری متعارف و عادی زبان دخیل‌اند نتیجتاً باید گفت که حوزه زبان با دیگر قوای ذهن در تعامل است. یامادا بروز دانش زبانی در لورا را حاکی از دستورالعمل‌های زیستی زبانی می‌پندارد که مستقل از دیگر توانائی‌های ذهن متجلی می‌گردد (ص ۲۷۸-۲۷۹). اسمیت و همکاران (۱۹۹۳) نیز وضعیت ذهنی و زبانی مردی بنام کریستوفر را، که در زمان انتشار تحقیق ۳۱ ساله بوده است، گزارش و تحلیل کرده‌اند. کریستوفر شانزده زبان می‌داند و قادر است متنی از این زبان‌ها را به انگلیسی

ترجمه‌کننده ولی علیرغم این توانائی زبانی دچار نارسائی ذهنی است. بهره‌هوشی او بین ۶۰ تا ۷۰ است و قادر به نگهداری و مراقبت از خود نیست و در مؤسسه‌ای ویژه نگهداری این نوع افراد بسر می‌برد. اسمیت و همکاران وجود این وضعیت را شاهدهی در تأیید رویکرد حوزه‌ای به ذهن تحلیل کرده‌اند زیرا با وجود نقصان در دیگر قوای ذهنی و شناختی کریستوفر حوزه زبان او کارآمد مانده است (ص ۲۸۰ و ۲۸۱). فرامکین (۱۹۹۳) نیز با مروری تاریخی، ابتدا به گزارش‌های پزشکی جراحان مصری، نگاشته بر روی پاپیروس، در ۱۷۰۰ پیش از میلاد مسیح استناد کرده است که در آن به اختلال‌های زبانی بدون وجود اختلال‌های هوشی و ذهنی اشاره شده است. سپس با برشمردن آثار موجود از مشاهدات دانشمندان عهد باستان (حدود دو هزار سال پیش)، قرون وسطی، و دوران معاصر در خصوص 'زبان‌پریشی' نقل شده است که در آنها از آسیب دیدگی‌های زبانی بدون آسیب دیدگی‌های ذهنی و شناختی دیگر و نیز از آسیب دیدگی‌های یک بخش از زبان بدون اختلال جدی در دیگر بخش‌های زبان، مانند 'دستور پریشی' که در آن حوزه نحوزبان دچار اختلال می‌شود، صحبت شده است. بر پایه این مشاهدات، فرامکین نتیجه گرفته است که زبان مستقل از دیگر قوای ذهن است و نه مشتق از آنها و اینکه هم ذهن و هم زبان متشکل از حوزه‌های مستقل و خودمختارند.

ششم منحصر کردن و محدود کردن وظیفه زبان‌شناسی به مطالعه صرف و محض حوزه زبان در نمودار (۴) و بخش‌های تشکیل دهنده آن آنگونه که در نمودار (۳) مشخص شده است. از این رو چامسکی را نیز همچون سوسور می‌بایست اساساً زبان‌شناسی 'درون‌گرا' پنداشت. می‌گوئیم اساساً زیرا درون‌گرایی چامسکی به شدت و قوت درون‌گرایی سوسور نیست زیرا چامسکی در آثار خود که در جای‌جای بحث حاضر نیز مورد استفاده واقع شده است اشارات فراوانی به زبان‌آموزی کودک می‌کند که این امر از درون‌گرایی او قدری می‌کاهد. به بیانی دیگر، چامسکی درون‌گراست زیرا به نظریه وظیفه زبان‌شناسی توصیف 'توانش زبانی'،^۲ یعنی دانش زبانی اهل زبان است و کسانی که به 'کنش زبانی'،^۳ یعنی تبلور و بالفعل شدن آن دانش زبانی، علاقه‌مند هستند

1) aphasia

2) agrammatism

3) linguistic competence

4) linguistic performance

می‌بایست به تعامل حوزه زبان با دیگر حوزه‌های مذکور در (۴) که برآیند آن عوامل و عوامل دیگر (همچون عمل فراگوئی توسط اندام‌های گویائی) در کنش زبانی متجلی است پردازند. پس در توصیف کنش زبانی باید دانش زبانی و عواملی که آنرا احاطه کرده‌اند و در نحوه تبلور آن تأثیر دارند در نظر گرفته شوند (مثلاً فارسی زبان از ضمیر تو یا شما که هر دو متعلق به دانش زبانی اوست بر اساس اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی یکی را برای خطاب به دوم شخص مفرد برمی‌گزیند). بر این اساس در نهایت توصیف توانش زبانی زیر مجموعه و جزئی خواهد بود از توصیف کنش (یعنی دانش زبانی + عوامل و فرایندهای دخیل در کاربرد و بالفعل شدن آن = کنش). هفتم اگر چه همانطور که پیشتر گفته شد مطالعه حوزه‌های مختلف در نمودار (۳) مورد نظر بوده است اما در عمل بیشترین توجه دستور زایشی به حوزه نحو معطوف بوده است از اینرو باید گفت که این دستور جمله-محور است. هشتم داده‌های زبانی مورد اتکاء معمولاً فارغ از 'بافت غیرزبانی'^۱ و یا 'بافت زبانی'^۲ بررسی و توصیف می‌شوند و قضاوت و 'شم'^۳ زبانی فردی (عمدتاً شم زبانی خود آن زبان‌شناس) مبنای تصمیم‌گیری در خصوص 'دستوری بودن'^۴ یا 'غیر دستوری بودن' داده‌ها واقع می‌شود. باید در نظر داشت که 'فردگرایی'^۵ چامسکی، یعنی اتکاء به شم زبانی یک فرد در تمیز دادن بین جمله‌های دستوری و غیردستوری و نیز در استخراج همگانی‌های زبانی، پی‌آمد مستقیم عقل‌گرایی اوست زیرا در عقل‌گرایی برخی از ویژگی‌های زبانی ذاتی و زیستی هستند و بنابر این جزء دستورالعمل‌های ژنتیکی هر فرد قرار دارند و نتیجتاً با توسل به دانش زبانی یک فرد می‌توان قضاوت دستوری داشت و نیز به همگانی‌های زبانی دست یافت. نهم قائل نبودن به تکامل در زبان یعنی به اینکه زبان بشر صورت تکامل یافته نظام‌های ارتباطی ابتدائی است (چامسکی ۱۹۷۲ا، ص ۶۷). توضیح مفصل در این خصوص متعاقباً در همین فصل ارائه خواهد شد. دهم 'آرمان‌گرایی'^۶ و 'جامعه زبانی همگن'^۷ نیز دو مفهوم و دو وضعیتی هستند که همواره مورد استناد چامسکی بوده است. منطق طرح این دو مفهوم توصیف زبان‌آموزی کودک (یعنی فراگیری زبان جامعه زبانی‌ای که او در معرض آن است)، تحلیل قضاوت‌های سخنگوی بومی زبان نسبت به داده‌های

1) context

2) co-text

3) intuition

4) grammaticality

5) individualism

6) idealization

7) homogeneous speech community

آن زبان، و نیز توصیف دانش زبانی سخنگوی بومی زبان فارغ از عوامل و تنوع‌هایی همچون تداخل لهجه‌های جغرافیائی، لهجه‌های اجتماعی، سبک‌ها، و تفاوت‌های زبانی فردی، خطاها و لغزش‌ها در گفتار، که بی‌گمان خود حیطه مطالعه گروه دیگری از زبان‌شناسان را تشکیل می‌دهد، است. در واقع همانطور که چامسکی اذعان کرده است (۱۹۷۵a، ص ۴۷، پی‌نوشت ۱۵، ص ۵۲، پی‌نوشت‌های ۶۶ و ۶۷) با طرح این دو مفهوم او توصیف خود را به ساده‌ترین و کم‌تنوع‌ترین وضعیت محدود کرده است و منکر اینکه در جهان واقعی شرایط و عوامل پیچیده‌تر می‌باشند نیست. به بیانی دیگر، طرح این دو مفهوم تحدید حیطه کار است و زدودن عواملی که بدون توجه به آنها نیز توصیف دانش زبانی و زبان‌آموزی کودک میسر است. باید در نظر داشت که در علوم محض و طبیعی آزمایشگاه‌ها، مواد، وسایل و احیاناً جانورانی که در آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرند در شرایط حتی المقدور آرمانی قرار دارند (وسایل استریل شده است، درجه حرارت کنترل شده است و جانوران در شرایط آزمایشگاه متولد شده‌اند و سلامتی آنها تا حد مورد نظر بررسی شده است و امثال آن) تا تأثیر عوامل جنبی و حاشیه‌ای (به استنباط محقق) که در جهان بیرون و غیر آرمانی و ناهمگن عملاً وجود دارد کنترل گردد. همچنین نباید فراموش کرد که در زبان‌شناسی آرمان‌گرایی زاده دستور زایشی نیست بلکه دارای قدمت است. به عنوان نمونه 'زبان' به تعبیر سوسور (یعنی دانش زبانی گروهی) نیز یک مفهوم آرمانی و نظری و غیر واقعی است و تجلی آن در افراد آن جامعه زبانی تنها به صورت زیر مجموعه و بخشی از آن کل است و هیچگاه آن کل بصورت تمام و کمال تجلی نمی‌یابد. چامسکی بخاطر طرح مفاهیم فوق مورد انتقادها و گاه اتهام‌های شدید قرار گرفته است و مثلاً روی‌هریس (۱۹۸۳) گفته است از نظر دستوریان زایشی 'جامعه زبانی آرمانی کاملاً همگن است' و از آن به عنوان 'تفکر فاشیستی نسبت به زبان...' یاد کرده است (نقل از لایت فوت ۱۹۸۵، ص ۸۵۵).

اگر چه دستورهای صورت‌گرای دیگری نیز در زبان‌شناسی نظری امروز مطرح است، همچون 'دستور مقوله‌ای تعمیم یافته'، 'دستور ماتنگیو'،^۲ و 'دستور واژه'،^۳ لیکن هیچکدام جایگاه و شهرت دستور زایشی را کسب نکرده است و بنابر این در اثر حاضر

1) Generalized Categorical Grammar

2) Montague Grammar

3) Word Grammar

این دستور و انشعاب‌های متعدد آن به عنوان نگرش صورت‌گرای مسلط معرفی می‌گردد. به باور گروهی از دانشمندان دستور زایشی انقلابی در زبان‌شناسی و مطالعات علمی زبان بوده است (اسکلار ۱۹۶۸ [۱۹۹۴]؛ لاینز ۱۹۷۰، ص ۱؛ مک لی ۱۹۷۱، ص ۱۶۳؛ یرگین ۱۹۷۲ [۱۹۹۴]؛ سِرل ۱۹۷۴؛ پرسیوال ۱۹۷۶، ص ۲۸۸؛ اسمیت و ویلسون ۱۹۷۹، ص ۹؛ نیومایر ۱۹۸۰ و ۱۹۸۶b فصل دوم، نیومایر ۱۹۸۶a، ریتزی ۱۹۹۷). پرسیوال با بررسی امکان تطبیق تحلیل تاریخ علم از دیدگاه توماس کوهن^۱ در مورد تاریخ زبان‌شناسی به مسئله انقلاب علمی بودن یا نبودن دستور زایشی نیز اشاره کرده است. عمده‌ترین نکات و مشاهدات آن مقاله در اینجا بازگو می‌گردد. در تحلیل کوهن اگر مراحل پیشرفت یک رشته علمی را به صورت نمودار نمایش دهیم مشاهده خواهیم کرد که خط پیشرفت نه تنها به صورت منحنی‌های صعودی هموار خواهد بود بلکه جهش‌های ادواری نیز در آن وجود خواهد داشت. جهش‌ها همان انقلاب‌های علمی هستند و منحنی‌های صعودی هموار 'علم متعارف'^۲. در برداشت کوهن از انقلاب علمی وجود فرد نابغه‌ای که پدید آورنده آن تحول علمی است بسیار مورد تأکید می‌باشد و در این خصوص وی از انقلاب‌های علمی‌ای که از سوی کسانی همچون کوپرنیک، نیوتن، لاوزیه و انیشتین پدید آمدند یاد کرده است. کوهن در ارتباط با دوره‌های بین جهش‌ها خاطر نشان کرده است که هر دوره معرف 'علم متعارف' است و در آن مقطع تنها یک چهارچوب فکری و روش شناختی که وی آن را 'الگو'^۳ خوانده است وجود دارد. به بیانی دیگر، الگو چهارچوبی است مورد توافق و تأیید متخصصان آن رشته که در آن برهه زمانی مبنای نظری پژوهش‌های آن رشته واقع می‌شود.

الگوی مورد نظر کوهن خود از چهار سازه تشکیل می‌شود: 'تعمیم‌های نمادین'^۴، 'انگاره‌ها'، 'ارزش‌ها'^۵، و 'تمرین‌ها'^۶. 'تعمیم‌های نمادین' قوانین ریاضی‌گونه و صوری هستند (همچون قانون دوم نیوتن یعنی شتاب $\times$ جرم = نیرو). 'انگاره‌ها' همان قیاس‌های ذهنی هستند با پدیده‌های آشنا (مانند این تعبیر که ملکول‌های گاز همانند توپ‌های کوچک و انعطاف‌پذیر بازی بیلیارد می‌باشند که به صورت پراکنده در حرکت‌اند). 'ارزش‌ها' ملاک‌هایی هستند که از سوی طرفداران یک الگو برای مواردی

1) Kuhn

2) normal science

3) paradigm

4) symbolic generalizations

5) values

6) exemplars

همچون ارزیابی نظریه‌های رقیب و هم‌سنگ و انتخاب بین آنها مبنا قرار می‌گیرند. 'تمرین‌ها' همان مسئله‌هائی هستند که دانش‌پژوهان آن رشته علمی از بدو تحصیل در آزمایشگاه، امتحان‌ها، و تکلیف‌ها با آن مواجه هستند و سعی در حل آنها دارند. در منظر کوهن، 'انقلاب علمی' و 'الگو' مفاهیم مرتبطی هستند زیرا 'انقلاب علمی' تحولی است که در اثر آن الگوی تازه‌ای جایگزین الگوی پیشین می‌شود. اما تفاوت عمده بین این دو مفهوم در این است که انقلاب به وسیله یک فرد نابغه پدید می‌آید در صورتی که 'الگو' پدیده‌ای اجتماعی است (نه فردی) و آن عبارت است از باورهای علمی مشترک بین تمام متخصصان یک رشته علمی. در واقع، وجود اتفاق نظر فراگیر یعنی اجماع در بین متخصصان یک رشته علمی در خصوص یک چهار چوب فکری استلزامی است برای تلقی آن چهارچوب فکری به عنوان 'الگو'. او متذکر شده است که این اتفاق نظر فراگیر یک شبه حادث نمی‌شود زیرا در مراحل اولیه پیدایش انقلاب علمی بین حامیان الگوی پیشین و الگوی نوین جدل و تعارض بوجود می‌آید. مفهوم کلیدی دیگری که در دیدگاه کوهن به تاریخ علم باید در نظر داشت این است که به اعتقاد او در هر رشته علمی یک مقطع زمانی مشخص می‌توان یافت که در آن مقطع آن رشته به 'بلوغ علمی'^۱ نائل شده است و آن مقطعی است که 'نخستین الگو'^۲ در آن پدیدار گشته است.

پیش از این مرحله آن رشته مملو است از مکاتب فکری رقیب و از آنجا که بین متخصصان آن رشته اتفاق نظر علمی فراگیر یا اجماع وجود ندارد بیشتر وقت و توان آنها به جمع‌آوری بی‌هدف و پراکنده داده‌ها و اختلاف نظرهای عبث درباره مفاهیم بنیادی مصروف می‌گردد. کوهن معتقد است که شیمی در قرن هفدهم و زیست‌شناسی در اوائل قرن نوزدهم چنین وضعی داشته است. به ادعای او بعضی از رشته‌ها، همچون علوم اجتماعی و رفتاری، هیچگاه به بلوغ علمی نمی‌رسند و بنابر این متخصصان آن در وضعیت عدم تفاهم مزمین در خصوص ماهیت مسائل و روش‌های علمی واقعی اسیرند (ص ۲۸۵-۲۸۸).

پس از این مقدمات حال فرصت آن رسیده است تا این بحث را در حیطه زبان‌شناسی دنبال کنیم. در این حیطه ابتدا چگونگی دستور زایشی را در این خصوص می‌سنجیم.

1) scientific maturity

2) first paradigm

پرسیوال گفته است که برخی از زبان‌شناسان مدعی شده‌اند که طرح دستور زایشی در اواخر دهه پنجاه میلادی و اوائل دهه شصت تمامی نشانه‌ها و ویژگی‌های یک انقلاب علمی را آنگونه که کوهن ترسیم کرده است دارا بود. فرد نابغه‌ای به نام چامسکی چهارچوب نظری‌ای را مطرح کرد که توجه قابل ملاحظه‌ای را کسب نمود و روز به روز بر تعداد طرفداران آن افزوده شد و از حامیان ساختگرائی 'پسابلومفیلدی'،^۱ که در آن هنگام چهارچوب فکری غالب و رایج بود، کاسته شد و همچنین متعاقب مطرح شدن چهارچوب فکری تازه مجادله و تعارض بین حامیان تفکر جدید و جوان و نسل قدیمی‌تر زبان‌شناسان که پایبند به تفکر رایج پیشین بودند در گرفت. اما پرسیوال معتقد است که صرف وجود این واقعیت که با چامسکی در زبان‌شناسی انقلابی حادث شده است کافی نیست که نتیجه‌گیری کنیم که بنابر این 'الگو' مورد نظر کوهن نیز اتفاق افتاده است. پرسیوال با بازگو کردن دیدگاه کوهن مبنی بر اینکه انقلاب هم در رشته‌ها و حیطه‌های علمی اتفاق می‌افتد و هم در رشته‌ها و حیطه‌های غیر علمی، مانند ادبیات، موسیقی، هنر، تحولات سیاسی، و بسیاری از علوم انسانی دیگر (همچون پیدایش سبک‌ها و دوره‌های مختلف در هنر و ادبیات) لیکن پیدایش 'الگو' تنها و منحصرأ در علوم روی می‌دهد متذکر شده است در مورد دستور زایشی بخش اول رخ داده است اما باید دید متعاقب آن تحول آیا 'الگو' نیز شکل گرفته است یا نه. پیش از ادامه بحث جالب است بدانیم که کوهن خود اذعان کرده است که مفهوم علم به عنوان توالی‌ای از ادوار متکی بر سنت را، که این ادوار با انقطاع‌های انقلابی از یکدیگر فاصله دارند، از تاریخ رشته‌های غیرعلمی فوق‌الذکر وام گرفته است و در واقع بدعت کوهن در این بوده است که وی نشان داده است که این مفهوم در مورد علوم نیز صادق است زیرا پیشتر تصور بر این بوده است که رشته‌های علمی به شیوه صرفاً انباشتی (انباشته شدن و تجمع یافته‌ها، نظریه‌ها، و روش‌ها از گذشته تاکنون) تحول می‌یافته‌اند. بنابر این انقلاب در همه رشته‌ها و حیطه‌ها رخ می‌دهد ولی تشکیل 'الگو' ویژه علوم است (کوهن ۱۹۷۰، ص ۲۰۸؛ پرسیوال ۱۹۷۶، ص ۲۸۸-۲۸۹ و پانوش شماره ۷). حال بحث را در مورد دستور زایشی ادامه می‌دهیم. پیشتر با سازه‌های چهارگانه 'الگو' آشنا شدیم بنابر این می‌توانیم

1) Post-Bloomfieldian

دستور زایشی را از این لحاظ محک بزنیم. قواعد ساخت گروهی و گشتارها در این دستور که در هیأت نمادین و صوری نمایش داده می‌شوند همسو با 'تعمیم‌های نمادین' مورد نظر کوهن می‌باشند. از نظر 'انگاره‌ها' نیز گاه بین زبان‌های طبیعی (زبان بشر) و انگاره‌های ریاضی تشابهات و قیاس‌هائی مطرح می‌شود همچون اینکه زبان طبیعی مجموعه‌ای است از زنجیره‌ها که دستوری با ویژگی‌های ریاضی مشخص و تعریف شده آن را به دست داده است. در ارتباط با 'ارزش‌ها' نیز دستور زایشی بر معیارهائی همچون 'سادگی' و 'تعمیم' تأکید داشته است و در خصوص 'تمرین‌ها' نیز تحلیل داده‌های زبانی از زبان‌های مختلف بخشی از برنامه آموزشی درس‌های زبان‌شناسی است. بنابر این دستور زایشی از محک سازه‌های چهارگانه 'الگو' سر بلند بیرون می‌آید. اما آنچه برای این دستور مسئله‌آفرین است بُعد اجتماعی مربوط به 'الگو'ها است. به بیانی دقیقتر، دستور زایشی 'الگو'، یعنی چهارچوب فکری‌ای که تمام زبان‌شناسان جهان در مورد آن اتفاق نظر و اجماع داشته باشند و از آن تبعیت کنند، نیست. اولاً بسیاری از زبان‌شناسان به نظریه‌های دیگر تعلق خاطر دارند و تعدادی از این نظریه‌ها پس از پیدایش دستور زایشی بوجود آمده‌اند (همچون رویکردهای نقش‌گرای اخیر که ما متعاقباً از آنها صحبت خواهیم کرد) و ثانیاً در درون دستور زایشی نیز انشعاب‌ها و مکاتب فکری رقیب بوجود آمده است (که در این کتاب به آنها خواهیم پرداخت). بر این مبنا پرسووال نتیجه گرفته است که وضعیت کنونی زبان‌شناسی از دیدگاه نظریه کوهن وضعیتی مبهم است. یا باید گفت که زبان‌شناسی هنوز به 'بلوغ علمی' دست نیافته است و کماکان در مرحله پیش‌الگوئی که مرحله‌ای است مملو از رقابت‌های درون مکتبی محصور است و یا اینکه اگر چه رشته‌ای است علمی لیکن ماهیتاً و ذاتاً قابل تحلیل و تفسیر بر اساس مفهوم 'الگو' نیست (ص ۲۸۹). نیومایر (۱۹۸۶a، ص ۷ پانویس ۶) به مورد دیگری از عدم انطباق نظریه کوهن با آنچه که او 'انقلاب چامسکی' می‌نامد اشاره کرده است و آن این است که به اعتقاد کوهن انقلاب پاسخی است به بحران، یعنی به وضعیتی که مسائل و پرسش‌های مطرح در رشته و حیطه‌ای لاینحل می‌مانند. به نظر نیومایر در ساختگرائی پسا بلومفیلدی در ۱۹۵۷ احساس خوش‌بینی حاکم بود و تصور این بود که مسائل بنیادی زبان‌شناسی حل شده‌اند.

پرسووال با این نتیجه‌گیری که در انطباق نظریه کوهن در مورد دستور زایشی ناکام

مانده‌ایم در جستجوی این انطباق به تاریخ زبان‌شناسی روی آورده است. وی گفته است که می‌توان مرحله‌ای پیش‌الگوئی که از دوران باستان تا پایان قرن هیجدهم ادامه داشته است قائل شد که تفکر غیرعلمی و دستور تجویزی مشخصه‌های آن است و سپس 'نخستین الگو' در آغاز قرن نوزدهم از سوی دانشمندان فقه‌اللغه تطبیقی مانند بوب، راسک، گریم بنا نهاده شد. متعاقباً انقلابی دیگر و الگوئی دیگر در اواسط دهه هفتاد قرن نوزدهم از سوی 'نودستوریان' آغاز گردید. بدین‌سان ظاهراً زبان‌شناسی قرن نوزدهم با تحلیل 'الگوئی' مورد نظر کوهن سازگار است (ص ۲۹۰). اما پرسioال بلافاصله دیدگاه‌های برخی از تاریخ‌نگاران زبان‌شناسی را مطرح کرده است که بر این باورند که راسک تنها نظریه‌ها و روش‌های پیش از خود را در مورد تمام زبان‌های عمده اروپا و زبان‌های هندو اروپائی بکار بست و بنابر این دستاوردهای او را نمی‌توان 'الگو' نامید. همین تردیدها در مورد نودستوریان نیز ابراز شده است و گفته شده است که یافته آنان را نمی‌توان 'انقلاب' پنداشت. البته کسانی هم هستند که این قضاوت‌ها و تحلیل‌ها را باور ندارند و یا در آنها تردید کرده‌اند و خاطرنشان کرده‌اند که اگر ملاک‌ها و محک‌های مشخص و دقیقی برای تمیز 'الگوی جدید' از گونه دیگری از 'الگوئی قدیمی' به دست داده نشود این برداشت‌ها انتزاعی و ذهنی خواهد بود. پرسioال خود عدم چنین ملاک‌ها و محک‌ها را برای نظریه کوهن مسئله‌آفرین دانسته است (ص ۲۹۰-۲۹۱). وی همچنین به معضل دیگری از بُعد تحلیل کوهن در خصوص تلقی دستاوردهای دانشمندان فقه‌اللغه تطبیقی و نودستوریان به عنوان 'الگو' اشاره کرده است و آن این است که حقیقتاً برای زبان‌شناسان و تاریخ‌نگاران غیرممکن است که بتوانند فرد نابغه بخصوصی را نام ببرند که واضع 'الگوی' فقه‌اللغه تطبیقی یا معرف اصول فکری نودستوریان بوده است بلکه در اینجا، برای هر دو بطور جداگانه، باید از گروهی از دانشمندان برجسته به عنوان پدیدآورندگان آن دو تحول نام برده شود (ص ۲۹۰، پانوش ۱۱). پرسioال آنگاه نتیجه‌گیری کرده است که اگر همان‌گونه که کوهن ادعا کرده است به راحتی می‌توان 'الگو'های جامعه علمی بالغ را تعیین کرد نتیجتاً باید پذیرفت که زبان‌شناسی از آغاز تاکنون هیچگاه علم نبوده است و یا به بیانی دقیقتر زبان‌شناسی یکی از 'علوم بالغ' مورد نظر کوهن نبوده است. وی گفته است البته یکی از تاریخ‌نگاران علم زیست‌شناسی، که علم بودن آن محرز تلقی می‌شود، هم اعلام داشته است که نظریه

کوهن با تحولات تاریخ طبیعی از جان ری تا چارلز داروین انطباق ندارد و استدلال کرده است که تا سال ۱۹۳۰، یعنی حدود پنجاه سال پس از درگذشت داروین، پدیده‌ای به نام 'الگوی داروینی' تثبیت نشده بود و حتی در آن هنگام نیز آن الگو در تعبیری غیردقیق داروینی بود (ص ۲۹۱). پرسپوال خاطر نشان کرده است که نظریه کوهن بدو^۱ به منظور روشن ساختن تحولات رشته‌هائی همچون 'مکانیک کیهانی'^۱ و 'فیزیک خرد'^۲ تدوین شده بود لذا تاریخ‌نگاران آن رشته‌ها می‌بایست در خصوص کارآئی یا عدم کارآئی آن در آن حیطه‌ها قضاوت کنند. اما وی به تاریخ‌نگاران زبان‌شناسی توصیه کرده است که از آن احتراز کنند (همانجا).

نیومایر در مقاله (۱۹۸۶a) خود با عنوان 'آیا در زبان‌شناسی انقلابی به نام انقلاب چامسکی رخ داده است؟' با ردّ تردیدهای که در این خصوص ابراز گردیده است مدعی شده است که نظریه چامسکی نگرشی انقلابی به مطالعه زبان بوده است و چهره این انقلاب به وضوح در کتاب ساخت‌های نحوی چامسکی (۱۹۵۷) مشهود است (ص ۲). او از آنجا که کتاب فوق‌الذکر اولاً دستور یک زبان را به عنوان نظریه‌ای درباره آن زبان می‌پنداشت، نظریه‌ای که خصلت‌ها و ملاک‌های نظریه‌های معمول در علوم طبیعی را دارا است، و ثانیاً نحو و روابط نحوی را در کانون توجه قرار داده بود و خلاقیت زبانی (یعنی نامتناهی و نامحدود بودن تعداد جملات یک زبان) را منسوب به نحو می‌دانست آن را انقلابی خوانده است (ص ۲ و ۳). وی معتقد است که نحو-محور شدن زبان‌شناسی و تأکید بر خلاقیت نامحدود لیکن قاعده‌مند دلیل عمده‌ای بود که روان‌شناسان و فلاسفه، که در دوره ساختگرائی کمتر به دستاوردهای زبان‌شناسی توجه داشتند، به زبان‌شناسی زایشی دل‌بستگی پیدا کنند (ص ۴). سپس نیومایر به مسئله نبودن اتفاق نظر فراگیر درباره دستور زایشی، که مورد استناد کوهن است و ما پیشتر از آن صحبت کردیم، اشاره کرده است و گفته است که فیلسوف دیگری به نام لری لودن^۳ ادعا کرده است که انقلاب علمی هنگامی رخ می‌دهد که سنتی پژوهشی که تاکنون برای دانشمندان آن رشته ناشناخته بوده است یا آنها نسبت به آن بی‌اعتنا بوده‌اند به مرحله‌ای از پیشرفت نائل می‌شود که دانشمندان آن رشته احساس می‌کنند که به ناچار باید آن را به عنوان مدعی و رقیبی برای

1) celestial mechanics

2) microphysics

3) Laudan

علائق و پایبندی‌های علمی خود یا همکاران خود جدی تلقی کنند (ص ۷). وی آنگاه با ذکر مستند اینکه پس از انتشار کتاب ساخت‌های نحوی چنین وضعیتی در زبان‌شناسی پدیدار شد و از آن زمان تاکنون آثار متعددی در امریکا و اروپا به نقد آراء چامسکی پرداخته‌اند و نظریه‌های مختلف برای عرضه دیدگاه‌های خود تلاش کرده‌اند که تفوق آنها را نسبت به آراء و افکار چامسکی نشان دهند (و ما مواردی از آنها را متعاقباً بحث خواهیم کرد) جملگی حاکی از آن است که دستور زایشی شرایط انقلاب بودن به تعبیر لودن را دارا بوده است (ص ۸-۱۱). به نظر این نگارنده در اینجا خلطی از سوی نیومایر صورت گرفته است و آن این است که اختلاف نظر جدی بین دیدگاه کوهن و لودن در خصوص رخداد 'انقلاب' وجود ندارد. اختلافی که هست در مرحله بعد از رخداد انقلاب یعنی تشکیل 'الگو' است که کوهن آن را پدیده‌ای ویژه رشته‌های علمی می‌داند. به بیانی دیگر، همانطور که پرسپوال تصریح کرده است در مورد دستور زایشی 'انقلاب' رخ داده است اما 'الگو' واقع نشده است (پرسپوال ۱۹۷۶، ص ۲۸۸-۲۸۹) و به نظر این نگارنده مقاله نیومایر و استناد او به لودن نکته تازه‌ای را در این بحث به دست نداده است.

دسته‌ای دیگر ابراز عقیده کرده‌اند که دستور زایشی انشعابی است از زبان‌شناسی ساختگرا و از اینرو در واقع جزئی است از ساختگرایی و نه انقطاعی از آن و حرکت و جنبش تازه‌ای نسبت به آن (بوگارسکی ۱۹۸۲، ص ۴۹؛ و نیز منابع مذکور در آن). جرج لیکاف^۱ (۱۹۷۱، ص ۲۶۷-۲۶۸) اولین گونه دستور زایشی را که در کتاب ساخت‌های نحوی عرضه شده پیامد طبیعی ساختگرایی امریکائی می‌داند و معتقد است تحولات بعدی در آن دستور آن را از ساختگرایی متفاوت کرده است. نیومایر (۱۹۸۶a) نیز انقلاب چامسکی را انقلابی در درون ساختگرایی خوانده است (ص ۵). بوگارسکی خود (همانجا) از دستور زایشی به عنوان 'ساختگرایی زایشی'^۲ یاد کرده است. وی با مروری بر مفهوم ساختگرایی در زبان‌شناسی یادآور شده است که دو تعبیر از این مفهوم وجود دارد: تعبیری کلان و تعبیری خرد. تعبیر نخست به دستاوردهای سوسور و مکاتب اروپائی همچون مکتب زبان‌شناسی پراگ، یعنی آنچه که پیشتر از آن به عنوان ساختگرایی

1) Lakoff

2) Generative Structuralism

اروپائی یاد کردیم، و نیز سنت زبان‌شناسی بوآس-ساپیر^۱ اطلاق می‌شود. در این رویکرد زبان نظامی است سلسله مراتبی که اجزاء آن در ارتباط ساختاری با یکدیگرند و ارزش هر عنصر زبانی در ارتباط با عناصر زبانی دیگر در کل زبان تعیین می‌گردد. این تعبیر همچنین بین 'زبان'، یا دانش زبانی، و 'گفتار'، یا تجلی آوایی آن، تمایز قائل است. تعبیر خرد ساختگرائی به سنت زبان‌شناسی ساختگرائی بلومفیلد و پیروان بعدی او همچون زلیگ هریس، استاد چامسکی، اشاره دارد که در آن به توصیف و دسته‌بندی عناصر زبانی با بهره‌گیری از 'روال‌های کشف'^۲، مانند استخراج واج‌ها بر اساس جفت‌های کمینه و تعیین واجگونه‌ها بر اساس 'توزیع تکمیلی'^۳ آنها، تأکید می‌گردید و تمایز بین 'زبان' و 'گفتار' نادیده گرفته شده بود و به توصیف سطح روبنائی و مشهود زبان‌ها بسنده می‌شد. به نظر بوگارسکی با توجه به اینکه در دستور زایشی تمایزهایی چون 'توانش'، 'کنش'، 'ژرف ساخت'^۴ و 'روساخت'^۵ مفروض است آن دستور در نگاه اول و به ظاهر به نظر می‌رسد طغیانی بود علیه ساختگرائی به تعبیر خرد آن و در اساس بدون مغایرت با تعبیر کلان ساختگرائی (ص ۵۰). لیکن وی با استناد به ملاحظات و مشترکاتی همچون صورت‌گرا بودن بلومفیلد، هریس، چامسکی و عدم اعتنا و توجه آنها به معنا (به ویژه معنای غیر زبانشناختی یعنی معنای بافتی)، طرح مفهوم 'گشتار' از سوی هریس و بکارگیری آن از جانب چامسکی، پرورش یافتن چامسکی در مکتب و تعالیم هریس، و اینکه مطالعه واج‌ها و تکواژها به حد اشباع رسیده بود و گام منطقی بعدی پرداختن به جمله و نحو بود ادعا کرده است که دستور زایشی نسبت به ساختگرائی خرد نیز انقطاع نبوده است بلکه تنها انشعابی از آن است و از اینرو دستور زایشی در حقیقت استمرار و ادامه دهنده ساختگرائی (هم به تعبیر کلان و هم به تعبیر خرد آن) می‌باشد و بنابر این بجاست اگر گفته شود که ساختگرائی کلان هنوز رویکرد و تفکر مسلط در زبان‌شناسی عصر ماست (ص ۵۰-۵۸). جالب است بدانیم که سامپسون (۱۹۸۰، ص ۷۸-۸۰) ضمن تمجید و جانبداری از دستاوردهای توصیف‌گرائی / ساختگرائی امریکائی از اینکه این سنت با مطرح شدن دستور زایشی چامسکی اقتدار خود را از دست داده است و امروز نظریه‌پردازی و تدوین نظریه جایگزین توصیف‌گرائی شده

1) Boas-Sapir

2) discovery procedures

3) complementary distribution

4) deep structure

5) surface structure

است ابراز تأسف کرده است. وی گفته است این روزها هرگاه زبان‌شناس توصیف‌گرایی بخواهد داده‌ها و یافته‌های خود را عرضه کند و جدی گرفته شود جامعه‌ی زبان‌شناسی به او می‌فهماند که بناچار می‌بایست آن را در قالب قواعد و فرمول‌های مشخص و پیچیده‌ای سامان دهد و ارائه کند و اگر نکاتی در داده‌ها وجود دارد که در آن قالب و فرمول‌ها بیان شدنی نیست بهتر است آن نکات کنار گذاشته شود. به نظر سامپسون توصیف‌گرایی آن چیزی است که زبان‌شناسی باید باشد و اگر چه توصیف‌گراها خطاهایی داشتند لیکن عواقب آن خطاها نسبت به خطاهای زبان‌شناسان خلف آنها بسیار کمتر بوده است.

چامسکی در آثار خود این قضاوت‌ها و استنباط‌ها را بی‌پاسخ نگذاشته است. وی در جای‌جای آثار خود از نظریه‌های ساخت‌گرایی اروپائی و امریکائی انتقاد کرده است و گفته است که توجه آنها به 'روال‌های تحلیلی / کشف' ^۱ برای اشتقاق و استخراج جنبه‌هایی از دستور از داده‌های زبانی آنهم در زمینه‌های واج‌شناسی و تکواژشناسی معطوف بوده است. وی خاطرنشان کرده است که آن روال‌ها حتی در زمینه‌های محدودی که به کار گرفته شدند بسیار ناکارآمد بودند و قادر نبودند یا بهتر بگوئیم در صدد نبودند که به این پرسش عمده که 'دانش زبان چگونه فرا گرفته می‌شود؟' پاسخ دهند (۱۹۸۶ا، ص ۷). او در جای دیگری مقایسه‌ی ساخت‌گرایی و دستور زایشی را در واقع مقایسه‌ی دو رویکرد به مسئله‌ی زبان‌آموزی کودک و مشخصاً اینکه چگونه کودک می‌تواند زبان بیاموزد توصیف کرده است و گفته است که رویکرد اول برخاسته از تجربه‌گرایی است که در آن نظام‌های دانش از طریق تعمیم، قیاس، استقراء، 'تداعی' ^۲ و عادت‌سازی پدید می‌آیند و رویکرد دوم نشأت گرفته از عقل‌گرایی دکارتی است که در آن هیأت نظام‌های دانش به کمک اصول ذاتی و زیستی تعیین می‌گردند (چامسکی ۱۹۷۵ا، ص ۱۱-۱۴). چامسکی با استناد به تعریف سوسور از 'زبان' مبنی بر اینکه زبان عبارت است از نظامی از آواها که با نظامی از مفاهیم مرتبط است و اینکه در این تعریف مفهوم 'جمله' بالاتکلیف رها شده است و ظاهراً به کاربرد زبان، یعنی 'گفتار'، سپرده شده است و نیز با بازگو کردن تعریف بلومفیلد از زبان مبنی بر اینکه زبان 'مجموعه‌ای است از جملاتی که می‌توان در یک جامعه‌ی زبانی تولید کرد' ابراز عقیده

1) analytic/discovery procedures

2) association

کرده است که هر دو جلوه‌هایی از آنچه وی 'زبان برونی'^۱ خوانده است می‌باشند. او تصریح کرده است که علت تلقی آن تعاریف به عنوان 'زبان برونی' این است که در آنها زبان مستقل و جدا از ویژگی‌های 'ذهن/مغز' در نظر گرفته شده است (۱۹۸۶a، ص ۱۹-۲۰). چامسکی همچنین با اشاره به اتفاق نظر عمومی در آن مقطع زمانی در خصوص 'نسبیت زبانی'^۲ و مشخصاً تأکیدی که بر تفاوت بین زبان‌ها وجود داشت و اینکه هیچ حد و مرزی برای میزان این تفاوت نمی‌توان قائل شد نتیجه گرفته است که از این رو مطالعه 'دستور همگانی' که اساساً به وجوه اشتراک بین زبان‌ها می‌پردازد دور از ذهن و غیرقابل تصور بود. البته وی معترف است که در همان سنت ساختگرایی نیز دستاوردهائی در راستای 'دستور همگانی' می‌توان یافت که نظریه مشخصه‌های آوائی ممیز در واج‌شناسی که به فهرست ثابت و محدودی از مشخصه‌ها قائل بود و نظام‌های واجی زبان‌های مختلف بر اساس آن فهرست و با انتخاب از آن حاصل می‌شدند نمونه‌ای از آن است (ص ۲۰-۲۱). چامسکی اگر چه در اینجا تصریح نکرده است لیکن به نظر می‌رسد که دستاوردهای رومن یاکوبسن^۳ در واج‌شناسی (مکتب پراگ) مورد نظر و اشاره اوست. وی سپس نگرشی متفاوت از نگرش 'زبان برونی' را مطرح کرده است و خاطر نشان کرده است اوتو یسپرسن^۴، زبان‌شناس بنام دانمارکی، از 'مفهوم ساخت' در ذهن اهل زبان سخن گفته است که این مفهوم 'در شکل‌دهی و قالب‌بندی جملات و به ویژه جملات بدیع و تازه از نظر خود فرد و دیگران وی را هدایت می‌کند'. چامسکی این 'مفهوم ساخت' را 'زبان درونی'^۵ نام نهاده است و در شرح آن گفته است که جزئی است از ذهن اهل زبان (ص ۲۱-۲۲). به بیانی رساتر، 'زبان درونی' همان دانش زبانی یا اصطلاح آشناتر 'توانش زبانی' (شامل مجموعه قواعد نحوی، واژی، واجی، و معنایی) یک زبان بخصوص مثل فارسی، عربی، یا انگلیسی است که در ذهن و مغز هر فرد اهل زبان (فارسی زبان، عربی زبان، یا انگلیسی زبان) نقش بسته است. این تعبیر نو در واقع به دایره سمت چپ در نمودار (۱) ما اطلاق می‌شود، یعنی آن دانش زبانی که ماحصل و برآیند (الف) دانش زبانی زیستی و ذاتی و (ب) داده‌های زبان خاصی که کودک در معرض آن قرار دارد است، و بخش‌های کلی تشکیل‌دهنده آن همان‌هایی است که در

1) Externalized language = E-language

2) linguistic relativity

3) Roman Jakobson 4) Otto Jespersen

5) Internalized language = I-language

نمودار (۳) مشخص شده است. بنابر این با توجه به توضیحات فوق دیدگاه چامسکی نسبت به ساختگرائی اروپائی و امریکائی کاملاً مشخص و روشن است. به اعتقاد او ساختگرائی اساساً و عمدتاً به 'زبان برونی' پرداخته است در صورتیکه دستور زایشی به 'زبان درونی' روی آورده است. وی تصریح کرده است که با روی آوردن زبان‌شناسی به توصیف 'زبان درونی' و 'دستور همگانی' در واقع زبان‌شناسی بخشی از روان‌شناسی و در غایت بخشی از زیست‌شناسی می‌شود (ص ۲۷).

تعداد دیگری از زبان‌شناسان ضمن تأکید بر اینکه دستور زایشی استمرار ساختگرائی (کلان و خرد) است ادعا کرده‌اند که به خاطر وجود هر دو زبان‌شناسی در بحران بی‌سرانجام فلسفی و روش‌شناختی خود محصور گشته است و تنها راه گریز از این حصار ترک کامل این وضعیت و روی آوردن به رویکردی متفاوت است (گیون ۱۹۷۹، ص ۱-۳). دیدگاه فوق از سوی گیون ابراز شده است، کسی که خود در چهارچوب نظری دستور زایشی تعلیم یافته بود و مدتی در آن چهارچوب قلم زده است. رویکردی که گیون به آن روی آورده گونه‌ای است از آنچه ما پیشتر از آن به عنوان 'نقش‌گرائی' یاد کردیم. در نقش‌گرائی مورد نظر گیون عوامل زیر در تعیین کم و کیف ساخت زبان دخیل دانسته شده‌اند (ص ۳ و ۴):

(۶) الف. 'محتوای معنایی' ^۱ جملات شامل نوع فعل به لحاظ معنایی و نقش معنایی 'موضوع' ^۲ های فعل همچون نقش 'عاملی' ^۳ و امثال آن مسلماً در ساخت زبان منعکس است.

ب. محتوای 'کلامی' ^۴ و 'کاربرد شناختی' ^۵ شامل روابط 'مبتدا-خبر' ^۶، 'پیش‌انگاره' ^۷ ها، 'پیش‌زمینه-پس‌زمینه' ^۸ در نحوه تبلور ساخت زبان اثر می‌گذارد.

ج. 'پردازش‌گر' ^۹ یعنی ویژگی‌های کانال‌هائی که در پردازش زبان در مغز

1) propositional content

2) argument

3) agentive

4) discorsual

5) pragmatic

6) topic-comment

7) presupposition

8) foreground-background

9) processor

دخالت دارند همچون کانال‌های عصبی، آکوستیکی، فراگوئی، شنیداری و امثال آن بی‌گمان در شکل‌دهی ساخت زبان مؤثرند.

د. 'ساخت‌شناختی'^۱ و ادراکی انسان بی‌تردید در تعیین ساخت زبان مؤثر است.

ه. 'پدیدآئی فردی'^۲ یا به بیانی روش‌تر شرائط، مقتضیات و مراحل مختلف رشد و زبان‌آموزی کودک در شکل‌دهی نظام زبان به عنوان ابزار ارتباطی او تأثیر می‌نهد.

و. 'تغییرات در زمانی'^۳ که فرایندی مسلم و حتمی در همه زبانهاست نظام‌آوایی، تکواژی، و نحوی زبان را مرتباً تحت تأثیر و دگرگونی قرار می‌دهد و در جای‌جای این نظام بقایای آن تغییرات مشهود است و از اینرو برای توصیف همزمانی ساخت زبان آگاهی از تغییرات در زمانی اجتناب‌ناپذیر است.

ز. 'پدیدآئی نوعی'^۴ به اثرگذاری سیر تکاملی زبان و مراحل تکوین آن در 'نوع' انسان در ساخت زبان و پیدایش صورت کنونی آن دلالت دارد.

گیون تأکید کرده است که دستور زایشی بدون اعتنا به عوامل فوق به توصیف، تبیین و نظریه‌پردازی در خصوص زبان پرداخته است و این به همان اندازه غریب و نامأنوس است که تصور کنیم کالبدشناسی بدون توجه و اشاره به نقش‌های اعضای مختلف بدن به توصیف ساخت کالبد انسان پردازد (ص ۵). به اعتقاد او وقتی رشته‌ای به مطالعه پدیده‌های ساده و غیر ذی‌روح (مادی)، همچون فیزیک و شیمی معدنی (غیرآلی)، می‌پردازد ضرورت طرح مفهوم نقش و نتیجتاً تبیین‌های نقشی قابل بحث است لیکن نادیده گرفتن نقش در مطالعه موجودات ذی‌روح بی‌معناست (همانجا پانوش ۵). گیون چرخه‌ای به شکل زیر را برای پدیدار شدن صورت و محو شدن آن به دست داده است

1) cognitive structure

2) ontogenetic development

3) diachronic change

4) phylogenetic evolution

و خاطر نشان کرده است که 'کلام' و نقش ارتباطی نحو و دیگر صور زبانی را به دست می‌دهند. به بیانی دیگر، نیازهای ارتباطی باعث پدید آمدن نحو می‌باشند. وی بر این اساس پیشنهاد کرده است که بنابر این زبان‌شناسان می‌بایست در جستجوی همگانی‌های کلامی و ارتباطی باشند نه همگانی‌های نحوی و صوری (همان منبع، ص ۲۰۹، ۲۲۷-۲۲۸). شماره‌های محصور در داخل قلاب در مقابل نمودارها، مثال‌ها و امثال آن به شماره آن در متن اصلی اشاره دارد.

(۷) کلام ← نحو ← تکواژشناسی ← ساخت واژ-واجی ← صفر [2]

گیون در ادامه ادعا کرده است که شواهد زبانی فراوانی برای مقدم بودن نقش ارتباطی زبان و سرچشمه گرفتن نحو و صورت از آن وجود دارد که (الف) شواهد تحول تاریخی زبان، (ب) مراحل زبان‌آموزی کودک (زبان اول) و زبان‌آموزی دوم در مورد بزرگسالان، (ج) ویژگی‌های گونه محاوره‌ای در مقابل گونه نوشتاری زبان، و (د) خصوصیات 'زبان‌های آمیخته' و تحول آنها به صورت 'زبان‌های آمیخته مادری' از اهم آنهاست. وی (ص ۲۰۷-۲۳۳) شواهد فراوانی ارائه داده است که حاکی از آنست که بسیاری از ساخت‌های مرکب در زبان‌های دنیا حاصل ترکیب و ادغام ساخت‌های گسسته و 'هم عرض' در دوره‌های پیشین آن زبان‌هاست. مطالعات انجام شده بر روی مراحل زبان‌آموزی کودکان نشان می‌دهد که در آغاز زبان کودکان از حداقل قید و بندهای نحوی و صرفی برخوردار است و همین وضعیت در زبان‌آموزی دوم توسط بزرگسالان نیز مشهود است. بررسی آماری ویژگی‌های گونه محاوره‌ای در مقایسه با گونه نوشتاری زبان نیز حاکی از سادگی و گسستگی گونه محاوره و پیچیدگی و همبستگی نحوی در گونه نوشتاری است. برخورداری از حداقل نحو و نحو ناپایدار، یعنی وجود نداشتن توالی ثابت بین سازه‌های تشکیل دهنده جمله و عدم عناصر دستوری و صرفی، نیز کلیشه‌هایی هستند که در مورد زبان‌های آمیخته بکار برده می‌شوند و شواهد کافی و متقن نشان می‌دهد که پدید آمدن ویژگی‌های نحوی و صرفی، شامل توالی ثابت برای سازه‌های جمله و نقش نماهای دستوری و تصریفی، تنها از نسلی که آن زبان آمیخته را به عنوان زبان مادری خود می‌آموزد (زبان‌های آمیخته مادری) آغاز می‌شود. تمام این

شواهد دال بر اصل بودن نقش ارتباطی زبان و فرع بودن نحو است زیرا آنی‌ترین نیاز کودک در زبان‌آموزی و بزرگسالانی که اقدام به فراگیری زبان دوم می‌کنند و نیز آنی‌ترین نیاز جامعه‌ای که فاقد زبان مشترک است (در مورد سخنگویان زبان‌های آمیخته) برقراری ارتباط با اطرافیان است. به همین ترتیب در مراحل پیشین در تاریخ یک زبان هنگامی که زبان فاقد نوشتار بوده و به صورت شفاهی به کار می‌رفته است و همچنین امروزه در گونه محاوره‌ای زبانی که صورت نوشتاری نیز دارد شواهد عینی فراوانی همچون بافت مکالمه، حرکات دست و سر و چهره‌گوینده، مشهود بودن، ملموس بودن، و آنی بودن نیازها و موضوع‌ها، پیش‌انگاره‌ها و مشترکات فراوان بین اهل زبان به سهولت ارتباط کلامی کمک می‌نموده و می‌نماید و از اینرو ساخت جملات از سادگی بمراتب بیشتری نسبت به زبان نوشتار برخوردار بوده است، زیرا زبان نوشتار فاقد این اطلاعات بافتی است و نویسنده باید آن را در اختیار خواننده قرار دهد و این به معنای پیچیده‌تر کردن ساخت نحوی و صرفی جملات است. بنابر این، به نظر گیون و دیگر نقش‌گرایان نحو نسبت به نقش ارتباطی زبان فرع می‌باشد و مقوله‌ای ثانوی است و از اینرو مطالعه واقعی زبان می‌بایست از مطالعه نقش ارتباطی آن آغاز شود. همانگونه که از توضیحات فوق مشهود است گیون و اصولاً نقش‌گرایان را می‌بایست زبان‌شناسان 'تعالی‌گرا' نامید زیرا در دیدگاه آنان ساخت زبان تنها در ارتباط مستقیم با عوامل و مقولات گوناگون همچون موارد مذکور در (۶) و با توسل و اتکاء به آنها و نه فارغ و مستقل از آنها قابل توصیف و تبیین است. در نقش‌گرایی داده‌های زبانی معمولاً در 'بافت غیرزبانی'، و 'بافت زبانی' خود مورد بررسی و توصیف قرار می‌گیرند و نه بعنوان داده‌های مستقل و 'بافت زدوده'^۱ و یافته‌های آنها با اتکاء به مطالعات آماری پدیده مورد نظر، یا به تعبیری با استناد به شمّ جامعه زبانی (گروهی از اهل زبان) و نیز گاه با مطالعه 'رده شناختی'^۲ آن پدیده، یعنی در سطح وسیعی از زبان‌های هم خانواده و غیر هم خانواده، حاصل می‌گردند و تبیین می‌شوند. تعبیر 'رویکرد نقشی - رده شناختی'^۳ به علائق این گروه (آخر) از نقش‌گرایان اطلاق می‌شود (کرافت ۱۹۹۰، ص ۲).

خواننده بخاطر دارد که بهنگام شرح صورت‌گرایی اشاره شد که دستور زایشی خود

1) decontextualized

2) typological

3) functional-typological approach

انشعاب‌هائی را شامل می‌شود. در نقش‌گرایی نیز ما با گونه‌های مختلف مواجه هستیم که وجه اشتراک جملگی آنها 'تعالی‌گرایی' آنها و به ویژه باور داشتن به اینکه اصلی‌ترین وظیفه زبان ایجاد ارتباط است و از اینرو به حضور نقش ارتباطی، کاربرد شناختی، و کلامی به عنوان بخش لاینفک دانش زبانی، و نتیجتاً طرد تفکر استقلال و خودمختاری زبان، تأکید می‌ورزند. پیشتر به هنگام توضیح درباره نمودار (۴) دریافتیم که از نظر چامسکی اطلاعات مربوط به نقش ارتباطی، کلامی و کاربرد شناسی زبان (شامل اصول و ملاحظات اجتماعی و فرهنگی) به حوزه‌ای جدا از حوزه زبان که چامسکی آن را 'توانش کاربردشناختی'^۱ خوانده است متعلق است (چامسکی ۱۹۸۰b، ص ۵۹، ۲۲۴-۲۲۵). این تفکر از نظر نقش‌گرایان مردود است. نقش‌گرایان در رد استقلال و خودمختاری زبان و حوزه‌های آن که مورد ادعای صورت‌گرایان است می‌گویند که این ادعا به همان اندازه عجیب و نامأنوس است که شخصی از اعضائی مثل پا، منقار، کلیه، و بال به عنوان اعضائی خودمختار در زیست‌شناسی سخن بگوید. به اعتقاد آنها تنها هنگامی می‌توان این اعضاء را شناخت که نقش آنها را در ارتباط با نظام‌هائی که با آن در تعامل هستند و نیز در ارتباط با عملکرد کل موجودی که آنها عضو و بخشی از آنند مورد ارزیابی قرار داد و نه به عنوان اعضاء مستقل و خودمختار (تامپسون ۱۹۹۱، ص ۹۴). علیرغم وجود وجوه اشتراک فوق‌الذکر بین گونه‌های مختلف نقش‌گرایی، بین آنها وجوه افتراق نیز مشاهده می‌شود. شاید عمده‌ترین آنها میزان اصل و مبنا بودن 'نقش' نسبت به 'صورت' است. از میان گونه‌های مختلف نقش‌گرایی ما به ذکر گیون (۱۹۷۹؛ ۱۹۸۴؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۵)، دیک (۱۹۷۸؛ ۱۹۸۰)، فولی و ون‌لین (۱۹۸۴)، کونو (۱۹۸۷)، هاپر (۱۹۸۷؛ ۱۹۸۸؛ ۱۹۹۱)، هلیدی (۱۹۹۴) اکتفا می‌کنیم. در این مجموعه، نقش‌گرایی مورد حمایت کونو تفکیک حوزه نحو و حوزه کلام را به لحاظ نظری جایز دانسته است و اشاره کرده است که در عمل تبیین‌های کلامی و کاربرد شناختی برای ساخت‌های دستوری بر تبیین‌های صرفاً صورت‌گرایانه و نحوی همان ساخت‌ها ارجح است (ص ۱-۲). در واقع کونو نقش‌گرایی است که علاوه بر حوزه‌هائی که در دستور زایشی مفروض است حوزه نقش را نیز به آنها افزوده است. از سوی دیگر، در آثار فوق‌الذکر

1) pragmatic competence

هاپر افراطی‌ترین گونه نقش‌گرایی مشاهده می‌شود زیرا در آن اصولاً پدیده‌ای به نام 'صورت' یا به بیانی دقیق‌تر نظام‌های دستوری با شکل و ارکان ثابت و پایدار و دارای هویت مستقل مفروض نیست بلکه این نظام‌ها زاده و تبلور 'خط مشی‌های کلامی'^۱ هستند. این گونه نقش‌گرایی را هاپر 'دستور پیدایشی'^۲ نام نهاده است و ما متعاقباً درباره آن توضیح خواهیم داد. آثار گیون نیز کم و بیش، و در حقیقت با افراط کمتری، در این گونه نقش‌گرایی جای می‌گیرند و در واقع باید اذعان داشت که آراء و افکار وی در پدیدار شدن دستور پیدایشی بسیار مؤثر بوده است. دیگر آثار فوق‌الاشاره ضمن اصل پنداشتن نقش ارتباطی، کلامی و کاربردشناسی زبان به وجود 'صورت' با شکل و ارکان ثابت نیز قائل‌اند. نقش‌گرایی مورد حمایت فولی و وِن ولین زیر عنوان 'دستور نقش و ارجاع'^۳ معروف است که در آن تعامل عوامل 'نقش' (معنایی) و 'ارجاع' (کاربرد شناختی) در شکل‌دهی ساخت دستوری و صوری جملات مورد نظر است (ص ۱۵-۱۶). فولی و وِن ولین آراء و رویکرد خود را همسو با رویکرد بوآس و سایپر نسبت به زبان دانسته‌اند (ص ۳۷۶، پی‌نوشت ۹). نقش‌گرایی هلیدی که اصطلاحاً به 'دستور نظاممند'^۴ مشهور است نیز به وجود نظام صوری زبان قائل است و آن را تابع و وابسته به نقش ارتباطی و کاربرد زبان می‌پندارد و به ارائه تبیین‌های نقشی برای نظام صوری زبان تأکید دارد (ص xiii). در این شق نقش‌گرایی گلچینی از مفاهیم مربوط مأخوذ از سنت نقش‌گرایی اروپایی شامل مکتب لندن و مشخصاً 'نظریه نظام-ساخت'^۵ ج. آر. فرث، دستاوردهای یلمزلف، مکتب پراگ مشخصاً آراء مَتسیوس^۶ که به 'بار خبری و اطلاعی ساخت جملات'^۸ از قبیل مفاهیم 'مبتدا'^۱ و 'خبر'^{۱۰} توجه داشت، ابزارها و عوامل 'انسجام'^{۱۱} و ایجاد متن (که هلیدی و رقیه حسن پدیدآورندگان آن مفاهیم هستند) مشهود و بارز است (ص xxvi).

پیش از اختتام این مطلب و ورود به مطلبی دیگر شایسته است که توضیح مختصری

1) discoursal strategies

2) Emergent Grammar = EG

3) Role and Reference Grammar = RRG

4) Systemic Grammar

5) system-structure theory

6) Hjelmslev

7) Mathesius

8) Functional Sentence Perspective = FSP

9) theme

10) rheme

11) cohesion

در خصوص اصطلاح 'نقش' و 'نقش‌گرایی' ارائه شود. تا آنجا که نگارنده آگاه است واژه 'نقش' در زبان‌شناسی (بطور عام) در سه تعبیر به کار رفته است: (۱) 'نقش' ارتباطی، کلامی، و کاربردشناختی زبان؛ (۲) 'نقش' یک عنصر زبانی در ارتباط با کل نظام یک زبان، یعنی نوعی کل‌گرایی (همچون نقش یک آوا در کل نظام آوایی یک زبان و بنابر این تعیین اینکه آیا آن آوا واج است یا نه، یعنی نقش تقابلی دارد یا نه)، یا نقش یک عنصر زبانی در ارتباط با ساختی که در آن ظاهر شده است. این مقوله آخر خود زیر مقولاتی را به شرح زیر شامل می‌شود: (الف) 'نقش'های دستوری (شامل فاعل، مفعول، متمم، هسته، و امثال آن)، (ب) 'نقش'های معنایی (شامل 'کنش‌گر'، 'بهره‌ور'، 'عامل'، (ج) 'نقش' مبتدائی (شامل مبتدا، خبر). (۳) 'نقش' به تعبیر ریاضی و منطقی آن یعنی به معنی 'تابع'. مثلاً می‌گوئیم معنی جمله 'تابعی است از' معانی سازه‌های تشکیل دهنده آن. در چند سال اخیر در دستور زایشی تمایزی بین 'مقولات نقشی' و 'مقولات واژگانی' مطرح شده است که اولی به مقولاتی همچون مطابقه، زمان و دومی به مقوله‌هایی مانند فعل و اسم دلالت دارد. علیرغم وجود تعبیر و کاربردهای فوق از واژه 'نقش'، در زبان‌شناسی امروز هرگاه صحبت از 'نقش‌گرایی' می‌شود نظریه‌هایی مورد نظر است که بر این باور استوارند که صورت زبان خلق می‌شود، تحدید و تعدیل می‌شود، فرا گرفته می‌شود، و بکار برده می‌شود به منظور ایجاد ارتباط؛ یعنی 'صورت' در خدمت 'نقش' (ارتباطی).

حال به مواردی از تحلیل‌ها و تبیین‌هایی که از سوی صورت‌گرایان و نقش‌گرایان ارائه شده است روی می‌آوریم. این مقایسه به ما امکان می‌دهد تا این دو رویکرد را بهتر بشناسیم.

گیون (۱۹۷۹) با یادآوری زمانی که وی در چهارچوب دستور زایشی پژوهش و ارائه تحلیل می‌کرده است (دهه شصت میلادی و اوائل دهه هفتاد) گفته است که او برای زبان‌هایی که در آنها فعل با فاعل مطابقه می‌کند (یعنی فاعل به صورت شناسه در فعل ظاهر می‌شود) و فاعل آنها محذوف است پیشنهاد کرده بود که ابتدا قاعده مطابقه باید عمل کند و بعد قاعده حذف فاعل می‌بایست اعمال گردد (ص ۱۱-۱۲). خواننده به وجود این

1) actor

2) beneficiary

3) agent

4) ... is a function of...

5) functional categories

6) lexical categories

پدیده در زبان فارسی آگاه است. در اشتقاق جمله آمدم از ژرف ساخت من آمدن ابتدا مطابقه انجام می‌شود (من آمدم) و بعد حذف فاعل و تولید آمدم ممکن می‌گردد. گیون در ادامه گفته است که حالا این نظریه را پذیرفته است که قائل شدن به توالی خاص برای عملکرد قواعد تبیین این پدیده نیست بلکه تبیین واقعی آن اصلی ارتباطی است که 'حذف غیرقابل بازیافت'^۱ را جایز نمی‌شمارد و در نتیجه مطابقه پیش شرط حذف فاعل می‌شود. گفتنی است که در چهارچوب 'نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی'^۲، که یکی از گونه‌های متأخر دستور زایشی است (و ما در جای خود آن را به تفصیل معرفی خواهیم کرد)، حضور یا عدم حضور ضمیر فاعلی یک 'پارامتر'^۳ است. به بیانی روشنتر و با اغماض از مباحث نظری مطرح در این خصوص، پارامتر نوعی همگانی زبانی است با دو ارزش مثبت و منفی که جزء دانش زبانی زیستی و فطری انسان است و انتخاب هر کدام از آن دو ارزش بسته به زبانی دارد که کودک در معرض آنست. اگر آن زبان حذف ضمیر فاعلی را جایز بشمارد (مثل زبان فارسی در مثالی مانند آنها آمدند = آمدند) ارزش مثبت آن پارامتر انتخاب خواهد شد و اگر در آن زبان حذف ضمیر فاعلی ممکن نباشد (همچون انگلیسی قس. $They\ came \neq came$) ارزش منفی آن پارامتر برگزیده خواهد شد. بنابر این، در این چهارچوب تبیین امکان یا عدم امکان حذف ضمیر فاعلی به نوعی همگانی زبانی که خاستگاه زیستی و فطری دارد منسوب است.

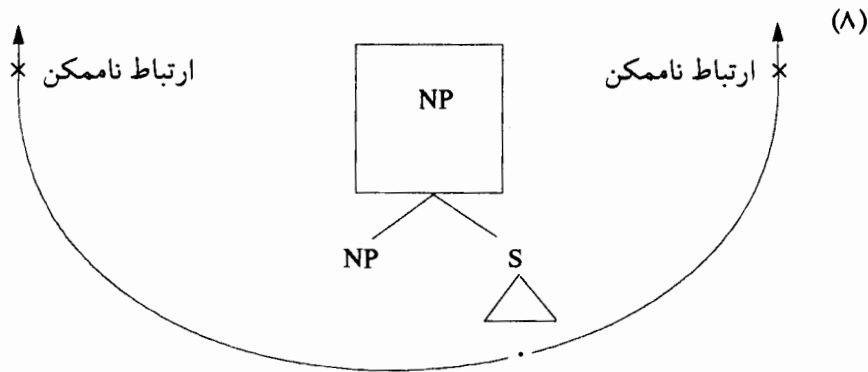
مورد دیگری از مقایسه تبیین‌های صورت‌گرایانه و نقش‌گرایانه، مأخوذ از گیون (همان منبع ص ۱۷)، به شرح زیر است. یکی از همگانی‌هائی که در چهارچوب دستور زایشی بدست داده شده است 'محدودیت گروه اسمی مرکب'^۴ است که در رساله دکتری جان رابرت راس (۱۹۶۷) مطرح شده است. به زبانی ساده، بر مبنای این اصل همگانی صوری هرگونه ارتباط نحوی بین عنصری در درون‌بندی که خود سازه‌ای از آن گروه اسمی مرکب است با عنصری در خارج از آن گروه اسمی مرکب محال و مردود است. نمودار شماره (۸) مفاد این اصل را نمایش داده است. در این نمودار گروه اسمی محصور در مستطیل گروه اسمی مرکب است.

1) irrecoverable deletion

2) Government and Binding Theory (=GB)

3) parameter

4) complex NP constraint



به عنوان نمونه‌ای از اعتبار این اصل همگانی می‌توان گروه اسمی (۹) را به شاهد آورد که غیر دستوری بودن آن به علت تخطی از آن اصل عنوان شده است. وجود * در ابتدای هر مثال نشانه غیر دستوری بودن آنست.

(9) *The man that I saw the dog that bit... [9]

در این مثال [the dog_S [that bit-]] گروه اسمی مرکب است و بین مفعول محذوف the man و bit در درون آن گروه اسمی مرکب و the man در خارج از آن گروه اسمی مرکب ارتباط نحوی برقرار است، یعنی مفعول محذوف و the man یکی هستند (یا به عبارتی دقیقتر هم مرجع هستند)، از اینرو این گروه اسمی دستوری نیست. پژوهش‌های بعدی نشان داد که تعدادی از زبان‌های دنیا از این اصل تخطی می‌کنند و بنابر این مثال‌هایی همچون شماره (۹) در این زبان‌ها دستوری است. نمونه‌ای از این زبان‌ها زبان فارسی است که در آن گروه اسمی شماره (۱۰) که همساخت با شماره (۹) است، و در واقع برگردان آنست، دستوری می‌باشد.

(۱۰) مردی که من سگی را که او را گاز گرفت دیدم...

غیر از زبان‌هایی نظیر فارسی، حتی در بعضی از گونه‌های غیر معیار زبان انگلیسی گروه اسمی شماره (۹) به صورت شماره (۱۱) بیان می‌شود که دستوری است.

11) The man that I saw the dog that bit him...

تعمق بیشتر در این خصوص نشان داد که کلیه زبان‌هایی که از اصل 'محدودیت گروه اسمی مرکب' تخطی می‌کنند آنهایی هستند که پس از برقراری یک ارتباط نحوی، همچون تشکیل ساخت موصولی در مثال‌های فوق، در جایگاه اصلی آن اسم ضمیری به

جا می‌گذارند (مانند مثال‌های ۱۰ و ۱۱). اما کلیهٔ زبان‌هائی که از اصل 'محدودیت گروه اسمی مرکب' تبعیت می‌کنند (مثل گونهٔ معیار زبان انگلیسی در مثال شمارهٔ ۹) در جایگاه اصلی اسم ضمیری بجا نمی‌گذارند. این مشاهدات تازه جان رابرت راس را بر آن داشت که تبیین زیر را ارائه دهد (گیون، ص ۱۸).

(۱۲) اصل 'محدودیت گروه اسمی مرکب' در واقع در مورد کلیهٔ زبان‌های دارای 'قواعد ضمیر ناگذار'¹ و نه در مورد زبان‌های برخوردار از 'قواعد ضمیر گذار'² صادق است.

به نظر گیون مطلبی که در شمارهٔ (۱۲) آمده به هیچ‌وجه تبیین‌پذیدهٔ زبانی مورد بحث نیست بلکه تنها نسبت دادن یک پدیده به دو گروه از قواعد است بدون اینکه به علت واقعی نهفته در ورای این پدیده دست یافته باشیم و آن علت شناسانده شود. گیون تبیین مشاهدات فوق را در این می‌داند که پردازش ذهنی و ادراک مواردی مانند (۹) بسیار مشکل است زیرا در آنها بازسازی فاعل و مفعول درونی‌ترین بند (بندی که فعل آن bite است) سخت است. به بیانی دیگر، مفعول فعل bite محذوف است و هیچ نشانه‌ای از آن بجا نمانده و فاصلهٔ بین اسم هم مرجع با آن مفعول (یعنی the man) با فعل bite نیز زیاد است. لیکن زبان‌هائی که متعاقب فرایندهای نحوی ضمیر بجا می‌گذارند، مانند مثال‌های (۱۰) و (۱۱)، در واقع به بازسازی عنصر محذوف و در مثال‌های ما مفعول فعل 'گاز گرفتن' یا bite کمک می‌کنند و از اینرو پردازش و درک این موارد سهل‌تر می‌گردد (ص ۱۷ و ۱۸). پس در این رویکرد عامل ناظر بر غیردستوری بودن (۹) و دستوری بودن (۱۰) و (۱۱) اصلی است ارتباطی که پردازش و ادراک زبان را تضمین می‌کند.

در مقالهٔ هاپر و تامپسون (۱۹۸۰) نیز استدلال شده است که متعدی بودن یا لازم بودن افعال در زبان‌ها صرفاً و اساساً مقوله‌ای دستوری نیست بلکه آندو بازتاب دو نقش کلامی و کاربرد شناختی 'پیش‌زمینه' و 'پس‌زمینه' می‌باشند (ص ۲۹۴-۲۹۵). در مطالعات کلامی و کاربرد شناختی 'پس‌زمینه' به آن بخش از متن اطلاق می‌شود که صحنه آراست و پیام اصلی گوینده یا نویسنده نیست و در برابر آن 'پیش‌زمینه' وجود دارد که پیام اصلی است. به تعبیری دیگر، پیش‌زمینه شالوده و استخوان‌بندی متن است

و پس زمینه ملاط آن. از اینرو حوادث و وقایع اصلی پیش زمینه هستند و رخداد‌های فرعی و جنبی که حول محور پیش زمینه قرار دارند پس زمینه می‌باشند (ص ۲۸۰ و ۲۸۱). هاپر و تامپسون سپس بر اساس بررسی‌های آماری چند متن (و استدلال‌های مفصل دیگر که از حوصله بحث حاضر خارج است) نشان داده‌اند که تبلور و تجلی دستوری و صوری پیش زمینه‌ها غالباً و عمدتاً به صورت بندهای دارای فعل متعدی است زیرا از جمله ویژگی‌های حوادث و وقایع اصلی (همچون زدن، کشتن، خریدن، دیدن و امثال آن) حضور دو شرکت‌کننده (فاعل و مفعول) در آنهاست و تبلور دستوری و صوری پس زمینه‌ها غالباً در قالب بندهای دارای فعل لازم است چون که از جمله ویژگی‌های رخداد‌های فرعی و صحنه‌آراء (همچون توصیف وضعیت زمان حادثه مانند هوا سرد بود، بهار بود و امثال آن) حضور یک شرکت‌کننده (مسندالیه / فاعل) در آنهاست (ص ۲۸۳-۲۸۸).

* پیشتر گفته شد که افراطی‌ترین گونه نقش‌گرایی 'دستور پیدایشی' است و واضح آن هاپر است. در حقیقت، همانطور که ملاحظه خواهد شد 'دستور پیدایشی' قطب کاملاً مخالف صورت‌گرایی (اعم از ساخت‌گرایی، دستور زایشی، یا نظریه‌های صورت‌گرایی دیگر) می‌باشد. در این رویکرد افزون بر اینکه نقش ارتباطی عمده‌ترین مشخصه زبان محسوب می‌شود اعتقاد بر این است که 'دستور' پدیده‌ای است مشروط و نه ثابت و پایدار، و نظامی از پیش تعبیه شده و ملکه ذهن شده نیست بلکه در بافت غیرزبانی و در کلام 'پیدایش' و تجلی می‌یابد (۱۹۸۸، ص ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲). حامیان دستور پیدایشی، حتی مفاهیمی همچون 'جمله'، 'اسم'، 'فعل' را به عنوان مفاهیم دستوری و نحوی ثابت، پایدار، مفروض و از پیش تعبیه شده مورد شک و تردید قرار داده‌اند و ابراز عقیده کرده‌اند که این مفاهیم در واقع بازتاب و تبلور خط مشی‌های ارتباطی و تشکیل کلام هستند که مکرراً به کار گرفته می‌شوند. در پاراگراف پیش ما با دو نمونه از این خط مشی‌ها یعنی پیش زمینه و پس زمینه و تبلور ساختی و صوری آنها به صورت بندهای متعدی و لازم آشنا شدیم. بنابر این در 'دستور پیدایشی' این صورت‌ها و ساخت‌های تکراری و پررخداد در واقع بر اساس قالب‌ها یا قواعد صوری و ساختی از پیش تعبیه شده و ثابت و پایدار شکل نمی‌گیرند بلکه خط مشی‌های ارتباطی و کلامی پیش زمینه و پس زمینه که از خط مشی‌های پررخداد و مکررند این صورت‌ها و ساخت‌های زبانی را

بدست می‌دهند (ص ۱۲۱ و ۱۲۲). در مقاله دیگری هاپر و تامپسون (۱۹۸۴) استدلال کرده‌اند که مقوله 'اسم' و 'فعل' در زبان‌ها خود مشتق و نشأت گرفته از نقش‌های کاربرد شناختی‌اند (ص ۷۰۵). در این مقاله ابتدا مفهوم 'نمونه اعلای' مقولاتی همچون اسم و فعل معرفی شده است و گفته شده است که این مفهوم به 'موارد کانونی' آن مقوله اشاره دارد و طبعاً موارد غیرکانونی، موارد حاشیه‌ای و فرعی، نمونه اعلای مقوله مورد نظر تلقی نمی‌شوند. سپس ادعا شده است اینکه مثلاً اسمی نمونه اعلای هست یا نیست تنها بر اساس 'صورت واژگانی' (یعنی به عنوان یک مدخل واژگانی) یا 'معنای' آن قابل تعیین و تشخیص نیست بلکه بر اساس نقش ویژه‌ای که در بافت غیرزبانی و کلام ایفا می‌کند امکان تلقی آن به عنوان نمونه اعلای غیر آن می‌باشد. بنابراین دو نکته عمده در این بحث مطرح است یکی در سطح کلان و انتزاعی و دیگری در سطحی خُرد و ملموس. نخست اینکه وجود مقولاتی همچون 'فعل' و 'اسم' خود بترتیب تابعی است از این نیاز ارتباطی و کلامی برای گزارش کردن 'حوادث' و 'شرکت‌کنندگان در آن حوادث'. بنابراین، این مقولات خود نشأت گرفته و مشتق از نقش‌های ارتباطی، کاربرد شناختی، و کلامی‌اند (و نه پدیده‌های مستقل). دوم اینکه مقوله 'اسم' یا 'فعل' در بافت خاصی و در زبان خاصی قابل تشخیص به عنوان 'اسم' یا 'فعل' است بسته به این که تا چه حد نقش نمونه اعلای خود را ایفاء می‌کند. به بیانی روشن‌تر، هرچه نقش آن اسم یا فعل به نقش نمونه اعلای خود نزدیک‌تر باشد شاخص‌ها، نشانه‌ها و علائم اسم بودن یا فعل بودن آن افزون‌تر و برجسته‌تر است و بر عکس. به عنوان نمونه، در زبان انگلیسی از میان چهار مثال زیر تنها در مثال آخر واژه throw به صورت نمونه اعلای فعلی خود به کار رفته است زیرا در این مثال موردی از 'حادثه' پرتاب کردن بیان شده است و صورت صرف شده و زماندار فعل نیز حاکی از نمونه اعلای بودن آنست. سه مثال دیگر بافت‌ها و حوادثی را گزارش می‌کنند که در آنها 'حادثه' پرتاب کردن در حد نمونه اعلای خود نیست (یعنی مورد مشخص و خاصی از 'حادثه' پرتاب کردن مد نظر نیست) و از اینرو صورت‌های آن فعل نیز در هیأت نمونه اعلای نبودن آن مقوله را منعکس کرده‌اند. هاپر و تامپسون همین‌گونه مشاهدات را در مجموعه وسیعی از زبان‌ها نشان داده و گزارش کرده‌اند.

- (13) a. To throw a log that size takes a great deal of strength. [(5)]
 b. We watched the log-throwing contest. [(6)]
 c. The man throwing the log slipped and fell. [(7)]
 d. After the break, McTavish threw the log. [(8)]

بنابر این بافت غیرزبانی و حوادث جهان بیرون است که تعیین‌کنندهٔ هیأت و صورت مقولات زبانی است و بر این اساس است که مقوله‌ای به صورت نمونهٔ اعلامی خود یا به صورت حاشیه‌ای و فرعی (غیر نمونه اعلامی) متبلور و متجلی می‌گردد (ص ۷۰۷-۷۱۰). هاپر در توصیف وضعیت کنونی در زبان‌شناسی از دو جهان‌بینی رقیب سخن گفته است: یکی ساختگرائی (شامل دستور زایشی و دیگر نظریه‌های صورت‌گرای مطرح امروز) که به ساخت‌های از پیش تعبیه شده و ثابت قائل است و دیگری 'تعبیرشناسی'^۱ که در آن اعتقاد بر اینست که زمان، مکان، و بافت غیرزبانی صورت‌های موجود ناپایدار و غیرمنسجم را دائماً شکل و تجدید شکل می‌دهند^۲ (۱۹۸۸، ص ۱۳۳).

1) hermeneutics

۲) گفتنی است که چند سالی است گرایشی در مطالعات کلامی بوجود آمده است که زیر عنوان 'تحلیل کلام انتقادی' (Critical Discourse Analysis = CDA) مشهور گشته است. میشل فوکو (Michel Foucault) فیلسوف و متفکر معاصر فرانسوی (۱۹۲۶-۱۹۸۴) شخصیت تأثیرگذار و در واقع فیلسوف این گرایش محسوب می‌شود. آثار متعددی در معرفی و کاربرد 'تحلیل کلام انتقادی' نشر یافته است (فوکو ۱۹۷۱ [۱۹۸۱]، فولر ۱۹۹۱)، پنی کوک (۱۹۹۴)، فرکلاو (۱۹۹۵)، فرکلاو و وُداک (۱۹۹۷)، هِمِرْسلی (۱۹۹۷) و به نظر می‌رسد این گرایش در سال‌های آینده توجه بیشتری جلب خواهد کرد و افق‌های تازه‌تری در حیطهٔ علائق و کاربردهای آن ایجاد خواهد شد. 'تحلیل کلام انتقادی' به مطالعهٔ 'انتقادی' زبان می‌پردازد. در این گرایش اعتقاد بر اینست که عواملی همچون بافت تاریخی، روابط قدرت در جامعه، ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی، جهان‌بینی‌ها زبان (کلام و متن) را شکل داده و می‌دهند و از طریق کاربرد مستمر زبان در جامعه این بافت‌ها، روابط، ساختارها و فرایندها، و جهان‌بینی‌ها تثبیت و ماندگار می‌شوند و بنابر این بین آن عوامل و زبان رابطهٔ دوسویه و تأثیرپذیری متقابل برقرار است. تحلیل کلام انتقادی گرایشی است که از بطن جامعه‌شناسی جوانه زده است و قصد عملی و کاربردی آن اینست که با مطالعهٔ کلام و متون (مثلاً متون و کلام خبری و رسانه‌ای) جهان‌بینی و روابط قدرت نهفته و ناشناخته برای مردم راعیان سازد (فولر ۱۹۹۱، فرکلاو و وُداک ۱۹۹۷). بنابر این تفاوت بارز و عمده‌ای که بین 'تحلیل کلام' (discourse analysis) و 'کاربردشناسی زبان' (pragmatics) از یک سو و 'تحلیل کلام انتقادی' از سوی دیگر وجود دارد اینست که در دو حیطهٔ نخست کلام و متن در پرتو بافت غیرزبانی ناظر بر آن کلام یا متن بررسی و توصیف می‌شوند (بنگرید به مفاهیم پیش زمینه، پس زمینه و امثال آن که پیشتر به آنها اشاره شد) لیکن در تحلیل کلام انتقادی افزون بر اطلاعات بافت غیرزبانی اطلاعات سطوح بالاتر، انتزاعی‌تر، و عمده‌تر بافت تاریخی، روابط و ساختار قدرت، و جهان‌بینی در شکل‌دهی زبان دخیل دانسته می‌شوند.

دریافتیم که در 'دستور پیدایشی' کاربردشناسی و کلام اصل و مبناست و صورت تابع آن و فرع نسبت به آن و در واقع زاده آن، این بدان معناست که بین این دو رابطه 'تصویرگونگی'^۱ به شرح زیر برقرار است: هرچه در منظر اتخاذ شده عنصری زبانی به گونه‌ای برجسته‌گزارشگر مثلاً 'حادثه' ای باشد این برجستگی نقشی، کلامی، و کاربرد شناختی در 'صورت' آن عنصر نیز با حضور نشانه‌ها، علائم و شاخص‌های صوری متعین و نمایان است و برعکس هرچه برجستگی نقشی، کلامی، و کاربرد شناختی آن عنصر کمتر باشد 'صورت' آن نیز به تبع آن از نشانه‌ها، علائم و شاخص‌های صوری کمتری برخوردار خواهد بود (بنگرید به مثال ۱۳ و توضیحات مربوط به آن). نیز از مباحث و توضیحات پاراگراف‌های فوق روشن است که ارتباط 'تصویرگونگی' فوق‌الوصف پدیده‌ای همگانی و جهانشمول در زبان است و نه ویژه زبانی خاص (هاپر و تامپسون ۱۹۸۴، ص ۷۴۷). به عنوان نمونه‌ای دیگر، مثال‌هایی از زبان فارسی به شاهد می‌آوریم. وجه اشتراک سه مثال زیر در اینست که هر سه دارای ساخت سببی می‌باشند و یا به تعبیری دیگر هر سه رابطه علت (عمل مربی) و معلول (دویدن ورزشکاران) را بیان می‌دارند.

(۱۴) الف. مربی ورزشکاران را دواند/ دوانید.

ب. مربی ورزشکاران را وادار کرد که بدوند.

ج. مربی باعث شد که ورزشکاران بدوند.

اما وجه افتراق این سه در اینست که در مثال اول علت و معلول تفکیک‌ناپذیر است و در واقع این دو حادثه به صورت واحد ابراز شده است. همچنین در این مثال تسلط و نظارت 'سبب'^۲ یعنی مربی، در سرتاسر مدت زمان دویدن 'مُسَبَّب'^۳ یعنی ورزشکاران، تداوم دارد. در دو مثال (۱۴) ب و ج علت و معلول تفکیک شده و جدا بیان شده‌اند لیکن در (۱۴) ب مسبب دارای حالت و نشانه مفعول صریح است زیرا چندان 'ذی اراده' نیست و بنابر این در تحقق آنچه که بند متمم بدان دلالت دارد چندان تسلط، اختیار، و آزادی عمل ندارد. مسبب آنچه را که بند متمم بدان دلالت دارد به اجبار و تحت تأثیر مستقیم سبب انجام می‌دهد. از سوی دیگر، در (۱۴) ج، مسبب در حالت فاعلی است زیرا او

1) iconicity

2) causer

3) causee

نسبت به مورد قبل ذی اراده‌تر است و در تحقق آنچه که بند متمم بدان دلالت دارد از تسلط، اختیار، و آزادی عمل بیشتری برخوردار است. بر اساس مباحث و مطالبی که در پاراگراف‌های پیش داشتیم می‌توان ابراز عقیده کرد که در زبان فارسی سه مثال مذکور در (۱۴) هر کدام بافت و منظر ویژه‌ای را در ارتباط با عمل مربی (علت) و دویدن ورزشکاران (معلول) نمادسازی کرده است و بنابر این بین آن بافت و منظر اتخاذ شده و تجلی صوری ویژه آن رابطه تصویرگونگی برقرار است (توصیف 'ساخت‌های سببی در زبان فارسی' در مقاله ۱۳۶۷ نگارنده آمده است). مثال دیگری از همین مقوله مجموعه جملات زیر است که هر کدام بافت و منظر ویژه‌ای را در خصوص این حادثه ازدواج متعین می‌سازد. به بیانی دیگر، توالی دستوری رخداد نام‌ها و نیز نوع ساخت دستوری بکارگرفته شده می‌تواند بیانگر بافت یا منظر فرهنگی-اجتماعی مورد نظر گوینده نسبت به شخصیت‌هائی که نامشان آمده و نیز نسبت به عمل ازدواج باشد.

(۱۵) الف. رضا با مینا ازدواج کرد.

ب. مینا با رضا ازدواج کرد.

ج. رضا و مینا ازدواج کردند.

د. مینا و رضا ازدواج کردند.

نیومایر (۱۹۹۲) بحث نسبتاً مفصلی را به 'تصویرگونگی' اختصاص داده است و در خصوص ارتباط آن با دستور زایشی متذکر شده است که کلیه نظریه‌های زایشی مطرح شده تاکنون همواره بین 'صورت' و 'معنا' رابطه منظم قائل بوده‌اند و مشخصاً ژرف ساخت نحوی مبنای عملکرد قواعد تعبیر و تعیین معنا بوده است و از اینرو در دستور زایشی بین 'صورت' و 'معنا' رابطه تصویرگونگی مفروض بوده است (ص ۷۶۴ و ۷۶۵). وی همچنین استدلال کرده است که 'دستور زایشی' ماهیتاً مغایر با قائل شدن به تبیین‌های نقشی و کلامی برای صورت و نیز امکان وجود ارتباط بین 'صورت' و 'نقش' نیست لیکن تأکید این دستور بر استقلال حوزه صورت و وجود قواعد مستقل و بی ارتباط با نقش در آن است و به بیانی دیگر اینکه بین 'صورت' و 'نقش' رابطه ناقص، و نه کامل و یک به یک، برقرار می‌باشد (ص ۷۸۳-۷۸۷). وجود صرفاً ارتباط ناقص بین این دو حوزه از ابتدای مطرح شدن دستور زایشی مد نظر و مورد استناد چامسکی بوده است و

او مکرراً بر اینکه می‌بایست چهارچوبی صورت‌گرا، مستقل و خودمختار برای زبان تدوین کرد و سپس به بررسی امکان ارتباط بین صورت و نقش روی آورد تأکید ورزیده است (چامسکی ۱۹۵۷، ص ۱۷، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲).

زبان‌شناسان صورت‌گرا در تأکید بر ضرورت تفکیک 'صورت' از 'نقش' و پافشاری بر استقلال و خودمختاری حوزه صورت به مثال‌ها و شواهد متعددی از زبان‌های مختلف استناد می‌کنند که ظاهراً تبیین نقشی نمی‌توان برای آنها ارائه کرد. یکی از این شواهد حرکت فعل کمکی به جایگاه قبل از فاعل در زبان انگلیسی است که نیومایر (۱۹۹۱، ص ۲۲-۲۴) آن را مطرح و بحث کرده است. مواردی از آن حرکت در مثال‌های شماره (۱۶) مشهود است.

- (16) a. Have you been working late? [(24) a]
b. What have you been eating? [(24) b]

اما همانطور که مثال‌های (۱۷) نشان می‌دهند این جابجائی در بند پیرو انجام نمی‌گیرد و نیز مثال‌های (۱۸) حاکی از آنست که در بند پایه اگر واژه استفهام (یا پرسشواژه) خود فاعل باشد این حرکت رخ نمی‌دهد.

- (17) a. I wondered what you had been eating. [(26) a]
b. * I wondered what had you been eating. [(26) b]
(18) a. What has been bothering you? [(27) a]
b. * Has what been bothering you? [(27) b]

همچنین هرگاه یک قید نفی در آغاز جمله باشد فعل کمکی پیش از فاعل ظاهر می‌شود. مقایسه مثال‌های (۱۹) و (۲۰) مؤید این نکته است.

- (19) a. Under no circumstances will I take a day off. [(28) a]
b. * Under no circumstances I will take a day off. [(28) b]
(20) a. * Given any possibility will I take a day off. [(29) a]
b. Given any possibility I will take a day off. [(29) b]

نیز از مثال‌های (۲۱) معلوم می‌شود که در ساخت التزامی بدون if فعل کمکی قبل از فاعل ظاهر می‌شود.

- (21) a. Had I known the dangers, I would have kept my distance. [(30) a]
b. * If had I known the dangers, I would have kept my distance. [(30) b]

نهایتاً اینکه در بندهائی که با so آغاز می‌شوند این حرکت نیز الزاماً صورت می‌گیرد. مثال (۲۲) مصداق این موارد است.

- (22) a. So tall is Mary, she can see into second story windows. [(31) a]
b. * So tall Mary is, she can see into second story windows. [(31) b]

به باور نیومایر هیچ تبیین نقشی واحد نمی‌توان برای علت واقع شدن فعل کمکی پیش از فاعل در مثال‌های فوق‌الذکر ارائه داد. فرایند فوق‌پدیده‌ای است که می‌بایست در حوزهٔ نحو توصیف و تبیین شود. به بیانی دیگر، بر اساس اطلاعات و اصول نحوی می‌توان توضیح داد و پیش‌بینی کرد که این حرکت کجا مجاز و کجا غیرمجاز است اما چنین امری بر اساس اطلاعات نقشی و معنایی میسر نیست. در تأیید بیشتر وجود نداشتن تبیین نقشی واحد برای این ساخت، یعنی واقع شدن فعل کمکی قبل از فاعل، نیومایر مثال‌های زیر را به شاهد آورده است که در جملگی، این ساخت مشهود است لیکن هر کدام نقش ارتباطی ویژه‌ای را به عهده دارد. نقش ارتباطی مثال‌های (۲۳) - (۲۷) به ترتیب 'پرسش'، 'درخواست'، 'پیشنهاد'، 'تعجب'، و 'بیان' است.

- (23) Can you take Interstate 90 all the way to South Dakota? [(33) a]
(24) Could you pass the salt? [(33) b]
(25) Can I help you? [(33) c]
(26) Could I use a drink! [(33) d]
(27) Is linguistics easy! [(33) e]

به اعتقاد نیومایر زبان‌شناسان نقش‌گرایی که به تبیین‌های صوری و ساختاری بی‌اعتنا هستند یا آنها را مردود می‌دانند به این نکته کلی توجه ندارند که 'زبان' هم عضوی است از اعضای بدن با این تفاوت که عضوی است ذهنی و همانطور که در علم تشریح اینکه 'نقش' قلب فرستادن خون به اعضای مختلف بدن است مانع از این نمی‌شود که کالبدشناسان به 'ساختار' این عضو، یعنی بافت‌ها، سلول‌ها، و ملکول‌های تشکیل

دهنده آن بی‌توجه باشند و در واقع در اینجا توصیف صرفاً نقشی قلب که مبتنی بر توصیف ساختاری آن نیست عجیب می‌نماید در مورد 'زبان' هم این مطلب صادق است و توصیف صوری و ساختاری حوزه‌های تشکیل دهنده زبان نیز به همین اعتبار و قیاس وظیفه‌ای اساسی و بنیادی است (همان منبع، ص ۲۱).

جدل بین 'صورت‌گرایی' و 'نقش‌گرایی' بُعد عمده دیگری نیز دارد و آن عبارت از منشأ اولیه و آغازین زبان است. چامسکی (۱۹۷۲a) معتقد است که به باور بسیاری از زبان‌شناسان و فلاسفه، زبان انسان صورت تکامل یافته نظام‌های ارتباطی حیوانات است. به نظر او پژوهش‌های اخیر که در خصوص نظام‌های ارتباطی حیوانات صورت گرفته است و نیز تلاش‌هایی که برای آموزش زبان یا نظام‌هایی شبیه به آن به حیوانات شده است جملگی مؤید اینست که زبان انسان پدیده‌ای ویژه اوست و همتائی برای آن در دنیای حیوانات نمی‌توان یافت. به اعتقاد چامسکی اگر این برداشت و استنباط درست باشد باید نتیجه گرفت که «... طرح تبیین تکامل زبان انسان از نظام‌های ارتباطی بدوی که به سطوح پایین توانائی ذهنی و هوشی متعلق است کاملاً بی‌اساس است» (ص ۶۷). او سپس به مواردی از تلاش‌هایی که برای تبیین تکامل زبان انسان از نظام‌های ارتباطی بدوی صورت گرفته اشاره کرده و آنها را نقد کرده و کنار گذاشته است. از جمله به آراء کارل پوپر^۱ در این خصوص مبنی بر اینکه تکامل زبان مراحل مختلفی را طی کرده است و مشخصاً اینکه 'مرحله نازلی'^۲ وجود داشته است که در آن از 'شکلک‌ها و اصوات'^۳ برای بیان و ابراز حالات عاطفی استفاده می‌شده است و 'مرحله عالی'^۴ ای که در آن آواها برای بیان و ابراز تفکر، یعنی توصیف و استدلال انتقادی، به کار رفته‌اند اشاره کرده است. چامسکی مدعی است که در رویکرد پوپر بین مراحل تکاملی زبان نوعی استمرار حاکم است لیکن به ادعای او پوپر مکانیزمی برای اینکه چگونه گذر از یک مرحله به مرحله دیگر صورت گرفته بدست نداده است (ص ۶۷ و ۶۸). چامسکی خود معتقد است که نباید تصور کرد زبان انسان صرفاً گونه پیچیده‌تری از نظام ارتباطی‌ای که در

۱) چامسکی به اثری از پوپر (Karl Popper) با عنوان *Clouds and Clocks*، بدون ذکر تاریخ دقیق نشر آن، استناد کرده است.

2) lower stage

3) vocal gestures

4) higher stage

جهان حیوانات یافت می‌شود است بلکه زبان انسان موردی است از 'پیدایش'^۱، یعنی پدیدار شدن پدیده‌ای به لحاظ کیفی متفاوت، در مرحله‌ای بخصوص از پیچیدگی ساختار ذهن و مغز (ص ۷۰).

بنابر این روشن است که چامسکی به 'پیدایش' زبان و نه 'تکامل' آن قائل است. بعضی از نقش‌گرایان پنداشت چامسکی از منشأ اولیه و آغازین زبان انسان را نوعی 'خلقت‌گرایی'^۲ تلقی کرده‌اند (هاپر، ۱۹۹۱، ص ۴۵؛ فاوتس ۱۹۹۱، ص ۴۱). فاوتس، بر خلاف چامسکی، که زبان را عضوی ذهنی ویژه انسان می‌پندارد، معتقد است که نظام ارتباطی انسان نوعی نظام ارتباطی حیوانات بوده است و چنین خواهد ماند و تصریح کرده است که این دو نظام ارتباطی به لحاظ درجه با هم متفاوت‌اند لیکن به لحاظ نوع همانندند (همانجا). در مقابل چامسکی که از 'پیدایش' زبان سخن گفته است گروهی از صورت‌گرایان از جمله نیومایر قرار دارند که پدیدار شدن حوزه‌های مختلف زبان و قواعد و اصول و پارامترهای موجود در آن حوزه‌ها را حاصل و برآیند عوامل و نیروهای موجود در خارج از زبان می‌دانند (نیومایر ۱۹۹۱، ص ۶). نیومایر گفته است که اگرچه نظر چامسکی مبنی بر اینکه اصول ذاتی و زیستی زبان، یعنی دستور همگانی، به لحاظ عوامل غیرنقشی و غیرارتباطی بصورت اتفاقی پدیدار شده‌اند منطقاً محتمل است لیکن او بر این باور است که برگزیده شدن این اصول زبانی بخاطر این بود که کسانی که از این اصول بهره‌مند می‌شدند از امتیاز تکاملی ویژه‌ای برخوردار می‌شدند. به بیانی دیگر، انگیزه وجود آمدن اصول صوری زبانی نیاز ارتباطی بوده است. نیومایر به این باور عمومی در زبان‌شناسی استناد کرده است که در امر ارتباط زبانی در واقع معنا با آوا مرتبط می‌گردد. وی سپس ابراز عقیده کرده است که گام تکاملی عمده‌ای که در این راستا برداشته شده است این بوده است که سطحی میانی و حائل بین معنا (یا به تعبیری فنی‌تر 'ساخت مفهومی'^۳) و آوا (یا 'نمود آوایی'^۴) بوجود آمده است. این سطح حائل شامل ساخت‌های واژی، نحوی، و واجی است. تشکیل این سطح ساختی و صوری امکان ابراز بی‌نهایت مفهوم و معنا را به کمک تعداد محدودی مقولات نحوی (شامل اسم، فعل، صفت، ...) و عناصر واجی (واج‌ها) میسر ساخت و در نتیجه نظام ارتباطی انسان

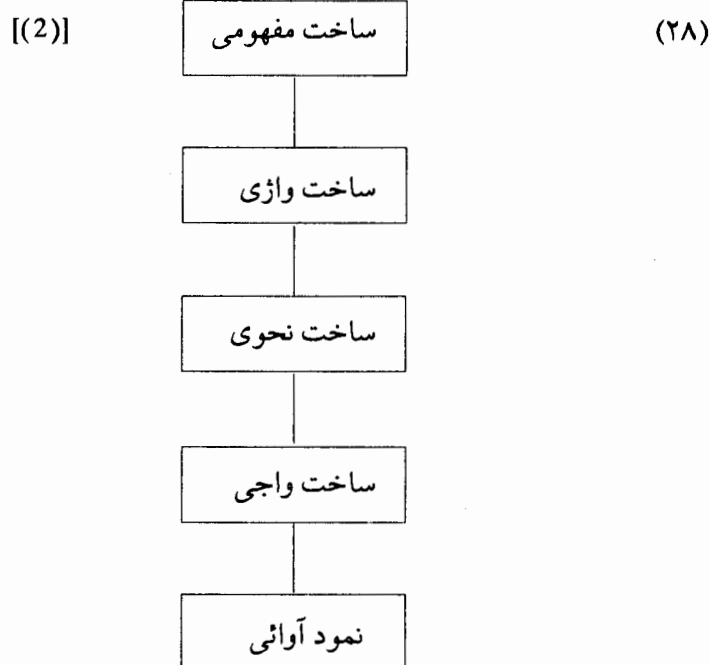
1) emergence

2) creationism

3) conceptual structure

4) phonetic representation

برای همیشه از نظام ارتباطی حیوانات فاصله گرفت (همان منبع، ص ۶-۱۰). نمودار شماره (۲۸)، که صورت ساده شده نمودار پیشنهادی نیومایر است، انطباق بین ساخت مفهومی و نمود آوایی را نمایش داده است.



پس به باور نیومایر و گروهی از صورت‌گرایان هم رای با او پدیدار شدن ساخت‌ها و حوزه‌های مختلف زبانی و اصول و قواعد موجود در آنها نتیجه و برآیند عوامل برون‌زبانی و ارتباطی همچون نیاز ارتباطی گوینده و شنونده بوده است. به بیانی دیگر، به عنوان نمونه گوینده همواره سعی داشته است با حداقل تلاش و با آزادی عمل پیام را القاء کند و شنونده نیز قصد داشته است حتی‌الامکان تمام پیام و مقصود گوینده را دریافت و پردازش کند. برآیند این دو نیاز ارتباطی به شکل فرمول‌ها و قواعد زبانی که در واقع نوعی توافق ضمنی و ذهنی بین گوینده و شنونده بوده است تثبیت گردیده و جزء فطرت و ویژگی‌های زیستی ساختار ذهنی اهل زبان شده است. به عنوان مثال، به اعتقاد نیومایر پیدایش اصل نحوی 'همجواری' را که گونه تعدیل یافته و امروزی 'محدودیت

گروه اسمی مرکب^۱ است، که ما پیشتر در نمودار شماره (۸) آنرا معرفی کردیم و بعدها در جای مقتضی و به تفصیل از آن صحبت خواهیم کرد، شاید بتوان حاصل توافق ضمنی و ذهنی بین گوینده و شنونده در گذشته دانست زیرا طبق این اصل میزان ارتباط نحوی بین دو سازه تحدید شده است (مقایسه کنید مثال غیر دستوری (۹) را با مثال‌های دستوری (۱۰) و (۱۱)). یعنی وجود فاصله بیش از حد جایز بین دو سازه پردازش و تفهیم پیام را برای شنونده ناممکن می‌کند و از اینرو این میزان فاصله به صورت یک فرمول ریاضی‌گونه ذاتی ذهن سخنگویان زبان شده است. به نظر نیومایر، اگرچه پیدایش این قبیل اصول احتمالاً به لحاظ نیاز و انگیزه ارتباطی بوده است اما علت اینکه کودک انگلیسی زبان یا سخنگویان دیگر زبان‌های مشابه مثال‌هائی همچون شماره (۹) را تولید نمی‌کنند به این خاطر نیست که مجدداً همین تجربه را تکرار می‌کنند بلکه به این سبب است که اصل فوق‌الذکر ملکه ذاتی و زیستی ذهن انسان شده و از اینرو ذهن خود مانع تولید این موارد است. یعنی در تحلیل همزمانی، 'اصل همجواری' یا 'محدودیت گروه اسمی مرکب' یک اصل همگانی نحوی و متعلق به حوزه نحو زبان است اگرچه انگیزه اولیه و در زمانی پیدایش آن احتمالاً یک عامل و نیروی ارتباطی و نقشی بوده است (همان منبع، ص ۱۲-۱۵، ۲۵-۲۷).

لامیندا (۱۹۷۶) گفته است از میان شواهد و زمینه‌های گوناگونی که برای شناخت منشأ اولیه و آغازین زبان مورد بررسی قرار گرفته‌اند، شواهد موجود از مراحل مختلف زبان‌آموزی کودک از مواردی است که کمتر به آن توجه شده است. به اعتقاد او داده‌های موجود از مراحل رشد 'توانش ارتباطی'^۱ کودک در شناخت رشد تکاملی نظام‌های ارتباطی در اجداد اولیه انسان سودمند است زیرا این داده‌ها اولاً تحول و گسترش تدریجی نظام‌های ارتباطی ساده به نظام‌های ارتباطی پیچیده را نشان می‌دهند و ثانیاً بر اساس آنها شاید بتوان ادعا کرد که 'پدیدآیی فردی'^۲، یعنی رشد یک موجود واحد، معرف و نمایانگر تکرار مراحل 'پدیدآیی نوعی'^۳، یعنی رشد و تکامل نوع، که در آن نظام‌های عصبی و نقشی اجداد انسان تکامل یافته‌اند و این تکامل زبان‌آموزی کودک را ممکن ساخته است می‌باشد. به بیانی رساتر، مراحل مختلف زبان‌آموزی کودک (یعنی

1) communicative competence

2) ontogeny

3) phylogeny

یک 'فرد' را در واقع 'بازآفرینی'^۱ و تکرار مراحل مختلف تکامل نظام عصبی و ارتباطی اجداد اولیه انسان (یعنی 'نوع' انسان) تلقی کنیم (ص ۳۹۶). لامیندا پیدایش ناگهانی و تصادفی زبان به شکلی که ما امروز می‌شناسیم به عنوان 'ابداع فرهنگی'^۲ را مورد تردید قرار داده است و ابراز عقیده کرده است که مراحل مختلف تکامل شناختی، اجتماعی-فرهنگی، و ارتباطی در اجداد اولیه انسان دست به دست هم داده‌اند و راه را برای ابداع زبان فراهم کرده‌اند. بنابر این 'ابداع' آن در میان جامعه و فرهنگی مبتنی بر وجود نظام‌های ارتباط زبانی ساده‌تر اما مشابه در نزد آن جامعه و فرهنگ بوده است (ص ۳۹۸). وی استدلال کرده است همانطور که مرحله سینه‌خیز رفتن، یا 'خزیدن'^۳، در کودک 'بازآفرینی' مرحله‌ای است از تکامل اجداد اولیه انسان که از دست و پا برای حرکت استفاده می‌کردند مرحله 'تک‌واژه‌ای'^۴ نیز در زبان‌آموزی کودک که حدوداً در پانزده ماهگی ظاهر می‌شود 'بازآفرینی' مرحله 'پیش‌زبانی'^۵ است. این نظام‌های حرکتی (خزیدن) و ارتباط زبانی (تک‌واژه‌ای) برای آن مرحله خاص از رشد جسمی و ذهنی کودک کاملاً کارآمدند و راه را برای نظام‌های حرکتی بعدی (حرکت با دو پا) و نظام‌های ارتباطی پیچیده‌تر هموار می‌کنند. به بیانی واضح‌تر، تأکید لامیندا بر وجود توالی‌ای از نظام‌های ارتباطی کارآمد و مستقل در کودک است بدین ترتیب که مثلاً مرحله تک‌واژه‌ای یکی از آن نظام‌هاست که باید به آن به عنوان نظام ارتباطی کارآمد و مستقل در آن مقطع سنی نگریست و در مقطع سنی بعد نظام ارتباطی کارآمد، مستقل و پیچیده‌تر دیگری پدیدار می‌شود و این توالی ادامه می‌یابد تا سرانجام نظام زبان متجلی می‌گردد. او تصریح کرده است که این نظام‌ها را نباید مراحل و اجزاء و قطعات مختلفی که مجموعاً تدریجاً زبان را شکل می‌دهند پنداشت بلکه هر کدام را می‌بایست نظام ارتباطی کارآمد و مستقل برای مقطعی که در آن هویدا می‌شوند انگاشت. همانطور که پیشتر گفته شد به باور لامیندا این نظام‌های ارتباطی هر کدام 'بازآفرینی' مقطعی از تکامل ارتباطی در اجداد اولیه انسان می‌باشد که این مقاطع رشد به صورت دستورالعمل زیستی و ژنتیکی در انسان در آمده‌اند و از اینرو در همه کودکان در مقاطع خاصی و در توالی مشخص و معینی بروز می‌کنند (ص ۴۰۱). او وجود برخی نارسائی‌های شدید در

1) recapitulation

2) cultural invention

3) crawling

4) holophrastic / one-word

5) prelanguage

کودکان را که مانع می‌شود کودک به صورت طبیعی زبان بیاموزد و تنها با آموزش‌های خاصی تا حدی این نارسائی جبران می‌شود به خاطر نارسائی مغز نمی‌پندارد بلکه آن را بدلیل خصوصیات و نقصان زیستی و ژنتیکی آن کودکان می‌داند که این نقصان آنها را از دستورالعمل‌های زیستی‌ای که اکثر کودکان به آن مجهز هستند محروم ساخته است (ص ۴۰۳، پانوش). وی پیشنهاد کرده است که علیرغم فقدان شواهد عصب شناختی از فسیل‌ها با مطالعهٔ مراحل مختلف زبان‌آموزی کودک که همگانی هستند و جزء دستورالعمل زیستی در کودک انسان شده‌اند می‌توان اقدام به 'بازسازی' مراحل تکاملی 'پدیدآیی نوعی' در نظام‌های ارتباط زبانی انسان نمود و بدین ترتیب شناخت بیشتری از منشأ اولیه و آغازین زبان اجداد انسان و نیز ساختار آن کسب کرد (ص ۴۰۵ و ۴۱۰). برداشت‌های فوق‌الذکر صورت‌گرایان و نقش‌گرایان در خصوص منشأ پیدایش زبان همچنان مورد بحث است (بنگرید به بوتا ۱۹۹۷؛ ماستری پی‌اری ۱۹۹۷).

تاکنون از میان سه نگرشی که امروز نگرش‌های غالب و مسلط در زبان‌شناسی محسوب می‌شوند باورهای 'صورت‌گرائی' و 'نقش‌گرائی' را معرفی کرده‌ایم. حال به معرفی نگرش سوم که عبارتست از 'زبان‌شناسی شناختی' روی می‌آوریم. در 'زبان‌شناسی شناختی' نیز همچون 'زبان‌شناسی صورت‌گرا' و 'زبان‌شناسی نقش‌گرا' ما بایک نظریهٔ واحد مواجه نیستیم بلکه با تنوعی از رویکردهائی که در بنیان وجوه اشتراک دارند روبرو هستیم. شاخص‌ترین جلوهٔ زبان‌شناسی شناختی 'دستور شناختی'^۱ است که واضع آن رونالد لانگاکر^۲ می‌باشد و وی آغاز شکل‌گیری آن را در سال ۱۹۷۶ دانسته است. پس از آن باید به 'دستور ساختی شناختی'^۳ که مورد حمایت جرج لیکاف است (۱۹۸۷) اشاره کرد. البته یکی دو نمونهٔ دیگر از نظریه‌هائی را که به زبان‌شناسی شناختی متعلق‌اند می‌توان برشمرد (بنگرید به لانگاکر ۱۹۹۱a، ص ۸) لیکن مجموعاً تنوع‌هائی که در این چهارچوب وجود دارند از تنوع‌هائی که در دو نگرشی که پیشتر از آن صحبت کردیم کمتر است (که البته شاید یکی از دلائل عمدهٔ آن متأخرتر بودن آن نسبت به آن دو باشد). ما در اینجا از آثار لانگاکر برای معرفی 'دستور شناختی' بهره خواهیم گرفت. در 'دستور شناختی' زبان به عنوان نظامی ذهنی و شناختی در نظر گرفته می‌شود و

1) reconstruction

2) Cognitive Grammar

3) Ronald Langacker

4) Cognitive Construction Grammar

بنابر این مسئله استقلال زبان از دیگر قوای شناختی مطرح نیست و درک جامع نظام زبان بدون درک و شناخت کامل نظام شناختی میسر نیست. همچنین استقلال حوزه‌های زبان نیز مردود است و منظور از معناشناسی نیز معنای تحت‌اللفظی یا زبان‌شناختی که اصطلاحاً به 'معنی فرهنگ‌وار'^۱ معروف است و نیز قائل بودن به 'مشخصه‌های معنایی'^۲ نیست بلکه معنای تحت‌اللفظی و غیر تحت‌اللفظی، مجازی، استعاری، و متکی بر بافت که اصطلاحاً 'معنی دائرة المعارف‌وار'^۳ نامیده می‌شود مورد نظر است. به عبارتی دیگر، در اینجا تفکیک و تمایزی بین معناشناسی و کاربردشناسی زبان مطرح نیست. در این دستور، واج‌شناسی، تکواژشناسی، و نحو حوزه‌های مستقل و خودمختار نیستند بلکه هر سه واحدها و عناصر 'نمادین'^۴ هستند که پیوستاری را تشکیل می‌دهند. وظیفه این واحدها و عناصر نمادین 'نمادین‌سازی'^۵ مفاهیم و معانی می‌باشند (لانگاکر ۱۹۹۱b، ص ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۶؛ ۱۹۸۷، ص ۱۱-۱۲، ۶۳-۶۴، ۷۳-۷۴، ۷۶-۸۶). به عنوان نمونه‌ای از تحلیل‌ها و توصیف‌های دستورشناختی، دو مثال زیر را، مأخوذ از لانگاکر ۱۹۹۱b، ص ۲۷۶، در نظر بگیرید:

- (29) a. Bill sent a walrus to Joyce [(1)a]
 b. Bill sent Joyce a walrus [(1)b]

در گونه‌های اولیه دستور زایشی-گشتاری این دو جمله از یک ژرف ساخت واحد که همان ساخت زیرین جمله a (29) است مشتق می‌شدند و بنابر این، این دو جمله هم معنا پنداشته می‌شدند. در صورت عملکرد گشتار حرکت مفعول غیر صریح (to Joyce) به ژرف ساخت مذکور، جمله b (29) حاصل می‌شد و در غیر این صورت جمله a (29) بدست داده می‌شد. در دستورشناختی تحلیل این دو جمله (و موارد مشابه) اینست که آن دو مستقل‌اند و هیچکدام از دیگری مشتق نشده است. این دو جمله حادثه واحدی را دوگونه نمادین‌سازی کرده‌اند. در گونه اول این مفهوم که walrus از Bill به Joyce 'منتقل' شده است برجسته است و این برجستگی مفهومی نمادین‌سازی شده است و مشخصاً حرف اضافه to این وظیفه را بعده گرفته است در صورتیکه در مثال دوم 'تملک' walrus از سوی Joyce برجسته است و این مفهوم در قالب توالی دو مفعول

1) dictionary meaning

2) semantic features

3) encyclopedic meaning

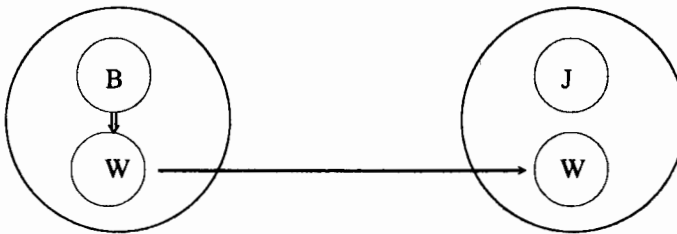
4) symbolic

5) symbolization

نمادین‌سازی شده است. لانگاکر این دو مثال را به ترتیب به صورت (30) a و (30) b تصویرسازی کرده است. در این تصویرها حروف J، B، و W به ترتیب معرف Bill، Joyce، و walrus هستند و دایره‌های بزرگ نشان‌دهنده حیطه تسلط و عملکرد Bill و Joyce می‌باشند و پیکان دو شاخه 'سبب شدن' و پیکان یک شاخه 'حرکت' را نمایش می‌دهند. استفاده از خطوط پررنگ حاکی از برجستگی مفهومی آن قسمت است بنابر این در تصویر اول 'حرکت' و 'انتقال' walrus برجسته است و در تصویر دوم 'تملک' آن از سوی Joyce. نتیجتاً، در این دستور این دو جمله هم‌معنا و هم‌مفهوم نیستند (۱۹۹۱b، ص ۲۷۶؛ ۲۷۷؛ ۱۹۸۷، ص ۳۹ و ۴۰).

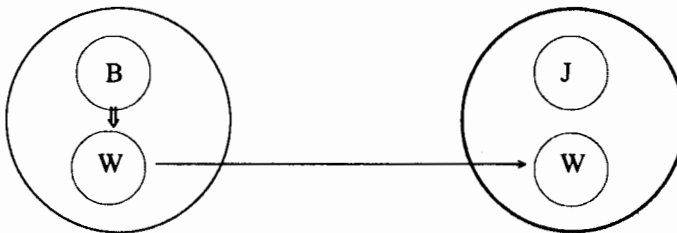
[(a) شکل ۱]

(30) a



[(b) شکل ۱]

b



لانگاکر وجود برخی 'قلمروهای (معنایی) بنیادین'^۲ را که به باور او تقلیل‌ناپذیرند (یعنی نشأت گرفته از مقولات و مفاهیم دیگر نیستند) همچون مفهوم زمان، مکان، و رنگها بدیهی فرض کرده است لیکن در خصوص ذاتی یا زیستی بودن یا نبودن آنها ابراز بی‌طرفی کرده است (۱۹۹۱b، ص ۲۸۰). در این دستور سه نوع واحد اساسی مفروض

1) causation

2) basic domains

است: واحدهای معنایی، واجی، و نمادین. هر واحد نمادین از دو قطب متشکل است: قطب واحد معنایی و قطب واحد واجی. بنابر این تکواژها، واژه‌ها، ساخت‌ها و جملات هر کدام یک واحد نمادین محسوب می‌شود که از دو قطب معنایی و واجی تشکیل شده‌است (ص ۲۸۷). در جای دیگر، لانگاکر به مفهوم 'نشانه' به تعبیر فردینان دو سوسور اشاره کرده است و خاطر نشان کرده است که این مفهوم را در دستور خود پذیرفته است (۱۹۸۷، ص ۱۱). می‌دانیم که نشانه واحدی انتزاعی، ذهنی، و روانشناختی است که در یک سوی آن معنا و در سوی دیگر آن صورت واجی برای نمایش آن معنا منقوش است. بنابر این واحد نمادین در دستور شناختی یادآور مفهوم نشانه در زبان‌شناسی سوسوری است با این تفاوت کلی که سوسور نشانه را در سطح واژه بکار برده است لیکن لانگاکر این تعبیر را به ساخت‌ها و جملات نیز تعمیم داده است. بر اساس این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که بر خلاف نظریه‌های صورت‌گرا که در آن 'صورت' اصل است و معنا و نقش فرع و نیز بر خلاف نظریه‌های نقش‌گرا که در آنها 'نقش' ارتباطی و کاربرد شناختی اصل است و صورت فرع نسبت به آن، در دستور شناختی صورت و معنا دو روی یک سکه‌اند و هر کدام یک قطب از واحد نمادین را تشکیل می‌دهد و مسئله تقدم، تأخر، و تفوق یکی نسبت به دیگری مورد تأکید نیست. هم‌چنین در اینجا شایسته است تأکید گردد که از آنجا که در دستور شناختی واحد نمادین (با ویژگی‌های فوق الوصف) مفروض است از اینرو اولاً بر خلاف نظریه‌های صورت‌گرا مسئله اشتقاق یک یا چند ساخت از ساختی انتزاعی‌تر (یعنی یک یا چند رو ساخت از ژرف ساختی واحد و مشترک) مطرح نیست و ثانیاً هیچ دوساختی هم‌معنا و هم‌مفهوم نیستند زیرا وجود حتی یک عنصر در یک ساخت و عدم تنها همان عنصر در ساخت دیگر و همانندی در تمام عناصر دیگر (به عنوان نمونه بنگرید به مثال‌های ۲۹) باعث وجود تفاوت معنایی و مفهومی بین آن دوساخت خواهد بود (لانگاکر ۱۹۹۵، ص ۵).

فصل دوم

ساخت‌های نحوی

چامسکی در مقدمه کتاب ساخت منطقی نظریهٔ زبانی (ص ۳) که در سال ۱۹۷۵ انتشار یافته است و همچنین در کتاب ۱۹۸۶a خود با عنوان دانش زبان: ماهیت، منشأ، و کاربرد آن (ص ۴۹) اظهار داشته است که کتاب ساخت‌های نحوی (۱۹۵۷) در واقع مجموع یادداشت‌هایی است که او برای تدریس درسی در مقطع کارشناسی در ام-آی-تی تدوین کرده بود. بخش اعظم آن یادداشت‌ها (یا کتاب ساخت‌های نحوی) خود بر اساس مجموعهٔ مفصل ساخت منطقی نظریهٔ زبانی شکل یافته است که نگارش آن در سال ۱۹۵۵ انجام گرفته است و با اضافه کردن یک مقدمهٔ طولانی از سیر تحولات در افکار چامسکی در فاصلهٔ زمانی بیست ساله بین تاریخ نگارش و تاریخ انتشار آن با همین عنوان در سال ۱۹۷۵ به چاپ رسیده است. چامسکی دربارهٔ نشر نیافتن آن کتاب در زمان اتمام آن گفته است که انتشارات ام-آی-تی با این توصیه که برای مؤلفی ناشناخته که رویکردی غیر متعارف به زبان دارد بهتر است پیش از انتشار آن اثر جامع و مفصل به صورت کتاب، مقاله‌هایی مبتنی بر محتوای آن اثر در مجله‌های تخصصی منتشر کند از پذیرش آن برای چاپ خودداری کرد (چامسکی ۱۹۷۵a، ص ۳). انتشار کتاب یکصد و هفده صفحه‌ای ساخت‌های نحوی آغازگر تحولی عظیم در زبان‌شناسی، فلسفه، و روان‌شناسی گردید و همانطور که در فصل پیش بحث شد به اعتقاد جمعی از زبان‌شناسان این تحول انقلاب علمی بوده است. در کتاب ساخت‌های نحوی شالودهٔ نظریه‌ای در خصوص ساخت زبان

طرح‌ریزی شده است که به 'دستور زایشی گشتاری' معروف است. دستور زایشی گشتاری در بیش از چهار دهه از عمر خود شاهد تحولات و دگرگونی‌های فراوانی که زاینده به محک آزمون نهادن ادعاها و پیش‌بینی‌های این نظریه زبانی در سطح وسیعی از زبان‌های جهان است، بوده است. تداوم این نظریه زبانی پویا و استمرار مطرح بودن آن به عنوان یک نظریه علمی مسلط برای قوه نطق حاکی از استحکام شالوده فلسفی و روش شناختی آنست. بحث زیر تلاشی است به منظور معرفی مبانی کتاب ساخت‌های نحوی یعنی نخستین انگاره دستور زایشی گشتاری.

چامسکی (ص ۵) اهداف عمده کتاب ساخت‌های نحوی را در دو مطلب خلاصه کرده است. نخست اینکه این کتاب کانون توجه خود را به توصیف ساخت نحوی زبان (=نحو) معطوف کرده است و از اینرو توصیف معنا (=معناشناسی)، توصیف نظام واجی (=واج شناسی)، و توصیف ساختواژه (=تکواژ شناسی) خارج از قلمرو توصیف و توجه این کتاب قرار دارد. دوم آنکه این کتاب بخشی است از تلاشی وسیع‌تر برای ارائه یک نظریه 'عمومی' و صوری برای ساخت زبان بطور اعم (= زبان بشر / قوه نطق) و همچنین موشکافی در مبانی چنین نظریه‌ای. وی این نظریه را 'نظریه زبانی'^۲ خوانده است (ص ۱۱-۱۲). نظریه‌های صوری و دقیق زبان می‌توانند هم بطور منفی و هم بطور مثبت در سوی شناخت بهتر و عمیق‌تر از حقایق زبان مفید واقع شوند. بطور منفی، اتخاذ یک انگاره صوری اما ناکارآمد و در نتیجه نیل به نتایج نادرست به ما امکان می‌دهد که علت و منشأ خطا را بشناسیم و از اینرو شناخت صحیح‌تری از داده‌های زبانی و نتیجتاً ویژگی‌های زبان کسب نماییم. بطور مثبت، اتخاذ یک انگاره صوری و کارآمد قادر است بطور خودکار توجه‌گر مواردی باشد فراتر از چهار چوبی که آن نظریه بدواً برای توصیف آن تدوین شده است (ص ۵). اهداف فوق سنگ بنایی است که در مطالعه و ارزیابی آثار چامسکی (از آغاز تاکنون) می‌بایست مد نظر قرار گیرد.

تعریف زبان از دیدگاه چامسکی در کتاب ساخت‌های نحوی عبارتست از " ... مجموعه‌ای (محدود یا نامحدود) از جملات که طول هر یک از آن جملات محدود است و از مجموعه‌ای محدود از عناصر ساخته شده است " (ص ۱۳). او بلافاصله به تصریح این

1) general

2) linguistic theory

تعریف پرداخته است و اظهار داشته است که بر اساس تعریف فوق تمام 'زبان‌های طبیعی'^۱ (= زبان انسان) خواه در شکل گفتاری خواه در شکل نوشتاری آن، زبان تلقی می‌شوند زیرا هر زبانی دارای تعداد محدودی واج (یا حروف الفبا در نوشتار) است و اگرچه تعداد جمله‌های یک زبان نامحدود است، هر جمله از توالی محدودی از این واج‌ها (یا حروف) تشکیل می‌شود. وی همچنین مجموعه جملات یا زنجیره‌های نظام‌های ریاضی را نیز 'زبان' پنداشته است (همانجا). به همین ترتیب تعریف دستور یک زبان (مثلاً زبان L) از دیدگاه چامسکی عبارتست از " ... دستگاہی که تمام توالی‌های [= جمله‌های] 'دستوری'^۲ زبان L را تولید می‌کند و هیچ توالی 'غیر دستوری'^۳ آن زبان را تولید نمی‌کند" (همانجا). چامسکی از آغاز طرح رویکرد زبانی خود بر تفکیک و تمایز بین مفهوم 'دستوری' و 'معنی‌دار'^۴ تأکید ورزیده است. وی با ارائه مثال‌های (۱) و (۲) زیر خاطرنشان کرده است که هر دو بی‌معنا هستند لیکن هر انگلیسی زبان تشخیص می‌دهد که تنها اولی 'دستوری' است (ص ۱۵).

(1) Colorless green ideas sleep furiously. [(1)]

(2) Furiously sleep ideas green colorless. [(2)]

چامسکی همچنین موضوع 'درجات دستوری بودن'^۵ را مطرح کرده است و بر آن اساس جملات را دستوری، 'نیمه دستوری'^۶ و غیر دستوری درجه‌بندی کرده است (ص ۱۶ پانویشت ۲، ص ۳۵-۳۶ پانویشت ۲، ص ۴۲ پانویشت ۷، و ص ۷۸). وی با تکیه بر تعاریف فوق از مفاهیم دستور و زبان شق‌ها و امکانات مختلف را که بتوان بر مبنای آن دستور زبانی بنا نهاد که قادر باشد زبانی با تعریف فوق الذکر را بدست دهد بررسی و ارزیابی کرده است. اولین شقی که او مورد بررسی قرار داده است انگاره‌ای ریاضی است که در علم ارتباطات به کار می‌رفته است (ص ۱۹). این انگاره همچون دستگاهی است که از تعداد محدودی 'مرحله'^۷ تشکیل شده است که اولین آن مرحله آغازی و آخرین آن مرحله پایانی و مراحل بین این دو حد مرحله (یا مراحل) میانی نامیده

1) natural languages

2) grammatical

3) ungrammatical

4) meaningful

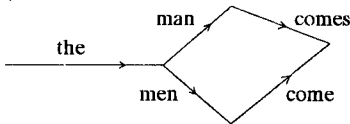
5) degree/ levels of grammaticality

6) semi-grammatical

7) state

می‌شود. وقتی که این دستگاه به کار می‌افتد و از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذر می‌کند، در هر مرحله واژه‌ای تولید می‌شود و پس از طی چند مرحله (و نتیجتاً تولید چند واژه) در آخرین مرحله آنچه تولید شده است یک جمله (یعنی توالی چند واژه) است. چامسکی این دستگاه را 'دستور مرحله‌ای محدود' ^۱ نامگذاری کرده است. نمودار (۳) شیوه عمل این دستگاه را در هنگام تولید دو جمله The men come و The man comes نشان می‌دهد (همانجا).

(3)



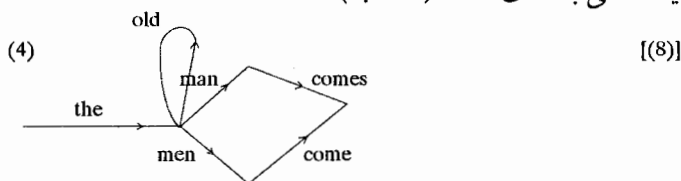
[(7)]

دستگاهی که نمودار (۳) آنرا ترسیم کرده است از سه مرحله تشکیل شده است و از اینرو هر یک از دو جمله‌ای که این دستگاه می‌تواند تولید کند نیز متشکل از سه واژه است. پس از طی مرحله اول واژه the تولید می‌شود و در این نقطه امکان انتخاب دوگذر دیده می‌شود که اگر گذر فوقانی انتخاب و طی شود واژه man تولید خواهد شد و در صورتیکه گذر زیرین انتخاب و پیموده شود واژه men حاصل خواهد شد. انتخاب هر یک از دوگذر فوقانی یا زیرین بر انتخاب در مرحله سوم تأثیر مستقیم دارد. یعنی در صورتیکه گذر زیرین انتخاب شود پس از آن الزاماً دستگاه از مرحله بعد عبور خواهد کرد و واژه come را تولید خواهد کرد و در صورتی که مرحله فوقانی انتخاب شود الزاماً دستگاه واژه comes را تولید خواهد کرد. به عبارت دیگر، انتخاب در هر مرحله انتخاب در مرحله بلافاصله بعد را محدود می‌سازد. 'دستور مرحله‌ای محدود' را می‌توان با مجهز کردن به مکانیزم 'منحنی بسته' ^۲ یا حلقه به عنوان یک مرحله از مراحل آن تبدیل به دستگاهی کرد که قادر است بی‌نهایت جمله تولید کند. از اینرو با اضافه کردن یک منحنی بسته به نمودار (۳) می‌توان علاوه بر دو جمله پیشین جملاتی همچون the old men come، the old old man comes، the old man comes، the old old men come، و... را تولید کرد. نقطه چین در جمله پیشین حاکی از آنست که واژه old می‌تواند بی‌نهایت مرتبه تکرار شود. اگرچه بدیهی است که جمله‌ای مانند

1) finite state grammar

2) closed loop

the old old old old old men come در انگلیسی وجود ندارد اما منطق بحث فوق آنست که 'دستور مرحله‌ای محدود' به عنوان یک شق و امکان قابل بررسی برای دستوری (= دستگاهی) که بالقوه قادر است بی‌نهایت جمله یک زبان را تولید کند، و بنابراین از این نظر با تعریفی که پیشتر از زبان ارائه شد همسو باشد، موفق است. نمودار (۴) دارای چنین حلقه یا منحنی بسته‌ای است (همانجا).



انگاره‌ای که در نمودار (۴) ترسیم شده است و شرح آن داده شد به ریاضی دانی بنام مارکف نسبت داده می‌شود و در ریاضیات به 'زنجیره‌های مرحله‌ای محدود مارکف' مشهور است. به باور چامسکی پذیرش این انگاره برای زبان به این معناست که سخنگوی زبان همچون دستگاه و ماشینی است که برای تولید یک جمله از مرحله آغازی شروع می‌کند و پس از تولید اولین واژه به مرحله دوم گذر می‌کند و پس از تولید واژه‌ای دیگر به مرحله سوم پیش می‌رود و الخ. انتخاب هر واژه در هر مرحله انتخاب بعدی را محدود می‌سازد. چامسکی یادآوری کرده است که هاکت در کتاب راهنمایی در واج‌شناسی (۱۹۵۵) چنین انگاره‌ای از زبان را بدست داده است (ص ۲۰، همانجا پانویست شماره ۲).

چامسکی سپس استدلال کرده است که پذیرش انگاره‌ای که در نمودار (۳) یا (۴) آمده است برای زبانی همچون انگلیسی ناممکن است (ص ۲۱). به عبارتی روشنتر 'دستور مرحله‌ای محدود' قادر نیست بسیاری از جملات دستوری زبان انگلیسی را تولید کند. او برای نشان دادن ناتوانی 'دستور مرحله‌ای محدود' مثال‌های خود را با چند نمونه زبان ریاضی که تنها دارای دو حرف است آغاز کرده است و سپس این ناتوانی را به توصیف زبان انگلیسی تعمیم داده است. زبان‌های مورد بحث او در شماره (۵) آمده است.

(5) (i) ab, aabb, aaabbb, ...,

[(10) (i)]

نقطه‌چین حاکی از امکان وجود زنجیره‌هایی است که در آنها رخداد n مورد از a الزاماً با n مورد از b همراه است (یعنی برابری تعداد a و b).

(ii) $aa, bb, abba, baab, aaaa, bbbb, aabbaa, abbbba, \dots$ [(10) (ii)]

نقطه‌چین حاکی از آنست که هر جمله‌ای که از زنجیره X بعلاوه 'قرینه' X^1 (توالی عکس X) تشکیل شود به این زبان تعلق دارد (در جمله اول X ما a است، در جمله دوم X ما b است، در جمله سوم X ما ab می‌باشد و در جمله چهارم X ما ba است).

(iii) $aa, bb, abab, baba, aaaa, bbbb, aabaab, abbabb, \dots$ [(10) (iii)]

نقطه‌چین حاکی از آنست که هر جمله‌ای که از زنجیره X باضافه تکرار همان زنجیره X تشکیل شود به این زبان تعلق دارد.

علیرغم تفاوت بین قواعدی که جملات هر یک از سه زبان مذکور در (۵) را تولید می‌کنند، یک وجه تشابه بنیادی در آنها مشاهده می‌شود و آن عبارتست از 'وابستگی'^۲ بین نیمه اول یک جمله و نیمه دوم آن. در زبان 5(i) تعداد b به تعداد a وابسته است. در زبان 5(ii) نیمه دوم هر جمله دقیقاً قرینه نیمه اول است و در زبان 5(iii) نیمه دوم هر جمله تکرار نیمه اول آنست. 'زنجیره‌های مرحله‌ای محدود مارکف' قادر نیست هیچ یک از زبان‌های ریاضی مذکور در (۵) را تولید کند. برای اثبات این ادعا کافی است ساده‌ترین این سه زبان یعنی 5(i) را در نظر بگیریم. اگرچه تکرار n مورد a و b را می‌توان با توسل به مکانیزم منحنی بسته میسر ساخت اما از آنجا که منحنی بسته a مستقل از منحنی بسته b است بنابراین اینکه تعداد رخداد b می‌بایست برابر همان تعداد رخداد a باشد قابل کنترل نیست. به عبارت دیگر 'زنجیره‌های مرحله‌ای محدود مارکف' که از سمت چپ به راست با گذر از مراحل مختلف اقدام به تولید جملات یک زبان می‌کند و هر مرحله آن مستقل از مرحله دیگر است ماهیتاً قادر نیست که وابستگی بین عناصر سازنده جملات در زبان‌های ریاضی فوق را به دست دهد. چامسکی نشان

1) mirror image

2) dependency

داده است که وابستگی یکی از ویژگی‌های عمده زبان انگلیسی است و از این رو 'دستور مرحله‌ای محدود' نمی‌تواند به عنوان یک شق یا امکان معتبر برای زبان انگلیسی نیز تلقی شود. در هر یک از مثال‌هایی که در شماره (۶) آمده است بین دو عنصر وابستگی وجود دارد. به عبارتی دیگر، انتخاب هر یک از آن عناصر (مثلاً if) الزاماً انتخاب عنصر دیگر را به دنبال دارد (مثلاً then) در غیر اینصورت همانطور که مثال‌های (۷) نشان می‌دهند جملات حاصل غیر دستوری خواهد بود (ص ۲۲ و ۲۳).

- (6) (i) If s_1 , then s_2 [(11) (i)]
 (ii) Either s_3 , or s_4 [(11) (ii)]
 (iii) The man who said that s_5 is arriving today [(11) (iii)]

- (7) (i) If s_1 , or s_2
 (ii) Either s_3 , then s_4
 (iii) The man who said that s_5 are arriving today

بر اساس استدلال فوق چامسکی نتیجه گرفته است که 'دستور مرحله‌ای محدود' به عنوان یک شق و امکان موجود برای توصیف زبان انگلیسی کارآمد نیست (ص ۲۳).

دومین شقی که چامسکی به عنوان انگاره‌ای برای دستور زبان مطرح و ارزیابی کرده است انگاره‌ای است که ساختگرایان امریکایی برای توصیف نحو از آن استفاده می‌کردند و تحت عنوان 'تحلیل سازه‌ای بلافصل' ^۱ و 'تقطیع' ^۲ معروف است. در 'تحلیل سازه‌ای بلافصل' هر جمله ابتدا به دو سازه عمده گروه اسمی و گروه فعلی تقطیع می‌شود و سپس هر یک از این سازه‌ها خود به سازه‌های کوچکتری بسط می‌یابد. سرانجام با قرار گرفتن واژه در زیر این سازه‌های کوچک جمله مورد نظر ساخته می‌شود. شیوه عمل 'تحلیل سازه‌ای بلافصل' در (۸) نمایش داده شده است (ص ۲۶ و ۳۴).

- (8) (i) Sentence $\rightarrow$ NP+VP [(13)]
 (ii) NP $\rightarrow$ T+N
 (iii) VP $\rightarrow$ Verb+NP
 (iv) T $\rightarrow$ the
 (v) N $\rightarrow$ man, ball, etc.
 (vi) Verb $\rightarrow$ hit, took, etc.

هر یک از قواعد مذکور در (۸) از دو بخش تشکیل شده است. در سمت چپ پیکان همیشه یک عنصر دیده می‌شود که به یک یا چند عنصر در سمت راست پیکان بازنویسی می‌شود. علاوه بر آن عناصر سمت چپ پیکان همگی شامل یکی از مقولات زبانی (جمله، گروه اسمی، گروه فعلی، حرف تعریف، اسم، فعل، و غیره) است در صورتیکه عناصر سمت راست پیکان ممکن است شامل یکی از مقولات زبانی باشد (مثلاً (i) (8)، (ii) (8)، و (iii) (8) و یا ممکن است شامل واژه‌های آن زبان باشد (مثلاً (iv) (8)، (v) (8)، و (vi) (8)). هر یک از قواعد مذکور در (۸) 'قاعده ساخت گروهی' نامیده شده است و دستوری که متشکل از مجموعه این قواعد است 'دستور ساخت گروهی' خوانده شده است. بر اساس دستور ساخت گروهی (۸) 'اشتقاق'،^۲ جمله The man hit the ball بشرح مراحل (۹) خواهد بود. شماره هر مرحله از اشتقاق به شماره قاعده مذکور در (۸) که عملکرد آن بر مرحله بلافاصله قبل باعث اشتقاق مرحله کنونی می‌شود دلالت دارد.

(9)	Sentence		
	NP+VP	(i)	[(14)]
	T+N+VP	(ii)	
	T+N+Verb+NP	(iii)	
	the+N+Verb+NP	(iv)	
	the+man+Verb+NP	(v)	
	the+man+hit+NP	(vi)	
	the+man+hit+T+N	(ii)	
	the+man+hit+the+N	(iv)	
	the+man+hit+the+ball	(v)	

چامسکی آخرین سطر اشتقاق مذکور در (۹) را 'زنجیره پایانی'،^۳ نامیده است (ص ۳۰). زنجیره‌های پایانی تنها شامل واژه‌های آن زبان می‌شود (یعنی در آن زنجیره تمامی مقولات زبانی با واژه جایگزین شده‌اند). آنچه را که اشتقاق مذکور در (۹) نشان می‌دهد می‌توان به صورت نمودار زیر، که اصطلاحاً 'نمودار درختی'،^۴ نامیده می‌شود، ترسیم کرد.

1) Phrase Structure Grammar

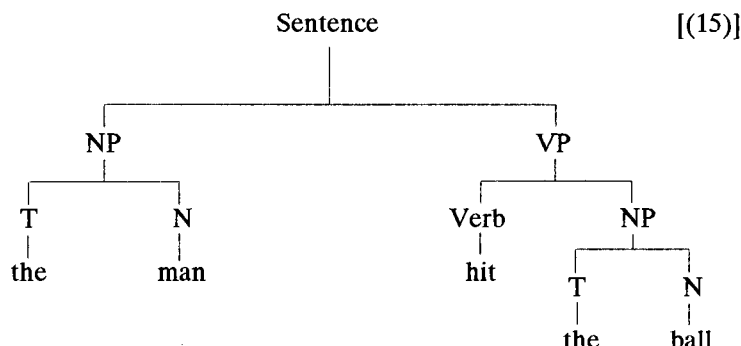
2) derivation

3) terminal string

4) tree diagram

(۵) اصطلاح نمودار درختی در کتاب ساخت‌های نحوی به کار نرفته است.

(10)



[(15)]

با توجه به اینکه نمودار درختی تصویری از ساخت درونی جمله ارائه می‌دهد، 'رابطه‌های دستوری' ^۱ همچون فاعل، مفعول صریح و غیره را می‌توان به صورت صوری بر روی این نمودار تعریف کرد (ص ۳۰). بر این اساس، آن گروه اسمی که بلافاصله در زیر جمله قرار دارد فاعل است و آن گروه اسمی که بلافاصله در زیر گروه فعلی واقع می‌شود مفعول صریح است.

بر پایه مشاهدات فوق سه وجه تمایز عمده بین 'دستور ساخت گروهی' و 'دستور مرحله‌ای محدود' می‌توان قائل شد. نخست اینکه، 'دستور مرحله‌ای محدود' با کنار هم چیدن عناصر سازنده یک جمله از چپ به راست در مورد زبان انگلیسی، همانطور که در نمودار (۴) دیده می‌شود، تصویری 'خطی' ^۲ از جملات زبان ارائه می‌دهد در صورتیکه 'دستور ساخت گروهی' با تقطیع یک جمله به عناصر سازنده آن، همانطور که در (۹) و (۱۰) ملاحظه می‌شود، تصویری 'سلسله مراتبی' ^۳ از ساخت درونی جمله به دست می‌دهد. دوم آنکه، با توجه به ویژگی فوق‌الذکر، 'دستور مرحله‌ای محدود' تصویری عینی از جملات زبان ارائه می‌دهد در صورتیکه 'دستور ساخت گروهی' تصویری انتزاعی به دست می‌دهد. سوم آنکه، 'دستور ساخت گروهی' از توان بیشتری نسبت به 'دستور مرحله‌ای محدود' در زایش جملات زبان برخوردار است. به هنگام ارزیابی 'دستور مرحله‌ای محدود' اشاره شد که این دستور قادر نیست حتی زنجیره‌های متعلق به زبان ریاضی (i) 5 را، که ساده‌ترین مورد از میان سه زبان مذکور در (۵) است، تولید کند. 'دستور ساخت گروهی' قادر است به راحتی زنجیره‌های متعلق به

1) grammatical relations

2) linear

3) hierarchical

زبان‌های 5(i) و 5(ii) را تولید کند. قواعد شماره (۱۱) اشتقاق کلیه زنجیره‌های زبان 5(i) را به دست می‌دهد. Z در قواعد زیر برابر جمله ($S=$) در زبان‌های طبیعی است.

$$\begin{aligned} (11) \quad (i) \quad Z &\rightarrow ab \\ (ii) \quad Z &\rightarrow aZb \end{aligned} \quad [(18)]$$

تکرار Z در سمت راست پیکان در قاعده دوم باعث می‌شود که 'دستور ساخت گروهی' بتواند بی‌نهایت زنجیره متشکل از تعداد برابری از عناصر a و b تولید کند. بر همین اساس، قواعد مذکور در شماره (۱۲) اشتقاق کلیه زنجیره‌های زبان 5(ii) را به دست می‌دهد. قواعد (۱۲) در ساخت‌های نحوی ارائه نشده است بلکه پیشنهاد نگارنده است.

$$\begin{aligned} (12) \quad (i) \quad Z &\rightarrow aa \\ (ii) \quad Z &\rightarrow bb \\ (iii) \quad Z &\rightarrow aZa \\ (iv) \quad Z &\rightarrow bZb \end{aligned}$$

نمونه‌ای از شیوه عملکرد قواعد (۱۲) را می‌توان در اشتقاق زنجیره abbbba (مذکور در 5(ii) در (۱۳) ملاحظه کرد. شماره‌های سمت راست به شماره قواعد در (۱۲) اشاره دارد.

$$\begin{array}{ll} (13) & Z \\ & aZa \quad (iii) \\ & abZba \quad (iv) \\ & abbbba \quad (ii) \end{array}$$

تولن 'دستور ساخت گروهی' برای تولید زنجیره‌های متعلق به زبان‌های ریاضی 5(i) و 5(ii) به این معناست که این دستور، برخلاف 'دستور مرحله‌ای محدود'، قادر است مسئله وابستگی بین عناصر سازنده زنجیره‌ها در این زبان‌ها را حل کند.

به عنوان مقدمه‌ای برای ارزیابی نهائی کارآئی 'دستور ساخت گروهی' در توصیف دستور زبان باید خاطر نشان کرد که چامسکی قواعد ساخت گروهی را به شکلی که در شماره (۸) ملاحظه می‌شود کافی ندانسته است و بسط آنها را بشرح زیر ضروری پنداشته است (ص ۲۸). بر اساس قواعد ساخت گروهی مذکور در (۸) تبدیل فعل hit به hits وقتی فاعل مفرد و سوم شخص (و البته زمان جمله حال) است و حفظ آن به صورت

hit در شرایط دیگر میسر نیست زیرا این قواعد به شکلی که هست فاقد مکانیزمی است که بین فعل و فاعل مطابقت ایجاد کند. روشن است که بسط قاعده شماره 8(vi) به صورت Verb → hit, hits, took, etc. نیز تغییری در اصل مسئله به وجود نمی‌آورد زیرا آنچه لازم و ضروری است اطلاعاتی است که انتخاب hits در مقابل hit را توجیه می‌کند. از اینرو، چامسکی پیشنهاد کرده است که به منظور عملکرد صحیح قواعد ساخت گروهی تعدادی از آنها را می‌بایست محدود به بافت خاصی کرد. به عنوان نمونه، برای تولید جمله the man hits the ball باید قاعده تازه‌ای اضافه کرد که بر طبق آن فعل 'در بافت' پس از گروه اسمی مفرد و سوم شخص با نشانه سوم شخص همراه است. قاعده (۱۴)، که می‌بایست به مجموعه قواعد (۸) افزوده شود، همین مطلب را بیان می‌کند.^۲

$$(14) \text{NP}_{\text{sing}} + \text{Verb} \rightarrow \text{NP}_{\text{sing}} + \text{hits} \quad [(17)]$$

در شکل تکمیل شده قواعد ساخت گروهی، بجای 8(ii) مجموعه قواعد 8'(ii) جایگزین خواهد شد. در این صورت رخداد NP_{sing} در قاعده (۱۴) توجیه می‌شود.

$$(8)(ii) \text{NP} \rightarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{NP}_{\text{sing}} \\ \text{NP}_{\text{pl}} \end{array} \right\}$$

$$\text{NP}_{\text{sing}} \rightarrow \text{T} + \text{N} + \phi$$

$$\text{NP}_{\text{pl}} \rightarrow \text{T} + \text{N} + \text{S}$$

در مجموعه قواعد فوق تکواژ ϕ نشانه اسم مفرد و تکواژ S نشانه جمع است (ص ۲۹ پانویشت ۳). مثال دیگر اینکه حرف تعریف نکره a 'یک' تنها وقتی که اسم پس از آن مفرد باشد ظاهر می‌شود. در این مورد نیز رخداد این حرف تعریف محدود به بافت

1) in the context

۲) قبلاً گفته شد که در سمت چپ پیکان در قواعد ساخت گروهی همیشه یک عنصر دیده می‌شود که می‌تواند به یک یا چند عنصر بازنویسی شود. قاعده (۱۴) ظاهراً خلاف این تعریف به نظر می‌رسد در صورتیکه دقت بیشتر نشان می‌دهد که در واقع تنها یک عنصر متعلق به سمت چپ پیکان بازنویسی شده است. به عبارت دیگر (۱۴) برابر است با (۱۴).

$$(14) \text{Verb} \rightarrow \text{hits/ NP}_{\text{sing}} \text{-----}$$

در (۱۴') خط مورب به معنای 'در بافت' و خط تیره به معنای محلی که تغییر مورد نظر رخ می‌دهد است. بر این اساس شیوه خواندن قاعده فوق بشرح زیر است: فعل را با واژه hits جانشین کنید تنها در صورتیکه قبل از آن (فعل) اسم مفرد قرار گیرد.

خاصی است. بحث فوق نشان می‌دهد که چامسکی در کتاب ساخت‌های نحوی شالوده‌دو گروه قواعد ساخت گروهی را ریخته است. گروهی که محدود به بافت نحوی خاصی نیست (همچون قواعد (vi)-(i) 8 و گروه دیگری که محدود به بافت ویژه‌ای است (مانند قاعده ۱۴). چامسکی قواعد گروه اول را 'قواعد بافت آزاد' خوانده است (ص ۴۷). پس از عملکرد قواعد ساخت گروهی آنچه حاصل می‌شود زنجیره‌ای است مرکب از توالی تکواژها. اما از آنجا که تلفظ نهائی یک جمله به عواملی همچون تلفظ واج‌های سازنده تکواژهای آن جمله و همچنین تأثیر تلفظی تکواژهای مجاور بر یکدیگر بستگی دارد، یک دستور جامع می‌بایست به مکانیزمی مجهز باشد که این ویژگی‌ها و تغییرات تلفظی را نیز به دست دهد. تبدیل توالی تکواژها به توالی‌های واجی و تلفظی توسط بخش 'واژ-واجی' صورت می‌گیرد (ص ۳۲). گوشه‌ای از بخش واژ-واجی زبان انگلیسی در شماره (۱۵) آمده است.

- (15) (i) walk → /wɒk/ [19]
 (ii) take+past → /tuk/
 (iii) hit+past → /hit/
 (iv) /...D/+past → /...D+/Id/ (D برابر است با واج /t/ یا /d/)
 (v) /...C_{unv}/+past → /...C_{unv}/+/t/
 (حرف C_{unv} اختصاری است برای
 unvoiced consonant 'همخوان بی‌واک')
 (vi) past → /d/
 (vii) take → /teyk/

به عنوان نمونه‌ای از شیوه عملکرد قواعد فوق اشتقاق فعل گذشته landed را در نظر بگیرید. این واژه از تکواژ /land/ و تکواژ زمان گذشته یعنی past تشکیل شده است. از آنجا که همخوان پایانی تکواژ اول واج /d/ است طبق قاعده (iv) 15 تکواژ زمان گذشته به صورت /Id/ تلفظ خواهد شد و از اینرو تلفظ نهائی آن واژه /landId/ می‌باشد. نکته‌ای که در عملکرد قواعد واژ-واجی مذکور در (۱۵) مورد تأکید چامسکی است اینست که این قواعد در 'ترتیب' ۲ خاصی عمل می‌کنند (ص ۳۲). عدم رعایت ترتیب

1) context-free rules

2) morphophonemics

3) order

عملکرد این قواعد توالی‌های واجی غیر دستوری و یا به عبارت دیگر تلفظ‌های نادرست بدست می‌دهد. به عنوان مثال قاعدهٔ 15(ii) الزاماً می‌بایست پیش از قاعدهٔ 15(v) عمل کند تا تلفظ صحیح /tuk/ را به دست دهد. در صورتیکه این ترتیب رعایت نشود و قاعدهٔ 15(v) پیش از قاعدهٔ 15(ii) عمل کند به لحاظ قرار گرفتن تکواژ /teyk/ (که به واج بی‌واک ختم می‌شود) در کنار تکواژ گذشته ساز، طبق قاعدهٔ 15(v) تلفظ نهائی و نادرست /teykt/ حاصل خواهد شد.

مقایسهٔ قواعد ساخت گروهی (۸) و (۱۴) از یک سو با قواعد واژ-واجی (۱۵) از سوی دیگر نشان می‌دهد که این دو گروه از قواعد وجوه اشتراکی دارند. نخست اینکه هر دو اطلاعات سمت چپ پیکان را به اطلاعات سمت راست پیکان بازنویسی می‌کنند. دوم آنکه هر دو دارای قواعد بافت آزاد و قواعد متکی به بافت می‌باشند. در مجموعه قواعد واژ-واجی، به عنوان نمونه قاعدهٔ 15(i) بافت آزاد است اما قاعدهٔ 15(ii) متکی به بافت است. علیرغم این تشابهات، یک وجه تمایز بارز بین قواعد ساخت گروهی و قواعد واژ-واجی دیده می‌شود و آن اینست که برخلاف قواعد نوع اول در قواعد نوع دوم دو عنصر در سمت چپ پیکان را نیز می‌توان به صورت یک عنصر بازنویسی کرد (ص ۳۲-۳۳). قواعد واژ-واجی شمارهٔ 15(ii)-(iii) نمونه‌هایی از این موارد است.

پیش از ورود به بحث ارزیابی 'دستور ساخت گروهی' به عنوان یک شق برای توصیف دستور زبان لازم به یادآوری است که در صفحات پیش کارائی آن دستور برای تولید زبان‌های ریاضی 5(i) و 5(ii) نشان داده شد. از سوی دیگر، افزودن قواعد ساخت گروهی متکی به بافت به مجموعهٔ قواعد ساخت گروهی بافت آزاد، به 'دستور ساخت گروهی' توان لازم برای تولید زبان ریاضی 5(iii) و همچنین جملاتی مانند 6(iii) را داده است. مثلاً قاعده‌ای شبیه قاعدهٔ ساخت گروهی متکی به بافت (۱۴)، لیکن با پیچیدگی بیشتر، مطابقه بین فعل و فاعل در جملهٔ 6(iii) را به دست می‌دهد.

چامسکی موضوع ارزیابی 'دستور ساخت گروهی' را با این نکته آغاز کرده است که اصولاً دو شیوه برای مردود شمردن یک نظریهٔ زبانی وجود دارد (ص ۳۴). قوی‌ترین شیوه آنست که نشان داده شود که آن نظریه ماهیتاً نمی‌تواند برای توصیف یک زبان به کار برده شود و این استدلالی بود که منجر به کنار نهادن 'دستور مرحله‌ای محدود' به عنوان یک نظریهٔ زبانی گردید. به خاطر داریم که 'دستور مرحله‌ای محدود' قادر نبود



زبان‌های ریاضی مذکور در (۵) و جملات (۶) را تولید کند. بحث چند صفحه گذشته و خلاصه آن در پاراگراف پیش حاکی از آنست که 'دستور ساخت گروهی' ماهیتاً توان تولید زبان‌های ریاضی (۵) و جملات (۶) را دارد. چامسکی ابراز عقیده کرده است که اگرچه زبان‌هایی (در مفهوم وسیع آن، یعنی زبان‌های انسان و زبان‌های ریاضی) وجود دارند که 'دستور ساخت گروهی' قادر به تولید آنها نیست اما حداقل در مورد زبان انگلیسی نمی‌توان ادعا کرد که 'دستور ساخت گروهی' به عنوان یک نظریه زبانی قادر است که آن را توصیف کند یا نه. شایان تأکید است که تاکنون توان 'دستور ساخت گروهی' برای تولید تعدادی از ساخت‌های زبان انگلیسی نشان داده شده است لیکن آنچه که اکنون مطرح است و چامسکی برای آن پاسخی ندارد اینست که آیا این دستور نظریه زبانی مناسبی برای کل ساخت جملات زبان انگلیسی هست یا نه. شیوه دومی که چامسکی برای مردود دانستن یک نظریه زبانی مطرح کرده است اینست که نشان داده شود که اگرچه آن نظریه را می‌توان در توصیف زبان مورد نظر به کار بست اما حاصل این کار نه تنها منجر به توصیف پیچیده و غیرواقعی آن زبان خواهد شد بلکه برخی توصیف‌های بسیار ساده از فرایندهای نحوی را نمی‌توان در چهارچوب قواعد آن گنجانده. بر اساس این شیوه دوم است که چامسکی فرایندهای نحوی عمده‌ای در زبان انگلیسی را مطرح نموده است که 'دستور ساخت گروهی' کفایت توصیف آنها را ندارد. اولین فرایندی که چامسکی مطرح کرده است فرایند نحوی 'ربط' در زبان انگلیسی است که بر اساس آن مثلاً دو جمله ساده که اولی متشکل از عناصر $Z-X-W$ و دومی متشکل از $Z-Y-W$ است به کمک حرف ربط پیوند می‌خورند و جمله همپایه $Z-X+and+Y-W$ به دست می‌آید. بر این مبنا، از پیوند دو جمله 16(a) و 16(b) جمله همپایه (۱۷) حاصل می‌شود (ص ۳۵-۳۸).

- (16) (a) the scene-of the movie-was in Chicago. [(20) (a)]
 (b) the scene-of the play-was in Chicago. [(20) (b)]
 (17) the scene-of the movie and of the play-was in Chicago. [(21)]

تحقق فرایند نحوی ربط تنها هنگامی که دو شرط زیر برآورده شده باشد ممکن

می‌گردد. شرط اول اینکه دو بخشی که با یکدیگر پیوند می‌خورند، یعنی بخش X و Y، می‌بایست هر کدام یک سازه واحد باشد. به عبارت ساده‌تر هم X و هم Y می‌بایست از یک گره بر روی نمودار درختی منشعب شود. شرط دوم آنکه دو سازه ترکیب شونده می‌بایست از یک مقوله باشند. از اینرو، عدم امکان تحقق فرایند ربط (و بنابراین غیردستوری بودن مثال (۱۹)) از آن جهت است که دو بخش ترکیب شده در جمله (18(a) و (18(b)، یعنی دو بخشی که بین خط تیره آمده است، سازه نیست (یعنی نه گروه اسمی است، نه گروه فعلی، و نه مقوله دیگری). بنابراین غیردستوری بودن (۱۹) به لحاظ برآورده نبودن شرط اول است.

(18) (a) the-liner sailed down the-river. [(22) (a)]

(b) the-tugboat chugged up the-river. [(22) (b)]

(19) the-liner sailed down the and tugboat chugged up the-river [(23)]

از سوی دیگر، در جملات (20(a) و (20(b) اگرچه دو بخشی که بین خط تیره قرار گرفته است هر کدام یک سازه است (اولی گروه حرف اضافه‌ای و دومی بند موصولی) اما از آنجا که این دو سازه از یک مقوله نیستند جمله همپایه (۲۱) غیردستوری است.

(20) (a) the scene-of the movie-was in Chicago. [(24) (a)]

(b) the scene-that I wrote-was in Chicago. [(24) (b)]

(21) the scene-of the movie and that I wrote-was in Chicago [(25)]

بازنگری جملات (۱۶) نشان می‌دهد که دو بخشی که بین خط تیره واقع شده است از یک گره که همان گروه حرف اضافه‌ای است منشعب شده‌اند. بنابراین، چون دو شرط فوق در جملات (۱۶) مصداق پیدا می‌کند، تشکیل جمله همپایه (۱۷) نیز میسر است. چامسکی اظهار داشته است که تحقق فرایند نحوی ربط خود می‌تواند به عنوان یکی از بهترین ملاکها برای تعیین ساخت گروهی به کار گرفته شود (ص ۳۶). به بیانی دیگر، برای اطمینان از اینکه دو زنجیره از تکواژها در واقع دو سازه از یک مقوله است یا نه کافیست آن دو را توسط فرایند نحوی ربط پیوند دهیم. اگر این پیوند میسر گردد و جمله دستوری حاصل شود می‌توان ادعا کرد که آن دو زنجیره دو سازه هم مقوله است و در غیر این صورت می‌بایست نتیجه گرفت که آن دو زنجیره فاقد یکی از دو شرط لازم فوق برای تحقق فرایند ربط است. پس به طور خلاصه، فرایند نحوی ربط توسط قاعده

زیر صورت می‌گیرد.

- (۲۲) اگر S_1 و S_2 دو جمله دستوری زبان انگلیسی باشد و تفاوت بین S_1 و S_2 [(26)] تنها در این باشد که X متعلق به S_1 است و Y متعلق به S_2 (به عبارت دیگر $S_1 = \dots X \dots$ و $S_2 = \dots Y \dots$)، و نیز در صورتیکه X و Y سازه‌های هم مقوله در S_1 و S_2 باشد، در این صورت S_3 که ماحصل جایگزینی X با Y در جمله S_1 است (یعنی $S_3 = \dots X + \text{and} + Y \dots$) نیز یک جمله دستوری خواهد بود.

چامسکی ادعا کرده است که تلاش برای گنجاندن این قاعده در مجموعه 'دستور ساخت گروهی' به دلایل زیر به بن‌بست می‌انجامد (ص ۳۷ و ۳۸). نخست اینکه تحقق این قاعده نیاز به اطلاعاتی درباره 'تاریخچه اشتقاق' دو جمله S_1 و S_2 دارد. به عبارت دیگر، در تحقق فرایند ربط لازم است بدانیم که آیا X و Y سازه هستند یا نه و اگر سازه هستند آیا سازه از یک مقوله‌اند یا نه. این اطلاعات تنها با مراجعه به مراحل پیشین در اشتقاق هر یک از دو جمله S_1 و S_2 به دست می‌آید در حالیکه قواعد ساخت گروهی (همچون قواعد (۸) و (۱۴)) صرفاً وضعیت موجود را به صورتی دیگر بازنویسی می‌کنند. به بیانی دیگر، هر یک از قواعد ساخت گروهی تنها به اطلاعات موجود در آن مرحله و نه اطلاعات موجود در مراحل پیشین دسترسی دارد. (از این دیدگاه 'دستور ساخت گروهی' را نیز می‌توان یک نوع 'دستور مرحله‌ای محدود' تلقی کرد با این تفاوت که جهت طی مراحل آن از چپ به راست نیست بلکه از بالا به پایین است. در این صورت در مرحله آغازین عنصر S را تولید می‌کند و سپس به مرحله جدید وارد می‌شود. این مرحله و دیگر مراحل آن به ترتیب منطبق است با قواعد (i)، (ii)، (iii)، (iv) و غیره در شماره (۸)). دومین دلیل به بن‌بست انجامیدن تلاش برای گنجاندن (۲۲) در زمره قواعد ساخت گروهی آنست که گستره عملکرد فرایند نحوی ربط که قاعده (۲۲) به آن دلالت دارد اطلاعات مربوط به دو جمله مستقل است (که به صورت یک جمله بازنویسی می‌شود) در صورتیکه گستره عملکرد قواعد ساخت گروهی تنها محدود به یک جمله است.

از بحث فوق چامسکی نتیجه گرفته است که حتی اگر نتوان ادعا کرد که 'دستور ساخت گروهی' ماهیتاً قادر به توصیف زبان انگلیسی نیست می‌توان به یقین ادعا کرد که این دستور قادر به گنجاندن قاعده‌ای نظیر قاعده (۲۲) نیست (ص ۳۸). از سوی دیگر، وجود این قاعده نه تنها به ما امکان می‌دهد که توصیف ساده‌ای از فرایند نحوی ربط در زبان انگلیسی ارائه دهیم بلکه، همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، وجود آن خود یکی از بهترین ملاک‌ها برای تعیین ساخت سازه‌ای است. از اینرو دستوری که این قاعده در آن گنجانده شده باشد به مراتب بر دستوری که فاقد این قاعده است برتری دارد. اما پیش از معرفی آن دستور مطلوب، فرایندهای نحوی دیگری که 'دستور ساخت گروهی' کفایت توصیف آنرا ندارد توضیح داده خواهند شد.

بازنگری مجدد قواعد ساخت گروهی در شماره (۸) و (۱۴) نشان می‌دهد که ما تنها تصویر بسیار محدودی از مقوله فعل در زبان انگلیسی ارائه کرده‌ایم. به عنوان نمونه، در خصوص فعل take، صورت‌هایی مانند *has + taken*، *takes*، *will + take*، *has + been + taken* و *is + being + taken* نادیده گرفته شده است. چامسکی صورت‌های مختلفی را که به فعل take افزوده شده است 'افعال کمکی' خوانده است (ص ۳۸). بنابراین باید مد نظر داشت که آنچه چامسکی زیر عنوان 'افعال کمکی' قرار داده است بسیار وسیع‌تر از مجموعه افعالی است که به صورت سنتی فعل کمکی نامیده می‌شود. چامسکی گفته است که برای توصیف رخداد افعال کمکی در جملات خبری زبان انگلیسی افزودن مجموعه قواعد (۲۳) و (۲۴) به قواعد ساخت گروهی در شماره (۸) ضروری است (۳۸ و ۳۹).

(23) (i) Verb $\rightarrow$ Aux+V [(28)]

(ii) V $\rightarrow$ hit, take, walk, read, etc.

(iii) Aux $\rightarrow$ C (M) (have+en) (be+ing) (be+en)

(iv) M $\rightarrow$ will, can, may, shall, must

(24) (i) C $\rightarrow$ $\left\{ \begin{array}{l} \text{وقتی که اسم قبل از آن مفرد باشد. S} \\ \text{وقتی که اسم قبل از آن جمع باشد. } \phi \\ \text{past} \end{array} \right\}$ [(29)]

(ii) $Af+V \rightarrow V+Af \#$

Af که مخفف Affix بمعنی 'وند' است شامل پسوند گذشته ساز، S، ϕ ، en، و ing است. V شامل M یا V، و یا have یا be (یا به عبارتی دیگر شامل هر عنصر فعلی غیر از 'وند'ها) است. # نشانه مرز بین دو واژه است.

به غیر از بافت V-Af در هر جای دیگر نشانه # بجای نشانه + جایگزین (iii) می شود. نشانه # را به آغاز و پایان جمله نیز اضافه نمائید.

در قاعده (iii) 23 انتخاب C اجباری است و انتخاب های دیگر که در درون پراتنرهاست اختیاری است. قاعده (i) 24 در واقع سه قاعده ادغام شده است. بر مبنای این قاعده وقتی فاعل جمله مفرد و سوم شخص باشد C به صورت S سوم شخص ظاهر می شود. در صورتیکه فاعل جمله جمع باشد به صورت صفر متجلی می گردد و در صورتیکه زمان جمله گذشته باشد تکواژ گذشته آشکار می گردد. به عنوان نمونه ای از عملکرد قواعد فوق اشتقاق (۲۵)، که بخاطر رعایت اختصار مراحل مشتق شده از قواعد (v)-(i) 8 در آن نیامده، ارائه شده است.

[30] بر اساس قواعد (v)-(i) 8
 (25) the+man+Verb+the+book
 the+man+Aux+V+the+book 23(i)
 the+man+Aux+read+the+book 23(ii)
 the+man+C+have+en+be+ing+read+the+book 23(iii)

همانطور که ملاحظه می شود سازه Aux در این مورد به عناصر C، be+ing، have+en بسط داده شده است.

the+man+S+have+en+be+ing+read+the+book 24(i)
 the+man+have+S # be+en # read+ing # the+book 24(ii)

قاعده (ii) 24 سه بار تکرار شده است.

the # man # have+S # be+en # read+ing # the # book # 24(iii)

حال قواعد واژ-واجی (از نوع قواعد مذکور در ۱۵) به آخرین سطر اشتقاق فوق عمل می کنند و تلفظ جمله زیر را (به صورت آوانویسی شده) بدست می دهند.

(26) the man has been reading the book

[(31)]

اما در اشتقاق شماره (۲۵) مواردی هست که خارج از توان 'دستور ساخت گروهی' است. اولین مورد آن هنگامی است که قاعده (i) 24 عمل می‌کند و S سوم شخص را بجای C جایگزین می‌سازد. برای جایگزینی S سوم شخص، این قاعده می‌بایست به مراحل پیشین در اشتقاق واژه the man مراجعه کند و بررسی کند که این گروه اسمی مفرد (NP_{sing}) است یا نه. این دقیقاً همان مشکلی است که در توصیف فرایند ربط در بحث پیشین سد راه 'دستور ساخت گروهی' بود و آن را به بن‌بست کشاند. شایان توجه است که بر اساس این استدلال خوش‌بینی ما در مورد توان قاعده ساخت گروهی متکی به بافت مذکور در شماره (۱۴) و همچنین قاعده مشابه آن که مطابقت بین فعل و فاعل در جملاتی نظیر 6(iii) را به دست می‌دهد به سراب تبدیل می‌شود. بویژه در مورد جملاتی مانند 6(iii) که فاعل بلافاصله پیش از فعل قرار ندارد بلکه واژه‌هایی بین فاعل و فعل دیده می‌شود، برای عملکرد صحیح فرایند مطابقت، قاعده (i) 24 می‌بایست به مراحل پیشین اشتقاق مراجعه کند تا اولاً از میان واژه‌های موجود گروه اسمی مورد نظر را پیدا کند و سپس با توجه به مفرد بودن آن تغییر لازم را انجام دهد. این به آن معناست که قاعده (i) 24 نمی‌تواند یک قاعده ساخت گروهی باشد. نمونه دیگری که در اشتقاق شماره (۲۵) خارج از توان 'دستور ساخت گروهی' به نظر می‌رسد مربوط به عملکرد قاعده (ii) 24 است. آنچه این قاعده انجام می‌دهد عبارتست از جابجایی توالی دو عنصر 'وند' و 'فعل'. به یاد داریم که قواعد ساخت گروهی یک عنصر را به یک یا چند عنصر دیگر بازنویسی می‌کنند و از اینرو قاعده (ii) 24 منطبق با هیأت یک قاعده ساخت گروهی نیست. از سوی دیگر، شایان توجه است که عناصر have...en و be...ing عناصر 'گسسته' اند و محل نقطه چین همیشه توسط یک فعل اشغال می‌شود. قاعده ساخت گروهی (iii) 23 این عناصر را به صورت عناصر 'پیوسته' معرفی می‌کند و قاعده (ii) 24 'گسستگی' لازم را به وجود می‌آورد (ص ۴۰-۴۲)

فرایند نحوی دیگری که چامسکی توصیف آن را فراتر از توان قواعد 'دستور ساخت گروهی' دانسته است ارتباط بین جملات معلوم و مجهول است (ص ۴۲).

جملات مجهول در زبان انگلیسی با انتخاب عناصر be+en، یعنی فعل to be به اضافه صورت اسم مفعول فعل اصلی جمله، در قاعده (iii) 23 ساخته می‌شود. اما توزیع be+en در جملات زبان انگلیسی نشان می‌دهد که این فعل کمکی تابع محدودیت‌هایی است که آنرا از بقیه افعال کمکی مذکور در (iii) 23 متمایز می‌سازد. به عنوان نمونه، (الف) be+en تنها وقتی انتخاب می‌شود که فعل پس از آن، یعنی فعلی که به صورت اسم مفعول ظاهر می‌شود، متعدی باشد (از اینرو ترکیب فعلی was+eaten دستوری است اما ترکیب was+occurred به دلیل آنکه فعل اصلی جمله لازم است غیر دستوری است.)، (ب) اگر فعل جمله متعدی باشد و پس از آن عبارت حرف اضافه‌ای by+NP آمده باشد، انتخاب be+en الزامی است (از اینرو جمله lunch is eaten by John دستوری است اما زنجیره John is eating by lunch غیر دستوری است.)، (ج) در شکل تکمیل شده 'دستور ساخت گروهی' مذکور در (۸) هر فعل دارای اطلاعاتی در خصوص نوع فاعل و مفعولی که می‌تواند بپذیرد خواهد بود. به عنوان مثال در مورد فعل admire 'تحسین کردن' اضافه کردن این اطلاعات که فاعل این فعل می‌بایست 'انسان' باشد اما مفعول آن می‌تواند جاندار یا بی‌جان باشد توجیه‌گر دستوری بودن John admires sincerity و 'کمتر دستوری بودن' زنجیره sincerity admires John خواهد بود (ص ۴۲ و همانجا پانویس ۷). اما با انتخاب فعل کمکی be+en اگرچه محدودیت مربوط به نوع فاعل در مورد فعل admire نقض می‌شود اما جمله حاصل، یعنی sincerity is admired by John، کاملاً دستوری است. به عبارت دیگر، همان 'وابستگی‌های گزینشی' که در مورد نوع فاعل و مفعول فعل admire (و اصولاً هر فعل متعدی دیگر) وجود دارد دقیقاً و عیناً اما در ترتیب معکوس در مورد فعل be+admired ملاحظه می‌شود. به بیانی روشن‌تر اگر جمله NP₁-V-NP₂ دستوری باشد جمله NP₂-is+Ven-by+NP₁ نیز دستوری خواهد بود. اما نکته اینجاست که اگر قرار باشد جملات مجهول مستقل از جملات معلوم در 'دستور ساخت گروهی' مذکور در شماره (۸) گنجانده شوند 'وابستگی‌های گزینشی' مورد اشاره در مورد فعل admire و در واقع هر فعل متعدی دیگر عملاً دوبار تکرار خواهد شد (یک بار در مورد صورت معلوم آن

افعال و یک بار در ترتیب معکوس در مورد صورت مجهول آنها). اما در صورتیکه جملات مجهول از مجموعه جملات 'دستور ساخت گروهی' حذف گردد و تولید آنها به قاعده‌ای همچون قاعده مذکور در (۲۷) سپرده شود، آنوقت نه تنها مسئله تکرار اطلاعات مربوط به 'وابستگی‌های گزینشی' در مورد صورت معلوم و مجهول هر فعل منتفی خواهد شد بلکه دیگر محدودیت‌های مربوط به فعل کمکی be+en، یعنی محدودیت‌هایی که تحت شماره‌های (الف) و (ب) فوق مطرح گردید، نیز خود به خود توجیه می‌شوند (ص ۴۳).

(۲۷) اگر جمله $NP_1-Aux-V-NP_2$ دستوری باشد، جمله $NP_2-Aux+be+en-V-by+NP_1$ نیز دستوری خواهد بود. [(34)]

در صورت افزوده شدن قاعده (۲۷) به مجموعه قواعد 'دستور ساخت گروهی' آنوقت آخرین پراتز در قاعده ساخت گروهی 23(iii)، یعنی be+en، حذف خواهد شد زیرا این فعل کمکی که تنها در جملات مجهول دیده می‌شود به کمک قاعده (۲۷) اضافه می‌گردد.

روشن است که در اینجا بحث بر سر انتخاب دو شق ممکن است. 'دستور ساخت گروهی' به عنوان یک شق، ماهیتاً می‌تواند به قیمت گنجاندن محدودیت‌های (الف)، (ب)، و (ج) فوق جملات معلوم و برابر مجهول آنها را مستقل از یکدیگر به کمک قواعد ساخت گروهی تولید کند. شق دوم که با افزودن قاعده (۲۷) به 'دستور ساخت گروهی' حاصل می‌شود به ما امکان می‌دهد که جملات مجهول را نه بطور مستقل بلکه بر مبنای جملات معلوم تولید کنیم. اگرچه که هر دو شق توان تولید و توصیف جملات معلوم و مجهول در زبان انگلیسی را دارند، اما شق دوم بلحاظ برخوردار بودن از قاعده (۲۷) دستوری به مراتب ساده‌تر و واقعی‌تر از زبان انگلیسی به دست می‌دهد. ساده‌تر از این نظر که فاقد محدودیت‌های (الف) و (ب) است و واقعی‌تر از این جهت که در آن ارتباط منظم موجود به لحاظ 'وابستگی‌های گزینشی' بین جملات معلوم و مجهول نادیده گرفته نمی‌شود. اما قاعده (۲۷) را نمی‌توان به عنوان یک قاعده ساخت گروهی به مجموعه قواعد (۸) افزود. زیرا نخست اینکه برای عملکرد صحیح آن بر هر زنجیره مراجعه به مراحل پیشین اشتقاق برای تأیید اینکه آیا آن زنجیره حائز سازه‌های لازم در

قاعده (۲۷) هست یا نه ضروری است و دوم آنکه جابجائی فاعل و مفعول که طبق این قاعده صورت می‌گیرد بسیار متفاوت از نوع تغییراتی است که قواعد ساخت گروهی به وجود می‌آورند (ص ۴۳).

چامسکی نتیجه گرفته است که تاکنون سه قاعده عمده (۲۲)، (۲۴)، و (۲۷) معرفی شده‌اند که هر یک باعث می‌شود که توصیف ساده‌تری از زبان انگلیسی به دست دهیم (ص ۴۴). از سوی دیگر خصوصیات این قواعد و نوع تغییراتی که ایجاد می‌کنند متفاوت از ویژگی‌ها و نوع تغییرات ناشی از عملکرد قواعد 'دستور ساخت گروهی' است. وی هر یک از قواعد (۲۲)، (۲۴)، و (۲۷) را 'گشتار دستوری' نامیده است.^۱ بنابراین دستوری که او برای توصیف زبان انگلیسی پیشنهاد کرده است دستوری است که بخش نحو آن مرکب از دو نوع قاعده است: (۱) قواعد ساخت گروهی از نوع مذکور در (۸) و (۲۳) و (۲) قواعد گشتاری از نوع (۲۲)، (۲۴)، و (۲۷). قواعد ساخت گروهی یک عنصر را به یک یا چند عنصر بازنویسی می‌کنند و قواعد گشتاری بر زنجیره‌ای با ساخت سازه‌ای مشخص (و در مورد گشتار (۲۲) بر مجموعه‌ای از زنجیره‌ها) عمل می‌کنند و زنجیره‌ای تازه با ساخت سازه‌ای تازه به دست می‌دهند. چامسکی ساخت اول را 'شرایط عملکرد'،^۲ گشتار و ساخت منتج را 'شرایط حاصل از عملکرد'،^۳ گشتار

1) grammatical transformation

(۲) در مورد معرفی مفهوم 'گشتار' به زبان‌شناسی (نوبین) و مشخصاً اینکه آیا ابتدا چامسکی یا اینکه زیگ هریس، استاد چامسکی، آنرا به کار برده است دو نکته زیر درخور ذکر است. نخست اینکه چامسکی و هریس هر دو به تأثیر فراوانی که دیگری بر کارش داشته است اذعان دارند. چامسکی در مقدمه ساخت‌های نحوی اظهار داشته است که او در مدت انجام دادن آن تحقیق از نظریات و پیشنهادهای هریس بسیار بهره برده است (ص ۶). هریس نیز از تأثیر افکار و نظریات چامسکی در کارش یاد کرده است (۱۹۵۷، ص ۲۸۳ پانویشت ۱). دوم آنکه مفهوم 'گشتار' در آثار هریس با مفهوم گشتار در آثار چامسکی تفاوت‌هایی دارد. در آثار هریس گشتارها به هنگام تدوین شیوه‌ای برای تحلیل متن مطرح شدند (بنگرید به هریس ۱۹۵۲) و کاربرد گسترده‌تر و متنوع‌تری دارند و بر جملات یک زبان عمل می‌کنند و تغییرات مقرر را انجام می‌دهند (بنگرید به هریس ۱۹۵۷) در صورتیکه در آثار چامسکی گشتارها بر ساخت سازه‌ای جملات عمل می‌کنند. به بیانی دیگر در آثار چامسکی گشتارها در سطحی انتزاعی‌تر عمل می‌کنند.

(۳) structural analysis، در آثار زبان‌شناسان اصطلاحات (SI) structure index (کتروپستال ۱۹۶۴، ص ۹؛ چامسکی ۱۹۶۵، ص ۱۲۲، ۱۴۳) و (SD) structural description (اکمبیان و هنی ۱۹۷۵، ص ۱۴۰؛ چامسکی ۱۹۸۱، ص ۸۶) نیز به همین مفهوم به کار برده شده‌اند.

4) structural change

نامیده است (ص ۶۱، ۶۵، و ۱۱۱). وی این انگاره را 'دستور گشتاری'^۱ نام نهاده است (ص ۴۴).

سپس چامسکی به طور مفصل و با مثال‌های متعدد به توصیف ویژگی‌های گشتارها و انواع آن پرداخته است و ضمن معرفی هر گشتار تازه پیچیده‌تر بودن دستوری که فاقد آن قاعده گشتاری است و ساده‌تر بودن دستوری که دارای چنین قاعده‌ای است را نیز گوشزد کرده است (ص ۴۴-۴۸ و فصل ۷). ماحصل آن توصیف بشرح زیر است. نخست اینکه، گشتارها در ترتیب خاصی عمل می‌کنند. به عنوان نمونه گشتار مجهول، یعنی گشتار مذکور در (۲۷)، الزاماً می‌بایست قبل از گشتارهای (i) 24 و (ii) 24 عمل کند. پس از عملکرد گشتار مجهول مفعول جمله معلوم به جایگاه فاعل در جمله مجهول انتقال می‌یابد و بنابراین جمله مجهول دارای فاعل تازه‌ای می‌شود و در این صورت است که گشتار (i) 24 عمل می‌کند و مطابقت مناسب را بین فعل و فاعل جدید ایجاد می‌کند. به همین ترتیب، پس از عملکرد گشتار مجهول فعل کمکی be+en به جمله افزوده می‌شود و بنابراین زمینه برای عملکرد (ii) 24 که en (یعنی تکیواژ اسم مفعول ساز) را به انتهای فعل اصلی منتقل می‌کند فراهم می‌شود. دوم آنکه، تعدادی از گشتارها 'اجباری'^۲ و تعدادی 'اختیاری'^۳ است. گشتار اجباری آنست که برای اشتقاق جمله دستوری عملکرد آن الزامی است. در صورت عدم عملکرد آن جمله حاصل غیر دستوری خواهد بود. گشتار مطابقت فعل و فاعل و گشتار انتقال وند که به ترتیب در شماره‌های (i) 24 و (ii) 24 آمده است از نوع گشتارهای اجباری است. از سوی دیگر، گشتار اختیاری آنست که در صورت عملکرد یا عدم عملکرد آن جمله حاصل دستوری خواهد بود. بر این اساس مجهول یک گشتار اختیاری است زیرا در صورت عدم عملکرد آن، جمله معلوم حاصل می‌شود و در صورت عملکرد آن جمله حاصل مجهول خواهد بود. بر همین مبنا، گشتار نفی که ساختار زیرین جمله خبری مثبت (جمله (a) 28) را به جمله خبری نفی (جمله (b) 28) تبدیل می‌کند، گشتار سؤالی آری نه (جمله (c) 28)، و گشتار سؤالی دارای پرسشواژه (جمله (d) 28) از نوع گشتارهای اختیاری است.

(28) (a) They can come.

1) transformational grammar

2) obligatory

3) optional

- (b) They cannot come.
 (c) Can they come?
 (d) Who can come?

از سوی دیگر، گشتار جابجایی 'جزء فعلی' ^۱ بسته به نوع اسمی که پس از آن قرار می‌گیرد می‌تواند اختیاری باشد یا اجباری. اگر اسم پس از جزء فعلی ضمیر باشد عملکرد این گشتار اجباری خواهد بود و از اینروست که جمله (a) 29 غیردستوری است. لیکن اگر پس از جزء فعلی اسم واقع شود عملکرد این گشتار اختیاری است و بنابراین جمله‌های (a) 30 و (b) 30 هر دو دستوری هستند.

- (29) (a) The police brought in him. [(83)]
 (b) The police brought him in. [(82) (iii)]
 (30) (a) The police brought in the criminal. [(82) (i)]
 (b) The police brought the criminal in. [(82) (ii)]

چامسکی استدلال کرده است که تمایز بین گشتارهای اختیاری و گشتارهای اجباری ما را به تمایز بین دو نوع جمله در زبان سوق می‌دهد (ص ۴۵). نوع اول جملاتی است که حاصل عملکرد قواعد ساخت گروهی و قواعد گشتاری اجباری می‌باشند. او این جملات را 'جملات هسته‌ای' ^۲ نامیده است. نوع دوم جملاتی است که از عملکرد قواعد گشتاری اختیاری بر ساخت زیرین جملات حاصل از عملکرد قواعد ساخت گروهی و قواعد گشتاری اجباری به دست می‌آیند. بر مبنای این تعریف، از میان جملات (۲۸) تنها جمله اول هسته‌ای است و جمله‌های (b) 28، (c) 28، و (d) 28 که بر پایه این جمله هسته‌ای شکل گرفته‌اند جملات غیر هسته‌ای می‌باشند. به این ترتیب جملات هسته‌ای جملات مثبت خبری معلوم‌اند. نکته دیگر این که چامسکی گشتارهایی را که قلمرو عملکرد آن دو جمله است 'گشتار مرکب' ^۳ خوانده است (ص ۷۲، پانویس ۳). از میان گشتارهایی که تاکنون بحث کرده‌ایم 'گشتار ربط'، مذکور در شماره (۲۲)، متعلق به گروه گشتارهای مرکب است (همانجا). در کتاب ساخت‌های نحوی گشتارها به صورت صوری شده ارائه شده‌اند. نمونه‌ای از شیوه ارائه آنها در شماره (۳۱) که معرف گشتار مجهول است آمده است.

1) particle

2) kernel sentences

3) generalized transformation

(۳۱) مجهول-اختیاری

شرایط عملکرد: NP-Aux-V-NP [صفحه ۱۱۲ شماره ۱۲]

شرایط حاصل از عملکرد: $X_1-X_2-X_3-X_4 \rightarrow X_4-X_2+be+en-X_3-by+X_1$

مروری بر شرایط حاصل از عملکرد گشتارها نشان می‌دهد که این قواعد اساساً سه نوع تغییر را ایجاد می‌کنند. تعدادی از گشتارها 'جابجایی' عناصر را به وجود می‌آورند (به عنوان نمونه، گشتار مجهول، گشتار سؤالی، گشتار انتقال‌وند)، تعدادی از آنها عناصری را به عناصر موجود 'اضافه'^۱ می‌کنند (مانند گشتار نفی، گشتار مجهول) و تعداد دیگری از گشتارها عناصری از جمله را 'حذف'^۲ می‌کنند (به عنوان مثال گشتاری که حذف عناصر داخل پراتز در جمله مجهول the boy was seen (by John) را به عهده دارد، یعنی گشتار حذف 'عامل') (ص ۴۶، ص ۸۱ پانویس ۷، و ص ۹۰).

از آنجا که در مراحل مختلف معرفی و بسط 'دستور ساخت گروهی' در تعدادی از قواعد ساخت گروهی ارائه شده تجدید نظر گردید، در زیر صورت تکمیل شده این قواعد که معرف شکل نهایی این قواعد در کتاب ساخت‌های نحوی است، و در بخش ضمیمه آن کتاب (ص ۱۱۱) فهرست شده است، معرفی می‌گردد. شماره سمت چپ هر قاعده به ترتیب عملکرد آن دلالت دارد.

- (32)
1. Sentence $\rightarrow$ NP+VP
 2. VP $\rightarrow$ Verb+NP
 3. NP $\rightarrow$ $\left\{ \begin{array}{l} NP_{sing} \\ NP_{pl} \end{array} \right\}$
 4. NP_{sing} $\rightarrow$ T+N+ ϕ
 5. NP_{pl} $\rightarrow$ T+N+S
 6. T $\rightarrow$ the
 7. N $\rightarrow$ man, ball, etc.
 8. Verb $\rightarrow$ Aux+V
 9. V $\rightarrow$ hit, take, walk, read, etc.
 10. Aux $\rightarrow$ C (M) (have+en) (be+ing)
 11. M $\rightarrow$ will, can, may, shall, must

در بخش ضمیمه کتاب ساخت‌های نحوی (ص ۱۱۱-۱۱۴)، پس از معرفی قواعد ساخت

گروهی مذکور در (۳۲) صورت صوری شده تعداد (۱۶) قاعده گشتاری (از نوع ساده و مرکب) ارائه شده است. از آنجا که یک نمونه از این قواعد در شماره (۳۱) آورده شده است تکرار نمونه‌های دیگر ضروری به نظر نمی‌رسد. نگاهی به قواعد ساخت گروهی در (۳۲) نشان می‌دهد که این قواعد در شکل نهائی خود تنها از نوع قواعد ساخت گروهی بافت آزاد می‌باشند. یکپارچه شدن قواعد ساخت گروهی به این سبب است که آن فرایندهائی که توسط قواعد ساخت گروهی متکی به بافت (همچون قاعده (۱۴) که مطابقت لازم بین فعل و فاعل را ایجاد می‌کند) صورت می‌گرفت به عهده قواعد گشتاری سپرده شده است. این به معنای حذف کامل قواعد متکی به بافت نیست زیرا برخی از قواعد واژ-واجی همچنان به صورت قواعد متکی به بافت باقی می‌مانند. برای ارائه تصویر کاملی از شیوه عملکرد این دستور تازه که بخش نحو آن متشکل از قواعد ساخت گروهی و قواعد گشتاری است، در (۳۳) شیوه اشتقاق یک جمله در این دستور نمایش داده می‌شود. جمله مورد نظر جمله مجهول و پرسشی *Was the picture painted by the artist?* است. از بحث صفحات پیش روشن است که این جمله بر اساس یک جمله معلوم و خبری ساخته می‌شود. شماره‌های سمت راست قواعد ساخت گروهی به شماره‌های قواعد در (۳۲) اشاره دارد. شماره‌های مقابل قواعد گشتاری مربوط به شماره‌های این قواعد در صفحات پیشین است.

(33) Sentence

NP+VP	(1)	فاعل ساخت گروهی ↑ ↓
NP+Verb+NP	(2)	
NP _{sing} +Verb+NP	(3)	
T+N+φ+Verb+NP	(4)	
the+N+φ+Verb+NP	(6)	
the+artist+φ+Verb+NP	(7)	
the+artist+φ+Aux+V+NP	(8)	
the+artist+φ+Aux+paint+NP	(9)	
the+artist+φ+C+paint+NP	(10)	
the+artist+φ+C+paint+NP _{sing}	(3)	
the+artist+φ+C+paint+T+N+φ	(4)	
the+artist+φ+C+paint+the+N+φ	(6)	
the+artist+φ+C+paint+the+picture+φ	(7)	
the+picture+φ+C+be+en+paint+by+the+artist	گشتار مجهول (۳۱): اختیاری	

گشتار 24(i): اجباری the+picture+φ+past+be+en+paint+by+the+artist
 گشتار سؤالی: اختیاری past+be+the+picture+φ+en+paint+by+the+artist
 گشتار انتقال وند be+past+the+picture+φ+paint+en+by+the+artist
 24(ii): اجباری. این گشتار دوبار عمل می‌کند.
 گشتار تعیین # be+past # the # picture+φ # paint+en # by # the # artist
 مرز واژه‌ها 24(iii): اجباری

در این مرحله قواعد واژ-واجی از نوع مذکور در شماره (۱۵) عمل می‌کنند و تلفظ زنجیره فوق را به دست می‌دهند.

بنابراین انگاره‌ای که به عنوان مناسب‌ترین انگاره صوری برای توصیف نحو در کتاب ساخت‌های نحوی معرفی و برگزیده شد و بعدها به نام 'دستور زایشی گشتاری' معروف گشت اساساً از سه سطح عمده تشکیل شده است که عبارتند از سطح قواعد ساخت گروهی، سطح قواعد گشتاری، و سطح قواعد واژ-واجی. نمودار شماره (۳۴) سطوح تشکیل دهنده این دستور را نمایش داده است (ص ۴۶).

$$\begin{array}{lcl}
 (34) & \left. \begin{array}{l} X_1 \rightarrow Y_1 \\ \vdots \\ X_n \rightarrow Y_n \end{array} \right\} & \text{ساخت گروهی} \\
 & \left. \begin{array}{l} T_1 \\ \vdots \\ T_j \end{array} \right\} & \text{ساخت گشتاری} \\
 & \left. \begin{array}{l} Z_1 \rightarrow W_1 \\ \vdots \\ Z_m \rightarrow W_m \end{array} \right\} & \text{ساخت واژ-واجی}
 \end{array} \quad [(35)]$$

پیش از پایان این بحث و روی آوردن به بحثی دیگر ذکر دو مطلب لازم است. نخست اینکه انگاره دستوری که در نمودار (۳۴) ترسیم شده است قادر است زبان ریاضی 5(iii) را، که بخاطر داریم دستور ساخت گروهی تنها با توسل به قواعد ساخت گروهی متکی به بافت قادر به تولید آن بود، بدون اتکاء به آن نوع قواعد ساخت گروهی بشرح زیر تولید کند. بخش قواعد ساخت گروهی این دستور مرکب از چهار قاعده ساخت گروهی 35(i)-35(iv) خواهد بود که قادر است زنجیره‌هائی از عناصر a، زنجیره‌هائی از عناصر

b، زنجیره‌هائی متشکل از عناصر a و b و همچنین زنجیره‌هایی متشکل از عناصر a و b تولید کند. پس از عملکرد قاعده (یا قواعد) ساخت گروهی مورد نظر، قاعده گشتاری (v) 35 عمل می‌کند و زنجیره تولید شده در بخش قواعد ساخت گروهی را تکرار می‌کند. عنصر k در قاعده گشتاری زیر معرف هر یک از زنجیره‌های تولید شده توسط قواعد ساخت گروهی (i) 35- (iv) 35 است (ص ۴۷ و همان صفحه پانویشت ۱۱).

- (35) (i) $Z \rightarrow a$
- (ii) $Z \rightarrow b$
- (iii) $Z \rightarrow Zb$
- (iv) $Z \rightarrow Za$
- (v) شرایط عملکرد گشتار k
شرایط حاصل از عملکرد گشتار $k+k$

مطلب دومی که چامسکی بر آن تأکید کرده است (ص ۴۸) نکته‌ای است که به نظر می‌رسد از همان آغاز معرفی دستور (۳۴)، یعنی حتی پیش از زمان انتشار کتاب ساخت‌های نحوی، و البته برای سال‌ها پس از انتشار آن سوء تفاهم برانگیخته است. این سوء تفاهم از آنجا سرچشمه می‌گیرد که چامسکی این دستور را به عنوان ابزار و مکانیزمی برای 'زایش' جملات یک زبان توصیف کرده است. از اینرو کسانی دستور (۳۴) را به عنوان انگاره‌ای که گوینده در ذهن دارد و با طی مراحل آن به تولید یک جمله نایل می‌شود تلقی نموده‌اند و ادعا کرده‌اند که در این انگاره نوعی عدم تقارن دیده می‌شود زیرا در آن به گفتار که تنها یک بُعد زبان است (بعد گوینده) توجه شده است و بعد دیگر آن که شنیدار (یعنی فهم و درک جملات) باشد (بعد شنونده) نادیده گرفته شده است. چامسکی صریحاً اعلام داشته است که این استنباط نادرست است و دستور (۳۴) نه انگاره‌ای برای گفتار است و نه انگاره‌ای برای شنیدار بلکه از این نظر انگاره‌ای خنثی است. وی این دستور را اینگونه وصف کرده است: "این دستور صرفاً توصیفی است از مجموعه معینی از جملات، جملاتی که آن دستور توان زایش آنها را دارد. بر مبنای این دستور می‌توان روابط صوری موجود بین این جملات را با بکارگیری مفاهیمی همچون ساخت گروهی، ساخت گشتاری و غیره بازسازی کرد" (ص ۴۸). چامسکی

چنین دستوری را همانند نظریه‌ای در علم شیمی دانسته است که قادر است ترکیب‌های ساختاری ممکن در شیمی را به دست دهد همانگونه که دستور مورد وصف ما قادر است تمام جملات بلحاظ دستوری ممکن را به دست دهد. همچنین همانطور که نظریه‌ای در شیمی چهارچوبی نظری برای تجزیه و ترکیب ترکیب‌های شیمیایی معین فراهم می‌آورد این دستور نیز چهارچوبی نظری برای تجزیه و ترکیب (پردازش و تولید) جملات معین و مورد نظر مهیا می‌سازد (همانجا).

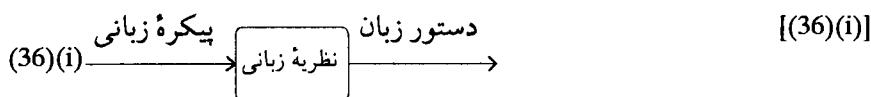
بر اساس مطالب فوق می‌توان گفت که از دیدگاه چامسکی 'دستور زبان L' (مثلاً انگلیسی یا فارسی) مترادف است با 'نظریه‌ای درباره‌ی زبان L' (ص ۴۹). این نظریه، مانند هر نظریه علمی دیگر، بر اساس مشاهدات یک زبان‌شناس از تعداد محدودی از جملات آن زبان یا پیکره زبانی شکل می‌گیرد و اساساً شامل قواعدی است که اگرچه حاصل توصیف زبان‌شناس از روابط صوری بین عناصر آن پیکره است اما به هیچ وجه محدود به آن پیکره نمی‌شود و در واقع منعکس‌کننده روابط ساختاری بین بی‌نهایت جملاتی است که دستور زبان L قادر به زایش آنها است. این به آن معناست که قواعد مورد اشاره قادر به تعمیم و پیش‌بینی است. چامسکی استدلال کرده است که مشکل ما در این خصوص عبارتست از به دست دادن ملاک‌هایی که با بکار بستن آن بتوان میان دستورهای کاملاً متفاوتی که همگی توان توصیف یک پیکره زبانی را دارند، به دستور صحیح آن زبان دست یافت (همانجا). برای نیل به این مقصود وی دو معیار زیر را پیشنهاد کرده است (همانجا و ص ۵۰). اول اینکه هر دستوری می‌بایست دارای برخی 'شرایط برونی کارآئی'^۱ باشد. به عنوان مثال جملاتی که آن دستور تولید می‌کند مورد قبول سخنگوی بومی آن زبان باشد. متعاقباً موارد دیگری از شرایط برونی کارآئی مطرح خواهد شد. دوم آنکه یک دستور می‌بایست از 'شرط عمومیت داشتن'^۲ برخوردار باشد. این بدان معناست که دستور یک زبان می‌بایست منطبق با یک چهارچوب نظری که آنرا نظریه زبانی می‌نامیم ساخته شود. نظریه زبانی یک نظریه عمومی و کلی در مورد زبان است که در آن مفاهیمی همچون واج و گروه (اسمی، فعلی، حرف اضافه‌ای و امثال آن) در مفهوم وسیع آن و مستقل از زبانی خاص تعریف شده‌اند. برای روشن شدن بحث تفاوت میان

1) external conditions of adequacy

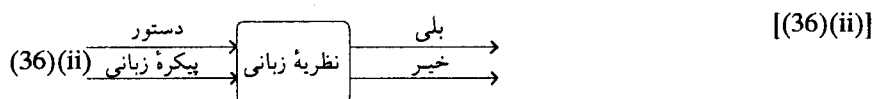
2) condition of generality

نظریهٔ زبانی و دستور زبان (= نظریه‌ای دربارهٔ یک زبان بخصوص) شایان توجه است که چامسکی در این مبحث از دو سطح با حد انتزاع مختلف صحبت می‌کند. یک سطح بسیار انتزاعی که در واقع چهارچوبی است عمومی و مشترک برای همهٔ زبان‌های جهان. سطح دیگر که از میزان انتزاع کمتری برخوردار است موارد بخصوصی است که مشتق و منشعب از آن چهارچوب عمومی و مشترک مورد اشاره است. سطح اول همان نظریهٔ زبانی است و سطح دوم دستور یک زبان است. بر این اساس، 'دستور مرحله‌ای محدود'، 'تحلیل سازه‌ای بلافصل / دستور ساخت گروهی'، و دستور (۳۴) هر کدام یک نظریهٔ زبانی تلقی می‌شود. از سوی دیگر، توصیف زبان انگلیسی یا فارسی و یا هر زبان دیگری در چهارچوب هر کدام از این نظریه‌های زبانی را اصطلاحاً دستور زبان انگلیسی یا فارسی و یا زبان... می‌نامیم. چامسکی تأکید کرده است که در رویکرد او به زبان نظریهٔ زبانی و دستور منشعب از آن هیچگاه شکل ثابت و همیشگی ندارند. یافته‌های تازه در مورد هر زبان از یک سو و بینش‌های تازه صرفاً نظری به ساخت زبان یعنی انگاره‌های جدید برای ساخت زبان از سوی دیگر می‌توانند در شکل‌دهی و اصلاح نظریهٔ زبانی و دستور زبان مؤثر باشند (ص ۵۰).

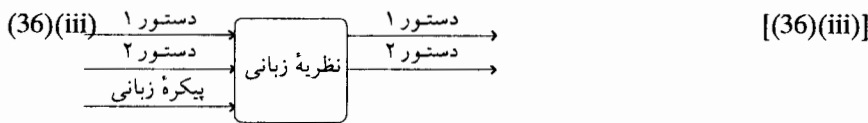
گفتیم که نظریهٔ زبانی مبثانی است عمومی و مشترک که دستور هر یک از زبان‌های جهان از آن منشعب و مشتق می‌شود. چامسکی بر این باور است که شیوهٔ ارتباط بین نظریهٔ زبانی و دستور زبان یک مشخصهٔ بسیار بارز بین دیدگاه او و دیدگاه‌های پیشین به ساخت زبان است (همانجا). او در این خصوص سه نوع شیوهٔ ارتباط را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است (ص ۵۰-۵۲). چامسکی اظهار داشته است که قوی‌ترین شرطی که می‌توان برای رابطهٔ بین نظریهٔ زبانی و دستور زبان قائل شد آنست که نظریهٔ زبانی مجهز به روش‌های مکانیکی باشد که وقتی آن روش‌ها در مورد پیکرهٔ زبانی یک زبان خاص به کار گرفته می‌شود دستور آن زبان حاصل شود. در چنین صورتی باید گفت که آن نظریهٔ زبانی مجهز به 'روال کشف' است. نمودار (i) 36 نمایانگر این نوع ارتباط است. بر اساس این نمودار اگر پیکرهٔ زبانی ما شامل تعدادی از جملات زبان فارسی باشد و روال کشف را در مورد آن پیکره به کار بندیم حاصل کار توصیف ویژگی‌های آن پیکرهٔ زبانی یعنی دستور زبان فارسی خواهد بود.



دومین شیوه ارتباطی که چامسکی بین نظریه زبانی و دستور زبان مطرح و ارزیابی کرده است از انعطاف بیشتری نسبت به مورد فوق برخوردار است. به این صورت که نظریه زبانی مجهز به روش‌های مکانیکی است که در مورد دستوری که بر مبنای پیکره زبانی یک زبان ساخته شده است تصمیم می‌گیرد که آیا آن دستور بهترین دستور برای آن زبان است یا نه. در این صورت می‌توان ادعا کرد که آن نظریه زبانی، که بدون توجه به شیوه ساخته شدن آن دستور زبان اقدام به اخذ تصمیم در مورد کیفیت آن می‌کند، مجهز به 'روال اتخاذ تصمیم'^۱ است. نمودار (ii) 36 نمایانگر این نوع ارتباط بین نظریه زبانی و دستور زبان است. بر اساس این نمودار اگر درونداد ما شامل یک پیکره زبانی از زبان فارسی و دستوری که بر اساس آن پیکره پیشنهاد شده است باشد و روش‌های مکانیکی نظریه زبانی در مورد آن داده‌ها به کار گرفته شود برونداد پاسخی خواهد بود برای این پرسش که آیا دستور پیشنهادی بهترین است یا نه.



سومین شیوه ارتباطی که چامسکی بین نظریه زبان و دستور زبان مطرح و ارزیابی کرده است از انعطاف باز هم بیشتری برخوردار است و به این صورت است که نظریه زبانی می‌بایست قادر باشد تا از بین دو دستور پیشنهادی که هر دو بر مبنای یک پیکره زبانی ساخته شده‌اند یکی را به عنوان دستور بهتر برای آن زبان برگزیند. در این صورت می‌توان ادعا کرد که آن نظریه مجهز به 'روال ارزیابی'^۲ است. نمودار (iii) 36 معرف چنین ارتباطی است. با توجه به این نمودار اگر درونداد ما شامل یک پیکره زبانی و دو دستوری که بر مبنای آن پیکره ساخته و پیشنهاد شده است باشد و نظریه زبانی در مورد آن داده‌ها به کار گرفته شود برونداد انتخاب یکی از آن دو به عنوان دستور بهتر خواهد بود.



چامسکی بر این باور است که در بسیاری از تلاش‌هایی که برای تدوین یک نظریهٔ زبانی صورت گرفته است سعی بر این بوده است که به قوی‌ترین نوع رابطه بین نظریهٔ زبانی و دستور زبان یعنی روال کشف دست یافته شود (ص ۵۲-۵۳). او نیل به روال کشف را مسیری که به تحلیل‌های پیچیده‌تر و پیچیده‌تری می‌انجامد بدون اینکه پاسخی برای بسیاری از پرسش‌های عمده در خصوص ماهیت ساخت زبان ارائه دهد توصیف کرده است. از اینرو باید گفت که چامسکی بین مسیر تدوین روال کشف و مسیر تدوین نظریه‌ای برای ساخت زبان مسیر دوم را برگزیده است و به نظریه‌پردازی و تدوین نظریه روی آورده است. به نظر چامسکی قائل شدن به رابطهٔ نوع سوم بین نظریهٔ زبانی و دستور زبان یعنی روال ارزیابی از نقائصی که برای روال کشف بر شمرده شد بری خواهد بود. او صحت این قضاوت (قضاوت در مورد عواقب پیمودن مسیر روال کشف و مسیر روال ارزیابی) را تنها در حاصل تلاش برای ساختن و پرداختن نظریهٔ زبانی در هریک از این دو مسیر می‌داند. بنابراین از دیدگاه چامسکی روال ارزیابی به نظریهٔ زبانی امکان می‌دهد تا از میان دو دستور، دستور بهتر را برگزیند. او روال ارزیابی را با مفهوم 'سادگی'^۱ مرتبط و وابسته دانسته است. به عبارت روشن‌تر، از میان دو دستوری که توسط نظریهٔ زبانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد دستوری که از ویژگی‌ها و قواعد صوری ساده‌تری برخوردار است به عنوان دستور بهتر برگزیده خواهد شد. برداشت چامسکی از مفهوم سادگی اشاره به مواردی است نظیر آنچه پیش‌تر به هنگام ارزیابی دستوری که فاقد قواعد گشتاری (۲۲)، (۲۴)، و (۲۷) است و دستوری که دارای چنین قواعدی است مشاهده گردید. در آن هنگام استدلال شد که گنجاندن این قواعد گشتاری در دستور زبان انگلیسی در مقابل نگنجاندن آن، توصیف ساده‌تری از ویژگی‌های آن زبان به دست می‌دهد. نکته‌ای که چامسکی در مورد مفهوم سادگی بر آن تأکید داشته است آنست که سادگی معیاری است در کل نظام زبان و نه به صورت منفرد و مجزا (ص ۵۵-۵۶). به

1) simplicity

بیانی دیگر، وقتی می‌توان ادعا کرد که انتخاب این شیوه یا گنجاندن این قاعده و امثال آن به سادگی دستور می‌انجامد که این انتخاب ساده شدن قسمت‌های دیگر دستور را نیز به دنبال داشته باشد. اگر قرار باشد انتخاب یک شیوه یا گنجاندن یک قاعده و امثال آن به سادگی یک قسمت از دستور بینجامد اما در بخش دیگری از دستور پیچیدگی ایجاد کند در آن صورت آنرا نمی‌توان سادگی تلقی کرد.

به طور خلاصه، چامسکی تحقق نظریهٔ زبانی مورد نظرش را در برآورده شدن سه وظیفهٔ زیر می‌داند (ص ۵۳ و ۵۴). وظیفهٔ اول اینکه به شیوه‌ای دقیق و با معیارهایی مشخص شرایط برونی کارآئی برای دستورها اعلام گردد. متعاقباً در این خصوص بیشتر بحث خواهد شد. وظیفهٔ دوم آنکه چهارچوب نظری دستورها را می‌بایست به شیوه‌ای تدوین کرد که از عمومیت و وضوح کافی برخوردار باشد تا بتوان آن چهارچوب را به عنوان مبنائی برای ساختن دستور زبان برای هر یک از زبان‌های جهان قرار داد. وظیفهٔ سوم آنکه می‌بایست معیار سادگی را که قرار است به عنوان محکی برای ارزیابی دستورها به کار گرفته شود تحلیل و تعریف کرد. چامسکی ابراز عقیده کرده است که برآورده شدن وظیفهٔ دوم و سوم به تحقق نظریهٔ زبانی می‌انجامد (ص ۵۴). در این نظریهٔ زبانی مفاهیمی همچون واج، گروه (اسمی، فعلی، حرف اضافه‌ای)، و گشتارها به صورت عمومی و کلی و مستقل از زبان خاصی تعریف شده‌اند. افزون بر آن زبانی که در توصیف مفاهیم نظریهٔ زبانی به کار گرفته می‌شود نسبت به زبانی که برای توصیف ویژگی‌های دستور یک زبان خاص به کار برده می‌شود یک 'فرا زبان'^۱ خواهد بود زیرا از میزان انتزاع و عمومیت بیشتری برخوردار است (همانجا، پانوش ۴). بر مبنای این نظریهٔ زبانی و مفاهیم تعریف شده در آن می‌توان اقدام به تدوین دستور زبان برای هر یک از زبان‌های جهان کرد و علاوه بر آن صحت پیش‌بینی نظریهٔ زبانی در مورد اینکه دستور ساخته شده بر مبنای آن، دستور منتخب و بهتر است با برآورده شدن وظیفهٔ اول مورد آزمون قرار می‌گیرد.

چامسکی ادعا کرده است که پذیرش نظریهٔ زبانی مورد نظر او منجر به سست شدن پایه‌های تعدادی از آراء مسلط (اما به نظر او خطا) در زبان‌شناسی (آنروز) می‌شود

1) metalanguage

(ص ۵۹). از میان مواردی که وی بحث کرده است در اینجا به بازگو کردن یک نمونه آن بسنده می‌شود. در سنت زبان‌شناسی ساختگرا سه سطح زبانی که عبارتند از سطح واجی، سطح تکواژی، و سطح نحوی مفروض بوده است. سلسله مراتب بین این سطوح به این صورت است که سطح واجی در پایین‌ترین مرتبه و سطح نحوی در بالاترین مرتبه و سطح تکواژی در بین آن دو قرار دارد. علاوه بر آن مرز بین این سطوح مرزی استوار است و ارتباط بین آنها یک سویه است. بدین ترتیب که عناصر و اطلاعات متعلق به سطح پایین‌تر در تشکیل و همچنین توصیف ویژگی‌های عناصر متعلق به سطح بالاتر مورد استفاده قرار می‌گیرند اما عکس این وضعیت، یعنی استفاده از عناصر رده بالاتر در توصیف ویژگی‌های عناصر رده پائین‌تر، مجاز دانسته نمی‌شود. این سلسله مراتب و به ویژه مرزبندی قاطع بین سطوح زبانی یک مشخصه بارز و تقریباً بی‌منازع در زبان‌شناسی ساختگرا بود زیرا تنها از کینت پایک می‌توان به عنوان استثنائی بر این قاعده نام برد (بنگرید به پایک ۱۹۴۷).

یکی از وجوه تمایز عمده‌ای که بین زبان‌شناسی ساختگرا و دستوری که در نمودار (۳۴) ترسیم شده است وجود دارد در همین مسئله سطوح زبانی است. چامسکی صریحاً این نظر را که عناصر سطوح بالاتر از تجمع عناصر رده پائین‌تر ساخته شده است رد کرده است (ص ۵۸ و ۵۹).

چامسکی برای دستور (۳۴) سه سطح زبانی قائل است که این سطوح منطبق است با نوع قواعدی که بخش‌های سازنده آن دستور را تشکیل می‌دهند. به بیانی دیگر، دستور (۳۴) از سطح قواعد ساخت گروهی، سطح قواعد گشتاری، و سطح قواعد واژ-واجی تشکیل شده است. علاوه بر آن ارتباط بین این سطوح یک ارتباط دو سویه است، یعنی 'وابستگی متقابل'^۱ بین آنها برقرار است بدین ترتیب که هر یک از این سطوح به اطلاعات سطح دیگر دسترسی دارد. بخاطر داریم که در بحث فرایند نحوی ربط (که بعد آن را گشتار نحوی ربط نامیدیم) اشاره شد که چامسکی عملکرد این گشتار را به عنوان یکی از بهترین ملاک‌ها برای تعیین ساخت گروهی تلقی کرد. این به آن معناست که اطلاعات مربوط به سطح گشتاری را می‌توان در تشکیل ساخت گروهی به کار گرفت.

1) interdependence

از سوی دیگر، در بحث معرفي گشتار مطابقه فعل و فاعل (يعني قاعده (i) 24) مشاهده شد که برای عملکرد صحيح آن مراجعه به مراحل پيشين اشتقاق برای اطلاع از اينکه فاعل مورد نظر مفرد است يا نه ضروري است. از آنجا که اين نوع اطلاعات در بخش قواعد ساخت گروهي موجود است اين به آن معناست که برای عملکرد صحيح قاعده گشتاري مذکور مراجعه به اطلاعات بخش قواعد ساخت گروهي الزامي است. چامسکی گفته است که مخالفت با آميزش سطوح زباني و همچنين باور داشتن به اين پندار که عناصر سطوح بالاتر از تجمع عناصر سطوح پائين تر ساخته می شوند از تلاش برای به دست دادن روال کشف برای دستور زبان ریشه می گیرد. از اينرو در نظريه زباني مورد نظر او که در آن روال کشف جايگاهي ندارد مسئله مخالفت با آميزش سطوح زباني و باور داشتن به تشکيل عناصر سطوح بالاتر بر مبنای تجمع عناصر سطوح پائين تر قوت خود را از دست می دهد.

به هنگام معرفي مفهوم 'شرائط بروني کارآئي' گفتيم که اين مفهوم آزموني است برای صحيح بودن دستور زبان. به عنوان يکی از موارد احراز شرايط بروني کارآئي اشاره شد جملاتی که دستور زبان توليد می کند می بايست مورد قبول سخنگوی بومي آن زبان باشد. در زير دو مورد ديگر از شرايط بروني کارآئي معرفي و توضيح داده می شود. معرفي دو مورد ديگر از شرايط بروني کارآئي تنها يکی از اهداف توضيحات زير است. هدف و نتيجه عمده آن اينست که نشان می دهد نظريه زباني مذکور در (۳۴) که بخش نحو آن مرکب از دو سطح زباني (يعني سطح قواعد ساخت گروهي و سطح قواعد گشتاري) است قادر است به نحو احسن توجه گر استنباط و شم زباني سخنگوی بومي زبان مورد بحث باشد. به عبارت ديگر، بحث زير اگرچه بر شيوه استدلالی متفاوت از شيوه استدلالی که پيشتر به کار گرفته شد استوار است اما نتيجه در هر دو مورد يکی است و آن اينست که نظريه زباني (۳۴) مناسب ترين انگاره برای توصيف نحو است.

چامسکی به موارد متعددی اشاره کرده است که زنجيره ای از واج ها به دو معنای متفاوت تعبير و تفسير می شوند (ص ۸۵-۹۰). به عنوان نمونه، زنجيره the shooting of the hunters دارای 'ابهام' است زيرا در يک تعبير hunters 'شکارچيان' نقش فاعلی

دارد و در تعبیر دیگر نقش مفعولی. او چنین حالتی را 'هم آوایی ساختی'^۱ نامیده است. هم آوایی ساختی به عنوان یک واقعیت زبانی می‌تواند به عنوان موردی از شرایط برونی کارآئی تلقی گردد و از اینرو از دو سو آزمونی برای صحیح بودن یک نظریه زبانی (و بالطبع دستوری که بر مبنای آن نظریه ساخته شده است) باشد. از یک سو، می‌توان بررسی کرد که آیا هر موردی که آن نظریه زبانی (و دستور ساخته شده بر مبنای آن) به عنوان هم آوایی ساختی تلقی می‌کند عملاً و حقیقتاً دارای ابهام هست یا نه و از سوی دیگر آیا در چهارچوب آن نظریه زبانی هر مورد ابهام به صورت هم آوایی ساختی قابل توجیه هست یا نه. گفتیم که سخنگوی بومی زبان انگلیسی زنجیره the shooting of the hunters را به دو معنا تعبیر می‌کند. حال باید دید که آیا نظریه زبانی (۳۴) (و دستوری که بر مبنای آن ساخته می‌شود) قادر است توجیه‌گر و تبیین کننده این مورد هم آوایی ساختی باشد یا نه. بر مبنای نظریه زبانی (۳۴) زنجیره فوق از دو جمله هسته‌ای متفاوت (یعنی از دو منشأ مختلف) قابل اشتقاق است. آن دو جمله هسته‌ای عبارتند از the hunters shoot و they shoot the hunters. همانطور که ملاحظه می‌شود در جمله هسته‌ای اول the hunters در جایگاه فاعل قرار دارد و در جمله هسته‌ای دوم در جایگاه مفعول. آنچه این دو جمله هسته‌ای متفاوت را به صورت یک زنجیره، یعنی the shooting of the hunters، تبدیل می‌کند و از اینرو باعث هم آوایی ساختی می‌شود عملکرد 'گشتار اسم ساز'^۲ است. این گشتار بر ساخت زیرین جمله هسته‌ای اول (و هر جمله مشابه آن) که برابر با زنجیره NP-C-V است عمل می‌کند و زنجیره the-V+ing-of+NP را به دست می‌دهد. همان گشتار بر ساخت زیرین جمله هسته‌ای دوم (و هر جمله مشابه آن) که برابر با زنجیره NP₁-C-V-NP₂ است عمل می‌کند و زنجیره the-V+ing-of+NP₂ را تولید می‌کند. بنابراین در چهارچوب نظریه زبانی (۳۴) زنجیره the shooting of the hunters در سطح قواعد گشتاری دارای ابهام است. این ابهام تنها با مراجعه به سطح قواعد ساخت گروهی توجیه و تبیین می‌گردد. در چنین مراجعه‌ای ملاحظه خواهد شد که آن زنجیره از دو 'جمله هسته‌ای زیر ساختی'^۳ قابل اشتقاق است (ص ۸۹). از بحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که نظریه زبانی (۳۴) قادر

1) constructional homonymity

2) nominalizing transformation

3) underlying kernel sentence

بود توجیه‌گر هم‌آوایی ساختی زنجیرهٔ the shooting of the hunters باشد و از اینرو آزمون شرائط برونی کارآئی را با موفقیت گذرانند. چامسکی (ص ۸۸) یادآوری کرده است که در انگارهٔ تحلیل سازه‌ای بلا فصل (= دستور ساخت گروهی)، یعنی دستوری که فاقد سطح قواعد گشتاری است، زنجیرهٔ فوق به صورت the-V+ing-of+NP نشان داده خواهد شد و از اینرو ابهام این زنجیره بدون توجیه و پاسخ باقی می‌ماند.

دومین حالتی که می‌توان آن را به عنوان مورد دیگری از شرائط برونی کارآئی نامید حالتی است عکس هم‌آوایی ساختی. در این حالت چند جمله علی‌رغم اینکه دارای تفاوت‌های ساختی نسبت به یکدیگر هستند از نظر معنایی مشابه و مرتبط‌اند. این حالت نیز می‌تواند به عنوان آزمونی برای سنجش کارآئی یک دستور تلقی گردد. به بیانی روشن‌تر، یک نظریهٔ زبانی مطلوب (و دستور ساخته شده بر مبنای آن) باید قادر باشد توجیه‌گر شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان در مورد این‌گونه جملات باشد. چامسکی مجموعه جملات زیر را به عنوان نمونه‌ای از چنین حالتی ارائه کرده است (ص ۹۰):

- (115) [(i) John ate an apple ————— جملهٔ خبری (37)
 (ii) did John eat an apple ————— جملهٔ سؤالی آری-نه
 (iii) what did John eat } جملات پرسشی
 (iv) who ate an apple } جملهٔ سؤالی دارای پرسشواژه]

وی استدلال کرده است که سخنگوی بومی زبان انگلیسی با تکیه بر شَمّ زبانی خود بین جملهٔ (i) 37 از یک سو و جمله‌های (ii) 37- (iv) 37 از سوی دیگر تمایز قائل می‌شود (جملهٔ خبری در برابر جمله‌های پرسشی). سخنگوی بومی زبان انگلیسی باز هم با تکیه بر شَمّ زبانی خود مجموعه جملات پرسشی فوق را به دو دسته شامل جملهٔ سؤالی آری-نه (ii) 37 و دو جملهٔ سؤالی دارای پرسشواژه تفکیک می‌نماید. حال بینیم نظریهٔ زبانی (۳۴)، که تاکنون به عنوان نظریهٔ زبانی مطلوب آزمون‌های متعددی را با موفقیت گذرانده است، قادر است توجیه‌گر شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان انگلیسی نسبت به جملات (i) 37- (iv) 37 باشد یا نه. در دستور (۳۴) هر یک از جملات (۳۷) از 'زنجیرهٔ پایانی زیر ساختی' مذکور در (۳۸) که توسط سطح قواعد ساخت گروهی به دست داده

شده است مشتق می‌شود (ص ۹۱).

(38) John C-eat + an + apple

[(116)]

عملکرد قواعد گشتاری اجباری بر این زنجیره زیر ساختی جمله هسته‌ای 37(i) را به دست می‌دهد. از عملکرد قواعد گشتاری اجباری و گشتار سؤالی آری- نه بر زنجیره (۳۸) جمله 37(ii) حاصل می‌شود. نهایتاً اینکه عملکرد قواعد گشتاری اجباری، گشتار سؤالی آری- نه، و گشتار سؤالی دارای پرسشواژه بر زنجیره (۳۸) جمله‌های 37(iii) و 37(iv) را به دست می‌دهد. این توضیحات روشن‌گر آن است که تعداد و نوع گشتارهایی که در تولید جمله‌های 37(i)-37(iv) دخالت دارند به خوبی توجیه‌گر طبقه‌بندی این گروه از جملات با تکیه بر شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان انگلیسی است. سخنگوی بومی زبان انگلیسی بر اساس شَمّ زبانی خود تمایزی بین جمله خبری 37(i) و جمله‌های پرسشی 37(ii)-37(iv) قائل است و این دقیقاً منطبق با شیوه تقسیم‌بندی این جملات توسط نظریه زبانی (۳۴) می‌باشد. در این نظریه زبانی جمله 37(i) جمله هسته‌ای است و جمله‌های 37(ii)-37(iv) همگی از عملکرد گشتار اختیاری سؤالی آری- نه تولید شده‌اند. سخنگوی بومی زبان انگلیسی با تکیه بر شَمّ زبانی خود بین جمله پرسشی 37(ii) از یک سو و جملات پرسشی 37(iii) و 37(iv) از سوی دیگر تمایز قائل می‌شود. در نظریه زبانی (۳۴) نیز عیناً چنین تمایزی وجود دارد زیرا در تولید دو جمله آخر یک گشتار اختیاری دیگر، یعنی گشتار سؤالی دارای پرسشواژه، نیز دخالت دارد. بنابراین، نظریه زبانی (۳۴) و دستوری که بر مبنای آن ساخته می‌شود به خاطر برخورداری بودن از قواعد گشتاری بخوبی قادر است توصیفی از زبان انگلیسی ارائه دهد که منطبق با توصیف متکی بر شَمّ زبانی سخنگوی بومی آن زبان می‌باشد. این نتیجه از دو جنبه قابل توجه و تأکید است: نخست اینکه حاکی از آنست که نظریه زبانی (۳۴) در این مورد نیز از آزمون دیگری برای احراز شرائط برونی کارآئی موفق بیرون آمد و دوم آنکه پایه‌های این پندار را که قواعد گشتاری به عنوان یک سطح زبانی دارای مرتبه و اهمیتی همچون دیگر سطوح زبانیست (سطح قواعد ساخت گروهی و سطح قواعد واژ- واجی) استحکام می‌بخشد.

نتیجه دیگری که بر اساس مباحث اخیر، یعنی بحث هم‌آوایی ساختی و حالت عکس

آن، شایان ذکر است آنست که برای درک و فهم جمله مراجعه به مراحل اشتقاق آن، یعنی مراجعه به قواعد ساخت گروهی دخیل در تشکیل آن و همچنین تاریخچه عملکرد قواعد گشتاری بر ساخت زیرین آن جمله، ضرورت دارد. از آنجائی که هر جمله هسته‌ای در واقع مبنائی است که بر اساس آن جملات مرتبط با آن جمله هسته‌ای پدید می‌آیند از اینرو چامسکی از جملات هسته‌ای به عنوان 'عناصر محتوائی پایه'^۱ در درک و فهم جملات نام برده است (ص ۹۲). چامسکی اظهار داشته است که با ذکر اینکه ساخت نحوی (به طور اعم و جملات هسته‌ای به طور اخص) در درک و فهم جملات زبان دخالت دارد در واقع گام به زمینه خطرناکی نهاده‌ایم (ص ۹۳). خطرناک از این نظر که هیچ زمینه‌ای در زبانشناسی به اندازه رابطه میان نحو با معنا در معرض ابهام و آشفتگی و در عین حال نیازمند به توصیف روشن‌تر و دقیق‌تر نیست. چامسکی معتقد است که تنها یک چهارچوب صرفاً صوری (و بدون اتکاء به معنا) می‌تواند مبنائی استوار و مفید برای تدوین نظریه زبانی (و بالطبع دستور زبان) قرار گیرد (ص ۱۰۰). این دقیقاً همان مسیری است که وی در کتاب ساخت‌های نحوی پیموده است و به انگاره صوری و غیر معنائی در نمودار (۳۴) دست یافت. چامسکی ضمن تأکید بر اینکه غیر ممکن است که بتوان ثابت کرد که مفاهیم معنائی نقشی در دستور زبان ندارند ادعا کرده است که اتکاء دستور بر مبنای مفاهیم معنائی به نتایج نامطلوب می‌انجامد و از اینرو اتخاذ یک چهارچوب صرفاً صوری را ترغیب کرده است (همانجا). او در این خصوص آشکارا این نتیجه‌گیری را ابراز کرده است که ".... دستور 'خودمختار'^۲ است و مستقل از معنا..." (ص ۱۷). وی سپس، از میان تعاریفی که در زبانشناسی (آن زمان) رایج بوده است و تکیه بر مفاهیم معنائی داشته است چند مورد را ذکر کرده است و پی آمدهای پذیرش و مبنا قرار دادن آن تعاریف را گوشزد کرده است (ص ۹۴). ما به معرفی دو نمونه از آن تعاریف بسنده می‌کنیم.

(۳۹) الف. تکواژها کوچکترین عناصر معنی‌دار اند. [(117) (ii)]

ب. هر جمله معلوم با برابر مجهول آن 'هم‌معنا'^۳ است. [(117) (vi)]

چامسکی استدلال کرده است که مبنا قرار دادن تعریف (۳۹ الف) از دو جهت نتایج

1) basic content elements

2) autonomous

3) synonymous

نامطلوب بیار می‌آورد (ص ۱۰۰). از یک سو، به لحاظ اینکه تکواژهایی مانند تکواژ to در جمله I want to go و یا تکواژ do در جمله did he come? مستقلاً فاقد معناست بنابراین طبق تعریف فوق نمی‌توان آنها را تکواژ پنداشت. از سوی دیگر، از آنجا که واژه‌هایی همچون gleam 'شعاعی از نور'، glimmer 'نوری ضعیف و سوسوکنان'، و glow 'تابش' که همگی با خوشه همخوانی gl آغاز می‌شود با مفهوم نور مرتبط است، با توجه به تعریف فوق غیر منطقی نخواهد بود که به این نتیجه نامطلوب و نادرست که gl تکواژی است با معنایی مرتبط با نور نائل شد. در خصوص تعریف (۳۹ ب) چامسکی (ص ۱۰۰-۱۰۱) جمله معلوم 'سور دار'۱

everyone in the room knows at least two languages را در توصیف وضعیتی که هر فرد حاضر در اتاق حداقل به دو زبان متفاوت (مثلاً یک نفر انگلیسی و فارسی، دیگری فرانسه و روسی، نفر سوم عربی و ژاپنی، و الخ) صحبت می‌کند ارائه داده است و ادعا کرده است که برابر مجهول آن، یعنی جمله

at least two languages are known by everyone in the room را نمی‌توان در القای همان مفهوم و توصیف همان وضعیت به کاربرد زیرا از جمله مجهول اینطور استنباط می‌شود که حاضرین در اتاق دست کم به دو زبان مشترک گفتگو می‌کنند (مثلاً انگلیسی و فارسی را همه می‌دانند). بنابراین برخلاف ادعا و پیش‌بینی تعریف (۳۹ ب) همیشه رابطه 'هم معنایی'۲ بین جملات معلوم و برابر مجهول آن وجود ندارد. به اعتقاد او اگر رابطه بین معلوم و مجهول منحصر بر پایه مفاهیمی همچون 'هم معنایی' بررسی می‌شد، تشابه بین این دو ساخت آشکار نمی‌گشت (ص ۱۰۱). از اینرو چامسکی اظهار داشته است که به لحاظ دقیق نبودن مفاهیم معنایی نمی‌توان از آنها به عنوان مبثانی استوار برای توصیف‌های دستوری و تدوین دستور یک زبان استفاده کرد (همانجا). او تأکید ورزیده است که بحث فوق نباید حجابی باشد برای دیدن ارتباط چشمگیر بین عناصر و ساخت‌های بخش نحو و مفاهیم و نقش‌های معنایی در بخش معنا (همانجا). به باور او ارتباط بین ساخت صوری زبان و معنا ارتباطی کامل و یک به یک نیست بلکه ارتباطی ناقص و نه چندان دقیق است. چامسکی معتقد است که ارتباط بین نحو و معنا را

1) quantificational

2) synonymity

می‌بایست در چهارچوب نظریه کلی‌تری از زبان که خود متشکل از دو جزء یعنی 'نظریه صورت زبانی'^۱ و 'نظریه کاربرد زبان'^۲ است بررسی کرد (ص ۱۰۲). او می‌گوید که ابتدا می‌بایست ویژگی‌ها و ساخت‌های نحوی یک زبان را صرفاً با تکیه بر یک نظریه صورت زبانی به دست آورد و سپس بکارگیری این ساخت‌ها را برای القاء و درک مفاهیم و معانی در بافت‌های خاص مطالعه کرد (همانجا و ص ۱۰۳). این عیناً همان مسیری است که چامسکی در کتاب ساخت‌های نحوی پیموده است. نظریه زبانی (۳۴) فارغ از اتکاء به مفاهیم و مبانی معنایی به عنوان مناسب‌ترین انگاره صوری برای توصیف زبان ارائه گردید و سپس در بحث هم‌آوایی ساختی و حالت عکس آن به عنوان دو مورد از شرائط برونی کارآئی برای نظریه زبانی (۳۴) (و بالطبع دستور ساخته شده بر مبنای آن) ارتباط بین فرایندهای نحوی (شامل جملات هسته‌ای و قواعد گشتاری) دخیل در اشتقاق یک جمله (یا مجموعه جملات) و استنباط معنایی سخنگوی بومی زبان از آن جمله (یا مجموعه جملات) نشان داده شد. نکته آخر در این بحث اینست که چامسکی 'معناشناسی'^۳ را با 'کاربرد زبان'^۴ برابر دانسته است (ص ۱۰۲ و ۱۰۳) و از اینرو باید گفت که در کتاب ساخت‌های نحوی بین 'معناشناسی' و 'نظریه کاربرد زبان'، یعنی آنچه که 'کاربرد شناسی زبان'^۵ می‌خوانیم، تمایز و تفکیک وجود ندارد و هر دو به جای هم به کار برده شده‌اند.

به فاصله کوتاهی پس از انتشار کتاب ساخت‌های نحوی رابرت لیز که از آن زمان به عنوان یکی از پیروان مصمم نظریه چامسکی شناخته شده است معرفی و نقدی بر آن کتاب به چاپ رساند. چامسکی در مقدمه کتاب ساخت منطقی نظریه زبانی اظهار داشته است که اگر بخاطر این معرفی و نقد نمی‌بود کتاب ساخت‌های نحوی احتمالاً مورد توجه قرار نمی‌گرفت (ص ۳). نقدی که لیز بر کتاب ساخت‌های نحوی نوشته است صرفاً اشاره به نقاط قوت و ضعف یک کتاب نیست بلکه ارزیابی افکار و نظریات چامسکی در آثار چاپ شده و چاپ نشده او (از جمله مجموعه مفصل ساخت منطقی نظریه زبانی) در مقایسه با آراء مسلط در زبان‌شناسی آن روز در خصوص علم، نظریه زبانی، دستور، معنا، سطوح زبانی، و غیره است. لیز با اشاره به اینکه باور عمومی در زبان‌شناسی (آنروز) بر

1) theory of linguistic form

2) theory of the use of language

3) semantics

4) use of language

5) pragmatics

این است که زبان‌شناسی رشته‌ای است بسیار پیشرفته، نظام یافته، و دقیق و به بیانی مختصرتر زبان‌شناسی رشته‌ای است علمی و اینکه این پندار صرفاً محدود به زبان‌شناسان نمی‌شود بلکه دانشمندان علوم اجتماعی نیز چنین برداشتی از زبان‌شناسی دارند و به توفیق زبان‌شناسان در ارائه توصیف دقیق از ویژگی‌های دستوری زبان و توصیف ویژگی‌های آوایی در آزمایشگاه‌های آواشناسی غبطه می‌خورند، این ادعاها و تصورات را به چالش کشیده است و آن را غیر واقعی خوانده است (لیز ۱۹۵۷، ص ۳۷۵). لیز با الگو قرار دادن شیمی به عنوان علم مسلم، علمی شدن آنرا صرفاً به لحاظ بهره‌گیری از ابزارها و دستگاه‌های دقیق آزمایشگاه نمی‌داند بلکه از زمانی می‌داند که این علم کمتر به مشاهده و دسته‌بندی فعل و انفعالات عجیب پرداخته است بلکه بیشتر و بیشتر به طرح نظریه (یا نظریه سازی) برای توجیه حالات شیمیائی و به محک آزمون نهادن آن نظریه توجه داشته است (ص ۳۷۵-۳۷۶). وی ادعا کرده است که از دیدگاه زبان‌شناسی (آنروز) دستور یک زبان عبارتست از توصیف ویژگی‌های صوری یک زبان شامل واجها، ساخت واژ-واجی، ساخت واژه، مقوله اسم، فعل، و احتمالاً نحو و این چیزی نیست جز دسته‌بندی عناصر زبانی (ص ۳۷۷). به اعتقاد لیز، کتاب ساخت‌های نحوی یکی از اولین تلاش‌های جدی است که یک زبان‌شناس در چهارچوب سنت نظریه سازی به منظور تدوین یک نظریه علمی و جامع، به معنایی که همسوست با استنباط یک شیمی‌دان یا زیست‌شناس از یک نظریه علمی، برای ساخت زبان کرده است (همانجا). او گفته است که کتاب چامسکی صرفاً دسته‌بندی تازه‌ای از داده‌های زبانی نیست بلکه تلاش دارد که با تکیه بر یک چهارچوب صوری و ریاضی گونه توصیف روشنی از شم زبانی سخنگوی بومی زبان نسبت به ویژگی‌های آن زبان ارائه دهد (ص ۳۷۷-۳۷۸).

لیز ضمن معرفی مباحث و مفاهیم کتاب ساخت‌های نحوی دو مطلب زیر را به عنوان دو دستاورد بسیار عمده و بارز نظریه چامسکی دانسته است: (الف) معرفی گشتارها به عنوان یک سطح زبانی تازه (ص ۳۸۷) و (ب) تعیین دقیق عناصر تشکیل دهنده نظریه زبانی (شامل سطوح زبانی و ارتباط این سطوح با یکدیگر، مفاهیم و تعاریف کلی در آن نظریه) به عنوان مبثاتی که دستور هر زبان می‌بایست منطبق با آن تدوین گردد (ص ۳۹۱). لیز همچنین به تعدادی از مسائل و معضلاتی که در نظریه چامسکی نهفته است اشاره کرده است که در زیر مواردی از آنها برشمرده می‌شود. او بروز این مسائل را پی آمد

طبیعی یک نظریه علمی سودمند دانسته است (ص ۴۰۰). یکی از مواردی که لیز به آن اشاره کرده است وجود پاره‌ای از مشکلات فنی در نظریه چامسکی است که نیاز به صوری کردن چهارچوبی برای گشتارها بطوری که توان تولید این قواعد، نوع تغییراتی که می‌توانند ایجاد کنند و امثال آن در آن مشخص شده باشد از اهم آنهاست (همانجا). به غیر از مشکلات فنی، مسئله عمده دیگری که لیز به آن اشاره کرده است جامع نبودن نظریه چامسکی است زیرا در این نظریه ارتباط بین زنجیره تکواژها در یک جمله و صورت آوایی (= تلفظ) این تکواژها به سادگی برگزار شده است و از اینرو او پیشنهاد کرده است که ارتباط بین این دو توسط یک بخش مستقل که وی آنرا 'دستور واجها'^۱ نامیده است و شامل ویژگی‌های نظام واجی، 'ساخت هجا'^۲، 'واج آرایی'^۳ و غیره است به دست داده شود (ص ۴۰۳-۴۰۴). در همین راستا، در نظریه سه سطحی چامسکی (یعنی نظریه‌ای که نمودار ۳۴ آنرا ترسیم کرده است) 'تکواژ شناسی'^۴، توجه به ساخت درونی واژه‌ها، از نظر دورمانده است و از اینرو این مورد نیز استدلال دیگری است برای جامع نبودن این نظریه. در نظریه کنونی تکواژها تدریجاً در طی مراحل تولید یک جمله در زیرسازه‌های مربوط قرار می‌گیرند و پس از پایان این مرحله بخش واژه-واجی تلفظ این تکواژها را به دست می‌دهد. از اینرو در هیچ مرحله‌ای از اشتقاق یک جمله ساخت درونی واژه‌ها و فرایندهای ساختوازی مورد توجه و وصف قرار نمی‌گیرند (ص ۴۰۴ و ۴۰۵).

نهایتاً لیز به چشم اندازها و پی آمدهای نظریه چامسکی اشاره کرده است (ص ۴۰۵). به اعتقاد او مقایسه جمله‌های هسته‌ای در زبان‌های مختلف نشان خواهد داد که علیرغم تفاوت ظاهری و روبنائی این زبان‌ها، در سطح جمله‌های هسته‌ای تشابه فراوان بین آنها وجود دارد (همانجا). به عنوان چشم‌انداز دیگری از نظریه چامسکی، لیز از امکان بهره‌گیری این نظریه در زمینه 'ترجمه ماشینی'^۵ با اهمیت و خوش‌بینی فراوان سخن گفته است. او اگرچه شیوه‌های موجود (یعنی ترجمه واژه به واژه) برای طراحی رایانه‌ای که قادر باشد متنی از یک زبان را به زبان دیگر ترجمه کند غیرممکن و غیرعملی می‌داند، ساختن سه دستگاه مجزا را که هر یک منطبق با یکی از (صورت تکمیل شده) سه سطح

1) phoneme grammar

2) syllable structure

3) phoneme syntax / phonotactics

4) morphology

5) machine translation

زبانی در نظریه چامسکی است به عنوان یک امکان منطقی و محتمل در زمینه ترجمه ماشینی تلقی کرده است (ص ۴۰۶). سرانجام لیز به چشم انداز دیگری که او جالب‌ترین دورنمای نظریه چامسکی دانسته است اشاره کرده است و آن عبارتست از هم سوئی آن نظریه با روانشناسی و بویژه، نظریه یادگیری (ص ۴۰۶-۴۰۸). او ادعا کرده است که اگر نظریه چامسکی بدون دگرگونی‌های بنیادی از محک آزمون در برابر داده‌های زبانی موفق بیرون آید آنوقت می‌توان اعلام داشت که این نظریه (الف) دارای ماهیت و شرایط یک نظریه علمی است و (ب) جلوه و شمائی است از آنچه سخنگوی بومی یک زبان در ذهن دارد. لیز اضافه کرده است که در نیل به نتایج (الف) و (ب) زبان‌شناس همان مسیری را پیموده است که دانشمندان علوم طبیعی طی می‌کنند. دانشمندان علوم طبیعی با مشاهده طبیعت و پدیده‌های طبیعی اقدام به تدوین نظریه برای توجیه نظم و رای این مشاهدات می‌کنند و تأیید پیش‌بینی‌های این نظریه در برابر داده‌ها و مشاهدات تازه و کارآئی آن برای توجیه مواردی که این نظریه در بدو امر قصد پرداختن به آنها را نداشته است به عنوان توجیهی برای صحیح بودن و واقعی بودن نظریه تلقی می‌گردد. از آنجا که مشاهده مستقیم آنچه سخنگوی بومی زبان در ذهن دارد و بر اساس آن جملات آن زبان را تولید می‌کند غیرممکن است، نظریه‌پردازی زبان‌شناس درباره آنچه سخنگوی بومی زبان درباره زبان خود در ذهن دارد صرفاً بر اساس مشاهدات او از رفتار زبانی سخنگوی بومی آن زبان ممکن است. از اینرو منطقی خواهد بود که در صورت درست بودن پیش‌بینی‌های یک نظریه زبانی در برابر داده‌ها و مشاهدات تازه و کارآمد بودن آن برای توجیه مواردی که در بدو امر قصد توصیف آن را نداشته است آن نظریه را علمی دانسته آنرا جلوه و شمائی از آنچه سخنگوی بومی آن زبان در ذهن دارد پنداشت. در این نگرش به زبان، زبان آموزی کودک عبارت خواهد بود از نظریه‌پردازی کودک درباره مشاهدات زبانی خود و بنابراین هنگامی که گفته می‌شود کودک در پنج یا شش سالگی نظام زبان خود را آموخته است به این معناست که او در این سن تدوین نظریه زبانی خود را به پایان رسانده است.

فصل سوم

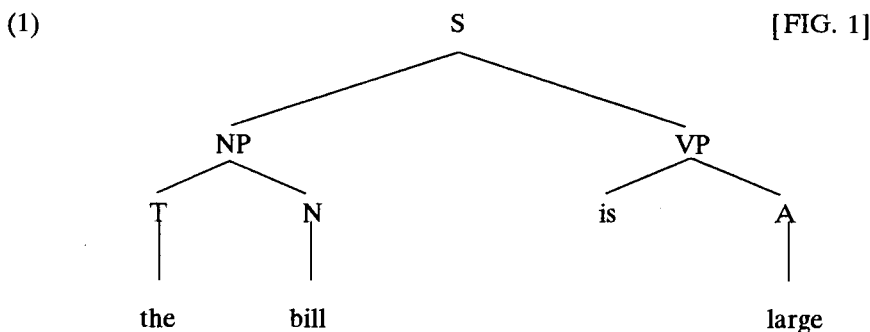
نخستین نظریه‌های معنائی

در این فصل از تحولات عمده‌ای که از زمان انتشار کتاب ساخت‌های نحوی چامسکی (۱۹۵۷) تا انتشار کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوی^۱ او (۱۹۶۵) رخ داده است صحبت خواهد شد. اهم این تحولات در تدوین نخستین نظریه‌های معنائی در چهارچوب نظریه‌ای که در کتاب ساخت‌های نحوی ترسیم شده است خلاصه می‌شود. طرح نخستین نظریه معنائی را جرال د کتز و جری فودور در مقاله 'ساخت یک نظریه معنائی' (۱۹۶۳) معرفی نموده‌اند و جرال د کتز و پال پستال گونه تکمیل شده آنرا در کتاب یک نظریه همبسته از توصیف‌های زبانی (۱۹۶۴) ارائه کرده‌اند. در این فصل نکات عمده این دو نظریه معنائی معرفی می‌گردد.

هدف اصلی مقاله 'ساخت یک نظریه معنائی' تعیین ساختار و ارکان نظریه‌های معنائی است. در آن مقاله کتز و فودور با توصیف ساختار یک نظریه معنائی برای زبان انگلیسی نخستین گام را برای نیل به آن هدف برداشته‌اند (ص ۱۷۰). به نظر آنها "معناشناسی عبارتست از توصیف همزمانی یک زبان منهای دستور" (ص ۱۷۲). در این نقل قول، منظور از توصیف همزمانی یک زبان، توصیف کل استنباط و درک سخنگوی بومی زبان از ساختار هر یک از جملات متعلق به مجموعه نامتناهی جملات آن زبان بدون توجه به شرایط و اطلاعات بافتی حاکم و ناظر بر کاربرد آن جملات و بدون در نظر

1) *Aspects of the Theory of Syntax*

گرفتن تفاوت‌ها و تنوع‌های فردی دخیل در کاربرد آن جملات است (ص ۱۷۳-۱۷۴) و مقصود از دستور، دانش واجی، واژی، و نحوی سخنگوی بومی زبان می‌باشد. برای نمایاندن اطلاعاتی که در حوزه معناشناسی قرار می‌گیرد، کتز و فودور به مقایسه دو موقعیت زیر پرداخته‌اند (ص ۱۷۴). در موقعیت اول گروهی از انگلیسی زبانان نامه بی نام و نشانی دریافت می‌کند که بر روی آن تنها جمله *The bill is large* نوشته شده است. در موقعیت دوم گروهی که انگلیسی نمی‌داند اما مجهز به دستور کاملی از این زبان است همان نامه بی نام و نشان را دریافت می‌کند. گروه اول با خواندن آن جمله اعلام خواهد کرد که جمله مبهم است. یک تعبیر آن جمله اینست که 'صورت‌حساب بزرگ و طویل است' و تعبیر دیگر آن اینست که 'منقار [فلان حیوان نسبت به دیگر هم‌نوعان خود] بزرگ است'. اما ابهام این جمله از نوع ابهام ساختی و نحوی نیست زیرا از نظر تقطیع نحوی ساخت زیرین جمله فوق در هر دو تعبیر به صورت نمودار (۱) زیر خواهد بود (همان صفحه).



از اینرو گروهی که انگلیسی نمی‌داند اما مجهز به دستور کاملی از آن زبان است قادر نیست به استنباطی بجز آن چه که نمودار (۱) ترسیم کرده است درباره این جمله دست یابد و این نمودار ابهامی را نشان نمی‌دهد. با توجه به تفاوتی که بین استنباط سخنگوی بومی زبان و کسی که آن زبان را نمی‌داند از جمله فوق ملاحظه گردید به یک مورد از دانش سخنگوی بومی زبان که نظریه معنایی می‌بایست به آن پردازد دست یافته‌ایم و آن عبارتست از ابهام‌های غیر نحوی (ص ۱۷۵).

حال اگر فرض کنیم که جمله‌ای که بر روی آن نامه بی نام و نشان نوشته شده است جمله *the bill is large but need not be paid* باشد آنگاه گروه انگلیسی زبان با

بهره‌گیری از روابط معنایی میان اجزاء آن جمله قادر خواهد بود که ابهام زدائی کند و تنها مفهوم صورتحساب را از واژه bill استنباط کند. بهره‌گیری از روابط معنایی میان اجزاء جملات یک زبان بمنظور ابهام زدائی جلوه دیگری از دانش معنایی سخنگوی بومی آن زبان را تشکیل می‌دهد (همانجا).

حال فرض می‌کنیم که جمله منقوش برنامه بی‌نام و نشان ما the paint is silent باشد. گروه انگلیسی زبان به محض رؤیت این جمله اعلام خواهد کرد که این جمله 'بی‌معنا'^۱ است و از این لحاظ متفاوت از جملاتی مانند the paint و the paint is wet is yellow می‌باشد. اما گروه دوم که انگلیسی نمی‌داند ولی مجهز به دستور کاملی از آن زبان است سه جمله فوق را از نظر ساختی و نحوی کاملاً قاعده مند و همساخت توصیف خواهد کرد. از اینرو، بعد دیگر دانش معنایی اهل زبان توان او در تشخیص موارد بی‌معنا است. به همین سبب یک نظریه معنایی می‌بایست قادر باشد که جملات معنادار زبان را از جملات بی‌معنای آن بازشناسد (همانجا).

نهایتاً آنکه، گروه انگلیسی زبان قادر است برای هر جمله‌ای که بر آن نامه بی‌نام و نشان نوشته شده باشد جمله یا جملات 'هم‌معنا'^۲ برشمرد و یا تشخیص دهد که فلان جمله با جمله مورد نظر ما هم معناست یا نیست (همانجا). این جنبه از دانش سخنگوی بومی زبان نیز دانش دستوری و نحوی او نیست زیرا کسی که انگلیسی نمی‌داند اما مجهز به دستور کاملی از آن زبانست قادر نخواهد بود تشخیص دهد که فلان جمله با جمله مورد نظر ما هم معنا هست یا نیست. نباید از نظر دور داشت که لازم نیست بین دو جمله هم معنا رابطه دستوری و نحوی ویژه‌ای برقرار باشد زیرا مثلاً بین دو جمله two chairs are in the room و there are at least two things in the room and each is a chair رابطه دستوری و نحوی ویژه‌ای وجود ندارد. از سوی دیگر بین دو جمله‌ای که رابطه دستوری و نحوی ویژه‌ای وجود دارد همچون the ball was hit by the man و the man hit the ball، و نیز بین the man did not hit the ball و the man hit the ball رابطه هم‌معنایی وجود ندارد. بنابراین بعد دیگر دانش معنایی سخنگوی بومی زبان که می‌بایست مورد توصیف نظریه معنایی قرار گیرد توان تشخیص هم‌معنایی است.

مواردی که در فوق به آن اشاره شد جنبه‌ها و بُعدهای مختلف نظریه معنایی را تشکیل می‌دهند زیرا از یک سو در قلمرو دستور و نحو قرار نمی‌گیرند و از سوی دیگر سخنگوی بومی زبان با توسل به این موارد قادر است معنای بی‌نهایت جمله متعلق به زبان خود را بفهمد بدون اینکه از شرائط بافتی حاکم و ناظر بر کاربرد آن جملات و یا تفاوت‌ها و تنوع‌های فردی دخیل در کاربرد آن جملات مطلع باشد. از اینرو، هدف نهائی یک نظریه معنایی را می‌بایست در پرتو افکنی بر هر یک از موارد فوق‌الوصف، یعنی ابهام‌های غیر نحوی، روابط معنایی میان اجزاء یک جمله، بی‌معنایی و هم‌معنایی، و ارتباط بین آن موارد دانست (ص ۱۷۶).

پس از تعیین قلمرو معناشناسی و مواردی که در آن قلمرو قرار می‌گیرند، کتز و فودور به نقش بافت در تبلور معنای یک جمله که در سنت و عرف توصیف‌های معناشناسی آن نیز معمولاً مربوط به آن قلمرو تلقی گردیده اشاره کرده‌اند و سپس استدلال کرده‌اند که از یک نظریه معنایی نمی‌توان انتظار داشت که به نقش بافت در تبلور معنا پردازد (همانجا). این بحث که چکیده آن در زیر معرفی خواهد شد به هرچه روشن‌تر شدن قلمرو معناشناسی کمک می‌کند و در واقع تأکید و تأیید بیشتری است برای تلقی ابهام‌های غیر نحوی، روابط معنایی میان اجزاء جمله، بی‌معنایی، و هم‌معنایی به عنوان مقولات مربوط به حوزه معنا.

ساختار نظریه‌ای در خصوص چگونگی نقش بافت در تبلور معنای جمله بشرح زیر است (همانجا). سازه‌های چنین نظریه‌ای، که آن را F می‌نامیم، عبارتند از 'جمله (S)'، 'توصیف نحوی آن جمله'، 'خوانش معنایی (=خارج از بافت) آن جمله'، و 'اطلاعات بافتی' ^۲. چنین نظریه‌ای، یعنی $F(S, GS, IS, C)$ ، یکی از سه نتیجه زیر را بدست می‌دهد (همانجا).

(۲) الف. با توجه به اطلاعات بافتی قادر است در صورت وجود هر ابهامی به زدودن آن پردازد و یک معنی منفرد از میان معانی بالقوه برای جمله موردنظر بدست دهد.

ب. علیرغم وجود اطلاعات بافتی، جمله مبهم باقی می‌ماند.

1) grammatical description of $S=GS$

2) semantic interpretation of $S=IS$

3) setting (/context)=C

ج. اطلاعات بافتی با معنای جمله مطابقت نمی‌کند.

اکنون به یک نمونه از عملکرد چنین نظریه‌ای در هر سه مورد فوق اشاره می‌شود. به عنوان مثالی از ۲ (الف) جمله *the shooting of the hunters was terrible* را در نظر بگیرید. این جمله دو تعبیر دارد. تعبیر اول آن اینست که 'اینکه شکارچیان مورد اصابت گلوله قرار گرفتند وحشتناک بود' و تعبیر دیگر آنکه 'نحوه تیراندازی شکارچیان بسیار بد بود'. حال اگر این جمله در پاسخ به این پرسش که 'نحوه تیراندازی شکارچیان چگونه بود؟' بیان شود آنوقت نظریه F ما تعبیر دوم فوق را برمی‌گزیند. اکنون به ۲ (ب) می‌پردازیم. از جمله مبهم *He follows Marx* در بافتی که سخن از تاریخچه آراء و افکار روشنفکرانه است اگرچه دیگر تعبیر او از گروچو مارکس (هنریشه بلند قد با سیل پرپشت و سیگار برگ در فیلم‌های کمدی برادران مارکس) تقلید می‌کند استنباط نخواهد شد اما در دو تعبیر 'او مرید و پیرو کارل مارکس است' و 'او پس از کارل مارکس می‌زیسته است' مبهم باقی می‌ماند. نهایتاً، به عنوان موردی از ۲ (ج) جمله *This is the happiest night of my life* را که در میانه روز بیان گردیده در نظر بگیرید. روشن است که این جمله در بافتی بکار رفته، یعنی میانه روز، که منطبق با معنای جمله، شادترین شب...، نیست. از اینرو در این مورد می‌گوئیم که بافت به خوانش معنایی (= معنای منتزع از بافت) این جمله کمک نمی‌کند (ص ۱۷۶ و ۱۷۷).

بحث فوق تلاشی بود برای ترسیم ساختار نظریه‌ای درباره تأثیر اطلاعات و شرایط بافتی در درک و استنباط معانی جملات توسط سخنگوی بومی آن زبان. این بحث گویای آنست که یکی از اعضای چنین نظریه‌ای، یک نظریه معنایی است زیرا معنی یا معانی‌ای که سخنگوی بومی آن زبان از یک جمله در بافت استنباط می‌کند در واقع منتخبی است از میان معانی آن جمله وقتی خارج و منتزع از بافت بکار می‌رود. به ادعای کتز و فودور، بطور کلی یک جمله نمی‌تواند معنی یا معانی‌ای در بافت داشته باشد که خارج از بافت چنین معنی یا معانی از آن استنباط نشود. البته آنها اذعان داشته‌اند که مواردی هست که جمله‌ای ممکن است برای کسانی در بافت‌های خاصی معانی‌ای را القاء کند که همه سخنگویان آن زبان این معنا را خارج از بافت از آن جمله استنباط نمی‌کنند اما به اعتقاد کتز و فودور این موارد اساساً حالت کلیشه‌ای و غیرمعمول همچون زبان رمزی میان عده‌ای خاص را دارد و اگر قرار باشد نظریه‌ای در خصوص تأثیر بافت بر تعبیر جملات

به این موارد نیز بپردازد چنین نظریه‌ای اصولاً تدوین شدنی نیست زیرا با فراهم نمودن اطلاعات بافتی مناسب هر جمله‌ای را می‌توان در هر تعبیری بکار برد. بنابراین از آنجا که آن معنی یا معانی‌ای که سخنگویان بومی آن زبان از یک جمله در بافت استنباط می‌کنند منتخبی است از معنی یا معانی آن جمله به هنگامیکه خارج و منتزع از بافت بکار برده می‌شود، تدوین یک نظریه معنایی منطقاً مقدم است بر تدوین نظریه‌ای در خصوص تأثیر اطلاعات بافتی در تبلور معنا (ص ۱۷۷ و ۱۷۸).

در پاراگراف‌های فوق از 'اطلاعات بافتی' مکرراً صحبت شده است. کتز و فودور در ادامه بحث خود به توضیح پیرامون این مفهوم پرداخته‌اند و آنرا به دو صورت زیر وصف کرده‌اند (ص ۱۷۸): (۱) بافت غیر زبانی یعنی شرائط اجتماعی و فیزیکی حاکم و ناظر بر کاربرد جمله (همچون مکان و زمان کاربرد جمله و نوع مخاطب یا مخاطبان آن) و (۲) بافت زبانی یعنی 'کلام' و آن عبارتست از مجموعه جملاتی (خواه به صورت نوشتاری یا گفتاری) که جمله مورد نظر ما را احاطه کرده‌اند. کتز و فودور سپس به نحوه استفاده از این دو نوع اطلاعات بافتی که منجر به تدوین دو نوع نظریه جداگانه در خصوص تأثیر اطلاعات بافتی در تبلور معنا می‌شوند پرداخته‌اند.

در تدوین نظریه نوع اول به چگونگی نقش اطلاعات بافت غیر زبانی در تعبیر معنای جملات پرداخته می‌شود. کتز و فودور استدلال کرده‌اند که تدوین چنین نظریه‌ای غیرممکن است زیرا مجموعه اطلاعات بافت غیر زبانی عبارتست از مجموع دانش سخنگوی بومی زبان درباره جهان و پدیده‌های آن. دو مثال زیر روشنگر نکته فوق است: Our store sells horse shoes و Our store sells alligator shoes. به هنگام کاربرد معمول این جملات (مثلاً به عنوان اعلانی در پشت ویتترین یک فروشگاه یا آگهی تبلیغاتی در روزنامه) جمله اول به صورت 'در فروشگاه ما کفش‌هایی ساخته شده از پوست تمساح فروخته می‌شود' و جمله دوم در تعبیر 'در فروشگاه ما پاپوش برای اسب (یا نعل) فروخته می‌شود' به کار خواهند رفت. باید در نظر داشت که از جمله اول تعبیر 'در فروشگاه ما کفش مخصوص تمساح فروخته می‌شود' و از جمله دوم مفهوم 'در فروشگاه ما کفش‌های ساخته شده از پوست اسب فروخته می‌شود' نیز قابل تصور است اما در جهان ما این دو تعبیر مصداق ندارد. از اینرو برای اینکه نظریه ما معنی واقعی و درست جمله نخست را به دست دهد می‌بایست این اطلاع بافت غیر زبانی را که

تمساح‌ها پاپوش ندارند اما بعضی انواع کفش‌ها که انسان‌ها می‌پوشند از پوست تمساح درست می‌شوند دارا باشد. به همین ترتیب، برای اینکه نظریه ما معنی واقعی جمله دوم را برگزیند می‌بایست حاوی این اطلاع باشد که اسب‌ها پاپوش (یا نعل) دارند اما معمولاً کفش انسان‌ها از پوست اسب ساخته نمی‌شود. از آنجا که یک نظریه کامل در خصوص تأثیر اطلاعات بافت غیرزبانی در تبلور معنا می‌بایست برای هر جمله کلیه اطلاعات بافتی‌ای را که سخنگوی بومی زبان برای درک واقعی و معمول آن جمله به کار می‌برد مشخص نماید و از طرفی دیگر از آنجا که هر نوع اطلاعی درباره جهان و پدیده‌های آن می‌تواند در ابهام زدائی به کار آید باید نتیجه گرفت که اولاً چنین نظریه‌ای نمی‌تواند تمایزی بین دانش زبانی سخنگوی بومی و دانش او درباره جهان و پدیده‌های آن قائل شود زیرا در این نظریه بخشی از توصیف دانش زبانی سخنگوی بومی شامل دانش او درباره جهان و پدیده‌های آن می‌شود. دوم آنکه از آنجا که امکان طبقه‌بندی و نظم دهی کل دانش مشترک سخنگویان بومی درباره جهان و پدیده‌های آن وجود ندارد اما در نظریه‌ای که مورد وصف ماست چنین طبقه‌بندی و نظم دهی ضروری فرض می‌شود، از اینرو چنین نظریه‌ای ماهیتاً نمی‌تواند یک نظریه معنایی جدی و محتمل به حساب آید. کتز و فودور تأکید کرده‌اند که از بحث فوق نباید این طور استنباط کرد که اصولاً امکان تدوین نظریه‌ای در خصوص بافت غیر زبانی غیر ممکن است زیرا با محدود کردن نوع اطلاعات بافت غیر زبانی که یک نظریه می‌تواند در تبلور معنای یک جمله مورد استفاده قرار دهد تدوین چنین نظریه‌ای ممکن می‌گردد. اما حتی در این نظریه محدود هم نقیصه نخست فوق به قوت خود باقی می‌ماند زیرا این نظریه نمی‌تواند تمایزی بین دانش زبانی سخنگوی بومی و دانش او از جهان و پدیده‌های آن قائل شود. ملاحظات فوق الذکر نشان می‌دهد که تدوین یک نظریه "کامل" از این نوع به نحوی که شامل کلیه اطلاعات مشترک و مفروض بین سخنگویان بومی زبان درباره جهان و پدیده‌های آن باشد غیر ممکن است (ص ۱۷۹).

در تدوین نظریه نوع دوم بافتی که جمله در آن به کار می‌رود بافت کلامی است یعنی مجموعه جملاتی (خواه به صورت نوشتاری یا گفتاری) که جمله مورد نظر ما را احاطه کرده‌اند. چنین نظریه‌ای خود دو گونه دارد: گونه قوی و گونه ضعیف. گونه قوی ادعا می‌کند که نظریه می‌بایست کلام را به همان طریقی که سخنگوی بومی زبان تعبیر می‌کند

تعبیر و تفسیر نماید. به عنوان مثال موارد ابهامی را که سخنگوی بومی تشخیص می‌دهد نظریه نیز همان موارد را به عنوان مبهم بازشناسد، مواردی که سخنگوی بومی موفق به ابهام زدائی می‌شود نظریه نیز قادر باشد که ابهام زدائی کند، جملاتی را که سخنگوی بومی بی‌معنا تلقی می‌کند نظریه نیز بی‌معنا تشخیص دهد، همانگونه که سخنگوی بومی هم معنایی را تشخیص می‌دهد نظریه نیز هم معنایی را بازشناسد، و نهایتاً اینکه این نظریه می‌بایست موارد فوق را هم در سطح یک جمله و هم فراتر از آن، یعنی بین جملات، بازشناسد. اما از آنجا که در تعبیر کلام به صورت فوق سخنگوی بومی از کلیه اطلاعات بافت غیر زبانی مشترک و مفروض بین خود و دیگر سخنگویان به آن زبان بهره می‌گیرد، استدلالی که در عدم امکان تدوین یک نظریه کامل متکی بر بافت غیر زبانی در پاراگراف پیش ارائه گردید در مورد گونه قوی یک نظریه متکی بر کلام نیز صادق است (همانجا). در پاراگراف زیر امکان تدوین گونه ضعیف یک نظریه متکی بر کلام بررسی می‌شود.

گونه ضعیف چنین نظریه‌ای تعبیر جملات کلام را صرفاً بر اساس روابط نحوی و معنایی موجود در درون جملات و نیز بین جملات به دست می‌دهد. از اینرو، این نظریه با توجه به روابط نحوی و معنایی بین جملاتی که کلام را می‌سازند اقدام به ابهام زدائی در این جملات می‌کند، همچنین این نظریه بر پایه جملات کلام اقدام به تعیین مورد یا موارد بی‌معنایی می‌کند، و نیز این نظریه از میان جملاتی که کلام را تشکیل می‌دهند جملات هم معنا را باز می‌شناسد. کتز و فودور بر این باورند که کارآئی چنین نظریه‌ای نسبت به یک نظریه معنایی (که اقدام به تعبیر هر جمله بدون توجه به بافت می‌کند) بیشتر نیست زیرا کلام را می‌توان یک جمله مرکب تلقی کرد و مرز بین جملات تشکیل دهنده آن را با واژه‌های ربط همچون 'و'، 'یا'، 'اما' پر کرد. به عنوان مثال کلام دو جمله‌ای زیر را در نظر بگیرید:

- (3) I shot the man with a gun. If the man had had a gun too, he would have shot me first.

اولین جمله کلام فوق مبهم است (زیرا می‌توان آنرا به دو صورت 'من آن مرد را با تفنگ مورد اصابت قرار دادم' و 'من مردی را که مسلح به تفنگ بود مورد اصابت قرار دادم' تعبیر کرد) لیکن جمله دوم ابهام زدائی می‌کند (و از میان دو تعبیر فوق تعبیر اول را متبلور

می‌سازد) اما همین شیوهٔ ابهام زدائی در مورد جملهٔ مرکب زیر نیز عمل می‌کند.

(4) I shot the man with a gun, but if the man had had a gun too, he would have shot me first.

کتز و فودور تأکید ورزیده‌اند که اتخاذ روال فوق، یعنی تبدیل کلام به یک جملهٔ مرکب از طریق جایگزین کردن حروف ربط بجای نقطه در مرز جملات، مسئلهٔ تعبیر معنای جملات با استفاده از اطلاعات بافت زبانی (که در کلام موجود است) به مسئلهٔ تعبیر معنای یک جمله خارج از بافت (خواه بافت زبانی یا غیر زبانی) تقلیل می‌یابد. به بیانی دیگر، از آنجا که معنای یک جمله توسط نظریهٔ معنایی تعیین می‌گردد، با تبدیل کلام به یک جملهٔ مرکب تعیین معنای این جملهٔ مرکب نیز به نظریهٔ معنایی سپرده می‌شود. از اینرو، با داشتن یک نظریهٔ معنایی (که معنای جمله را خارج از بافت به دست می‌دهد) دیگر مطلبی ناگفته باقی نمی‌ماند که یک نظریهٔ متکی به بافت زبانی (= کلام) به آن پردازد (ص ۱۸۰ و ۱۸۱).

بحث چند پاراگراف پیش به قصد هرچه روشن‌تر شدن قلمرو معناشناسی آغاز گشت. این بحث نشان داد که تدوین یک نظریهٔ متکی بر بافت غیر زبانی یا غیرممکن است یا ناکارآمد. این نظریهٔ هنگامی غیر ممکن است که قصد داشته باشیم به طبقه‌بندی و نظم‌دهی دانش مشترک بین سخنگویان بومی زبان پیرامون جهان و پدیده‌های آن و به روز کردن این دانش بپردازیم. ناکارآمد است هنگامی که بخواهیم بخشی از این دانش مشترک را در نظریه بگنجانیم. زیرا در اینصورت اگرچه تدوین این نظریه ممکن می‌گردد اما نظریه نمی‌تواند تمایزی بین دانش غیر زبانی و دانش زبانی سخنگوی بومی زبان قائل شود. از سوی دیگر، نشان داده شد که تدوین یک نظریهٔ متکی بر بافت زبانی نیز پس از تبدیل کلام به یک جملهٔ مرکب برابر خواهد بود با یک نظریهٔ معنایی صرف. از اینرو، بر اساس این استدلال‌ها باید نتیجه گرفت که در قلمرو معناشناسی تنها مواردی همچون ابهام‌های غیر نحوی، روابط معنایی میان اجزاء یک جمله، بی‌معنایی، و هم‌معنایی جای می‌گیرند و نه بیش از آن و هدف نهایی یک نظریهٔ معنایی را می‌بایست در پرتو افکنی بر این موارد و ارتباط بین آنها دانست.

پس از مشخص نمودن قلمرو معناشناسی، کتز و فودور به تشریح سازه‌های نظریهٔ خود پرداخته‌اند (ص ۱۸۱). آنها در واقع در پی یافتن مکانیزم‌هایی هستند که یک نظریهٔ

معنایی می‌بایست دارا باشد تا اینکه بتواند تصویرگر دانش سخنگوی بومی زبان در تعبیر و درک جملات زبان باشد. این دانش قاعده‌مند است زیرا بر مبنای آن سخنگوی بومی زبان قادر است جملاتی را که قبلاً نشنیده است بفهمد و خود نیز جملات تازه و بدیع تولید کند به نحوی که دیگران هم همان تعبیر و استنباط را که او از آن جملات دارد داشته باشند. به نظر کتز و فودور یک نظریه معنایی می‌بایست به گونه‌ای تدوین گردد که برون داد آن عیناً با تعبیر و درک سخنگوی بومی از جملات منطبق باشد.

کتز و فودور ادعا کرده‌اند که یکی از سازه‌های شناخته شده و بلامنازع نظریه معنایی 'فرهنگ لغت'^۱ است. آنها دلیل گنجاندن فرهنگ لغت را به عنوان سازه‌ای از نظریه معنایی عدم توانایی دستور در توصیف دو مورد زیر عنوان کرده‌اند. نخست اینکه، دستور یک زبان قادر نیست توجیه‌گر این واقعیت باشد که برخی از جملاتی که تنها از نظر واژی متفاوتند از نظر معنایی نیز متفاوت هستند (همچون the mouse bit me و the tiger bit me) در حالیکه برخی جملات دیگر که باز هم تنها از نظر واژی متفاوتند از نظر معنایی یکسان تعبیر می‌شوند (مانند The oculist examined me و The eye doctor examined me). دوم آنکه، دستور یک زبان نمی‌تواند توجیه‌گر این واقعیت باشد که برخی جملاتی که از نظر نحوی بسیار متفاوت‌اند هم معنا هستند (نظیر Two chairs are in the room و There are at least two things in the room and each is a chair) در حالیکه دیگر جملات از نظر نحوی متفاوت هم معنا نیستند. در هر دو مورد فوق بخشی از معنای جملات به کمک معنای تکواژهای آن جملات و روابط معنایی میان آن تکواژها بدست داده می‌شود. از اینرو، گنجاندن فرهنگ لغت به عنوان سازه‌ای از نظریه معنایی به دلیل نقش تکواژها و روابط معنایی بین آنها در تعیین معنای جملات است (همانجا).

در ادامه بحث، کتز و فودور افزوده‌اند آنچه همیشه در مورد یک نظریه معنایی نامشخص بوده است اینست که یک نظریه معنایی علاوه بر فرهنگ لغت چه 'بخش'^۲ یا بخش‌های دیگری را نیز شامل می‌شود و دیگر آنکه ارتباط بخش‌های تشکیل دهنده یک نظریه معنایی با یکدیگر و با دستور چگونه است (ص ۱۸۱-۱۸۲). به اعتقاد آنها،

1) dictionary

2) component

پاسخ این پرسش‌ها در پاسخ به پرسش زیر نهفته است. در چه مواردی مجموع فرهنگ لغت و دستور منطبق با تعبیر و درک سخنگوی بومی از جملات آن زبان نیست؟

کنز و فودور پاسخ پرسش فوق را با مقایسه دو حالت زیر به دست داده‌اند. فرض کنید فهرستی نامتناهی از جملات زبان انگلیسی به‌مراه توصیف ساختی و نحوی آن جملات در اختیار یک فرد انگلیسی زبان گذاشته شود. آن فرد با داشتن فرهنگ لغت زبان انگلیسی و با بهره‌جوئی از دانش زبانی خود قادر است معنای هر یک از جملات منقوش بر آن فهرست نامتناهی را به دست دهد. او قادر است معانی مختلف یک جمله را تشخیص دهد، بگوید آیا جمله‌ای بی‌معناست یا با معنا، و جملات هم معنا در آن فهرست را نیز بازشناسد. حال وضعیت فوق را با شق زیر مقایسه کنید. فرض کنید دستگاهی ساخته‌ایم که به گونه‌ای مکانیکی قادر است با استفاده از یک فرهنگ لغت معنی یا معانی هر تکواژ در هر یک از جملات منقوش بر فهرست نامتناهی فوق‌الذکر را ثبت کند. آشکار است که تعداد معانی‌ای که برای هر تکواژ در فرهنگ قید می‌گردد به‌مراتب افزون‌تر از معنی آن تکواژ در هر جمله است. اما دستگاه فرضی ما قادر نیست معنی صحیح آن تکواژ را در یک جمله به دست دهد مگر آنکه معنی موردنظر از طریق اطلاعات نحوی مربوط به آن تکواژ تعیین گردد. به عنوان مثال، دستگاه قادر است معنی صحیح واژه seal را در جمله seal the letter برگزیند مشروط بر اینکه این اطلاع را که این واژه در این جمله فعل است داشته باشد. به همین ترتیب، دستگاه با داشتن این اطلاع که واژه seal در جمله The seal is on the letter اسم است قادر است معنی صحیح این واژه را به دست دهد. اما این دستگاه قادر نیست معنی درست seal را در جمله one of the oil seals in my car is leaking (که 'واشر روغن' باشد) از معانی نامربوط آن نظیر 'مهر'، 'نقش و تصویر یک مهر'، و غیره بازشناسد و این اطلاع دستوری که این واژه در این جمله اسم است نیز کمکی به روشن کردن معنی در اینجا نمی‌کند زیرا کلیه معناهائی که برای seal در این مثال برشمردیم معانی اسمی این واژه‌اند. آنچه دستگاه ما از انجام دادن آن ناتوان است بهره‌جوئی از روابط معنایی بین تکواژهای یک جمله است، از اینرو نمی‌تواند معنی یا معانی صحیح یک جمله را تعیین کند. و نیز بخاطر همین ناتوانی دستگاه ما نمی‌تواند جملات بی‌معنا را از جملات معنادار باز شناسد. به عنوان نمونه، این دستگاه نمی‌تواند بین جمله

The wall is covered with fresh paint و The wall is covered with silent paint تمیز قائل شود. سرانجام اینکه، این دستگاه تنها جملاتی را که از نظر نحوی عیناً همساخت‌اند و واژه‌های سازنده آن جملات نیز دقیقاً یکسان هستند و یا مترادف، به عنوان هم‌معنا تشخیص خواهد داد و قادر به تشخیص جملات هم‌معنای دیگر (که دارای مشخصات فوق نیستند) در فهرست نامتناهی ما نخواهد بود.

مقایسه دو حالت فوق (سخنگوی بومی زبان و دستگاه) نشانگر مواردی است که دستور و فرهنگ لغت مجموعاً برای تعبیر و درک جملات به گونه‌ای که منطبق با تعبیر و درک سخنگوی بومی زبان باشد کافی نیست. آنچه سخنگوی بومی زبان از آن برخوردار است اما دستگاه فاقد آنست قواعدی است که بر اساس روابط معنایی میان تکواژها و نیز بر پایه ارتباط بین اطلاعات معنایی و نحوی اقدام به تعیین معنای هر یک از جملات نامتناهی زبان می‌کند. از اینرو، اگر قرار است نظریه معنایی تصویرگر تعبیر و درک سخنگوی بومی زبان از جملات آن زبان باشد چنین قواعدی را نیز می‌بایست به عنوان یکی از بخش‌های آن نظریه معنایی دانست. کتز و فودور این قواعد را 'قواعد خوانش'^۱ نامیده‌اند (ص ۱۸۳). قواعد خوانش با بهره‌جویی از اطلاعات نحوی و اطلاعات موجود در فرهنگ لغت خوانش جملات را به دست می‌دهد. قواعد خوانش می‌بایست توجیه‌گر تعبیرهای معمول زیر که سخنگوی بومی زبان از جملات زبان دارد باشد: هر مورد ابهام معنایی که سخنگوی بومی زبان باز می‌شناسد قواعد خوانش نیز باز شناسد، منشأ بی‌معنا بودن یک جمله را به گونه‌ای توجیه کند که با شِم سخنگوی بومی از آن جمله منطبق باشد، و جملاتی را که سخنگوی بومی زبان هم‌معنا می‌داند قواعد خوانش نیز آن جملات را به عنوان هم‌معنا تشخیص دهد.

با توجه به تصویری که از ساختار یک نظریه معنایی به دست آمد، کتز و فودور به دو پی‌آمد عمده بحث فوق و نظریه معنایی منتج از آن اشاره کرده‌اند: نخست اینکه، نظریه معنایی ساخت نحوی را 'خوانش می‌کند'^۲ و دوم اینکه، معنای یک جمله 'تابعی'^۳ از معنای تکواژهای سازنده آنست و نظام قواعد خوانش خود، همان تابع است (همانجا). کتز و فودور سپس به توصیف ساختار و شیوه عملکرد دو بخش نظریه معنایی، یعنی

1) projection rules

2) interpret

3) function

فرهنگ لغت و قواعد خوانش، پرداخته‌اند.

در یک نظریه معنایی برای هر 'مدخل فرهنگ لغت'^۱ دو قسم اطلاعات در نظر گرفته می‌شود: اطلاعات دستوری که نقش (یا نقش‌های) نحوی هر مدخل را مشخص می‌کند و اطلاعات معنایی که نشان دهنده هر یک از مفاهیم مختلفی است که یک مدخل القاء می‌کند (ص ۱۸۳-۱۸۴). بنابراین نوع فرهنگ لغتی که در یک نظریه معنایی یافت می‌شود متفاوت از فرهنگ‌های معمولی است زیرا در این فرهنگ اطلاعات مربوط به تلفظ، ریشه، و سیر تحول تاریخی مدخل (که در فرهنگ‌های معمولی ذکر می‌شود) قید نمی‌گردد. استدلال کتز و فودور در این خصوص این است که این اطلاعات برای توصیف معنایی-هم‌زمانی زبان ضرورت ندارد. اطلاعات دستوری بوسیله 'نقش نماهای نحوی'^۲ و اطلاعات معنایی به کمک دو نوع مؤلفه که عبارتند از 'نقش نماهای معنایی'^۳ و 'ممیزها'^۴ مشخص می‌گردند (ص ۱۸۵). نقش نماهای نحوی اطلاعاتی همچون اسم بودن، فعل بودن، یا صفت بودن یک مدخل را به دست می‌دهند. نقش نماهای معنایی و ممیزها معنای یک مدخل را به مفاهیم تشکیل دهنده آن تقسیم می‌کنند، اما فرق این دو در این است که نقش نماهای معنایی شامل مفاهیمی می‌شوند که یک مدخل را از دیگر مدخل‌های یک زبان تفکیک می‌کنند و ممیزها تنها معانی مختلف در درون یک مدخل را مشخص می‌کنند (ص ۱۸۷). در نمودارهایی که کتز و فودور برای نشان دادن ساختار هر مدخل در بخش فرهنگ لغت نظریه معنایی ترسیم کرده‌اند ممیزها در درون قلاب و نقش نماهای معنایی در هلال محصور شده‌اند و نقش نماهای نحوی محصور نیستند. نمودار شماره (۵) ساختار مدخل bachelor را نمایش داده است (ص ۱۹۰). در این نمودار ترجمه‌های فارسی را نگارنده افزوده است.

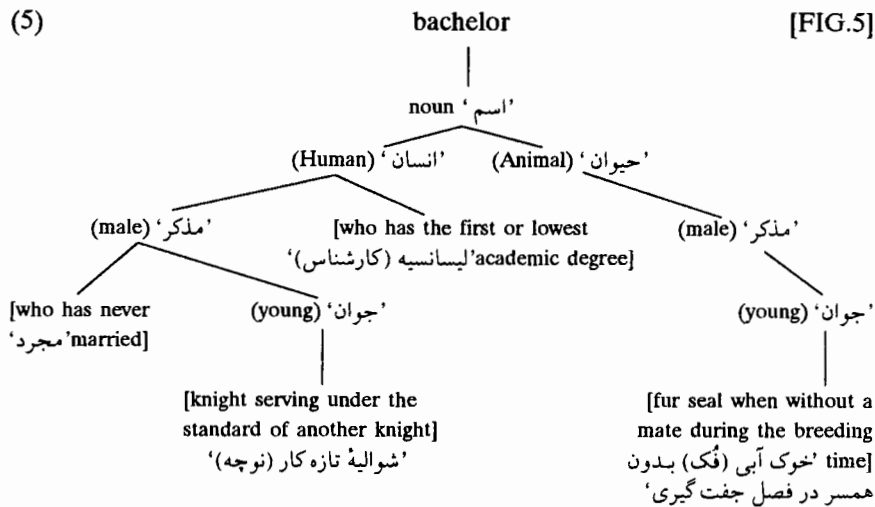
1) dictionary entry

2) grammatical markers

3) semantic markers

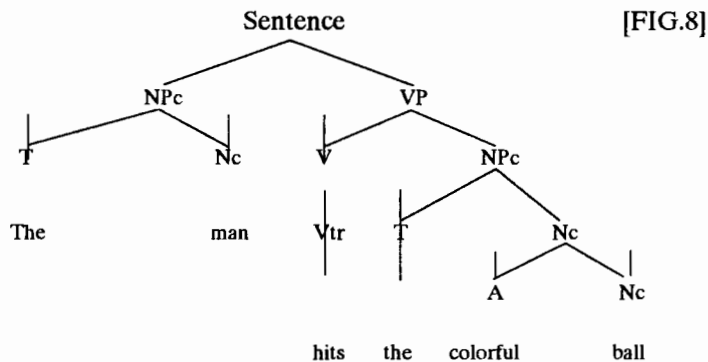
4) distinguishers

(5)



همانطور که پیشتر گفته شد بخش دیگر نظریه معنایی قواعد خوانش است. جمله و اطلاعات نحوی مربوط به آن جمله که به صورت نمودار درختی نمایش داده می شود درونداد نظریه معنایی را تشکیل می دهد. به عنوان نمونه، نمودار شماره (۶) درونداد نظریه معنایی برای تعیین معنای جمله The man hits the colorful ball می باشد (ص ۱۹۶-۱۹۷). در این نمودار حرف کوچک، که در کنار NP و N آمده حرف اول واژه concrete 'اسم ذات' و tr مخفف واژه transitive 'فعل متعدی' است.

(6)



پس از دریافت این جمله و اطلاعات نحوی مربوط به آن که در نمودار (۶) مشخص شده است، بخش اول نظریه معنایی یعنی فرهنگ لغت عمل می‌کند و در زیر هر مدخل در این نمودار درختی کلیه اطلاعات مربوط به آن مدخل را ثبت می‌کند. اگر فرضاً مدخل bachelor یکی از مدخل‌های نمودار درختی شماره (۶) می‌بود آنگاه کلیه اطلاعاتی که در نمودار (۵) آمده است زیر آن مدخل ثبت می‌گردید. در مورد مدخل ball، که یکی از مدخل‌های موجود در نمودار (۶) است، سه خوانش بالقوه آن که عبارتند از 'توپ'، '(مجلس) رقص'، و 'گل‌وله' قید می‌گردد. پس از این مرحله نوبت به عملکرد قواعد خوانش می‌رسد. سوی عملکرد قواعد خوانش از قسمت تحتانی به طرف قسمت فوقانی نمودار درختی و به صورت 'انباشت' می‌باشد. به بیانی دیگر، در هر مرحله از عملکرد قواعد خوانش، اطلاعات مدخلی دو سازه‌ای که بلافاصله از یک نقش نمای نحوی منشعب می‌شوند توسط یک قاعده خوانش ترکیب و انباشت می‌گردد و حاصل آن انباشت اطلاعات مدخلی آن نقش نمای نحوی را تشکیل می‌دهد. به عنوان نمونه، پس از انباشت اطلاعات مدخلی مربوط به colorful و ball در نمودار درختی (۶) حاصل انباشت اطلاعات مدخلی N_i خواهد بود. در مرحله بعد، یک قاعده خوانش دیگر اطلاعات مدخلی مربوط به the را به اطلاعات مدخلی N_i (که خود حاصل انباشت اطلاعات colorful و ball است) می‌افزاید و اطلاعات مدخلی NP_i (یعنی the+colorful+ball) حاصل می‌شود. سپس قاعده خوانش دیگری اطلاعات مدخلی مربوط به hits را با اطلاعات مدخلی NP_i انباشت می‌کند که در نتیجه اطلاعات مدخلی VP (یعنی hits+the+colorful+ball) بدست می‌آید. به همین ترتیب اطلاعات مدخلی the و man انباشت می‌شوند که حاصل آن اطلاعات مدخلی NP_i خواهد بود. نهایتاً، از انباشت اطلاعات مدخلی این NP_i و VP خوانش معنایی کل جمله حاصل می‌گردد. باید در نظر داشت که انباشت اطلاعات مدخلی با رعایت 'محدودیت‌های گزینش'^۲ صورت می‌گیرد (ص ۱۹۶-۱۹۹). به عنوان مثال، قاعده خوانش انباشت مفهوم 'توپ' و 'رنگارنگ' را در نمودار (۶) مجاز می‌داند زیرا از نظر محدودیت‌های

1) amalgamation

2) selection restrictions

گزینش این نوع اطلاع مدخلی دربارهٔ مدخل ball با اطلاع مدخلی 'رنگارنگ' در مدخل colorful مطابقت دارد اما قاعدهٔ خوانش انباشت 'گلولهٔ پر زرق و برق' را که انباشت بالقوهٔ مفاهیم دیگر همین دو مدخل است بی‌معنا خواهد شمرد زیرا از نظر محدودیت‌های گزینش مفاهیم چنین انباشتی با هم سازگاری ندارند. لیکن قاعدهٔ خوانش انباشت ' (مجلس) رقص پر زرق و برق' را که حاصل جمع مفهوم دوم مدخل ball و مفهوم مدخل colorful است از نظر محدودیت‌های گزینش مجاز تلقی خواهد کرد. اگر در جمله‌ای، همچون جملهٔ مورد بحث ما در نمودار (۶)، خوانش‌های مختلفی از مدخل‌های تشکیل دهندهٔ آن جمله وجود داشته باشد آنگاه جملهٔ ما از نظر معنایی یک جملهٔ مبهم (چند معنا) خواهد بود (ص ۲۰۵).

در پایان بحث قواعد خوانش، کتز و فودور امکان شمول نوع دیگری از قواعد خوانش متفاوت از آن نوع قواعد خوانش را که در پاراگراف پیش وصف شد در نظریهٔ معنایی مورد پرسش و بررسی قرار داده‌اند (همانجا). آنها پاسخ نهائی این پرسش را به آینده موکول کرده‌اند اما در ارزیابی یک پاسخ محتمل به پاره‌ای از نکات مربوط به رابطهٔ نحو و معنا اشاره کرده‌اند که در آن مقطع از تاریخ دستورگشتاری مبهم بود. پاسخ موقتی آنها به پرسش فوق آنست که می‌توان دو نوع قاعدهٔ خوانش قائل شد. نوع اول خوانش جملات هسته‌ای را بعهده دارد و نوع دوم خوانش جملات غیر هسته‌ای را، یعنی جملاتی که حاصل عملکرد گشتار (های) اختیاری است. آنها اذعان دارند که این تقسیم وظایف تعمیم‌پذیر نیست زیرا تعدادی از گشتارهای اختیاری همچون گشتار مجهول ساز (هنگامی که جملهٔ معلوم ما فاقد 'سور'^۱ باشد) تغییری در معنا ایجاد نمی‌کنند اما عملکرد برخی از گشتارهای اختیاری دیگر همچون گشتار سؤالی، گشتار امری، و گشتار نفی تغییر معنایی ایجاد می‌کند. آنها ادعا کرده‌اند که مطلوب‌ترین وضعیت به لحاظ نظری آن است که بگوئیم گشتارها هیچگاه معنی را تغییر نمی‌دهند اما پاره‌ای از گشتارهای اختیاری فوق‌الذکر ناقض این ادعا هستند. آنها گفته‌اند که یا می‌بایست نحوهٔ فرموله کردن کنونی مان از این گونه گشتارها را مورد تجدید نظر قرار دهیم یا اینکه بپذیریم که آنها استثنائی هستند بر این قاعده که گشتارها حافظ معنا هستند. تا پاسخی

1) quantifier

برای این پرسش، که در واقع پرسشی است مربوط به ارتباط بخش نحو با معنا، پیدا نشود نمی‌توان گفت که آیا به قواعد خوانش نوع دوم نیازی هست یا نیست و اگر هست کدام جملات می‌بایست توسط این نوع قواعد خوانش گردند (ص ۲۰۵-۲۰۷).

در کتاب یک نظریه همبسته از توصیف‌های زبانی (۱۹۶۴) نوشته کتز و پستال دو نتیجه عمده در خصوص ارتباط بخش نحو با بخش معنا حاصل شده است که اینک معرفی و بحث می‌شود. واژه همبسته در عنوان این کتاب به آن سبب است که نویسندگان علاوه بر اینکه توصیف مفصلی از بخش نحو و نیز از بخش معنا ارائه داده‌اند به همبستگی و ارتباط بین این دو توجه خاص معطوف داشته‌اند.

کتز و پستال در مقدمه کتاب نیل به دو هدف عمده را در دستور کار خود قرار داده‌اند. نخست بسط و تا حدی بازنگری نظریه معنایی عرضه شده در مقاله 'ساخت یک نظریه معنایی' و دوم بررسی اثرات این بسط و بازنگری بر ساخت درونی بخش نحو (ص ۳-۴). فصل دوم کتاب (صفحات ۶-۲۹) به توصیف 'بخش‌های نحو و معنا' پرداخته است. توصیف آنها از بخش نحو در واقع وصف 'نحو گشتاری'^۱ است که در آثار مختلف آن زمان چامسکی و از جمله کتاب ساخت‌های نحوی منعکس است و توصیف آنها از بخش معنا اساساً مروری است گذرا به نکاتی که در مقاله فوق‌الوصف کتز و فودور در خصوص بخش‌های یک نظریه معنایی و ساختار هر یک از آنها مطرح شده است. استنباط آنها نیز از معنا 'معنای شناختی'^۲ است (ص ۱۲) که همان معنای تحت‌اللفظی و متزع از بافت می‌باشد.

عنوان فصل سوم کتاب 'قواعد خوانش' است. در این فصل قصد بر این است که به دو پرسش پاسخ داده شود. نخست اینکه، قواعد خوانش به کدام یک از نمودارهای درختی موجود در مراحل مختلف اشتقاق یک جمله عمل می‌کنند و آنرا خوانش می‌کنند و پرسش دوم آنکه اگر ضرورت قائل شدن به دو نوع قاعده خوانش محرز گردد، ساختار قواعد نوع دوم چگونه است؟ کتز و پستال ضمن حفظ تمایز بین 'گشتارهای ساده'^۳ (یا یک جمله‌ای) و 'گشتارهای مرکب' (که پیشتر به هنگام معرفی مباحث کتاب ساخت‌های نحوی شرح آن رفت) ادعا کرده‌اند که در مورد جملات ساده (که طبعاً تنها

1) transformational syntax

2) cognitive meaning

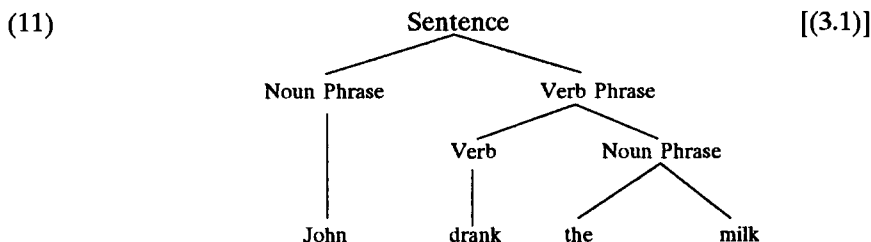
3) singulary transformations

گشتارهای ساده در اشتقاق آنها شرکت دارند) تنها قواعد خوانش نوع اول عمل می‌کنند و محل عملکرد این قواعد 'نمودار ساخت گروهی زیرساختی'^۱ می‌باشد (ص ۳۳). آنها شواهد و استدلال‌های متعدد و متنوعی برای توجیه این ادعا ارائه کرده‌اند که در پاراگراف‌های زیر چند نمونه آنها بازگو خواهد شد.

استدلال اول مبتنی بر جملاتی است که نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی آنها مشابه یا یکسان می‌باشند لیکن 'نمودار ساخت گروهی مشتق'^۲ آنها متفاوت است و یا برعکس، جملاتی که نمودارهای ساخت گروهی مشتق آنها مشابه یا یکسان‌اند اما نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی آنها متفاوت است. اهم این تشابهات و تمایزات در 'رابطه‌های دستوری' همچون 'فاعل'، 'مفعول'، 'گزاره'، و غیره متبلور است که برای تشخیص آنها می‌بایست به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی مراجعه کرد. کتز و پستال مجموعه جملات (۷) - (۱۰) زیر را در تأیید استدلال خود ارائه کرده‌اند (همانجا).

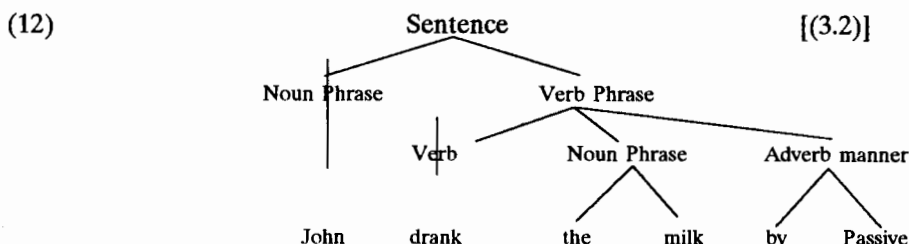
(7)	John drank the milk	[(3)]
(8)	The milk was drunk by John	[(4)]
(9)	Who hit someone	[(5)]
(10)	Who did someone hit	[(6)]

در هر دو جمله (۷) و (۸) فوق John 'فاعل' (منطقی) و the milk 'مفعول' (منطقی) است اما این وجه تشابه در نمودار ساخت گروهی مشتق این دو جمله عیان نیست (یعنی به عنوان مثال the milk در شماره (۷) در پایان جمله ظاهر شده است ولی در مثال (۸) در آغاز آن). لیکن با مراجعه به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی این دو جمله که به ترتیب در (۱۱) و (۱۲) ترسیم گردیده‌اند وجه تشابه فوق‌الذکر کاملاً مشهود است (ص ۳۴).



1) underlying phrase marker (P-marker)

2) derived P-marker



در جمله (۹) *who* فاعل فعل *hit* است و در جمله (۱۰) اگرچه که همین ضمیر (همانند مثال (۹)) در ابتدای جمله قرار دارد مفعول آن فعل می‌باشد. بعلاوه، در جمله (۹) *someone* مفعول فعل *hit* است در حالیکه در جمله (۱۰) فاعل آن فعل می‌باشد. اما در نمودارهای ساخت گروهی مشتق جملات (۹) و (۱۰) این واقعیت که *who* در (۹) با *someone* در (۱۰) از نظر رابطه‌های دستوری هم نقش‌اند (یعنی هر دو فاعل‌اند) و *someone* در جمله (۹) با *who* در (۱۰) نیز هم نقش‌اند (یعنی هر دو مفعول‌اند) نمایان نیست. ولی در نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی هر یک از دو جمله (۹) و (۱۰) تشابهات نقشی فوق‌الذکر متبلور است (ص ۳۳-۳۴). به بیانی دیگر، استنباط‌های شمی سخنگوی بومی زبان از نقش نحوی سازه‌های جمله‌های (۹) و (۱۰) در نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی این جمله‌ها متجلی است. به عنوان نمونه، در نمودار ساخت گروهی زیر ساختی جمله (۹) *someone* مستقیماً از گروه فعلی و در نمودار ساخت گروهی زیرساختی جمله (۱۰) *who* مستقیماً از گروه فعلی منشعب می‌شود. به عنوان گواهی دیگر برای این ادعا که نمودارهای ساخت گروهی مشتق برای تعیین و تشخیص روابط دستوری کافی نیست، کتز و پستال جمله‌های (۱۳) و (۱۴) را به شاهد آورده‌اند (ص ۳۵).

(13) The picture was painted by a new student. [(7)]

(14) The picture was painted by a new technique. [(8)]

در جمله (۱۳) فاعل (منطقی) *a new student* است اما فاعل (منطقی) جمله (۱۴) بیان نشده است. به عبارتی دیگر، جمله (۱۵) زیر مترادف جمله (۱۳) است اما جمله (۱۴) با

جمله غیر دستوری^۱ (۱۶) مترادف نیست (همانجا).

(15) a new student painted the picture. [(9)]

(16) * a new technique painted the picture. [(10)]

این استنباط‌های شمی در نمودارهای ساخت گروهی مشتق جملات (۱۳) و (۱۴) هویدا نیست و تنها با مراجعه به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی این دو جمله است که می‌توان پی برد که در (۱۳) همچون (۱۵) a new student فاعل (منطقی) است اما در (۱۴) و نیز در جمله غیر دستوری (۱۶) a new technique فاعل نیست.

به عنوان شاهد سوم در این بحث، کتز و پستال جملات (۱۷) و (۱۸) را که از آن پس مکرراً مورد استناد زیانشناسان بوده‌اند مطرح کرده‌اند.

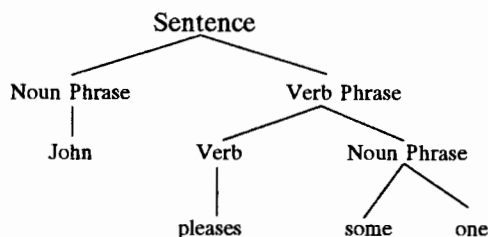
(17) John is eager to please. [(11)]

(18) John is easy to please. [(12)]

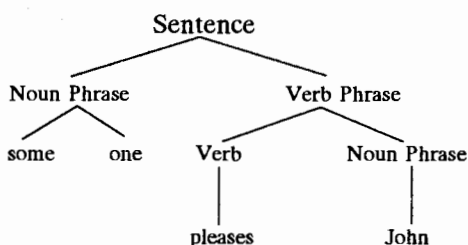
استنباط انگلیسی زبانان از جمله (۱۷) آن است که John فاعل فعل please است لیکن در جمله (۱۸) John مفعول همان فعل است. نمودار ساخت گروهی مشتق این دو جمله عیناً یکسان است و تنها وجه تمایز آندو این است که در بند پایه در مثال (۱۷) صفت eager جزئی از گزاره است و در مثال (۱۸) صفت easy بخشی از گزاره را تشکیل می‌دهد. اما نکته‌ای که در مورد نقش نحوی John در ارتباط با فعل please در این دو جمله گفته شد در نمودارهای ساخت گروهی مشتق این دو جمله مشخص نیست. این اطلاعات تنها در نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی دو بند پیرو که به ترتیب در شماره (۱۹) و (۲۰) ترسیم شده‌اند متجلی است (ص ۳۷-۳۸).

(۱) در میان آثاری که تاکنون مورد استناد ما قرار گرفته‌اند کتاب یک نظریه همبسته از توصیف‌های زبانی نخستین اثری است که در آن از 'ستاره' (asterisk/ star) به عنوان نشانه غیر دستوری بودن مثال بهره گرفته شده است. نیومایر (۱۹۸۶b، ص ۵۶ پانوشت ۱) گفته است که در بین آثار چاپ شده ابتدا در کتاب (۱۹۶۰) رابرت لیز این نشانه استفاده شده است و ظاهراً پیش از او فرد هاوس هولدر در کلاس‌های درسش در (۱۹۵۸) این نشانه را به همین منظور به کار برده است.

(19) [(3.12)]



(20) [(3.11)]



شواهد فوق جملگی بر یک نکته تأکید دارند و آن اینست که تنها با مراجعه به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی جملات است که می‌توان از رابطه‌های دستوری موجود در هر جمله اطلاع دقیق حاصل کرد. کتز و پستال سپس به اهمیت نقش رابطه‌های دستوری در تعیین معنا اشاره کرده‌اند. آنها با ارائه مثال‌های (۲۱) و (۲۲) زیر که از نظر مدخل‌ها دقیقاً یکسان هستند افزوده‌اند که تفاوت معنایی بین این دو جمله به سبب نقش‌های نحوی متفاوتی است که John و Mary در این دو جمله بعهده دارند (یعنی، به عنوان نمونه، John در جمله اول فاعل است ولی در جمله دوم مفعول).

(21) John loves Mary. [(14)]

(22) Mary loves John. [(15)]

دستاوردهای کتز و پستال تاکنون دو نکته زیر است (ص ۳۹):

(۲۳) الف. برای تشخیص صحیح رابطه‌های دستوری می‌بایست به نمودارهای

ساخت گروهی زیرساختی جملات مراجعه کرد.

ب. قواعد خوانش با استفاده از اطلاعات مربوط به هر مدخل در جمله و

با عمل کردن به نمودار ساخت گروهی زیر ساختی آن جمله (که

منعکس‌کننده رابطه‌های دستوری است) به صورت انباشتی معنای

آن جمله را به دست می‌دهند.

در ادامه بحث، کتز و پستال از بُعد دیگری به ضرورت تعیین نمودار ساخت گروهی زیرساختی به عنوان مبنای عملکرد قواعد خوانش تأکید ورزیده‌اند. استدلال آنها مبتنی بر دگرگونی‌هایی است که پس از عملکرد گشتارها بر نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی برای اشتقاق نمودارهای مشتق پدید می‌آید. در این خصوص آنها سه استدلال ارائه کرده‌اند که یکی متکی بر گشتارهای 'جابجائی'، دیگری بر پایه گشتارهای 'حذف'،^۲ و سومی بر اساس گشتارهای 'افزایش'،^۳ است.

گذشته از آنکه عملکرد گشتارهای جابجائی رابطه‌های دستوری موجود در نمودار ساخت گروهی زیرساختی جملات را دگرگون می‌سازد و از اینرو برای تعیین رابطه‌های دستوری لازم است که به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی جملات مراجعه شود (ر.ک مثال‌های (۷) - (۱۰) و بحث مربوط به آن) عملکرد این نوع گشتارها نظم و توالی اولیه مدخل‌ها را آنگونه که در فرهنگ لغت آمده‌اند نیز بر هم می‌زند. به عنوان مثال، گسستگی بین فعل و جزء فعلی در مثال (۲۴) زیر در پی عملکرد گشتار 'حرکت جزء فعلی'،^۴ بر نمودار ساخت گروهی زیرساختی آن جمله که همان نمودار ساخت گروهی زیرساختی جمله (۲۵) باشد حاصل شده است (ص ۴۰ و ۴۱).

(24) He looked the number up [(16)]

(25) He looked up the number [(19)]

از آنجا که فعل دو جزئی look up (یعنی شقی که در جمله (۲۵) ملاحظه می‌شود) به صورت یک عنصر پیوسته در فرهنگ ثبت می‌گردد و نیز از آنجا که دو جمله (۲۴) و (۲۵) مترادف هستند بنابراین مطلوب‌ترین وضعیت برای توصیف این دو جمله آن است که اجازه دهیم قواعد خوانش در مرحله‌ای عمل کنند که نظم و توالی هیچ سازه‌ای توسط گشتارها دگرگون نشده است و آن مرحله نمودار ساخت گروهی زیرساختی است که در مورد جملات (۲۴) و (۲۵) این نمودار زیرساختی مشترک است.

کتز و پستال سپس به تأثیر عملکرد گشتارهای حذف پرداخته‌اند. آنها با ارائه

1) permutation/ order-changing

2) deletion

3) adjunction/ addition

4) particle movement

مثال‌های (۲۶) و (۲۷) زیر و ذکر اینکه این دو جمله به ترتیب از نمودار ساخت گروهی زیرساختی دو جمله (۲۸) و (۲۹) در نتیجه عملکرد گشتارهای حذف مشتق شده‌اند (که البته این ادعا منطبق با شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان نیز هست) افزوده‌اند که اگر قرار بود قواعد خوانش بر نمودار ساخت گروهی مشتق جملات عمل کنند آنگاه به دلیل عدم حضور you will در مثال (۲۶) و plays chess در (۲۷) محاسبه معنایی جمله (۲۶) با جمله از نظر شَمّی مترادف آن، یعنی جمله (۲۸)، و نیز محاسبه معنایی جمله (۲۷) با جمله از نظر شَمّی برابر آن، یعنی (۲۹)، یکسان نمی‌شد. در صورتیکه اگر قواعد خوانش بر نمودار ساخت گروهی زیرساختی جملات عمل کنند چون نمودارهای زیرساختی (۲۶) و (۲۸) از یک سو و نمودارهای زیرساختی (۲۷) و (۲۹) از سوی دیگر یکسان است آنگاه محاسبه معنایی قواعد خوانش با استنباط شَمّی سخنگوی بومی زبان منطبق خواهد بود و از اینرو نتیجه مطلوب حاصل می‌گردد (ص ۴۳ و ۴۴).

(26) eat the soup	[(22)]
(27) John plays chess as well as Sidney	[(23)]
(28) you will eat the soup	[(24)]
(29) John plays chess as well as Sidney plays chess	[(25)]

آخرین استدلال کتز و پستال در بحث کنونی مبتنی بر گشتارهای افزایش است. به ادعای آنها عناصری که توسط گشتارهای افزایش به نمودار ساخت گروهی زیرساختی جملات افزوده می‌شوند چیزی به بار معنایی آن جملات نمی‌افزایند. به باور آنها جمله (۳۰) با مثال غیردستوری (۳۱) دقیقاً هم‌معناست و وجود do در جمله (۳۰)، که باعث دستوری شدن آن در مقایسه با (۳۱) شده است، صرفاً به منظور حمل تکواژ زمان حال یعنی es- می‌باشد و از نظر معنایی این عنصر (do) تهی است. بنابراین در نمودار ساخت گروهی زیرساختی جمله (۳۰) do حضور ندارد و تنها پس از عملکرد گشتار اجباری افزایش do این عنصر در نمودار ساخت گروهی مشتق آن جمله ظاهر می‌گردد. کتز و پستال تهی‌بودن معنایی عناصری همچون do را که توسط گشتار اضافه می‌شوند استدلال قوی دیگری برای این ادعایشان که قواعد خوانش به نمودار ساخت گروهی زیرساختی عمل می‌کنند دانسته‌اند (ص ۴۵).

(30) John does not go home	[(28)]
(31) * John not go home	[(31)]

بر اساس استدلال‌ها و شواهد فوق‌کنز و پستال نتیجه گرفته‌اند از آنجا که کلیه اطلاعات لازم در نمودار ساخت گروهی زیرساختی جملات وجود دارد از اینرو باید گفت که قواعد خوانش به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی جملات عمل می‌کنند (ص ۴۶). در کتاب مورد وصف ما همچون مقاله 'ساخت یک نظریه معنایی' دو نوع قاعده خوانش مطرح است اما نقش آن‌دو در این دو اثر یکسان نیست. در کتاب کنز و پستال، همانگونه که به تفصیل بحث شد، قواعد خوانش بر نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی کلیه جملات عمل می‌کنند و معنای آنها را تعیین می‌کنند. این قواعد قواعد خوانش نوع اول می‌باشند. کنز و پستال استدلال کرده‌اند از آنجا که جملات مرکب (یعنی جملاتی که از یک بندپایه و (دست‌کم) یک بند پیرو تشکیل شده‌اند و نیز جملات همپایه) حاصل عملکرد گشتارهای مرکب می‌باشند این به آن معناست که در این موارد ما بیش از یک نمودار ساخت گروهی زیرساختی داریم. هر کدام از این نمودارهای زیرساختی توسط قواعد خوانش نوع اول تعیین معنا می‌شود اما روشن است که می‌بایست به نحوی یک تعبیر منفرد برای کل جمله مرکب به دست دهیم. آنها گفته‌اند که تاکنون مکانیزمی برای تعیین یک خوانش منفرد برای جملات مرکب پیشنهاد نشده است و از اینرو آنها قواعد خوانش نوع دوم را به عنوان چنین مکانیزمی مطرح کرده‌اند. آنها سپس صفحات زیادی را (صفحات ۴۶-۶۷) به نحوه عملکرد گشتارهای مرکب و نیز شیوه عملکرد قواعد خوانش نوع دوم اختصاص داده‌اند که به دلیل عدم اهمیت نظری آن بحث‌ها در مراحل بعدی تحول و تکوین دستور گشتاری از پرداختن به آن خودداری می‌کنیم. بعلاوه در آخرین بخش فصل سوم آن کتاب (ص ۶۷ و ۶۸)، کنز و پستال امکان حذف قواعد خوانش نوع دوم از حوزه معنا را ممکن دانسته‌اند و آنرا منوط به تعدیل شیوه متداول در آن زمان در اشتقاق جملات مرکب کرده‌اند. در آن زمان، به پیروی از کتاب ساخت‌های نحوی، جملات مرکب در اثر عملکرد گشتارهای مرکب بر نمودار ساخت گروهی زیرساختی دو (یا چند) جمله ساده حاصل می‌شدند و حال اگر جملات مرکب به گونه‌ای دیگر و نه در نتیجه عملکرد گشتارهای مرکب یعنی به صورت 'نمودار ساخت گروهی مرکب'^۱ در زیرساخت موجود باشند دیگر نیازی به قواعد خوانش نوع

1) generalized P-marker

دوم نخواهد بود و در چنین صورتی که با حذف کامل گشتارهای مرکب میسر است تنها قواعد خوانش نوع اول وجود خواهند داشت که بر نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی کلیه جملات ساده و مرکب عمل می‌کنند و معنای آن جملات را به دست می‌دهند.

کنز و پستال در فصل چهارم کتاب خود (صفحات ۷۱-۱۵۶) ابتدا به نتیجه فصل سوم مبنی بر اینکه قواعد خوانش به نمودارهای ساخت گروهی زیرساختی جملات عمل می‌کنند اشاره کرده‌اند و اعلام داشته‌اند که پی‌آمد این نتیجه این است که عملکرد گشتارها تغییری در معنای جملات ایجاد نمی‌کند. سپس آنها به بحث پیرامون مثال‌هایی پرداخته‌اند که حاصل عملکرد برخی گشتارها هستند اما معنی مرحله ماقبل و مرحله مابعد عملکرد این گشتارها با یکدیگر متفاوت است. به بیانی روشنتر، مواردی که عملکرد برخی گشتارها باعث تغییر معنا شده است. وجود این مثال‌ها مغایر ادعای فوق‌الذکر مبنی بر اینکه عملکرد گشتارها تغییری در معنا ایجاد نمی‌کنند است. کنز و پستال با ارائه شواهدی، که تعدادی از آنها متعاقباً مطرح خواهد شد، استدلال کرده‌اند که شیوه اشتقاق کنونی برخی ساخت‌ها که مبتنی بر رهنمودهای کتاب ساخت‌های نحوی است می‌بایست تغییر کند و در آن صورت این مثال‌ها شواهد به ظاهر و نه واقعاً مغایر با این ادعا که گشتارها تغییری در معنا ایجاد نمی‌کنند خواهند بود.

اولین مثالی که کنز و پستال مورد بحث قرار داده‌اند جمله معلوم (۳۲) و برابر مجهول آن در (۳۳) است که خواننده بخاطر دارد به هنگام معرفی کتاب ساخت‌های نحوی به عنوان مثالی که چامسکی ادعا کرده است گونه معلوم آن با برابر مجهولش هم معنا نیست از آن یاد شد (ص ۷۲).

(1) [1] everyone in the room knows two languages

(2) [2] two languages are known by everyone in the room

به ادعای نویسندگان کتاب مورد وصف ما مثال چامسکی قانع‌کننده نیست. آنها گفته‌اند که بر اساس شمّ زبانشان جمله (۳۲) و (۳۳) هر دو مبهم‌اند به این صورت که از هر دو مفاهیم (الف) 'هر فرد حاضر در اتاق به دو زبان متفاوت صحبت می‌کند' و (ب) 'حاضرین در اتاق به دو زبان مشترک تکلم می‌کنند' استنباط می‌شود (همانجا). آنها

نتیجه گرفته‌اند که جملات معلوم و مجهولی که دارای سور هستند (همچون (۳۲) و (۳۳)) هر دو به گونه‌ای یکسان مبهم هستند و از اینرو کاملاً هم معنا می‌باشند. علاوه بر استدلال فوق که مبنای آن اختلاف شَمّ زبانی کتز و پستال از یک سو و چامسکی از سوی دیگر است آنها گفته‌اند حتی اگر استنباط چامسکی درست باشد و جملات (۳۲) و (۳۳) هم معنا نباشند آنها هنگامی می‌توانند به عنوان شاهدهی مغایر برای این ادعا که گشتارها معنی را تغییر نمی‌دهند باشند که بر این باور باشیم که جملات مجهول توسط گشتار از نمودار ساخت گروهی زیرساختی جملات معلوم مشتق شده‌اند (یعنی آن تحلیلی که چامسکی در ساخت‌های نحوی پیشنهاد کرده است). لیکن کتز و پستال جملات معلوم و مجهول را جداگانه و توسط قواعد ساخت گروهی (تا حدی) متفاوت به دست می‌دهند (ر.ک به نمودارهای شماره (۱۱) و (۱۲) که به ترتیب نمودارهای زیرساختی یک جمله معلوم و برابر مجهول آن را نشان می‌دهند). پس به گفته کتز و پستال اگر رابطه گشتاری بین (۳۲) و (۳۳) (و کلاً بین جملات معلوم و مجهول) قائل نباشیم، یعنی اگر جملات مجهول را از یک نمودار زیرساختی مشترک با برابر معلوم آنها و به کمک عملکرد گشتار مجهول مشتق نکنیم، دیگر نمی‌توان تفاوت معنایی بین (۳۲) و (۳۳) را به عنوان شاهدهی مغایر این ادعا که گشتارها معنی را تغییر نمی‌دهند تلقی کرد. در پی نوشت شماره (۲) (ص ۱۴۸-۱۴۹) آنها به چند، به تعبیر آنها، استدلال نحوی برای توجیه قائل نشدن به رابطه گشتاری بین جمله‌های معلوم و مجهول اشاره کرده‌اند که ورود به آن از حوصله این بحث خارج است. شایان ذکر است که وجود عنصر *passive* در نمودار زیرساختی جمله‌های مجهول (بنگرید به نمودار شماره (۱۲)) محرک عملکرد اجباری گشتار مجهول بر این ساخت می‌شود و از آنجا که نمودار زیرساختی شماره (۱۱) فاقد عنصر *passive* است از عملکرد گشتار مجهول محروم خواهد ماند (ص ۷۲-۷۳).

گشتارهای دیگری که کتز و پستال در ارتباط با بحث کنونی مورد بررسی قرار داده‌اند عبارتند از گشتار نفی، گشتار پرسشی، و گشتار امری. بخاطر داریم که همگی این گشتارها در کتاب ساخت‌های نحوی اختیاری تلقی شده‌اند. عملکرد گشتار نفی و پرسشی آشکارا معنای نمودار ساخت گروهی زیرساختی را دگرگون می‌کند و از اینرو این دو مغایر این ادعا که گشتارها معنا را تغییر نمی‌دهند می‌باشند. کتز و پستال با اشاره به لیز (۱۹۶۰) و کلیما (۱۹۶۴) که استدلال کرده‌اند جملات نفی را می‌بایست با قرار دادن

تکواژی با مفهوم نفی (= Neg.) جدا از جملات اخباری و مثبت تولید کرد تحلیل آنان را پذیرفته‌اند (ص ۷۴). در چنین صورتی گشتار نفی تنها بر نمودارهای زیرساختی‌ای که دارای این تکواژ می‌باشند عمل می‌کند و عملکرد این گشتار بر چنین زیرساخت‌هائی اجباری است و باعث می‌شود که تکواژ نفی به فعل کمکی جمله متصل گردد. در مورد جمله‌های پرسشی نیز پس از بحثی بسیار طولانی کتز و پستال (ص ۷۹-۱۱۷) استدلال کرده‌اند که نمودار زیرساختی این جمله‌ها نیز می‌بایست متفاوت از جمله‌های خبری مثبت تولید گردد و این وجه تمایز با افزودن تکواژ پرسشی ساز (Q و Wh) به قواعد ساخت گروهی ویژه جملات پرسشی مشخص می‌گردد.

گشتار امری نیز معنای نمودار زیرساختی جملات را تغییر می‌دهد. در توصیف‌های گشتاری، جملات (۳۴) و (۳۵) زیر از نمودار زیرساختی جمله (۳۶) مشتق می‌شوند و از اینرو عملکرد گشتار امری باعث حذف will (در مثال (۳۵)) یا you will (در مثال (۳۴)) می‌گردد که در نتیجه تغییری در معنا حادث می‌شود.

(34) go home	[(5)]
(35) you go home	[(6)]
(36) you will go home	[(9)]

کتز و پستال (ص ۷۵) تلقی نمودار زیرساختی جمله (۳۶) را به عنوان نمودار زیرساختی دو جمله (۳۴) و (۳۵) به دو دلیل زیر مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند: (الف) در 'جملات پرسشی ضمیمه / جملات پرسشی تأکیدی' که بر پایه جملات امری ساخته شده‌اند تنها will و you می‌توانند ضمیمه گردند، همچون مثال (۳۷) زیر، و نه عناصر دیگر، نظیر آنچه در مثال‌های غیردستوری (۳۸) و (۳۹) ملاحظه می‌شود، و (ب) مقایسه جمله‌های (۴۰) و (۴۱) نشان می‌دهد که ضمیر انعکاسی (که الزاماً با فاعل همان جمله هم مرجع است) در جملات امری تنها yourself است و نه ضمیری دیگر.

(37) go home, will you	[(11)]
(38) * go home, did you	[(12)]
(39) * go home, must he	[(13)]
(40) kill yourself	[(14)]
(41) * kill herself	[(15)]

اما آنچه که نویسندگان کتاب مورد وصف ما، در خصوص نمودار زیرساختی جملات امری، به توصیف‌های پیشین افزوده‌اند اینست که در نمودار زیرساختی جملات امری تکواژ I^۱ با مفهوم کلی 'امر' توسط قواعد ساخت گروهی ویژه جملات امری تولید می‌گردد که حضور این تکواژ وجه تمایز بین جملات امری و غیرامری خواهد بود. کتز و پستال در خصوص ضرورت افزودن تکواژ I در نمودار زیرساختی جملات امری چند استدلال ارائه داده‌اند که در اینجا تنها یک مورد آن نقل می‌گردد. آنها اظهار داشته‌اند که جملاتی همچون جمله (۳۶) فوق بالقوه مبهم بین مفهوم امر و مفهوم خبر می‌باشند و تمایز بین این دو مفهوم در نمودار زیرساختی این جملات متبلور است. به بیانی دیگر، جمله (۳۶) از دو نمودار زیرساختی مشتق می‌شود که یکی دارای تکواژ I و دیگری فاقد آن است لیکن این تمایز زیرساختی در ساخت مشتق که همان جمله (۳۶) باشد منعکس نیست. به زیرساخت‌هائی که تکواژ I در آنها وجود دارد گشتار امری اجباراً عمل می‌کند و این تکواژ را حذف می‌کند اما حذف will یا you will توسط این گشتار اختیاری است^۲ (ص ۷۸ و ۷۹).

در نتیجه با افزودن قواعد ساخت گروهی جدید (به قواعد ساخت گروهی موجود) به نحوی که در ابتدای یکی تکواژ Neg، دیگری Wh و Q، و سومی I وجود دارد نمودار زیرساختی جملات نفی، پرسشی، و امری جدا از نمودار زیرساختی جملات خبری مثبت معلوم تولید می‌شود و از اینرو این‌گونه جملات دیگر مغایر با این ادعا که قواعد خوانش به نمودار زیرساختی عمل می‌کنند و گشتارها تغییری در معنا ایجاد

1) Imperative

(۲) کتز و پستال تحلیل دیگری را نیز برای نمودار زیرساختی جملات امری محتمل دانسته‌اند. در این تحلیل جملات امری از یک نمودار زیرساختی دو جمله‌ای که فعل بندهایه آن فعلی با مفهوم درخواست کردن است و فعل بند پیرو آن همانست که عملاً در ساخت مشتق ظاهر می‌شود اشتقاق می‌یابند. طرح کلی این نمودار زیرساختی به گونه زیر است:

I Verb_{request} that you will Main Verb

آنها اضافه کرده‌اند که زیرساخت فوق با حذف دست کم سه عنصر اول آن در ساخت مشتق ظاهر می‌شود (ص ۱۴۹، پی‌نوشت ۹). اگرچه کتز و پستال تحلیل فوق را در کتاب خود بکار نبرده‌اند اما آنرا در خور مطالعه بیشتر دانسته‌اند (همانجا). به هنگام معرفی 'معناشناسی زایشی' (در فصل پنجم کتاب حاضر) نشان خواهیم داد که معناشناسان زایشی این تحلیل را بر تحلیل ارائه شده در متن (یعنی تحلیلی که تکواژ I را در نمودار زیرساختی جملات امری مفروض می‌دانند) ترجیح دادند.

نمی‌کنند نخواهند بود.

نکته درخور ذکری که کتز و پستال به دنبال استنتاج فوق خاطر نشان کرده‌اند پی‌آمد آن در ارتباط با گشتارهای اختیاری است. بخاطر داریم که در کتاب ساخت‌های نحوی برخی گشتارهای اختیاری معنی را تغییر می‌دادند (همچون گشتار نفی) و عملکرد برخی گشتارهای اختیاری دیگر (مانند گشتار حرکت جزء فعلی) تغییری در معنا ایجاد نمی‌کرد. کتز و پستال گفته‌اند که پی‌آمد استدلال‌های آنها برای تلقی گشتارهایی که معنی را تغییر می‌دادند به عنوان گشتارهای اجباری این است که تنها گشتارهایی که دگرگونی در معنا ایجاد نمی‌کنند به عنوان گشتار اختیاری باقی خواهند ماند و آنها عبارتند از گشتارهایی که بند (a) و (b) و نیز (c) و (d) را در مجموعه جملات (۴۲) زیر به هم مرتبط می‌سازند.

(42) a. all the men are married	[(133) a]
b. the men are all married	[(133) b]
c. he found out the truth	[(133) c]
d. he found the truth out	[(133) d]

آنها سپس این نتیجه را تعمیم داده‌اند و اظهار داشته‌اند که قواعد اختیاری (اعم از قواعد گشتاری اختیاری یا قواعد واجی اختیاری) آنچه را که در زبانشناسی به عنوان 'گونه آزاد' خوانده می‌شود به دست می‌دهند. یعنی ساخت‌هایی که به لحاظ سبکی و نه معنایی از یکدیگر متمایزند (ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

به یاد داریم که در کتاب ساخت‌های نحوی چامسکی تمایزی بین جملات هسته‌ای و جملات غیرهسته‌ای قائل شده است. جملات گروه اول حاصل عملکرد قواعد ساخت گروهی و قواعد گشتاری اجباری هستند و جملات گروه دوم حاصل عملکرد قواعد مذکور بعلاوه دست‌کم یک گشتار اختیاری‌اند. این تقسیم‌بندی به تمایز بین جملات خبری مثبت معلوم از یک سو و دیگر جملات (یعنی نفی، پرسشی، امری، و مجهول) از سوی دیگر انجامید که خود بسیار منطقی جلوه می‌کرد. اما با توجه به تغییری که در تعبیر قواعد گشتاری اختیاری در این فصل شاهد آن بودیم دیگر منطق تمایز بین جملات

هسته‌ای و غیرهسته‌ای از بین می‌رود زیرا تعدادی از ساخت‌هائی که پیشتر غیرهسته‌ای تلقی می‌شدند با این دگرگونی‌ها دیگر غیرهسته‌ای نخواهند بود.

در فصل پایانی کتاب مورد وصف ما به پی‌آمدهای بحث‌ها و استنتاج‌های آن کتاب پرداخته شده است که در اینجا تنها به نقل یک مورد آن که حائز بیشترین اهمیت در تحولات بعدی است اشاره خواهد شد. کتز و پستال اظهار داشته‌اند که در توصیف هر زبان دو جنبه وجود دارد. یک جنبه آن توصیف پرداختن به ویژگی‌هائی است که یک زبان را از زبان‌های دیگر متمایز می‌گرداند و دیگری ویژگی‌هائی که مشترک بین همه زبان‌هاست و در واقع 'همگانی‌های زبانی'^۱ را تشکیل می‌دهند (ص ۱۵۹ و ۱۶۰). سپس آنها همگانی‌ها را به دو نوع 'همگانی‌های بنیادی'^۲ و 'همگانی‌های صوری'^۳ تفکیک کرده‌اند. همگانی‌های صوری به ساختار و شکل و همگانی‌های بنیادی به محتوای آنچه مشترک بین همه زبانهاست اطلاق می‌شود. بنابر این مفاهیمی در بخش واج‌شناسی همچون مفهوم واج، واکداری، و در بخش نحو مفاهیمی نظیر گروه اسمی، تکواژ پرسشی‌ساز (Q)، و مفاهیم معنائی مانند مذکر، (اسم) ذات و غیره مواردی از همگانی‌های بنیادی هستند در صورتیکه اینکه قواعد گشتاری یکی از قواعد تشکیل دهنده حوزه نحو است در زمره همگانی‌های صوری است (ص ۱۶۰).

در کتاب یک نظریه همسته از توصیف‌های زبانی جایگاه بخش‌های نحو، معنا، و واجی و ارتباط آنها با یکدیگر به گونه‌ای است که در نمودار (۴۳) نمایش داده شده است (ص ۱۶۱).

1) universals of language / linguistic universals

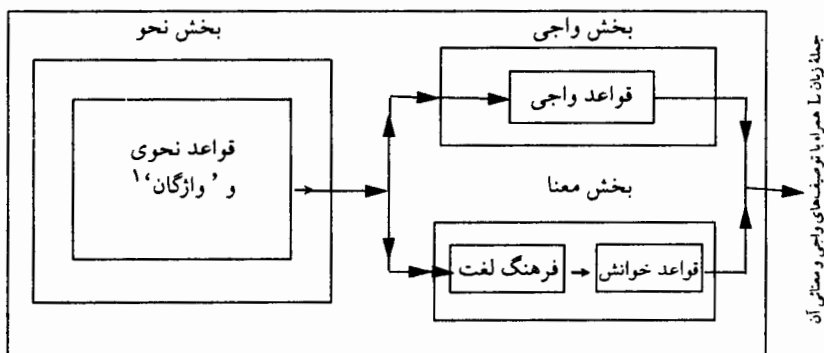
2) substantive universals

3) formal universals

(۴۳)

توصیف زبانی L

[(5.1)]



کنز و پستال تأکید کرده‌اند که در نمودار (۴۳) بخش‌های واجی و معنا نقش خوانشی دارند بدین ترتیب که قواعد معنایی منحصرأ نمودار ساخت گروهی زیرساختی، یعنی انتزاعی‌ترین ساخت نحوی، را خوانش می‌کنند و معنای جملات را محاسبه و تعیین می‌کنند. قواعد واجی آخرین نمودار ساخت گروهی مشتق جملات را خوانش می‌کنند و تلفظ آن‌ها را مشخص می‌کنند (ص ۱۶۱). به باور آنها بخش معنا و بخش واجی مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند زیرا اولاً هر کدام برونداد خاصی از بخش نحو را مورد خوانش قرار می‌دهند (بخش معنا به نمودار ساخت گروهی زیرساختی عمل می‌کند و بخش واجی به نمودار ساخت گروهی مشتق) و ثانیاً فرایندها و قواعد هر کدام بی‌نیاز از عملکرد فرایندها و قواعد بخش دیگر است. از اینرو، بین این دو بخش، بخش معنا و تلفظ، که کنز و پستال آنها را 'بخش‌های خوانشی'^۲ خوانده‌اند (زیرا هر دو اطلاعات سطوح مختلف بخش نحو را خوانش می‌کنند) هیچ نوع ارتباط و همبستگی وجود ندارد (ص ۱۶۱-۱۶۲). تفاوت و تمایز بین 'واژگان' و 'فرهنگ لغت' که در نمودار (۴۳) مشاهده می‌شود در کتاب مورد وصف مشخص نیست (ص ۱۰۲).

گفتنی است این ادعای کنز و پستال که عملکرد گشتارها تغییری در معنا ایجاد نمی‌کنند و در واقع گشتارها حافظ معنا هستند بعدها به عنوان 'فرضیه کنز-پستال'^۳ معروف گشت (جکندوف ۱۹۷۲، ص ۵). در فصل‌های بعد تأثیر عمده این فرضیه را در تکوین دستور زایشی ملاحظه خواهیم کرد.

1) lexicon

2) interpretative components

3) The Katz-Postal Hypothesis

فصل چهارم

نظریه معیار

در این فصل نکات عمده سه کتاب از چامسکی که تاریخ نشر آنها به فاصله یک سال از یکدیگر است معرفی می شود. کتاب نخست مسائل جاری در نظریه زبانی^۱ (۱۹۶۴b) نام دارد، اثر دوم کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو (۱۹۶۵) است، و کتاب سوم زبانشناسی دکارتی^۲ (۱۹۶۶) می باشد. از میان سه کتاب فوق، اثر دوم به لحاظ محتوا و وسعت و تنوع مطالب بر دو کتاب دیگر تفوق دارد و این کتاب است که معرف 'نظریه معیار'^۳ می باشد. تعبیر 'نظریه معیار' را چامسکی شخصاً در مقاله (۱۹۷۱) خود بکار برده است.

در این فصل ابتدا خاستگاه دستور زایشی معرفی خواهد شد. این مطالب عمدتاً بر اساس بحث‌هایی که در کتاب زبانشناسی دکارتی ارائه شده تدوین گردیده است و به ما امکان می دهد تا با پیشینه دستور زایشی، آنگونه که چامسکی آنرا ترسیم کرده است، آشنا شویم. سپس به معرفی نظریه معیار خواهیم پرداخت. آن معرفی اساساً مبتنی بر مباحث کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو فراهم آمده است. هر کجا ضرورت ایجاب کرده است از مطالب کتاب مسائل جاری در نظریه زبانی نیز استفاده شده است.

در کتاب ساختهای نحوی اشاره‌ای به خاستگاه دستور زایشی نشده است. در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو چند صفحه (صفحات ۴۷-۵۹) به این موضوع اختصاص یافته

1) *Current Issues in Linguistic Theory*

2) *Cartesian Linguistics*

3) Standard Theory=ST

است، اما همانطور که پیشتر اشاره شد کل کتاب زبان‌شناسی دکارتی مربوط به این بحث است. عنوان فرعی کتاب زبان‌شناسی دکارتی 'تاریخچه تفکرات عقل‌گرایان' می‌باشد. چامسکی در مقدمه آن کتاب ابراز عقیده کرده است که در سالهای اخیر ما شاهد احیای علاقه به پرسشهایی هستیم که به طور جدی و توأم با موفقیت در قرون هفدهم، هجدهم، اوایل قرن نوزدهم و به ندرت پس از آن مورد بررسی و مطالعه قرار داشتند (ص ۱). چامسکی آن دوره را 'دوره زبان‌شناسی دکارتی' خوانده است و گفته است که دستاورد ما در این بازگشت به گذشته در واقع کشف مجدد یافته‌های آنان در آن دوره بوده است (همانجا). بازگشت به گذشته فوق‌الذکر در دستور زایشی متبلور است و در حقیقت این دستور قصد روشن کردن و بسط آراء و افکار پیشتاز در زبان‌شناسی دکارتی را دارد و هدف از تدوین کتاب زبان‌شناسی دکارتی ترسیم سیمائی، اگرچه ناقص، از آن آراء و افکار پیشتاز بوده است (ص ۲).

چامسکی تأکید ورزیده است که قصد او در این کتاب معرفی کامل زبان‌شناسی دکارتی به صورتی که در آن دوره بوده است نیست، بلکه می‌خواهد تنها به طرح آن آراء و افکاری که در زبان‌شناسی دکارتی مطرح بوده است و اکنون نیز در دستور زایشی مستقلاً دوباره پدیدار گشته است بپردازد (همانجا). به بیانی رساتر، نیت اصلی چامسکی از تدوین کتاب زبان‌شناسی دکارتی چنین بوده است: جلب توجه کسانی که به مطالعه دستور زایشی و پی‌آمدهای آن علاقه‌مندند به برخی از آثار کم‌آشنائی که با علائق و مسائل آنان مرتبط است و اغلب برخی از نتایج خاص آنان را نیز پیش‌بینی می‌نماید (همانجا). چامسکی بلافاصله به ما گوشزد کرده است که هیچ فرد خاصی را در آن دوره نمی‌توان نام برد که معتقد به جملگی آراء و افکاری که متعاقباً معرفی خواهد شد بوده باشد. تنها فردی که می‌توان گفت بسیاری از این آراء و افکار را داشته است هومبلت است (همانجا). بنابراین در اینجا صحبت از یک گرایش یا مکتب فکری است نه یک فرد خاص. بعلاوه چامسکی خود اذعان داشته است که برخی از تحولاتی که زیر عنوان زبان‌شناسی دکارتی نام برده خواهند شد قدمتی کهن‌تر از این دوره دارند و شخص دکارت نیز به عنوان یک فیلسوف و ریاضی‌دان (۱۵۹۶-۱۶۵۰) توجه کمی به زبان داشته و اظهارات محدودی هم که در ارتباط با زبان ابراز کرده است مورد تعبیرات متنوع واقع شده‌اند لیکن به اعتقاد چامسکی در دوره زبان‌شناسی دکارتی ما شاهد آراء و نیز

نتایج سودمندی در خصوص ماهیت زبان و ذهن هستیم که می‌توان آنها را دستاورد انقلاب دکارتی دانست (ص ۲ و ۳).

چامسکی در یک بحث نسبتاً طولانی که زیرعنوان 'جنبه خلاق کاربرد زبان' (ص ۳-۳۱) ارائه کرده است به وجه تمایزی که دکارت بین حیوان و انسان قائل است اشاره کرده است. این اشارات متکی به نقل قولهایی است که او از دکارت به شاهد آورده است. جان کلام این بحث این است که حیوان موجودی است فاقد تفکر. این موجود صرفاً تابع غریزی است که در طبیعت و نهاد او قرار داده شده و بر اساس آن در برابر پدیده‌ها از خود واکنش نشان می‌دهد. از سوی دیگر، انسان علاوه بر اینکه دارای غرایز است برخوردار از تفکر نیز هست. وی دلیل بارز این وجه تمایز را در زبان می‌داند. او گفته است که هیچ حیوانی مشاهده نشده که ورای تولید جیغ و فریادها یا حرکات بدنی دیگر که به هنگام خشم، ترس، گرسنگی و موارد غریزی مشابه از خود بروز می‌دهد از صوت یا نشانه‌های دیگر برای ابراز فکر، یعنی چیزی غیر از غریزه، استفاده کند. در صورتیکه تمام انسانها حتی کودکان‌ترین و نادان‌ترین آنها و نیز کسانی که فاقد اعضای سالم گفتار و یا شنیدار می‌باشند از نشانه‌ها (خواه گفتاری یا اشاره‌ای) استفاده می‌کنند (ص ۳-۶). وی در ادامه افزوده است که زبان تنها نشانه محرز وجود فکر در جسم است. دکارت بر این باور بوده است که زبان یک ویژگی منحصر به انسان است و وظیفه آن بیان آزادانه افکار و ابراز پاسخ مقتضی در هر بافت و موقعیت تازه‌ای که وی در آن قرار می‌گیرد است و بنابراین، برخلاف نظامهای ارتباطی حیوانات، روابط ثابت بین جملات زبان و محرکها و عوامل بیرونی یا حالات درونی وجود ندارد (ص ۵ و ص ۷۷ پی‌نوشت ۸). چامسکی از این اظهارات نتیجه گرفته است که دکارت به جنبه خلاق کاربرد عادی و روزمره زبان، یعنی نامتناهی بودن زبان به عنوان وسیله بیان آزادانه افکار، و متکی نبودن آن به محرک و عامل بیرونی تأکید داشته است (ص ۴ و ص ۱۷). در خور توجه است که در اینجا سخن از جنبه خلاق کاربرد عادی و روزمره زبان است و از این رو بدعت‌ها و خلاقیت‌هایی که در زبان ادبی معمول است مورد نظر نیست. خلاقیت‌های ادبی جایگاه ویژه خود را دارد که متعاقباً به آن اشاره خواهد شد. جنبه خلاق کاربرد عادی و روزمره زبان به این معناست که زبان بشر (برخلاف نظامهای ارتباطی حیوانات) متکی به محرکها و عوامل بیرونی یا حالات درونی (همچون غرایز) نیست و انسان در هر موقعیت تازه‌ای

که قرار بگیرد قادر است پاسخ زبانی مقتضی برای آن ارائه کند (اشاراتی در این خصوص در ص ۸۴ پی‌نوشت ۳۰ آمده است). توجه به جنبه خلاق کاربرد زبان در دوره رمانتیک هنری و ادبی (اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم) نیز استمرار یافت (ص ۱۶). اشلگل^۱ (۱۷۶۷-۱۸۴۵) از شخصیتهای این دوره، نیز همچون دکارت به متکی به محرک برونی نبودن زبان اشاره کرده و آنرا مشخصه بارز زبان خوانده است (ص ۱۶ و ۱۷). او شعر را نشأت گرفته از متکی به محرک برونی و آنی نبودن زبان و عاری از مقاصد عملی دانسته است (ص ۱۷). آنچه مورد توجه شخصیتهای دوره رمانتیک قرار داشت ارتباط بین جنبه خلاق کاربرد زبان و 'خلاقیت هنری'^۲ بوده است (همانجا). در این خصوص اشلگل ابراز عقیده کرده است که هنر هم همچون زبان از نظر توان بیان مفاهیم نامتناهی است (همانجا). وی همچنین از جایگاه ویژه شعر در میان هنرها به خاطر پیوند مستقیم آن با زبان، که به لحاظ توان تشکیل و بیان مفاهیم یک نظام نامتناهی است، سخن گفته و ادعا کرده است که تولید هر کار هنری خود ماحصل یک فعالیت ذهنی خلاق است که ابزار آن فعالیت ذهنی را زبان فراهم می‌سازد. در نتیجه کاربرد خلاق زبان ملازم و زیربنای هر نوع فعالیت و کنش مربوط به تخیل خلاق است، حال وسیله تجلی آن تخیل هر چه می‌خواهد باشد (ص ۱۷ و ۱۸). بدین ترتیب شعر به جایگاه ویژه خود در میان هنرها نائل می‌شود و خلاقیت هنری با جنبه خلاق کاربرد زبان مرتبط می‌گردد (ص ۱۸).

تأکید بر جنبه خلاق کاربرد زبان به عنوان مشخصه اساسی و ممیز زبان بشر در تلاش و. هومبلت (۱۷۶۷-۱۸۳۵) به منظور تدوین نظریه جامعی برای 'زبانشناسی همگانی'^۳ به بارزترین گونه تبلور یافته است (ص ۱۹). چامسکی دستاورد اصیل و عمده هومبلت را برای نظریه زبانی معرفی مفهوم 'صورت زبان'، به تعبیر زیر، دانسته است (۱۹۶۶، ص ۲۲). صورت زبان آن اصل زایا، ثابت و پایداری است که ابزار لازم را برای مجموعه نامتناهی کنش‌های خلاق که کاربرد روزمره عادی زبان باشد فراهم می‌سازد (چامسکی b ۱۹۶۴، ص ۱۷ و ۱۹۶۶، ص ۲۲). به اعتقاد چامسکی، دستاورد فوق متأسفانه تا زمان ما ناشناخته و بلااستفاده باقی ماند (۱۹۶۶، ص ۲۲) و، به قضاوت او، تنها مطالعات

1) A.W. Schlegel

2) artistic creativity

3) general linguistics

زبانی در چهارچوب دستورزایشی است که مبتنی بر تعبیر فوق از صورت بوده است (b ۱۹۶۴، ص ۱۹). به بیانی دیگر، دستور زایشی قصد دارد به گونه‌ای صریح و ریاضی‌گونه جنبه‌هایی از صورت زبان را بنمایاند و نظریه دستور زایشی در واقع تلاشی است برای تعیین جنبه‌هایی از صورت که مشترک بین همه زبانهاست یعنی آنچه که در قالب تعابیر هومبلیت می‌توان صورت کلی و زیربنایی زبان بشر نامید (b ۱۹۶۴، ص ۱۹ و ۲۰).

در پاراگراف پیش از صورت زبان به تعبیر هومبلیت یاد شد. در کتاب زبانشناسی دکارتی در خصوص پیشینه این مفهوم توضیحاتی آمده است که به استنباط این نگارنده اشاره کوتاهی به آنها به درک بهتر و عمیق‌تر این مفهوم کمک خواهد کرد. چامسکی پیشینه این مفهوم را به دوران رمانتیک هنری و ادبی منسوب می‌داند. اشگل و کالریج^۱ (۱۷۷۲-۱۸۳۴)، از بنامان آن دوره، تمایزی بشرین 'صورت مکانیکی'^۲ و 'صورت ماهیتی'^۳ مطرح کرده‌اند (ص ۲۲ و ۲۳). هنگامی که یک نیروی بیرونی به ماده‌ای حالتی می‌بخشد که آن حالت برخاسته از سرشت آن ماده نیست شکل حاصل را صورت مکانیکی می‌نامیم. مثلاً وقتی به گِل نرمی حالتی می‌دهیم تا پس از سفت شدن آن حالت را حفظ کند چنین حالتی را صورت مکانیکی آن گِل می‌خوانیم (همانجا). صورت ماهیتی ذاتی است. این صورت همزمان و همگام با رشد موجود از درون و متأثر از عوامل درونی شکل گرفته و متجلی می‌گردد. موجودات و پدیده‌هایی که به صورت طبیعی در طبیعت هستند تجلی عوامل درونی و ذاتی آن پدیده یا موجود می‌باشند (ص ۲۳). کالریج همچنین به بی حد و حصر بودن نیروهای مختلف در طبیعت و از اینرو به بی حد و حصر بودن صورتها، یعنی تجلی آن نیروها، اشاره کرده است (همانجا). به اعتقاد چامسکی مفهوم صورت زبان از نظر هومبلیت صورت ماهیتی زبان است. او طرح مفهوم صورت ماهیتی زبان را از سوی هومبلیت پی‌آمد و مسبوق به تمایز فوق بین صورت ماهیتی و صورت مکانیکی دانسته است (همانجا).

چامسکی همچنین به وجه تشابه چشمگیر بین مفهومی که هومبلیت تحت عنوان صورت ماهیتی در زبان و پیش از او گوته^۴ (۱۷۴۹-۱۸۳۲) زیر نام نظریه 'منشأ'^۵ در

1) Coleridge

2) mechanical form

3) organic form

4) Goethe

5) Urform آلمانی

زیست‌شناسی مطرح ساخته اشاره کرده است (همانجا). چامسکی گفته است منشأ یک نوع اصل زایاست که مجموعه موجودات جسماً محتمل را تعیین می‌کند. به همین ترتیب صورت زبانی به تعبیر هومبلت آن اصول زایایی است که کنش‌های زبانی را در یک زبان خاص رقم می‌زنند و در سطحی کلی‌تر 'جنبه‌های همگانی صورت زبانی' مجموعه زبانهای محتمل را مشخص می‌کنند (ص ۲۴). در همین راستا چامسکی یادآوری کرده است که هومبلت مکرراً گفته است که از نظر ویژگیهای ساختاری کلی زبانها وجوه اشتراک زیادی دارند و به عبارت دیگر قالب زبانها یکی است (ص ۹۰ پی‌نوشت ۴۸). با توجه به این توضیحات می‌توان اینطور استنباط کرد که 'صورت زبانی' همان اصولی است که مبنای کنش زبانی در هر زبانی واقع می‌شود. از سوی دیگر، صورت زبانی هر زبان خود نشأت گرفته از اصول زبانی به مراتب کلی‌تر و انتزاعی‌تری است که جنبه همگانی دارند و زبانهای بشری بر اساس آن اصول رقم خورده‌اند.

چامسکی پس از یادآوری اینکه 'صورت زبان' به تعبیر هومبلت در برگرفته قواعد نحوی، واژی (= واژه‌سازی)، نظام آوایی، و همچنین قواعدی که نظام مفاهیم را تعیین می‌کنند است (ص ۲۶ و ۲۷) به تمایزی که هومبلت بین 'صورت زبان' و 'سیرت' زبان قائل شده است اشاره کرده است (ص ۲۷). چامسکی گفته است که از توضیحات هومبلت اینگونه استنباط می‌شود که سیرت یک زبان با توجه به نحوه کاربرد آن بویژه در شعر و فلسفه تعیین می‌گردد. بدین ترتیب یک نویسنده یا متفکر بزرگ می‌تواند در سیرت زبان تعدیلهائی ایجاد کند و در نتیجه به غنای امکانات القای مفاهیم در آن زبان بیفزاید بدون اینکه بر ساخت دستوری زبان تأثیر گذارد. سیرت زبان با عناصر دیگر سیرت ملی پیوند نزدیک دارد و نوآوری‌ای کاملاً فردی است. چامسکی گفته است به نظر هومبلت و همچنین پیش‌کسوتان دکارتی و رمانتیکی او کاربرد عادی و روزمره زبان معمولاً متضمن فعالیت‌های ذهنی خلاق است اما به اعتقاد هومبلت سیرت زبان و نه صورت آن است که منعکس‌کننده خلاقیت واقعی، یعنی ارزش و بدعت، می‌باشد (همانجا).

حال به بیان آراء و افکار هومبلت در ارتباط با زبان و تفکر می‌پردازیم. هومبلت زبان

را بدو^۱ 'وسیله تفکر'^۱ و 'حدیث نفس'^۲ دانسته است (ص ۲۰ و ۲۱). او اعلام کرده است که زبان را نباید صرفاً و یا بدو^۱ به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط تلقی کرد بلکه نقش ارتباطی و عملی آن را می‌بایست فرعی و ثانویه دانست (همانجا). او گفته است که زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی تنها در مورد نظامهای ارتباطی حیوانات و نظامهای ارتباطی ساختگی همچون 'زبان میانجی'^۳ (سواحل دریای مدیترانه) مصداق پیدا می‌کند (۱۹۶۴b، ص ۲۱؛ ۱۹۶۶، ص ۲۲ و ص ۸۷ پی‌نوشت ۴۰). چامسکی، به عنوان مقایسه، اظهار داشته است که برخلاف نظر هومبلت به باور بلومفیلد (۱۹۳۳، ص ۲۲ و صفحات بعد) و ویتگنشتاین (۱۹۵۸، ص ۱۶ و ۱۷) ایجاد ارتباط نقش اصلی زبان است (۱۹۶۴b، ص ۲۴). به نظر هومبلت، زبان نقش درونی و شکل‌دهنده در تعیین ماهیت فرایندهای شناختی بشر دارد (۱۹۶۶، ص ۲۰). در خصوص ارتباط بین زبان و تفکر ما در واقع شاهد دو اظهار عقیده از سوی هومبلت هستیم. اظهار نظر نخست این است که اگر چه زبانها برخوردار از ویژگیهای همگانی هستند (که این خود حاکی از تفکر مشترک بشری است) با وجود این هر زبانی یک 'جهان فکری'^۴ و یک جهان‌بینی منحصر به خود را فراهم می‌سازد (۱۹۶۶، ص ۲۱). به اعتقاد چامسکی، هومبلت با انتساب نقش فوق به زبان، یعنی اینکه هر زبانی فرایندهای ذهنی را (به گونه‌ای خاص خود) رقم می‌زند، خود را از موضع زیانشناسی دکارتی منفک کرده و موضع پیروان مکتب رومانتیک هنری و ادبی (اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم) را پذیرفته است (همانجا). اظهار نظر دوم هومبلت که حاکی از همبستگی او با موضع دکارتیان است حاوی دو نکته است. یکی اینکه او زبان را بدو^۱ وسیله تفکر و حدیث نفس تلقی کرده است و نه یک نظام ارتباطی حیوان گونه (همانجا) و دیگری آنکه او به این نتیجه رسیده است که نیروی زاینده زبان از نیروی زاینده تفکر تفکیک ناپذیر است (ص ۳۰). به بیانی دیگر، زبان و تفکر دوروی یک سکه‌اند.

1) instrument / means of thought

2) self-expression

۳) lingua franca زبان میانجی یا واسط زبانی است که وسیله ارتباط مشترک بین افراد غیر هم‌زبان در یک کشور، منطقه، و یا در یک گروه‌هایی (مانند همایشهای علمی) قرار می‌گیرد. موردی که در متن به آن اشاره شده، یعنی زبان میانجی سواحل دریای مدیترانه، متشکل از عناصری از زبانهای ایتالیایی، فرانسه، اسپانیولی، یونانی، و عبری بوده و به عنوان وسیله ارتباطی مشترک در آن سواحل بکار می‌رفته است.

4) thought world

پس هومبالت با اعلام اینکه هر زبانی یک جهان فکری و جهان‌بینی منحصر به خود را فراهم می‌سازد، از موضع دکارتیان فاصله گرفته است و در این خصوص موضع پیروان مکتب رماتیک را پذیرفته است. این قسمت از گفته هومبالت زیرعنوان 'جبر زبانی'^۱ بخشی از فرضیه ساپیر-ورف (در نیمه اول قرن حاضر) را تشکیل می‌دهد. جان کلام جبر زبانی این است که محتوای مفاهیم هر زبان تعیین‌کننده طرز تفکر و جهان‌بینی سخنگوی بومی آن زبان می‌باشد (منتخبی از آثار ورف [۱۹۷۹] ۱۹۵۶، ص ۲۵۲). از اینرو در فرضیه ساپیر-ورف رابطه بین زبان و تفکر به گونه‌ای است که در نمودار زیر نشان داده شده است.

تفکر → زبان (۱)

تأکید بر بی‌حد و حصر بودن صورتها که پیشتر به هنگام بحث تأثیر دوره رماتیک مطرح شد نیز در بخش دیگری از فرضیه ساپیر-ورف زیرعنوان 'نسبیت زبانی' متبلور است. چکیده مفهوم نسبیت زبانی اینست که هیچ حد و حصری برای تنوع ساختی زبانها (= صورت زبانها) وجود ندارد (لاینز ۱۹۸۱، ص ۳۰۴). فرضیه ساپیر-ورف تجمع مفهوم جبر زبانی و مفهوم نسبیت زبانی است یعنی اینکه تفاوت بین زبانها (که بی‌حد و حصر می‌تواند باشد) ممکن است منجر به تفاوتها یا حتی قیاس‌ناپذیری در فرایندهای ذهنی شود (برای اشاراتی به این بحث ر.ک به چامسکی ۱۹۶۶، ص ۳۰ و ۳۱).

بر اساس مجموع بحثی که تاکنون داشته‌ایم می‌توان آراء هومبالت را این چنین خلاصه کرد: او از یک سو از همگانیها و از یکی بودن قالب زبانها سخن گفته است و زبان را بدو وسیله تفکر و حدیث نفس دانسته است و نیروی زاینده زبان را از نیروی زاینده تفکر تفکیک‌ناپذیر خوانده است (که این همسو با موضع دکارتیان و عقلگرایان می‌باشد) و از سوی دیگر اعلام داشته است که (صورت) هر زبانی یک جهان فکری و یک جهان‌بینی منحصر به خود را فراهم می‌سازد (که این همسو با موضع رماتیکیان می‌باشد). پس هومبالت هم بر همگانیهای زبانی و هم بر ویژگیهای انحصاری هر زبان تأکید ورزیده است. بحث فوق و جمع‌بندی مبتنی بر آن به روشنی این سخن چامسکی را که گفته است هومبالت شخصیتی است که در محل التقای افکار 'عقلگرایان' و

1) linguistic determinism

‘رمانتیکان’^۱ است (۱۹۶۶، ص ۲) تأیید می‌کند.

چامسکی سپس به ذکر برخی نقاط ضعف و نیز ابهامها در کار هومبلیت پرداخته است. او گفته است علی‌رغم توجه هومبلیت به جنبه خلاق کاربرد زبان و نیز به صورت به تعبیر فوق‌الوصف، لیکن او هیچ تلاشی برای تدوین دستور یک زبان و در سطحی بالاتر تلاشی برای ارائه طرحی از ویژگیهای همگانی زبان نکرده است و در این خصوص، به اعتقاد چامسکی، کار هومبلیت در زیان‌شناسی همگانی به سطح کار برخی از پیش‌کسوتان او، مانند دستور همگانی و عقلی^۲ (۱۶۶۰)، که متعاقباً معرفی خواهد شد نرسیده است (ص ۲۷). البته چامسکی خود اذعان داشته است که عدم تلاش برای تدوین دقیق قواعد جمله‌سازی نباید صرفاً غفلت زیان‌شناسی دکارتی به حساب آید (ص ۲۸). وی این امر را تا حدی پی‌آمد این باور در آن دوره دانسته است که توالی واژه‌ها در جمله مستقیماً با جریان افکار مرتبط است و بنابراین مطالعه آن مربوط به دستور نمی‌شود (همانجا). نقصان دیگری که چامسکی در کار هومبلیت مشاهده کرده است عبارت است از فقدان تمایز واضح بین آنچه که چامسکی (۱۹۶۴b، ص ۲۲ و با وضوح کمتر ۱۹۶۶، ص ۲۷) ‘خلاقیت قاعده‌مند’^۳ و ‘خلاقیت قاعده‌گردان’^۴ خوانده است. نوع اول خلاقیتی است که هیچ‌گونه تغییری در زبان بوجود نمی‌آورد و آن همان فرایندی است که سخنگوی بومی زبان مرتباً و بطور روزمره برای تولید و فهم جملات تازه در زبان خود به کار می‌بندد (همان منابع). به بیانی دیگر چون زبان یک نظام قاعده‌مند است، سخنگوی بومی زبان با توسل به آن قواعد و بدون هرگونه تغییری در آنها قادر است جملات جدید تولید کند و جملات جدیدی را که دیگران تولید کرده‌اند بفهمد. خلاقیت نوع دوم به تغییرات و نوآوری‌هایی که در زبان حادث می‌شود و نتیجتاً قواعد دستوری زبان را تغییر می‌دهد (همچون ‘تغییر قیاسی’^۵) اشاره دارد (همان منابع).

چامسکی (۱۹۶۴b، ص ۲۲) تأکید ورزیده است که تمایز بین دو نوع خلاقیت فوق (یعنی خلاقیت قاعده‌مند و خلاقیت قاعده‌گردان) تمایزی بنیادی است و در واقع ابزارهای فنی لازم برای پرداختن به خلاقیت قاعده‌مند تنها در چند دهه گذشته و در پرتو

1) romanticists

2) *Grammaire générale et raisonnée*

3) rule-governed creativity

4) rule-changing creativity

5) analogic change

دستاوردهای علم منطق و ریاضی فراهم گشته است. به بیانی دیگر، در پرتو دستاوردهای این علوم است که می‌توان به آنچه هومبلت در ارتباط با صورت زبان مطرح کرده است بازگشت و با تدوین یک دستور زایشی شمائی از صورت زبان ارائه داد (همانجا).

از جمله ایرادهایی که چامسکی به فردینان دوسوسور و ساختگرایان امریکائی وارد می‌داند عدم توجه آنها به خلاقیت قاعده‌مند و جنبه خلاق زبان است (۱۹۶۴ب، ص ۲۳). وی در این خصوص گفته است که ساختگرایان متأثر از مفهوم 'زبان' سوسور به عنوان مجموعه‌ای از عناصر و نیز تحت تأثیر مجذوبیت او به 'نظام‌های عناصر'^۱ و نه 'نظام‌های قواعد'^۲ که دومی در واقع در کانون توجه دستور سنتی و زبان‌شناسی هومبلتی است بوده‌اند (همانجا).

ابهام دیگری که چامسکی در کار هومبلت مشاهده کرده است مربوط به بحث فرایندهای زیا در زبان است. چامسکی می‌گوید در این بحث مشخص نمی‌شود آنچه مدّ نظر هومبلت بوده توانش یا کنش، یعنی آنچه که ارسطو درجه اولیه یا درجه ثانویه فعلیت و تحقق صورت خوانده، بوده است (۱۹۶۶، ص ۲۸). چامسکی افزوده است که دستور زایشی به مفهوم امروزی آن بسط مفهوم 'صورت زبان' به تعبیر هومبلت است بشرط آنکه از 'صورت زبان' آنچه که ارسطو 'تملک دانش'^۳ [= توانش] و نه 'کاربرد واقعی دانش'^۴ [= کنش] خوانده استنباط کنیم (همان صفحه و صفحه ۸۷ پی‌نوشت ۳۹). چامسکی دستور زایشی را توصیف توانش ناخودآگاه سخنگوی بومی زبان (گوبنده و شنونده) که مبنای کنش یعنی تولید و درک گفتار می‌شود خوانده است (ص ۷۵، پی‌نوشت ۲).

پیش از ادامه بحث شایسته است که خلاصه‌ای از آنچه را که تاکنون به عنوان دستاورد زبان‌شناسی دکارتی معرفی کرده‌ایم بازگو کنیم. در زبان‌شناسی دکارتی زبان بشر، در کاربرد عادی و روزمره آن، (برخلاف نظام‌های ارتباطی حیوانات) متکی به محرکها و عوامل برونی یا حالات درونی نیست و نقش آن محدود به برقراری ارتباط نمی‌شود. زبان وسیله تفکر آزاد و حدیث نفس است و امکانات بی‌حد و حصر تفکر و تخیل در جنبه خلاق کاربرد زبان منعکس است. زبان با بهره‌گیری از قواعد محدودی قادر است

1) systems of elements

2) systems of rules

3) possession of knowledge

4) actual exercise of knowledge

بی‌نهایت کنش زبانی پدید آورد. بخشی از این قواعد مختص یک زبان و انحصاری هستند و بخشی از آن همگانی و موهبت مشترک بشر می‌باشند (ص ۲۹).

حال به شرح دستاورد دیگری از زبانشناسی دکارتی که چامسکی زیر عنوان 'ژرف ساخت' و 'روساخت' (۱۹۶۶، ص ۳۱-۵۲) بحث کرده می‌پردازیم. چامسکی گفته است (ص ۳۲ و ۳۳) همسو با تمایز بنیادی بین 'جسم'^۱ و 'ذهن' زبانشناسی دکارتی برای زبان نیز دو جنبه قائل بوده است: جنبه برونی و جنبه درونی. به بیانی دقیق‌تر، یک واژه یا جمله را می‌توان از دو جنبه مورد مطالعه قرار داد یکی از جنبه اصوات تشکیل دهنده آن (= شکل آوایی) و دیگری از جنبه معنا (= نحوه بیان فکر). کتاب دستور همگانی و عقلی نوشته لانسلا و آرنولد که تاریخ نشر آن ۱۶۶۰ است و خود نشأت گرفته از نظریه پورت رویال^۲ می‌باشد و گاه حتی به نام دستور پورت رویال خوانده می‌شود از جمله منابع مورد استناد چامسکی است که تمایز فوق بین دو جنبه زبان را قائل شده است. این تمایز در دستور زایشی به صورت تمایز بین روساخت یک جمله (که مبنای تعبیر آوایی و تعیین تلفظ آن جمله قرار می‌گیرد) و ژرف ساخت آن (که ساختی زیربنایی و انتزاعی که مبنای تعیین معنا واقع می‌شود) مطرح است (ص ۳۳). مفاهیم ژرف ساخت و روساخت، به هنگام معرفی کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو، به تفصیل شرح داده خواهند شد.

نکته دیگری که در زبانشناسی دکارتی در ارتباط با تمایز فوق عنوان و تأکید گردیده اینست که دو جنبه زبان، یعنی ژرف ساخت و روساخت امروزی، لزوماً انطباق کامل ندارند (ص ۳۳). به عنوان نمونه در تحلیل‌های دستورهای مبتنی بر زبانشناسی دکارتی در آن دوره ساخت موصوف و صفت [مثل ساخت پدر مهربان در فارسی] از ژرف ساختی که دارای یک بند موصولی است [یعنی پدری که مهربان است] مشتق شده است و نیز جملات امری و پرسشی را همچون venez me trouvez 'به من ملحق شوید!' و qui a trouvé cela 'چه کسی آنرا پیدا کرده؟' به ترتیب از ژرف ساختهای مرکب (=

1) body

۲) Port Royal نامی است که به گروهی از علمای دکارتی و عقلگرای قرن هفدهم فرانسه که در صومعه پورت رویال در جنوب ورسای مستقر بودند اطلاق می‌شود (رابینز [۱۹۷۴] ۱۹۶۷، ص ۱۱۶ و ۱۲۳؛ کریستال ۱۹۸۵، ص ۲۳۷).

دو جمله‌ای) je vous ordonne (prie) de me venir trouver 'من به شما امر می‌کنم (از شما خواهش می‌کنم) که به من ملحق شوید' و je demande celui qui a trouvé cela 'من می‌پرسم درباره کسی که آنرا پیدا کرده' مشتق کرده‌اند (ص ۴۶). چامسکی گفته است این نکته را بدواً مدیون دستور همگانی و عقلی فوق‌الذکر هستیم که با نگرشی دکارتی و با دقت و بینشی قابل ملاحظه تدوین گردیده است (ص ۳۳). در این دستور ارتباط بین آنچه که اکنون ژرف ساخت و روساخت می‌نامیم به کمک برخی قواعد که امروزه گشتارهای دستوری خوانده می‌شوند برقرار می‌گردد (ص ۳۵). به اعتقاد چامسکی نظریه دستور زایشی گشتاری از بسیاری لحاظ در واقع گونه امروزی و گویاتر نظریه پورت رویال می‌باشد (ص ۳۸، ۳۹ و ص ۹۹ پی‌نوشت ۷۵). جالب است بدانیم که به ادعای چامسکی دستور پورت رویال ظاهراً اولین دستوری است که مفهوم 'ساخت گروهی' را به گونه‌ای نسبتاً روشن مطرح کرده است و جالب‌تر اینکه عدم کارآئی آنرا نیز در توصیف ساخت نحوی زبان نشان داده است و به عنوان جایگزین اشاراتی هم به یک دستور گشتاری دارد که از بسیاری جهات شبیه است به آنچه که امروزه زیر نام دستور زایشی گشتاری مطرح است (ص ۴۲). در دستورهای دروه زبان‌شناسی دکارتی، همچون دستور پورت رویال، اعتقاد بر اینست که ژرف ساخت تمام زبانها که خود منعکس کننده اشکال تفکر است یکی است و عملکرد قواعدی که امروزه گشتار می‌خوانیم از یک ژرف ساخت مشترک روساختهای مختلف پدید می‌آورد. به عنوان نمونه، دستورهای دوره دکارتی روابطی را که در یک زبان از طریق 'حالتها'،^۲ در زبانی دیگر توسط 'حروف'،^۳ [همچون حروف اضافه]، و در زبانی دیگر به کمک 'توالی واژه‌ها'،^۴ برقرار می‌گردد بازتابهای یک رابطه ژرف ساختی که مشترک بین همه این زبانهاست دانسته‌اند (ص ۳۵، ۴۴، ۴۵).

دستآورد دیگری که با بحث فوق مرتبط است و چامسکی آنرا نیز به دوره زبان‌شناسی دکارتی منسوب دانسته است تمایزی است که دستورنویسان آن دوره بین 'دستور همگانی' (= دستور 'فلسفی'،^۵ دستور 'عقلی'،^۶ دستور 'طبیعی'،^۸) و 'دستور یک

1) phrase structure

2) cases

3) particles

4) word order

5) grammaire générale/ universal

6) philosophical

7) rational

8) natural

زبان خاص^۱، قائل شده‌اند (ص ۵۲-۵۹ و ص ۱۰۵ پی‌نوشت ۹۵). چامسکی این دستاورد را زیر عنوان 'توصیف'^۲ و 'تبیین'^۳ در زیانشناسی آورده است (۵۲-۵۹) و گفته است که محدوده زیانشناسی دکارتی صرفاً دستور توصیفی، یعنی ارائه توصیفی از قواعد یک زبان خاص، نبوده است بلکه به دستور همگانی، یعنی کشف اصول همگانی ساخت زبان بشر، نیز توجه داشته است (ص ۵۲) زیرا کشف اصول همگانی در واقع خود تبیینی برای رفتار زبانهای خاص فراهم می‌آورد (ص ۵۴). به بیانی روشنتر، اگر بتوان نشان داد که رفتار زبانهای خاص در واقع موارد ویژه‌ای از خصوصیات همگانی ساخت زبان بشر است آنگاه می‌گوئیم که کشف آن اصول همگانی تبیین نسبی برای رفتار زبانهای خاص بدست داده است (همانجا). گفته شد که کشف اصول همگانی تبیین نسبی برای رفتار زبانهای خاص تلقی می‌شود زیرا خود آن اصول همگانی را می‌توان بر اساس 'باورها'^۴ی کلی درباره فرایندهای ذهنی بشر یا 'شروط'^۵ کاربرد زبان (مثلاً سودمندی 'گشتارهای حذف'^۶ بخاطر مختصر و مفید کردن طول جملات) تبیین کرد (همانجا). بنابراین زیانشناسی دکارتی با اتخاذ این خط مشی سعی بر آن داشته است که نظریه‌ای برای دستور تدوین کند که هم 'همگانی' است و هم 'عقلی' (همانجا). پیرامون مفاهیم توصیف و تبیین در زیانشناسی گشتاری متعاقباً در همین فصل به تفصیل صحبت خواهد شد. در اینجا بجاست از چامسکی نقل کنیم که ساختگرایان امریکائی نیز در دهه ۱۹۴۰ به توصیف و تبیین توجه داشته‌اند با این تفاوت که هدف تبیین‌های همگانی آنها نمایاندن قوای ذهنی سخنگوی بومی زبان نبوده است، یعنی تبیین‌های ذهن گرایانه و عقلی نداشته‌اند بلکه تبیین‌های آنها مبتنی بر 'روالهای کشف'^۷ و مکانیکی بوده است (۵۸ و ص ۱۰۶، پی‌نوشت ۱۰۵).

1) grammaire particulière/ particular grammar

2) description

3) explanation

4) assumptions

5) contingencies

6) elliptical transformations

۷) روالهای کشف روشها و دستورالعمل‌هایی بودند که ساختگرایان امریکائی برای استخراج واجها، تکواژها، و واژه‌ها در یک زبان، به گونه‌ای مکانیکی، به پیکره‌ای از آن زبان اعمال می‌کردند. روالهای کشف ویژه یک زبان خاص نبودند بلکه جنبه همگانی داشتند. یکی از آن روالها این بود که واج در هر زبان کوچکترین عنصر ممیز معناست و بنابراین هرگاه بجای یکی از آواهای یک تکواژ، آوای دیگری جایگزین می‌شد و معنی آن تکواژ تغییر می‌کرد (مانند تار و دار) آنوقت می‌گفتند که آن آوا در واقع یک واج است.

همانطور که در پاراگراف پیش نقل شد زبان‌شناسی دکارتی قصد تدوین نظریه‌ای برای دستور داشته است که هم 'همگانی' است و هم 'عقلی'. چامسکی در آخرین بخش کتاب زبان‌شناسی دکارتی که عنوان آن 'فراگیری و کاربرد زبان' (ص ۵۹-۷۲) است توضیحات نسبتاً مفصّلی از این دو مفهوم ارائه کرده است که چکیده آن بشرح زیر است. وظیفه دستور همگانی عبارت است از مطالعه همگانیهای زبانی، یعنی آن اصولی که تنوع زبانهای بشری را مشخص و معین می‌کنند (ص ۵۹). وی بلافاصله متذکر شده است که با توجه به تعریف فوق لازم نیست که همگانیهای زبانی در هر زبانی یافت شوند (ص ۱۰۷ پی‌نوشت ۱۰۸) بلکه همگانیها مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که زبانها از میان عناصر آن مجموعه انتخاب می‌کنند. او گفته است مثلاً وقتی ادعا می‌کنیم که فلان مجموعه مشخصه‌های آوایی همگانی است این به آن معنا نیست که هر یک از مشخصه‌های آوایی متعلق به آن مجموعه در هر زبانی یافت می‌شود بلکه منظور اینست که همه زبانهای دنیا مشخصه‌های آوایی خود را از میان عناصر این مجموعه برمی‌گزینند (همانجا). بنابراین تنوع و گوناگونی زبانها ناشی از انتخاب از عناصر مجموعه همگانیهای زبانی است و از اینروست که می‌گوئیم همگانیهای زبانی تنوع زبانهای بشری را مشخص و معین می‌کنند. این همگانیها آموختنی نیستند بلکه خود از ویژگیهای ذاتی و فطری ذهن بشر هستند که کودک به هنگام تولد با خود به عرصه این جهان می‌آورد و در واقع بخاطر مجهز بودن به آنهاست که کودک قادر است زبان مادری خود را که پیرامون او صحبت می‌شود بیاموزد (ص ۵۹ و ۶۰). چامسکی اضافه کرده است که زبان‌شناسی دکارتی با اتخاذ این شیوه نگرش به زبان آموزی و همگانیهای زبانی در واقع منعکس کننده دیدگاه 'روانشناسی عقلگرایی' قرن هفدهم شده است (ص ۶۰). در روانشناسی عقلگرایی قرن هفدهم اعتقاد بر این بوده است که ذهن در کسب دانشهای بشر سهم به عهده دارد (همان صفحه). با توجه به این توضیحات، مقصود زبان‌شناسی دکارتی از تدوین نظریه‌ای برای دستور که هم 'همگانی' و هم 'عقلی' است مشخص می‌شود. مقصود اینست که دستوری تدوین گردد که مبتنی بر همگانیهای زبانی و نیز متکی به آراء و باورهای مکتب عقل‌گرایی است.

چامسکی نقل قولهایی از هربرت (قرن ۱۷)، دکارت، لایبنیتس^۱ (۱۶۴۶-۱۷۱۶)، هومبلت (و شخصیت‌های دیگری) که جملگی تفکر عقلگرایی داشتند و به وجود دانش ذاتی معتقد بودند ارائه کرده و یادآوری کرده است که این دانشمندان در واقع احیاء کنندگان تفکر عقلگرایی در دوره مورد وصف ما (یعنی دوره زبانشناسی دکارتی) هستند زیرا قدمت این تفکر در آثار افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ پیش از میلاد) نیز قابل پی‌گیری است. افلاطون از 'وجود پیشین'^۲ مفاهیم در ذهن بشر سخن گفته است (ص ۶۳ و ص ۱۰۸ پی‌نوشت ۱۱۱). در اینجا اشاره به آزمایشی است که افلاطون بر روی برده جوانی انجام می‌دهد و اثبات می‌کند که او (بدون اینکه آموزشی دیده باشد) حقایق هندسی را از قبل می‌دانسته (یعنی ذاتی ذهن او هستند) و برای تشخیص آن حقایق تنها کافی است آنها را بطریقی به او یادآوری کنیم (ص ۶۳). در روانشناسی عقلگرایی قرن هفدهم، که همانطور که پیشتر گفته شد زبانشناسی دکارتی مستقیماً از آن متأثر بوده است، نیز همین دیدگاه افلاطون کم و بیش ابراز شده است. به اعتقاد چامسکی شاید طرح نخستین بار این نگرش در قرن هفدهم در اثر سال ۱۶۲۴ هربرت است (ص ۶۰). او در آن اثر بخش اعظم نظریه روانشناسی‌ای را که مورد اتکای زبانشناسی دکارتی است بیان کرده است (ص ۶۲). هربرت در آنجا ابراز عقیده کرده است که اصول یا مفاهیمی در ذهن ما نقش بسته‌اند که ما به حکم غریزه طبیعی و موهبت طبیعت آنها را برای درک و تشخیص اشیاء بکار می‌بندیم (چامسکی ص ۶۰). هربرت تأکید ورزیده است که خود اشیاء اللقاء کننده این اصول و مفاهیم نیستند بلکه آنها صرفاً این اصول و مفاهیم را که از قبل موجوداند، یعنی ذاتی و مشترک بین انسانها هستند، تحریک و فعال می‌کنند (همانجا). این اصول و مفاهیم ذاتی و مشترک ماهیت، شیوه و گستره آنچه را که شنیده خواهد شد، انتظار آن خواهد رفت، یا تمنا خواهد شد رقم می‌زنند (چامسکی ص ۶۱). برای درک عمیق‌تر نظریات هربرت ذکر دو نکته زیر ضروری به نظر می‌رسد. نخست اینکه وقتی او سخن از اصول و مفاهیم مشترک بین انسانها می‌کند مقصود او انسانهای عادی است و نه انسانهای به تعبیر او تهی مغز، از نظر عقلی ناتوان، خود رأی، احمق، سبک مغز و بی‌تدبیر (نقل از چامسکی ص ۶۱). هربرت بلافاصله خاطر نشان کرده است که این گفته

1) Leibniz

2) preexistence

او به آن معنا نیست که انسانهای غیرعادی (یعنی انسانهای فوق‌الوصف) کلاً فاقد آن اصول و مفاهیم هستند بلکه مقصود اینست که صورت کامل آن در انسانهای عادی وجود دارد (همان منبع ص ۶۱ و ۶۲). دوم آنکه برای تحریک و فعال شدن این اصول و مفاهیم مشترک و ذاتی تجربه مقتضی لازم است (همان منبع ص ۶۲)، یعنی کودک می‌بایست در محیطی که زبان در آن بکار برده می‌شود قرار گیرد تا اصول و مفاهیم زبانی ذاتی در او تحریک و فعال گردند. در این خصوص این اصول و مفاهیم مانند دیگر قوای ذاتی، همچون بینائی، شنوایی، عشق ورزی، امید و غیره، عمل می‌کنند. بدین ترتیب که در صورت نبودن تجربه مقتضی برای هر یک از این قوا، آنها نهفته و بلااستفاده باقی می‌مانند و حتی محو می‌شوند و هیچ اثری از وجود خود بجا نمی‌گذارند (همانجا). هربرت نظریه‌ای که ذهن را 'صفحه خالی'^۱ می‌پندارد، و به وجود اصول و مفاهیم ذاتی معتقد نیست، و بر این باور است که ما توانائی و استعداد لازم را برای درک و تشخیص اشیاء از خود اشیاء کسب می‌کنیم بیهوده و عبث خوانده است (همانجا). نظریه مورد اشاره و انتقاد هربرت در فلسفه تجربه‌گرائی متبلور است که متعاقباً در قیاس با عقل‌گرائی مجدداً مطرح خواهد شد.

دکارت، لایبنیتس، و هومبلیت (و برخی از رمانتیکیان مانند اشگل و کالریج) نیز همچون هربرت به وجود اصول و مفاهیم ذاتی و مشترک در 'شناخت'^۲ و فراگیری معتقد بودند و نقش تجربه و محیط را تحریک و فعال کردن آن اصول و مفاهیم دانسته‌اند (ص ۶۲-۷۲). در این خصوص دکارت گفته است که در کودکی به هنگامی که برای نخستین مرتبه تصویر یک مثلث را روی کاغذ می‌بینیم قادر به درک آن هستیم زیرا مفهوم واقعی و اصلی مثلث ذاتی ذهن ماست و رویت آن شکل بر روی کاغذ باعث احیاء آن مفهوم اصلی می‌شود و حقیقتاً آنچه که ما با رویت آن شکل درک می‌کنیم مفهوم واقعی و اصلی مثلث است نه تصویر منقوش بر کاغذ (چامسکی ص ۶۶-۶۹). اساساً همین دیدگاه عقل‌گرایانه و افلاطونی را هومبلیت در خصوص زبان آموزی اتخاذ کرده است. به تعبیر او زبان آموزی عبارت است از رشد و پرورده شدن استعدادهای نسبتاً ثابت، یعنی اصول و مفاهیم زبانی ذاتی، که تحت شرایط محیطی مقتضی، یعنی در معرض زبان قرار

گرفتن کودک، صورت می‌گیرد (چامسکی ص ۶۴). لایبنتیس نیز ابراز عقیده کرده است که ما هیچ چیز را نمی‌آموزیم مگر آنکه قبلاً مفهوم مربوط به آن را در ذهن داشته باشیم (چامسکی ص ۶۳). این آراء و افکار عقل‌گرایانه که تا قرن نوزدهم (و چندی در آن قرن نیز) استمرار داشت پس از انقطاعی طولانی امروزه در زبانشناسی تحت عنوان زبانشناسی زایشی-گشتاری و در روان‌شناسی در قالب 'روانشناسی شناختی'، متبلور و مطرح است (ص ۷۲). جنبه خلاق کاربرد زبان از مباحثی است که بار دیگر در قانون توجه زبانشناسی قرار گرفته و نظریه‌های دستور همگانی که در قرون هفدهم و هجدهم طرح‌ریزی شده بودند در دستور زایشی-گشتاری احیاء و ساخته و پرداخته شده‌اند (همانجا).

در کتاب ۱۹۶۵ چامسکی نیز اشاره به خاستگاه فلسفی دستور گشتاری شده و مقایسه‌ای نیز با خاستگاه فلسفی ساختگرائی (امریکائی) صورت گرفته است (ص ۴۷-۵۹). در اینجا مختصری از آن مقایسه معرفی می‌شود. چامسکی خاستگاه فلسفی دستور گشتاری را به عقلگرائی نسبت می‌دهد و ساختگرائی (امریکائی) را دنباله رو تجربه‌گرائی می‌داند (ص ۵۲). همانطور که در پاراگرافهای پیش هم مکرراً نقل شد، عقل‌گرایان به وجود مفاهیم و اصولی از پیش ساخته و ذاتی که ساختار و شکل کلی دانش را رقم می‌زنند قائل‌اند و نقش تجربه و محیط را تحقق و تبلور این طرح از پیش ساخته و ذاتی دانسته‌اند (چامسکی ۱۹۶۵، ص ۴۸ و ۵۱-۵۲). چامسکی افزوده است که تجربه‌گرایان تنها روالها و مکانیزمهای دخیل در فراگیری دانش (همچون روشهای استقرائی) را ذاتی ذهن می‌دانند و بر این باورند که شکل و ساختار دانش کاملاً آزاد است (ص ۵۱ و ۵۴). به اعتقاد چامسکی از دیدگاه تجربه‌گرایان که چامسکی آنرا به عنوان دیدگاه غالب در دوره معاصر می‌داند (ص ۵۱) زبان اساساً یک ساخت برونی (و نه درونی و ذاتی) است که از طریق فرایند شرطی شدن که در روانشناسی 'رفتارگرائی'^۲ هم مطرح است آموخته می‌شود. او در معرفی این دیدگاه فلسفی از مشاهیری همچون اسکینر^۳، کواهن^۴، که هر دو از دانشمندان قرن حاضرند، و هیوم^۵، که از فلاسفه قرن هجدهم است، نام برده است (همانجا). چامسکی سپس با نقل قیاسی که لایبنتیس ارائه

1) cognitive psychology

2) behaviourism

3) Skinner

4) Quine

5) Hume

داده تفاوت بین دیدگاه تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان را کاملاً عیان ساخته است. لایب‌نیتس ذهن را یکبار به سنگ مرمری تشبیه کرده که در آن هیچ رگه‌ای مشاهده نمی‌شود و به تعبیر فلاسفه همانند 'لوح بی‌نقش' ^۱ یا 'لوح خالی' ^۲ است و بار دیگر به سنگ مرمری که دارای رگه‌هایی است که تصویری خاص را نمایان می‌سازند. در حالت اول سنگ مرمر می‌تواند هر نوع تصویری را در خود نقش بندد اما در شق دوم که رگه‌های موجود در سنگ مرمر تصویر خاصی را ترسیم کرده‌اند در واقع ما با یک نقش از پیش ساخته و به تعبیری ذاتی روبرو هستیم و تنها کافیتست که با کندن و جلا دادن سنگ مرمر آن تصویر را نمایان‌تر سازیم (ص ۵۲).

بجاست که این بحث را با یکی از انتقادهایی که از دستور زایشی شده و پاسخی که چامسکی به آن انتقاد داده است پایان دهیم و قضاوت را نیز به خواننده واگذار کنیم. چامسکی در کتاب (۱۹۶۴b، ص ۲۵) خود چند اثر را نام برده است که دستور زایشی را ماحصل تلاش‌هایی برای استفاده از رایانه برای اهداف مختلف (همچون ترجمه ماشینی) دانسته‌اند. او این استنباط را عجیب و غیرواقعی خوانده و اضافه کرده است که ریشه‌های دستور زایشی در زبان‌شناسی سنتی (همانجا) و یا حتی در دستور پانینی، مربوط به چهار قرن پیش از میلاد مسیح در هندوستان، قابل پی‌گیری است (چامسکی ۱۹۶۵، ص ۷).

کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو در واقع نخستین چهارچوب و انگاره 'کامل' دستور زایشی-گشتاری است و معرف 'نظریه معیار' در این دستور است. آن کتاب نه تنها در برگیرنده کلیه تحولاتی است که پس از انتشار کتاب ساختهای نحوی در دستور گشتاری رخ داده است (و ما در فصل پیش با عمده‌ترین آنها آشنا شدیم) و از اینرو تصویری 'کامل' از بخش‌های مختلفی که مجموعاً نظام زبان را تشکیل می‌دهند بدست می‌دهد بلکه شامل مفاهیم تازه‌ای است که در گونه اولیه این دستور در کتاب ساختهای نحوی وجود ندارد. کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو از بُعد دیگری نیز حائز اهمیت می‌باشد و آن اینست که آن انگاره برای مدتی از اتفاق نظر عمومی و اجماع زبان‌شناسانی که در آن زمان در چهارچوب دستور گشتاری پژوهش می‌کردند برخوردار بود و همانطور که در فصل‌های

1) tabula rasa

2) blank tablet

بعد خواهیم خواند این کتاب منشأ تحولات و تعدیل‌های نظری عمده در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ واقع گردید. کتاب فوق متشکل از چهار فصل است که در پاراگرافهای زیر اهم مطالب فصول آن معرفی خواهد شد.

عنوان فصل اول کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو 'مقدمات روش شناختی' است و در آن تعدادی از مفاهیم بنیادی در دستور گشتاری و نیز خاستگاه فلسفی این دستور بحث شده است. اولین مفهومی که چامسکی مطرح کرده است تمایزی است که وی بین دانش زبانی سخنگوی بومی و کاربرد واقعی و عملی آن دانش در موقعیتها و بافتهای مختلف قائل شده است. چامسکی آن دانش را 'توانش زبانی' و کاربرد آنرا 'کنش زبانی' نام نهاده است (ص ۴). سخنگوی بومی زبان، که چامسکی قصد توصیف دانش زبانی او را دارد، فردی است آرمانی که در یک جامعه زبانی کاملاً همگن و یکدست زندگی می‌کند، زبان خود را خوب می‌داند و به هنگام بکارگیری آن دانش (یعنی در کنش زبانی) متأثر از عوامل غیرزبانی همچون کم حافظه‌گی، حواس پرتی، خطا و غیره نیست (ص ۳). وی افزوده است اگر چنین فرد و شرائط آرمانی وجود داشته باشد آنگاه کنش زبانی سخنگوی بومی زبان بازتاب و تبلور مستقیم و کامل توانش زبانی او خواهد بود. اما وقتی چنین شرائط آرمانی وجود ندارد آنگاه کنش زبانی سخنگوی بومی زبان برآیند عوامل متنوعی است که یکی از آن عوامل توانش زبانی اوست. بنابراین در شرائط معمولی و غیرآرمانی، عوامل غیر زبانی (کم حافظه‌گی، حواس پرتی، و امثال آن) بر تجلی دانش زبانی سخنگوی بومی تأثیر می‌گذارند و از اینرو کنش زبانی واقعی، یعنی گفته‌ها و نوشته‌های سخنگوی بومی زبان، بازتاب و تبلور مستقیم و کامل توانش زبانی او نیست. چامسکی گفته است وظیفه زبانشناس و نیز کودکی که زبان مادری خود را می‌آموزد اینست که بر اساس داده‌های واقعی زبان، یعنی کنش‌های زبانی موجود، که همانطور که گفته شد متأثر از عوامل متعدد غیرزبانی است و از اینروگاه قواعد زبانی در آنها درست رعایت نشده، جمله ناقص بیان شده و غیره به قواعد صحیح آن زبان، یعنی توانش زبانی سخنگوی بومی زبان، دست یابد (ص ۴).

چامسکی متذکر شده است تمایزی که او بین توانش زبانی و کنش زبانی قائل است یادآور و مرتبط با تمایز بین 'زبان' و 'گفتار' فردینان دوسوسور است لیکن می‌بایست استنباط سوسور از 'زبان' به معنی فهرستی از 'نشانه‌ها' (مدخل‌ها) کنار نهاده شود و به

برداشت هومبلی این مفهوم به عنوان نظامی از فرایندهای زایا روی آورده شود (همانجا).

وی سپس افزوده است با توجه به تمایز فوق‌الذکر بین توانش و کنش، دستور یک زبان عبارت خواهد بود از توصیف توانش زبانی آن سخنگوی بومی آرمانی و اگر چنین دستوری کاملاً صریح باشد به این تعبیر که در توصیف‌های خود هیچ چیز را به عهده هوش و درک خواننده واگذار نکند بلکه توصیف و تحلیلی روشن از دانش زبانی او به دست دهد آنرا 'دستور زایشی' خواهیم نامید. به بیانی دیگر، دستور زایشی یک زبان عبارت است از مجموعه‌ای از قواعد که به گونه‌ای گویا و عاری از هرگونه ابهام، ساختار جملات آن زبان را مشخص می‌کنند (ص ۴ و ۸). آن مجموعه قواعد یا توانش زبانی دانش ناخودآگاه سخنگوی بومی زبان را تشکیل می‌دهد؛ دانشی که سخنگوی بومی به عنوان گوینده و شنونده آن را به کار می‌برد بدون اینکه الزاماً از ساختار و ماهیت آن آگاه باشد (ص ۸). نکته دیگری که چامسکی بر آن تأکید ورزیده است این است که دستور زایشی یک زبان نه از بُعد گوینده و نه از بُعد شنونده تدوین می‌گردد (ص ۹). به بیانی روشنتر، دستور زایشی نه یک انگاره برای نحوه تولید جملات است و نه یک انگاره برای نحوه ادراک جملات بلکه انگاره‌ای است خنثی (به معنی نه از بعد گوینده و نه از بعد شنونده) برای توصیف ساختار دانش زبانی سخنگوی بومی زبان (که هم گوینده است و هم شنونده). چامسکی اضافه کرده است که واژه 'زایشی' به مفهومی که در علم منطق به کار می‌رود مورد نظر اوست و کاربرد واژه زایشی در کنار دستور به معنای آن است که آن دستور ساختار درونی جملات را مشخص می‌سازد. اینکه گوینده جملات زبان را چگونه تولید می‌کند و چه فرایندهای روانی، جسمانی، و عصبی در تولید جملات دخیل هستند و یا اینکه شنونده چگونه جملات زبان را درک می‌کند و پس از برخورد ملکولهای متراکم هوا به پرده گوش او چه فرایندهای عصبی و ذهنی در اعصاب و مغز او رخ می‌دهد تا نهایتاً جمله فهمیده شود جملگی مربوط به کنش زبانی است. پس توانش دانش نهفته و فعال نشده در ذهن است و فعال کردن آن برای تولید (توسط گوینده) یا ادراک (توسط شنونده) مربوط به کنش است. پس هنگامی که نظریه‌ای درباره کنش تدوین گردد به عنوان زیرمجموعه عمده‌ای از آن نظریه‌ای درباره توانش (= دستور زایشی) را خواهیم داشت (همانجا) و زیرمجموعه‌های دیگر آن را نظریه‌های

روانشناختی، فیزیولوژیکی، عصبی، ذهنی، و غیره که در تولید، ادراک و کاربرد جملات دخیل هستند تشکیل خواهند داد. پس توانش به دانش زبانی بالقوه دلالت دارد و کنش صورت بالفعل شده آن دانش است (که متأثر از عوامل روانشناختی، فیزیولوژیکی، عصبی، ذهنی، اجتماعی- فرهنگی، و امثال آن می باشد). تمایز دیگری که چامسکی مطرح کرده است و در ارتباط با بحث فوق می باشد تمایز بین 'دستوری بودن' یک جمله و 'پذیرفتنی بودن'^۱ آن است (ص ۱۰-۱۵). دستوری بودن مفهومی است که به حوزه توانش مربوط است و پذیرفتنی بودن به حوزه کنش (ص ۱۱). جملاتی دستوری تلقی می شوند که منطبق با قواعد زبان مورد وصف باشند و جملاتی پذیرفتنی هستند که احتمال کاربرد آنها زیاد است، به راحتی فهمیده می شوند، و خوش آیند و طبیعی اند. چامسکی افزوده است که مفاهیم دستوری بودن و پذیرفتنی بودن را می بایست جدا از یکدیگر دانست زیرا به عنوان مثال دو جمله (۲) و (۳) زیر، اگرچه هر دو دستوری هستند اما درجه پذیرفتنی بودن آنها یکی نیست و جمله اول به مراتب پذیرفتنی تر از جمله دوم است.

(2) I called up the man who wrote the book that you told me about [1(i)]

(3) I called the man who wrote the book that you told me about up [2(i)]

چامسکی اذعان دارد که معیارهای فوق الذکر که در وصف پذیرفتنی بودن جملات ذکر شد خود مبهم اند (ص ۱۹۵ پی نوشت ۵) و از اینرو بر این باور است که کسانی که به تدوین نظریه کنش علاقه مند هستند می بایست در پی یافتن معیارهای ملموس و روشن باشند. او به چند مورد پیشنهاد که خود او، یا او و دیگران، و یا دیگران برای نیل به آن معیارهای ملموس و روشن ارائه داده اند اشاره کرده است. این معیارها بر اساس چگونگی تأثیر ساختار نحوی جملات در تعیین میزان پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی بودن جملات است. در اینجا تنها یک نمونه از معیارها نقل می گردد. 'خود درونه گیری' که عبارت است از جای گرفتن یک بند موصولی در درون بند موصولی دیگر اگرچه جملات دستوری به دست می دهد اما جملات حاصل از نظر پذیرفتنی بودن در درجه

1) acceptability

2) self-embedding

بسیارپائین قرار دارند. چامسکی مثال (۴) زیر را برای تأیید این ادعا به شاهد آورده است.

- (4) the man who the boy who the students recognized pointed out is a friend of mine [2(ii)]

در این مثال، بند موصولی who the students recognized خود در درون بند موصولی who the boy who the students recognized pointed out قرار گرفته است و از اینرو در این مثال ما شاهد درونه‌گیری بندهای موصولی هستیم.

قبلاً گفتیم که دستور زایشی چهارچوبی است که چامسکی برای توصیف توانش، یعنی مجموعه قواعدی که دانش زبانی سخنگوی بومی زبان را تشکیل می‌دهد، مطرح کرده است. آن مجموعه قواعد سه بخش مختلف دستور زایشی را تشکیل می‌دهد که عبارتند از بخش نحو، بخش واجی، و بخش معنا. چامسکی اعلام کرده است که استنباط او از بخش معنا و سازه‌های آن اساساً همان استنباطی است که کتزوپستال (۱۹۶۴) ارائه داده‌اند (ص ۱۹۸ پی‌نوشت ۱۰). این استنباط در فصل پیش کتاب حاضر به تفصیل معرفی شد. وی همچنین به تعدادی از منابع که عمدتاً آثار خود او یا مورس هله^۱ هستند اشاره کرده است و آن آثار را معرف بخش واجی دانسته است. در اینجا صرفاً به این تذکر بسنده می‌شود که آنچه بعدها به عنوان 'واج‌شناسی زایشی'^۲ نام گرفت بر مبنای همین آثار شکل گرفته است. شیوه و جایگاه عملکرد قواعد معنایی و واجی همانگونه است که در کتاب کتزوپستال (۱۹۶۴) پیشنهاد شده است و خلاصه آن در نمودار شماره (۴۳) فصل پیش منعکس است. این دو مقوله قاعده نقش خوانشی دارند. به این صورت که قواعد معنایی 'ژرف‌ساخت' جملات را خوانش می‌کنند و معنای آنها را بدست می‌دهند و قواعد واجی 'روساخت' جملات را خوانش می‌کنند و تلفظ آنها را مشخص می‌نمایند. چامسکی مفاهیم ژرف‌ساخت و روساخت را با مفاهیم 'صورت درونی'^۳ و 'صورت برونی'^۴ هومبلت و مفاهیم مشابهی که برخی از فلاسفه و زیان‌شناسان بکار برده‌اند هم‌تراز می‌داند (ص ۱۹۸-۱۹۹ پی‌نوشت ۱۲). و نیز خواننده به سهولت به تشابه بین این مفاهیم و مفاهیم 'ساخت گروهی زیرساختی' و 'ساخت گروهی مشتق' که بهنگام

1) Morris Halle

2) generative phonology

3) inner form

4) outer form

توضیح کتاب کتروپستال (۱۹۶۴) در فصل پیش معرفی گردید پی خواهد برد. پیرامون مفاهیم ژرف ساخت و روساخت متعاقباً بیشتر صحبت خواهد شد.

بحث مهم دیگری که در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو مطرح است (الف) مسئله تعیین صحت یا سقم توصیف‌های زیانشناس از داده‌های آن زبان است و (ب) مسئله ارزیابی و عمق آن توصیف‌هاست. در خصوص مسئله (الف) چامسکی اعلام کرده است که شمّ زبانی سخنگوی بومی ملاک و معیار نهائی برای تعیین صحت یا سقم توصیف‌های زیانشناس می‌باشد (ص ۲۱). او بلافاصله هشدار داده است که البته باید در نظر داشت که ممکن است سخنگوی بومی زبان همیشه از دانش خود، آگاه نباشد بلکه با فراهم نمودن زمینه لازم آن دانش به صورت ضمیر آگاه سخنگوی بومی در خواهد آمد. وی سپس برای روشن شدن بحث سه مثال به شاهد آورده است که در اینجا دو مورد آن مطرح خواهد شد. او گفته است که در بافت خاصی سخنگوی بومی ممکن است از جمله *flying planes can be dangerous* تنها یک معنی استنباط کند و حتی اگر معنی دیگر این جمله به اطلاع او برسد آنرا مردود و یا غیر طبیعی بداند. آنچه ما در اینجا شاهد آن هستیم این است که تنها یکی از معانی دوگانه این جمله منطبق با بافتی است که جمله در آن به کار رفته و از اینرو این مفهوم در ضمیر آگاه او قرار دارد اما معنی دیگر آن جمله که در این بافت بخصوص عیان نیست در ضمیر آگاه او قرار ندارد و از اینرو او نسبت به این مفهوم عکس‌العمل نشان می‌دهد. اما در توصیف توانش انگلیسی زبان، زیانشناس بی‌گمان برای جمله فوق‌الذکر می‌بایست دو خوانش ارائه دهد یکی اینکه 'هواپیماهای در حال پرواز می‌توانند خطرناک باشند' و دیگری آنکه 'پرواز با هواپیما می‌تواند خطرناک باشد'. پس همیشه دانسته‌های زبانی سخنگوی بومی در ضمیر آگاه او قرار ندارد و ممکن است بخاطر بافتی که جمله در آن به کار رفته بخشی از آن دانسته‌ها پوشیده و نهان بماند. مثال دیگری که چامسکی مطرح کرده است جمله‌های (۵) و (۶) زیر است:

(5) I persuaded John to leave. [(6)]

(6) I expected John to leave. [(7)]

چامسکی اظهار داشته است که اولین عکس‌العمل سخنگوی بومی زبان نسبت به این

جملات آنست که آنها هم ساخت هستند. وی افزوده است که در دستورهای زبان انگلیسی و نیز در توصیف قبلی خود او از این جملات آنها هم ساخت پنداشته شده‌اند. لیکن برخلاف استنباط سخنگوی بومی و توصیفهای پیشین این جملات دارای ساختی متفاوت هستند که بررسی جملات زیر این تفاوت را نشان می‌دهد.

- (7) (i) I persuaded a specialist to examine John [8(i)]
 (ii) I persuaded John to be examined by a specialist [8(ii)]
- (8) (i) I expected a specialist to examine John [9(i)]
 (ii) I expected John to be examined by a specialist [9(ii)]

چامسکی می‌گوید جمله‌های 8(i) و 8(ii) هم معنا هستند بدین صورت که اگر جمله اول مصداق داشته باشد الزاماً جمله دوم هم مصداق خواهد داشت. اما دو جمله 7(i) و 7(ii) هم معنا نیستند. یعنی 7(i) ممکن است مصداق داشته باشد اما 7(ii) مصداق نداشته باشد و برعکس. چامسکی ژرف ساخت جملات (۷) و (۸) را به ترتیب بشرح زیر پیشنهاد کرده است.

- (9) (i) Noun Phrase - Verb - Noun Phrase - Sentence [10(i)]
 (I - persuaded - a specialist - a specialist will examine John)
- (ii) Noun Phrase - Verb - Noun Phrase - Sentence [10(ii)]
 (I - persuaded - John - a specialist will examine John)
- (10) (i) Noun Phrase - Verb - Sentence [11(i)]
 (I - expected - a specialist will examine John)
- (ii) Noun Phrase - Verb - Sentence [11(ii)]
 (I - expected - a specialist will examine John)

با مقایسه ژرف ساختهای 9(i) و 9(ii) ملاحظه خواهد شد که در 9(i) a specialist مفعول منطقی بند پایه است و در 9(ii) John آن نقش را به عهده دارد. اما ژرف ساختهای 10(i) و 10(ii) عیناً یکسان است و از اینرو این دو جمله هم معنا هستند. عملکرد گشتار مجهول بر بندهای پیرو در 9(ii) و 10(ii) و عملکرد برخی گشتارهای دیگر (که در این بحث فاقد اهمیت هستند) به کلیه چهار ژرف ساخت فوق روساختهای

(۷) و (۸) را به دست می‌دهد. چامسکی نتیجه گرفته است که مثالهای (۵) و (۶) فوق نشانگر دو نکته مهم‌اند. نخست اینکه آنها نشان می‌دهند که تا چه اندازه رو ساخت ممکن است متفاوت از ژرف ساخت و در واقع حجابی برای آن باشد و دوم اینکه دانش زبانی سخنگوی بومی زبان همیشه برای خود او آشکار نیست (ص ۲۴). یادآوری می‌شود که بحث حاضر را برای پرداختن به دو نکته آغاز کردیم: (الف) مسئله تعیین صحت یا سقم توصیفهای زبان‌شناس از داده‌های آن زبان و (ب) مسئله ارزیابی و عمق آن توصیفها. آنچه از آغاز این بحث تاکنون گفته شد مربوط به مسئله (الف) بود. حال به (ب) می‌پردازیم. چامسکی فصل دوم کتاب مسائل جاری در نظریه زبانی (ص ۲۸-۵۵) و صفحاتی چند از کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو (ص ۲۴-۲۷) را به توضیح پیرامون این نکته اختصاص داده است. در کتاب نخست برای ارزیابی توصیفهای زبانی، سه سطح با میزان انتزاع و عمق مختلف مطرح شده است. پایین‌ترین سطح، سطح 'کارآئی مشاهده‌ای'^۱ است. دستوری برخوردار از این سطح کارآئی است که بتواند داده‌های زبانی ارائه شده به آن را، یعنی پیکره زبانی، توصیف کند (ص ۲۸ و ۲۹) و جملات دستوری را از غیردستوری تمیز دهد. سطح دوم که بالاتر و انتزاعی‌تر از سطح اول است سطح 'کارآئی توصیفی'^۲ است. دستوری برخوردار از این سطح کارآئی است که نه تنها قادر باشد جملات دستوری را از غیردستوری بازشناسد بلکه توصیفی را که منطبق با شَم زبانی سخنگوی بومی آن زبان است نیز از پیکره ارائه دهد. به بیانی دیگر، چنین دستوری می‌بایست قواعد زبانی نهفته در پیکره ارائه شده به آنرا استخراج نماید (همانجا). بالاترین سطح انتزاع سطح 'کارآئی تبیینی'^۳ است. کارآئی تبیینی در ارتباط با نظریه زبانی مطرح است. نظریه‌ای از کارآئی تبیینی برخوردار است که مبنای مناسبی را، که ابعاد آن فارغ از چهارچوب یک زبان خاص است، برای انتخاب یک دستور از میان دستورهای که جملگی از کارآئی مشاهده‌ای بهره‌مندند فراهم آورد. دستوری که بر این مبنا برگزیده می‌شود دستوری است که گفته می‌شود از کارآئی توصیفی برخوردار است. با انتخاب چنین دستوری می‌گوییم که آن نظریه زبانی (که مبنای گزینش چنین دستوری بوده است) تبیینی برای شَم زبانی سخنگوی بومی زبان بدست داده است (همانجا). به منظور

1) observational adequacy

2) descriptive adequacy

3) explanatory adequacy

معرفی بیشتر سه سطح فوق‌الذکر و نیز یادآوری سابقه این بحث توضیحات زیر ضروری به نظر می‌رسد.

خواننده بخاطر دارد که در کتاب ساختهای نحوی نیز چامسکی از دو سطح با عمق انتزاع مختلف سخن به میان آورد. همین تمایز در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو نیز حفظ و رعایت شده است زیرا او از یک سو از 'نظریه زبانی' یا 'نظریه زبان' و از سوی دیگر از 'نظریه‌ای درباره یک زبان خاص' (یا دستور یک زبان) سخن می‌گوید و هر دو مفهوم را عمداً با ابهام بکار برده است (ص ۲۵). ابهام در اینجا است که مصداق 'نظریه زبانی' را می‌توان (الف) دانش ذاتی و فطری کودک برای فرا گرفتن زبان و یا (ب) توصیف زبان‌شناس از آن دانش فطری پنداشت. به همین ترتیب مصداق 'نظریه‌ای درباره یک زبان خاص' می‌تواند (الف) به توانش سخنگوی بومی زبان و یا (ب) به توصیفی که زبان‌شناس از آن توانش ارائه می‌دهد دلالت کند. اگر یک نظریه زبانی تدوین شود که همچون دانش زبانی ذاتی و فطری کودک عمل کند یعنی همانطور که کودک بر اساس آن دانش ذاتی زبان (یا زبانهای) پیرامون خود را می‌آموزد آن نظریه نیز به زبان‌شناس امکان دهد که بر اساس داده‌های زبانی موجود از یک زبان دستور کاملی از آن زبان که همان توصیف توانش سخنگوی بومی آرمانی است بدست دهد آنوقت می‌گوئیم که آن نظریه زبانی از کارآئی تبیینی و دستور زبان حاصل از کارآئی توصیفی برخوردار است. پس کارآئی تبیینی ملاکی است برای ارزیابی نظریه زبانی و کارآئی توصیفی معیاری است برای ارزیابی دستور یک زبان. اگر دستوری توصیف‌گر دانش و شم زبانی سخنگوی بومی زبان باشد آن دستور ملاک کارآئی توصیفی را احراز کرده است و اما دستوری از میان دستورهای احتمالی دیگر که جملگی منطبق با داده‌های آن زبان‌اند برگزیده می‌شود که با ملاکها و معیارهای نظریه زبانی منطبق باشد. انطباق‌پذیری یک دستور با ملاکها و معیارهای نظریه زبانی توجیه‌گر افضل بودن این دستور بر دیگر دستورهای محتمل برای آن زبان است. در چنین صورتی گفته می‌شود که آن دستور علاوه بر کارآئی مشاهده‌ای و توصیفی از کارآئی تبیینی نیز برخوردار است. یک نظریه زبانی که از کارآئی تبیینی برخوردار است در واقع نظریه‌ای است در خصوص آنچه کودک به عنوان دانش زبانی ذاتی و فطری با خود به عرصه این جهان می‌آورد و این دانش زبانی ذاتی و فطری در واقع امکان آموختن زبان را به کودک می‌دهد و کفایت کودک در محیطی که زبان (یا

زبان‌هایی) در آن تکلم می‌شود قرار گیرد تا به کمک آن دانش زبانی ذاتی و فطری زبان (یا زبانهای) محیط را فرا گیرد. به بیانی دیگر، وظیفه اصلی نظریه زبانی همان توصیف 'همگانیهای زبانی' است. به هنگام معرفی کتاب کنزوپستال (۱۹۶۴) در فصل پیش از همگانیهای صوری و بنیادی سخن به میان آمد. چامسکی نیز در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو (ص ۲۷-۳۰) به شرح آنها پرداخته است که نیازی به تکرار آن نیست. چامسکی (۱۹۶۵، ص ۲۵) تدوین نظریه زبانی را یکی از اهداف بلند مدت زبانشناسی نظری دانسته است اما در جای دیگر در همان کتاب (ص ۳۶) تأکید ورزیده است که این سخن به آن معنا نیست که ابتدا می‌بایست منتظر ماند تا کارآئی توصیفی، یعنی تدوین دستورهایی که توصیف‌گر دانش و شَم زبانی اهل زبان است، تحقق یابد و سپس به مسائل مربوط به کارآئی تبیینی، که همان تدوین نظریه زبانی و کشف همگانیهای زبانی است، پرداخته شود زیرا نیل به هر تعداد از کارآئی تبیینی خود به تدوین دستورها (یعنی نیل به کارآئی توصیفی) نیز پرتو می‌افکند و کمک می‌کند.

به اعتقاد چامسکی (۱۹۶۴ب، ص ۲۹ و ۳۰) زبانشناسی نوین (زبانشناسی نیمه اول قرن بیستم) عمدتاً به نیل به کارآئی مشاهده‌ای توجه داشته است. او بویژه به ساختگرایی پس از بلومفیلد در امریکا اشاره دارد. در ارتباط با این ادعا متعاقباً صحبت خواهد شد. چامسکی دستاوردهای دستور سنتی و نیز آثار سایپر را در راستای نیل به کارآئی توصیفی وصف کرده است (ص ۲۹). از آنجا که سایپر 'ذهن‌گرا'^۱ بوده است و از 'واقعیت روانشناختی واجها'^۲ سخن گفته است، چامسکی آثار او را در مسیر نیل به کارآئی توصیفی، یعنی ارائه توصیفی از شَم زبانی سخنگوی بومی زبان، تلقی کرده است (ص ۹۷). از سوی دیگر، او از تلاشهای یا کوبسن برای تدوین 'قوانین واجی همگانی'^۳ بعنوان تلاشی برای نیل به کارآئی تبیینی یاد کرده است (ص ۳۰). چامسکی (همان منبع، ص ۳۰-۵۲) برای تفهیم وجوه تمایز بین کارآئی مشاهده‌ای، کارآئی توصیفی، و کارآئی تبیینی چندین مثال از بخش‌های واجشناسی، نحو، و معناشناسی از زبان انگلیسی مطرح و بحث کرده است که در اینجا تنها به نقل یک نمونه از آن مثالها از بخش نحو اکتفا می‌شود. جمله‌های (۱۱) و (۱۲) زیر را در نظر بگیرید:

1) mentalist

2) psychological reality of phonemes

3) universal phonological laws

- (11) John is easy to please. [3]
 (12) John is eager to please. [4]

چامسکی گفته است دستوری که قصد نیل به کارآئی مشاهده‌ای دارد با مشاهده این جملات اعلام خواهد کرد که هر دو دستوری‌اند. برای اینکه دستور به کارآئی توصیفی هم دست یابد می‌بایست ساختار درونی این جملات را بنمایاند. یعنی مثلاً اعلام کند که در جمله (۱۱) John مفعول صریح فعل please است (someone pleases John) در صورتی که همین اسم در جمله (۱۲) فاعل فعل please می‌باشد (John pleases someone). دستوری که این نوع رابطه‌ها را نشان می‌دهد دستوری است که نمایانگر شَمّ زبانی سخنگوی بومی است و از اینرو به کارآئی توصیفی دست یافته است. چامسکی با مقایسه توصیفهای ساختگرایان و توصیفهای گشتاری از دو جمله فوق اعلام کرده است که توصیفهای ساختگرایان به لحاظ اینکه به یک سطح نحوی قائل بوده‌اند قادر نیستند رابطه‌های فوق‌الوصف بین John و please را به دست دهند در صورتی که وجود دو سطح نحوی (یعنی ژرف‌ساخت و روساخت) در توصیفهای گشتاری به آنها امکان می‌دهد روابط دستوری نهفته فوق را در نمودارهای زیرساختی این جملات مشهود سازند (ص ۳۴، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵). او از این مقایسه نتیجه گرفته است که توصیفهای ساختگرایان در مواردی همچون دو مثال فوق در سطح نیل به کارآئی مشاهده‌ای متوقف می‌مانند. اما توصیفهای گشتاری در ارتباط با دو مثال فوق به کارآئی توصیفی دست می‌یابند (همان صفحات). وی سپس این پرسش را مطرح کرده است که نظریه دستور گشتاری چگونه در این موارد به کارآئی تبیینی دست می‌یابد. مجموع بحث چامسکی در ارتباط با این پرسش را می‌توان (با کمی بسط به منظور گویاتر کردن آن) این طور بازگو کرد که از آنجا که نظریه دستور گشتاری چهارچوب نظری لازم (همچون قائل شدن به دو سطح نحوی، وجود گشتارها، و...) را برای توصیف زبانها و از جمله زبان انگلیسی فراهم کرده است و نتیجتاً قادر است با مشاهده جملاتی همچون (۱۱) و (۱۲) از میان دستورهائی که جملگی از کارآئی مشاهده‌ای برخوردارند (مثلاً توصیفهای ساختگرایان و توصیفهای گشتاری) دستوری که از کارآئی توصیفی هم بهره‌مند است (یعنی تنها توصیفهای گشتاری) برای زبان انگلیسی برگزیند، باید گفت نظریه دستور گشتاری (دست کم در این مورد) به کارآئی تبیینی نائل شده است. به بیانی دیگر، نظریه دستور

گشتاری ابزارهای لازم را برای تبیین شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان از مثالهای (۱۱) و (۱۲) فراهم ساخته است و بنابراین این نظریه به کارآئی تبیینی دست یافته است. موارد ملموس‌تری از ابزارها و اصولی که امروزه در سطح کارآئی تبیینی مطرح است در فصل‌های بعدی کتاب معرفی و توضیح داده خواهد شد.

فصل دوم کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوه توصیف ویژگیهای صوری بخش 'پایه' در نحو اختصاص یافته است (ص ۶۳). چامسکی برای نشان دادن نوع اطلاعاتی که در بخش پایه مجتمع است این بحث را با مثال (۱۳) زیر آغاز کرده است و گفته است که دستورهای سنتی درباره این جمله مجموعه اطلاعاتی را که در شماره (۱۴) آمده است ارائه می‌دهند:

(13) sincerity may frighten the boy. [(1)]

[(2)] (۱۴)

(الف) زنجیره (۱۳) جمله است. frighten the boy گروه فعلی (VP) است که از فعل (V) frighten و گروه اسمی the boy (NP) تشکیل شده است؛ sincerity نیز گروه اسمی است؛ گروه اسمی the boy از 'وابسته' the و اسم (N) حاصل شده است؛ گروه اسمی sincerity تنها شامل اسم است؛ در تقطیع جزئی‌تر، وابسته the 'حرف تعریف' است؛ may 'فعل کمکی' است و در تقطیع ریزتر 'فعل وجهی' است.^۶

(ب) گروه اسمی sincerity فاعل جمله (۱۳) است و گروه فعلی frighten the boy گزاره آن جمله می‌باشد. بعلاوه در این گروه فعلی، گروه اسمی the boy مفعول (صریح) است و frighten فعل اصلی آن. بین sincerity و frighten رابطه دستوری فاعلی- فعلی و بین the boy و frighten رابطه دستوری مفعولی- فعلی برقرار است.

(ج) boy 'اسم شمردنی' است (و از اینرو متفاوت از 'اسمهای غیرشمردنی' همچون

1) base

۲) Det(erminer)، از آنجا که در تحلیل‌های گشتاری Determiner علاوه بر حروف تعریف شامل گروه اسمی نیز می‌شود (مانند the man در the man's book) از اینرو این نگارنده واژه وابسته را برای این وظیفه کلی برگزیده است. برای نمونه‌ای از این تحلیل بنگرید به آکمجیان و هنی (۱۹۷۵، ص ۴۳).

3) Art(icle)

4) Auxiliary

5) M(odal)

۶) شایان ذکر است که در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوه مقوله فعل کمکی در برگزیده مقولات 'زمان (tense)'، 'نمود (aspect)'، 'وجه (mood)'، 'صیغه' (معلوم یا مجهول (voice))، و نیز 'فعل وجهی' است.

7) count noun

8) mass noun

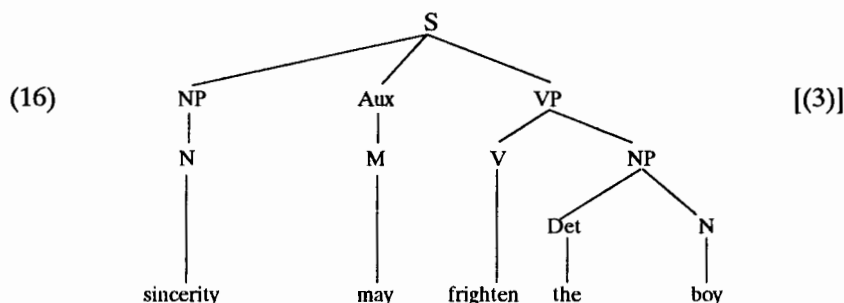
butter و 'اسمهای معنا'^۱ همچون **sincerity** است). علاوه بر آن **boy** 'اسم عام'^۲، در برابر 'اسم خاص'^۳ همچون **John** و ضمیری مانند **it** است. افزون بر آن **boy** 'اسم جاندار'^۴ است (و از اینرو متمایز است از **book**) و 'انسان'^۵ نیز هست (و در نتیجه از **bee** قابل تمیز است). **frighten** فعل 'متعدی'^۶ است (و از اینرو متفاوت از فعلی همچون **occur** می باشد) و ویژگی دیگر این فعل آن است که قاعده حذف مفعول در مورد آن اعمال نمی شود (و از این جهت متمایز از فعل **read** و **eat** می باشد). با 'نمود استمراری'^۷ نیز ظاهر می شود (و در این خصلت متفاوت از افعالی همچون **know** و **own** می باشد). فاعل این فعل اسم معنا نیز می تواند باشد (و این ویژگی آنرا از **eat** و **admire** تمیز می دهد) و مفعول آن نیز می تواند انسان باشد (که در این صورت از فعل **read** و **wear** متمایز می گردد).

چامسکی در خصوص اطلاعاتی که در شماره (۱۴) آمده می گوید که آنها اساساً اطلاعات صحیح زبانی هستند و از ضروریاتی است که می بایست در هر نظریه ای که قصد دارد به توصیف کاربرد و فراگیری زبان پردازد گنجانده شود. او سپس افزوده است که موضوع اصلی مورد بحث وی اینست که چگونه اینگونه اطلاعات را می توان به زبانی صوری در یک توصیف ساختاری ارائه داد و دیگر آنکه چگونه این توصیفهای ساختاری را می توان به کمک مجموعه ای از قواعد بدست داد (ص ۶۴).

اطلاعاتی از نوع آنچه در (۱۴) الف آمده است را می توان یا با استفاده از 'قلاب'^۸ و یا بصورت 'نمودار درختی' نشان داد. این دو شیوه ارائه اطلاعات (۱۴) الف به ترتیب در نمودارهای شماره (۱۵) و (۱۶) نمایش داده شده اند. از نظر ارزش این دو نمودار همسان هستند و تفوقی بر یکدیگر ندارند، تنها وجه تمایز آنها در میزان فضائی است که بر روی یک صفحه کاغذ اشغال می کنند. نمودار (۱۶) از کتاب مورد وصف اقتباس شده اما نمودار (۱۵) را نگارنده تنظیم کرده است (ص ۶۵).

$$(15) \text{ } _S [\text{ } _{NP} [\text{sincerity}] \text{ } _{Aux} [\text{may}] \text{ } _{VP} [\text{ } _V [\text{frighten}] \text{ } _{NP} [\text{the boy}]]]]$$

1) abstract noun	2) common noun	3) proper noun	4) animate noun
5) human	6) transitive	7) progressive aspect	
8) labeled bracketing / bracket			



چامسکی نمودار (۱۶) را نمودار (تقریباً) ژرف ساختی نامیده است. وی افزوده است دستوری که نمودارهایی نظیر (۱۶) را تولید می‌کند دارای دو نوع نماد است. 'نمادهای مقوله‌ای'، همچون V و NP و S، و 'صورت سازها'،^۲ مانند boy, the, و امثال آن. صورت سازها خود دو نوع‌اند. نوع اول عناصر 'واژگانی'،^۳ اند، مثل sincerity, boy، و نوع دوم عناصر 'دستوری'، اند، نظیر زمان، نمود، وجه، و the که در نمودار ساده شده فوق تنها the ملاحظه می‌شود. نمادهای مقوله‌ای و صورت ساز هر دو از مجموعه ثابت و محدودی از عناصر همگانی مشتق می‌شوند. سازه‌های صورت سازها عبارتند از مجموعه‌ای از 'مشخصه‌های آوایی ممیز'،^۴ همچون [واکه] بودن، [همخوان] بودن، [واکبری]، [پسین] بودن، و امثال آن، باضافه شرایط کلی حاکم و ناظر بر قواعد و ساخت واجی زبان، مانند ساختار کلی قواعد واجی، که بسیار شبیه قواعد ساخت گروهی است، شیوه عملکرد این قواعد، و محدودیت‌های همگانی در توالی و آرایش واجها در ساخت واجی زبان نظیر غیر قابل تصور بودن عدم حضور [واکه] در ساخت واجی یک زبان. نمادهای مقوله‌ای توسط 'قواعد بازنویسی'،^۵ که همان قواعد ساخت گروهی می‌باشند، تولید می‌شوند. ساختار کلی این قواعد در شماره (۱۷) نمایش داده شده است.

$$(17) A \longrightarrow Z / X - Y \quad [(4)]$$

چامسکی مجموعه این قواعد را 'دستور ساخت سازه‌ای'،^۶ که همان 'دستور ساخت گروهی' است، نامیده است (ص ۶۷). او سپس افزوده است اگر X و Y در قاعده (۱۷) تهی باشند آنگاه این قاعده و دستوری را که متشکل از این قواعد است

1) category symbols 2) formatives

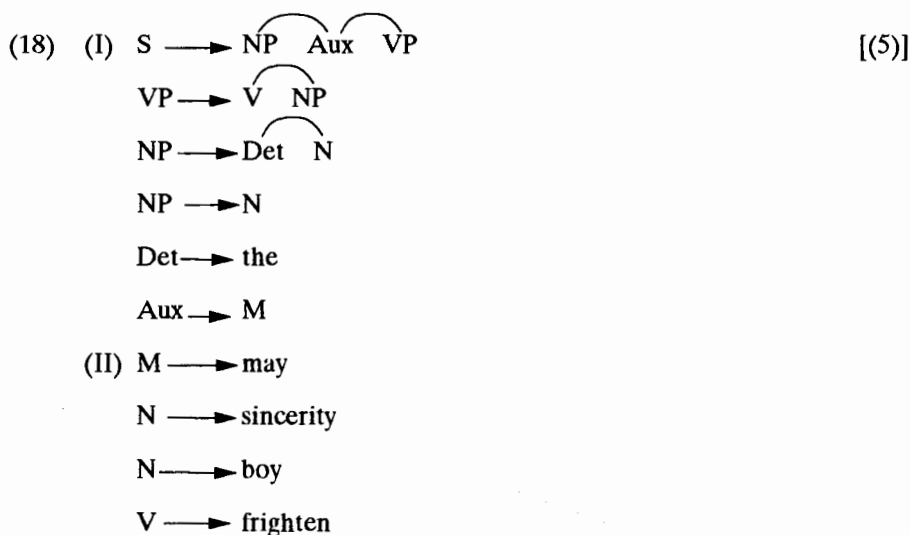
3) lexical

4) phonetic distinctive features

5) rewriting rules

6) constituent structure grammar

بافت-آزاد می‌نامیم (ص ۶۷ و ۱۱۲). نمونه‌ای از قواعد بازنویسی بافت-آزاد در شماره (۱۸) زیر آمده است. چامسکی ادعا کرده است که کلیه نظریه‌های نحوی غیرگشتاری که در زبان‌شناسی نوین تدوین شده‌اند از نوعی قاعده بازنویسی استفاده کرده‌اند لیکن وی وجود تنها این نوع قاعده را در بخش نحو کافی نمی‌داند و تأکید ورزیده است که دستور ساخت سازه‌ای به تنهایی برای توصیف 'زبانهای طبیعی'، یعنی زبان انسان، کفایت نمی‌کند و از اینرو نتیجه گرفته است که قواعد بازنویسی تنها بخشی از قسمت 'پایه' در بخش نحو را تشکیل می‌دهند (ص ۶۷). چامسکی آنگاه قواعد بازنویسی (۱۸) را برای تولید نمودار درختی (۱۶) پیشنهاد کرده است (همانجا و ص ۶۸). نشانه ابرو بین دو سازه (مثلاً در سه قاعده اول زیر) نشان دهنده توالی رخداد آن دو سازه است (ص ۱۲۴).



او دو نکته را در ارتباط با قواعد (۱۸) گوشزد کرده است. نخست اینکه این قواعد اگرچه نمودار دستوری (۱۶) را بدست می‌دهند زنجیره غیردستوری (۱۹) را نیز تولید می‌کنند (ص ۶۸). شایان ذکر است که در این مقطع از دستور زایشی-گشتاری نشانه ستاره برای نشان دادن غیر دستوری بودن هنوز کاربرد فراگیر نیافته بود. مثلاً در مثال زیر این نشانه را نگارنده افزوده است.

(19) *boy may frighten the sincerity

- (۲۱) (الف) فاعل: [NP و S]
 (ب) گزاره: [VP و S]
 (ج) مفعول صریح: [NP و VP]
 (د) فعل اصلی: [V و VP]

توضیح تعاریف مذکور در (۲۱) بشرح زیر است: فاعل آن گروه اسمی است که در نمودار درختی بلافاصله به S متصل می‌گردد. گزاره گروه فعلی است و بلافاصله در زیر S قرار دارد. مفعول صریح همان گروه اسمی است که بلافاصله در زیر VP جای می‌گیرد. فعل اصلی فعلی است که به VP متصل است. چامسکی گفته است که این تعاریف به نظریهٔ زبانی متعلق است و از اینرو می‌بایست آنها را در زمرهٔ همگانیهای زبانی پنداشت (ص ۷۱ و ۷۲). تاکنون نحوهٔ استخراج بخشی از اطلاعاتی که در (۱۴) ب آمده است مشخص گردید اما به رابطه‌های فاعلی-فعلی، مفعولی-فعلی که در (۱۴) ب آمده است اشاره‌ای نشده است. چامسکی ابراز عقیده کرده است که پس از تعیین فاعل، مفعول، گزاره، و فعل که بر اساس قواعد مذکور در (۲۱) صورت می‌گیرد تعیین رابطه‌های فاعلی-فعلی و مفعولی-فعلی بر پایهٔ آن مفاهیم براحتی قابل حصول است. بر این مبنا رابطهٔ فاعلی-فعلی عبارت خواهد بود از رابطه‌ای که بین فاعل یک جمله و فعل اصلی آن جمله برقرار است و رابطهٔ مفعولی-فعلی رابطهٔ بین مفعول در گروه فعلی و فعل اصلی در آن گروه فعلی می‌باشد.

باتوجه به توضیحات پاراگراف فوق می‌بایست اینطور نتیجه گرفت که چامسکی باتوسل به قواعد بازنویسی شماره (۱۸) اطلاعات مذکور در شماره (۱۴) ب را نیز بدست می‌دهد و نیازی به تعدیل آن قواعد و گنجاندن اطلاعاتی را که در نمودار شماره (۲۰) آمده و در نمودار شماره (۱۶) نیست غیر ضروری و زائد می‌داند (ص ۷۴). حال به شرح توضیحات چامسکی در خصوص نحوهٔ گنجاندن اطلاعات مذکور در شماره (۱۴) ج می‌پردازیم. چامسکی این بحث را اینطور آغاز کرده است که اصولاً اطلاعاتی از نوع آنچه در (۱۴) ج آمده است خود چندین پرسش مشکل و مسئله آفرین برمی‌انگیزد که اولین آن اینست که اساساً چه میزان از این اطلاعات مربوط به بخش نحو است. او می‌گوید بخش

معنا، همانند بخش واجی، در دستور زایشی تنها نقش 'خوانشی'^۱ دارد و از اینرو کلیه اطلاعاتی که برای 'خوانش معنایی'^۲ مورد نیاز است می‌بایست در بخش نحو موجود باشد (ص ۷۵). وی سپس به شیوه‌ارائه این اطلاعات در بخش نحو پرداخته است.

چامسکی اظهار داشته است که در این خصوص نیز وجوه تشابه زیادی بین بخش واجی و بخش نحو زبان وجود دارد (ص ۷۹). یعنی همانطور که هر واج از تجمع تعدادی مشخصه آوایی متمیز تشکیل می‌گردد هر واژه نیز از تجمع تعدادی مشخصه نحوی متمیز ساخته می‌شود (ص ۸۰-۸۲). به عنوان مثال، واژه 'boy' 'پسر' متشکل از مشخصه‌های نحوی [+common] [+اسم عام]، [+human] [+انسان]، و غیره می‌باشد. افزون بر آن، آن دسته از نمادهای مقوله‌ای که بلافاصله در بالای واژه‌ها قرار می‌گیرند مانند N، V و امثال آن به کمک 'قواعد زیرمقوله‌ای'^۳ به مجموعه‌ای از مشخصه‌های نحوی بازنویسی می‌شوند. به عنوان نمونه، قواعد زیرمقوله‌ای (۲۲) بازنویسی N را به نمایش گذاشته‌اند. در این اشتقاق، طبق قاعده (i) اسم می‌تواند [+عام] یا [-عام] باشد. بر اساس قاعده (ii)، اسم [+عام] می‌تواند یا [+شمردنی] باشد یا [-شمردنی]. طبق قاعده (iii) اسم [+شمردنی] یا می‌تواند [+جاندار] باشد یا [-جاندار]. قاعده (iv) می‌گوید اسم [-عام] ممکن است [+جاندار] یا [-جاندار] باشد. در قاعده (v) اسم [+جاندار] به صورت [+انسان] یا [-انسان] بازنویسی شده است. آخرین قاعده، اسم [-شمردنی] را به صورت [+انتزاعی] یا [-انتزاعی] بازنویسی کرده است.

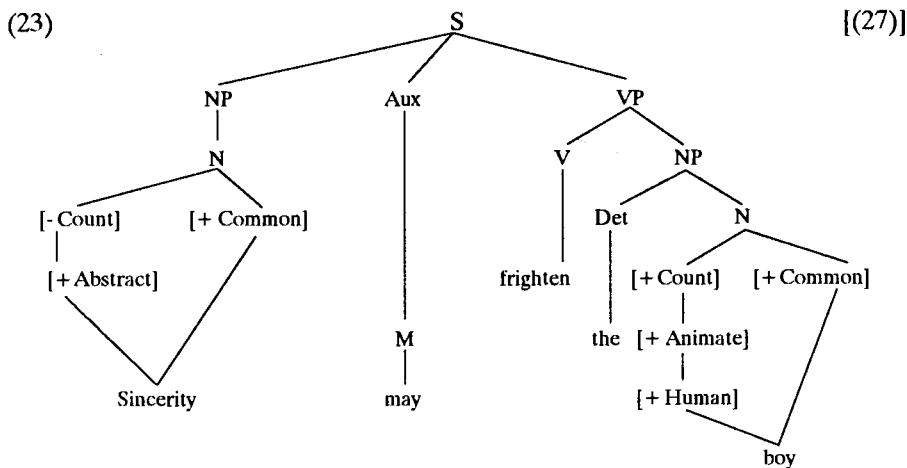
- (22) (i) $N \rightarrow [+N, \pm \text{Common}]$ [(20)]
 (ii) $[+ \text{Common}] \rightarrow [\pm \text{Count}]$
 (iii) $[+ \text{Count}] \rightarrow [\pm \text{Animate}]$
 (iv) $[- \text{Common}] \rightarrow [\pm \text{Animate}]$
 (v) $[+ \text{Animate}] \rightarrow [\pm \text{Human}]$
 (vi) $[- \text{Count}] \rightarrow [\pm \text{Abstract}]$

چامسکی با توجه به توضیحات فوق، ساختار کلی حوزه پایه را که مقدمتاً به صورت قواعد بازنویسی در شماره (۱۸) پیشنهاد کرده بود به صورت زیر اصلاح کرده است (ص ۸۴). در حوزه پایه علاوه بر آن دسته از قواعد بازنویسی که نمادهای مقوله‌ای را

1) interpretive 2) semantic interpretation

3) subcategorization rules

تولید می‌کنند (یعنی قواعد ساخت گروهی) دسته دیگری از قواعد بازنویسی همچون قواعد (۲۲) وجود دارند که به نمادهای مقوله‌ای عمل می‌کنند و مجموعه‌ای از مشخصه‌های نحوی را بدست می‌دهند. افزون بر آن، قواعدی از نوع (II) 18 که صورت سازها را معرفی می‌کنند حذف گردیده و بجای آن بخش 'واژگان' به پایه اضافه شده است. واژگان عبارت است از مجموعه‌ای از 'مدخل'های یک زبان که بدون توالی و نظم خاصی فهرست شده‌اند. برای هر مدخل اطلاعات واجی، نحوی، و معنایی مربوط به آن مدخل به صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌های ممیز قید شده‌اند. با توجه به اصلاحات فوق شیوه اشتقاق یک جمله در مرحله بخش پایه بشرح زیر خواهد بود. حاصل عملکرد قواعد بازنویسی، یعنی قواعد ساخت گروهی (I) 18 و (22)، زنجیره‌ای است که چامسکی آنرا 'زنجیره پیش پایانی'^۲ نامیده است (همانجا). این زنجیره شامل صورت سازهای دستوری (مانند حرف تعریف the) و مجموعه‌ای از مشخصه‌های نحوی می‌باشد. سپس 'قاعده واژی'^۳ اقدام به جایگزین کردن مدخل‌هایی که مشخصه‌های نحوی آن (آنگونه که در واژگان فهرست شده) با مشخصه‌های نحوی منعکس در زنجیره پیش پایانی منطبق است می‌کند. نتیجه این انطباق و جایگزینی زنجیره‌ای است که چامسکی آنرا 'زنجیره پایانی' خوانده است (همانجا). با توجه به اطلاعات فوق نمودار درختی شماره (۱۶) به صورت نمودار شماره (۲۳) تعدیل می‌گردد.



کلیه اطلاعات مذکور در (۱۴) الف و (۱۴) ج از نمودار درختی شماره (۲۳) قابل حصول است و اطلاعات (۱۴) ب نیز با توجه به تعاریف (۲۱) و توضیحات متعاقب آن تعیین می‌گردد.

چامسکی سپس به توجیه تفکیک بخش واژگان از مجموعه قواعد بازنویسی پرداخته است (ص ۸۶). به بیانی گویاتر، او علت حذف قواعد (II) 18 و گنجاندن این نوع اطلاعات را در بخش واژگان توضیح داده است. وی گفته است از آنجا که بخشی از اطلاعات مربوط به هر مدخل منحصر به آن مدخل می‌باشد لازم است این نوع اطلاعات توسط قواعد بازنویسی که جنبه کلی و عمومی دارند ارائه نگردد بلکه به عنوان بخشی از اطلاعات مربوط به آن مدخل در واژگان فهرست شود. او افزوده است فهرست کردن اطلاعات منحصر به هر مدخل در واژگان (و نه ارائه آن از طریق قواعد بازنویسی) نه تنها به ساده شدن دستوری که قصد تدوین آنرا داریم می‌انجامد بلکه به معنای تلقی واژگان به عنوان جایگاهی برای فهرست کردن مشخصه‌های منحصر بفرد هر مدخل خواهد بود و این استنباطی است که بلومفیلد و سوئیت^۱ نیز از واژگان داشته‌اند (ص ۸۷ و ص ۲۱۴ پی‌نوشت شماره ۱۶). اطلاعات منحصر به هر مدخل که در واژگان فهرست می‌شود عبارتند از (الف) جنبه‌هایی از ساخت آوایی که از طریق قواعد کلی قابل پیش‌بینی نیستند. به عنوان مثال در مورد واژه bee اینکه عنصر آغازین این واژه همخوان بندشی دولبی واکدار است و عنصر دوم آن یک واکه افراشته پیشین است جزء اطلاعات واجی این واژه در واژگان ثبت می‌گردد. اما ذکر میزان دمش همخوان یا ذکر واکدار بودن واکه اطلاعات حشو و قابل پیش‌بینی تلقی شده و از اینرو نیازی به گنجاندن آنها بعنوان اطلاعات واجی برای این واژه نیست. (ب) اطلاعات مورد نیاز برای عملکرد برخی گشتارها. به عنوان نمونه اینکه مفعول افعال read و eat در انگلیسی حذف پذیرند اما مفعول افعال frighten و keep حذف نمی‌شوند مشخصه‌ای است که به عنوان یک ویژگی نحوی برای فرد فرد این افعال در واژگان ثبت می‌گردد. به بیانی دیگر، دو فعل اول در واژگان دارای ارزش + برای حذف پذیری مفعول خواهند بود و دو فعل دوم دارای ارزش - برای آن فرایند. پس از قرار گرفتن هر یک از این افعال در نمودار درختی، گشتار

1) Sweet

حذف مفعول تنها مفعول افعالی را حذف خواهد کرد که دارای ارزش + برای حذف پذیری مفعول باشند. (ج) اطلاعاتی که برای خوانش معنایی آن مدخل مورد نیاز می‌باشد. (د) اطلاعات مربوط به جایگاهی که آن مدخل در پی عملکرد قواعد واژی در آن قرار می‌گیرد. پس بطور خلاصه، هر مدخل دارای اطلاعاتی است که مورد نیاز بخشهای واجی، معنایی، گشتاری (در بخش نحو) در دستور می‌باشد. همچنین در مورد هر مدخل محل صحیح قرار گرفتن آن مدخل در جمله قید شده است (ص ۸۷).

مثال بارز نکته آخر محل صحیح قرار گرفتن مدخلهای فعلی در جمله است. به عنوان نمونه، در مدخل فعل grow در زبان انگلیسی این اطلاعات نحوی که این فعل می‌تواند هم متعدی باشد، یعنی پس از آن یک گروه اسمی واقع شود (همچون John grew a beard)، هم لازم، یعنی پس از آن گروه اسمی نباشد (مانند John grew sad)، و یا پس از آن صفت ظاهر شود (نظیر John grew sad) ثبت می‌گردد. به زبانی صوری نمایش اطلاعات نحوی مربوط به محل قرار گرفتن مدخل فوق به صورت (۲۴) خواهد بود. خط تیره کشیده در این نمایش، محل قرار گرفتن مدخل و # نشانه مرز واژه است.

[(41)] [grow, [+V, + — NP, + — #, + — Adjective] (24)]

برای اینکه این مدخل بتواند در نمودارهای درختی جای گیرد لازم است قواعد واژی بین اطلاعات نحوی این مدخل و مقوله فعل در نمودار درختی پیش پایانی انطباق برقرار کند. مقوله فعل هم همچون مقوله اسم (بنگرید به مجموعه قواعد ۲۲) توسط قواعد بازنویسی گسترش می‌یابد. در گسترش مقوله فعل دو نوع قاعده شرکت دارد که هر دو بافتی را که فعل در آن ظاهر می‌شود تعیین می‌کنند. اما تفاوت این دو در آنست که قواعد نوع اول فعل را بر اساس بافت مقوله‌ای آن و قواعد نوع دوم فعل را بر حسب مشخصه‌های نحوی بافتی که در آن ظاهر می‌شود بازنویسی می‌کنند (ص ۹۵). مصداق قواعد نوع اول مجموعه قواعد شماره (۲۵) است. در این قواعد CS مخفف Complex Symbol بمعنی 'مركب' است. نماد مركب به کلیه مشخصه‌های مذکور در هر مدخل منهای مشخصه‌های آوائی ممیز مربوط به آن مدخل اشاره دارد. بنابراین به مجموعه مشخصه‌های نحوی و معنایی ویژه یک مدخل، مشخصه‌هایی که نشان می‌دهد چه فرایندهای واژی و گشتاری به آن مدخل عمل می‌کند، مشخصه‌هایی که معین می‌کند آن

مدخل از عملکرد چه قواعد واجی مستثنی است و غیره مجموعاً نماد مرکب گفته می‌شود (ص ۱۶۴). تعبیر قاعده (۲۵) آنست که پس از مقوله فعل می‌توان انتظار یک گروه اسمی، مرز واژه (یعنی هیچ)، صفت، اسم مسند، گروه حرف اضافه‌ای، بند متمم، و غیره را داشت.

$$(25) V \longrightarrow CS / \left\{ \begin{array}{l} NP \\ \# \\ \text{Adjective} \\ \text{Predicate-Nominal} \\ \text{Prepositional-phrase} \\ \text{that } S' \\ \text{etc.} \end{array} \right\} \quad [(40)]$$

چامسکی قواعدی همچون قاعده (۲۵) را، که همانطور که پیشتر گفته شد بافت مقوله‌ای فعل را مشخص می‌کنند، 'قواعد زیرمقوله‌ای محض'^۱ نامیده است (ص ۹۵). مصداق قواعد نوع دوم در شماره (۲۶) آمده است.

$$(26) [+V] \longrightarrow CS / \left\{ \begin{array}{l} [+ \text{ Abstract}] \text{ Aux } - \\ [- \text{ Abstract}] \text{ Aux } - \\ - \text{ Det } [+ \text{ Animate}] \\ - \text{ Det } [- \text{ Animate}] \end{array} \right\} \quad [(42)]$$

چامسکی قواعدی همچون مجموعه قواعد (۲۶) را، که همانطور که پیشتر اشاره شد مشخصه‌های نحوی بافت همجوار فعل را تعیین می‌کنند، 'قواعد گزینشی'^۲ خوانده است. قواعد گزینشی، 'محدودیت‌های گزینشی'^۳ بین فاعل، مفعول و فعل را بیان می‌کنند (همانجا). به عنوان مثال، در شماره (۲۶) چهار قاعده خلاصه شده که اولین آن مربوط به افعالی است که فاعل آنها اسم معناست و آخرین آنها ویژه افعالی است که مفعول غیرجاندار می‌پذیرند. مجموعه قواعد (۲۵) و (۲۶) از نظر ساختار شبیه قاعده بازنویسی (۱۷) هستند. پیشتر در ارتباط با قاعده (۱۷) گفته شد که اگر X و Y در این قاعده تهی باشد آنرا قاعده بازنویسی بافت-آزاد می‌نامیم. چامسکی قواعدی همچون (۲۵) و (۲۶) را که عملکرد آنها در بافت خاص صورت می‌گیرد 'قواعد بازنویسی بافت-مقید'^۴ نامگذاری کرده است. به همین ترتیب قاعده (۱۷) را وقتی X یا Y یا هر دو در آن تهی نباشد قاعده بازنویسی بافت-مقید می‌خواند (ص ۹۱).

1) strict subcategorization rules

2) selectional rules

3) selectional restrictions

4) context-sensitive rewriting rules

در پاراگراف پیش گفته شد که قواعد زیر مقوله‌ای محض، یعنی مجموعه قواعد (۲۵)، بافت مقوله‌ای فعل را مشخص می‌کنند و قواعد گزینشی، یعنی مجموعه قواعد (۲۶)، مشخصه‌های نحوی بافت همجوار فعل را تعیین می‌کنند. علاوه بر این وجه افتراق، تفاوت بارز دیگر این دو نوع قاعده آنست که قواعد زیرمقوله‌ای محض تنها متمم‌های فعلی همراه فعل یعنی متمم‌هایی را که در نمودار درختی زیر گروه فعلی (= VP) قرار می‌گیرند برمی‌شمارند و از اینرو اشاره‌ای به فاعل و فعل کمکی ندارند در صورتیکه قواعد گزینشی مشخصه‌های اسم ماقبل (یعنی فاعل) و مابعد (یعنی مفعول) را که به فعل نسبت داده می‌شود رقم می‌زنند (ص ۹۶ و ۹۷).

شایان توجه است که گفتیم قواعد زیرمقوله‌ای محض متمم‌های فعلی همراه فعل یعنی متمم‌هایی را که در نمودار درختی زیر گروه فعلی قرار می‌گیرند برمی‌شمارند. نکته اینجاست که چامسکی این قبیل متمم‌ها را از متمم‌های گروه فعلی متمایز کرده است (ص ۱۰۲ و ۱۰۳). متمم‌های گروه فعلی آزادند و با انواع گروه‌های فعلی ظاهر می‌شوند در صورتیکه متمم‌های فعلی ارتباط بسیار نزدیکتری با فعل دارند و در نتیجه هر فعلی نمی‌تواند با هر متممی ظاهر شود. به عنوان مثال، گروه حرف اضافه‌ای in England در جمله *he remained in England* متمم فعلی است و نمی‌تواند با فعلی مانند *dash* همراه شود و ترکیب *dash in England* را بدست دهد. این فعل می‌تواند گروه حرف اضافه‌ای *into the room* را بپذیرد و ترکیب *dash into the room* را بوجود آورد. لیکن همین گروه حرف اضافه‌ای in England در جمله *John died in England* متمم گروه فعلی است و با انواع فعلها، همچون *John played Othello in England*، ظاهر می‌شود. بر اساس این وجه تمایز، چامسکی چند قاعده ساخت گروهی بخش پایه را بگونه زیر تعدیل کرده است.

$$(27) \quad (i) \quad S \longrightarrow NP \quad \text{Predicate-Phrase} \quad [(52)]$$

$$(ii) \quad \text{Predicate-Phrase} \longrightarrow \text{Aux} \quad VP \quad (\text{Place}) \quad (\text{Time})$$

$$(iii) \quad VP \longrightarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{be Predicate} \\ V \left\{ \begin{array}{l} (NP)(\text{Prep-Phrase})(\text{Prep-Phrase})(\text{Manner}) \\ \text{Adj} \\ S' \\ \dots \end{array} \right\} \end{array} \right\}$$

$$(iv) \text{ Prep-Phrase} \rightarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{Direction} \\ \text{Duration} \\ \text{Place} \\ \text{Frequency} \end{array} \right\}$$

حال به یک نکته دیگر در ارتباط با قواعد زیر مقوله‌ای محض در شماره (۲۵) و قواعد گزینشی در شماره (۲۶) می‌پردازیم. همانطور که پیشتر گفته شد قواعد واژگانی در صورت انطباق پذیری اطلاعات ثبت شده برای هر مدخل در واژگان با اطلاعات موجود در نمودار درختی پیش پایانی (که در آن مجموعه قواعد (۲۲)، (۲۵) و (۲۶) هم عمل کرده‌اند) اقدام به جایگزینی مدخل انطباق یافته در زیر نمودار درختی می‌کند و در نتیجه زنجیره پایانی حاصل می‌شود. در صورتیکه انطباق بین اطلاعات فوق‌الذکر وجود نداشته باشد لیکن قواعد واژگانی بدون توجه به عدم انطباق اقدام به جایگزینی مدخل کند جملات حاصل غیردستوری خواهد بود. عدم انطباق ممکن است بین اطلاعات موجود در قواعد زیر مقوله‌ای محض و همین‌گونه اطلاعات در مدخل باشد که در این صورت جملاتی غیردستوری همچون (۲۸) تولید خواهد شد. در مدخل فعل *frighten* آمده است که این فعل نیاز به یک گروه اسمی مفعول دارد اما بهنگام انطباق بین این فعل و اطلاعات موجود در مقوله فعل که توسط قواعد (۲۵) ارائه می‌گردد این مشخصه فعل *frighten* نادیده گرفته شده است.

(28) * John frightened.

از سوی دیگر، عدم انطباق بین مشخصه‌های نحوی موجود در قواعد گزینشی و همین‌گونه اطلاعات در مدخل باعث تولید جملات غیردستوری همچون (۲۹) خواهد شد. در مدخل فعل *frighten* در واژگان آمده است که این فعل به مفعول جاندار نیاز دارد اما در مرحله انطباق بین این فعل و آن دسته از اطلاعات نحوی موجود در مقوله فعل که توسط قواعد (۲۶) ارائه می‌گردد این مشخصه فعل *frighten* نادیده گرفته شده است.

(29) The boy may frighten sincerity [(13)(i)]

با توجه به جمله (۲۹) و اینکه گفته شد این جمله بلحاظ نادیده گرفتن مشخصه‌های نحوی بافت همجوار فعل حاصل شده است، این پرسش ممکن است در ذهن خواننده مطرح شود که آیا مشخصه‌هایی نظیر آنچه در قواعد (۲۶) آمده نحوی‌اند یا اینکه

معنائی؟ پیشتر به هنگام توضیح نحوه گنجاندن اطلاعات مذکور در (۱۴) ج نیز پرسش فوق مطرح شد و پاسخ چامسکی نیز نقل گردید. حال به توضیح بیشتر دیدگاه چامسکی در این خصوص می‌پردازیم. وی گفته است جملاتی همچون (۳۰) آشکارا بدلیل تخطی از قواعد صرفاً نحوی (زبان انگلیسی) تولید شده‌اند.

(30) Sincerity frighten may boy the [(15)(i)]

از طرفی دیگر، جملاتی مانند (۳۱) بی‌گمان دارای 'ناسازگاری' صرفاً معنائی (یا 'کاربرد شناختی') اند (ص ۷۶). به منظور روشن‌تر کردن مفهوم ناسازگاری معنائی ترجمه دو مثال زیر ارائه شده است.

(31) a. Oculists are generally better trained than eye-doctors [(16)(i)]

'متخصصان چشم عموماً بهتر از چشم پزشکان آموزش دیده‌اند.'

b. Both of John's parents are married to aunts of mine [(16)(ii)]

'والدین جان هر دو با عمه‌ها (یا خاله‌ها)ی من ازدواج کرده‌اند.'

به اعتقاد چامسکی جملاتی همچون جمله (۲۹) فوق حالت بینابینی دارند و در واقع در مرز بین توصیف نحوی و معنائی جای می‌گیرند. او تأکید دارد که نباید همیشه انتظار داشت که بتوان مشخصه‌های نحوی و معنائی را دقیقاً از یکدیگر بازشناخت. از اینرو او 'پیش‌داورانه' سپردن وظیفه توصیف اینگونه جملات را به بخش نحوی یا بخش معنا در دستور زایشی مردود می‌داند. وی افزوده است که اگر قرار باشد جملاتی همچون (۲۹) به عنوان موارد ناسازگاری معنائی تلقی شوند آنگاه بخش نحو می‌بایست آن جملات را آزادانه تولید کند و سپس قواعد بخش معنا آنها را به عنوان مواردی از ناسازگاری معنائی مشخص نمایند لیکن اگر قرار باشد جمله (۲۹) جمله غیردستوری تلقی گردد آنگاه بخش نحو می‌بایست دارای مکانیزمی باشد که بر اساس آن بتوان این جمله را غیردستوری خواند. چامسکی شق دوم را برگزیده است و همانطور که پیشتر توضیح داده شد تولید جمله (۲۹) را ناشی از نادیده گرفتن عدم انطباق بین مشخصه‌های نحوی موجود در قواعد گرینشی (شماره ۲۶) و همین‌گونه اطلاعات در مدخل فعل frighten دانسته است (ص ۷۷-۷۹). یادآوری می‌گردد که از نظر چامسکی بخش معنا در دستور

زایشی صرفاً نقش خوانشی دارد و از اینرو کلیه اطلاعاتی که برای خوانش معنا مورد نیاز است می‌بایست در بخش نحو موجود باشد. پیرامون ارتباط نحو و معناشناسی متعاقباً مجدداً صحبت خواهد شد.

در پایان معرفی مباحث فصل دوم کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو یادآوری می‌شود که موضوع اصلی آن فصل این بود که چگونه اطلاعات مذکور در (۱۴) را می‌توان به زبانی صوری در یک توصیف ساختاری ارائه داد و دیگر آنکه چگونه این توصیف‌های ساختاری را می‌توان به کمک مجموعه‌ای از قواعد بدست داد. پاسخ پرسشهای فوق در واقع معرفی و توصیفی بود از قسمت پایه در بخش نحو (دستور زایشی). استدلال شد که قسمت پایه دارای دو سازه عمده است: (۱) قواعد بازنویسی و (۲) واژگان. قواعد بازنویسی خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: (الف) 'قواعد شاخه‌ای'^۱ (مانند هر یک از مجموعه قواعد (۲۷)) و (ب) قواعد زیرمقوله‌ای (همچون قواعد (۲۲)، (۲۵) و (۲۶)). قواعد شاخه‌ای و زیرمقوله‌ای ممکن است آزاد باشند (نظیر مجموعه قواعد (۲۷) و (۲۲)) یا مقید (همانند (۲۵) و (۲۶)). قواعد زیرمقوله‌ای مقید خود دوگونه‌اند: قواعد زیرمقوله‌ای محض (مثل مجموعه قواعد (۲۵))، و قواعد گزینشی (مانند مجموعه قواعد (۲۶)). قواعد زیرمقوله‌ای مقید (شامل قواعد زیرمقوله‌ای محض و قواعد گزینشی) مشخصه‌های بافتی را تعیین می‌کنند در صورتیکه قواعد زیرمقوله‌ای آزاد (مثل شماره (۲۲)) مشخصه‌های ذاتی خود مقوله (و نه بافت) را بدست می‌دهند (ص ۱۲۰). شماره (۲۴) یک نمونه مدخل را در واژگان نمایش داده است. با توجه به بحث‌هایی که پیش و پس از این مدخل شد بجاست اگر تصویر کاملتری را از یک مدخل ارائه دهیم. شماره (۳۲) این تصویر را از مدخل فعل frighten بدست می‌دهد. در این مدخل کلیه اطلاعات نحوی مربوط به این مدخل ثبت شده است.

(32) (frighten, [+ V, + — NP, + [+ Abstract] Aux — Det [+ Animate],
[Object-deletion,...]) (58)

چامسکی ادعا کرده است که ویژگیهای صوری بخش پایه جنبه همگانی دارند و از اینرو مشترک بین تمام زبانهاست. ویژگی‌هایی از بخش پایه که جنبه همگانی دارند (و از

1) branching rules

اینرو خاص یک زبان نیستند) متعلق به نظریهٔ زبانی می‌باشند و بخشی از تعریف زبان بشر را تشکیل می‌دهند. این ویژگیها ذاتی است و کودک به هنگام تولد با خود به عرصهٔ این جهان می‌آورد و در فرایند زبان آموزی مبنا واقع می‌شود. ماحصل عملکرد قواعد بخش پایه و واژگان یک زنجیرهٔ پایانی است (که ممکن است بصورت نمودار درختی مجسم شود) و چامسکی آنرا ژرف‌ساخت خوانده است. وی تأکید ورزیده است که در ژرف‌ساخت زبانها وجوه اشتراک زیادی نشان می‌دهند و وجوه افتراق بین زبانها را که مورد اشارهٔ ساختگرایان (امریکایی) بوده است و بر پایهٔ آن همگانیها انکار شده است مربوط به روساخت زبانها می‌داند. نمودارهای درختی بخش پایه (یعنی ژرف ساختها) متشکل از عناصر محتوایی (بنیادی) هستند و مبنای خوانش معنایی جملات واقع می‌شوند. این نمودارها همچنین مبنایی است برای عملکردگشتارها (ص ۱۱۷ و ۱۱۸). در صفحات پایانی فصل دوم کتاب مورد وصف ما (ص ۱۲۰-۱۲۳) چامسکی حذف کامل قواعد زیرمقوله‌ای (شامل قواعد زیرمقوله‌ای آزاد، قواعد زیر مقوله‌ای محض و قواعد گزینشی) را از مجموعهٔ قواعد بازنویسی و گنجاندن آن قواعد را در واژگان به عنوان یک شق دیگر دستور زایشی محتمل دانسته است. در این شق جدید بخش پایه شامل دو قسمت خواهد بود: (۱) قسمت مقوله‌ای (شامل قواعد شاخه‌ای (همچون ۲۷)، یعنی قواعد ساخت گروهی، که احتمالاً جملگی بافت-آزاد هستند) و (۲) واژگان. قواعد ساخت گروهی نمودارهای درختی تولید می‌کنند. این نمودارها متشکل از تنها نمادهای مقوله‌ای (همچون S، NP، VP، N، V، det، P، Adj، Adv) می‌باشند. واژگان متشکل است از فهرستی از مدخل‌ها باضافهٔ قواعد حشو نحوی. هر مدخل دارای دو نوع مشخصه است. مشخصه‌های آواژی ممیز و مجموعهٔ مشخصه‌هایی که پیشتر تحت عنوان نماد مرکب معرفی و بحث شد. قواعد حشو نحوی اطلاعاتی همچون آنچه در (۲۲) آمده است بدست می‌دهند. دربارهٔ قواعد حشو متعاقباً توضیح داده می‌شود. پس از درج مدخلها در جای مربوط در انتهای نمودارهای درختی تولید شده توسط قواعد ساخت گروهی ژرف‌ساخت حاصل می‌گردد. چامسکی با مبنا قرار دادن این شق جدید بخش پایه، فصل سوم کتاب جنبه‌هایی از نظریهٔ نحورا به توصیف ژرف ساختها و گشتارهای نحوی اختصاص داده است. در پاراگرافهای زیر نکات عمدهٔ این فصل معرفی خواهد شد.

خواننده بخاطر دارد که به هنگام معرفی مطالب کتاب کتروپستال (۱۹۶۴) گفته شد که برخی از زبانشناسان استدلال کرده‌اند که تعدادی از گشتارهایی را که در کتاب ساختهای نحوی اختیاری فرض شده بودند می‌بایست بعنوان گشتار اجباری تلقی کرد. گشتارهای نفی، پرسشی، و امری از این مقوله‌اند. در قواعد ساخت گروهی مربوط به این گونه جملات عنصری با مفهوم نفی (NEG)، پرسش (Q)، و امر (I) وجود دارد. حضور این عناصر عملکرد اجباری گشتارهای نفی، پرسشی، و امری را برمی‌انگیزد. چامسکی ضمن صحنه گذاشتن بر این استدلال‌ها و پذیرش این پیشنهاد جدید اظهار داشته است که این پیشنهاد در مورد گشتار مجهول نیز صادق است (ص ۱۳۲). در کتاب ساختهای نحوی گشتار مجهول یک قاعده اختیاری است که می‌تواند به ساخت زیرین جملات معلوم دارای فعل متعدی عمل کند و جملات مجهول را بدست دهد. در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو، چامسکی با طرح شواهد زیر استدلال کرده است که گشتار مجهول (هم همچون گشتارهای نفی، پرسشی، و امری) اجباری است (ص ۱۰۳-۱۰۶). او با اشاره به قاعده ساخت گروهی (iii)(27) که در آن سازه manner بمعنای قید حالت، یکی از عناصری است که بافت مقوله‌ای فعل را رقم می‌زند اضافه کرده است افعالی که قید حالت می‌پذیرند افعالی هستند که مجهول هم می‌شوند. به بیانی دیگر، در واژگان اگر در مدخل فعلی اطلاعات $[NP \text{ --- } manner]$ + ملاحظه شود این به معنای آن است که این فعل از نظر مشخصه زیر مقوله‌ای محض پذیرای قید حالت است و همانطور که پیشتر گفته شد تنها این افعال می‌توانند مجهول هم بشوند. شواهد زیر ارتباط بین پذیرا شدن قید حالت و مجهول شدن را نشان می‌دهند. افعالی مثل resemble (در Bill resembles John)، have (در John has a good book)، marry (در Mary this book costs me ten dollars)، fit (در the suit fits me)، cost (در this book costs me ten dollars)، و weigh (در the car weighs two tons) نمی‌توانند قید حالت بپذیرند و گونه مجهول این جملات یعنی John is resembled by Bill، a good book is had by John، ten dollars is cost by I، I am fitted by the suit، John was married by Mary، John two tons is weighed by this car، this book در تعابیر دیگری بکار می‌روند که در آن تعابیر پذیرای قید حالت می‌شوند و مجهول هم می‌شوند. به عنوان نمونه، فعل marry در جمله the preacher married John and

Mary می‌تواند آزادانه قید حالت بپذیرد (و مثلاً در پایان جمله قید حالت quietly 'به آرامی' اضافه گردد) و از اینرو گونه مجهول آن یعنی John and Mary were married by the preacher دستوری است. همچنین فعل weigh در جمله John weighed the letter و فعل fit در جمله the tailor fitted me می‌توانند قید حالت بپذیرند و در نتیجه گونه مجهول آنها یعنی the letter was weighed by John و I was fitted by the tailor نیز دستوریست. بر اساس شواهد فوق، چامسکی پیشنهاد کرده است که به مجموعه قواعد بازنویسی بخش پایه قاعده (۳۳) اضافه شود. تعبیر این قاعده آنست که یکی از موارد تجلی قید حالت یک 'عنصر فرضی'^۱ است که حضور آن در یک ساخت نحوی به این معناست که گشتار مجهول می‌بایست اجباراً به آن ساخت عمل کند.

[(55)] manner —→ by passive (33)

بنابراین در یک ساخت نحوی همچون زنجیره‌ای که در شماره (۳۴) ملاحظه می‌شود گشتار مجهول اجباراً عمل می‌کند و اولین گروه اسمی را جایگزین عنصر فرضی passive می‌نماید و دومین گروه اسمی را در جای خالی اولین گروه اسمی قرار می‌دهد.

[(56)] NP — Aux — V — ... — NP — ... by passive — ... (34)

پس ژرف ساخت یک جمله معلوم با ژرف ساخت برابر مجهول آن بسیار شبیه است و در واقع تنها تفاوت آنها در اینست که در ژرف ساخت جمله مجهول عنصر فرضی passive وجود دارد و وجود این عنصر عملکرد اجباری گشتار مجهول را بدنبال دارد. تاکنون به یک مورد از استدلالهای چامسکی برای توجیه این بازنگری به ساخت و گشتار مجهول (یعنی غیرهسته‌ای بودن ساخت مجهول و در نتیجه اختیاری تلقی کردن گشتار مجهول در کتاب ۱۹۵۷ و حضور عنصر فرضی passive در ژرف ساخت جملات مجهول و در نتیجه اجباری بودن آن گشتار در کتاب ۱۹۶۵) که همان ارتباط مجهول با پذیرا شدن قید حالت است اشاره کرده‌ایم. اکنون یک استدلال دیگر او را نقل می‌کنیم. این استدلال بر پایه 'شبه مجهول'^۲ها استوار است. چامسکی می‌گوید شبه مجهول‌ها ساختهای هستند همچون John is looked up to by everyone (مشتق از the new course of action was agreed on, everyone looks up to John) و

1) dummy element 2) pseudo-passive

the proposal was vehemently argued against که فعل گونه معلوم آنها متعدی نیست. در فصل نهم کتاب ۱۹۵۵ چامسکی، شبه مجهولها به کمک گشتار دیگری غیر از گشتار معمولی مجهول (که به جملات معلوم دارای فعل متعدی عمل می‌کند) تولید می‌شوند. اما اکنون که عملکرد گشتار مجهول با پذیرا شدن قید حالت مرتبط گردید دیگر لازم نیست دو گشتار مجهول (یکی برای تولید مجهولهای معمولی و دیگری برای تولید شبه مجهولها) داشته باشیم بلکه کافی است که ساخت نحوی جمله‌ای با زنجیره (۳۴) مطابقت داشته باشد حال خواه دومین گروه اسمی در این زنجیره مفعول صریح باشد یا نباشد. به بیانی دیگر، از این پس متعدی یا لازم بودن فعل در زنجیره (۳۴) ملاک عملکرد گشتار مجهول نیست بلکه ملاک عملکرد گشتار مجهول انطباق ساخت نحوی جمله مورد نظر ما با زنجیره (۳۴) می‌باشد. از آنجا که ساخت زیرین everyone looks up to John by passive و everyone saw John by passive با زنجیره (۳۴) منطبق است گشتار مجهول بر هر دو عمل می‌کند و شبه مجهول John is looked up to by everyone و مجهول John was seen by everyone را تولید می‌کند. بنابراین در این بازنگری به ساخت و گشتار مجهول تنها یک گشتار مجهول وجود دارد که اجباراً به هر ساختی که با زنجیره (۳۴) مطابقت داشته باشد عمل می‌کند و از اینرو این تحلیل جدید از تعمیم بیشتری نسبت به تحلیل پیشین برخوردار است.

پس چامسکی ضمن پذیرفتن این پیشنهاد برخی از زیانشناسان که گشتارهای نفی، پرسشی، و امری را که در کتاب ساختهای نحوی اختیاری فرض شده بودند می‌بایست به عنوان گشتار اجباری تلقی کرد استدلال کرده است که گشتار مجهول نیز از همین مقوله است. اما او تأکید ورزیده است (ص ۲۲۳، پی‌نوشت شماره ۳) در مورد جملات نفی، پرسشی، و امری ضرورت تلقی عناصری همچون NEG، Q، و I در ژرف ساخت که حضور آنها عملکرد اجباری گشتارهای مربوط را برمی‌انگیزد به دلیل تفاوت معنایی بین این گونه جملات و جملات مثبت اخباری می‌باشد لیکن تلقی عنصر passive در ژرف ساخت که عملکرد اجباری گشتار مجهول را باعث می‌شود به دلیل تفاوت معنایی بین جملات معلوم و مجهول نیست بلکه مبتنی بر استدلالهایی است که دو مورد آن در پاراگراف پیش مطرح شد. به بیانی دیگر، NEG، Q، و I عناصر معنایی و محتوایی هستند در صورتیکه عنصر passive یک عنصر فرضی و فاقد معناست. فرض حضور

عناصر معنایی همچون NEG، Q، و I در زیرساخت جملات نفی، پرسشی، و امری کتروپستال (ر.ک به فصل سوم کتاب حاضر) را بر آن داشت که پیشنهاد کنند خوانش معنایی جملات در زیرساخت انجام می‌گیرد و عملکرد گشتارها تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند. چامسکی با پذیرفتن این اصل اضافه کرده است که پی آمد این اصل اینست که گشتارها نه می‌توانند عناصر معنی دار را به زیرساختها بیفزایند و نه اینکه عناصر معنی داری را که حذف آنها به محو و غیر قابل بازیابی معنا منجر می‌شود از زیرساختها حذف کنند.

تا این قسمت از معرفی فصل سوم کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوه به یک مورد بازنگری آثار پیشین چامسکی بویژه کتاب ساختهای نحوی او اشاره کردیم و آن اختیاری بودن برخی از گشتارها در آن آثار و اجباری بودن آنها در کتاب (۱۹۶۵) اوست. بازنگری عمده دیگری که در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوه مشاهده می‌شود حذف گشتارهای مرکب، یعنی گشتارهایی همچون گشتار ربط در کتاب ساختهای نحوی که قلمرو عملکرد آنها (حداقل) دو جمله است و عملکرد آنها تضمین کننده ویژگی 'بازگشتی'^۱ (یعنی تکرار شدن جملات در ساختهای هم‌پایه و یا امکان درونه‌گیری یک جمله در جمله‌ای دیگر که در ساختهای موصولی و متمم دیده می‌شود) در زبانهاست. در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحوه قواعد بخش پایه و وظیفه تضمین ویژگی بازگشتی در زبان را به عهده دارند و از اینرو کلیه گشتارها در این کتاب از نوع ساده (و نه مرکب) می‌باشند (ص ۱۳۳-۱۳۷ و ص ۲۲۴ پی‌نوشت ۷). برای نمایاندن نحوه عملکرد فرایند بازگشتی توجه خواننده را به آخرین قاعده ساخت گروهی (پیش از نقطه چین) در مجموعه قواعد (iii)(27) جلب می‌کنیم. اگر، همانطور که چامسکی پیشنهاد کرده است این قاعده را کمی تعدیل کنیم و بجای S' عنصر S جایگزین کنیم آنگاه دوباره قاعده ساخت گروهی (i)(27) عمل می‌کند و متعاقب آن قاعده ساخت گروهی (ii)(27) و مجدداً (iii)(27) که با عملکرد این قاعده ساخت گروهی آخر باز می‌توانیم بازگشتی داشته باشیم به قاعده ساخت گروهی (i)(27) و الخ و این بازگشت می‌تواند بی‌نهایت مرتبه تکرار شود. پس با سپردن وظیفه تضمین ویژگی بازگشتی به قواعد بخش پایه این قواعد 'نمودار ساخت گروهی مرکب'^۲

1) recursive

۲) generalized phrase-marker، قاعده ساخت گروهی دیگری که منعکس کننده ویژگی بازگشتی در

تولید می‌کنند و از اینرو این نمودارها ژرف ساختی هستند. سپس گشتارها به صورت 'چرخه‌ای' به نمودارهای ساخت گروهی مرکب عمل می‌کنند و نهایتاً روساخت را تولید می‌کنند. عملکرد چرخه‌ای گشتارها بشرح زیر است. اگر فرضاً یک نمودار ساخت گروهی مرکب را که از یک بند پایه و دو بند پیرو متشکل است مجسم کنیم ابتدا گشتارها به چرخه اول یعنی درونی‌ترین بند پیرو در این نمودار ساخت گروهی مرکب عمل می‌کنند و در مرحله بعد به چرخه دوم یعنی دومین بند پیرو که درونی‌ترین بند پیرو نیز بخشی از آن است و نهایتاً به چرخه سوم یعنی به کل نمودار درختی که شامل یک بند پایه و دو بند پیرو است. برای روش‌تر کردن بحث، عملکرد چرخه‌ای گشتارها را در مورد یک مثال به نمایش می‌گذاریم. جمله (۳۵) مأخوذ از کتاب مورد وصف ماست و نگارنده مراحل مختلف اشتقاق این جمله را از ژرف ساخت تا روساخت بر اساس توضیحات چامسکی، اما به گونه‌ای گویاتر و با استفاده از قلاب، در شماره (۳۶) نشان داده است. در متن کتاب چامسکی ژرف ساختها به کمک نمودار درختی نمایش داده شده‌اند و این نگارنده در بازسازی آنها به صورت قلاب از گنجاندن برخی از جزئیات که در بحث کنونی ما بی‌تأثیرند چشم پوشی کرده است (ص ۱۲۹-۱۳۵). نشانه سه گوشه کوچک (که در (36)a در جایگاه فاعل قرار دارد) هرگاه به کار برده شود به این معناست که آن جایگاه تهی است و واژه‌ای در آن قرار نگرفته است.

(35) The man who persuaded John to be examined by a specialist
was fired.

[(4)]

ژرف ساخت:

(36) a. $\left[\Delta \text{ fired the man } s_2 \left[\text{the man persuaded John } s_3 \left[\text{a specialist} \right. \right. \right. \\ \left. \left. \left. \text{examined John by passive }]_{s_3} \right]_{s_2} \text{ by passive} \right]_{s_1}$

چرخه اول: عملکرد گشتار مجهول به S_3

→ زبانهاست قاعده‌ای است که جملات همپایه را تولید می‌کند و از اینرو مورد دیگری از توان زبانی نامتناهی زبان را نشان می‌دهد. چامسکی این قاعده را به صورت $S \rightarrow S \# S \# \dots \# S$ عرضه کرده است (ص ۲۲۵، پی‌نوشت ۱۱).

- b. $_{S1}[\Delta \text{ fired the man } _{S2}[\text{the man persuaded John } _{S3}[\text{John was examined by a specialist}]_{S3}]_{S2} \text{ by passive}]_{S1}$

چرخه دوم: عملکرد گشتار حذف به قرینه به S_2 و نتیجتاً حذف John به عنوان فاعل S_3

- c. $_{S1}[\Delta \text{ fired the man } _{S2}[\text{the man persuaded John } _{S3}[\text{to be examined by a specialist}]_{S2}]_{S3} \text{ by passive}]_{S1}$

چرخه سوم: گشتارهای زیر در S_1 که در برگیرنده S_2 و S_3 نیز هست عمل می‌کنند.

(الف) عملکرد 'گشتار موصولی' و نتیجتاً جایگزینی who به جای

the man رخداد

- d. $_{S1}[\Delta \text{ fired the man } _{S2}[\text{who persuaded John } _{S3}[\text{to be examined by a specialist}]_{S3}]_{S2} \text{ by passive}]_{S1}$

(ب) عملکرد گشتار مجهول

- e. the man who persuaded John to be examined by a specialist was fired by Δ

(ج) عملکرد گشتار 'حذف عبارت کنادی'

- f. the man who persuaded John to be examined by a specialist was fired = (35)

چامسکی خاطر نشان کرده است که تنها گشتارها نیستند که عملکردشان به صورت چرخه‌ای از درونی‌ترین بند پیرو آغاز می‌شود و به ترتیب تا بالاترین بند، که همان بند پایه باشد، ادامه می‌یابد بلکه قواعد واجی نیز که به رو ساخت عمل می‌کنند چرخه‌ای هستند. بدین ترتیب قواعد واجی ابتدا به صورت سازها عمل می‌کنند بعد به مجموعه‌ای از آنها که یک سازه بلافاصله بالاتر را تشکیل می‌دهند، سپس به مجموعه‌ای از سازه‌ها که سازه باز هم بالاتر را می‌سازند و الخ.

نکته دیگری که چامسکی در ارتباط با عملکرد قواعد زبانی به طور اعم و گشتارها به طور اخص مطرح کرده است ترتیب عملکرد آنهاست (ص ۲۲۳، پی‌نوشت ۶). او به

وجود دو نوع ترتیب قائل است: 'ترتیب برونی' و 'ترتیب درونی'.^۲ وی تنها به تعریف این دو نوع ترتیب اکتفا کرده است و شاهدهی از زبان برای این دو ارائه نکرده است. ترتیب درونی مربوط به نحوه فرموله شدن قواعد است. اگر عملکرد گشتاری عنصری را بدست دهد که این عنصر متعاقباً در عملکرد گشتار دیگری مورد استفاده قرار گیرد می‌گوئیم که بین این دو گشتار ترتیب درونی برقرار است. به عنوان مثال، پس از عملکرد گشتار مجهول فاعل (ژرف ساختی) جایگزین عنصر فرضی passive (در عبارت by passive) می‌شود که در نتیجه زمینه و اطلاعات لازم برای عملکرد گشتار حذف عبارت کنادی آماده می‌گردد (ر.ک مثال d-f (36)). ترتیب برونی نظامی است که برای تولید ساختهای دستوری و جلوگیری از تولید ساختهای غیردستوری به عملکرد گشتارها تحمیل می‌شود. به عنوان نمونه، ترتیب عملکرد گشتار مجهول و گشتار ضمیر انعکاسی از نوع برونی است زیرا همانطور که مجموعه مثالهای a-c (37) نشان می‌دهد تنها در چنین ترتیبی جمله دستوری حاصل می‌شود و همچنانکه از مثال (38) پیداست در صورتی که ترتیب عملکرد این دو گشتار عکس شود جمله حاصل غیردستوری خواهد بود. وجود حرف i (و اصولاً حروف یا اعداد واحد) در کنار دو اسم به این معناست که آندو هم مرجع‌اند.

- (37) a. Bill_i killed Bill_i
 b. Bill_i was killed by Bill_i
 c. Bill was killed by himself.
 (38) a. Bill_i killed Bill_i
 b. Bill_i killed himself_i
 c. * Himself was killed by Bill.

مطلب دیگری که چامسکی در مورد گشتارها مطرح کرده است عملکرد آنها به عنوان 'صافی'^۳ است (ص ۱۳۷-۱۳۹). به بیانی دیگر، تنها برخی از نمودارهای ساخت گروهی مرکب به عنوان ژرف ساخت و نهایتاً رو ساخت دستوری تجلی می‌کنند و این بستگی به آن دارد که گشتارهای مربوط، به این ژرف ساختها عمل کرده باشند یا نه. به عنوان مثال از میان دو ساخت مذکور در (۳۹) تنها ساخت اول می‌تواند ساخت زیرین

یک جمله دستوری باشد زیرا شرایط عملکرد گشتار موصولی که حضور دو اسم یکسان است در این ساخت و نه در (39)b متبلور است. از اینرو با عملکرد گشتار موصولی به (39)a باید انتظار تولید یک جمله دستوری را داشته باشیم و مهیا نبودن شرایط عملکرد این گشتار در (39)b و از اینرو عدم عملکرد آن در این ساخت به این معناست که جمله حاصل غیر دستوری خواهد بود. نشانه # در (۳۹) نشانه مرز جمله است. هنگامی که گشتار موصولی عمل می‌کند مرز جمله نیز برداشته می‌شود و اگر آن گشتار نتواند عمل کند (همچون مورد (39)b) این مرز نماها باقی می‌مانند. چامسکی به عنوان یک اصل کلی اعلام کرده است که هیچ روساخت دستوری و 'خوش ساخت' نباید دارای این مرز نماها باشد. (39)a، صرف نظر از جزئیات، در واقع همان (36)c می‌باشد.

[(6)] a. Δ fired the man (# the man persuaded John to be examined by a specialist #) by passive

b. Δ fired the man (# the boy persuaded John to be examined by a specialist #) by passive [(7)]

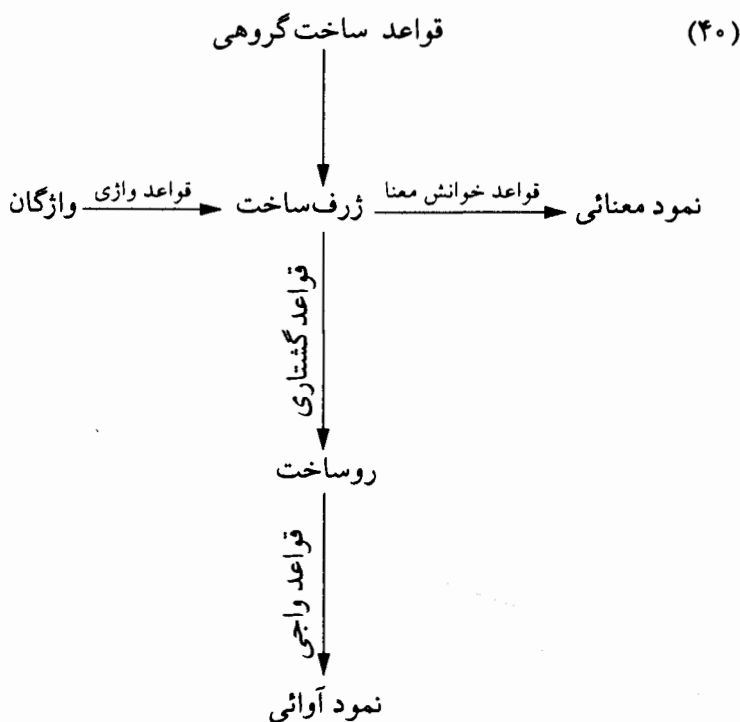
بر اساس مباحثی که تاکنون مطرح گردید و نتایج حاصل از آن چامسکی ساختار کلی بخش نحو و ارتباط آنرا با دیگر بخش‌های زبان که مجموعاً دستور را تشکیل می‌دهند به گونه زیر توصیف کرده است (ص ۱۳۵-۱۳۷، و ص ۱۴۱). بخش نحو متشکل است از قسمت پایه (شامل قواعد ساخت گروهی و واژگان) که ژرف ساختها را تولید می‌کند و بخش گشتارها که ژرف ساختها را به روساختها مرتبط می‌سازد. از آنجا که وظیفه تضمین ویژگی بازگشتی (یعنی توان تولید بی‌نهایت جمله) در زبان از گشتارها سلب شد و به عهده قواعد ساخت گروهی سپرده شد باید گفت که گشتارها صرفاً نقش خوانشی دارند. ژرف ساختها برای خوانش معنا به بخش معنا راه می‌یابند و مورد عملکرد قواعد خوانش معنا واقع می‌شوند و روساختها برای خوانش آوایی، یعنی تعیین تلفظ، به بخش واجی یعنی جایی که قواعد واجی قرار دارند سپرده می‌شوند. بنابراین بخش معنا و بخش واجی نیز (همچون گشتارها) سهمی در تضمین ویژگی بازگشتی ندارند و از اینرو تنها نقش خوانشی دارند. پس نقش دستور (یعنی مجموعه متشکل از سه بخش نحو،

معنا، و واجی) عبارت است از پیوند بین خوانش معنایی (= معنا) و 'نمود آوایی' (= تلفظ) جمله و این پیوند با میانجی‌گری بخش نحو که تنها بخش خلاق دستور است، یعنی توان تولید بی‌نهایت جمله را دارد، برقرار می‌گردد. همانطور که گفته شد خوانش معنایی جملات بر اساس اطلاعات موجود در ژرف ساختها که شامل اطلاعات مربوط به هر مدخل و نقش‌ها و روابط دستوری متجلی در آن ساختهاست تعیین می‌گردد. چامسکی معتقد است که این نگرش کلی نسبت به معنا از آغاز شکل‌گیری دستور گشتاری وجود داشته است و در واقع باعث پیدایش نظریه گشتاری شده است لیکن تدوین منظم این نگرش معنایی را به کتزو فودور (۱۹۶۳) و کتزو پستال (۱۹۶۴) منسوب دانسته است. نظریه معنایی بکار گرفته شده در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو (کم و بیش) همان نظریه معنایی کتزو پستال است. چامسکی ادعای فوق‌الذکر را مبنی بر اینکه خوانش معنایی جملات صرفاً بر اساس اطلاعات موجود در ژرف ساخت صورت می‌گیرد نیازمند قدری تعدیل دانسته است (ص ۲۲۴، پی‌نوشت ۹). او بالاخص به جملاتی همچون everyone in the room knows at least two languages و گونه مجهول آن at least two languages are known by everyone in the room که در کتاب ساختهای نحوی هم مطرح شده‌اند (ر.ک فصل دوم کتاب حاضر) اشاره کرده است و متذکر شده است که این جملات هم معنا نیستند. توضیح وی درباره آن جملات اینست که در هر دو جمله دو معنی مستتر است اما تغییر محل 'سور' در جمله مجهول که در پی عملکرد گشتار مجهول صورت می‌گیرد یکی از معانی را منتفی می‌سازد. به بیانی دیگر، آن دو جمله اساساً هم معنا هستند و در واقع ژرف ساخت آنها بلحاظ عناصر محتوایی و مؤثر در خوانش معنا عیناً یکسان است و منتفی شدن یکی از دو معنی ژرف ساختی پس از تشکیل جمله مجهول به سبب عامل غالب دیگری است و آن عبارت است از تغییر محل رخداد سور در روساخت. پس ترتیب رخداد سورها در روساخت‌ها نیز (در برخی موارد) در خوانش معنایی دخیل است.

به عنوان حسن ختام مباحث این فصل از کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو سیمای ساختار کلی دستور در این کتاب در شماره (۴۰) ترسیم می‌گردد. این انگاره معرف نظریه معیار

در سیر تحولات دستورگشتاری است.

نمودار (۴۰) انگاره‌ای است از دانش ناخودآگاه، یعنی توانش، اهل زبان. چامسکی تأکید ورزیده است که دستورگشتاری نه انگاره‌ای است برای گفتار، یعنی توصیف آنچه گوینده برای تولید جملات انجام می‌دهد، و نه انگاره‌ای برای شنیدار، یعنی آنچه در گوش، ذهن و مغز شتونده می‌گذرد و در نهایت به درک جملات منتهی می‌شود، بلکه همانطور که گفته شد انگاره‌ای است از توانش، یعنی دانش زبانی منقوش بر ذهن هر سخنگوی بومی زبان (ص ۱۳۹ و ۱۴۰). جان کلام چامسکی اینست که نمودار (۴۰)



نباید این تصور را بوجود آورد که گوینده برای تولید یک جمله ابتدا از قواعد ساخت گروهی آغاز می‌کند بعد به بخش واژگان مراجعه می‌کند و از قواعد واژی برای افزودن مدخل در زیر نمودار درختی حاصل از عملکرد قواعد ساخت گروهی استفاده می‌کند و سپس به کمک قواعد خوانش معنا این ژرف ساخت را خوانش می‌کند و در عین حال با

بهره‌گیری از گشتارها روساخت را تولید می‌کند و نهایتاً قواعد واجی عمل می‌کنند و جمله تلفظ می‌شود و شنونده نیز با شنیدن جمله همین مراحل را در جهت عکس طی می‌کند. چامسکی می‌گوید اگر کسی دستور گشتاری را به عنوان انگاره‌ای برای گفتار یا شنیدار تلقی کند در واقع دستور گشتاری را به عنوان انگاره‌ای برای توصیف کنش تلقی کرده است و از اینرو باید گفت که برداشت کاملاً نادرستی از ماهیت دستور گشتاری دارد زیرا این دستور انگاره‌ای است از توانش نه کنش. اگر بخواهیم انگاره‌ای از کنش ارائه دهیم بخشی از آن انگاره شامل انگاره‌ای از توانش خواهد بود زیرا توانش مبنای کنش واقعی است (ص ۱۴۰ و ۱۴۱). به عبارتی دیگر، انگاره‌ای از کنش عبارت است از انگاره‌ای از دانش زبانی سخنگوی بومی زبان، یعنی آنچه در نمودار (۴۰) آمده است، بعلاوه کلیه فرایندهایی که در تبلور این دانش در ذهن و اعضای گویائی گوینده رخ می‌دهد و نیز کلیه فرایندهایی که در گوش و ذهن شنونده برای درک زبان انجام می‌شود. پس بطور اجمال کنش عبارت است از فعال کردن توانش خواه این عمل فعال کردن از سوی گوینده انجام شود خواه از جانب شنونده.

عنوان فصل چهارم، یعنی آخرین فصل، کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو^۱ برخی از مسائل باقی مانده است. این فصل خود متشکل از دو بخش است: 'مرز بین نحو و معناشناسی' و 'ساختار واژگان'. در پاراگرافهای زیر اهم نکات بحث شده زیر این دو عنوان معرفی می‌شوند.

یکی از مفاهیمی که ذیل 'مرز بین نحو و معناشناسی' مطرح و بحث شده 'درجات دستوری بودن' است (ص ۱۴۸). درجات دستوری بودن در واقع به 'درجات تخطی از دستوری بودن'^۱ جملات اشاره دارد (ص ۱۵۲ و ۱۵۳). پیش از معرفی معیاری که چامسکی برای سنجش درجات دستوری بودن ارائه داده است لازم است از چگونگی پیدایش جملات غیر دستوری سخن بگوئیم. چامسکی اظهار داشته است که تولید برخی از جملات غیر دستوری به لحاظ نادیده گرفته شدن مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض و مشخصه‌های گزینشی است. نادیده گرفته شدن هر کدام از این مشخصه‌ها در واقع تخطی از قاعده است و نتیجتاً به تولید جملات غیر دستوری می‌انجامد. به عنوان

1) degree of deviation/ degree of deviance

نمونه، نادیده گرفته شدن این مشخصه زیرمقوله‌ای محض که فعل 'compel' 'مجبور کردن' نیاز به مفعول صریح و یک بند متمم مفعولی دارد باعث تولید جمله غیردستوری (۴۱) و اغماض این مشخصه‌گزینشی که فعل 'sleep' 'خوابیدن' احتیاج به فاعل جاندار دارد منجر به تولید جمله غیر دستوری (۴۲) می‌شود.

- (41) John compelled [(1)(iii)]
 (42) colorless green ideas sleep furiously [(2)(i)]

چامسکی در توضیح مثالهای فوق گفته است جملاتی همچون (۴۲) که بخاطر نادیده گرفته شدن قواعد گزینشی تولید شده‌اند به صورت 'استعاری'،^۱ یعنی به قیاس با جملات مشابه که دستوری هستند، قابل تعبیر می‌شوند اما نحوه خوانش جملاتی مانند (۴۱) که به لحاظ نادیده گرفته شدن قواعد زیر مقوله‌ای محض تولید شده‌اند به گونه‌ای دیگر است. به اعتقاد چامسکی دستوری که از کارآئی توصیفی برخوردار است می‌بایست دارای مکانیزمی باشد که بر اساس آن بتواند بین جملات دستوری و جملات غیردستوری و نیز بین انواع جملات غیردستوری تمیز قائل شود. او می‌گوید دستور زایشی-گشتاری این قدرت تمایز را داراست و از اینرو از کارآئی توصیفی برخوردار است. این دستور بین جملات دستوری و جملات غیردستوری (همچون (۴۱) و (۴۲)) به لحاظ اینکه گروه اول منطبق با قواعد تولید شده‌اند و گروه دوم قواعد را نادیده گرفته‌اند تمایز قائل می‌شود. افزون بر آن این دستور جملاتی همچون (۴۱) را که بعلت نادیده گرفته شدن قواعد زیرمقوله‌ای محض تولید شده‌اند و جملاتی همچون (۴۲) را که بخاطر نادیده گرفته شدن قواعد گزینشی حاصل شده‌اند از هم تفکیک می‌کند. وی افزوده است که با توجه به این توان تمایز و تفکیک باید گفت که دستور زایشی-گشتاری گامهائی در راستای تدوین نظریه‌ای در خصوص درجات دستوری بودن برداشته است (ص ۱۴۹ و ۱۵۰). او سپس (نمونه‌ای از) ملاک سنجش درجات دستوری بودن را توضیح داده است. وی با اشاره به اینکه به هنگام فهرست کردن مشخصه‌های مدخل‌ها در واژگان ابتدا مقوله دستوری مدخل، سپس مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض آن، و متعاقب آن مشخصه‌های گزینشی قید می‌گردد (ر.ک. مدخل شماره (۳۲)) اعلام کرده

1) metaphorically

است زنجیره‌هائی که به لحاظ تخطی از مقوله دستوری حاصل شده‌اند، همچون a (43) که در آن اسم جایگزین فعل شده، در بالاترین درجه غیردستوری بودن قرار دارند. زنجیره‌هائی همچون b (43) زیر و (۴۱) فوق، که در آن مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض نادیده گرفته شده‌اند، از درجه خفیف‌تری از غیردستوری بودن برخوردارند و زنجیره‌هائی همچون c (43) و (۴۲)، که به لحاظ اغماض مشخصه‌های گزینشی تولید شده‌اند، در درجه به مراتب خفیف‌تری از غیردستوری بودن قرار دارند (ص ۱۵۲ و ۱۵۳).

- (43) a. sincerity may virtue the boy. [(6)(i)]
 b. sincerity may elapse the boy. [(6)(ii)]
 c. sincerity may admire the boy. [(6)(iii)]

در پی تمایزی که چامسکی در بحث فوق بین زنجیره‌هائی که به لحاظ تخطی از قواعد زیرمقوله‌ای محض حاصل می‌شوند و زنجیره‌هائی که بخاطر اغماض قواعد گزینشی تولید شده‌اند قائل شد، او این امکان را که قواعد گزینشی مربوط به حوزه معناشناسی است و نه نحو مورد ارزیابی قرار داده است. بحث پیرامون این موضوع دومین مطلب در مبحث مرز بین نحو و معناشناسی در کتاب مورد وصف ماست (ص ۱۵۳).

در این شق جدید نوع اطلاعاتی که در واژگان برای هر مدخل ثبت می‌گردد دقیقاً همان نوع اطلاعاتی است که در شق پیشین وجود داشت. به عنوان نمونه، در واژگان برای مدخل boy مشخصه [+انسان] و برای مدخل frighten مشخصه داشتن فاعل [+اسم معنی] و مفعول [+جاندار] قید می‌گردد. پس مشخصه‌ها و اطلاعاتی که مورد نیاز قواعد گزینشی است در شق جدید هم در واژگان ثبت می‌گردد. علاوه بر آن، جملگی مشخصه‌های فوق به استنباط چامسکی مشخصه‌های نحوی تلقی می‌شوند نه معنائی. ملاک او برای تلقی مشخصه‌ای به عنوان مشخصه نحوی آنست که اگر آن مشخصه در عملکرد یک قاعده نحوی نقش داشته باشد همین ویژگی برای تلقی آن به عنوان یک

۱) فعل elapse در مثال b (43) لازم است و نیاز به مفعول صریح ندارد.

۲) فاعل فعل admire در c (43) نمی‌تواند اسم معنا باشد.

زایشی-گشتاری پیشنهادی او (بنگرید به نمودار (۴۰)) حد وسطی است بین نگرشی که کلیه قواعد معنایی را در بخش نحو جای می‌دهد و نگرشی که از طریق سپردن قواعد گزینشی به بخش معنا به گسترش آن بخش می‌پردازد. او افزوده است که اصولاً تعیین مرز بین نحو و معناشناسی (اگر چنین مرزی وجود داشته باشد) شرط لازم برای انجام گرفتن مطالعات نظری و توصیفی در قواعد نحوی و معنایی نیست. وی تعیین چنین مرزی را به زمانی که شناخت بیشتری از این دو بخش بدست آورده‌ایم موکول کرده است. به باور او در تعیین مرز بین نظامهای معنایی (= معناشناسی) و نظامهای دانشها و باورها (= کاربرد شناسی) نیز همین نتیجه‌گیری صادق است. یعنی می‌بایست تعیین مرز بین این دو را نیز به زمانی که شناخت کافی از این نظامها کسب کرده‌ایم موکول کرد (ص ۱۵۹).

آخرین مطلبی که چامسکی زیرعنوان مرز بین نحو و معناشناسی مطرح کرده است 'برخی معضلات دیگر نظریه معنایی' است (ص ۱۶۰-۱۶۳). در اینجا یک نمونه از معضلات مورد اشاره او توضیح داده می‌شود. وی محتوای کنونی بخش معنا را که عبارت است از مجموعه قواعد خوانش معنا که معنای جملات را در ژرف ساخت بر اساس اطلاعات موجود در هر مدخل و نقش دستوری سازه‌های تشکیل دهنده جمله تعیین می‌کنند برای توصیف روابط معنایی میان ساختهای زبان ناکافی دانسته است. او می‌گوید جملاتی وجود دارند که برای توصیف روابط معنایی میان آنها می‌بایست به نقشها و روابط دستوری به مراتب انتزاعی‌تری از آنچه در حال حاضر مورد استفاده است دست یابیم. او به عنوان پشتوانه ادعای فوق مجموعه جملات زیر را به شاهد آورده است.

- (45) a. John strikes me as pompous — I regard John as pompous [(19)(i)]
 b. I liked the play — the play pleased me. [(19)(ii)]
 c. John bought the book from Bill — Bill sold the book to John. [(19)(iii)]
 d. John struck Bill — Bill received a blow at the hands of John. [(19)(iv)]

به استنباط چامسکی بین دو جمله مذکور در هر مثال در (۴۵) نوعی هم معنایی برقرار است لیکن این هم معنایی را نمی‌توان به دلیل اشتقاق دو جمله هم معنا از یک

ژرف ساخت یکسان دانست. به بیانی دیگر، مثلاً ژرف ساختهای دو جمله I regard John as pompous و John strikes me as pompous یکسان نیست. اما از آنجا که بین دو جمله هم معنا در a (46) و دو جمله هم معنا در b (46) رابطه گشتاری برقرار است (یعنی ژرف ساختهای هر دو جمله از نظر عناصری که در خوانش معنا دخیل هستند یکسان است) هم معنایی آنها در چهارچوب دستور زایشی-گشتاری قابل توجیه است.

(46) a. John is easy for us to please — it is easy for us to please John.

[(20)(i)]

b. It was yesterday that he came — he came yesterday.

[(20)(ii)]

در دو جمله مذکور در a (45) رابطه John (یعنی فاعل) با strike همانند رابطه John (یعنی مفعول) با regard است، و نیز رابطه strike با me مانند رابطه regard با I است. چامسکی افزوده است در دستور زایشی-گشتاری مکانیزمی برای نشان دادن روابط فوق‌الذکر وجود ندارد. از اینرو علاوه بر مفهوم روساختی فاعل دستوری و مفهوم ژرف ساختی فاعل منطقی به مفهوم به مراتب انتزاعی‌تری نظیر 'نقش معنایی'، که کم و کیف آن هنوز روشن نیست، نیاز داریم (ص ۱۶۳).

آخرین بخش فصل چهارم کتاب مورد وصف به توضیح پیرامون ساختار واژگان اختصاص یافته است. در این بخش سه موضوع بحث شده است که عبارتند از 'اطلاعات حشو'،^۱ 'فرایندهای تصریفی'،^۲ و 'فرایندهای اشتقاقی'،^۳

در مبحث اطلاعات حشو سخن از آن گونه اطلاعاتی است که ثبت آنها در مدخل‌ها در واژگان لازم نیست بلکه از طریق قراردادهای همگانی و یا قواعد ویژه یک زبان بر اساس دیگر اطلاعات موجود در مدخل قابل حصول‌اند (ص ۱۶۴-۱۷۰). مثلاً به عنوان یک قرارداد همگانی برای اینکه در هر مدخل حداقل مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض و حداقل مشخصه‌های گزینشی ثبت گردد می‌بایست مشخصه‌های نوع اول را با ارزش مثبت (+) و مشخصه‌های نوع دوم را با ارزش منفی (-) ذکر کرد. بدین ترتیب حداکثر

1) semantic function

2) redundancy

3) inflectional processes

4) derivational processes

صرفه‌جویی در ارائه اطلاعات در هر مدخل حاصل خواهد شد. به عنوان مکمل این قرارداد همگانی، چامسکی قرارداد همگانی دیگری را نیز مطرح کرده است که چکیده آن به شرح زیر است. از میان مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض آنچه در هر مدخل قید شده برای آن مدخل جایز است و نه غیر از آن و از میان قواعد گزینشی هر آنچه آن مدخل از آن منع نشده جایز است. بر این اساس، برای مدخل فعل frighten با تبعیت از قرارداد همگانی اول فوق‌الذکر ثبت مشخصه‌های زیرمقوله‌ای محض و مشخصه‌های گزینشی به صورت (۴۷) خواهد بود.

(22) [(frighten, [+V, + — NP, — [+N] — [—Animate], ...)] (47)

با توجه به اطلاعات مذکور در مدخل (۴۷) و نیز بر اساس قرارداد همگانی دوم فوق، اطلاعاتی همچون اسم نبودن [-N] یا صفت نبودن [-Adjective] در مورد مدخل frighten یا اینکه این فعل مفعول جاندار می‌گیرد، مفعول انسان می‌پذیرد، و امثال آن قابل پیش‌بینی است. چامسکی اطلاعاتی را که از طریق قرارداد همگانی دوم کسب می‌شود اطلاعات حشو خوانده است. وی تصریح کرده است که همه اطلاعات حشو به کمک قراردادهای همگانی حاصل نمی‌شوند بلکه پاره‌ای از این اطلاعات را قواعد حشو ویژه یک زبان بدست می‌دهند. به عنوان نمونه، در زبان انگلیسی هر فعلی که بتواند در یک جمله هم مفعول صریح و هم قید حالت بپذیرد می‌تواند تنها با مفعول صریح (یعنی بدون قید حالت) نیز بکار رود اما عکس این حالت الزاماً درست نیست. مثلاً فعل read را می‌توان در جمله *he read the book carefully* بکار برد و با توجه به قاعده فوق حذف carefully هم ممکن است و جمله حاصل باز هم دستوری است. از سوی دیگر، افعال resemble و cost اگرچه هر دو متعدی هستند ولی قید حالت نمی‌پذیرند بنابراین جمله *John resembled his father* دستوری است اما *John resembled his father carefully* دستوری نیست. چامسکی یافته فوق را به صورت قاعده حشو شماره (۴۸) مطرح کرده است.

(26) [+ — NP] —> [+ — NP manner] (48)

بر اساس قاعده فوق در مدخل فعلی همچون read لازم نیست یکبار ذکر شود که این فعل مفعول صریح و قید حالت می‌پذیرد و یکبار اینکه تنها مفعول صریح می‌پذیرد بلکه تنها ثبت مورد اول کافی است و قاعده (۴۸) شق دوم (یعنی رخداد تنها مفعول) را

پیش‌بینی می‌کند. وی این گونه قواعد را 'قواعد حشو نحوی'^۱ نامگذاری کرده است و آنها را مشابه آن گروه از قواعد واجی می‌داند که هله آنها را 'قواعد ساخت تکواژ'^۲ نامیده است و او به پیشنهاد هله آنها را به 'قواعد حشو واجی'^۳ نامگذاری مجدد کرده است (ص ۱۶۸). قواعد حشو واجی، بر اساس برخی اطلاعات واجی موجود در مدخل پاره‌ای اطلاعات واجی دیگر را پیش‌بینی می‌کنند. به عنوان نمونه، در زبان انگلیسی اگر مدخلی با دو همخوان آغاز شود و همخوان دوم از آواهای روان یا نیمه واکه نباشد اولین همخوان الزاماً [s] خواهد بود. علاوه بر قواعد حشو واجی از نوع فوق که ویژه یک زبان است، چامسکی تدوین قراردادهای حشو همگانی را (از قبیل آن نوع قراردادهای همگانی که پیشتر در ارتباط با اطلاعات حشو نحوی معرفی شد) در مورد اطلاعات واجی نیز کاملاً ممکن می‌داند (ص ۲۳۱، پی‌نوشت ۲۲). از آنجا که قراردادهای حشو همگانی (نحوی یا واجی) ویژه تنها یک زبان نیستند لازم نیست در دستور هر زبان ذکر شوند بلکه می‌بایست آنها را به عنوان اصول حاکم و ناظر بر زبان بشر در نظر گرفت.

موضوع بعد شیوه عملکرد فرایندهای تصریفی زبان در چهارچوب دستور زایشی-گشتاری است (ص ۱۷۰-۱۸۴). در این چهارچوب اطلاعات نحوی هر واژه در روساخت شامل (الف) مشخصه‌های نحوی 'ذاتی'^۴ آن واژه است، یعنی آن مشخصه‌هایی که جزء نهاد آن مدخل است و (ب) مشخصه‌های نحوی دیگر که متعلق به نهاد آن مدخل نیست بلکه قواعد ساخت گروهی یا گشتارها آنها را بدست می‌دهند. چامسکی برای ارائه تصویر روشنی از این بحث مثالی از زبان آلمانی که از نظر عناصر تصریفی غنی است به شاهد آورده است. او می‌گوید در گروه اسمی der Brüder 'برادران' که شامل حرف تعریف مفرد der و اسم جمع Brüder می‌باشد مشخصه‌هایی همچون مذکر بودن جزء مشخصه‌های ذاتی مدخل Brüder می‌باشد لیکن مشخصه‌هایی مثل جمع بودن را قاعده ساخت گروهی $N \rightarrow [\Delta, \alpha \text{ number}]$ که در آن α می‌تواند ارزش + یا - در زبانهای مثل انگلیسی یا آلمانی داشته باشد^۵ (ص ۲۳۲،

1) syntactic redundancy rules

2) morpheme structure rules

3) phonological redundancy rules

4) inherent

۵) نکته موردنظر در مثال فوق‌الذکر از زبان آلمانی اینست که در این زبان بین حرف تعریف و اسم می‌بایست

پی نوشت ۲۷) بدست می دهد و نیز در حالت اضافی بودن در پی عملکرد گشتارها و در
 روساخت تعیین می شود. در ارتباط با نکته آخر، چامسکی گفته است که حالت دستوری
 اسم معمولاً با توجه به جایگاه آن اسم در روساخت تعیین می گردد (ص ۱۷۷ و نیز ص ۲۲۱
 پی نوشت ۳۵). او در تایید ادعای خود مثالهای *he is easy*, *he was struck by a bullet*
to please، و *he frightens easily* را به شاهد آورده است که اگرچه ضمیر موجود در هر
 سه مثال 'مفعول منطقی' است، یعنی مفعول صریح افعال *please*، *strike*، و *frighten*
 در ژرف ساخت است، اما در پی عملکرد گشتار در روساخت در حالت فاعلی ظاهر
 شده اند. مجموعه مشخصه های موجود در قواعد ساخت گروهی (مانند مفرد در برابر
 جمع)، مشخصه های ذاتی مدخل (مثل مذکر، مؤنث یا خنثی بودن) و مشخصه های
 افزوده شده در پی عملکرد گشتارها و تشکیل روساخت (همچون حالت اضافی، فاعلی،
 مفعولی) به بخش واجی سپرده می شود و در پی عملکرد قواعد این بخش تلفظ آنها
 مشخص می شود. نکته ظریفی که باید ملحوظ شود آنست که وقتی مدخلی در سطح
 روساخت در نظر گرفته می شود عبارت است از مجموعه ای از مشخصه های نحوی
 موجود در سطح ژرف ساخت (که خود شامل مشخصه های ذاتی آن مدخل و
 مشخصه هایی که توسط قواعد ساخت گروهی افزوده می شوند) و مشخصه هایی که در
 پی عملکرد گشتارها به مدخل اضافه می شوند (همچون حالت های مختلف نحوی).
 چامسکی با ارائه شاهد از ساخت های نحوی نشان داده است که ارزش مشخصه های
 نحوی موجود در هر مدخل در مقطع ژرف ساخت با مشخصه های نحوی ای که در پی
 عملکرد گشتارها و تشکیل روساخت به آن افزوده می شود یکسان نیست. به عنوان مثال
 عملکرد گشتار موصولی بر زیر ساخت *I saw the [# the boys were clever #] boy* به
 تولید جمله دستوری نمی انجامد زیرا *boys* در بند موصولی دارای مشخصه [+ جمع]
 است اما *boy* در بند پایه دارای مشخصه [- جمع] می باشد. چامسکی سپس بحث را به
 'ساخت های تفصیلی' ^۲ بسط داده است. نمونه ای از این ساختها در شماره (۴۹) آمده
 است. ژرف ساخت این جمله ساخت زیرین جمله (۵۰) است که پس از عملکرد

→ مطابق وجود داشته باشد. در آن مثال، حرف تعریف مفرد است لیکن اسم جمع و این عدم مطابقه با تغییر
 حرف تعریف به *die*، که حرف تعریف جمع است، برطرف می گردد.

1) logical object

2) comparative constructions

گشتارهای مربوط (که از ذکر جزئیات آنها در اینجا خودداری می‌شود) دو جمله دستوری (۴۹) و (۵۱) تولید می‌شوند. باید توجه داشت که حذف صفت *clever* در بند پیرو در ژرف‌ساخت (۵۰) و نیز حذف فعل اسنادی *is* در همان بند به لحاظ برابری با همین عناصر در بند پایه میسر است.

(49) John is more clever than Bill [(34)]

(50) John is more than [# Bill is clever #] clever [(36)]

(51) John is more clever than Bill is [(38)]

تا اینجا همه چیز روشن است. چامسکی آن‌گاه به مواردی اشاره کرده است که پیچیدگی مختصری به بحث می‌افزاید. این موارد که در شماره (۵۲) و (۵۳) نقل شده‌اند شامل یک مثال از زبان انگلیسی و ترجمه آن به زبان فرانسه است.

(52) These men are more clever than Mary [(39)]

(53) ces hommes sont plus intelligents que Marie [(40)]

در مثال (۵۲) حذف صفت عاری از پیچیدگی است اما حذف فعل اسنادی *is* پس از *Mary* با توجه به اینکه پیشتر گفته شد که حذف به لحاظ برابری صورت می‌گیرد توجیه پذیر نیست زیرا فعل اسنادی در بند پایه *are* می‌باشد. پیچیده‌تر از این حذف صفت در جمله (۵۳) است زیرا بند پیرو در این مثال *Marie est intelligente* است که در آن صفت هم از نظر جنس (یعنی مذکر یا مؤنث بودن) و هم از نظر فرد (مفرد یا جمع بودن) با *intelligents* در بند پایه متفاوت است و از اینرو حذف صفت در بند پیرو با توجه به اصل حذف به لحاظ برابری توجیه پذیر نیست. مثال مشابه با جمله (۵۳)، جمله (۵۴) است که در آن گروه اسمی *a lawyer* در بند *Bill is a lawyer* حذف شده اما عامل حذف *several lawyers* است که البته شرط حذف به لحاظ برابری در اینجا نیز رعایت نشده است.

(54) I know several more successful lawyers than Bill [(41)(iii)]

در هر سه مورد فوق (یعنی جملات ۵۲، ۵۳، و ۵۴) مشخصه‌هایی که در حذف نادیده گرفته شده‌اند آنهایی هستند که ذاتی مدخل نبوده بلکه پس از عملکرد گشتارهای مطابقه (مطابقه فعل با فاعل در جمله ۵۲)، صفت با اسم در جمله (۵۳)، و فعل اسنادی با اسم

در گزاره *is a lawyer* در جمله (۵۴) پدید آمده‌اند. به اعتقاد چامسکی، بر اساس شواهد فوق دو نتیجه حاصل می‌شود: نخست اینکه مشخصه‌هائی که توسط گشتارها به مشخصه‌های مدخل افزوده می‌شوند در فرایند حذف به لحاظ برابری ملحوظ نمی‌شوند. دوم آنکه آنچه شرط حذف است 'برابری'^۱ نیست بلکه 'تمایز نبودن'^۲ است. او اصل حذف را که 'حذف بازیافتنی'^۳ خوانده است به شرح زیر توصیف کرده است: عنصر *X* می‌تواند باعث حذف عنصر *Y* شود مشروط بر اینکه مشخصه‌های ذاتی عنصر *X* متمایز از مشخصه‌های ذاتی عنصر *Y* نباشد. وی بلافاصله اضافه کرده است که شرط فوق الذکر برای حذف کاملاً طبیعی است زیرا مشخصه‌هائی که توسط گشتار به مدخل افزوده می‌شوند اطلاعات بافتی (= بافت زبانی) هستند (مثلاً در جمله (۵۴) چون فاعل بند پیرو یعنی *Bill* مفرد است پس در بخش گزاره *a lawyer* خواهیم داشت نه *lawyers*) و از اینرو پس از حذف هم، به خاطر موجود بودن بافت، بازیافتنی می‌باشند، یعنی این حذف به محو آن مشخصه‌ها نمی‌انجامد.

آخرین مبحث کتاب جنبه‌هائی از نظریه‌ی نحو به راههای توصیف 'فرایندهای اشتقاقی' اختصاص یافته است (ص ۱۸۴-۱۹۲). چامسکی اظهار داشته است که در چهارچوب دستور زایشی فرایندهای اشتقاقی به مراتب مسئله‌آفرین‌تر از فرایندهای تصریفی‌اند و این بدان سبب است که این فرایندها معمولاً پراکنده و نیمه زایا می‌باشند. وی اضافه کرده است آن دسته از فرایندهای اشتقاقی که به تعبیر او زایا هستند در واقع مشکل عمده‌ای به هنگام توصیف بیار نمی‌آورند. او به عنوان نمونه‌ای از این فرایندها مثالهای *their refusal to participate...*, *their destruction of the property...* آورده است و ادعا کرده است که واژه‌هائی همچون *refusal* و *destruction* هر یک مدخلی مستقل در واژگان نیست بلکه مدخل آنها *destroy* و *refuse* است که در پی عملکرد 'گشتار اسم‌ساز'^۴ به ساخت زیرین *they destroy the property* و *they refuse to participate* (و نیز قواعد واجی مربوط) صورتهای اسمی *destruction* و *refusal* حاصل می‌شوند. متعاقب این نحوه‌ی توصیف، او متذکر شده است که براین اساس می‌بایست توصیفی که پیشتر از مثال شماره (۱۳)، یعنی *sincerity may frighten the boy*، ارائه

1) identity

2) nondistinctness

3) recoverability of deletion

4) nominalization transformation

دادیم مورد تجدید نظر قرار گیرد. در توصیف نوین sincerity به صورت مدخل مستقل در واژگان ثبت نمی‌شود بلکه آنچه در واژگان ثبت می‌شود sincere است و پس از عملکرد گشتار اسم‌ساز واژه sincerity حاصل می‌شود. وی سپس نتیجه گرفته است که برخلاف تصور پیشین ما، حتی جمله ساده‌ای همچون *sincerity may frighten the boy* در پی عملکرد گشتارها از یک زیر ساخت مرکب حاصل می‌شود.

اما در خصوص فرایندهای اشتقاقی نیمه زایا نظیر آنچه در تشکیل واژه‌هایی مثل (**terrify*)، *terror*؛ (**horrify*)، *horrid*، *horror*؛ (**candify*)، *candid*، *candor*؛ (**terrify*)، *terror*؛ (**horrify*)، *horrid*، *horror* مشاهده می‌شود و یا حتی در مورد واژه‌هایی مثل *frighten* (فعل جمله مورد اشاره در پاراگراف پیش) او گفته است از آنجا که هیچ قاعده‌ای که از عمومیت برخوردار باشد در این اشتقاقها ملاحظه نمی‌شود می‌بایست هر یک از این واژه‌ها را به صورت مدخل مستقل در واژگان ثبت کرد. البته او این راه حل را بسیار نامطلوب ارزیابی کرده است زیرا به اعتقاد او ساختار درونی هر یک از این واژه‌ها برای عملکرد قواعد خوانش معنا و قواعد خوانش واجی مورد نیاز است. معنای کل هر یک از این واژه‌ها دست کم تا حدی بر اساس معنای تکواژهای سازنده این واژه‌ها قابل پیش‌بینی است و نیز قواعد واجی که به صورت چرخه‌ای عمل می‌کنند برای تعیین تلفظ به ساخت درونی این واژه‌ها و مرز تکواژها نیاز دارند. وی گفته است که این دوگانگی (یعنی نیمه زایا بودن این فرایندهای اشتقاقی از یک سو و نامطلوب بودن گنجاندن هر یک از آنها به عنوان مدخل مستقل از سوی دیگر) در مورد گروه کثیری از مثالها مصداق دارد و خود اذعان داشته است که راه حل نهایی برای این موارد ندارد. او در ادامه بحث چند راه حل محتمل را مطرح کرده است و مسائل و پیچیدگی‌های مرتبط با آنها را نیز متذکر شده است لیکن طرح همه آنها در اینجا لازم به نظر نمی‌رسد و از اینرو تنها به ذکر یک مورد از آن راه حل‌ها که در تحولات بعدی در دستور زایشی-گشتاری حائز اهمیت است اکتفا می‌شود. این راه حل مربوط به فعل *frighten* در جمله *it frightens John* و گونه متعدی افعال *grow* در جمله *he grows corn* و *dropped* در جمله *he dropped the ball* می‌باشد. در این راه حل افعال فوق مستقلاً به صورت مدخل در واژگان ثبت نمی‌شوند بلکه خود از یک ژرف ساخت مرکب (یعنی دو جمله‌ای) که فعل اصلی آن 'سببی' است مشتق می‌شوند. بر این اساس، چامسکی ژرف ساخت جملات فوق الذکر را به ترتیب *it makes*

[he caused {the ball drops}] و [he caused {corn grows}, is afraid] تعیین کرده است و خاطرنشان کرده است که پس از عملکرد گشتار سببی جملات ساده فوق تولید می شوند. پس آنچه در ارتباط با این افعال در واژگان ثبت می شود صفت afraid و فعلهای لازم grow و drop می باشد. از آنجا که گشتار سببی در مورد همه صفتها و فعلهای لازم عمل نمی کند (مثلاً در مورد green، happy، و امثال آن عمل نمی کند) در مدخلهای afraid، grow، و drop در واژگان این مشخصه که آنها می توانند تحت عملکرد گشتار سببی واقع شوند به عنوان یک مشخصه نحوی قید می گردد.

فصل پنجم

معناشناسی زایشی

در این فصل از 'معناشناسی زایشی'^۱ صحبت خواهد شد. معناشناسی زایشی نخستین انشعاب از بدنه و تنه اصلی نظریه زایشی-گشتاری چامسکی، یعنی نظریه معیار، بود. ما ابتدا پیدایش معناشناسی زایشی را شرح خواهیم داد، سپس گسترش دامنه آن را بررسی خواهیم کرد، و سرانجام افول آن را توضیح خواهیم داد.

در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ و در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ معناشناسی زایشی، که گاه 'نحو انتزاعی'^۲ نیز خوانده شده است (مثلاً ر.ک. فیلمور ۱۹۷۷)، چهارچوب نظری غالب در زبانشناسی زایشی در امریکا بود. در این دوره زبانشناسان بنامی همچون جورج لیکاف، جان رابرت راس، جیمز مکالی، پال پستال، دیوید پرمیوتر، امون باخ، چارلز فیلمور، فردریک نیومایر، رابین لیکاف و جری مورگان در پیدایش، گسترش، و سرانجام برخی از آنان در نشان دادن عدم کارآئی و عدم موفقیت معناشناسی زایشی سهم داشتند.

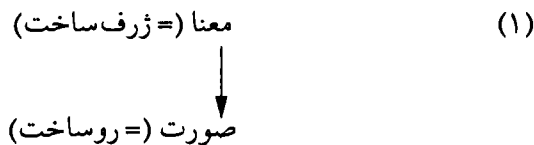
اگر چه معناشناسی زایشی به عنوان یک چهارچوب نظری اکنون به تاریخ تحولات زبانشناسی زایشی متعلق است، به این معنا که امروزه این عنوان مبنای پژوهشهای زبانشناختی واقع نمی شود، لیکن باید دانست که تعدادی از زبانشناسان بر این باوراند که این نظریه هنوز به نوعی مطرح است. جورج لیکاف دستور شناختی را (ر.ک. فصل اول کتاب حاضر) گونه امروزی و روز آمد معناشناسی زایشی می پندارد (۱۹۸۷، ص ۵۸۲) و

1) Generative Semantics

2) abstract syntax

اخیراً سورن^۱ نظریه‌ای بنام 'نحو معنایی'^۲ را مطرح کرده است و ادعا کرده است که این نظریه استمرار مستقیم معناشناسی زایشی است و وجود آن دلیلی است بر اینکه معناشناسی زایشی نمرده است (۱۹۹۶، ص xi و xii). افزون بر آن، همانطور که ملاحظه خواهد شد، معناشناسی زایشی در تحولات بعدی در دستور زایشی و تکوین آن تأثیرگذار بوده است.

همانطور که در فصل پیش خواندیم، در نظریه معیار اولاً رابطه بین معنای یک جمله و صورت (=رو ساخت) آن یک رابطه غیر مستقیم است و به بیانی دیگر این رابطه با میانجی‌گری ژرف ساخت، که یک ساخت نحوی است، برقرار می‌گردد و ثانیاً نقش معنا در آن نظریه خوانشی است زیرا قواعد خوانش معنا آنچه را که در ژرف ساخت تولید شده و موجود است خوانش می‌کنند و در نتیجه معنای جمله را بدست می‌دهند. نمودار شماره (۴۰) فصل پیش گویای دو نکته فوق است. اما در معناشناسی زایشی اولاً رابطه بین معنای یک جمله و صورت آن یک رابطه مستقیم است و در واقع تمایز و تفکیکی بین ژرف ساخت و معنا وجود ندارد و ثانیاً معنا نقش خوانشی ندارد بلکه خود، بخش زایای زبان می‌باشد. بنابراین رابطه بین معنا و صورت در معناشناسی زایشی آنگونه است که در نمودار (۱) زیر ترسیم شده است.



خواننده به خاطر دارد که فصل چهارم کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو به بحث پیرامون 'مرز بین نحو و معناشناسی' و نیز 'ساختار واژگان' اختصاص یافته است. به هنگام بحث موضوع اول، چامسکی این پرسش را که آیا قواعد گزینشی، که مشخصه‌های نحوی بافت همجوار فعل را تعیین می‌کنند (همچون قاعده شماره (۲۶) در فصل پیش)، واقعاً نحوی است یا اینکه معنایی است مورد ارزیابی قرار داده است. پاسخ چامسکی این است که از نظر او این قواعد نحوی است و به بخش نحو متعلق اند لیکن اگر آنها را قواعد

معنائی تلقی کنیم، نظریه زایشی -گشتاری حاصل باز هم کارآمد خواهد بود. او همچنین به شق دیگری اشاره کرده است که در آن بر خلاف شق پیش که قواعد گزینشی را به بخش معنا منتقل می‌کند، سخن از حفظ قواعد گزینشی در بخش نحو و نیز انتقال کل قواعد خوانش معنا به بخش نحو و در واقع سخن از ادغام این دو بخش است. وی در آنجا طرد این شق را بگونه‌ای پیش داورانه و بدون اتکاء به پژوهشهای عملی جایز ندانسته است. طرح این شق‌ها و قطعی نبودن تفوق یکی بر دیگری در آن مقطع از تاریخ دستور گشتاری خود حاکی از ناستوار بودن مرز بین نحو و معناشناسی در دستور گشتاری است. شق آخر همان است که تدریجاً با تعدیلهائی از بدنه اصلی دستور زایشی (یعنی نظریه معیار) جوانه زد و به انشعابی تحت عنوان معناشناسی زایشی تبدیل شد. همچنین به هنگام بحث 'ساختار واژگان'، موضوع دوم فصل چهارم کتاب ۱۹۶۵ چامسکی، به اختصار از تحلیلی که او برای فرایندهای اشتقاقی زایا و نیمه زایا ارائه داده نیز صحبت شد. در آن تحلیل، اسمهائی همچون *sincerity, refusal, destruction* مدخل‌های مستقل در واژگان نیستند بلکه در پی عملکرد فرایند به تعبیر او زایای اسم‌ساز که گشتاری نحوی است به ترتیب از مدخل‌های فعلی *refuse, destroy*، *sincere* (be) مشتق می‌شوند. به عنوان نمونه‌ای از فرایندهای اشتقاقی نیمه‌زایا او به فعل *frighten* در جمله *it frightens John* و نیز گونه متعدی افعالی همچون *grow* و *drop* اشاره کرده و گفته است که می‌توان استدلال کرد که آنها مدخل‌های مستقل نیستند بلکه خود از یک ژرف‌ساخت مرکب (یعنی دو جمله‌ای) که فعل اصلی آن سببی است مشتق می‌شوند. بر این اساس، همانطور که در فصل پیش ملاحظه شد، ژرف‌ساخت جمله فوق الذکر *it makes [John is afraid]* می‌باشد که پس از عملکرد گشتار سببی بر آن، جمله مورد نظر حاصل می‌شود. این شیوه تحلیل اجازه می‌دهد که یک اسم از فعل و مهمتر از آن یک واژه از مفاهیم سازنده آن (در مورد فرایند اشتقاقی نیمه زایای فوق الذکر) در پی عملکرد گشتار مشتق شود. در مثال فوق فعل *frighten* از *make be afraid* مشتق شده است. این شیوه تحلیل در معناشناسی زایشی فراوان مورد استفاده قرار گرفته است و اصطلاح 'تجزیه واژگانی'^۱ (ج. لیکاف ۱۹۷۲، ص ۵۹۹) مشخصاً به اشتقاق یک واژه از

1) lexical decomposition

مفاهیم سازنده آن دلالت دارد. با توجه به توضیحات فوق بجاست اگر ادعا کنیم که کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو دست کم تا حدی خود راه را برای انشعابی که معناشناسی زایشی نامیده می‌شود هموار کرده بود.

اما حقیقتاً نخستین تلاش برای تشکیل معناشناسی زایشی پیش از انتشار کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو، از سوی ج. لیکاف صورت گرفت. با توجه به آثار ج. لیکاف که برخی از آنها متعاقباً معرفی خواهد شد با اطمینان باید گفت که او برجسته‌ترین شخصیت این گونه نظریه‌گشتاری بوده است.

اولین اثری که اصطلاح معناشناسی زایشی در آن بکار برده شده و در آن پیشنهاد شده که بخش پایه در نظریه‌گشتاری مجموعه‌ای از ساختهای معنایی (و نه ساختهای نحوی) را تولید کند مقاله 'به سوی معناشناسی زایشی' است. این مقاله راج. لیکاف به سال ۱۹۶۳ نوشته بود اما تا سال ۱۹۷۶ به صورت رسمی نشر نیافت. همانطور که مکالی هم در شرح خود بر آن مقاله، که به صورت مقدمه در آغاز آن آمده، خاطر نشان کرده است این اثر برخلاف دیگر آثار لیکاف (که متعاقباً معرفی خواهد شد) تأثیر ناچیزی در تکوین معناشناسی زایشی داشته است (ص ۴۳). ما در شناساندن معناشناسی زایشی تنها به معرفی آثاری خواهیم پرداخت که در تکوین معناشناسی زایشی نقش مؤثری ایفاء کرده‌اند. در عین حال گفتنی است که محتوای مقاله 'به سوی معناشناسی زایشی' در رساله دکتری ج. لیکاف که در پاراگراف زیر معرفی خواهد شد متبلور است.

نخستین اثر متنفذه که شالوده معناشناسی زایشی در آن ریخته شده رساله دکتری لیکاف است. تاریخ تدوین آن رساله سال ۱۹۶۵ است و تا پیش از انتشار رسمی آن به صورت کتاب در سال ۱۹۷۰، نسخ بیشماری از آن به صورت تکثیر شده مورد استفاده و استناد قرار گرفته بود. عنوان آن کتاب بی‌قاعدگی در نحو می‌باشد و هدف لیکاف در آن پرداختن به موارد بی‌قاعده که در بخش نحو مشاهده می‌شود است (۱۹۷۰، ص xii و xiii). لیکاف چهارچوب کلی دستور را به گونه‌ای که در کتاب ۱۹۶۵ چامسکی ترسیم شده پذیرفته است و اعلام داشته است که در بعضی جزئیات با چامسکی هم رأی نیست. او این چهارچوب را بویژه برای پرداختن به بسیاری از موارد بی‌قاعده در نحو ناکارآمد دانسته و از اینرو چهارچوب گسترش یافته‌ای را که به ادعای او بری از این نقصان است پیشنهاد کرده است (ص ۳-۷). کتاب بی‌قاعدگی در نحو متشکل از یازده فصل

کوتاه و شش ضمیمه است. بخش اعظم آن کتاب، مشخصاً فصل‌های (۳) تا (۸)، به معرفی و بحث انواع بی‌قاعدگیها در نحو اختصاص یافته است و در هر مورد مکانیزم صوری مقتضی برای گنجاندن موارد بی‌قاعده در نظریه نیز ارائه شده است. از آنجا که طرح همه انواع بی‌قاعدگیهای بحث شده در آن کتاب نه به شناساندن معناشناسی زایشی کمک می‌کند و نه به نمایاندن سیر تحولات بعدی در زبان‌شناسی زایشی پرتو می‌افکند در اینجا از شرح آنها خودداری می‌کنیم و تنها به ارائه سیمای کلی چهارچوبی که لیکاف در آن کتاب برای مطالعه زبان پیشنهاد کرده است و به ذکر وجوه افتراق آن با نظریه معیار اکتفا می‌کنیم. البته چند مفهوم در ارتباط با بحث انواع بی‌قاعدگیها در کتاب لیکاف طرح شده و یا مورد اشاره قرار گرفته‌اند که خود یا منشأ تحول بوده‌اند و یا در درک مفاهیم دیگر مؤثرند و ما متعاقباً (در همین فصل و در فصلهای آینده) به آنها استناد خواهیم کرد. به هنگام معرفی کتاب ساختهای نحوی گفتیم که چامسکی گروه اسمی *the shooting of the hunters* را که دارای ابهام معنایی است از دو جمله هسته‌ای که فعل آنها *shoot* است مشتق کرده است. در جمله هسته‌ای اول *the hunters* فاعل است و در جمله هسته‌ای دوم این اسم مفعول است و عملکرد گشتار اسم ساز (که فعل را به اسم تغییر می‌دهد) باعث پدیدار شدن روساخت مشترک فوق شده است. او تأکید کرده است که تنها در این صورت است که رابطه‌های فاعلی یا مفعولی فوق‌الذکر مشخص می‌شود و در غیر این صورت، یعنی صرفاً بر اساس ساخت درونی گروه اسمی *the shooting of the hunters* نمی‌توان به این رابطه‌های دستوری دست یافت. همانطور که در چند پاراگراف پیش یادآوری شد، در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو نیز گشتار اسم ساز صورتهای *refusal*، *destruction* و *sincerity* را از فعلهای مربوط مشتق می‌کند. لیکاف تحلیل چامسکی را پذیرفته و آنرا به مواردی که اسمی وجود دارد اما فعل مربوط به آن اصلاً وجود ندارد و از اینرو آن فعل در هیچ جمله دستوری بکار برده نمی‌شود نیز تعمیم داده است (ص ۵۸-۶۶). از میان مثالهای متعدد و متنوعی که او ارائه و بحث کرده است ما در اینجا به نقل دو مورد آن اکتفا می‌کنیم. وی گفته است که برای نشان دادن اینکه در گروه اسمی *the critique of the book*، از *the book* نقش مفعولی استنباط می‌شود در صورتی که در گروه اسمی مشابه آن *the motion of the ship*، *the ship* نقش فاعلی دارد و باتوجه به اینکه (همانطور که پیشتر هم اشاره شد) رابطه‌های فاعلی و مفعولی در

جمله تعریف می‌شوند و نه در گروه اسمی، لازم است این دو گروه اسمی را به ترتیب از زیرساختهای *(we) critiqued the book* و *the ship moted* مشتق کنیم. به بیانی گویاتر، لیکاف دو اسم *critique* و *motion* را از 'فعلهای فرضی' **critiqued* و **moted* مشتق می‌کند. مورد دیگری که لیکاف بحث کرده در مثالهای زیر منعکس است:

- (2) a. I was shocked by John's transgression
against society. [(6-17)]
b. I was shocked by China's aggression
against India.
- (3) a. John transgressed against society.
b. *China aggressed against India.
- (4) a. John was a transgressor. [(6-18)]
b. China was the aggressor.

در ارتباط با این مثالها لیکاف اسم معنای *transgression* و 'اسم فاعل' ^۲ *transgressor* را از مدخل *transgress* مشتق کرده است و به همین قیاس اسم معنای *aggression* و اسم فاعل *aggressor* را از فعل فرضی **agress* مشتق کرده است. لیکاف متذکر شده است که نظریه گشتاری (آن زمان)، یعنی نظریه معیار، تنها اجازه می‌دهد اسمی از فعل واقعی و مرتبط با آن مشتق شود و اسمهایی که فاقد فعل مربوط هستند به عنوان مدخل مستقل در واژگان ثبت می‌شوند. او در ادامه گفته است که در این صورت در مثالهای (۲) - (۴) *transgression* و *transgressor* مدخلهای مستقل نیستند بلکه از فعل *transgress* مشتق می‌شوند اما *aggression* و *aggressor* هر یک مدخل جداگانه و مستقل اند زیرا فعل **agress* اصلاً وجود ندارد. وی استدلال کرده است که اگرچه همان رابطه‌ای که از نظر شمی بین *transgression* و *transgressor* وجود دارد بین *aggression* و *aggressor* نیز وجود دارد اما چون دو واژه آخر در نظریه معیار به صورت مدخل مستقل ثبت می‌شوند این ارتباط شمی نادیده گرفته می‌شود. لیکاف این را نقیصه‌ای در دستور گشتاری پنداشته و تنها راه رفع آنرا افزودن مدخل‌های فرضی به واژگان دانسته است. در این صورت *aggression* و *aggressor* هم دیگر مدخل‌های مستقل نیستند بلکه

1) hypothetical verbs

2) agent noun

از فعل فرضی *aggress** مشتق می‌شوند. در تحلیل لیکاف فعل‌های فرضی فوق‌الذکر به عنوان 'استثناء‌های مطلق'^۱ در واژگان علامت‌گذاری می‌شوند. یک جلوه مفهوم استثناء مطلق این است که عنصری که به عنوان استثناء مطلق علامت‌گذاری شده (الف) می‌بایست الزاماً شرایط عملکرد گشتار ویژه‌ای را داشته باشد و (ب) آن گشتار عملاً به آن عمل کند (ص ۴۹-۵۶). در بحث کنونی ما افعال فرضی **critique*، **mote* و **aggress*^۲ تنها در صورتی می‌توانند در جملات دستوری ظاهر شوند که شرایط برای عملکرد گشتار اسم‌ساز به آن افعال مهیا باشد و آن گشتار عملاً هم عمل کند در غیر این صورت جمله منتج غیردستوری خواهد بود (ص ۵۹). به بیانی دیگر، این افعال در ژرف ساخت وجود دارند اما در روساخت به صورت فعل هیچگاه ظاهر نمی‌شوند بلکه همیشه به صورت اسم بکار می‌روند (ص ۸۹). لازم به توضیح است که مفهوم استثناء مطلق با مفهوم گشتارهای اجباری تفاوت دارد. در مورد گشتارهای اجباری می‌گوئیم اگر شرایط برای عملکرد آنها مهیا بود آنگاه آن گشتارها الزاماً می‌باید عمل کنند در صورتی که در مورد مفهوم استثناء مطلق دو الزام داریم یکی اینکه شرایط عملکرد گشتاری حتماً مهیا شود و دیگر آنکه آن گشتار عمل کند.

تاکنون دو استدلال از لیکاف ارائه داده‌ایم. یکی از این استدلالها مربوط به تعیین رابطه‌های دستوری در عباراتی چون *the critique of the book* و *the motion of the ship* و دیگری مبتنی بر روابط شمی موجود بین *aggression* و *aggressor* بوده است. هر دو استدلال منتج به این شد که لازم است ژرف ساختهای قائل شویم (باافعال فرضی) که مستقیماً تجلی روساختی ندارند. این ژرف ساختها به مراتب انتزاعی‌تر از ژرف ساختهایی است که در نظریه معیار مجاز شمرده می‌شود. در پاراگرافهای زیر استدلال دیگری از کتاب مورد وصف ارائه خواهد شد که آنها هم به تلقی ژرف ساختهای به مراتب انتزاعی‌تر از ژرف ساختهایی که در نظریه معیار معمول است منتج می‌شود.

1) absolute exceptions

(۲) البته لیکاف خود اذعان داشته است که فعل *aggress* برای شماراندکی از انگلیسی‌زبانان کاملاً عادی است (ص ۸۵). او با استناد به دو فرهنگ لغت انگلیسی ادعا کرده است که فعل *critique* هم کاربرد دارد (ص ۹۰). برای این گروه قلیل انگلیسی‌زبان، دو فعل فوق فرضی نیستند بلکه حقیقی‌اند.

این استدلال مبتنی بر 'هم معنایی'^۱ است (ص ۳۳ و ص ۱۰۵-۱۰۷). در اینجا به نقل یکی از ساختهای بحث شده، یعنی ساخت سببی، بسنده می‌کنیم و از میان دو گروه مثالی که لیکاف برای این بحث ارائه داده تنها یک گروه آنرا مبنا قرار می‌دهیم.

(5) a. John deactivated the bomb. [(10-42) 1.b]

b. John caused the bomb to become inactive. [(10-42) 1'.b]

لیکاف با اعلام اینکه این دو جمله هم معنا هستند استدلال کرده است که رابطه هم معنایی و روابط دیگر بین این دو را (مثلاً اینکه در هر دو از John عملی سر می‌زند و the bomb متأثر از آن عمل می‌شود) می‌توان با اشتقاق جمله a (5) از ساخت زیرین جمله b (5) توجیه کرد (ص ۱۰۶). او ژرف ساخت جمله a (5) را به گونه‌ای که در نمودار درختی شماره (۶) آمده ترسیم کرده است. طرح کلی زیر ساخت جمله b (5) هم همانند (۶) است با این تفاوت که در زیر ساخت b (5) زیرگروه فعلها، که در نمودار (۶) با مفاهیم پر شده است، واژه‌های واقعی که به همان مفاهیم دلالت دارند (یعنی واژه‌های cause، become، و inactive) قرار دارند. مشخصه [+PRO] در نمودار (۶) حاکی از آنست که در آن جایگاه واژه واقعی قرار ندارد (ص ۱۸۸، R1-1).

زیر ساخت جمله b (5) بدون تغییر عمده‌ای به صورت جمله b (5) نمایان می‌شود اما برای اشتقاق جمله a (5) دو گشتار 'ناگذرا'^۲ و 'سببی' به (۶) عمل می‌کنند. عملکرد گشتار ناگذرا به جایگزینی واژه در جایگاه فعل انتزاعی ناگذرا در نمودار (۶) می‌انجامد. این واژه جایگزین شده deactivate در کاربرد ناگذرای آن (یعنی در جمله‌ای همچون the bomb deactivated) است که در واقع تجمع مفهوم درونی‌ترین بند و فعل بند ناگذرا است. در پی این جایگزینی درونی‌ترین S محو می‌شود. سپس گشتار سببی عمل می‌کند و در جایگاه فعل انتزاعی سببی در بند پایه واژه deactivate در مفهوم سببی آن را (یعنی به گونه‌ای که در جمله a (5) بکار رفته) جایگزین می‌کند. این واژه در واقع تجمع مفهوم

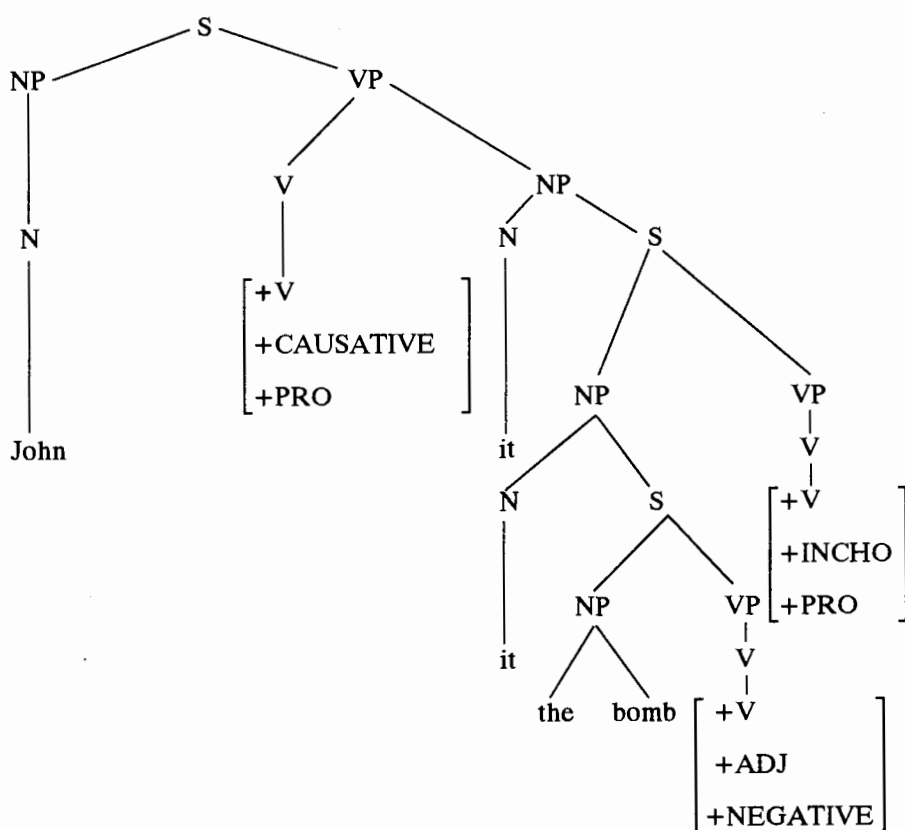
1) synonymy

۲) ناگذرا (inchoative) که 'آغازی' هم خوانده می‌شود فعلی است لازم که پایان یک وضعیت و آغاز وضعیتی دیگر را القا می‌کند. به عنوان نمونه، در زبان فارسی ترکیب صفت+شدن و در زبان انگلیسی ترکیب become+ صفت و نیز پسوند -en در فعل harden (در جمله the metal hardened 'فلز سخت شد') برای بیان مفهوم ناگذرا به کار برده می‌شود.

سببی + ناگذرا + inactive است. متعاقب این جایگزینی گره S بند متمم ناگذرا هم محو می شود و تنها یک جمله ساده، یعنی جمله a(5)، بجا می ماند (ص ۳۸، ۴۲ و ۱۰۶). در ارتباط با ژرف ساخت شماره (۶) سه نکته درخور توجه ویژه است. نخست اینکه این ژرف ساخت متشکل از سه بند است ولی روساخت منتج از آن، یعنی جمله a(5)،

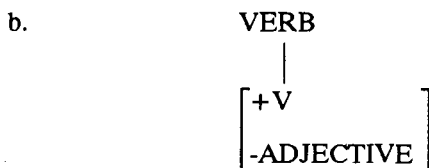
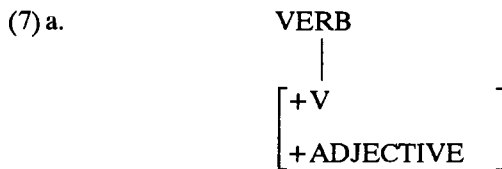
(6)

[(10 - 44)]



یک جمله ساده است. به بیانی دیگر، ژرف ساخت ما بسیار انتزاعی است و شامل مفاهیم سازنده فعل deactivate می باشد. دوم آنکه، لیکاف دو جمله a(5) و b(5) را به اعتبار هم معنا بودن (و وجود روابط دیگر فوق الذکر) از یک ژرف ساخت مشترک مشتق کرده است. در صورتی که در چهارچوب نظریه معیار علاوه بر هم معنائی وجود ارتباط ساختاری و صوری قاعده مند، همچون آن نوع رابطه ای که بین جمله معلوم و معادل

مجهول آن وجود دارد، هم در تصمیم‌گیری برای تعیین ژرف‌ساخت یکسان، یا تقریباً یکسان، ضروری است. نادیده گرفتن شرط دوم، یعنی وجود روابط ساختاری و صوری قاعده‌مند، و اتکاء به هم معنایی برای تعیین ژرف‌ساخت یکی از وجوه افتراق بارز بین معناشناسی زایشی و نظریه معیار است. نکته سوم، که خود مرتبط با نکته نخست است، این است که لیکاف صفت و فعل را دو مقوله جدا نمی‌پندارد بلکه این دو را متعلق به یک مقوله واژگانی واحد که آنرا VERB نامیده تلقی کرده است. به بیانی دیگر، فعل و صفت هر دو زیر گروه VERB قرار می‌گیرند و تمایز بین آنها توسط مشخصه نحوی بعلاوه یا منهای ADJECTIVE تعیین می‌گردد. در این تحلیل، صفت به صورت (7)a و فعل به صورت (7)b نمایش داده می‌شود (ص ۱۰ و ۱۱).



بر این اساس، در نمودار درختی (۶) فعل درونی‌ترین بند در واقع صفت است (یعنی inactive) که در زیر گروه فعل قرار دارد. در نخستین بخش ضمیمه کتاب بی قاعدگی در نحو (ص ۱۱۵-۱۳۳) به بیش از ده قاعده نحوی اشاره شده که در آنها فعل و صفت رفتاری مشابه دارند. به نظر لیکاف این یگانگی رفتار تصادفی نیست بلکه تأییدی است برای این ادعا که این دو در واقع یک مقوله واژگانی واحدند. در پاراگرافهای زیر سه نمونه از استدلالهای آن بحث نقل می‌شود.

لیکاف جفت جملاتی را به شاهد آورده است که هم معنا هستند و تفاوت آنها در این است که در یکی بجای فعل، صفت جانشین شده است. مثالهای (۸) و (۹) مواردی است از این گونه جملات:

(8) a. Cigarettes harm people. [9.a]

b. Cigarettes are harmful to people. [9.b]

(9) a. The President's decision surprised me. [10.a]

b. The President's decision was surprising to me. [10.b]

نکته مهمی که در ارتباط با جفت جمله‌های فوق باید ملحوظ داشت این است که رابطه‌ای که بین اسم و فعل در هر جمله وجود دارد عیناً بین اسم و صفت در جمله معادل آن تکرار شده است. به عنوان مثال، همان رابطه‌ای که بین cigarettes و harm و نیز بین harm و people وجود دارد بین cigarettes و harmful و people و harmful نیز برقرار است.

استدلال دوم مبتنی بر محدودیتهای گزینشی است. مقایسه جملات (a) و (b) زیر نشان می‌دهد که همان نوع فاعل و مفعولی که فعل پذیرفته، صفت (مرتبط با آن فعل) هم پذیرا شده است. جملات (c) و (d) به دلیل اغماض اینکه فعل know و صفت aware نیاز به فاعل جاندار دارند غیردستوری‌اند.

(10) a. I know that fact. [(A-7-a)]

b. I am aware of that fact.

c. *The rock knows that fact.

d. *The rock is aware of that fact.

استدلال سوم متکی بر عملکرد گشتارهایی می‌باشد که بر ساخت زیرین زنجیره سمت چپ پیکان در مثالهای (۱۱) و (۱۲) عمل می‌کنند و روساختهایی را که در سمت راست پیکان آمده است بدست می‌دهند.

(11) The man who is dead =====> The dead man [(A-10)]

(12) The child who is sleeping =====> The sleeping child

در این مثالها ترکیب صفت و موصوف (در سمت راست پیکان) از یک ساخت موصولی (در سمت چپ پیکان) مشتق شده است. در اشتقاق فوق دو گشتار عمده دخیل‌اند. گشتار اول ترکیب who+is را حذف می‌کند و میان ساخت the man dead و the child sleeping را تولید می‌کند. این حذف منوط به این است که پیش از who+ is اسم داشته باشیم و پس از آن صفت یا فعل. گشتار دوم، که اجباریست، به میان ساخت فوق‌الذکر

عمل می‌کند و صفت، یعنی *dead*، یا فعل، یعنی *sleeping*، را به پیش از موصوف منتقل می‌کند. به بیانی دیگر، در اینجا دو گشتار داریم که به صفت یا فعل عمل می‌کنند. لیکاف خاطر نشان کرده است که شواهد فوق، که دال بر یگانگی رفتار صفت و فعل است، بازتاب دیگری نیز دارد و آن حصول تعمیم بیشتر است. یعنی اگر بجای اینکه در درونداد تعدادی از گشتارها، و از جمله دو گشتار فوق‌الوصف، یکبار به صفت و یکبار به فعل اشاره کنیم، به ذکر یک مقوله واحد یعنی *VERB* که در برگیرنده هم صفت و هم فعل است بسنده کنیم، در واقع به تعمیم بیشتری نائل شده‌ایم.

آخرین بحثی که در اینجا از کتاب لیکاف نقل می‌شود تحلیل او از ساخت مجهول (در زبان انگلیسی) است (ص ۱۵۶-۱۶۵). خواننده بخاطر دارد که به هنگام معرفی مطالب کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو، تحلیل چامسکی از ساخت مجهول معرفی شد. در آنجا چامسکی با استناد به اینکه افعالی همچون *weigh* و *resemble* که مجهول نمی‌شوند قیود حالت نیز نمی‌پذیرند پیشنهاد کرده است که در مجموعه قواعد ساخت گروهی قاعده‌ای بگنجانیم که در آن تکواژ مجهول به عنوان یک سازه اختیاری از گروه حالت مشتق شود (یعنی *passive by manner*). در این صورت وقتی فعلی قید حالت نپذیرد پیش‌بینی می‌شود که گونه مجهول نیز نخواهد داشت. اما اگر فعلی بتواند قید حالت بپذیرد گونه مجهول هم می‌تواند داشته باشد. لیکاف تحلیل فوق را نقل کرده و افزوده است که با توجه به اینکه در زبان انگلیسی افعالی همچون *know*، *believe*، *consider*، *see*، *hear*، *perceive* و امثال آن وجود دارند که علیرغم اینکه قید حالت نمی‌پذیرند لیکن مجهول می‌شوند، این تحلیل را کارآمد ندانسته است. از میان مثال‌هایی که وی در تأیید ادعای فوق به شاهد آورده است در زیر دو نمونه آنرا بازگو می‌کنیم.

- (13) a. Everyone knew that Bill was tall. [(F-11-a)]
 b. *Everyone knew cleverly that Bill was tall.
 c. That Bill was tall was known by everyone.

- (14) a. John heard the music. [(F-1)-f]
 b. *John heard the music carefully.
 c. The music was heard by John.

لیکاف همچنین به نقد تحلیل چامسکی از شبه مجهولها، یعنی ساخت‌هایی همچون

John is looked up to by everyone که به باور چامسکی گونه معلوم آنها فاقد مفعول صریح است (یعنی فعل آنها لازم است) و بجای آن دارای گروه حرف اضافه‌ای می‌باشند یعنی everyone looks up to John، پرداخته است. لیکاف گفته است که حرف اضافه در ژرف ساخت اینگونه جملات وجود ندارد و آنچه بعد از فعل هست صرفاً مفعول صریح است و در واقع فعل این جملات نیز در ژرف ساخت متعدی است و حرف اضافه بعداً به زیر ساخت افزوده می‌شود. عملکرد گشتار مجهول به این ژرف ساختها و کلیه ژرف ساختهایی که فعل آن متعدی (و مجهول شدنی) است جملات مجهول را بدست می‌دهد. افعالی همچون resemble و owe که مجهول نمی‌شوند به عنوان استثناء به گشتار مجهول تلقی می‌شوند و در مدخل آنها در واژگان این محدودیت قید می‌گردد. نکته دیگری که لیکاف مطرح کرده است و علاوه بر اینکه با بحث فوق مرتبط است جلوه‌ای دیگر از تحلیل‌های معناشناسی زایشی را نشان می‌دهد این است که او قیود حالت را یک سازه مستقل ژرف ساختی تلقی نمی‌کند بلکه آنرا از صفت مشتق ساخته است (ص ۱۵۷-۱۵۹). به ادعای او جملاتی همچون (۱۵) و (۱۶) مؤید مطلب فوق است. در این جملات هرگاه ترکیب صفت و فعل اسنادی جایز باشد (مانند (15c)) کاربرد قید حالت مرتبط با آن صفت نیز جایز است (نظیر (15b)) در غیر اینصورت (مثل (16c)) قید حالت مرتبط با آن نیز جایز نخواهد بود (همچون (16b)). به بیانی دیگر، همان نوع 'محدودیت‌های هم‌آئی' که بین فاعل و صفت (در جملات (c) زیر) مشاهده می‌شود بین فاعل و قید (در جملات (b)) نیز وجود دارد. لیکاف پیشنهاد کرده است که محدودیت‌های هم‌آئی فوق‌الذکر را می‌توان با اشتقاق جملات (b) از جملات (c) توجیه کرد.

- (15) a. John sharpened knives. [(F-2)-c.1]
 b. John sharpened knives cautiously.
 c. John was cautious in sharpening knives.

- (16) a. The machine sharpened knives. [(F-2)-c.2]
 b. *The machine sharpened knives cautiously.
 c. *The machine was cautious in sharpening knives.

اکنون که معرفی کتاب بی‌قاعدگی در نحو به پایان رسیده است لازم است به یک نکته

عمده در آن کتاب که مشخصه بارز معناشناسی زایشی است اشاره شود. در آن کتاب تلاش بر این است که حداکثر تعمیم معنائی، مقوله‌ای، و نحوی حاصل گردد. به عنوان مثال، انتخاب زیرساخت مشترک بر اساس روابط هم معنائی (و نه الزاماً روابط ساختاری و صوری قاعده‌مند) تلاشی است برای نیل به تعمیم معنائی (ر.ک. مثال (۵)). تلقی VERB به عنوان مقوله نحوی واحدی که در برگیرنده مفهوم فعل و صفت است و نیز اشتقاق قید حالت از صفت تلاشی است برای نیل به حداکثر تعمیم مقوله‌ای. فرض مقوله واحد VERB همچنین به ما امکان می‌دهد بجای اینکه در درونداد برخی از گشتارها یک بار به صفت و یک بار به فعل اشاره کنیم تنها به ذکر یک مقوله واحد اکتفا کنیم که این خود به معنای تعمیم درونداد گشتارها و نتیجتاً نیل به تعمیم نحوی است. موارد بارز دیگری از تلاش برای نیل به حداکثر تعمیم مقوله‌ای عبارتند از مقاله (۱۹۶۹a) و (۱۹۶۹b) جان رابرت راس. او در مقاله اول استدلالهائی ارائه کرده است مبنی بر اینکه صفتها در واقع گروه اسمی هستند و در مقاله دوم تلاش کرده است که نشان دهد فعلهای کمکی حقیقتاً فعل اصلی‌اند. به عنوان نمونه، او در مقاله دوم فوق‌الذکر نمودار شماره (۱۸) زیر را به عنوان نمودار روساختی جمله (۱۷) پیشنهاد کرده است (ص ۸۲-۸۴). در این نمودار ملاحظه می‌شود که فعلهای کمکی هر کدام یک فعل اصلی تلقی شده‌اند که نیاز به یک بند متمم پیرو (یعنی S_1 , S_2 و S_3) دارند.

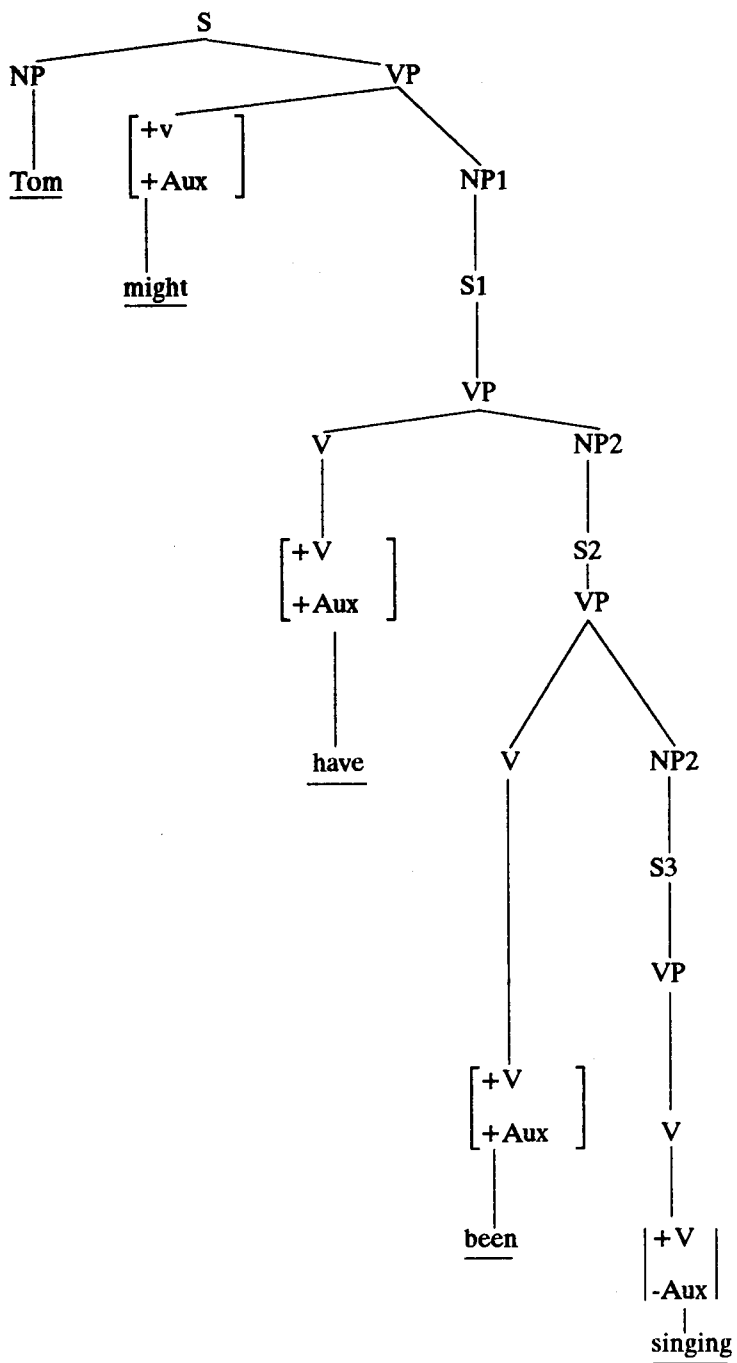
(17) Tom might have been singing.

در تأیید ضرورت قائل شدن به نمودار صفحه بعد، راس یادآوری کرده است که ضمیر SO در ساختهای همپایه در زبان انگلیسی می‌تواند جانشین جمله تکراری شود. یکی از مثالهایی که او به شاهد آورده است جمله (۱۹) زیر است که در آن SO جایگزین *that we will win in Vietnam* در جمله دوم واقع در ساخت همپایه شده است.

(19) I hope that we will win in Vietnam, but no sane man hopes so. [(16)]

بر این اساس، وی وجود مثالهای (۲۰) را اینگونه توجیه کرده است که در شق اول SO جایگزین S_3 در نمودار (۱۸) (یعنی singing) شده است، در شق دوم این ضمیر

(18)



جانشین S2 (یعنی been singing) شده و در شق آخر به جای S1 (یعنی have been singing) واقع شده است. البته در این مثال، پس از این جایگزینی قاعده دیگری وجود دارد که SO را به آغاز جمله دوم در ساخت همپایه حرکت می‌دهد (ص ۸۴).

(20) They said that Tom might have been singing and so he

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{might have been} \\ \text{might have} \\ \text{might} \end{array} \right\}. \quad [(17)]$$

یکی دانستن فعل کمکی و فعل اصلی و نیز فعل و صفت، اشتقاق قید حالت از صفت، و صفت از اسم حاکی از این است که معناشناسان زایشی اولاً مقولات زبانی را به تعداد اندکی (مشخصاً فعل واسم) تقلیل دادند و ثانیاً مقولات زبانی را به صورت پیوستاری و مدرج می‌پنداشتند. پیوستاری که در یک سوی آن فعل و در سوی دیگر آن اسم قرار داشت و دیگر مقولات درجات مختلف آن پیوستار را تشکیل می‌دادند. دو نکته فوق نیز از وجوه افتراق بارز بین معناشناسی زایشی و نظریه معیار بوده است.

در ابتدای معرفی کتاب بی‌قاعدگی در نحو گفتیم که لیکاف آن کتاب را بر اساس چهار چوب نظری کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو نوشته است. بنابراین، اگرچه شالوده معناشناسی زایشی در کتاب لیکاف ریخته شد اما تجلی کامل آن را در آن کتاب نمی‌توان یافت. تجلی کامل معناشناسی زایشی در آثاری که از این پس معرفی خواهد شد هویدا است.

ج. لیکاف و ج. راس در مقاله کوتاهی با عنوان 'آیا ژرف‌ساخت لازم است؟' که در سال ۱۹۶۷ نوشته بودند ولی تا سال ۱۹۷۶ چاپ نشده بود اعلام کرده‌اند که به اعتقاد آنها معناشناسی ممکن است بخش زایای زبان باشد زیرا (الف) هیچ گاه استدلالی دالّ بر اینکه معناشناسی خوانشی است و نحو زایا ارائه نشده و (ب) اگر چه وجود سطحی بین نمود معنایی و روساخت مفروض است اما اهمیت فرض چنین سطحی (یعنی ژرف‌ساخت) هیچ گاه نشان داده نشده است (ص ۱۶۰). پیام مقاله فوق اشاره این است که فرض سطحی بنام ژرف‌ساخت واقع بین نمود معنایی و روساخت لازم نیست و حتی ناممکن است (ص ۱۶۴). ج. مکالی در وصف مقاله فوق‌الذکر گفته است که آن مقاله آغازگر گونه‌ای از دستورگشتاری است که معناشناسی زایشی نام‌گرفته بوده است (۱۹۷۶، ص ۱۰). او همچنین آن مقاله را عامل تغییر دیدگاه خود به عنوان یک معناشناس خوانشی

اصلاح‌گرا به معناشناس زایشی قلمداد کرده است (شرح مکالی بر مقاله مورد وصف ما که به صورت مقدمه در ابتدای آن مقاله ص ۱۵۹ آمده است). در پاراگرافهای زیر تعدادی از آثار مکالی که آشکارا متأثر از مقاله فوق الوصف بوده و در واقع بسط دهنده آراء و مفاهیمی است که به صورت گذرا در آن مقاله به آنها اشاره شده معرفی خواهند شد.

ج. مکالی در چندین مقاله که تاریخ نشر آنها بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ است انشعابی را که لیکاف و راس بوجود آورده بودند بسط و توسعه بخشید. از میان آن مقاله‌ها در اینجا اهم نکات سه مقاله عمده او معرفی می‌شود. او در پانوشت مقاله ۱۹۶۷ خود با عنوان 'معنا و توصیف زبانها' ادعا کرده است که آن مقاله نخستین اثر به طبع رسیده (و نه نوشته شده) ای است که در آن تمایز مفروض بین نحو و معناشناسی در دستورگشتاری مردود تلقی شده است (ص ۹۹). به بیانی دیگر، مکالی در آن مقاله به سطحی به نام ژرف ساخت جدا از ساخت معنایی قائل نیست بلکه آن دو را یکی دانسته است. یک نمونه از دو گروه مثالی که مکالی در توجیه عدم تمایز بین بخش نحو و معنا ارائه داده است مأخوذ از کتاب بی‌قاعدگی در نحو لیکاف می‌باشد. مکالی با نقل مثالهایی همانند a(5) فوق از آن منبع که یک جمله ساده است اما لیکاف آنرا از ژرف ساخت انتزاعی (۶) مشتق کرده تأکید کرده است که این نوع ژرف ساختها در واقع بسیار شبیه ساخت معنایی جملات مربوط هستند (ص ۱۰۵). او سپس اضافه کرده است که از زمان معرفی مفهوم ژرف ساخت از سوی چامسکی هر ژرف ساختی که پیشنهاد شده متعاقباً معلوم گردیده که واقعاً ژرف ساخت نیست بلکه خود از ساخت به مراتب انتزاعی‌تری که می‌توان آن را ژرف ساخت واقعی جمله مورد نظر دانست مشتق می‌شود. بر این اساس، به عنوان جایگزینی برای نظریه معیار، مکالی پیشنهاد کرده است که می‌توان تنها به وجود دو سطح یکی ساخت معنایی و دیگری روساخت قائل شد و در فرایند گذر از معنا به صورت هیچ سطح میانی نظیر آنچه که چامسکی ژرف ساخت نامیده وجود ندارد (همانجا). در این صورت رابطه بین معنا و صورت (یعنی روساخت) جملات تنها با میانجی‌گری گشتارها برقرار می‌گردد و قواعد خوانش معنا، که در نظریه معیار مطرح است و خوانش ژرف ساخت را بعهدہ دارند، دیگر ضرورت پیدانمی‌کنند (ص ۱۰۵، ۱۰۶، و ص ۱۱۴-۱۱۷). این همان وضعیتی است که نمودار (۱) فصل حاضر آن را ترسیم کرده است و عنوان معناشناسی زایشی به آن اطلاق می‌شود. در چهارچوبی که مکالی در مقاله خود ارائه داده است نمودارهای ساخت معنایی متشکل از عناصر

معنایی و محتوایی‌اند و عملکرد گشتارها و قواعد واژی این نمودارهای معنایی را به نمودارهای روساختی تبدیل می‌کند (ص ۱۱۶). نکته مهمی که مکالی توجه مارا به آن جلب کرده این است که با حذف سطحی بنام ژرف‌ساخت، که در نظریه معیار مطرح است، دیگر جای ثابتی برای قواعد واژی وجود ندارد و امکان درج واژه هم پیش از عملکرد گشتارها، هم پس از عملکرد آنها، و هم در بین آنها میسر است (ص ۱۱۵-۱۱۷). خواننده بیاد دارد که در چهارچوب نظریه معیار سخن از بخشی بنام پایه است که قواعد واژی تنها متعلق به آن بخش‌اند. برونداد این بخش ژرف‌ساخت خوانده می‌شود که دروندادی است برای عملکرد گشتارهای نحوی و در این مقطع، یعنی در مقطع عملکرد گشتارها، دیگر هیچ قاعده واژی نمی‌تواند عمل کند. اما در چهارچوب پیشنهادی مکالی علاوه بر نبودن جای ثابت برای درج واژه‌ها (یعنی نبودن سطحی بنام ژرف‌ساخت) درج واژه‌ها هم در این چهارچوب توسط گشتارهایی به نام 'گشتارهای واژی' صورت می‌گیرد و بنابراین آنچه بین ساخت معنایی و روساخت عمل می‌کند صرفاً گشتارها (گشتارهای واژی یا گشتارهای نحوی) هستند. دستاورد دیگر مقاله مورد وصف ما مکانیزمی است که مکالی برای نمایش ساخت معنایی بکار برده است. در جای مقتضی در همین فصل چکیده آن دستاورد معرفی خواهد شد.

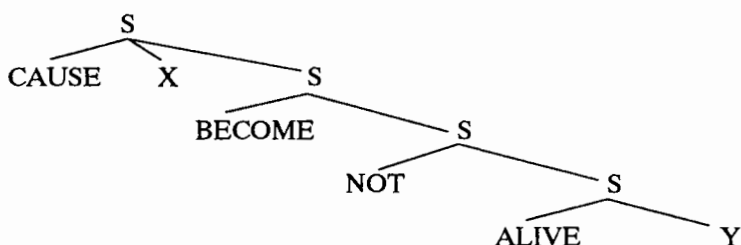
اگر چه مکالی در مقاله 'معنا و توصیف زبانها' اشاراتی به نحوه درج واژه یا به عبارتی دقیقتر نحوه عملکرد گشتارهای واژی دارد (ص ۱۱۶) اما جزئیات این امر و بویژه شق‌های محتمل برای محل عملکرد گشتارها را در مقاله جداگانه‌ای با عنوان "درج واژه"^۲ در دستور گشتاری فاقد ژرف‌ساخت (۱۹۶۸) بحث کرده است. در آن مقاله او ابتدا چهارچوب جدیدی را که به عنوان جایگزین برای نظریه معیار مطرح کرده و ما در پاراگراف پیش آنرا معرفی کردیم بازگو کرده و آن را مبنای نظری برای بحث خود قرار داده است و سپس به بررسی نحوه درج واژه به نمودارهای درختی در آن چهارچوب پرداخته است (ص ۱۵۵-۱۶۴). وی بدو این بحث را با بررسی این امکان که آیا می‌توان درج واژه را آخرین مرحله در اشتقاق جملات دانست مطرح کرده و آنرا به دلیل اینکه عملکرد بعضی از گشتارها منوط به حضور تکواژهای خاص و نه صرفاً مفهوم آن تکواژها است متفی دانسته است. مثال شماره (۲۱) یکی از دو گروه مثالی است که او در

تأیید این مطلب به شاهد آورده است. همانطور که این مجموعه جملات نشان می‌دهند حذف for پس از فعل want اجباری است اما پس از فعل desire چنین نیست.

- (21) a. I want you to win the prize. [(1)]
 b. I desire you to win the prize. [(2)]
 c. *I want for you to win the prize. [(3)]
 d. I desire for you to win the prize. [(4)]

شق دومی که او مورد ارزیابی قرار داده پیشنهادی است که درج واژه را کلاً در آغاز اشتقاق جمله توصیه می‌کند (ص ۱۵۷). قسمت اعظم مقاله او به رد این پیشنهاد اختصاص یافته است. استدلال او در رد این پیشنهاد این است که درج بعضی از واژه‌ها منوط به تجمع سازه‌های معنایی است و تجمع سازه‌های معنایی تنها در پی عملکرد گشتارهایی که او 'گشتارهای پیش واژی' نامیده محقق می‌شود. به عنوان شاهی برای این مدعا او به اشتقاق فعل kill استناد کرده است. به اعتقاد او جمله X killed Y از ساخت معنایی (۲۲) مشتق شده است.

(22) [fig.3]



برای اینکه فعل kill بتواند جایگزین این ساخت معنایی شود لازم است که مفهوم CAUSE، BECOME، NOT، و ALIVE به صورت یک واحد منفرد جمع شوند. این فرایند از زیرساخت (a) زیر شروع می‌شود و مرحله به مرحله به گونه‌ای که در شماره (۲۳) نشان داده شده انجام می‌گیرد. مکالی گشتاری که هر یک از این مراحل را بدست می‌دهد 'گشتار ارتقاء فعل' خوانده و گشتارهای ناگذرا و سببی را، که به هنگام بحث کتاب لیکاف

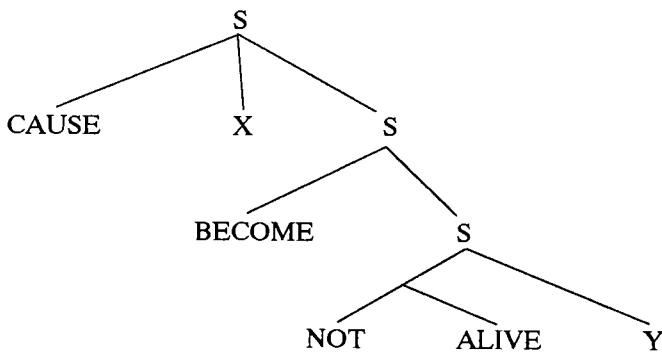
1) prelexical transformations

(۲) predicate-raising transformation، لیکاف این گشتار را predicate-lifting نامیده است (۱۹۷۲، ص ۶۰۱).

معرفی شد، موارد خاصی از این گشتار عام تلقی کرده است (ص ۱۵۸ و ۱۵۹).

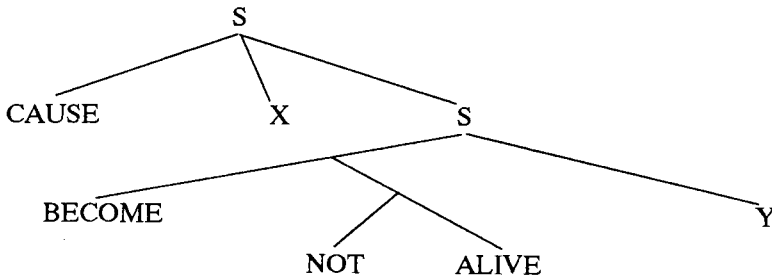
(23)a

[fig.4]



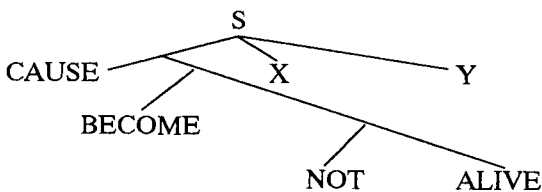
b.

[fig.5]



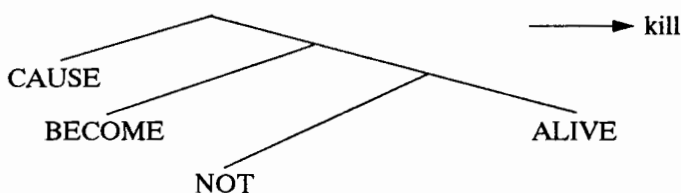
c.

[fig.6]



پس از تولید آخرین نمودار درختی فوق، واژه kill توسط گشتار واژی جایگزین مجموعه سازه‌های معنایی در این نمودار می‌شود. این جایگزینی در نمودار (۲۴) به تصویر کشیده شده است.

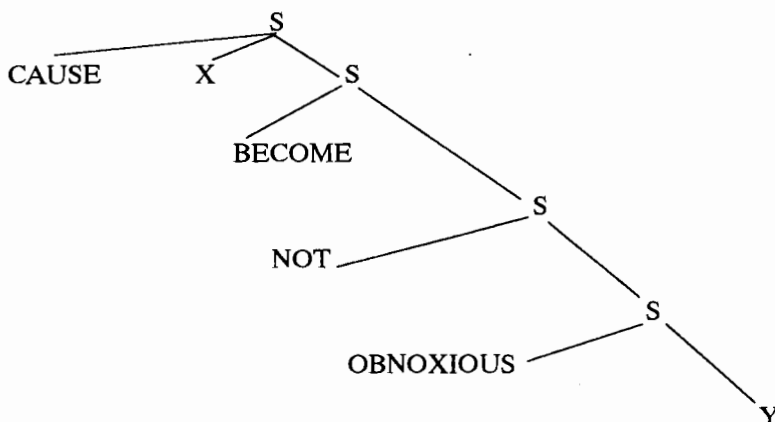
(24)

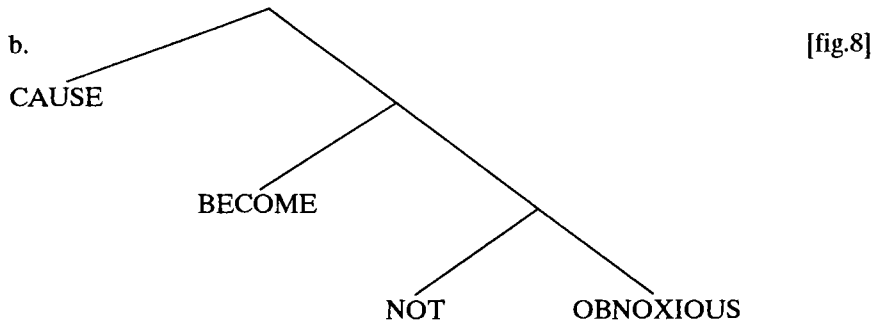


مکالی در ادامه بحث به دو ویژگی گشتار ارتقاء فعل اشاره کرده است. نخست اینکه این گشتار اختیاری است و از اینرو لازم نیست که تجمع سازه‌های معنایی فوق به صورت تمام و کمال صورت گیرد. به عنوان مثال اگر این گشتار تا مرحله تشکیل (23)b عمل کند و در آنجا متوقف شود و سپس گشتارهای واژی عمل کنند و به جای مفهوم CAUSE واژه cause را جایگزین کنند و بجای مفهوم BECOME NOT ALIVE واژه مربوط یعنی die را قرار دهند آنگاه جمله John caused Harry to die تولید خواهد شد. دوم آنکه عملکرد گشتار ارتقاء فعل در مواردی تجمعی از سازه‌ها بدست خواهد داد که بجای آن هیچ واژه‌ای در انگلیسی وجود ندارد که بتواند جایگزین شود. به عنوان گواهی برای این ادعا او به نمودار (25)a زیر اشاره کرده و گفته است که علیرغم اینکه هیچ نقص معنایی در این نمودار وجود ندارد اما هیچ واژه‌ای در زبان انگلیسی نیست که بتواند جایگزین تجمع سازه‌های نمودار (25)b شود.

(25)a

[fig.7]





او علت این امر را وجود خلأهای واژگانی در هر زبان دانسته است و پیشنهاد کرده است که اجازه داده شود گشتار ارتقاء فعل آزادانه عمل کند و برای طرد مواردی همچون b(25) مکانیزمی همگانی تحت عنوان 'محدودیت روساختی' به دستورها اضافه شود. بر اساس این محدودیت تنها روساختهایی که در انتهای نمودار درختی آنها تماماً واژه جایگزین شده دستوری‌اند (ص ۱۵۹).

در مقاله مورد وصف ما به غیر از گشتار ارتقاء فعل شواهدی برای تلقی گشتارهای اسم‌ساز، انعکاسی، و حذف به قرینه هم به عنوان گشتارهای پیش واژی ارائه شده (ص ۱۵۹-۱۶۳) که از بازگو کردن آنها در اینجا به لحاظ اینکه آن موارد صرفاً به عنوان تأکیدی برای قائل شدن به گشتارهای پیش واژی مطرح شده‌اند صرف نظر می‌شود.

نکته مهمی که در ارتباط با مجموع بحث فوق باید مورد توجه قرار گیرد این است که قاعده درج واژه در مورد اشتقاق $X \text{ killed } Y$ (بنگرید به نمودار ۲۴) پس از اینکه گشتار ارتقاء فعل سه مرتبه عمل کرد (ر.ک نمودار ۲۳) امکان عمل کردن پیدا می‌کند و در مورد اشتقاق جمله $\text{John caused Harry to die}$ پس از اینکه گشتار ارتقاء فعل دوبار عمل کرد (ر.ک نمودار b(23)) درج واژه صورت می‌گیرد. وجود گشتارهای پیش واژی بدان معناست که درج واژه نمی‌تواند تماماً در آغاز اشتقاق جمله صورت گیرد (ص ۱۶۳). پیشتر هم در ارتباط با مجموعه جملات (۲۱) ملاحظه شد که عملکرد برخی گشتارها منوط به حضور صوری (و نه معنایی) بعضی تکواژهاست و این بدان معناست که درج

واژه می‌بایست پیش از عملکرد این گشتارها انجام شود و بنابراین فرایند درج واژه را نمی‌توان آخرین مرحله در اشتقاق جملات دانست. نتیجتاً درج واژه گاه پیش از عملکرد (برخی) گشتارها و گاه پس از عملکرد (برخی دیگر از) گشتارها صورت می‌گیرد و از اینرو جای ثابتی برای عملکرد تمامی گشتارهای درج واژه وجود ندارد. تاکنون دو شق برای درج واژه که از سوی مکالی مطرح و رد شده است (یعنی درج واژه تماماً در آخرین مرحله یا اولین مرحله اشتقاق جملات صورت پذیرد) معرفی گردید. او در پاراگراف آخر مقاله به دو شق دیگر برای درج واژه به صورت گذرا اشاره کرده و اذعان داشته است که دلیل و شاهد استواری برای انتخاب بین این دو در اختیار ندارد. یکی اینکه گشتارهای درج واژه را 'قواعد همه‌جائی'^۱ تلقی کنیم. قواعد همه‌جائی قواعدی هستند که ترتیب خاصی در ارتباط با دیگر قواعد برای عملکرد آنها وجود ندارد بلکه هر کجا شرایط برای عملکرد آنها مهیا باشد عمل می‌کنند. شق آخر اینکه اجازه دهیم درج واژه کلاً پس از عملکرد گشتارهای چرخه‌ای و پیش از عملکرد گشتارهای 'پس‌چرخه‌ای'^۲ انجام گیرد. وی این شق را در خور بررسی دانسته زیرا به ادعای او گشتارهایی که او نشان داده است که پیش‌وازی‌اند جملگی چرخه‌ای نیز هستند. در این شق می‌توان جای ثابتی برای عملکرد گشتارها متصور بود و آن عبارت است از مرز بین مرحله‌ای که گشتارهای

1) anywhere rules

۲) postcyclic، گشتارهای پس‌چرخه‌ای پس از اتمام عملکرد گشتارهای چرخه‌ای عمل می‌کنند. مکالی در مقاله مورد وصف ما چند گشتار پس‌چرخه‌ای را نام برده است که دست کم یکی از آنها، گشتار حرکت پرسش‌واژه (wh-word movement)، امروزه پس‌چرخه‌ای محسوب نمی‌شود. بنابراین، نگارنده ترجیح داده است مورد دیگری را که گویاتر است و تلقی آن به عنوان گشتار پس‌چرخه‌ای بی‌منازع است به شاهد بیاورد. این گشتار، جابجائی فاعل و فعل کمکی به منظور تشکیل جمله پرسشی است که پس از عملکرد کلیه گشتارهای چرخه‌ای عمل می‌کند. به عنوان مثال، در جمله مرکب (a) زیر گشتار پرسشی نمی‌تواند در چرخه اول یعنی S1 عمل کند، زیرا در غیر این صورت جمله غیر دستوری (b) حاصل خواهد شد، بلکه باید منتظر بماند تا چرخه اول طی شود و در چرخه دوم، یعنی So، عمل کند و جمله دستوری (c) را تولید کند.

(a) [John should know that [Bill can speak Persian]]

So S1

(b) *[John should know that [can Bill speak Persian]]

So S1

(c) [Should John know that [Bill can speak Persian]]

So S1

چرخه‌ای عمل کرده‌اند و مرحله‌ای که آغاز عملکرد گشتارهای پس چرخه‌ای است. او بی‌درنگ افزوده است که البته این جای ثابت به هیچ وجه با آنچه که چامسکی ژرف ساخت خوانده مطابقت ندارد زیرا در نظریه معیار درتشکیل ژرف ساخت هیچ گشتار نحوی شرکت ندارد در صورتی که در شق مورد وصف ما پیش از اینکه درج واژه انجام گیرد انواع گشتارهای چرخه‌ای عمل کرده‌اند. پس مکالی از میان چهار شق احتمالی که برای محل درج واژه در چهارچوب پیشنهادی خود ارائه داد دو مورد اول را مردود و منتفی دانست و انتخاب بین دو شق آخر را هم به دلیل نبودن شواهد و ادله استوار ناممکن خواند.

اثر بعدی منتخب ما مقاله (۱۹۷۰) مکالی با عنوان 'انگلیسی به عنوان یک زبان VSO'، یعنی زبان فعل آغازی، است. او در آن مقاله پس از تأکید بر مواضع پیشین خویش مبنی بر وجود نداشتن سطحی به نام ژرف ساخت بین ساخت معنایی و روساخت استدلال کرده است که انگلیسی یک زبان فعل آغازی است. تلقی انگلیسی به عنوان زبان فعل آغازی از سوی مکالی مسبوق به سابقه‌ای است که در اینجا به اختصار به آن اشاره می‌شود. او در مقاله 'معنا و توصیف زبانها'، که پیشتر معرفی شد، امکان بهره‌گیری از نحوه نمایش 'گزاره'های ریاضی در (اکثرگونه‌های) 'منطق نمادی'^۳ (یعنی منطق ریاضی = منطق جدید) را در نمایش ساخت معنایی جملات در چهارچوب پیشنهادی خود (یعنی چهارچوب فاقد ژرف ساخت که اصطلاحاً معناشناسی زایشی نامیده می‌شود) مطرح و بحث کرده است (ص ۱۰۶-۱۱۴). در پاراگراف زیر اهم مطالب آن بحث، با بهره جویی از مباحث کتاب در آمدی به زبان‌شناسی ریاضی نوشته رابرت وال (۱۹۷۲) و به همراه مثالهایی از زبان فارسی که نگارنده افزوده است، ارائه می‌گردد.

مکالی در ابتدای این بحث یادآوری کرده است که منطق نمادی که عمدتاً ماحصل تلاشهای ریاضی دانانی است که به مبانی منطق ریاضی علاقه‌مند بودند و می‌خواستند مکانیزمی برای نمایش محتوای گزاره‌های ریاضی و برای بیان روابط بین محتوای گزاره‌های مختلف بدست دهند در نیمه دوم قرن نوزدهم بوجود آمد. از آنجا که این ریاضی دانان منحصراً به گزاره‌های ریاضی علاقه‌مند بودند در آثار آنان کاربردهای

1) Verb Subject Object

2) proposition

3) symbolic logic

روزمره زبان عمدتاً از نظر دور مانده است و توصیفهائی هم که از بعضی قسمتهای زبان ارائه داده‌اند ناکافی و ناامید کننده بوده است. به خاطر این نتیجه نامطلوب، زبان‌شناسان استفاده از مفاهیم و نمادهای منطق نمادی را برای مطالعه زبان مورد توجه جدی قرار نداده‌اند. مکالی گفته است بجای اینکه استفاده از منطق نمادی برای مطالعه زبان و مشخصاً ساخت معنایی زبان کنار گذاشته شود بهتر است از خود پرسید که آیا مفاهیم و نمادهای این منطق ماهیتاً برای نمایش معنا ناکارآمدند یا اینکه ناکامی‌هایی که در استفاده از این مفاهیم و نمادها برای نمایش معنا بوده است به سبب ساده اندیشی و عدم آشنائی کسانی که آن را در مورد زبان بکار بسته‌اند، یعنی ریاضی دانان، نسبت به زبان بوده است (همانجا). او بلافاصله اضافه کرده است قصد وی این است که نشان دهد اگر مجموعه نمادهای موجود در منطق نمادی به گونه‌ای تکمیل گردد تا بتواند بعضی از ویژگیهای زبان را که در گزاره‌های ریاضی مطرح نیست نیز به شکل صوری و نمادی برگرداند آنگاه از آن می‌توان به عنوان چهارچوبی کلی و کارآمد برای نمایش ساخت معنایی زبان بهره گرفت. بحث زیر تلاشی است برای نشان دادن امکان استفاده از این نمادها و مفاهیم برای نمایش ساخت معنایی زبان.

در منطق نمادی محتوای هر گزاره ریاضی، که در زبان انسان به شکل جمله خبری بیان می‌گردد^۱، متشکل است از یک 'محمول'^۲ که برابر با فعل، اسم و فعل اسنادی، یا

(۱) در خصوص مفاهیم 'گزاره' و 'جمله خبری' توضیحات زیر، که اساساً مأخوذ از کتاب درآمدی به زبان‌شناسی ریاضی (۱۹۷۲، ص ۱۴) است، لازم به نظر می‌رسد. در منطق نمادی هر گزاره یا 'صادق' (true) است یا 'کاذب' (false) و از این رو در زبان تنها جملاتی که بتوان صدق یا کذب آنها را تعیین کرد معادل مفهوم گزاره در منطق نمادی می‌باشند. به بیانی دقیق‌تر، تنها اینگونه جملات هستند که گزاره‌ای را بیان می‌کنند. در زبان تنها صدق یا کذب جملات خبری (همچون علی دلشجو است یا تهران پایتخت ایران است) را می‌توان معلوم کرد. جملات پرسشی (مثل به چه زمانی صحبت می‌کنید؟)، جملات امری (مانند کتاب را روی میز بگذار)، جملات تعجبی (نظیر چه هوای خوبی!) و نیز جملاتی را که ظاهر آنها خبری است اما حقیقتاً امری مؤذبانه (و غیر مستقیم) هستند (مثل جمله می‌خواهم سه نسخه فتوکپی از این نامه داشته باشم وقتی از سوی رئیس به مرئوس خود خطاب شود) نمی‌توان به عنوان صادق یا کاذب ارزیابی کرد و بنابراین جملات معادل گزاره در منطق نمادی قرار نمی‌گیرند. شایان توجه است که تعیین صدق یا کذب بعضی جملات خبری نیز خالی از اشکال نیست. به عنوان مثال در جمله تهران شهر نسبتاً پیشرفته‌ای است حضور نسبتاً و پیشرفته که حد و مرز آنها مشخص نیست تعیین صدق یا کذب این جمله را دچار اشکال می‌کنند. همچنین باید در نظر داشت که در برابر هر جمله خبری همیشه یک گزاره وجود ندارد بلکه گاه چند جمله خبری در واقع یک گزاره را بیان می‌کنند. مجموعه جملات زیر، که عیناً از

صفت و فعل اسنادی در زبان است^۲، و یک یا چند 'نام'^۳ که منطبق با فاعل و مفعول (ها) در زبان است. محمول‌ها خصوصیات و نسبتها را نشان می‌دهند. بر این اساس گزاره‌ای که جمله‌ی علی ایرانی است بیان می‌کند به صورت $F(x)$ نشان داده می‌شود. در این نماد F محمول است، یعنی به خاصیت ایرانی بودن دلالت دارد و x ما در اینجا علی است. به همین ترتیب گزاره‌ای که جمله‌ی علی مریم را می‌شناسد بیان می‌کند در منطق نمادی به صورت $F(x,y)$ نمایش داده می‌شود که در آن F نسبت شناختن x و y به ترتیب علی و مریم هستند. همچنین نشانه‌های $\forall$ و $\exists$ به ترتیب برای نشان دادن 'سور عمومی'^۵ به مفهوم 'همه' و 'سور وجودی'^۶ به مفهوم 'دست کم یکی' بکار می‌روند. مثلاً گزاره‌ای که توسط جمله‌ی همه ایرانیها ثروتمندند بیان می‌شود به صورت $\forall x F(x)$ نمایش داده می‌شود. توضیح این نماد این است که اگر I مجموعه تمام ایرانیها باشد آنگاه خاصیت F یعنی ثروتمند بودن، برای تمام اعضای مجموعه I صادق است. همچنین نمادهای $\neg$ ، $\rightarrow$ ، $\leftrightarrow$ ، که هر کدام 'ادات ربط'^۷ (و به صورت جمع ادوات ربط) نامیده می‌شود به ترتیب با مفاهیم 'و'، 'یا'، 'نفی'، و 'شرط' (= اگر) در زبان مرتبط‌اند. همانطور که

→ منبع فوق الذکر نقل می‌گردد، مواردی است از این حالت:

- (a) Paris is the capital of France. [2-3]
 (b) The capital of France is Paris.
 (c) France's capital is Paris.
 (d) France has a capital, which is Paris.

گاه یک جمله خبری، به خاطر اینکه دارای ابهام است، بیش از یک گزاره را بیان می‌کند. در واقع تعداد گزاره‌های موجود در آن جمله مساوی تعداد ابهامهای آن جمله است. به عنوان نمونه، مثال زیر (همان منبع) در حقیقت دو گزاره را بیان میکند یکی 'من مردی بلند قدتر از جان را می‌شناسم' و دیگری 'من مردی بلند قدتر از مرد بلند قامتی که جان می‌شناسد می‌شناسم'.

- (i) I know a taller man than John.

پس آنچه باید در نظر داشت این است که از منطق نمادی می‌توان برای نشان دادن گزاره‌های زبانی، یعنی محتوای جملات خبری و نه جملات خبری، استفاده کرد.

2) predicate

(۳) معناشناسان زایشی زیرگروه فعل فقط این عناصر را قرار نمی‌دادند بلکه افعال کمکی و وجهی، زمان، نفی، سورها، و قیدها را هم در زیر این گره جای می‌دادند (ر.ک. نمودارهای (۱۸)، (۲۲)) (برای منبع ر.ک. کوک ۱۹۷۹، ص ۱۴۸).

4) term

5) universal quantifier

6) existential quantifier

7) connective

پیشتر از مکالی نقل شد مجموعه نمادهای موجود در منطق نمادی بدو برای نمایش ساخت منطقی گزاره‌های ریاضی تدوین شده است و از اینرو می‌بایست به گونه‌ای تکمیل گردد تا بتواند بعضی از ویژگیهای زبان را که در گزاره‌های ریاضی مطرح نیست نیز به شکل صوری و نمادی برگرداند. در این صورت از آن می‌توان به عنوان چهارچوبی کلی و کارآمد برای نمایش ساخت معنایی زبان استفاده کرد. به عنوان مثال، and و 'و' می‌توانند نه تنها جملات، بلکه اسمها، صفتها، و قیدها را نیز به هم پیوند دهند و ساختهای همپایه ایجاد کنند در صورتی که معادل این ادات ربط در منطق نمادی، یعنی ۸، برای ترکیب تنها گزاره‌ها بکار گرفته می‌شود. به بیانی دیگر، کاربرد این ادات ربط در زبان به مراتب وسیعتر از کاربرد آن در منطق نمادی است (مکالی ۱۹۶۷، ص ۱۰۷). همچنین سورهائی مانند اکثر (در اکثر مردم ایران مهماندوست هستند) و یا بسیاری (در بسیاری از جوانها به تحصیل علاقه‌مندند) که حد و مرزهای آنها مشخص نیست و نتیجاً تعیین صدق یا کذب جملاتی را که در آن بکار می‌روند دچار اشکال می‌کنند معادلی در منطق نمادی ندارند. او در همان مقاله (یعنی مقاله 'معنا و توصیف زبانها') و در مقاله‌های بعدی خود، همچون مقاله 'درج واژه در نظریه گشتاری فاقد ژرف ساخت' (که آن هم پیشتر معرفی گردید) نمودارهای ساخت معنایی را جملگی منطبق با عرف منطق نمادی تدوین کرده است. به عنوان نمونه، نمودارهای (۲۲)، (۲۳)، و (۲۵) جملگی با محمول، یعنی فعل، شروع می‌شوند و نامها، یعنی فاعل و مفعول پس از آن آورده شده‌اند. به عبارتی دیگر، این نمودارها ساختار کلی $F(x)$ و $F(x,y)$ را دارند. در مقاله 'انگلیسی به عنوان یک زبان فعل‌آغازی' نیز همین روال برای نمایش ساخت معنایی رعایت شده است و در آنجا مکالی متذکر شده است که علت قرار دادن محمول از سوی منطق‌یون در جایگاه آغازی نقش ویژه آن در گزاره، یعنی جمله، می‌باشد (۲۱۶). مکالی، در مقاله فوق‌الذکر، ابتدا با ارائه مثالهایی از زبان انگلیسی ضرورت قائل شدن به مفهوم 'چرخه' و چرخه‌ای عمل کردن گشتارها را یادآوری کرده است (ص ۲۱۱-۲۱۳). سپس با استناد به اینکه از میان پانزده گشتاری که به ادعای او یقیناً از مقوله گشتارهای چرخه‌ای هستند ده مورد آنها بدون دگرگونی عمده هم می‌توانند به ساختهایی که در آنها فعل در جایگاه آغازی قرار دارد (یعنی VSO) و هم به ساختهایی که فعل در جایگاه دوم است (یعنی SVO) عمل کنند و پنج مورد دیگر در صورتی که به ساختهای فعل‌آغازی عمل

کنند به مراتب ساده‌تر از هنگامی خواهند بود که به ساختهای فعل میانی عمل می‌کنند نتیجه گرفته است که زبان انگلیسی در سطح ساخت معنایی یک زبان فعل آغازی است و قرار گرفتن فعل در رو ساخت در جایگاه میانی متعاقب عملکرد گشتار جابجائی فعل و فاعل حادث می‌شود (ص ۲۱۷-۲۲۲). به خاطر کوتاه کردن بحث، از میان پنج مورد گشتار فوق‌الاشاره ما در اینجا تنها مقایسه عملکرد یک مورد از آنها را به ساختهای فعل آغازی و فعل میانی نقل می‌کنیم. این گشتار قاعده مجهول است. مکالی استدلال کرده است که در عملکرد گشتار مجهول به ساختهای فعل میانی، یعنی SVO، دو جابجائی رخ می‌دهد: فاعل ژرف ساختی فعل معلوم به انتهای جمله منتقل می‌شود و مفعول صریح ژرف ساختی در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد. در صورتی که اگر این گشتار به ساختهای فعل آغازی، یعنی VSO، عمل کند تنها کافی است یک مورد جابجائی صورت گیرد. یعنی کافی است فاعل ژرف ساختی به انتهای جمله حرکت داده شود و در این صورت مفعول صریح ژرف ساختی خود به خود در جایگاه فاعل، یعنی جایگاه بلا فاصله پس از فعل، قرار خواهد گرفت. بر این اساس، گشتار مجهول وقتی به ساختهای فعل آغازی عمل می‌کند متضمن جابجائی کمتری است و این ملاکی برای ساده تر شدن این گشتار تلقی شده است.

از مقاله‌های عمده دیگری که در چهارچوب نظریه معنا شناسی زایشی نوشته شد و بدون معرفی آن یقیناً سیمای کامل این نظریه ترسیم نخواهد شد مقاله 'قواعد فراگیر' (۱۹۷۰) و مقاله 'درباره معنا شناسی زایشی' (۱۹۷۱a) است که هر دو راج. لیکاف نوشته است. از آنجا که پیام اصلی مقاله اول، که همان معرفی قواعد فراگیر است، با ذکر مثال کمتر در مقاله دوم نیز گنجانده شده است و مطالب عمده‌ای در مقاله دوم بحث شده که در مقاله اول نیامده، در اینجا اساساً اهم نکات مقاله دوم توضیح داده خواهد شد اما هر کجا ضرورت ایجاب کند به مقاله اول نیز استناد خواهد شد. لیکاف در جای جای مقاله 'درباره معنا شناسی زایشی' به وجوه تمایز بین نظریه معنا شناسی زایشی و نظریه معیار اشاره کرده است. او گفته است که در نظریه معیار (الف) ابزاری که برای نمایش ژرف ساخت بکار گرفته می‌شود، یعنی نمودارهای درختی، برای نمایش ساخت معنایی

جملات بکار برده نمی‌شود و (ب) قواعد خوانش معنا، که به ژرف ساخت عمل می‌کنند و معنی جملات را محاسبه می‌کنند، ماهیتاً از قواعد گشتاری، که به ژرف ساخت عمل می‌کنند و روساخت را بدست می‌دهند، متفاوت‌اند. به اعتقاد او، شاید اساسی‌ترین نوآوری معناشناسی زایشی این بوده است که (الف) ساخت معنایی و ژرف ساخت یکی هستند و ابزار نمایش آن هم نمودارهای درختی است و (ب) قواعد خوانش معنا دیگر ضرورت پیدا نمی‌کنند و تنها قواعد گشتاری مورد نیاز است (ص ۲۳۲ پانویشت (a)، و بویژه ص ۲۶۹). لیکاف تأکید کرده است که در معناشناسی زایشی سطحی بنام ژرف ساخت، به تعبیر نظریه معیار، یعنی جایی که کلیه قواعد درج وازه عمل کرده‌اند و هیچ گشتار نحوی هنوز عمل نکرده است مفروض نیست (ص ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۹). او متذکر شده است علیرغم اینکه در نظریه معیار وجود سطحی بنام ژرف ساخت، به تعبیر فوق الذکر، مفروض است اما هیچگاه استدلالی برای تأیید وجود آن ارائه نشده است (ص ۲۸۱). به استنباط او، استدلال‌های موجود در آثار مبتنی بر نظریه معیار نشان می‌دهند که سطحی انتزاعی‌تر از روساخت وجود دارد اما آن استدلالها هیچگاه معلوم نکرده‌اند که این سطح انتزاعی‌تر سطحی غیر از ساخت معنایی است^۱ (همانجا). او گفته است که از جمله پرسشهای عمده در زبانشناسی دو مورد زیر است (ص ۲۶۷): (الف) قواعدی که نشان می‌دهند چه توالی‌هایی از واژه‌ها و تکواژها در یک زبان مجاز و چه توالی‌هایی غیر مجاز است کدام‌اند؟ (ب) قواعدی که روساخت جملات را با معنای آنها مرتبط می‌سازند کدام‌اند؟ لیکاف افزوده است که دستور گشتاری (مشخصاً چامسکی ۱۹۵۷ و ۱۹۶۵)، که به اعتقاد او، زلیگ هریس آغازگر آن بوده و چامسکی بسط دهنده آن، بر این فرض مبتنی بوده است که پرسش (الف) فوق را می‌توان به صورت تمام و کمال پاسخ گفت بدون اینکه به پرسش (ب) هم پاسخ داده شود و در واقع در دستور گشتاری مطالعه نحو عبارت است از تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش (الف). او این

۱) البته لیکاف وجود سطحی بین ساخت معنایی (= ژرف ساخت) و روساخت را محتمل دانسته است. او اذعان داشته است که به خاطر نبودن ادله کافی تعیین محل دقیق واقع شدن این سطح ممکن نیست اما جایگاه پس از عملکرد کلیه گشتارهای چرخه‌ای را به عنوان محل احتمالی این سطح مطرح کرده است. بنابراین، سطح پیشنهادی او متفاوت از سطح ژرف ساخت در تعبیر نظریه معیار است. وی سطح مورد نظر خود را 'سطح سطحی' (shallow structure) نامیده است (ص ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹ پانویشت (b)، ۲۸۱ پانویشت (a)، ۲۸۳). میزان انتزاع سطح سطحی از ژرف ساخت، در تعبیر نظریه معیار، کمتر و از رو ساخت بیشتر است.

دیدگاه دستورگشتاری را 'نحو خودمختار'^۱ نامیده است و آن بدین معناست که قواعد نحوی را می‌توان به صورت تمام و کمال وصف کرد بدون اینکه در این توصیف به معنا متوسل شویم. او دستورگشتاری را ماحصل طبیعی زبان‌شناسی ساختگرائی امریکائی دانسته است زیرا به اعتقاد او این دستور همانند ساختگرائی امریکائی قصد کشف و توصیف قواعد حاکم بر توزیع صورت را داشته است. وی گفته است که برخلاف دیدگاه فوق در معناشناسی زایشی اعتقاد بر این است که پرسش (الف) فوق را نمی‌توان به صورت تمام و کمال پاسخ داد مگر اینکه هم زمان با آن، پرسش (ب) نیز پاسخ داده شود (ص ۲۶۷ و ۲۶۸). به بیانی دیگر، معناشناسی زایشی به رابطه تنگاتنگ و تفکیک ناپذیر بین صورت و معنا قائل بود (ص ۲۸۷).

خواننده بخاطر دارد که در معرفی و بحث کتاب ساختهای نحوی در فصل دوم کتاب حاضر از چامسکی نقل شد که به لحاظ دقیق نبودن مفاهیم معنائی نمی‌توان از آنها به عنوان مبنائی استوار برای تدوین دستور یک زبان استفاده کرد. مثالی که او در این موضوع ارائه کرده است جمله معلوم everybody in the room knows at least two languages و برابر مجهول آن at least two languages are known by everybody in the room می‌باشد. وی گفته است که بر اساس شَمّ زبانی او این دو جمله هم معنا نیستند و از این رو ناقض ادعای یک دستور مبتنی بر معناست که می‌گوید هر جمله معلوم با برابر مجهول آن هم معنا است. به اعتقاد او بین دو جمله فوق همان رابطه صوری و گشتاری برقرار است که بین دیگر جملات معلوم و برابر مجهول آنها (که با یکدیگر هم معنا هم هستند) وجود دارد و از این رو او در آن کتاب اتخاذ یک چهارچوب صرفاً صوری را ترغیب کرده و بکار بسته است. همین جملات به هنگام معرفی تحولات بین ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۵ (ر. ک. مثالهای ۳۲ و ۳۳ فصل سوم کتاب حاضر) به عنوان مواردی که ظاهراً ناقض این فرضیه مطرح شده توسط کتزوپیستال مبنی بر اینکه گشتارها حافظ معنا هستند از سوی آن دو مورد بحث قرار گرفته است. کتزوپیستال گفته‌اند که بر اساس شَمّ زبانی آنها دو جمله فوق هم معنا هستند و بنابراین عملکرد گشتار مجهول تغییری در معنای این دو جمله ایجاد نکرده است. آنها افزوده‌اند که حتی اگر بر این باور باشیم که این دو جمله

1) autonomous syntax

هم معنا نیستند از آنجا که در تحلیل آنها جمله معلوم و برابر مجهول آن از دو زیر ساخت متفاوت حاصل می شوند که در دومی عنصر passive وجود دارد ولی اولی فاقد آنست (ر.ک. نمودارهای درختی شماره ۱۱ و ۱۲ در فصل سوم کتاب حاضر) آنگاه تفاوت معنایی بین دو مثال فوق الذکر به سبب تفاوت بین زیرساختهای آنها توجیه می شود و نه بخاطر عملکرد گشتار مجهول. اما نکته ای که کتز و پستال برای آن توجیه قانع کننده ای ارائه نکرده اند این است که چگونه است که بعضی جملات مجهول با برابر معلوم خود هم معنا هستند اما برخی جملات مجهول دیگر با معادل معلوم خود هم معنا نیستند. نباید فراموش کنیم که در تحلیل آنها همه جملات مجهول از زیرساختی متفاوت از زیرساخت جملات برابر معلوم خود اشتقاق می یابند. چامسکی در کتاب جنبه های از نظریه نحو (ر.ک. فصل چهارم کتاب حاضر سه پاراگراف پیش از نمودار ۴۰) مجدداً به دو جمله فوق الذکر اشاره کرده و گفته است که آن دو هم معنا نیستند. او همچنین متذکر شده است که ادعای کتز و پستال مبنی بر اینکه معنی در ژرف ساخت تعیین می شود نیازمند قدری تعدیل است. به اعتقاد او مجهول در مثال مورد بحث ما موجب تغییر محل سورها یعنی، everyone و two، شده است و محل سورها را در روساخت خود عاملی دخیل در تعیین معنا به حساب آورده است. در مقاله 'درباره معناشناسی زایشی' نیز چندین صفحه به جملات سورداری که عملکرد گشتار مجهول موجب تغییر معنا در آنها شده اختصاص یافته است (ص ۲۳۸ - ۲۴۵). نکته مهمی که در ارتباط با معناشناسی زایشی در خور یادآوری است این است که اشتقاق جملات با ساخت معنایی (= ژرف ساخت) آغاز می شود و عملکرد گشتارها این ساخت را با روساخت مرتبط می سازد، بنابراین تغییر معنا در جملاتی که به سبب عملکرد گشتار حادث می شود برای معناشناسی زایشی مسئله انگیز بود. لیکاف در مقاله مورد وصف ما (و نیز در مقاله 'قواعد فراگیر' خود) راه حلی برای این مسئله ارائه کرده است. ما معرفی این راه حل را با نقل یکی از مجموعه مثالهایی که او بحث کرده است آغاز می کنیم و متذکر می شویم که اگرچه او دو مثال:

at least two languages و everybody in the room knows at least two languages

are known by everybody in the room را بحث نکرده است اما تحلیل و راه حلی که در ارتباط با مثالهای (۲۶) و (۲۷) زیر ارائه داده عیناً، در چهارچوب معناشناسی زایشی،

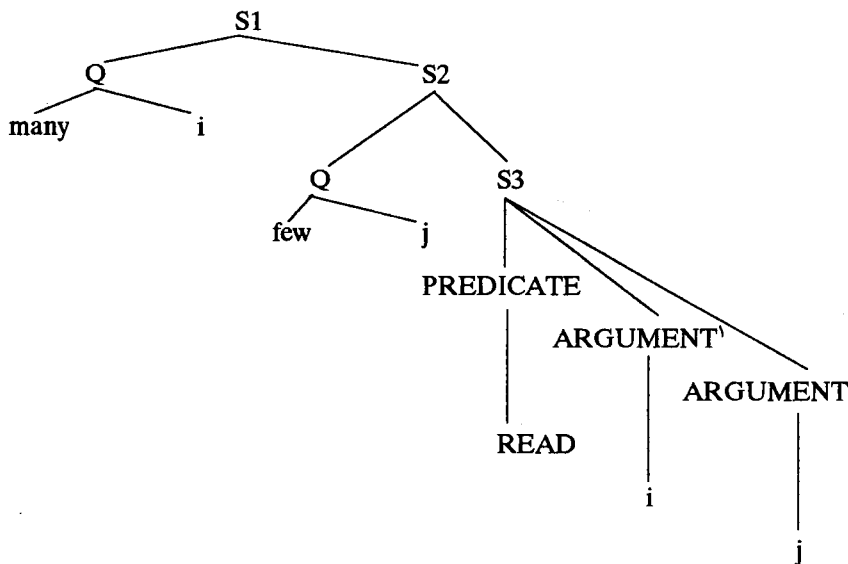
در مورد دو جمله فوق نیز قابل تعمیم است. وی گفته است که جمله (۲۶) و برابر مجهول آن (۲۷) بر اساس شمّ زبانی او هم معنا نیستند.

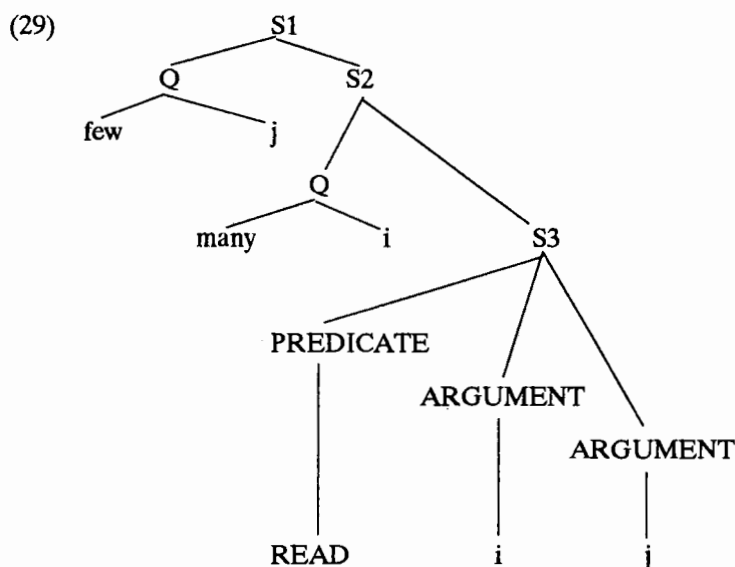
(26) Many men read few books . [(1)]

(27) Few books are read by many men. [(2)]

لیکاف خاطر نشان کرده است که جمله (۲۶) مفهوم 'مردان زیادی هستند که کتابهای کمی می‌خوانند' و جمله (۲۷) مفهوم 'کتابهای کمی هستند که مردان زیادی می‌خوانند' را القاء می‌کنند. لیکاف دو جمله فوق را از دو ساخت معنایی متفاوت مشتق کرده است. او برای دو جمله فوق دو تحلیل متفاوت یکی در متن مقاله و دیگری در پانوشته ارائه داده است (ص ۲۳۸ و ۲۳۹ پانوشته (b)). وی در آن پانوشته متذکر شده است که تحلیل دوم به واقعیت نزدیکتر است و از اینرو این نگارنده بجای تحلیل ارائه شده در متن مقاله تحلیل دوم را نقل خواهد کرد. در تحلیل لیکاف نمودار (۲۸) ساخت معنایی جمله (۲۶) را نشان می‌دهد و اگر چه مشخصاً ساخت معنایی جمله (۲۷) را ترسیم

(28)





نکرده اما بر پایه توضیحات او و نمودار ساخت معنایی آن جمله در تحلیل متن مقاله می‌توان بدون تردید نمودار (۲۹) را به عنوان ساخت معنایی آن جمله متصور بود. در این نمودارها شماره کنار گره‌های S را نگارنده افزوده است.

در این دو نمودار Q مخفف quantifier، یعنی سور، و i و j 'قلمرو'، هر سور را تعیین می‌کنند. سوری که با i مشخص شده است به قلمرو men و آنکه با j همراه است به قلمرو books محدود شده است. اشتقاق جمله (۲۶) از (۲۸) و (۲۷) از (۲۹) به کمک مکانیزمی که لیکاف از آن به عنوان 'محدودیت اشتقاقی فراگیر'^۲ یاد کرده است صورت می‌گیرد (ص ۲۳۴ و ۲۴۰). بر اساس این محدودیت اشتقاقی اگر در زیرساخت دو سور Q1 و Q2 داشته باشیم به گونه‌ای که Q1 بر Q2 تسلط^۳ داشته باشد و اگر روساخت منتج از زیرساخت فوق به نحوی باشد که Q2 بر Q1 تسلط داشته باشد آنگاه در روساخت Q1 می‌بایست نسبت به Q2 'تقدم'^۴ داشته باشد، یعنی اول Q1 بیاید و پس از آن Q2. لیکاف در ادامه گفته است که این محدودیت یک 'محدودیت خوش ساختی'^۵ بر کل فرایند اشتقاق (از زیرساخت تا روساخت) است و از تولید هر اشتقاقی که از آن

1) domain

2) global derivational constraint

3) command

4) precede

5) well-formedness constraint

تخطی کند جلوگیری می‌کند. مفاهیم 'تسلط' و 'تقدم' را نخستین بار رونالد لانگاکر در مقاله (1969 [1966]) خود، که هدفش ارائه مکانیزمی است که ضمیر و مرجع آنرا با یکدیگر مرتبط می‌سازد، تعریف و بحث کرده است. همانطور که ملاحظه شد لیکاف این مفاهیم را در مورد جملات سوردار و ارتباط سورها با یکدیگر به کار برده است و بنابراین ما در اینجا شاهد بسط کاربرد این مفاهیم هستیم. لانگاکر مفهوم 'تسلط' را اینطور تعریف کرده است (ص ۱۶۷): گره A بر گره B تسلط دارد اگر (۱) نه A بر B و نه B بر A 'مشرف' باشد (یعنی در نمودار درختی نباید یکی از آنها در زیر دیگری قرار بگیرد) و (۲) اولین گره S واقع در بالای A به B نیز مشرف باشد (یعنی گره B نیز زیر چتر همان S واقع باشد). بر این اساس، در نمودار (۲۸) many بر few تسلط دارد زیرا (۱) هیچکدام زیر دیگری واقع نشده و (۲) اگر از many به سمت بالای نمودار حرکت کنیم به S1 خواهیم رسید و چون S1 بالاترین جمله ما در این نمودار درختی است بنابراین بر کلیه گره‌های زیر خود و از جمله few مشرف است و از اینرو many بر few تسلط دارد. اما در همان نمودار درختی few نمی‌تواند بر many تسلط داشته باشد زیرا اگر چه هیچکدام در نمودار زیر دیگری واقع نشده اما اگر از few به سمت بالای نمودار درختی صعود کنیم اولین گره S واقع در بالای few، S2 است و این گره بر many مشرف نیست، یعنی many داخل S2 قرار ندارد. در نمودار (۲۹) این روابط بصورت برعکس وجود دارد یعنی فقط few بر many تسلط دارد. با عملکرد گشتارهای مربوط به زیر ساخت (۲۸) که نتجتاً هر سور را در جای خاص خود قرار می‌دهد جمله روساختی (۲۶) حاصل می‌شود. این جمله روساختی یک جمله ساده است (یعنی تمام عناصر آن زیر تنها گره S قرار می‌گیرند). نتجتاً اگر چه در زیر ساخت (۲۶) فقط many بر few تسلط دارد در روساخت هم many بر few تسلط دارد و هم few بر many ولی آنچه در ارتباط با مکانیزم ارائه شده از سوی لیکاف برای ما حائز اهمیت است این است که در روساخت few بر many تسلط دارد (وضعیتی که در زیر ساخت وجود ندارد). پس دو شرط اولیه مذکور در مکانیزم پیشنهادی لیکاف تاکنون احراز شده است: many در زیر ساخت بر few تسلط دارد و few در روساخت بر آن. نتجتاً با توجه به آن مکانیزم در

چنین وضعیتی تنها روساختی خوش ساخت خواهد بود که در روساخت many نسبت به few تقدم داشته باشد و در جمله (۲۶) این تقدم حضور عملاً وجود دارد. بنابراین، طبق مکانیزم فوق‌الاشاره باید انتظار داشت که زیرساخت (۲۸) زیرساخت مناسبی برای روساخت (۲۶) باشد. اما طبق همان مکانیزم زیرساخت (۲۸) نمی‌تواند زیرساختی مناسب برای جمله (۲۷) باشد زیرا در جمله (۲۷) few نسبت به many تقدم حضور دارد. به بیانی دیگر، آن مکانیزم از اشتقاق (۲۷) از زیرساخت (۲۸) جلوگیری می‌کند. به همین ترتیب، اشتقاق جمله (۲۷) از زیرساخت (۲۹) منطبق با شرایط مذکور در مکانیزم پیشنهادی لیکاف است. زیرا در نمودار (۲۹) اولاً few بر many تسلط دارد و در روساخت (چون یک جمله ساده تشکیل شده است) many (هم) بر few تسلط دارد و از آنجا که در روساخت، یعنی جمله (۲۷)، few نسبت به many تقدم حضور دارد آن جمله خوش ساخت است. اما از زیرساخت (۲۹) نمی‌توان جمله (۲۶) را تولید کرد زیرا در (۲۶) many نسبت به few تقدم دارد و بنابراین چنین اشتقاقی مردود است. بدین ترتیب لیکاف با اشتقاق جمله معلوم (۲۶) و برابر مجهول آن، که هر دو سوردار هستند، از دو زیرساخت متفاوت هم‌معنا نبودن آنها را توجیه کرده است. او همچنین با ارائه محدودیت اشتقاقی فوق‌الوصف اشتقاق جمله (۲۶) را از (۲۸) و (۲۷) را از (۲۹) تضمین کرده است (ص ۲۳۸-۲۴۱). نکته‌ای که تا این قسمت بحث مورد اغماض واقع شده این است که چرا لیکاف محدودیت مورد اشاره را 'محدودیت اشتقاقی فراگیر' خوانده است. اما پیش از پاسخگویی باید اضافه کرد که لیکاف این محدودیت‌ها را 'قواعد فراگیر' نیز نامیده است و در واقع، همانطور که پیشتر توضیح داده شد، عنوان مقاله دیگر لیکاف 'قواعد فراگیر' است و در آنجا نیز همین نوع محدودیت‌ها معرفی و وصف شده است. لیکاف در تعریف محدودیت یا قاعده فراگیر گفته است که چنین محدودیت یا قاعده‌ای به اطلاعات موجود در کل، و یا بخشی از، فرایند اشتقاق دسترسی دارد، یعنی اطلاعات موجود در زیرساخت (مثلاً کدام سور بر کدام سور در آن مقطع تسلط دارد) و اطلاعات میان ساختی و یا روساختی (همچون کدام سور بر کدام سور در این مقطع تسلط دارد و نیز تقدم و تأخر سورها در روساخت) (لیکاف ۱۹۷۰، ص ۶۲۷). به بیانی دیگر، محدودیت‌ها یا قواعد فراگیر به اطلاعات مورد نیاز خود در نمودارهای درختی غیر همجوار در یک اشتقاق دسترسی دارند (همان منبع، ص ۶۲۸).

اصطلاح محدودیت یا قاعده فراگیر در برابر 'محدودیت یا قاعده اشتقاقی موضعی'^۱ به کار رفته است (لیکاف ۱۹۷۱a، ص ۲۳۳). لیکاف قواعد ساخت گروهی و قواعد گشتاری را محدودیت و یا قواعد اشتقاقی موضعی خوانده است زیرا قواعد ساخت گروهی در یک نمودار درختی، گرهی را به سازه‌های آن بازنویسی می‌کنند و گشتارها بین دو نمودار درختی همجوار ارتباط برقرار می‌کنند (۱۹۷۰، ص ۶۲۷ و ۶۲۸، ۱۹۷۱a، ص ۲۳۳). به بیانی دیگر، سیطره عملکرد قواعد ساخت گروهی و گشتاری به ترتیب یک نمودار درختی و دو نمودار درختی همجوار می‌باشد و نه کل مراحل اشتقاق از آغاز تا پایان. شایان ذکر است که چامسکی نیز در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو دو اصطلاح 'موضعی' و 'فراگیر' را به کار برده است (ص ۸۹، و ۲۱۵ پی‌نوشت ۱۸).

لیکاف با ارائه مثالهای متعدد و متنوع نشان داده است که کاربرد محدودیت یا قاعده فراگیر مذکور در پاراگراف پیش تنها محدود به جملات سوردار نمی‌شود بلکه به جملات دارای عنصر نفی و سور همچون *many arrows didn't hit the target* و *the target wasn't hit by many arrows* و مواردی که سور وجود ندارد نیز اساساً قابل تعمیم است و مثلاً ناهم‌معنایی دو جمله معلوم و مجهول فوق بر همان اساس (یعنی تسلط عنصر نفی و سور نسبت به یکدیگر در ساخت معنایی، در روساخت و تقدم و تأخر آنها در روساخت) توجیه می‌شود (۱۹۷۱a، ص ۲۴۴-۲۵۱، و ۲۵۶). معنی جمله معلوم این است که 'تعداد زیادی از پیکانها به هدف اصابت نکردند = پیکانهایی که به هدف اصابت نکردند زیاد بودند' و از جمله مجهول اینگونه استنباط می‌شود که 'تعداد نه زیادی (= کمی) از پیکانها به هدف اصابت کردند = پیکانهایی که به هدف اصابت کردند زیاد نبودند' (ص ۲۴۴، و فودور ۱۹۷۷، ص ۸۶). در تحلیل لیکاف دو جمله فوق، همچون دو جمله (۲۶) و (۲۷)، دارای زیر ساختهای معنایی متفاوت هستند و زیرساختها، همانند (۲۸) و (۲۹)، مرکب و در واقع متشکل از سه جمله‌اند. در زیرساخت جمله معلوم *many* بر *not* تسلط دارد و نه *not* بر *many* ولی در جمله مجهول عکس این روابط برقرار است. البته لیکاف ناگفته نگذاشته است که بر اساس شَمّ زبانی بعضی از انگلیسی‌زبانان از جمله مجهول فوق و

1) local derivational constraint/rule

جمله (۲۷) هردو معنی فوق‌الذکر (یعنی معنی جمله معلوم و مجهول) استنباط می‌شود و تفاوت‌های شمی و لهجه‌ای در این موارد دور از انتظار نیست (ص ۲۴۴ و ۲۶۰). نباید از مثالها و بحث فوق اینطور برداشت کرد که محدودیتها یا قواعد فراگیر صرفاً در ارتباط با سورها و عنصر نفی و کلاً در بخش معنا-نحو مطرح بوده‌اند.

یکی از دیگر مصداق‌های درخور ذکر قواعد یا محدودیت‌های اشتقاقی فراگیر مبتنی بر امکان یا عدم امکان مخفف کردن فعل کمکی *is* به صورت *'s* است. این فرایند مخفف سازی را نخستین بار هرولد کینگ (۱۹۷۰) مطرح و توجیه کرده و لیکاف آن را با ذکر منبع گزارش کرده است. در اینجا گزارش لیکاف (۱۹۷۱ا، ص ۲۶۴) با افزودن توضیحات لازم به منظور روش‌تر کردن بحث نقل می‌گردد. مجموعه جملات (۳۰) - (۳۲) زیرامکان یا عدم امکان مخفف سازی *is* به صورت *'s* را نشان می‌دهد:

- (30) a. Max is happier than Sam is these days. [(46)a]
 b. *Max is happier than Sam's these days. [(46)b]
- (31) a. Rich though John is, I still like him. [(47)a]
 b. *Rich though John's, I still like him. [(47)b]
- (32) a. The concert is this afternoon. [(48)a]
 b. The concert's this afternoon. [(48)b]
 c. Tell John that the concert is in the auditorium this afternoon. [(48)c]
 d. Tell John where the concert is this afternoon. [(48)d]
 e. *Tell John where the concert's this afternoon. [(48)e]
 f. Tell John that the concert's this afternoon. [(48)f]

زیرساخت مشترک دو جمله (۳۰) جمله *Max is happier than Sam is happy these days* است که پس از حذف رخداد دوم *happy* به قرینه رخداد اول آن، جمله (30)a حاصل شده‌است. اما علت غیردستوری بودن (30)b این است که پس از حذف *happy* فرایند مخفف سازی هم عمل کرده است و این تخطی از این اصل در زبان انگلیسی است که در صورتی که عنصری در جایگاه بلافاصله پس از فعل *is* حذف شود آن فعل را نمی‌توان مخفف کرد. در مثال (۳۱) حذفی صورت نگرفته است بلکه *rich* که در زیرساخت در جایگاه پس از فعل *is* قرار دارد به ابتدای جمله منتقل شده است و نتیجتاً جمله دستوری (31)a حاصل شده است اما در جمله (31)b پس از این انتقال فرایند

مخفف سازی هم عمل کرده و در نتیجه جمله حاصل غیردستوری شده است. پس فرایند مخفف سازی is به 's هنگامی متوقف می‌شود که عنصری واقع در جایگاه پس از is حذف گردد یا حرکت داده شود. مجموعه جملات (۳۲) شواهد بیشتری برای توجیه فوق‌الذکر از فرایند مخفف سازی بدست می‌دهد. جمله b(32) که صورت مخفف شده a(32) است دستوری است زیرا هیچ عنصری در جایگاه پس از فعل is حذف نشده یا حرکت داده نشده است. جمله d) و e) هر دو بر اساس جمله c) شکل گرفته‌اند. اگر به جای in the auditorium قید مکان where گذاشته شود و سپس به ابتدای بند پیرو حرکت داده شود جمله دستوری d) تولید خواهد شد. اما اگر پس از حرکت where به ابتدای بند پیرو فرایند مخفف سازی نیز انجام گیرد از اصل فوق‌الذکر در مورد مخفف سازی تخطی شده است و نتیجتاً جمله غیر دستوری e) تولید می‌شود. جمله f) کاملاً دستوری است زیرا در زیر ساخت، پس از فعل is قید مکان وجود نداشته است (یعنی زیر ساخت (تقریبی) این جمله به صورت Tell John that the concert is this afternoon بوده است). لیکاف گفته است از آنجا که مخفف سازی پی‌آمد قهری قاعده اختیاری 'تنزل تکیه' در زبان انگلیسی می‌باشد، اصل کلی در واقع این است که در صورتی که در هر مرحله از اشتقاق عنصری از جایگاه بلافاصله پس از فعل کمکی is حذف گردد یا حرکت داده شود تنزل تکیه (و قهراً متعاقب آن مخفف سازی) انجام نمی‌شود. وی خاطر نشان کرده است که اصل فوق یک محدودیت اشتقاقی فراگیر است زیرا امکان یا عدم امکان عملکرد یک قاعده واجی (متعلق به بخش واج شناسی)، یعنی تنزل تکیه (و مخفف سازی)، منوط به این است که بدانیم آیا در بخش نحو عنصری از جایگاه بلافاصله پس از فعل is به کمک گشتاری حذف یا جابجا شده است یا نه. به بیانی دیگر، شواهد فوق دلالت دارند بر وجود همبستگی بین قواعد بخش نحو و قواعد بخش واج شناسی (۱۹۷۰، ۶۳۱ و ۶۳۲، ۱۹۷۱a، ص ۲۶۴).

نکته دیگری که در ارتباط با مقاله مورد وصف ما در خور ذکر است مربوط به مفهوم معنا در معناشناسی زایشی است. اما پیش از وارد شدن به این بحث یادآوری می‌شود که در آغاز بحث معناشناسی زایشی خاطر نشان گردید که این بحث در سه قسمت ارائه

خواهد شد. قسمت اول که توجه ما تاکنون به آن معطوف بوده است پیدایش معناشناسی زایشی بود. قسمت دوم که از این پس به آن خواهیم پرداخت بسط معناشناسی زایشی است. متعاقب آن، به عنوان قسمت سوم بحث، افول معناشناسی زایشی را توضیح خواهیم داد.

تاکنون آنچه که درباره معنا در چهارچوب معناشناسی زایشی گفته‌ایم مقصود معنای زبانشناختی بوده است. اما همانطور که توضیح خواهیم داد، تدریجاً اطلاعات بافتی هم در ژرف ساختهای معنایی گنجانده شدند و بنابراین این ژرف ساختها محتوی اطلاعات کاربردشناختی نیز شدند. لیکاف ضمن انتقاد از دیدگاه نظریه معیار که بر این باور است که ژرف ساخت جمله امری *come here* دارای عنصر IMP و به صورت *IMP you will come here* می‌باشد گفته است که ساخت معنایی واقعی این جمله شبیه *I order you to come here* (و به صورتی دقیقتر *I order you [you will come here]*) است که در برگیرنده اطلاعاتی درباره گوینده (I)، شنونده (you)، نسبت بین آن دو (order)، و نیز عملی که می‌بایست تحقق پذیرد (*you will come here*) می‌باشد (۱۹۷۱a، ص ۲۸۳). او تأکید کرده است که هر نظریه زبانی کارآمد دست کم می‌بایست این اطلاعات را درباره معنای جمله *come here* بیان کند. گنجاندن اطلاعات فوق‌الذکر یعنی بسط ژرف ساختها به گونه‌ای که علاوه بر اطلاعات معنایی اطلاعات بافتی و کاربرد شناختی (یعنی اطلاعات مربوط به گوینده و شنونده و نسبت بین آن دو) را نیز القاء کند. به بیانی دیگر، 'نیت گوینده' از بیان آن جمله (مثلاً امرکردن، *I order you*، در مثال فوق) در ژرف ساختها (= ساخت معنایی) گنجانده می‌شود (ص ۲۸۸). ج. لیکاف در راستای تأیید تحلیل خود از جملات امری مثالهایی از رساله دکتری ر. لیکاف (۱۹۶۸)، که توصیفی است از زبان لاتین، نقل کرده و خاطر نشان کرده است که در آن رساله نیز ضرورت اشتقاق بعضی جملات ساده (از جمله جملات امری) از زیرساختهای مرکب (همچون زیرساختی که ج. لیکاف برای جملات امری در زبان انگلیسی پیشنهاد کرده) نشان داده شده است (ص ۲۸۴-۲۸۷). ما در اینجا از ارائه شواهد مبتنی بر لاتین خودداری می‌کنیم و همین بحث را با معرفی مقاله عمده دیگری پی می‌گیریم. اما پیش از معرفی آن مقاله

یادآوری می‌گردد که تحلیلی مشابه با تحلیل ج. لیکاف و ر. لیکاف را کتر و پستال (۱۹۶۴)، ر. ک. فصل سوم کتاب حاضر، ج. آستین (۱۹۶۲)، ر. ک. پاراگراف بعد، و پیشتر از همه آنها دستور همگانی و عقلی (۱۶۶۰)، ر. ک. مبحث خاستگاه دستور زایشی در فصل چهارم کتاب حاضر، ارائه کرده‌اند.

عنوان مقاله فوق‌الشاره 'دربارهٔ جملات خبری است' که به سال (۱۹۷۰) نشر یافت و نویسنده آن جان رابرت راس است. این مقاله راس مشخصاً در چهارچوب نظریهٔ معناشناسی زایشی نوشته نشده اما در آن اشاراتی به آن نظریه و گرایش راس به آن ملاحظه می‌شود (ص ۲۵۹، و ص ۲۷۲ پی‌نوشت ۵۷). راس در بخش اول آن مقاله مفهوم 'جملات کنشی' ^۱ را که بدو آستین، فیلسوف انگلیسی، مطرح نموده معرفی کرده است. آستین ([۱۹۷۵] ۱۹۶۲، ص ۶) در توصیف مفهوم جملات کنشی گفته است که جملاتی هستند که با بیان آنها عملی انجام می‌شود. مثلاً با بیان عبارات کنشی I promise, I bet, I order you to go عمل 'شرط بستن'، 'قول دادن'، و 'امر کردن' انجام می‌گیرد (آستین، ص ۳۲). آستین افزوده است که فعل go هم به تنهایی می‌تواند همان وظیفه ای را انجام دهد، یعنی 'امر کردن'، که جملهٔ کنشی I order you to go انجام می‌دهد و تفاوت آنها در این است که جملهٔ دوم دارای 'فعل کنشی عیان' ^۲ ولی go دارای 'فعل کنشی نهان' ^۳ است. راس گفته است که شواهد زیادی وجود دارند که دال بر آنند که می‌توان ژرف‌ساخت تقریباً یکسان برای جملات امری دارای فعل کنشی نهان، یعنی go، و جملات امری دارای فعل کنشی عیان، یعنی I order you to go، قائل شد (ص ۲۲۳). او گفته است از آنجا که موضوع اصلی مقاله او مبتنی و متکی بر آن شواهد نیست از ارائهٔ آنها خودداری می‌کند. او سپس موضوع اصلی مقاله خود را چنین وصف کرده است. ارائهٔ شواهد و استدلال‌هایی مبنی بر اینکه جملات سادهٔ خبری همچون prices slumped در واقع جملات خبری دارای فعل کنشی نهان‌اند و از ژرف‌ساختهای مرکب که فعل بندپایه آنها یک فعل کنشی عیان است مشتق می‌شوند. وی اعلام داشته است که ژرف‌ساخت کلیهٔ جملات کنشی دارای ویژگیهای زیر است: فاعل این جملات اول شخص و مفعول آنها دوم شخص است. آنها همیشه به صورت مثبت (ونه نفی) بکار

1) performative sentences / performative utterances

2) explicit performative

3) implicit performative

می‌روند و زمان آنها حال است و فعل اصلی این جملات از مقوله افعالی همچون 'توصیه کردن'، 'منصوب کردن'، 'پرسیدن'، 'امرکردن'، 'ادعا کردن'، 'اعلام کردن'، 'گفتن'، 'تقاضا کردن' و امثال آن می‌باشد (ص ۲۲۲ و ۲۲۳). راس در آن مقاله چهارده استدلال اصلی (و چند استدلال فرعی) ارائه داده که جملگی دال بر آنند که ژرف ساخت‌های کلیه جملات ساده خبری ساختهای مرکبی هستند که بند اصلی در آن ساختها یک جمله کنشی با مفهوم I say to you است (ص ۲۲۵). هفت مورد از این استدلال‌ها نشان می‌دهند که فاعل بندپایه I است، سه استدلال حاکی از آن است که فعل بندپایه فعلی با مفهوم say است، و سه استدلال مؤید این نکته‌اند که مفعول بندپایه you است. استدلال دیگری نیز در تأیید این تحلیل ارائه شده که به تعبیر راس در چهارچوب هیچ کدام از سه تقسیم‌بندی فوق از استدلالها نمی‌گنجد. در پاراگرافهای زیر یک مورد از هر گروه از این استدلالها معرفی خواهد شد.

یکی از شرائطی که برای حضور ضمائر انعکاسی لازم است این است که آن ضمیر و اسم هم‌مرجع با آن هر دو در درون یک بند ساده واقع باشند. به این شرط استثناءهایی وارد است. بدین معنی که در ساختهایی ضمیر انعکاسی می‌تواند در بند پیرو و اسم هم‌مرجع با آن در بندپایه واقع شود. یک مورد از این استثناءها که راس کشف آنرا دستاورد ج. گروبر دانسته در ساختهایی مشاهده می‌شود که اصطلاحاً ساختهای دارای 'اسم‌های تصویری'^۱ نامیده شده‌اند و علت این نامگذاری این است که در آنهاواژه‌هایی همچون photograph, tale, story, picture و امثال آن بکار رفته‌اند (ص ۲۳۲). مثال (۳۳) زیر یکی از سه مثالی است که راس ارائه کرده است. در این مثال Tad و himself، یعنی فاعل بندپایه، هم‌مرجع‌اند.

[(33)a]

(33) Tad knew that it would be a story about himself.

راس تأکید کرده است که این ضمیر تنها می‌تواند با اسمی که در بند بلافاصله بالاتر از آن ضمیر واقع است هم‌مرجع باشد و جمله (۳۴) یکی از سه مثالی است که وی در تأیید این ادعا به شاهد آورده است. در این مثال از آنجا که ضمیر انعکاسی نمی‌تواند به فاعل بند بلافاصله بالاتر از بندی که در آن واقع شده ارجاع کند (زیرا فاعل آن جمله مؤنث

1) picture-nouns

لیکن ضمیر انعکاسی مذکر است) و فاعل بند اصلی، یعنی Tad، هم در بند بلافاصله بالاتر از بندی که ضمیر انعکاسی در آن حضور دارد قرار ندارد جمله غیردستوری شده است. برای گویاتر کردن مثال، این نگارنده بندهای پیرو را با قلاب مشخص کرده است.

(34) *Tad knew that [Sheila had claimed that [it would be a story about himself]]. [(35)a]

راس خاطر نشان کرده است که اگر بجای ضمیر انعکاسی himself در مثال فوق ضمیر انعکاسی herself جایگزین شود در آن صورت جمله (۳۴) دستوری خواهد بود زیرا این ضمیر با فاعل بند بلافاصله بالاتر از آن یعنی Sheila هم مرجع خواهد بود. با توجه به مشاهدات فوق راس وجود جملاتی نظیر (۳۵) را که همچون جمله (۳۳) دارای اسم تصویری می باشند تأییدی دانسته است بر این ادعا که کلیه جملات خبری ساده از ژرف ساختی مرکب که بندهای آن دارای فاعل اول شخص مفرد است مشتق می شوند.

(35) This is a $\left\{ \begin{array}{l} \text{picture of} \\ \text{story about} \\ \text{description of} \\ \text{joke about} \end{array} \right\}$ myself. [(36)]

به بیانی دیگر، وجود myself در این مثال دال بر این است که اسمی هم مرجع با آن در بند بلافاصله بالاتر از جمله (۳۵)، یعنی جمله‌ای که (۳۵) بند پیرو آن بوده است، وجود داشته است و متعاقباً آن اسم به همراه دیگر عناصر بندهای، یعنی I say to you، حذف شده است. با توجه به این توضیحات ژرف ساخت بازسازی شده (یکی از موارد مذکور در (۳۵) به صورت (۳۶) خواهد بود.

(36) I say to you [this is a picture of myself].

در پاراگراف زیر یکی از استدلالهای ارائه شده از سوی راس مبنی بر اینکه فعل بند اصلی در جملات خبری فعلی با مفهوم say است معرفی می شود. راس در این استدلال که آنرا دستاورد ر. لیکاف خوانده، به نوع مفعولی که فعل believe می پذیرد اشاره کرده و گفته است که این فعل می تواند ضمیری شخصی به عنوان مفعول بپذیرد مشروط بر اینکه آن ضمیر با فاعل فعلی با مفهوم say که پیش از

فعل believe واقع است هم مرجع باشد (ص ۲۳۸). او مثال زیر را به عنوان گواهی برای این مدعا ارائه کرده است.

(37) Tom_i told her_j that Ann could swim, but nobody believed

- a. $\left\{ \begin{array}{l} *them \\ *her_j \\ him_i \end{array} \right\}$. [(60)]

آنچه که راس در این استدلال بویژه بر آن تأکید دارد این است که فعل اصلی ما قبل believe نمی تواند هر فعلی باشد بلکه باید از میان افعالی باشد که مفهوم خبری (یعنی 'گفتن'، 'اعلام کردن'، 'اظهار داشتن'، 'نوشتن'، و امثال آن) را القاء کند و اگر بجای آن فعلی غیر خبری (مانند 'دانستن'، 'احساس کردن' و 'امیدوار بودن' و نظایر آن) جایگزین کنیم جمله حاصل غیردستوری خواهد بود. یکی از چندین مورد مثالی که او در تأیید این نکته ذکر کرده جمله (۳۸) زیر است.

(38) *Tom_i knew that Ann could swim, but nobody believed him_i. [(63)c]

با توجه به توضیحات فوق راس گفته است که وجود جملاتی همچون (۳۹) زیر مؤید دو نکته است: نخست اینکه در ژرف ساخت اولین جمله در این مثال فاعل اول شخص وجود داشته است و دوم آنکه فعل آن جمله از مقوله افعالی با مفهوم 'گفتن' بوده است. این قسمت از ژرف ساخت در روساخت محذوف است.

(39) Ann can swim; but if you don't believe $\left\{ \begin{array}{l} me \\ *them \end{array} \right\}$, just watch her. [(64)]

به بیانی دیگر، ژرف ساخت بازسازی شده جمله (۳۹) فوق به صورت (۴۰) است.

(40) I say to you that Ann can swim; but if you don't believe $\left\{ \begin{array}{l} me \\ *them \end{array} \right\}$, just watch her.

در پاراگراف زیر یکی از استدلالهای مطرح شده از سوی راس مبنی بر اینکه مفعول جملات کنشی دوم شخص است نقل می گردد. او گفته است که این استدلال را مدیون ر. جکندوف است.

در این استدلال غیردستوری بودن مثالهایی همچون (۴۱) زیر توجیه می شود.

(41) *You feel tired. [(87)]

چکندوف غیردستوری بودن این جمله را تابع همان اصلی می‌داند که از تولید جمله ستاره‌دار (۴۲) هم جلوگیری میکند (ص ۲۴۷).

$$(42) \text{ I told Mr. Feuerstein, that } \left\{ \begin{array}{l} \text{I} \\ \text{you} \\ *he_i \end{array} \right\} \text{ felt tired.} \quad [(88)a]$$

طبق آن اصل فاعل گزاره feel tired نمی‌تواند با مفعول بند بالاتر از آن هم مرجع باشد. بر این اساس غیردستوری بودن (۴۱) هم توجیه می‌شود زیرا در ژرف ساخت این جمله بند I say to you بند پایه فرض شده و مفعول این بند با فاعل بند پیرو هم مرجع است.

ج. لیکاف در مقاله مفصل (۱۹۷۲) خود که عنوان آن 'زبان‌شناسی و منطق طبیعی'^۱ است مجدداً بر مبانی معناشناسی زایشی صحنه گذاشته و بویژه تأکید ورزیده است که ساخت زیر بنائی هر جمله همان 'صورت منطقی'^۲ آن جمله است و قواعد دستور بین صورت منطقی و روساخت ارتباط برقرار می‌کنند (ص ۵۵۹ و ۵۸۸). صورت منطقی که شامل (الف) اطلاعات معنائی و (ب) نیت اصلی گوینده (= اطلاعات کاربرد شناختی) می‌باشد خود بخشی از ساخت معنائی است. در خصوص اینکه صورت منطقی بخشی از ساخت معنائی است متعاقباً توضیح خواهیم داد. حال به شرح محتوای صورت منطقی یعنی موارد (الف) و (ب) فوق‌الذکر به صورت جداگانه می‌پردازیم.

لیکاف یادآوری کرده است که تغییر محل سورها باعث تغییر معنا می‌شود (برای بحثی مشابه ر. ک. مثالهای (۲۶) و (۲۷) و نمودارهای (۲۸) و (۲۹) در همین فصل). او دو جمله (۴۳) و (۴۴) زیر را در تأیید این ادعا به شاهد آورده است. وی گفته است که این تفاوت معنائی^۳ در صورت منطقی این دو جمله که به ترتیب در (۴۵) و (۴۶) نمایش

(۱) لیکاف در توضیح مقصود خویش از اصطلاح 'منطق طبیعی' به چندین نکته اشاره کرده است که جان کلام آن این است که این اصطلاح به هر نوع منطقی که برای توصیف ویژگیهای زبانهای بشر (= زبانهای طبیعی) کارآمد باشد اطلاق می‌گردد. وی بلافاصله اضافه کرده است که تدوین چنین منطقی، اگر اصلاً ممکن و عملی باشد می‌بایست یک هدف بسیار طولانی مدت که نیل به آن حتی در چند قرن آینده هم محتمل به نظر نمی‌رسد تلقی شود (ص ۵۸۹).

2) logical form

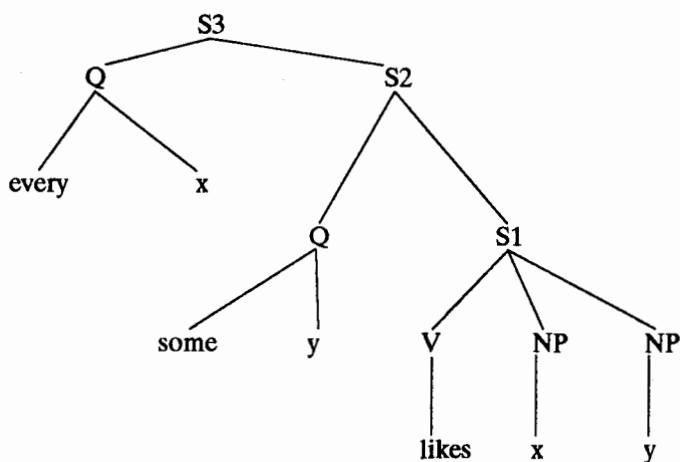
(۳) تفاوت معنائی بین (۴۳) و (۴۴) در برگردان فارسی آنها در زیر مشخص است:
(۴۳') هر کسی یک کسی را دوست دارد.

داده شده‌اند نمایان است. در صورت منطقی جمله اول every بر some تسلط دارد و در جمله دوم some بر every (ص ۵۵۶).

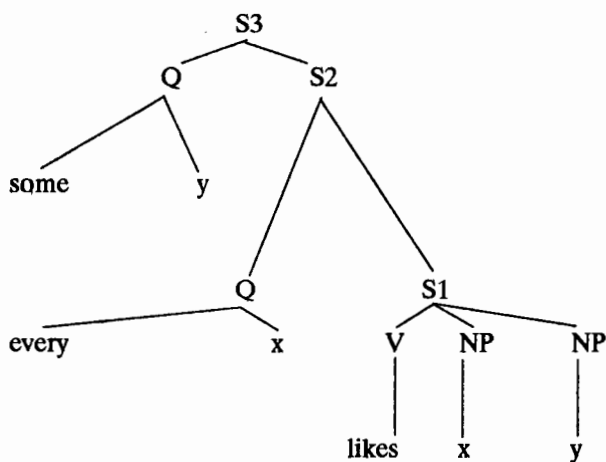
(43) Everyone likes someone. [(9)]

(44) Someone is liked by everyone. [(10)]

(45) [(11)]



(46) [(12)]



→ (۴۴') یک کسی را همه دوست دارند.

البته لیکاف خود اذعان داشته است که تفاوت معنایی بین (۴۳) و (۴۴) اگرچه در توانش او وجود دارد ظاهراً در توانش همه انگلیسی زبانان وجود ندارد (ص ۵۵۶).

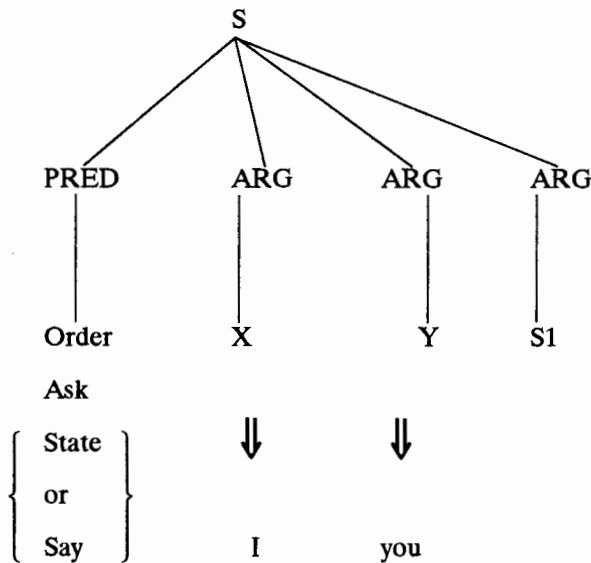
نمایش ساده و خطی دو نمودار صورت منطقی (۴۵) و (۴۶) به صورت (۴۷) و (۴۸) زیر است (ص ۶۲۸).

(47) $\forall x (\exists y (\text{LIKE}(x,y)))$ [(6)a]

(48) $\exists y (\forall x (\text{LIKE}(x,y)))$ [(6)b]

اما در خصوص مورد (ب)، یعنی اطلاعات کاربرد شناختی موجود در صورت منطقی، لیکاف خاطر نشان کرده است که نیت اصلی گوینده به صورت فعل کنشی در صورت منطقی هر جمله نمایان است و این فعل ممکن است در روساخت ظاهر بشود یا نشود (ص ۵۴۹، ۵۵۱، و ۵۶۰). بر این اساس، به اعتقاد لیکاف صورت منطقی جملات امری، پرسشی و خبری به صورت نمودار (۴۹) زیر است که در آن بندپایه، یعنی S، نشان‌دهنده نیت اصلی گوینده است و S1 نمایانگر محتوای امر، پرسش و یا خبری است

(49) [(A)]



که از سوی گوینده ابراز می‌شود. همان‌طور که گفته شد بندپایه (یعنی بندی که دارای فعل کنشی است) ممکن است در روساخت ظاهر بشود یا نشود اما S1 همیشه تجلی روساختی دارد. در این نمودار، PRED مخفف predicate یعنی 'محمول' و ARG

مخفف argument یعنی 'موضوع' است.

لیکاف در مبحث دیگری از مقاله خود به توصیف پیش انگاره‌ها پرداخته است. (ص ۵۶۹ - ۵۸۸). یکی از نتایج این مبحث این است که توصیف صورت منطقی یک جمله می‌بایست شامل توصیف پیش انگاره‌های آن جمله نیز بشود. بر این اساس، بخشی از توصیف صورت منطقی جمله (۵۰) این است که فعل realize این پیش انگاره را القاء می‌کند که محتوای بند متمم مفعولی آن، یعنی Irv is a Martian، صادق است و بخشی از توصیف صورت منطقی جمله (۵۱) این خواهد بود که فعل pretend القاء کننده این پیش انگاره است که محتوای بند متمم مفعولی آن، یعنی he is sick، صادق نیست.

(50) Sam realizes that Irv is a Martian. [(1)a]

(51) Irv is pretending that he is sick. [(6)a]

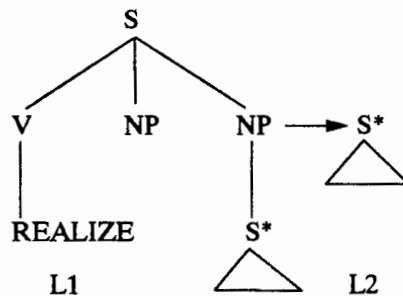
اگر چه لیکاف اظهار داشته است که توصیف صورت منطقی یک جمله می‌بایست شامل توصیف پیش انگاره‌های آن جمله نیز بشود اما در مورد محل گنجاندن پیش انگاره‌ها نظر قاطعی ابراز نکرده است. او گفته است که می‌توان پیش انگاره‌ها (های) یک جمله را به صورت صورتهای منطقی جدا از صورت منطقی آن جمله نشان داد و بین آنها به کمک پیکان ارتباط برقرار نمود و یا اینکه پیش انگاره‌های هر جمله را در درون صورت منطقی آن جمله جای داد. در شق اول نحوه نمایش پیش انگاره جمله‌ای مثل جمله (۵۰) فوق به صورت (۵۲) زیر خواهد بود. در این نمودار L1 و L2 (که حرف اول اصطلاح logical form می‌باشند) به ترتیب به صورت منطقی کل جمله و صورت منطقی پیش انگاره آن جمله دلالت می‌کنند.

لیکاف گفته است که اگر در مواردی لازم باشد که قواعد دستور به پیش انگاره‌ها مراجعه کنند آنگاه آن قواعد به عنوان 'محدودیت‌های فرااشتقاقی' تلقی خواهند شد (۱۹۷۲، ص ۵۸۷، و ۱۹۷۱a، ص ۲۳۴-۲۳۵ پانوش (a)). 'محدودیت‌های فرا اشتقاقی' همانند 'محدودیت‌های اشتقاقی فراگیر' هستند با این تفاوت که به پیش انگاره‌ها (های) یک جمله که جدا از صورت منطقی آن جمله ثبت می‌شود دسترسی دارند. چند نمونه از

قواعد دستور که عملکردشان منوط به حضور پیش‌انگاره‌های خاصی است در مقاله (۱۹۷۱b) لیکاف مطرح شده است که یک نمونه آن در اینجا آورده می‌شود.

(52)

[(60)]



لیکاف با نقل مجموعه مثالهایی از کیم برت مسئله حضور و مهمتر از آن حذف فعل کمکی will را بررسی کرده است (ص ۳۳۹). یک نمونه از آن مجموعه در شماره (۵۳) آمده است.

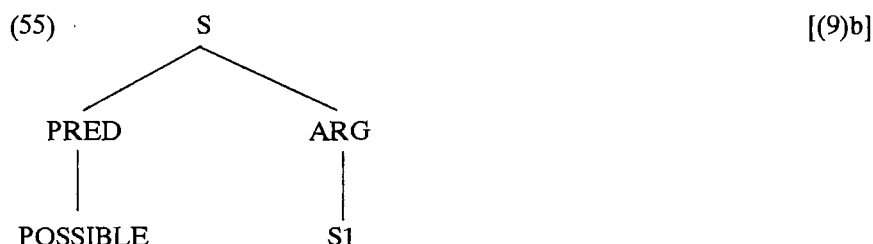
(53) a. I get my paycheck tomorrow.

[(43)]

b.? * I get a cold tomorrow. I will get a cold tomorrow.

لیکاف به تبعیت از برت گفته است که (حضور و) حذف will منوط به این است که گوینده بر این باور باشد که حادثه مورد وصف به گونه‌ای است که می‌توان از رخداد و تحقق آن مطمئن بود. مثال (53)a همسو با این نکته است زیرا رخداد اینکه I will get my paycheck tomorrow 'من فردا حقوقم را دریافت خواهم کرد' قابل تصور است لیکن در مثال (53)b صحبت از این است که 'من فردا سرما خواهم خورد' و این گفته نامأنوس و غریب می‌باشد (و حضور همزمان ستاره و علامت سؤال دال بر این است) زیرا کسی نمی‌تواند از بروز سرماخوردگی در زمان معینی اطمینان داشته باشد. حال فرض کنیم که فردا قرار است من برای شرکت در آزمایش پزشکی به آزمایشگاهی مراجعه کنم که در آنجا به من میکروب سرماخوردگی تزریق خواهد شد. با چنین پیش‌انگاره‌ای گفته (53)b مأنوس و پذیرفتنی خواهد بود. لیکاف از این بحث نتیجه گرفته است که قاعده نحوی حذف will حساس به اطلاعات پیش‌انگاره‌ای (کاربرد شناختی) می‌باشد.

پیشتر گفتیم که صورت منطقی خودبخشی از ساخت معنائی است این بدان معناست که نمایش معنا به نمایش صورت منطقی جملات ختم نمی‌شود (لیکاف ۱۹۷۲، ص ۶۰۶، ۶۰۷ و ۶۱۷). به عنوان مثال، نمایش صورت منطقی دو جمله *It is certain* و *It is possible that S1* به ترتیب به گونه (۵۴) و (۵۵) زیر خواهد بود.



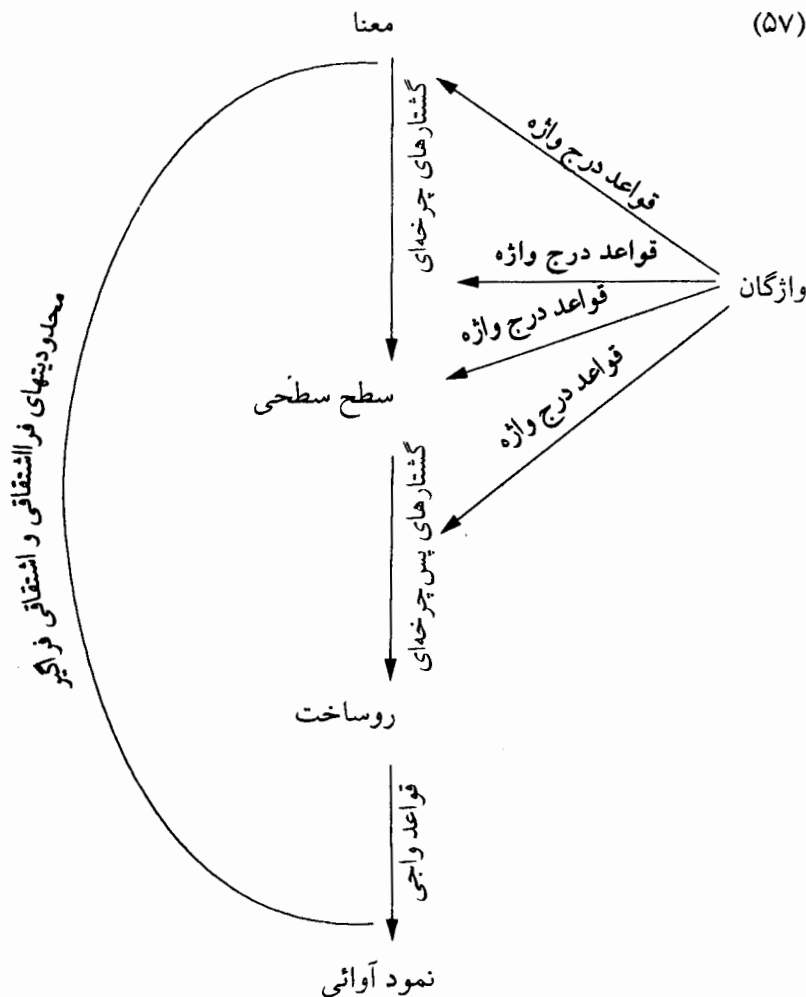
اما این دو نمودار صورت منطقی، این واقعیت را که وقتی چیزی 'حتمی' است منطقاً 'ممکن' نیز هست اما عکس این رابطه برقرار نیست نشان نمی‌دهند. به بیانی دیگر، این رابطه معنائی که لیکاف از آن به عنوان 'بدیهیات معنائی' یاد کرده است و آنرا به گونه (۵۶) به نمایش گذاشته است در صورت منطقی جملات نمایان نیست.

(56) a. CERTAIN (S1) $\supset$ POSSIBLE (S1) [(10)b]

b. * POSSIBLE (S1) $\supset$ CERTAIN (S1) [(11)b]

به استنباط نگارنده سیمای معناشناسی زایشی را به قدر کفایت معرفی کرده‌ایم. پیش از آنکه به افول معناشناسی زایشی پردازیم بجاست که با توجه به بحث‌هایی که داشته‌ایم انگاره کلی و ساده این نظریه زبانی را که در نمودار (۱) فصل حاضر ترسیم کرده‌ایم

تکمیل کنیم. این انگاره تکمیل شده در نمودار (۵۷) زیر منعکس است. در این نمودار معنا شامل (۱) 'صورت منطقی' که خود در برگیرنده اطلاعات کاربرد شناختی، معنایی، و پیش انگاره‌هاست و (۲) 'بدیهیات معنایی' می‌باشد.



اکنون به افول معناشناسی زایشی می‌پردازیم. معناشناسی زایشی از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی تدریجاً طرفداران خود را از دست داد و از حدود میانه آن دهه به عنوان یک چهارچوب نظری دیگر مبنای توصیف‌های زبان‌شناختی قرار نگرفت. اما افول معناشناسی

زایشی را نمی‌توان به فرد یا اثر خاصی نسبت داد. تعدادی مقاله در سالهای اول دهه ۱۹۷۰ نشر یافت که هر یک بخشی از ادعاها و آراء معناشناسان زایشی را زیر سؤال برد. از میان آن مقاله‌ها نگارنده سه مقاله را برگزیده است و مختصری از آنها را معرفی خواهد کرد. این مقاله‌ها عبارتند از: 'ملاحظاتى درباره فرایند اسم‌ساز'، نوشته چامسکی (۱۹۷۰)، 'سه دلیل برای عدم اشتقاق 'کشتن' از 'باعث مردن شدن'، نوشته جری فودور (۱۹۷۰) و 'درباره فرضیه VSO' اثر آرلین برمن (۱۹۷۴).

در آغاز مقاله 'ملاحظاتى درباره فرایند اسم‌ساز' چامسکی چهارچوب نظری دستور گشتاری را آنگونه که در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو آمده (ر.ک. نمودار ۴۰ فصل چهارم کتاب حاضر) مجدداً مطرح و معرفی کرده است. او گفته است که از نظر او دستور دارای یک بخش پایه است که خود متشکل است از قواعد 'مقوله‌ای'^۱ (= قواعد ساخت گروهی)، که جملگی بافت-آزادند، و واژگان. واژگان متشکل است از مدخلها که در آن هر مدخل به صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌ها مشخص شده است. پس از درج واژه‌ها در زیر نمودارهای درختی حاصل از عملکرد قواعد مقوله‌ای، ژرف‌ساخت تولید می‌شود. علاوه بر بخش پایه، دستور دارای مجموعه‌ای از گشتارهاست که به ژرف‌ساختها عمل می‌کنند و در پی عملکرد آخرین گشتار روساخت تولید می‌شود. وی مجموعه بخش پایه و قواعد گشتاری را بخش نحو (در دستور) نامیده است. او در ادامه گفته است که دستور همچنین برخوردار از مجموعه‌ای از قواعد واجی است که به روساختها عمل می‌کنند و نهایتاً نمود آوائی (یعنی تلفظ) آنها را بدست می‌دهند. وی به صورت گذرا اشاره کرده است که البته ممکن است بعضی از ویژگیهای روساخت هم در تعیین معنا دخالت داشته باشند (۱۸۴ و ۱۸۵). از توضیحات فوق کاملاً آشکار است که چامسکی، برخلاف معناشناسان زایشی، بخش معنا را بخش زایای زبان نمی‌داند و بر وجود سطحی نحوی بنام ژرف‌ساخت تأکید دارد. به هنگام معرفی معناشناسی زایشی اشاره شد که معناشناسان زایشی ادعا کرده‌اند که علیرغم فرض ژرف‌ساخت هیچگاه استدلالی در تأیید وجود چنین سطحی از سوی چامسکی و طرفداران او ارائه نشده است. چامسکی در مقاله 'ملاحظاتى درباره فرایند اسم‌ساز' با بررسی فرایندهای

1) categorial

اسم‌ساز در زبان انگلیسی قصد دارد نشان دهد که نظریه معیار (و نه معناشناسی زایشی)، یعنی نظریه‌ای که به وجود ژرف ساخت قائل است، برای توصیف این فرایندها کارآمد است.

چامسکی گفته است که در برابر مجموعه جملات (۵۸) زیر دو گروه اسم وجود دارد: 'اسمهای مختوم به -ing' که در شماره (۵۹) آمده و 'اسمهای مشتق' که در شماره (۶۰) ثبت شده است (ص ۱۸۷).

- (58) a. John is eager to please. [(2)]
b. John has refused the offer.
c. John criticized the book.

- (59) a. John's being eager to please [(3)]
b. John's refusing the offer
c. John's criticizing the book

- (60) a. John's eagerness to please [(4)]
b. John's refusal of the offer
c. John's criticism of the book

چامسکی خاطر نشان کرده است که بین این دو گروه از فرایند اسم‌ساز تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و از اینرو پیشنهاد کرده است که اسمهای مختوم به -ing به کمک گشتار از فعلهای مربوط بدست داده شوند ولی اسمهای مشتق به کمک قواعد واژی از فعلهای مربوط در واژگان مشتق شوند (ص ۱۸۷ - ۱۹۳). پیش از توضیح بیشتر در خصوص پیشنهاد چامسکی، به عمده‌ترین تفاوت‌هایی که او بین این دو گروه اسم قائل شده است اشاره می‌کنیم: (الف) اسمهای مختوم به -ing به کمک یک فرایند بسیار زایا از جملات مربوط حاصل می‌شود. به بیانی دیگر، (تقریباً) هر جمله‌ای را می‌توان به کمک این فرایند تبدیل به اسم کرد. در صورتی که در مورد اسمهای مشتق اینگونه نیست. به عنوان مثال، اگر چه جمله a(61) را می‌توان به کمک فرایند اسم‌ساز مختوم به -ing تبدیل به اسم کرد و ساخت b(61) را بدست داد اما همانطور که مثال c(61) نشان می‌دهد گونه اسم مشتق a(61) وجود ندارد.

- (61) a. John is easy (difficult) to please. [(6)a]
 b. John's being easy (difficult) to please [(7)a]
 c. *John's easiness (difficulty) to please [(8)a]

(ب) ارتباط معنایی بین فعل و اسم مختوم به -ing- مرتبط با آن فعل منظم و قاعده‌مند است (مثلاً رابطه معنایی بین laugh → laughing, marry → marrying) در صورتی که ارتباط معنایی بین فعل و اسم مشتق مرتبط با آن موردی و غیر قاعده‌مند است (همچون رابطه معنایی بین laugh → laughter, marry → marriage). (ج) تنها اسمهای مشتق، و نه اسمهای مختوم به -ing-، ساختار گروه اسمی دارند. به عنوان نمونه، حرف تعریف پیش از اسمهای مشتق می‌تواند قرار گیرد اما پیش از اسمهای مختوم به -ing- واقع نمی‌شود. دستوری بودن عبارت the proof of the theorem و غیر دستوری بودن the proving the theorem مؤید این نکته است. (د) افعالی که متشکل از فعل و جزء فعلی هستند دارای دو صورت اسمی مختوم به -ing- می‌باشند. به عنوان مثال، عبارتهای his looking up the information و looking up the information هر دو دستوری است. اما، به اعتقاد چامسکی، در گونه اسم مشتق این عبارات حرکت دادن جزء فعلی ممکن نیست. بر اساس شِمّ زبانی چامسکی، عبارت his looking up of the information که در آن looking up of، یعنی صورت با حرف اضافه of، اسم مشتق است از عبارت his looking of the information up* خوش ساخت‌تر است. این سخن بدان معناست که حتی پس از عملکرد گشتار اسم مختوم به -ing- اسم حاصل هنوز هم ماهیتاً فعل است و از اینرو گشتار جابجایی جزء فعلی می‌تواند به آن عمل کند اما از آنجا که اسمهای مشتق ماهیتاً اسم‌اند و گشتار جزء فعلی، همانطور که از نام آن پیداست، جزئی از فعل را از آن جدا می‌کند نمی‌تواند به این اسمها عمل کند. همانطور که پیشتر اشاره شد چامسکی با توجه به رفتار اسمهای مشتق که در (الف) - (د) توضیح داده شد (یعنی زایا نبودن آنها، عدم ارتباط معنایی قاعده‌مند بین فعل و آنها، داشتن ساختار گروه اسمی، و عدم عملکرد گشتار جابجایی جزء فعلی به آنها) اعلام کرده است که این اسمها به کمک فرایندهای واژی از فعلهای مربوط در واژگان مشتق می‌شوند و به همین قیاس به خاطر رفتار اسمهای مختوم به -ing- در (الف) - (د) فوق (یعنی زایا بودن آنها، وجود ارتباط معنایی قاعده‌مند بین فعلهای مربوط و این اسمها، نداشتن ساختار گروه اسمی، و

عملکرد گشتار جابجائی جزء فعلی به آنها را به کمک گشتار از فعلهای مربوط تولید می‌کند (ص ۱۸۹-۱۹۱ و ص ۲۱۲). به بیانی دیگر، در سطح ژرف ساخت هر یک از مثالهای (۵۸) با معادل خود در (۵۹) دارای ژرف ساخت مشترک است، یعنی ژرف ساخت مشترک هر دو ساخت زیرین جمله مربوط در (۵۸) است، در صورتی که در سطح ژرف ساخت هر یک از مثالهای (۵۸) با معادل خود در (۶۰) متفاوت است، یعنی (صرف نظر از جزئیات) ژرف ساختهای آن دو شبیه روستاختهای آنهاست که در (۵۸) و (۶۰) ملاحظه می‌شود. در این صورت تفاوت رفتار اسمهای مختوم به -ing با اسمهای مشتق با توجه به تفاوت ژرف ساختی بین این دو مقوله اسم توجیه می‌شود. چامسکی در آن مقاله از نگرشی که به وجود واژگان و فرایندهای واژگانی با ویژگیهای فوق‌الذکر باور دارد و بین آن فرایندها و فرایندهای گشتاری تمیز قائل می‌شود و اسمهای مشتق را در زمره فرایندهای واژگانی تلقی می‌کند به عنوان 'نگرش واژگان‌گرا' یاد کرده است و نگرشی (همچون نگرش معناشناسان زایشی) را که تمایل به بسط بخش گشتاری دارد و هم اسمهای مختوم به -ing و هم اسمهای مشتق را به کمک گشتار حاصل می‌کند (ر.ک لیکاف [۱۹۷۰] ۱۹۶۵ در همین فصل) و از اینرو تفاوت رفتار این دو مقوله اسم را نادیده می‌گیرد 'نگرش گشتارگرا'^۲ خوانده است (ص ۱۸۸). چامسکی با توجه به رفتار و ویژگیهای اسمهای مختوم به -ing و اسمهای مشتق اعلام کرده است که نگرش واژگان‌گرا برای توصیف اسمهای مشتق و نگرش گشتارگرا برای توصیف اسمهای مختوم به -ing مطلوب است (ص ۲۱۵). البته نباید فراموش کنیم که موضع چامسکی درباره اسمهای مشتق در این مقاله با موضع او درباره این اسمها در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو تغییر کرده است زیرا همانطور که در فصل چهارم کتاب حاضر به هنگام بحث راههای توصیف فرایندهای اشتقاقی در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو ملاحظه شد چامسکی در آنجا اشتقاق این اسمها را به کمک گشتار اسم ساز توصیه کرده بود. در مقاله مورد وصف شواهد دیگری (غیر از اسمهای مشتق) هم در تأیید نگرش واژگان‌گرا ارائه شده (ص ۱۹۵-۱۹۸، ۲۰۱ و ۲۰۲) که بخاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از طرح آنها در اینجا خودداری می‌شود.

1) lexicalist position 2) transformationalist position

به منظور نمایش ساختار درونی اسمهای مشتق، چامسکی دگرگونیهای را در قواعد ساخت گروهی (= قواعد مقوله‌ای) ایجاد کرده است (ص ۲۱۰ و ۲۱۱). قواعد ساخت گروهی جدید اصطلاحاً تحت عنوان 'قواعد ایکس تیره'^۱ معروف‌اند. بر این اساس اولین قاعده ساخت گروهی به صورت (۶۲) خواهد بود که در آن $\bar{N}$ (اسم با دو خط تیره) و $\bar{V}$ (فعل با دو خط تیره) به ترتیب برابر NP و VP سابق‌اند.

$$(50) \quad S \longrightarrow \bar{N} \bar{V} \quad (62)$$

سپس قاعده دیگری عمل می‌کند و $\bar{V}$ و $\bar{N}$ را بازنویسی می‌کند. شکل کلی این قاعده در شماره (۶۳) آمده است که در آن $\bar{X}$ میتواند مثلاً $\bar{N}$ یا $\bar{V}$ باشد و منظور از [Spec, $\bar{X}$] مقوله‌ای است که 'مشخص‌گر'^۲ $\bar{X}$ است. در مورد اسم، این مشخص‌گرها حروف تعریف و عناصری از این نوع‌اند (مثل وابسته‌های اشاره و اصولاً هر چه که بجای آن بتوان حرف تعریف جایگزین کرد) و در مورد فعل مشخص‌گرها شامل مقوله افعال کمکی می‌شود. به بیانی دیگر، اگر بجای $\bar{X}$ ، $\bar{N}$ بگذاریم قاعده به صورت $\bar{N} \longrightarrow \text{determiner } \bar{N}$ و اگر بجای $\bar{X}$ ، $\bar{V}$ قرار دهیم قاعده به صورت $\bar{V} \longrightarrow \text{Auxiliary } \bar{V}$ خواهد بود.

$$(49) \quad \bar{X} \longrightarrow [\text{Spec}, \bar{X}] \bar{X} \quad (63)$$

پس دو نکته در ارتباط با قاعده (۶۳) در خور ذکر است: نخست اینکه این قاعده از جامعیت برخوردار است زیرا خلاصه دو قاعده است (و در واقع همانطور که در فصلهای بعد ملاحظه خواهد شد خلاصه چندین قاعده است) و دوم آنکه یک عنصری را به زیر مقوله همان عنصر بازنویسی می‌کند یعنی $\bar{X}$ (با دو خط تیره) به $\bar{X}$ (با یک خط تیره). چامسکی قاعده ساخت گروهی دیگری نیز معرفی کرده است که در آن $\bar{X}$ به X (بدون خط تیره) که نقش 'هسته'^۳ دارد و متمم یا متمم‌های آن بازنویسی می‌شود. این قاعده در شماره (۶۴) آمده است. در این قاعده نقطه چین‌ها جای متممی یا متمم‌هایی را که همراه هسته می‌آید نشان می‌دهد.

$$(48) \quad \bar{X} \longrightarrow X \dots \quad (64)$$

بر اساس این قواعد مقوله‌ای تازه، چامسکی ساختار درونی گروه اسمی *John proved several of John's proofs of the theorem* و جمله معادل آنرا، یعنی *John proved*

1) x-bar rules

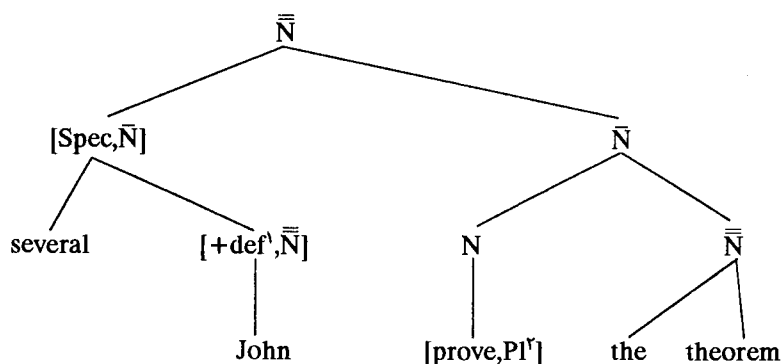
2) specifier = Spec

3) head

the theorem، در ژرف‌ساخت به ترتیب به صورت نمودارهای (۶۵) و (۶۶) ترسیم کرده است.

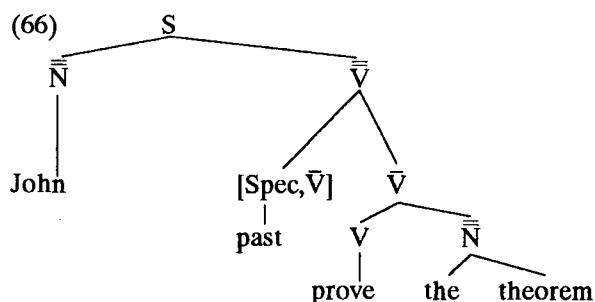
(65)

[(51)]



(66)

[(52)]



این نمودارهای درختی که ماحصل بازنگری و اصلاح قواعد ساخت گروهی پیشین می‌باشند به ما امکان می‌دهند که همان رابطه‌هایی را که از نظر شمی بین

John proved the theorem و several of John's proofs of the theorem

احساس می‌کنیم (یعنی همان رابطه‌ای که بین John و prove برقرار است بین John و proof نیز وجود دارد و به همین ترتیب همان رابطه‌ای که بین the theorem و prove وجود دارد بین این اسم و proof نیز برقرار است) به صورت تصویری و نمادین نیز نشان

1) def=definite

2) pl=plural

دهیم. به بیانی دیگر، در واژگان برای مدخل خنثی prove (یعنی در مرحله‌ای که فعل یا اسم بودن آنرا معین نکرده‌ایم) مشخصه‌های زیر مقوله‌ای محض و مشخصه‌های گزینشی یک بار تعیین می‌شوند. گاه این مدخل به صورت فعل در نمودار (۶۶) ظاهر می‌شود و گاه تحت عملکرد یک قاعده‌واژی اسم مشتق‌ساز واقع می‌شود و به صورت اسم در نمودار (۶۵) ظاهر می‌گردد. بر اساس این بحث آنچه می‌توان نتیجه گرفت این است که اگر چه نگرش گشتارگرا با ایجاد ارتباط گشتاری بین proof و prove و اصولاً هر فعل و اسم مشتق مربوط با آن اشتراک مشخصه‌های زیر مقوله‌ای محض و مشخصه‌های گزینشی بین فعل و اسم را توجیه می‌کند، نگرش واژگان‌گرا نیز (همانطور که ملاحظه شد) قادر است همین ارتباط را با بازنگری و اصلاح قواعد مقوله‌ای نشان دهد. آنچه در ارتباط با نمودار (۶۵) در خور توجه ویژه است (و در قواعد ساخت گروهی پیشین مطرح نبوده) ویژگی بازگشتی $\bar{N}$ است. یعنی از این نظر این مقوله همانند S است (ص ۲۱۱). ایکس تیره بطور اعم و ویژگی بازگشتی مقولاتی غیر از جمله بطور اخص در فصلهای بعد بیشتر بحث خواهد شد. اما پیش از ترک مقاله 'ملاحظات درباره فرایند اسم ساز' لازم است خاطر نشان کنم که چامسکی در آن مقاله، خود اذعان کرده است که نظام ایکس تیره یادآور نظامی است که زلیگ هریس در دهه ۱۹۴۰ (و پس از آن) بکار برده با این تفاوت که او بجای خط تیره بالای ایکس از عدد (یعنی N^3, N^2, N^1, N) استفاده کرده است (چامسکی ص ۲۱۱، و هریس [۱۹۷۴] ۱۹۵۱ ص ۲۶۶).

حال به معرفی مختصر مقاله 'سه دلیل برای عدم اشتقاق 'کشتن' از 'باعث مردن شدن' می‌پردازیم. در این مقاله فودور سه استدلال ارائه کرده که حاکی از آن است که اشتقاق یک واژه از مفاهیم سازنده آن به کمک گشتار که مکرراً در تحلیل‌های معناشناسان زایشی بکار گرفته شده (به عنوان مثال ر. ک. معرفی کتاب بی‌قاعدگی در نحو و آثار مکالی در فصل حاضر) مردود است. به منظور محدود کردن بحث در اینجا تنها به نقل دو مورد از استدلال‌های او اکتفا خواهد شد.

فودور مقاله خود را با یادآوری این نکته که معناشناسان زایشی جمله (۶۷) را از ژرف ساخت (۶۸) بدست می‌دهند (همچنین ر. ک. جملات ۵ در فصل حاضر) آغاز کرده است (ص ۴۲۹).

(68) (Floyed caused (the glass melt)) [2]

وی گفته است که ظاهراً شواهد زیادی مؤید این تحلیل است. نمونه‌ای از این شواهد دو مثال (۶۹) و (۷۰) زیر است که در اولی **do so** جایگزین **cause the glass to melt**، یعنی گروه فعلی بند اصلی در (۶۸)، و در دومی **do so** جانشین فعل لازم **melt**، یعنی گروه فعلی بند پیرو در (۶۸)، شده است (ص ۴۳۰ - ۴۳۲).

(69) Floyed melted the glass though it surprised me that he would do so. [5]

(70) Floyed melted the glass though it surprised me that it would do so. [6]

فودور سپس خاطر نشان کرده است که اشتقاق مواردی همچون (۶۷) از (۶۸) مبنائی شده است برای اشتقاق هر فعل سببی ساده از برابر سببی مرکب آن و نتیجتاً اشتقاق (۷۱) و (۷۲) از ژرف ساخت مشترک (۷۳) در زیر. نمونه‌ای از این تحلیل به هنگام معرفی آثار مکالی (بنگرید به نمودارهای ۲۲ - ۲۴ و بحث‌های مربوط به آن در فصل حاضر) مشاهده شد.

(71) John caused Mary to die. [8]

(72) John killed Mary. [9]

(73) (John caused (Mary die)) [12]

اما فودور استدلال کرده است که این تحلیل یعنی اشتقاق 'کشتن' از 'باعث مردن شدن' نمی‌تواند قوام یابد زیرا اگر چه در ارتباط با جمله (۷۱) که جمله‌ای است مرکب دو مورد جایگزینی **do so** ممکن است، یک مورد مثال (۷۴) است که در آن **did so** جانشین **die** **Mary to die** **caused** شده و مورد دیگر مثال (۷۵) است که در آن **did so** جایگزین شده، همانطور که مثالهای (۷۶) و (۷۷) نشان می‌دهند در خصوص جمله (۷۲) که جمله‌ای است ساده تنها یک مورد جایگزینی **do so** میسر است.

(74) John caused Mary to die and it surprised me that he did so. [13]

(75) John caused Mary to die and it surprised me that she did so. [14]

(76) John killed Mary and it surprised me that he did so. [15]

(77) *John killed Mary and it surprised me that she did so. [16]

به بیانی دیگر، همچنان که فودور اعلام داشته است عدم امکان جایگزینی **do so** برای

die در جمله (۷۷) به این معناست که نمی‌توان جمله (۷۲) را از ژرف ساخت (۷۳) بدست داد. پس آزمون فوق، یعنی جایگزینی *do so* یکی از تحلیل‌های معناشناسان زایشی، یعنی اشتقاق 'کشتن' از 'باعث مردن شدن' را مردود دانست. اما بخاطر دستوری بودن مثالهای (۶۹) و (۷۰) این آزمون ناقض اشتقاق (۶۷) از (۶۸) نیست. فودور علت امکان جایگزینی *do so* در مثال (۷۰) و عدم امکان جانشینی آنرا در (۷۷) این چنین توجیه کرده است (ص ۴۳۸): در صورتی که فعل متعدی و لازم هر دو صورت واجی یکسان داشته باشند و از نظر معنایی *xVy* القاء کننده مفهوم *yV* intransitive باشد، یعنی مفعول فعل متعدی فاعل فعل لازم باشد، (مثل *melt* که هم می‌تواند به صورت متعدی بکار رود (ر. ک جمله ۶۷) و هم به صورت لازم (ر. ک بند پیرو مثال ۶۸)) آنگاه دو مورد جایگزینی *do so* خواهیم داشت (مقایسه کنید مثال ۶۹ را با ۷۰). اما در صورتی که علیرغم وجود ارتباط معنایی فوق‌الذکر فعل متعدی و لازم صورت واجی یکسان نداشته باشند (مثل *kill* در ۷۲ و *die* به عنوان فعل بند پیرو در ۷۳) آنوقت یک مورد جایگزینی *do so* خواهیم داشت (مقایسه کنید مثال ۷۶ را با ۷۷). استدلال دومی که از فودور در پاراگراف زیر نقل خواهیم کرد هم ناقض اشتقاق (۷۲) از (۷۳=۷۱) است و هم مغایر اشتقاق (۶۷) از (۶۸).

نکته‌ای که فودور در استدلال دوم خود مبنا قرار داده است این است که در جملات سببی مرکب می‌توان دو قید زمان بکار برد که یکی از آنها زمان سبب شدن (یعنی علت) را مشخص می‌کند و دیگری زمان رخداد حادثه‌ای که بند پیرو به آن دلالت می‌کند (یعنی معلول) (ص ۴۳۲ و ۴۳۳). جملات (۷۸) و (۷۹) شاهد این مدعا هستند.

(78) (Floyd (caused (the glass to melt on Sunday)))

(by (heating it on Saturday))

[(17)]

(79) John caused Bill to die on Sunday by stabbing him on Saturday. [(20)]

اما در مورد جملات ساده سببی معادل (۷۸) و (۷۹) که به ادعای معناشناسان زایشی از ژرف ساختی مشترک با ژرف ساخت (۷۸) و (۷۹) حاصل می‌شوند نمی‌توان دو قید زمان بکار برد. غیردستوری بودن (۸۰) و (۸۱) مؤید این نکته است. این بدان معناست که در مورد فعل متعدی و سببی *melt* و *kill* نمی‌توان بین زمان سبب شدن (یعنی علت) و زمان رخداد حادثه (یعنی معلول) تفکیک و جدایی قائل شد.

[(19)] * Floyd melted the glass on Sunday by heating it on Saturday.

[(21)] * John killed Bill on Sunday by stabbing him on Saturday.

فودور از مجموعه استدلال‌هائی که در مقاله خود ارائه داده نتیجه گرفته است که اشتقاق گشتاری یک واژه از مفاهیم سازنده آن منتفی است (ص ۴۳۷).

در سر آغاز مقاله 'درباره فرضیه VSO' آرلین برمن اعلام کرده است که قصد او از نگارش آن مقاله این است که استدلال‌هائی مخالف پیشنهاد مکالی مبنی بر اینکه توالی ارکان اصلی جمله در زیرساخت در زبان انگلیسی VSO است و تشکیل توالی روساختی SVO در پی عملکرد گشتار جابجائی فعل و فاعل حاصل می‌شود (ر.ک. مقالات مکالی در همین فصل و بویژه مقاله او با عنوان 'انگلیسی به عنوان یک زبان VSO' ارائه دهد (۱۹۷۴، ص ۱). خواننده بخاطر دارد که استدلال مکالی برای پیشنهاد توالی VSO برای زبان انگلیسی این بود که اولاً به ساده شدن نمایش عملکرد گشتارها می‌انجامد و ثانیاً این توالی همانند توالی‌ای است که منطقین برای نمایش نمود معنائی گزاره‌ها بکار می‌برند. برمن گفته است، برخلاف ادعای مکالی، در صورتی که انگلیسی را یک زبان فعل آغازی تلقی کنیم به پیچیدگی نمایش عملکرد گشتارها خواهیم افزود (ص ۳). وی در تأیید ادعای خود به نمایش عملکرد چندین گشتار در زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیولی، ایتالیائی و پرتغالی که جملگی در روساخت زبانهای فعل میانی هستند ولی بر اساس تحلیل مکالی در زیرساخت به عنوان زبانهای فعل آغازی تلقی می‌شوند اشاره کرده و پیچیدگی‌های آن تحلیل را در مقایسه با تحلیلی که این زبانها را در زیرساخت هم فعل میانی در نظر می‌گیرد برشمرده است (ص ۳-۳۶). ما در اینجا تنها یکی از استدلال‌های برمن را نقل خواهیم کرد. جالب این است که این استدلال مبتنی بر گشتار مجهول است، یعنی همان گشتاری که مکالی در مقاله خود ('انگلیسی به عنوان یک زبان VSO') ادعا کرده بود که در صورت فرض انگلیسی به عنوان زبان فعل آغازی نمایش آن ساده‌تر خواهد شد. به بیانی دقیقتر، برمن اعلام کرده است که در صورت فرض انگلیسی به عنوان یک زبان فعل آغازی اشتقاق بعضی از انواع جملات مجهول غامض‌تر خواهد شد.

مجموعه جملاتی که برمن مورد استناد قرار داده جملات (۸۲) زیر است:

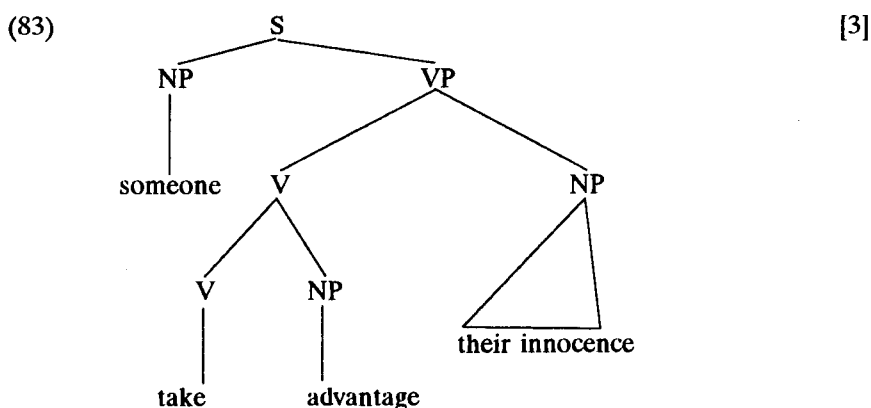
(82) a. Someone took advantage of their innocence.

[(1) a]

b. Advantage was taken of their innocence. [(1)b]

c. Their innocence was taken advantage of. [(1)c]

او در ادامه گفته است در صورتی که انگلیسی را یک زبان فعل میانی فرض کنیم دو جمله مجهول (b) و (c) فوق از یک زیرساخت مشترک اشتقاق خواهند یافت. این زیرساخت در شماره (۸۳) نمایش داده شده و در آن take advantage یک 'فعل مرکب' ^۱ تلقی شده است. ^۲



گشتار مجهول در دو حالت می‌تواند به این نمودار درختی عمل کند. در حالت اول این گشتار take advantage را به عنوان فعل و their innocence را به عنوان مفعول تلقی خواهد کرد و بنابراین پس از عملکرد آن، جمله‌رو ساختی c(82) حاصل خواهد شد. در حالت دوم تنها take به عنوان فعل و advantage به عنوان مفعول آن در نظر گرفته می‌شود و از اینرو جمله مجهول b(82) تولید خواهد شد. بر من تأکید کرده است که این تحلیل متضمن دو نتیجه است که از نظر شمی هم صحیح به نظر می‌رسد: (الف) مجموعه جملات (۸۲) از یک زیرساخت مشترک، یعنی (۸۳)، اشتقاق می‌یابد و (ب) take advantage در زیرساخت یک واحد است. او بلافاصله متذکر شده است در صورتی که زیرساختها را فعل آغازی در نظر بگیریم دو نتیجه فوق‌الذکر از کف می‌رود

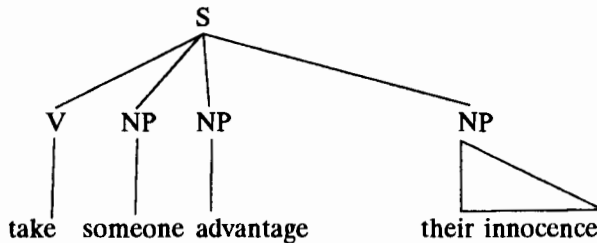
1) complex verb

۲) بر من خاطر نشان کرده است که وضعیت of در جملاتی مانند (۸۲) کاملاً روشن نیست (یعنی دقیقاً مشخص نیست که حرف اضافه است یا جزء فعلی) ولی از آنجا که وضعیت آن هر چه باشد در استدلال کنونی بی‌تأثیر است در نمودارهای درختی محذوف است (ص ۴، پانویس ۴).

زیرا در چنین صورتی برای اشتقاق جمله (82)b زیرساخت (۸۴) و برای اشتقاق جمله (82)c زیرساخت (۸۵) لازم است.

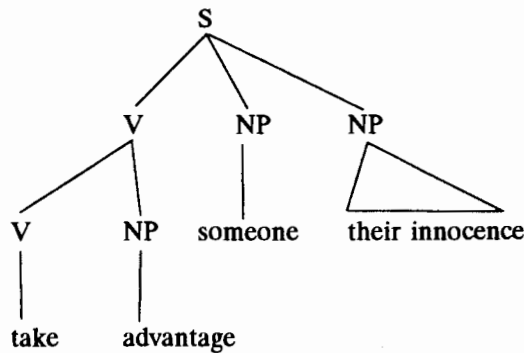
(84)

[(4)]



(85)

[(5)]



یادآوری می‌کنم که در تحلیل پیشنهادی مکالی که انگلیسی را یک زبان فعل آغازی در نظر می‌گیرد گشتار مجهول خلاصه شده است در راندن فاعل ژرف ساختی به انتهای جمله و در این صورت مفعول صریح ژرف ساختی خود به خود در جایگاه فاعل یعنی جایگاه بلافاصله پس از فعل قرار می‌گیرد (ر.ک. معرفتی مقاله 'انگلیسی به عنوان زبان VSO' در فصل حاضر). پس با راندن someone از زیرساخت (۸۴)، advantage پس از فعل قرار خواهد گرفت (و نهایتاً، همانطور که پیشتر توضیح داده شد، گشتار جابجائی فعل و فاعل توالی VSO را به SVO تبدیل می‌کند). در مورد زیرساخت (۸۵) نیز همین

مراحل تکرار می‌شود با این تفاوت که در اینجا فعل ما (یعنی take advantage) مرکب است و پس از رانده شدن someone، گروه اسمی their innocence در جایگاه فاعل، یعنی جایگاه بلافاصله پس از فعل مرکب، قرار می‌گیرد. پس فرض انگلیسی به عنوان یک زبان فعل آغازی دارای پی آمدهای زیر است: (الف) دو زیرساخت برای جمله معلوم a(82) داریم یکی (۸۴) و دیگری (۸۵). به بیانی دیگر، این جمله معلوم از نظر ساختی مبهم است. (ب) b(82) و c(82) دیگر از یک زیرساخت مشترک اشتقاق نمی‌یابند بلکه اولی از (۸۴) و دومی از (۸۵) بدست می‌آید. (ج) take advantage در یک زیرساخت یک واحد است (بنگرید به نمودار ۸۵) و در زیرساختی دیگر (بنگرید به نمودار ۸۴) یک واحد نیست.

با وجود اینکه معناشناسی زایشی رأساً به عنوان یک نظریهٔ زبانی از نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰ با این نام استمرار نیافت اما بعضی از موضوع‌ها و مفاهیمی که در کانون توجه معناشناسان زایشی قرار داشتند (همچون بحث سورها، قواعد فراگیر، تجزیهٔ یک واژه به مفاهیم سازندهٔ آن، محدود کردن مقولات واژگانی (مثلاً تلقی صفت و فعل به عنوان یک مقولهٔ واژگانی واحد)، صورت منطقی) در تجدید سازمان و تکوین دستور زایشی-گشتاری نقش انکارناپذیری ایفا کردند. در فصل‌های آینده در جای مقتضی به این تأثیرات اشاره خواهد شد.

فصل ششم

دستور حالت

به هنگام معرفی کتاب جنبه‌هایی از نظریهٔ نحو در فصل چهارم کتاب حاضر، از چامسکی نقل شد که اگرچه بین دو جملهٔ مذکور در هر مثال در شمارهٔ (۴۵) در آن فصل، که تنها یک مورد آن در شمارهٔ (۱) زیر تکرار شده است، نوعی هم‌معنایی برقرار است اما این هم‌معنایی را نمی‌توان با اشتقاق دو جملهٔ هم‌معنا از یک ژرف ساخت یکسان توجیه کرد.

(1) John strikes me as pompous — I regard John as pompous.

در ادامهٔ بحث باز هم از چامسکی نقل شد که در دستور زایشی-گشتاری مکانیزمی برای نشان دادن اینکه رابطهٔ John (یعنی فاعل) با strike همانند رابطهٔ John (یعنی مفعول) با regard است، و نیز رابطهٔ strike با me مانند رابطهٔ regard با I است وجود ندارد. توصیهٔ او در همانجا این بود که علاوه بر مفهوم روساختی 'فاعل دستوری' و مفهوم ژرف ساختی 'فاعل منطقی' به مفهوم به مراتب انتزاعی‌تری نظیر 'نقش معنایی' که، به اعتقاد او، کم و کیف آن هنوز روشن نیست نیاز داریم. 'دستور حالت' ^۱ تلاشی بوده است برای پرداختن به 'نقش معنایی' فوق‌الذکر. بنابراین از واژهٔ 'حالت' ^۲ در 'دستور حالت' نباید مفهوم سنتی آن، یعنی حالت و نقش نحوی عناصر در روساخت (مثل فاعلی، مفعولی، اضافی، و امثال آن) استنباط شود بلکه حالت معنایی، که جزئیات آن متعاقباً معرفی خواهد شد، مورد نظر است.

1) Case Grammar

2) cas-

پایه‌گذار دستور حالت چارلز فیلمور است. اما تقریباً همزمان با طرح این دستور از سوی فیلمور جفری گروبر ([۱۹۷۶] ۱۹۶۵) و والاس چیف^۱ (۱۹۷۰) نیز تعدادی از مفاهیمی را که در دستور حالت مطرح است عنوان و بحث کرده‌اند. بنابراین نام گروبر و چیف را هم باید با این مفاهیم عجین دانست. به عنوان طرفداران عمده دستور حالت نام جان اندرسن^۲ و والتر کوک^۳ در خور ذکر است. فیلمور در سه مقاله مهم که تاریخ نشر آنها ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، و ۱۹۷۷ می‌باشد مبانی آنچه را که دستور حالت نامیده می‌شود معرفی کرده است. والتر کوک در کتابی که به سال ۱۹۷۹ نشر یافت و محتوی سیزده مقاله خود اوست که بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸ در چهارچوب دستور حالت نوشته است اساساً به وصف سیر تحول این دستور، کارائی، و زمینه‌های کاربردی آن پرداخته است. او در آن کتاب پیش‌بینی کرده بود که این دستور برای سالهای مدیدی در آینده استمرار خواهد یافت (مقدمه، ص ۷۱). علیرغم این پیش‌بینی، دستور حالت در پایان دهه ۱۹۷۰ و نیز از آن پس دیگر رأساً به عنوان یک نظریه زبانی مطرح نبوده و نیست. در واقع باید گفت که این دستور از پایان دهه ۱۹۷۰ به بعد به تاریخ تحولات دستور زایشی متعلق است. اما همانطور که در فصلهای بعد توضیح داده خواهد شد تأثیر آن بر تحولات زبان‌شناسی در دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، و ۱۹۹۰ کاملاً محسوس است. اندرسن (۱۹۷۱، ۱۹۷۷) انشعابی از تنه اصلی دستور حالت (که در آثار فیلمور متبلور است) به وجود آورد. این انشعاب زیر عنوان Localist Case Grammar مشهور است. حالت‌هایی که در این انشعاب مطرح‌اند (مثلاً اندرسن ۱۹۷۷، ص ۸۸، ۱۱۰، و ۱۱۵) با حالت‌های پیشنهادی فیلمور، که متعاقباً معرفی خواهند شد، تفاوت اساسی دارند و از نظر تعداد هم محدودترند. ما از وارد شدن به جزئیات این انشعاب در اینجا خودداری خواهیم کرد. در اینجا اساساً سه مقاله فوق‌الذکر از فیلمور و نیز بعضی از مقاله‌های کوک مبنای معرفی این دستور قرار خواهند گرفت اما هر زمان ضرورت ایجاب کند از منابع دیگر (البته با ذکر آنها) نیز بهره خواهیم جست.

فیلمور مقاله (۱۹۶۸) خود را با موضوع همگانیهای زبانی و تلاشهایی که زبان‌شناسان اخیراً در این خصوص انجام داده‌اند آغاز کرده است و گفته است که مقاله او نیز تلاشی

1) Wallace Chafe

2) John Anderson

3) Walter Cook

است به نیت کمک به مطالعه همگانیهای صوری و بنیادی در نحو (ص ۱ و ۲). او تصریح کرده است که در آن مقاله استدلال خواهد کرد که لازم است مفهوم 'حالت' در بخش پایه دستور هر زبانی ملحوظ شود و در واقع به عنوان مفهومی اصلی در نظریه زبانی گنجانده شود و مفاهیمی همچون فاعل و مفعول صریح تنها به عنوان مفاهیمی روساختی برای بعضی (و احتمالاً نه همه) زبانها در نظر گرفته شود. وی پس از مرور بر دیدگاههایی که دستورنویسان و زبانشناسان به ویژه در قرن حاضر درباره حالت ابراز داشته‌اند اعلام کرده است که با یلمزلف که گفته است مطالعه حالت هنگامی پرثمر خواهد بود که آنرا محدود به وندهایی که به اسمها متصل می‌شوند نکنیم هم عقیده است و اضافه کرده است که او حالت را در تعبیری که بلیک^۱ (۱۹۳۰) در نظر داشته بکار می‌برد و آن عبارت است از تعیین روابط نحوی-معنایی زیرساختی که ممکن است به صورت 'اتصال وندی'^۲، 'امتزاج'^۳ ضمائر متصل یا 'واژه بست‌ها'^۴، یا 'توالی ارکان اصلی جمله (= توالی واژه‌ها)' در زبانهای مختلف تجلی کند (ص ۵-۲۱). در دستور حالت مفهوم حالت در زیر یک سازه حالت نما که در نمودارهای درختی با حرف K (که حرف اول واژه Kasus در زبان آلمانی به معنی 'حالت' است) نشان داده می‌شود و همانطور که گفته شد این مفهوم ممکن است به صور مختلف تجلی کند (ص ۳۳).

در مقاله مورد وصف ما، جمله در تقطیع اول از دو رکن تشکیل می‌شود: 'مقوله وجه'^۵ و گزاره. مقوله وجه در برگیرنده مقولاتی است که بر کل جمله تأثیر می‌گذارند و کم و کیف آنرا رقم می‌زنند. آنها عبارتند از نفی، زمان، 'وجه'^۶، و 'نمود'^۷. گزاره در برگیرنده مجموعه نسبت‌هایی است که بین فعل و اسم(ها) (و بند(های) پیرو در صورتی که وجود داشته باشند) برقرار است (ص ۲۳). قاعده شماره (۲) تقطیع جمله را به دو رکن فوق‌الذکر نشان می‌دهد و قاعده (۳) صورت خلاصه شده آن است.

(2) Sentence → Modality+proposition

[(28)]

(3) ^AS → M+P

1) Blake

2) affixation

3) suppletion

4) clitic particles

5) modality

6) mood

7) aspect

(۸) در مقاله فیلمور (۱۹۶۹) سازه‌های اصلی جمله سه عنصرند که عبارتند از modality (مقوله وجه)،

در پی عملکرد قاعده (۲)، قواعد دیگری سازه گزاره را به فعل و یک یا چند مقوله حالت دار تقطیع می‌کنند. هر مقوله حالت دار خود به یک سازه حالت نما و یک گروه اسمی (K+NP) و یا بند متمم تقسیم می‌شود. درباره سازه‌های گزاره متعاقباً بیشتر توضیح خواهیم داد. فیلمور ادعا کرده که حالت‌ها مفاهیم همگانی و احتمالاً ذاتی هستند و عبارتند از قضاوت‌هایی که انسانها درباره حوادثی که در اطرافشان رخ می‌دهد ابراز می‌دارند. او سپس حالت‌هایی را که به نظر او ضروری هستند معرفی کرده است (ص ۲۴ و ۲۵). ما نیز عیناً آنها را نقل می‌کنیم. در متن اصلی در کنار هر حالت در درون پراکنش حرف اول اصطلاح انگلیسی آن حالت نیز ذکر شده که در توضیحات این نگارنده نیز همین روال حفظ شده و این بدان سبب است که در نمودارهای درختی که متعاقباً مورد استفاده واقع خواهند شد این علائم اختصاری بکار رفته‌اند.

- (۴) (الف) حالت 'عاملی/کنادی' ^۱(A)، حالت اسم‌های جاننداری است که آغازگر عملی هستند که فعل بدان دلالت می‌کند.
- (ب) حالت 'وسیله‌ای' ^۲(I)، حالت نیرو یا شیئی است که نقش وسیله و ابزار را در عمل یا وضعیتی که فعل بیان می‌کند بعهده دارد.
- (ج) حالت 'تأثیرپذیری' ^۳(D)، حالت اسم جاننداری است که متأثر است از وضعیت یا عملی که فعل آنرا مشخص می‌کند.
- (د) حالت 'تحقق' ^۴(F)، حالت شیء یا پدیده‌ای است که ماحصل عمل یا وضعیتی است که فعل آنرا مشخص می‌کند و یا اینکه به عنوان بخشی از معنای فعل ^۵استنباط می‌شود.
- (ه) حالت 'مکانی' ^۶(L)، حالتی است که مکان وضعیت یا عملی را که فعل بدان دلالت دارد تعیین می‌کند.
- (و) حالت 'مفعولی' ^۷(O)، این حالت از نظر معنایی خنثی‌ترین حالت است و آن

→ Auxiliary (فعل کمکی)، و Proposition (گزاره). این قاعده در شماره (i) نمایش داده شده است (ص ۳۶۵):

(i) S → Mod-Aux-Prop [(13)]

1) Agentive 2) Instrumental 3) Dative

(۴) Factitive، همچون حالت chair در جمله John made the chair. در این جمله 'صندلی' ماحصل و نتیجه عمل فعل make است.

(۵) مثل اسم a dream در جمله John dreamed a dream about Mary (ص ۸۵، جمله ۲۰۱).

6) Locative 7) Objective

عبارت است از حالت هر اسمی که نقش آن در عمل یا وضعیتی که فعل مشخص می‌کند بر اساس تعبیر معنایی خود فعل تعیین می‌شود. او در ادامه گفته است که احتمالاً این حالت می‌بایست محدود به اشیاء یا پدیده‌هایی شود که متأثر از عمل یا وضعیتی است که فعل آنرا تعیین می‌کند. وی تأکید کرده است که این حالت را نباید با 'مفعول صریح'^۱ یکی دانست.

فیلمور در صفحات بعد مقاله حالت‌های دیگری را نیز به فهرست فوق افزوده است. این حالتها عبارتند از حالت 'بهره‌وری'^۲ (B) یعنی حالت اسمی که دریافت کننده یا دارنده چیزی است و در زبان انگلیسی این اسمها حرف اضافه for می‌پذیرند، همچون I bought the book for John، و یا فاعل افعالی مثل have، در جمله I have the book، واقع می‌شوند (فیلمور، ص ۳۱ و ۳۲، کوک ۱۹۷۹، ص ۱۵۱)، حالت 'زمان'^۳ (T) همچون in the afternoon، at noon، on Monday (فیلمور، ص ۳۲)، و حالت 'همراهی'^۴ (C) یعنی حالت اسم جاننداری که اسم جاندار دیگری را همراهی می‌کند^۵ (ص ۸۱-۸۳). فیلمور گفته است آنچه حائز اهمیت و توجه ویژه است این است که هیچ یک از حالت‌های فوق‌الوصف در هیچ زبانی با رابطه‌های روساختی همچون فاعل و مفعول منطبق نیستند (ص ۲۵). به عنوان مثال اگرچه John در جمله (۵) فاعل روساختی است و در جمله (۶) فاعل روساختی نیست اما در هر دو از نظر حالت معنایی، یعنی حالتی که دستور حالت مبتنی بر آن شکل گرفته است، یکسان است یعنی این اسم در هر دو جمله حالت عاملی/کنادی دارد. به همین ترتیب علیرغم اینکه the key رابطه‌های روساختی متفاوتی در جملات (۷)، (۸)، و (۹) دارد، یعنی در اولی فاعل روساختی است، در دومی مفعول حرف اضافه‌ای است، و در سومی مفعول صریح است، در چهارچوب دستور حالت در هر سه جمله این اسم تنها یک حالت را نشان می‌دهد و آن حالت وسیله‌ای است. بر همین اساس، John در جملات (۱۰)، (۱۱)، و (۱۲)، علیرغم

1) direct object / accusative

2) Benefactive

3) Time

4) Comitative

(۵) مثالی که فیلمور در پانویشت شماره (۷) مقاله (۱۹۶۹، ص ۳۶۶) خود برای حالت همراهی ذکر کرده جمله (i) زیر است که در آن John در حالت مفعولی و with his brother در حالت همراهی است.

(i) John is with his brother.

[xi]

تفاوت‌های روساختی، حالت تأثیرپذیری دارد و Chicago نیز صرف‌نظر از جایگاه کتابخانه تخصصی زبان‌شناسی (۱۳۷۶) و (۱۴) در چهارچوب دستور حالت در حالت مکانی است (همانجا؛ همین نوع مثالها و استدلال‌ها در مقاله ۱۹۶۹ او نیز در صفحات ۳۶۳ و ۳۶۴ ارائه شده است).

(5) John opened the door.	[(29)]
(6) The door was opened by John.	[(30)]
(7) The key opened the door.	[(31)]
(8) John opened the door with the key.	[(32)]
(9) John used the key to open the door.	[(33)]
(10) John believed that he would win.	[(34)]
(11) We persuaded John that he would win.	[(35)]
(12) It was apparent to John that he would win.	[(36)]
(13) Chicago is windy.	[(37)]
(14) It is windy in Chicago.	[(38)]

پیشتر گفتیم که پیرامون سازه‌های گزاره بیشتر توضیح خواهیم داد. در واژگان در مدخل هر فعل نوع یا انواع 'قالب حالتی' ^۱ای که آن فعل می‌تواند در آن ظاهر شود مشخص شده است (ص ۲۷ و نیز مقاله ۱۹۶۹، ص ۳۷۲). به عنوان نمونه، فعل open ممکن است در قالب حالتی [—O]، یعنی جمله (۱۵)، در قالب حالتی [—O+A]، مانند جمله (۱۶)، قالب حالتی [—O+I]، همچون مثال (۱۷)، و نهایتاً در قالب حالتی [—O+I+A]، نظیر جمله (۱۸)، ظاهر شود. این مثال‌ها از مقاله (۱۹۶۸) نقل شده‌اند.

(15) The door opened.	[(40)]
(16) John opened the door.	[(41)]
(17) The wind opened the door.	[(42)]
(18) John opened the door with a chisel.	[(43)]

با توجه به امکاناتی که در مورد رخداد مدخل open مطرح است می‌توان آن مدخل را به صورت (۱۹) زیر خلاصه کرد که در آن قالب‌های اختیاری در پرانتز قرار دارند (ص ۲۷).

(19) +[—O (I) (A)]	[(44)]

فیلمور اضافه کرده است افعال دیگری که در زبان انگلیسی همین قالب حالتی را دارند عبارتند از rotate, move, turn, و bend. از آنجا که بعضی از افعال بند پیرو می‌پذیرند (یعنی تشکیل جمله مرکب می‌دهند) در مدخل آن افعال این ویژگی قید می‌گردد. به عنوان نمونه، قالب حالتی true (be) و interesting (be) و موارد مشابه به صورت $[-S] +$ است که در آن S مخفف بند پیرو است. چنین قالب حالتی تولید جملات مرکب (۲۰) را ممکن می‌سازد (ص ۲۸ و ۴۱-۴۲).

- (20) a. That John likes Mary is true. [(77)]
 b. It is true that John likes Mary. [(78)]

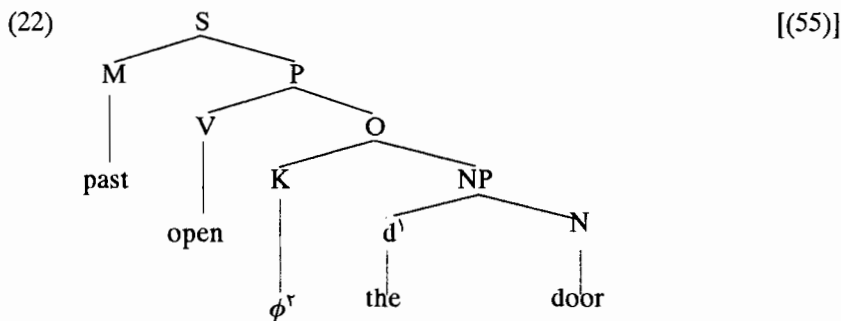
به همین ترتیب افعالی همچون force و persuade، در جملاتی مانند I Persuaded John to leave و I forced John to leave، در قالب حالتی $[-S + D + A] +$ جای می‌گیرند. فیلمور گفته است که تمام موارد S (یعنی بندهای متمم) از نظر حالتی از O، یعنی حالت مفعولی، منشعب می‌شوند. به بیانی دیگر، در قالب حالتی مذکور برای true (be) و force، S بند متممی است که در نمودار درختی زیرساختی از حالت مفعولی، یعنی O، انشعاب می‌یابد (ص ۲۸). در جای دیگر در همان مقاله آمده است که اصولاً فرایند بازگشتی، یعنی درج نامتناهی یک جمله در درون جمله دیگر، همیشه زیر حالت O انجام می‌گیرد (ص ۳۲). قالب حالتی ویژه هر فعل نمایانگر تشابه معنایی بین افعال نیز هست. به عنوان نمونه، تشابه معنایی بین فعل die (مثل John died) و kill (مانند Mary killed John (with a knife)) در قالب حالتی آنها که در (۲۱) نمایش داده شده آشکار است (ص ۳۰).

- (21) die¹ (+ $[-D]$) در برابر kill (+ $[-D (I) A]$) [(52)]

پس آنچه تاکنون درباره دستور حالت آموخته‌ایم این است که سازه گزاره در این دستور در مقطع ژرف ساخت متشکل است از فعل، که در آغاز واقع می‌شود، و در پی

(۱) در تحلیل فیلمور گاه یکدستی مشاهده نمی‌شود. به عنوان مثال در مقاله ۱۹۶۹ (ص ۳۶۸) او اگر قرار باشد نمودار درختی (۱۹) آن مقاله را، که ساخت جمله the dog died را نشان می‌دهد، به قالب حالتی برگردانیم به صورت $[-O] +$ خواهد بود که با قالب حالتی die در شماره (۲۱) در متن متفاوت است.

خود انواع قالبهای حالتی را می‌پذیرد. حال اگر از واژگان، فعلی را برگزینیم که تنها پذیرای یک قالب حالتی باشد، همچون فعل open در جمله (۱۵)، نمودار ژرف ساختی، یا در واقع نمودار ساخت معنایی، آن به صورت (۲۲) خواهد بود. در این نمودار پانوشتها را این نگارنده افزوده است.



در دستور حالت گشتارها به ژرف ساختهای معنایی عمل می‌کنند و روساختها را تولید می‌کنند. یکی از گشتارهای عمده قاعده تعیین فاعل روساختی است که به شرح زیر عمل می‌کند:

(۲۳) اگر [در ژرف ساخت = ساخت معنایی] عاملی (A) وجود داشته باشد [خواه حالت‌های دیگر وجود داشته باشند یا وجود نداشته باشند] عامل در جایگاه فاعل [در روساخت] قرار می‌گیرد. در صورتی که عاملی وجود نداشته باشد و اسم وسیله‌ای (I) حضور داشته باشد، این اسم در جایگاه فاعل ظاهر می‌شود و چنان چه هیچ یک از این دو حالت وجود نداشته باشند، مقوله‌ای که حالت مفعولی (O) دارد فاعل واقع خواهد شد.^۲

[(54)]

(۱) حرف کوچک d مخفف determiner، حرف تعریف، صفتهای اشاره، ضمائر ملکی و امثال آن است (ص ۶۷).

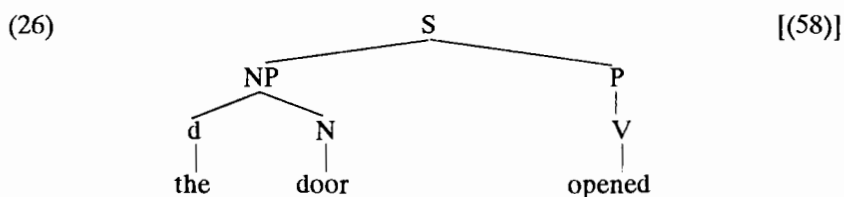
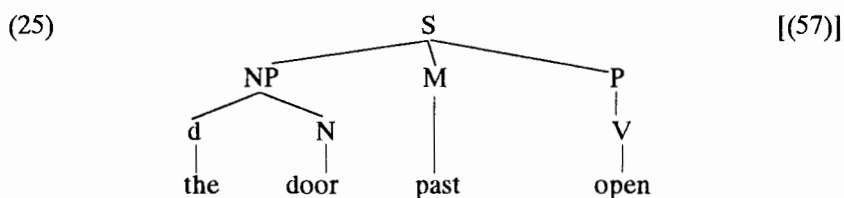
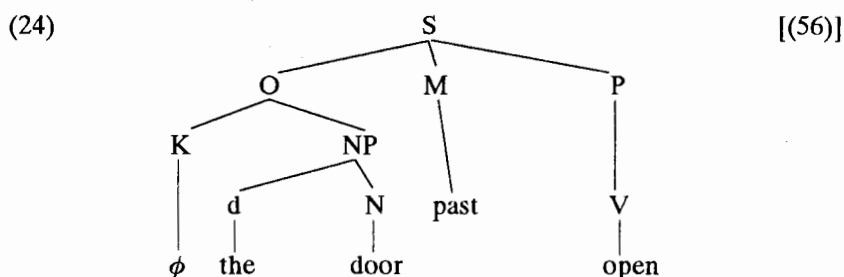
(۲) φ، یعنی صفر، و این بدان معناست که حالت نمای مفعولی در این مثال صفر است.

(۳) او در مقاله ۱۹۶۹ گفته است که اگر در ژرف ساختی O و I هر دو وجود داشته باشند آن وقت انتخاب هر یک از این دو به عنوان فاعل محتمل است (ص ۳۶۴ و ۳۶۹). دو جمله (i) و (ii) شواهد این مدعا هستند:

(i) This key will open the door. [(23) و (5)]

(ii) The door will open with this key. [(22) و (6)]

با توجه به قاعده (۲۳) باید انتظار داشت که در ژرف ساخت شماره (۲۲) آنچه زیر حالت مفعولی (O) قرار گرفته در جایگاه فاعل ظاهر گردد. نمودار (۲۴) این وضعیت را نشان می دهد. پس از حذف سازه حالت نما که نمودار (۲۵) آنرا ترسیم کرده است و نهایتاً ادغام مقوله زمان در فعل که در نمودار (۲۶) عیان است جمله رو ساختی (۱۵) حاصل می شود.



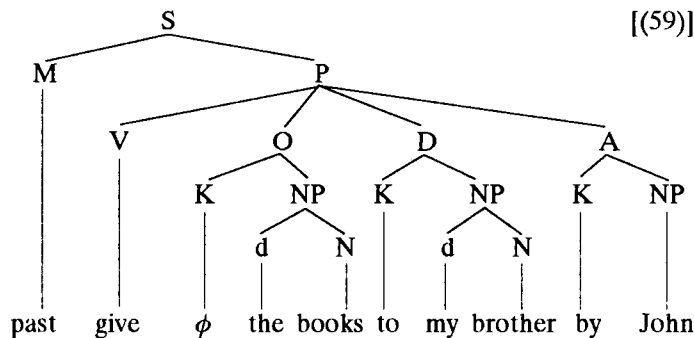
خواننده خود می تواند صحت پیش بینی قاعده (۲۳) را با بررسی مثالهای (۱۶) - (۱۸) که در همه آنها فعل open بکار رفته و قالب حالتی هر یک نیز در توضیحات پیش از مثالها آمده بیازماید.

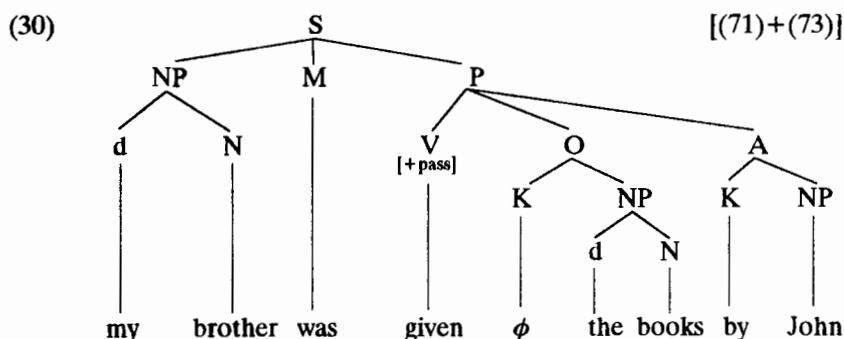
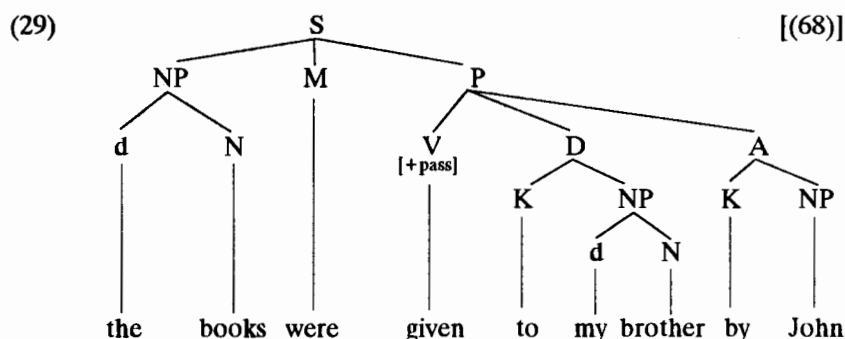
آنچه که قاعده (۲۳) وصف می‌کند انتخاب، به تعبیر فیلمور، 'عادی' / 'بی‌نشان' / 'ارجح' فاعل است (ص ۳۳-۳۵). مقصود او این است که اگر در ژرف ساخت معنائی جمله‌ای هم A داشته باشیم و هم حالت‌های دیگری که اگر A نمی‌بود آنها هم می‌توانستند فاعل واقع شوند آن‌وقت در انتخاب عادی A در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد اما در انتخاب، به تعبیر او، 'غیر عادی' یعنی مثلاً هنگامی که فعل جمله تبدیل به مجهول می‌شود آنگاه، با وجود حضور A، O یا حتی D می‌تواند فاعل واقع شود (ص ۳۴-۴۰). به منظور اجتناب از طولانی شدن بحث از ترسیم جزئیات مراحل اشتقاق این موارد در مثال‌های زیر خودداری می‌کنیم. نمودار ژرف ساختی جمله (۲۷) در شماره (۲۸) ترسیم شده است. در صورت انتخاب عادی فاعل از این ژرف ساخت جمله (۲۷) حاصل می‌شود و در صورت انتخاب غیر عادی آن (یعنی با مجهول کردن فعل)، روساخت‌های (۲۹) و (۳۰) تولید خواهند شد. وقتی اسمی در جایگاه فاعل در روساخت ظاهر می‌شود سازه حالت نمای خود را از دست می‌دهد. از این‌رو، در گذر از (۲۸) به (۲۷) و در گذر از (۲۸) به (۳۰) حذف شده است.

(27) John gave the book to my brother.

[(63)]

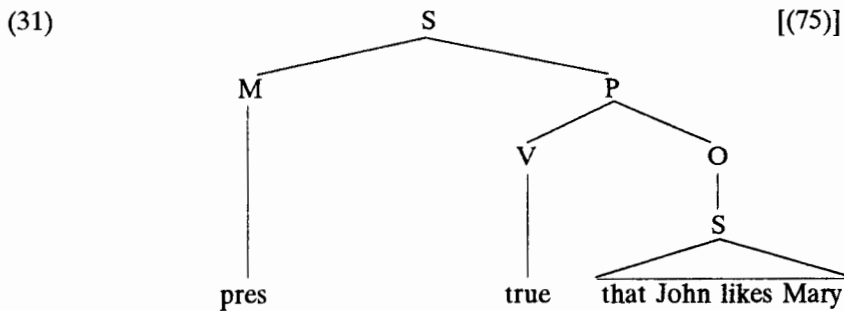
(28)



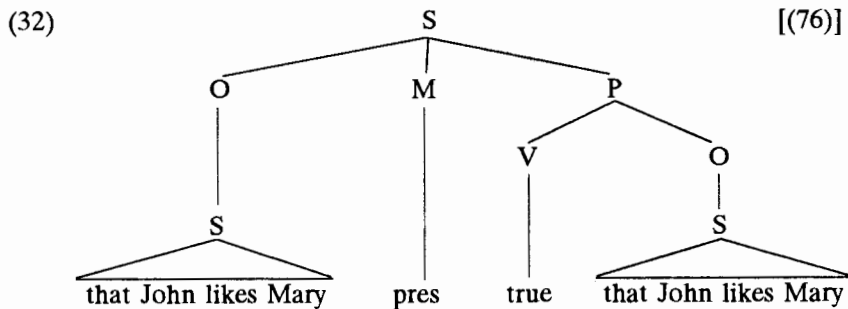


در مورد فعلی مثل give به هنگام انتخاب غیرعادی فاعل، O یا D می‌تواند به عنوان فاعل انتخاب شود (مقایسه کنید تبدیل (۲۸) را به (۲۹) از یک سو و تبدیل (۲۸) را به (۳۰) از سوی دیگر). اما در مورد افعال دیگری که در قالب حالتی آنها هم O وجود دارد و هم D (یعنی به صورت $[-O+D]$ است) انتخاب آزادانه و یا یکسان فاعل وجود ندارد. مثلاً در افعالی مانند *please*, *belong*, *interesting* (be) و موارد مشابه که دارای قالب حالتی فوق‌الذکر هستند همیشه O به عنوان فاعل انتخاب می‌شود (همچون جمله *The typewriter belongs to Terry*، نقل از مقاله ۱۹۶۹ ص ۳۷۲ جمله شماره ۴۰) و در مورد افعالی نظیر *have*, *like*, *want*, *think* و افعال مشابه دیگر که آنها هم دارای قالب حالتی $[-O+D]$ هستند، همیشه D به عنوان فاعل برگزیده می‌شود (مانند جمله *Terry has the typewriter*، نقل از مقاله ۱۹۶۹ ص ۳۷۲ جمله شماره ۴۱). فیلمور نتیجه گرفته است که در این موارد خود فعل است که انتخاب فاعل را رقم می‌زند و یک قاعده کلی از

نوعی که در شماره (۲۳) آمده وجود ندارد (ص ۴۰ و نیز مقاله ۱۹۶۹ ص ۳۷۲). معرفی این مقاله را با نمایش ژرف ساختی جمله‌های مرکب در چهارچوب دستور حالت خاتمه می‌دهیم. در این دستور اشتقاق دو جمله (۲۰) از ژرف ساخت (۳۱) انجام می‌گیرد.



در اشتقاق‌های پیشین همیشه یک مورد از قالب حالتی (یعنی A، I، O یا D) به جایگاه فاعل حرکت داده می‌شد (مقایسه کنید نمودارهای (۲۲) و (۲۴) را و نیز تبدیل (۲۸) به (۲۹) و (۲۸) به (۳۰)). اما فیلمور برای اشتقاق جملات (۲۰) از (۳۱) پیشنهاد کرده است که ابتدا کل O در جایگاه فاعل تکرار می‌شود که نتیجتاً ساخت (۳۲) زیر حاصل می‌شود (ص ۴۱ و ۴۲).



او گفته است در صورتی که بند پیرو سمت راست در نمودار (۳۲) حذف شود جمله (20)a تولید خواهد شد و در صورتی که به جای بند پیرو سمت چپ در آن نمودار it جایگزین شود جمله (20)b به دست خواهد آمد. وی در یک پانوشته تحلیل دیگری را

برای متمم‌های فاعلی همچون جملات (۲۰) مطرح کرده است. او پیشنهاد کرده است که در نمودار (۳۱)، O (همانند دیگر قالب‌های حالتی که پیشتر بحث شد) کلاً به جایگاه فاعل حرکت داده می‌شود و در واقع تکراری صورت نمی‌گیرد. در این صورت از ژرف ساخت (۳۱) رو ساخت a(20) حاصل خواهد شد. حال اگر گشتار 'حرکت بند' متمم فاعلی به a(20) عمل کند جمله b(20) تولید خواهد شد. او گفته است که it در جایگاه فاعل در جمله b(20) در واقع 'رَد'ی است که نشان می‌دهد عنصری از آنجا حرکت داده شده است (ص ۴۳، پانوش ۴۶).

فیلمور در ارتباط با عملکرد گشتارها متذکر شده است که در مواردی عملکرد آنها تغییر در معنا ایجاد می‌کند (ص ۴۸، پانوش ۴۹). در تأیید این ادعا او مجموعه جملات (۳۳) را به شاهد آورده است. تفاوت جمله a(33) و b(33) که از یک ژرف ساخت معنایی مشترک مشتق می‌شوند در انتخاب فاعل است و تفاوت جمله c(33) و d(33) که آن دو نیز از یک ژرف ساخت معنایی مشترک اشتقاق می‌یابند در انتخاب مفعول صریح است. از آنجا که انتخاب فاعل و مفعول صریح در دستور حالت به کمک گشتار صورت می‌گیرد باید گفت که عملکرد این دو گشتار باعث بروز تفاوت معنایی بین جمله a(33) و b(33) و نیز بین c(33) و d(33) شده است. به بیانی دیگر، این تفاوت‌های معنایی به لحاظ توالی قرار گرفتن عناصر در رو ساخت (یعنی متعاقب عملکرد گشتار انتخاب فاعل و مفعول) بروز می‌کنند. فیلمور تصریح کرده است که در مثال (۳۳) جمله (b)، و نه (a)، این معنا را القا می‌کند که در تمام نقاط باغ زنبور مشاهده می‌شود، و از جمله (d)، و نه (c)، این معنی استنباط می‌شود که بر کل سطح دیوار رنگ پاشیده شده است.

(33) a. Bees are swarming in the garden.	[v]
b. The garden is swarming with bees.	[vi]
c. He sprayed paint on the wall.	[vii]
d. He sprayed the wall with paint.	[viii]

بدین ترتیب در دستور حالت وجود گشتارهایی که عملکردشان موجب بروز تفاوت‌های معنایی می‌شود جایز است. خواننده آگاه است که فرض وجود چنین گشتارهایی مغایر با فرضیه کتز و پستال است زیرا بر اساس آن فرضیه گشتارها حافظ معنا می‌باشند (ر.ک.

فصل سوم کتاب حاضر). فیلمور در بقیه مقاله مورد وصف (الف) کارآئی دستور حالت را در توصیف دیگر ساختهای زبان انگلیسی (ص ۴۲-۵۱ و ۶۱-۸۱) شرح داده، (ب) سودمندی آن را در 'رده‌شناسی زبان' نشان داده (ص ۵۱-۶۰)، (ج) برخی از مسائلی را که احتیاج به تعمق بیشتر دارند و معضلاتی برای دستور حالت محسوب می‌شوند (به همراه پیشنهادهایی برای توصیف بعضی از آنها) طرح کرده (ص ۸۱-۸۸)، و (د) اعلام داشته است که تنها به وجود دو سطح زبانی، یعنی ساخت معنایی و روساخت، قائل است و ژرف‌ساخت به تعبیر چامسکی را یک سطح تصنعی و غیر منطبق با ماهیت زبانهای بشر توصیف کرده است (ص ۸۸). بنابراین، در سیمای کلی دستور حالت وجوه اشتراکی با سیمای کلی معناشناسی زایشی مشاهده می‌شود. مشخصاً اینکه در هر دو ژرف‌ساخت در واقع ساخت معنایی است و در نمودارهای ژرف‌ساختی (= ساخت معنایی) گزاره‌ها (همچون شیوه نمایش گزاره در منطق نمادی) با فعل آغاز می‌شوند و نام‌ها (فاعل و مفعول‌ها) پس از فعل آورده می‌شوند (ر.ک. نمودارهای (۲۲)، (۲۸)، (۲۹) در فصل پنجم کتاب حاضر و نمودارهای (۲۲)، (۲۸)، (۳۱)، و (۳۵) زیر در این فصل).

چامسکی بخشی از مقاله (۱۹۷۲) خود را به نقد دستور حالت اختصاص داده است (ص ۹۸-۱۰۵). او پس از نقل مثالهای شماره a(33) و b(33) فوق و اشاره به اینکه فیلمور این دو جمله را از یک ساخت معنایی یکسان مشتق می‌کند و تفاوت معنایی آنها را ماحصل عملکرد گشتار انتخاب فاعل و نتیجتاً توالی قرار گرفتن عناصر (یعنی garden و bee) در روساخت می‌داند، اعلام کرده است که در واقع تفاوت معنایی بین این دو جمله (و موارد مشابه) هنگامی آشکار می‌شود که ژرف‌ساخت به تعبیر نظریه معیار شکل گرفته باشد. به بیانی دیگر، به اعتقاد چامسکی a(33) و b(33) خود صورتهای ژرف‌ساختی هستند. این ژرف‌ساختها می‌توانند مبنای تولید روساختهای مختلف واقع شوند. مثلاً از ژرف‌ساخت a(33) علاوه بر اینکه جمله a(33) تولید می‌شود جملات a(34) و b(34) زیر نیز به دست می‌آیند. یعنی علیرغم تفاوتهای روساختی بین a(33)، a(34)، و b(34) (مشخصاً توالی قرار گرفتن garden و bee در این جملات) این سه

جمله اساساً هم معنا هستند زیرا هر سه از یک ژرف ساخت مشترک (یعنی ساخت زیرین جمله a(33)) مشتق می شوند و تفاوت روساختی بین آنها به لحاظ عملکرد گشتارهاست. پس در نظریه معیار هم معنایی بین جملات a(33)، a(34)، و b(34) با توجه به اشتقاق آنها از یک ژرف ساخت مشترک توجیه می شود و تفاوت معنایی بین این سه جمله از یک سو و جمله b(33) از سوی دیگر به این خاطر است که ژرف ساخت b(33) با ژرف ساخت a(33) متفاوت است.

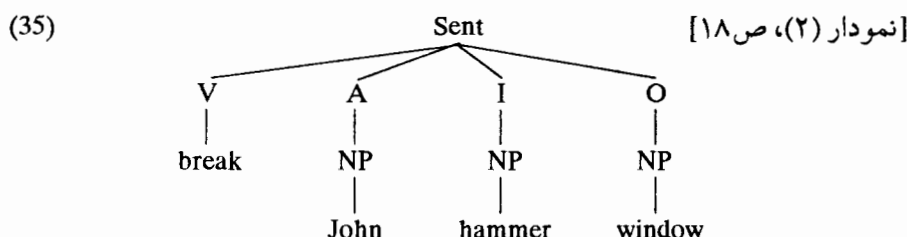
(34) a. It is in the garden that bees are swarming. [(62)iii]

b. It is bees that are swarming in the garden. [(62)iv]

چامسکی از این بحث نتیجه گرفته است که برخلاف تصور فیلمور ژرف ساخت به عنوان یک سطح نحوی لازم است و این سطح در تعیین معنا نقش عمده ای به عهده دارد. او همچنین ابراز عقیده کرده است که بر اساس رابطه های دستوری ژرف ساختی (مثل فاعل ژرف ساختی و غیره) و نیز اطلاعات معنایی موجود در مدخل هر فعل در واژگان می توان حالت های معنایی هر اسم را به دست داد (ص ۹۸، ۱۰۴، و ۱۰۵). مثلاً به عنوان یک قاعده کلی می توان گفت که فاعل فعلی که عملی را وصف می کند (مثل فعل give) اگر جاندار باشد عامل است. جان کلام این بحث این است که حالت های معنایی مفهومی نیست که نظریه معیار بتواند توجیه گر آن باشد. از طرفی دیگر، پیشتر در ارتباط با مثال های a(33)، a(34)، و b(34) استدلال شد که وجود ژرف ساخت به عنوان یک سطح نحوی لازم است. فرض وجود این سطح نحوی در نظریه معیار امتیازی است که دستور حالت فاقد آن است. چامسکی مجموع این ملاحظات و ملاحظاتی دیگر را که برای جلوگیری از طولانی شدن بحث نقل نشدند مؤید نظریه معیار و ناقض دستور حالت تلقی کرده است (ص ۱۰۵). حال سیر تحولات در دستور حالت را شرح می دهیم.

والتر کوک در فصل دوم کتابش (۱۹۷۹، ص ۱۶-۲۷) اصلاحاتی را که فیلمور در سال ۱۹۷۰، یعنی دو سال پس از انتشار مقاله عمده خود، در دستور حالت اعمال کرده توضیح داده است. در اینجا تنها دو مورد عمده آن اصلاحات معرفی خواهند شد. یکی از آن اصلاحات عبارت است از حذف گره M، یعنی مقوله وجه، و حذف سازه حالت نما، یعنی K. با حذف گره M، مشخصه های نفی، زمان، وجه، و نمود (که در مقاله ۱۹۶۸ فیلمور زیر این گره نمایش داده می شدند) حالا مستقیماً به سازه فعل متصل اند. با

حذف سازه حالت‌نما، حالتها مستقیماً از جمله منشعب می‌شوند و قواعد انتخاب حرف اضافه، حرف اضافه مناسب را به هر گروه اسمی (بسته به حالت آن) اضافه می‌کنند (ص ۱۷). با توجه به این اصلاحات، نمونه یک ژرف‌ساخت معنایی در آن مقطع از دستور حالت به صورت نمودار (۳۵) است. Sent در این نمودار مخفف جمله است.



در ژرف‌ساختهای معنایی، جمله با فعل آغاز می‌شود و فعل نقش اصلی و کانونی در جمله بعهدہ دارد اما توالی ثابتی برای ثبت حالتها در ژرف‌ساخت وجود ندارد. اصلاح دیگری که به سال ۱۹۷۰ در دستور حالت حادث شده است و کوک آن را گزارش کرده دگرگونیهائی است که در خود حالتها به وجود آمده است (ص ۱۸). این دگرگونیه‌ها به شرح زیرند: حالت‌های تأثیرپذیری (D) و تحقق (F) حذف شده‌اند. وظیفه حالت تأثیرپذیری به دو حالت تازه 'تجربه‌گر' (E) و 'مقصد' (G) سپرده شده‌اند، و حالت تحقق نیز زیر پوشش حالت مقصد قرار گرفته است. در برابر حالت جدید مقصد، حالت 'مبدأ' (S) نیز به مجموعه حالتها افزوده شده است و متعاقب افزوده شدن این حالت، در نمودارهای درختی Sent به جای S به عنوان نماد جمله بکار رفته است. با توجه به این دگرگونیه‌ها مجموعه حالتها به شرح فهرست (۳۶) زیر است که به آن این

(۱) Experiencer، تجربه‌گر حالت کسی است که دستخوش یک فرایند شناختی، عاطفی، یا حسی می‌شود (کوک ۱۹۷۹، ص ۱۵۱) همچون حالتِ to me در It seems to me that Harry is intelligent. (فیلمور ۱۹۷۷، ص ۶۷، مثال (7)b).

(۲) Goal، مانند حالت the fence در جمله the stick hit the fence (فیلمور ۱۹۷۷، ص ۷۶ مثال ۱۵) و نیز حالت Fred در جمله John sold a horse to Fred (کوک ۱۹۷۹، ص ۲۲، مثال ۱۲).

(۳) Source، همچون حالت Fred در جمله John bought a horse from Fred (کوک ۱۹۷۹، ص ۲۲، مثال ۱۱).

نگارنده حالت 'پذیرا' (P) را که در مقاله ۱۹۷۷ فیلمور (ص ۶۹) بکار رفته اما در فهرست کوک، که مربوط به سال ۱۹۷۰ است، (طبعاً) گنجانده نشده افزوده است. فیلمور حالت پذیرا را به چیزی [یا کسی] که مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد اطلاق کرده است و چیزی [یا کسی] را که شیء بهره‌کشی شده روی آن عمل می‌کند مقصد نامیده است (۱۹۷۷، ص ۷۵).

(۳۶) عاملی (A)، تجربه‌گر (E)، وسیله‌ای (I)، مفعولی (O)، مبدأ (S)، مقصد

(G)، مکانی (L)، زمان (T)، همراهی (C)، بهره‌وری (B)، و پذیرا (P)

فیلمور در مقاله ۱۹۷۷ خود، که آخرین مقاله او در ارتباط با دستور حالت است، باب بحث حالت را دوباره گشوده است. در آن مقاله او انتقادهائی را که دیگران از مقاله ۱۹۶۸ او کرده‌اند مطرح نموده است و برخی از آنها را پاسخ گفته است (ص ۶۲-۷۲). وی اذعان کرده است که بعضی از این انتقادهای وارد است و برخی از آنها ناشی از سوء تفاهم و برداشت غلطی است که از دستور حالت شده است و در بعضی موارد او خود را مسؤول به وجود آمدن آن سوء تفاهم‌ها دانسته است (ص ۵۹ و ۶۲). آنچه که، به اعتقاد این نگارنده، برای درک وضعیت دستور حالت در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ بسیار مهم است توجه به دو نکته زیر است که از سوی فیلمور مطرح شده است: (الف) او گفته است که از عکس‌العمل‌های مکتوب و غیرمکتوبی که در ارتباط با مقاله ۱۹۶۸ خود دریافت کرده، علاوه بر اینکه به برخی از خطاهای خود پی برده، به این نتیجه رسیده است که استنباط عمومی از آن مقاله این بوده است که دستور حالت یک نظریه جامع و فراگیر زبانی است در صورتی که، به ادعای او، او هیچ‌گاه قصد ارائه چنین نظریه‌ای را نداشته است، بلکه هدف او معرفی مفهوم حالت و ارائه طریق برای گنجانیدن این مفهوم در یک دستور زایشی بوده است، و اضافه کرده است که می‌پذیرد که اصطلاح 'دستور حالت' که در مقاله ۱۹۶۸ (ص ۲۱) بکار رفته ممکن است این سوء تعبیر را دامن زده باشد.

(ب) او همچنین خاطرنشان کرده است که از میان کسانی که در چهارچوب گونه‌های مختلف دستور حالت کار می‌کنند هیچ کس (و از جمله خود او) روالی اصولی برای تعریف حالتها و تمیز و تشخیص بین آنها و نیز تعیین تعداد آنها ارائه نکرده است و این

(۱) Patient، همچون Harry در جمله I hit Harry with the stick (فیلمور ۱۹۷۷، ص ۷۵ جمله a(14)، و ص ۷۶) و حالت the stick hit the fence (همان منبع، ص ۷۶ مثال ۱۵).

معضل عمدهٔ دستور حالت بوده است و او راه حل قانع‌کننده‌ای برای این معضل ندارد. او بلافاصله اضافه کرده است که در این مقاله قصد دارد که از افق تازه‌ای به نقش حالتها بنگرد و امیدوار است که از این طریق بتواند گرهی از معضل فوق‌الذکر بگشاید. اما پیش از اشاره به آن افق تازه مواردی را از آن معضل مطرح خواهیم کرد. به عنوان مثال، تشخیص حالت wind در جمله (۳۷) مسئله‌انگیز است. یک تعبیر این است که wind نیز همچون John در جمله (۳۸) عامل است زیرا عملی را به اتکای انرژی و توان خود انجام می‌دهد. تعبیر دیگر این است که wind در این مثال وسیله است و نه عامل و تعبیر سوم این که wind در این مثال نه عامل است و نه وسیله، بلکه دارای حالتی است که می‌توان آنرا 'نیرو' نامید و تعبیر چهارم این است که مشخصه‌ای مشترک بین دو حالت عاملی و وسیله‌ای وجود دارد و wind برخوردار از این مشخصهٔ مشترک است.

(37) The wind opened the door. [(11d)]

(38) John opened the door. [(11a)]

فیلمور همچنین اذعان کرده است که در بین زبان‌شناسان پیرو دستور حالت در خصوص تعداد حالتها نیز اتفاق نظر وجود نداشته است و این امر بستگی داشته است به عوامل متنوعی همچون نوع جملاتی که زبان‌شناس در توصیف خود مورد بررسی قرار داده و نیز اینکه تا چه میزان او حالتها را به عنوان مفاهیم معنایی تلقی می‌کرده است. او در ادامه متذکر شده است که حداقل تعداد حالتی که پیشنهاد شده است سه حالت بوده و پیشنهادهای دیگر تا شانزده مورد حالت (و حتی شاید بیشتر از آن) نیز بوده است (ص ۷۱ و ۷۲).

تا این قسمت از بحث از مسئله تعریف حالتها، تمیز و تشخیص بین آنها و نیز تعیین تعداد آنها به عنوان معضل دستور حالت صحبت شد. اکنون زمان آن رسیده است که از افق تازه‌ای که فیلمور به نقش حالتها می‌نگرد و به اعتقاد او این افق گرهی از معضل فوق‌الوصف می‌گشاید سخن بگوئیم. فیلمور باب این بحث را با اشاره به 'حادثه'^۲ داد و ستد گشوده است. او گفته است که در 'نمونهٔ اعلای' حادثهٔ داد و ستد، عوامل خریدار، فروشنده، پول، و کالا همگی حضور دارند اما هر جمله‌ای که گوینده برای وصف این

1) force

2) event

حادثه می‌سازد مستلزم اتخاذ 'منظر' ای خاص به آن است. منظور از منظر نحوه نگریستن گوینده به 'صحنه'^۲ یک حادثه است. به عنوان مثال، اگرچه شنونده از هریک از چهار جمله (۳۹) زیر، عوامل فوق الذکر در نمونه اعلای حادثه داد و ستد را استنباط می‌کند اما گوینده هنگامی جمله a (39) را به کار می‌برد که بخواهد از میان آن عوامل، خریدار و کالا را در منظر قرار دهد و اگر بخواهد خریدار و پول (و فروشنده) را در منظر قرار دهد جمله b (39) را بکار خواهد برد. جملات c (39) و d (39) به ترتیب همانند جملات a (39) و b (39) هستند با این تفاوت که در آنها عواملی که در منظر قرار ندارند، و فیلمور این قبیل عناصر را 'عناصر غیر هسته‌ای'^۳ نامیده، هم قید شده‌اند. در زبان انگلیسی، عناصری که در منظر واقع می‌شوند به صورت فاعل و مفعول صریح ژرف ساختی ظاهر می‌شوند و فیلمور آنها را 'عناصر هسته‌ای'^۴ نامگذاری کرده است (ص ۷۲-۷۵).

- (39) a. I bought a dozen roses. [(12)a]
 b. I paid Harry five dollars. [(12)b]
 c. I bought a dozen roses from Harry for five dollars. [(12)c]
 d. I paid Harry five dollars for a dozen roses. [(12)d]

برای گویاتر کردن بحث فوق آوردن یک مثال دیگر ضروری به نظر می‌رسد. فیلمور خاطرنشان کرده است که جمله‌های a (40) و b (40) زیر هر دو احتمالاً یک حادثه را وصف می‌کنند اما منظر اتخاذ شده از سوی گوینده در این دو مثال متفاوت است. در a (40)، the stick عنصر هسته‌ای است و در منظر واقع است و the fence عنصر غیر هسته‌ای است و در منظر قرار ندارد و در b (40) عکس این وضعیت برقرار است.

- (40) a. I hit the stick against the fence. [(13)a]
 b. I hit the fence with the stick. [(13)b]

سپس فیلمور این پرسش را مطرح کرده است که شرایط منظر واقع شدن یک عنصر چیست؟ پاسخ او این است که اگرچه در مورد فعل hit در (۴۰) هم the stick می‌تواند منظر واقع شود (ر.ک. a (40)) و هم the fence (بنگرید به b (40))، اما اگر به جای

1) perspective

2) scene

3) nonnuclear elements

4) nuclear elements

fence یک اسم جاندار گذاشته شود آنگاه تمایل بر این است که آن عنصر به عنوان منظر انتخاب شود. فیلمور دو جمله (۴۱) را به عنوان شاهد این ادعا ارائه کرده و گفته است که به باور او جمله اول که در آن Harry در منظر واقع شده نسبت به جمله دوم که در آن این اسم در منظر واقع نشده و به جای آن یک اسم بی جان در منظر قرار دارد طبیعی‌تر است (ص ۷۵).

- (41) a. I hit Harry with the stick. [(14)a]
b. I hit the stick against Harry. [(14)b]

او از این بحث نتیجه گرفته است که مشخصه 'انسان بودن'^۱ یکی از مشخصه‌هایی است که در صورتی که اسمی آنرا دارا باشد تمایل بر این است که آن اسم در منظر واقع شود. وی مشخصه‌های دیگری را نیز، که در صورت وجود هر یک از آنها در اسمی تمایل بر این است که آن اسم در منظر قرار گیرد، معرفی و بحث کرده است (ص ۷۶-۷۹) لیکن به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث از طرح آنها در اینجا خودداری می‌شود. او افزوده است که این مشخصه‌ها مجموعاً سلسله مراتبی را تشکیل می‌دهند که می‌توان آنرا 'سلسله مراتب برجستگی'^۲ نامید و بر اساس این سلسله مراتب است که عناصر برای منظر واقع شدن برگزیده می‌شوند. در صفحه آخر مقاله مورد وصف، فیلمور اصطلاح 'پیش‌زمینه ساختن'^۳ و 'پیش‌زمینه سازی'^۴ را معادل مفهوم 'منظر واقع شدن' بکار برده است (ص ۸۰). وی در بخش پایانی آن مقاله به جمع‌بندی دیدگاه تازه خود پرداخته است. او بدو گفته است که می‌توان گاهی از معضل تعداد و تنوع حالتها گشود اگر دو مطلب را از هم تفکیک کنیم: یکی تعیین نقش عوامل دخیل در یک حادثه، یعنی تعیین حالتها در آن حادثه و دیگری شرایطی (یعنی سلسله مراتب برجستگی) که گوینده بر اساس آن عناصری را در منظر قرار می‌دهد. او اضافه کرده است از آنجا که عواملی که در منظر واقع می‌شوند، در زبان انگلیسی، به صورت عناصر هسته‌ای، یعنی فاعل و مفعول صریح ژرف ساختی، متجلی می‌شوند لازم است که به وجود ژرف ساخت به عنوان یک سطح نحوی نیز قائل باشیم، سطحی که او خود اذعان کرده است که پیشتر

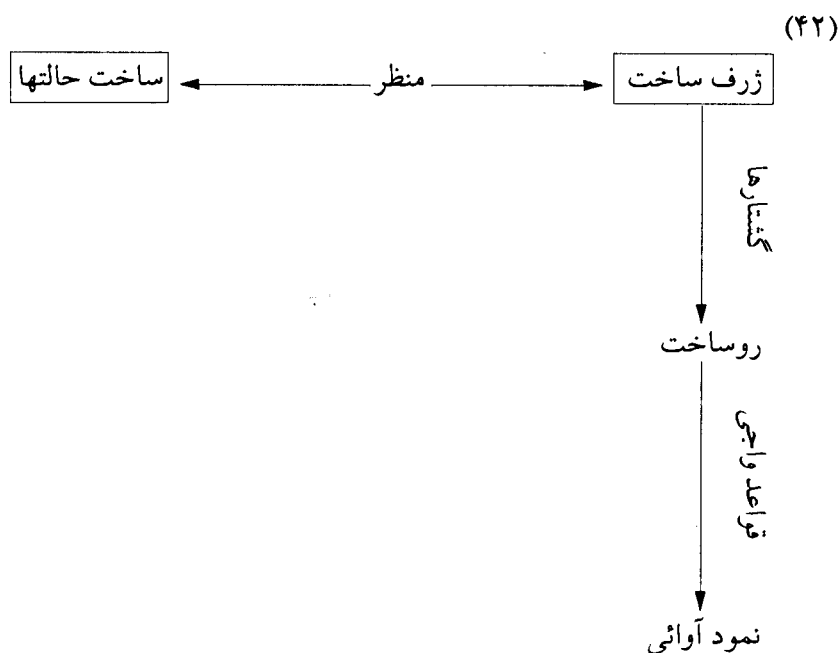
1) humanness
4) foregrounding

2) saliency hierarchy

3) foreground

(ر.ک. بحث مقاله ۱۹۶۸ او) وجود آنرا مردود می‌دانست (ص ۷۹ و ۸۰). بنابراین، در دیدگاه تازه او (یعنی دیدگاه سال ۱۹۷۷) هم سطح ژرف ساخت وجود دارد و هم سطحی که در آن حالتها نمایانده می‌شوند و او خاطرنشان کرده است که آنچه این دو سطح را به هم پیوند می‌دهد مفهوم 'منظر' است. وی در مقاله ۱۹۷۷ خود تعداد حالتها را مشخص نکرده است و کم و بیش حالت‌هایی را که در فهرست شماره (۳۶) آمده‌اند بکار برده است.

با توجه به مطالبی که در مقاله مورد وصف ما آمده است به اعتقاد این نگارنده انگاره کلی دستور حالت را در پایان دهه ۱۹۷۰ می‌توان به صورت نمودار (۴۲) ترسیم کرد.



افق تازه‌ای هم که فیلمور مطرح کرد نتوانست کمکی به بقای دستور حالت کند و همانطور که پیشتر گفته شد در پایان دهه ۱۹۷۰ این دستور دیگر به تاریخ تحولات دستور زایشی-گشتاری تعلق داشت. اما همانطور که در فصل‌های آینده توضیح خواهیم داد تأثیر این دستور در شکل‌دهی و تکوین سیمای کنونی دستور زایشی کاملاً محسوس است.

فصل هفتم

دستور رابطه‌ای

از میان سه انشعابی که پس از انتشار کتاب جنبه‌هایی از نظریهٔ نحو در حد فاصل بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۵ از بدنهٔ اصلی دستور زایشی (یعنی نظریهٔ معیار) جوانه زد تنها^۱ دستور رابطه‌ای^۱ امروزه هم با همین نام به عنوان یک نظریهٔ زبانی مطرح است. اگرچه این دستور این روزها به اندازهٔ سابق پرطرفدار نیست اما نشر کتابها و مقاله‌هایی همچون پرمیوتر (۱۹۸۳)، پرمیوتر و روزن^۲ (۱۹۸۴)، دی‌ویز^۳ و روزن (۱۹۸۸)، پستال و جوزف^۴ (۱۹۹۰)، بلیک^۵ (۱۹۹۰)، ای‌سن^۶ (۱۹۹۱)، دوبینسکی^۷ (۱۹۹۴، ۱۹۹۷) که موارد متأخری از آثار نظری و توصیفی در چهارچوب این دستور می‌باشند حاکی از استمرار این نظریه است. در پاراگرافهای زیر مبانی این نظریهٔ زبانی معرفی خواهد شد.

همانطور که به هنگام معرفی کتاب جنبه‌هایی از نظریهٔ نحو (در فصل چهارم) خاطر نشان کردیم مفاهیم نحوی فاعل و مفعول در دستور گشتاری به صورت غیر مستقیم و حاشیه‌ای مطرح بوده‌اند. به بیانی روشنتر، در نمودارهای درختی معمول در این دستور گرهی به نام فاعل یا مفعول وجود ندارد بلکه آن گروه اسمی‌ای که در نمودار بلافاصله زیر گره جمله (S) قرار می‌گیرد فاعل خوانده می‌شود، آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گره گروه فعلی (VP) واقع می‌شود مفعول صریح، و آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گره گروه حرف اضافه‌ای (PP) جای می‌گیرد مفعول غیر صریح تلقی می‌شود.

1) Relational Grammar

2) Rosen

3) Davies

4) Joseph

5) Blake

6) Aissen

7) Dubinsky

حاشیه‌ای پنداشتن مفاهیم فاعل و مفعول در معناشناسی زایشی و دستور حالت نیز استمرار یافت زیرا در این دو نظریه نیز گرهی تحت عنوان فاعل یا مفعول وجود ندارد. در نظریه دستور رابطه‌ای اولاً نقشهای فاعلی و مفعولی (و البته نقش‌های دیگر که متعاقباً معرفی خواهند شد) هر کدام یک 'رابطه دستوری'^۱ خوانده می‌شود^۲ و اصطلاح دستور رابطه‌ای بر این اساس شکل گرفته است و ثانیاً اعتقاد بر این است که این رابطه‌ها نقش کانونی و محوری در زبان دارند و از اینرو می‌بایست آنها را به عنوان مفاهیم بنیادی (و نه حاشیه‌ای) در نظریه زبانی گنجانند. بنیان دستور رابطه‌ای بر دو نکته فوق استوار است و این دو نکته بویژه نکته دوم این دستور را از دیگر نظریه‌های زبانی متمایز می‌سازد.

پرمیوتر در شرحی بر مقاله 'قانون توارث رابطه'^۳، که او و پستال در سال ۱۹۷۲ نوشته بودند ولی تا سال ۱۹۸۳ نشر نیافت، از آن اثر به عنوان نخستین مقاله در چهارچوب دستور رابطه‌ای یاد کرده است (ص ۳۰). وی در همانجا گفته است که آنها در آن مقاله قصد داشتند با اتخاذ چهارچوب نظری دستور زایشی-گشتاری ضرورت اتکاء به رابطه‌های دستوری را نشان دهند و به هیچ عنوان قصد ارائه نظریه جدیدی را نداشتند اما هنگامی که پژوهش آنها مراحل نهائی خود را طی می‌کرد در یافتند که با بها دادن به رابطه‌های دستوری و بنیادی تلقی کردن این رابطه‌ها عملاً نگرشی را مطرح می‌کردند که با دیدگاه دستور زایشی-گشتاری که مقاله در چهارچوب آن تدوین شده بود مغایرت داشت. در آن زمان آنها تصمیم گرفتند که از انتشار آن مقاله چشم‌پوشی کنند. مقاله 'قانون توارث رابطه' (که قانون مذکور در آن متعاقباً در جای مقتضی مطرح و توضیح داده خواهد شد)، همچنان که از نام آن پیداست، اساساً به معرفی یک قانون همگانی با بهره‌گیری از مفهوم رابطه‌های دستوری پرداخته و در آن تا حدی هم به پی‌آمدهای این قانون اشاره شده و، همانطور که پیشتر گفته شد، چهارچوب نظری اتخاذ شده در آن، نظریه دستور زایشی-گشتاری است. اگرچه در آن مقاله اسمی از دستور رابطه‌ای نیست

1) grammatical relation

۲) این گفته نباید این طور تلقی شود که پیش از طرح نظریه دستور رابطه‌ای اصطلاح رابطه‌های دستوری برای اطلاق به فاعل و مفعول اصلاً بکار نمی‌رفته است بلکه به این معناست که در این دستور این اصطلاح مکرراً و با گسترش کار برد مورد استفاده قرار گرفته و نام دستور رابطه‌ای بر این مبنا ساخته شده است. به عنوان نمونه در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو این اصطلاح بکار برده شده است (ص ۱۲۳ و ص ۲۲۰-۲۲۱ پی‌نوشت ۳۲).

3) The Relational Succession Law

اما تأثیر عمیق آن بر آثار بعدی که در چهارچوب این دستور نوشته شده‌اند کاملاً محسوس است و همانگونه که پرمیوتر خود، به حق، عنوان کرده است بسیاری از تحولات بعدی در دستور رابطه‌ای در واقع حاصل بسط آراء و نظریاتی است که برای نخستین بار در آن مقاله ابراز شده بودند (ص ۳۰ و ۳۱). منابع اصلی دستور رابطه‌ای، مانند پرمیوتر و پستال ۱۹۷۴، به صورت سخنرانی بوده‌اند و آثار اصلی مکتوب در این چهارچوب عمدتاً با تأخیر در اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد نشر یافته‌اند. ما برای معرفی دستور رابطه‌ای از رساله دکتری دیوید جانسون که نخستین رساله در چهارچوب این دستور است و در آن شالوده این دستور به صورت منسجم عرضه شده و تاریخ تدوین آن به زمان تولد دستور رابطه‌ای نزدیک است شروع می‌کنیم.

جانسون در آن رساله، که سال دفاع آن ۱۹۷۴ است، از استاد خود جری مورگان به عنوان الهام بخش و حامی او در طرح آراء و نظریاتی که در آن رساله معرفی شده یاد کرده است (ص iii و ۱۶۲). او در آن رساله (ص ۲ و ۳) و در جای دیگر (جانسون ۱۹۷۷، ص ۱۵۳ پی‌نوشت ۵) علاوه بر مورگان از زبان‌شناسانی چون پستال، پرمیوتر، کینون^۱، کامری^۲، و راس به عنوان کسانی نام برده که از حول و حوش ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ در کلاسها، سخنرانی‌ها، و یا آثارشان توجه جامعه زبان‌شناسان را به این نکته که رابطه‌های دستوری نقش محوری و مرکزی در نحو زبان ایفا می‌کنند جلب کرده‌اند. او گفته است که برای نخستین بار پرمیوتر و پستال در سال ۱۹۷۲ در سخنرانی‌هایشان با ارائه استدلال‌هایی پیشنهاد کردند که یک نظریه دستور رابطه‌ای جایگزین نظریه دستور زایشی-گشتاری شود (جانسون ۱۹۷۷، ص ۱۵۳ پی‌نوشت ۵). جانسون رساله خود را مدیون و متأثر از آراء و عقاید این گروه از زبان‌شناسان دانسته و آنرا در واقع گامی در خدمت این نگرش که رابطه‌های دستوری می‌بایست نقش کانونی و محوری در نظریه زبانی داشته باشند وصف کرده است. وی خاطر نشان کرده است که هنگامی می‌توان ادعا کرد که رابطه‌های دستوری نقش کانونی و محوری در نظریه زبانی (یعنی نظریه‌ای درباره زبان بشر و قوه نطق) دارند که بتوان نشان داد که قائل شدن به این مفاهیم برای فرموله کردن بعضی از همگانیهای زبانی اجتناب ناپذیر است (۱۹۷۴، ص ۲-۴).

1) Keenan

2) Comrie

بخش اعظم رساله دکتری جانسون به سه موضوع اختصاص یافته است: (الف) اینکه نظریه‌های زبانی کنونی قادر نیستند به نحو مطلوب رابطه‌های دستوری را نشان دهند، (ب) معرفی شالوده دستور رابطه‌ای، و (ج) ارائه شواهدی که ضرورت قائل شدن به رابطه‌های دستوری را در نظریه زبانی توجیه می‌کنند. ما در پاراگرافهای زیر به بسط و شرح این سه موضوع خواهیم پرداخت.

جانسون در فصل دوم رساله به چند مورد از نارسائی‌های نظریه معیار و معناشناسی زایشی برای تعیین فاعل و مفعول اشاره کرده که در اینجا منتخبی از آن مطرح خواهد شد. یکی از این نارسائی‌ها این است که بر اساس تعریف مفعول صریح در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گره گروه فعلی قرار می‌گیرد مفعول صریح خوانده می‌شود و چامسکی ادعا کرده است که این تعریف مربوط به نظریه زبانی است و به عبارتی دیگر از همگانی‌هاست (جانسون، ص ۱۱، چامسکی ۱۹۶۵، ص ۷۱-۷۲، و تعاریف مذکور در شماره ۲۱ و توضیحات پس از آن در فصل چهارم کتاب حاضر). اما در زبانهایی که توالی ارکان اصلی جمله به صورت فعل-فاعل-مفعول (VSO) است گاهی به نام VP (که متشکل از فعل و مفعول است) اصلاً وجود ندارد (جانسون ص ۱۳). خواننده به خاطر دارد که در گونه‌هایی از معناشناسی زایشی در حول و حوش سالهای ۱۹۷۰ فرض بر این بود که تمام زبانها از ژرف ساخت (= ساخت معنایی) فعل-فاعل-مفعول مشتق می‌شوند. به بیانی دیگر، در این گونه‌ها گاهی به نام گروه فعلی (VP) مفروض نیست. جانسون به این گونه‌ها اشاره کرده و گفته است که از پی آمده‌های آن برای بحث رابطه‌های دستوری این است که دیگر نمی‌توان به تعاریف سلسله مراتبی برای تعیین فاعل و مفعول اتکاء کرد زیرا هم فاعل و هم مفعول در ژرف ساخت مستقیماً زیر گره جمله واقع می‌شوند و نتیجتاً می‌بایست از مکانیزم توالی خطی بهره جست و مثلاً گفت آن گروه اسمی‌ای که در ژرف ساخت بلافاصله پس از فعل قرار دارد فاعل است. این به آن معناست که مکانیزم توالی خطی را که عملاً بعضی از زبانها برای نشان دادن فاعل و مفعول از آن استفاده می‌کنند به همه زبانها تعمیم داده‌ایم و به بیانی دیگر تلویحاً اعلام کرده‌ایم که رابطه‌های دستوری را نمی‌توان به صورت همگانی و فارغ از ویژگیهای یک زبان خاص تعریف کرد. افزون بر آن با قائل شدن به یک ژرف ساخت واحد با توالی VSO برای تمام زبانها که البته خود مورد سؤال است زمینه را

برای گنجاندن قواعد بی پایه و اساسی که فاعل و مفعول روساختی را در هر زبان تعیین می‌کند فراهم کرده‌ایم (ص ۱۸ و ۱۹). تعریف ساختاری مفعول غیر صریح، یعنی آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گروه حرف اضافه‌ای جای می‌گیرد مفعول غیر صریح است بیشتر مسئله آفرین است زیرا (الف) در عرف دستور زایشی-گشتاری گروه حرف اضافه‌ای خود بلافاصله زیر گروه فعلی واقع است و همانطور که پیشتر خاطر نشان کردیم وجود گروه فعلی به عنوان یک سازه همگانی خود مورد تردید است و (ب) در زبانهایی مثل ژاپنی فاعل، مفعول صریح، و مفعول غیر صریح (و دیگر مفعولها) با 'پس اضافه'، یعنی نقش نمائی که پس از گروه اسمی قرار می‌گیرد، مشخص می‌شوند (ص ۱۵-۱۷). به بیانی دیگر، در این زبان (و نیز در ترکی) اصلاً گروه حرف اضافه‌ای وجود ندارد که بتواند مبنای تعریف مفعول غیر صریح واقع شود.

نارسائی دیگری که جانسون عنوان کرده مربوط به تعیین فاعل و مفعول روساختی در نظریه معیار است (ص ۲۰-۲۱). او با نقل سطوری از کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو نشان داده که چامسکی خود به این نکته توجه داشته است. چامسکی در آنجا گفته است که تعاریف فاعل و مفعول در نظریه معیار (یعنی آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گروه جمله واقع می‌شود فاعل است و آن که بلافاصله زیر گروه فعلی قرار می‌گیرد مفعول صریح است) تنها در سطح ژرف ساخت معتبر است زیرا مثلاً در جمله *this book I really enjoyed* گروه اسمی *this book* (که از جایگاه پس از فعل به ابتدای جمله منتقل و مبتدا واقع شده است) و نیز *I* هر دو بلافاصله زیر گروه جمله قرار می‌گیرند (چامسکی ۱۹۶۵، ص ۲۲۰-۲۲۱، پی‌نوشت شماره ۳۰ و ۳۲). با توجه به این موارد، به اعتقاد چامسکی در تعیین رابطه‌های دستوری روساختی و البته نه ژرف ساختی می‌بایست به توالی خطی عناصر توجه کنیم^۲. این نارسائی تنها در مورد فاعل روساختی مطرح نیست. جانسون با ارائه جمله (۱) زیر و با اشاره به تحلیل معمول در آن مقطع از دستور گشتاری که جمله (b) ماحصل عملکرد گشتار 'حرکت مفعول غیر صریح'^۳ به ساخت زیرین جمله (a) است

1) postposition

(۲) مثلاً بگوئیم اگر در یک جمله روساختی دو گروه اسمی پیش از فعل آمده است آن گروه اسمی‌ای که بلافاصله قبل از فعل قرار دارد فاعل است.

3) dative movement

خاطر نشان کرده است که با توجه به تعریفی که چامسکی از مفعول صریح به دست داده در جمله (b) دو مورد گروه اسمی وجود دارد که بلافاصله زیر گرهِ گروه فعلی واقع می‌شود.

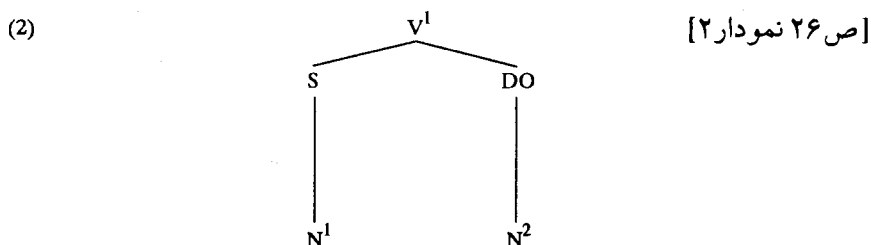
- (1) a. John gave a book to Mary. [(14) a]
b. John gave Mary a book. [(14) b]

او اضافه کرده است که اگر قرار باشد مفعول صریح را در جمله (b) تعیین کنیم می‌بایست به ترفند توالی خطی متوسل شویم^۱ و این بدان معناست که تعاریف رابطه‌های دستوری در سطحی غیر از ژرف ساخت نمی‌تواند همگانی باشد (ص ۲۱) زیرا همانطور که می‌دانیم زبان‌هایی هستند (مثل لاتین، روسی) که در آنها ارکان اصلی جمله (یعنی فاعل، مفعول، و فعل) لزوماً از توالی ثابتی پیروی نمی‌کنند. به اعتقاد جانسون، شواهد متقنی وجود دارد که حاکی از آن است که حتی در سطح غیر ژرف ساخت هم می‌بایست رابطه‌های دستوری را به گونه‌ای همگانی و نه خاص یک زبان تعریف کرد. شواهدی که ضرورت گنجاندن رابطه‌های دستوری را در نظریهٔ زبانی توجیه می‌کنند موضوع سوم مبحث معرفی رسالهٔ جانسون است که پس از طرح موضوع دوم آن رساله در پاراگراف‌های زیر، یعنی معرفی شالودهٔ دستور رابطه‌ای، ارائه خواهد شد.

در بحث پاراگراف پیش آگاه شدیم که نظریهٔ معیار و معناشناسی زایشی برای تعریف همگانی فاعل و مفعول به اطلاعات سلسله مراتبی و یا توالی خطی متوسل می‌شوند و جانسون در هر مورد نشان داد که این تعاریف نارسائی‌هایی دارند. او راه حل این مشکل را در این دیده است که می‌بایست رابطه‌های دستوری را به عنوان مفاهیم بنیادی و اولیه در زبان تلقی کرد. به بیانی دیگر، همانطور که ما به وجود مجموعهٔ ثابت، محدود و همگانی 'مقولات و ازگانی' همچون اسم، فعل و غیره قائل ایم به مجموعهٔ ثابت، محدود و همگانی رابطه‌های دستوری مانند فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح و غیره نیز نیازمندیم که به عنوان مفاهیم بنیادی و تعریف نشدهٔ نظام زبان مفروض‌اند (ص ۲۴ و ۲۵). بر این اساس، نمودار درختی ژرف ساختی یک فعل متعدی به صورت (۲) زیر

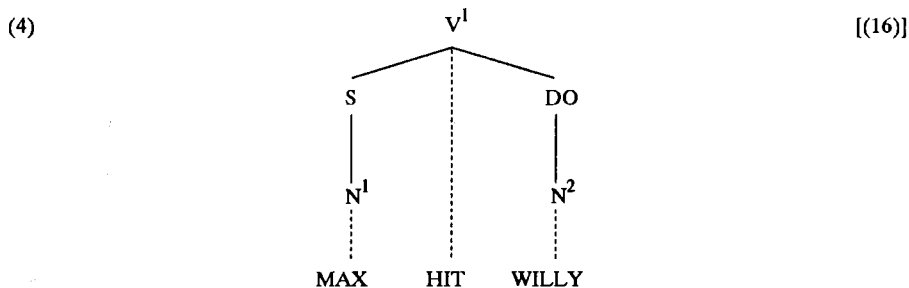
(۱) مثلاً بگوئیم اگر در یک جملهٔ روساختی دو گروه اسمی پس از فعل ظاهر شده است آن که بلافاصله بعد از فعل قرار دارد مفعول صریح است. البته در مورد نقش دستوری اسمهای پس از فعل در جملاتی همچون (۱) b تحلیل‌های نحوی مختلفی ارائه شده است و مثلاً گاه Mary، یعنی اولین گروه اسمی پس از فعل، مفعول غیر صریح خوانده شده است. برای مقایسهٔ این تحلیل‌ها مقالهٔ هادسون (۱۹۹۲) سودمند است.

است. در نمودارهای زیر S و DO به ترتیب مخفف فاعل و مفعول صریح هستند و فاعل، فاعل فعل پنداشته می‌شود نه جمله و از این روست که بالاترین گره در این نمودارهای درختی فعل است (ص ۵۰ پی‌نوشت ۳).

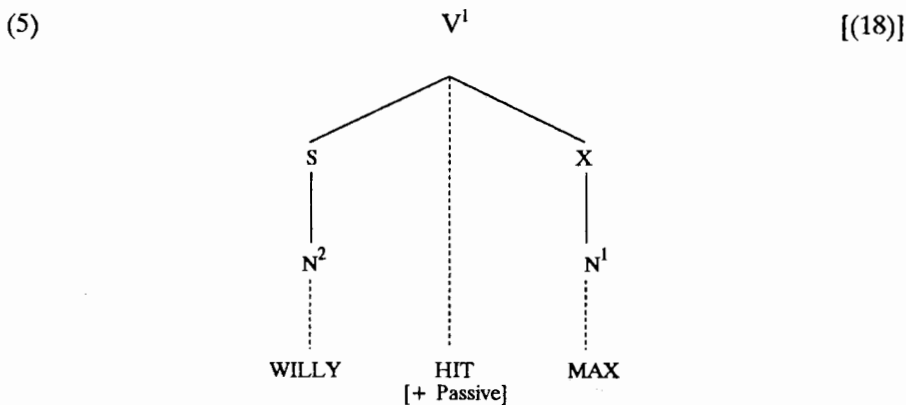


یکی از مفاهیمی که در نظریه دستور رابطه‌ای معرفی شده مفهوم 'شبکه رابطه‌ای' است. شبکه رابطه‌ای دو نوع است: (الف) هر مقوله واژگانی، نظیر N^1 ، V^1 ، N^2 یک شبکه رابطه‌ای محسوب می‌شود و (ب) شبکه‌های رابطه‌ای پیچیده‌تر هنگامی شکل می‌گیرند که شبکه‌های مذکور در بند (الف) به عنوان اعضای رابطه‌های دستوری در این شبکه پیچیده‌تر بکار گرفته شوند. مثلاً در نمودار (۲) مقوله‌های واژگانی N^1 ، V^1 ، N^2 هرکدام یک شبکه رابطه‌ای محسوب می‌شود و هنگامی که N^1 به عنوان فاعل V^1 و N^2 به عنوان مفعول صریح V^1 در نظر گرفته می‌شود شبکه رابطه‌ای پیچیده‌ای که کل نمودار (۲) را در بر می‌گیرد تشکیل می‌شود. بر این اساس، شبکه رابطه‌ای جمله (۳) به صورت (۴) نمایش داده می‌شود (ص ۲۵، ۲۶، و ۳۲).

(3) Max hit Willy. [(15)]



نمودار درختی شماره (۴) ژرف‌ساختی است و همانطور که ملاحظه می‌شود در انتهای این نمودار مفاهیم و عناصر معنایی وجود دارند و نه خود واژه‌ها. بنابراین باید گفت که نمودارهای ژرف‌ساختی در این مقطع از دستور رابطه‌ای از این نظر همانند نمودارهای معناشناسی زایشی، و نه نظریه معیار، بودند. حال اگر پس از تشکیل شبکه‌های رابطه‌ای ژرف‌ساختی به این شبکه‌ها تنها قواعد درج واژه و پس از آن 'قواعد توالی خطی' که وظیفه‌شان تضمین توالی فاعل-فعل-مفعول در روساخت (در زبان انگلیسی) است عمل کنند جمله (۳) حاصل خواهد شد. اما شبکه‌های رابطه‌ای ژرف‌ساختی ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شوند که در نتیجه به تغییر رابطه‌های دستوری ژرف‌ساختی در آن شبکه‌ها بینجامد. قواعدی که اینگونه تغییرات را ایجاد می‌کنند 'قواعد تغییر رابطه'^۲ خوانده شده‌اند (ص ۳۱-۳۶). وقتی قاعده مجهول به ژرف‌ساخت شماره (۴) عمل می‌کند میان‌ساخت (۵) به دست می‌آید.



در نمودار (۵) دو نکته تازه مطرح است. از آنجا که در دستور رابطه‌ای جملات معلوم و برابر مجهول آنها عیناً از یک ژرف‌ساخت مشترک مشتق می‌شوند برای نشان دادن اینکه قاعده مجهول عمل کرده است، در نمودارهای درختی نماد [+ Passive] زیر فعل ثبت می‌شود. نکته دیگر اینکه همانطور که گفتیم قاعده مجهول از مقوله قواعد تغییر رابطه است زیرا از مقایسه نمودارهای (۴) و (۵) فوق مشخص می‌شود که محل N¹ و N² در

1) linearization rules

2) relation-changing rules

نمودار (۵) درست عکس محل آن در نمودار (۴) است. این بدان معناست که آنچه قبلاً مفعول صریح بوده حالا فاعل است و آنچه که پیشتر فاعل بوده دیگر فاعل نیست. در رساله جانسون وقتی در نتیجه عملکرد قاعده‌ای، سازه‌ای رابطه دستوری اولیه خود را از دست می‌دهد و دیگر نه فاعل است و نه مفعول، در نمودارهای درختی زیر گره رابطه X نمایش داده می‌شود (ص ۳۳ و ص ۵۰ پی‌نوشت ۷). پس از عملکرد قواعد درج واژه و توالی خطی به میان ساخت شماره (۵) جمله مجهول (۶) حاصل می‌شود. درباره رابطه دستوری‌ای که جانسون X خوانده متعاقباً توضیحات مفصل ارائه خواهد شد.

(6) Willy was hit by Max.

[(17)]

جانسون ادعا کرده است که قواعد تغییر رابطه همگانی‌اند و مجموعاً بخشی به نام 'بخش رابطه‌ای' را تشکیل می‌دهند. او بلافاصله اضافه کرده است که البته انتظار آن می‌رود که عملکرد یک قاعده تغییر رابطه، مثلاً مجهول، در یک زبان تابع محدودیت‌هایی ویژه آن زبان باشد. در آن رساله علاوه بر وجود قواعد تغییر رابطه، قواعدی که عملکردشان تغییری در رابطه‌ها ایجاد نمی‌کنند و 'قواعد بدون تغییر رابطه' خوانده شده‌اند هم مفروض‌اند. نمونه‌ای از این قواعد، قاعده 'حرکت پرسش‌واره' در زبان انگلیسی است (ص ۴۷).

سیمای کلی دستور رابطه‌ای، آن‌گونه که در رساله جانسون مطرح است، به صورت (۷) زیر است. در این دستور فرض بر این است که نمود معنایی، یعنی شبکه‌های رابطه‌ای ژرف ساختی (همچون مجموعه اطلاعاتی که در نمودار (۴) ملاحظه می‌شود) و قواعد بخش رابطه‌ای اساساً و ماهیتاً همگانی هستند و قواعد درج واژه و توالی خطی غیر همگانی و ویژه هر زبان می‌باشند (ص ۴۷ و ۴۸).

1) relational component

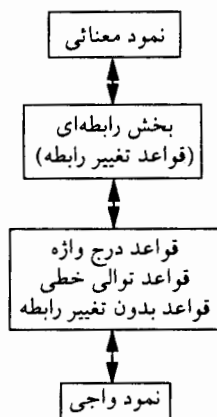
2) non-relation-changing rules

3) Wh-Q movement

۴) جانسون، شاید به خاطر بدیهی بودن موضوع، جزئیات این مجموعه اطلاعات همگانی را بر نهموده است اما اگر بخواهیم این مجموعه اطلاعات را در نمودار (۴) فهرست کنیم زیر حاصل خواهد شد: مقولات واژگانی V و N، رابطه‌های دستوری فاعلی و مفعولی، و نیز مجموعه مشخصه‌های معنایی‌ای که مفهوم 'زدن' را القاء می‌کنند.

(۷)

[(54)]



تا این قسمت از بحث، دو موضوع عمده را از رساله جانسون معرفی کرده‌ایم: (الف) نارسائی‌های نظریه‌های زبانی در تعیین فاعل و مفعول و (ب) معرفی شالوده‌دستور رابط‌های. اکنون زمان آن رسیده است که به موضوع سوم مطرح شده در آن رساله، یعنی ارائه شواهدی که ضرورت قائل شدن به رابط‌های دستوری را در نظریه زبانی توجیه می‌کنند، بپردازیم.

جانسون باب این بحث را با اشاره به یکی از معضلات دیگر دستورهای زایشی گشوده است و گفته است که در این دستورها قاعده‌های گشتاری به گونه‌ای غیر همگانی عمل می‌کنند زیرا این قاعده‌ها به توالی خطی سازه‌ها توجه دارند و این توالی در زبانهای مختلف متفاوت است (ص ۵۲). به عنوان شاهدی برای این مدعا او به فرمولهای ارائه شده از سوی گشتاریان در ارتباط با گشتار مجهول در زبانهای مختلف اشاره کرده است. ما در این بحث از آوردن مثالهایی که وی از دیگر زبانها، به غیر از انگلیسی، به شاهد آورده است اجتناب خواهیم کرد. او با ارائه مثال (۸) یادآوری کرده است که در انگلیسی گشتار مجهول توالی NP_1-V-NP_2 را با جابجا کردن دو گروه اسمی و ایجاد تغییراتی در فعل به صورت $NP_1-NP_2-V_{pas}-(by)$ تبدیل می‌کند. از آنجا که *by* (یعنی نشانه فاعل پیشین جمله معلوم در جمله مجهول) در بحث کنونی ما مطرح نیست در درون پرانتز جای داده شده است.

(8) John kicked the ball → The ball was kicked by John

[(1)]

او در ادامه گفته است که همین گشتار در چینی به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند زیرا توالی

NP_1-V-NP_2 را به $NP_2-NP_1-V_{pas}$ تأویل می‌کند. در ژاپنی این قاعده چهره‌ای دیگر دارد زیرا توالی NP_1-NP_2-V را به صورت $NP_2-NP_1-V_{pas}$ تغییر می‌دهد. در مالاگاسی، که یک زبان فعل آغازی است، توالی $V-NP_2-NP_1$ پس از فرایند مجهول به شکل $V_{pas}-NP_1-NP_2$ ظاهر می‌شود. جانسون خاطر نشان کرده است که در چهار مورد فوق گشتار مجهول یک قاعده حرکتی است زیرا عملکرد آن منجر به جابجائی توالی سازه‌ها، مشخصاً توالی NP_1 و NP_2 ، می‌شود. او گفته است که البته وضع همیشه اینگونه نیست یعنی حتی جابجائی را هم نمی‌توان به عنوان مشخصه همگانی گشتار مجهول قلمداد کرد زیرا در زبانی مثل هندی توالی سازه‌ها در جمله معلوم به صورت NP_1-NP_2-V است و پس از عملکرد مجهول توالی $NP_1-NP_2-V_{pas}$ ، یعنی همان توالی، مشاهده می‌شود. پس با بررسی پنج زبان دریافتیم که در چهارچوب دستورهای گشتاری به پنج گشتار متفاوت مجهول نیاز داریم. در صورتی که در تمام زبانهای فوق اشاره آنچه زیر عنوان فرایند مجهول رخ می‌دهد این است که مفعول صریح جمله معلوم، یعنی NP_2 در درونداد ساخت معلوم در همه این زبانها با تغییر نقش دستوری به صورت فاعل جمله مجهول ظاهر می‌شود و فاعل جمله معلوم، یعنی NP_1 در درونداد ساخت معلوم نقش دستوری خود را از دست می‌دهد و در واقع تنزل مرتبه می‌یابد. به بیانی دیگر، چهره همگانی این پنج قاعده گشتاری تغییری است که در نقش رابطه‌های دستوری در گذر از معلوم به مجهول حادث می‌شود و این تغییر نقش رابطه‌ها فارغ از توالی خطی سازه‌ها در هر زبان صورت می‌گیرد. پیشنهاد جانسون این است که قاعده‌هائی همچون مجهول را می‌بایست به دو بخش تفکیک کرد: (۱) بخشی که چهره همگانی دارد و تغییر در نقش رابطه‌های دستوری را مشخص می‌کند و (۲) بخشی که منحصر به زبانی خاص می‌شود و مواردی مانند شکل فعل، توالی سازه‌ها و امثال آن را، پس از عملکرد گشتار مورد نظر، معین می‌سازد.^۱ آنچه از مطالب فوق برای بحث کنونی ما حائز اهمیت ویژه است این است که تنها با بهره‌گیری از رابطه‌های دستوری و طبعاً نظریه‌ای که بر این مفاهیم بنا نهاده شده، یعنی دستور رابطه‌ای، می‌توان به یک قاعده همگانی برای فرایند مجهول

(۱) پرمیوتر و پستال در سخنرانیهای سال ۱۹۷۴ خود بخش (۱) فوق را ' هسته' (core) همگانی و بخش (۲) را ' عوارض' (side-effects) موردی و ویژه یک زبان وصف کرده‌اند (نقل از شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال، ۱۹۸۳ ص ۶۱).

دست یافت. اصولاً امکان ارائه اینگونه قواعد همگانی که در قالب دستور رابطه‌ای میسر است اما در چهارچوب دیگر دستورهای زایشی-گشتاری ممکن نبوده از دستاوردهای عمده دستور رابطه‌ای تلقی شده است (شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال، ۱۹۸۳ ص ۶۱).

شاهد دیگری که جانسون برای نشان دادن اهمیت نقش رابطه‌های دستوری در نظریه زبانی مورد استفاده قرار داده (ص ۵۵-۵۹) مبتنی بر مقاله معروف کینون و کامری است که نسخه اولیه آن در سال ۱۹۷۲ در اختیار علاقه‌مندان بود ولی رسماً در سال ۱۹۷۷ نشر یافت. کینون و کامری در یک مطالعه رده‌شناختی امکان تشکیل ساخت موصولی را در بیش از چهل زبان مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها نتایج امکان تشکیل ساخت موصولی را در جایگاه‌های دستوری مختلف به صورت سلسله مراتبی با عنوان 'سلسله مراتب دسترسی' که در واقع سلسله مراتب رابطه‌های دستوری در ارتباط با عملکرد فرایندهای نحوی است عرضه کرده‌اند و ادعا کرده‌اند که این سلسله مراتب همگانی است. این سلسله مراتب در شماره (۹) نقل شده است (کینون و کامری ۱۹۷۷، ص ۶۶).

(۹)

فاعل < مفعول صریح < مفعول غیر صریح < مفعول متممی^۲ < مفعول مضاف الیهی < مفعول مقایسه^۳

در این سلسله مراتب نشانه < به معنای 'دسترس‌تر است از' می‌باشد. به اعتبار این سلسله مراتب، زبانی وجود نخواهد داشت که بتواند در جایگاه مفعول صریح ساخت موصولی داشته باشد (مثلاً جمله معلم کتابی را [که خریده بودم] قرض گرفت) اما نتواند در مرتبه بالاتر از جایگاه مفعول صریح، یعنی جایگاه فاعل، ساخت موصولی بسازد. یا اینکه زبانی وجود نخواهد داشت که بتواند در جایگاه مفعول متممی و فاعل

1) accessibility hierarchy

۲) مفعول متممی آن است که جزء موضوع‌های فعل اصلی است مانند the chest در جمله John put the money in the chest و نه آنهایی که بیشتر نقش قیدی دارند مانند Chicago در جمله John lives in Chicago (کینون و کامری، ص ۶۶)

۳) مفعول مقایسه مانند the man در جمله John is taller than the man (کینون و کامری، ص ۶۶).

ساخت موصولی تشکیل دهد اما در دو جایگاه حد فاصل بین این دو، یعنی مفعول صریح و غیر صریح، تواند از چنین ساختی استفاده کند. کینون و کامری شواهدی از زبان مالاگاسی ارائه داده‌اند که حاکی از آن است که این زبان فقط در جایگاه فاعل ساخت موصولی تشکیل می‌دهد و متذکر شده‌اند که این وضعیت تنها منحصر به این زبان نمی‌شود بلکه در بسیاری از زبانهای مالایو-پولینزی^۱، که مالاگاسی هم جزء آنهاست، مشهود است (جانسون ص ۵۶). جالب اینجاست که اگر مالاگاسی زبانان بخواهند در جایگاه مفعول صریح ساخت موصولی تولید کنند ابتدا با بکارگیری قاعده مجهول مفعول صریح را به جایگاه فاعل روساختی منتقل می‌کنند و سپس ساخت موصولی را در آن جایگاه تشکیل می‌دهند. به همین ترتیب اگر اسمی مفعول حرف اضافه‌ای باشد باز نمی‌تواند مستقیماً مبنای تشکیل ساخت موصولی شود و از آنجا که مفعول‌های حرف اضافه‌ای در این زبان نمی‌توانند تحت عملکرد قاعده مجهول به جایگاه فاعل انتقال یابند این زبان از مکانیزم دیگری که وظیفه‌اش نقش فاعل بخشیدن به مفعول‌های حرف اضافه‌ای در این زبان است استفاده می‌کند و اسم مورد نظرش را تبدیل به فاعل روساختی می‌کند. پس از تحقق این فرایند، تشکیل ساخت موصولی بر اساس آن اسم ممکن می‌گردد. جانسون موارد دیگری از مکانیزم‌هایی را که زبانها به آن متوسل می‌شوند تا بر محدودیت‌هایی که آن زبانها برای تشکیل ساخت موصولی دارند فائق آیند نام برده که جملگی حاکی از نقش تعیین‌کننده رابطه‌های دستوری در عملکرد قاعده تشکیل ساخت موصولی است. آنچه در این بحث بویژه حائز اهمیت و در خور توجه است این است که رابطه‌های دستوری در عملکرد قواعد نحوی (مثلاً قاعده تشکیل ساخت موصولی) نقش کانونی دارند و اینکه این رابطه‌ها در سطوح غیر ژرف ساخت هم به طور گسترده مورد استناد قواعد نحوی قرار می‌گیرند. ساخت موصولی بر مبنای اسم‌هایی که به کمک قاعده مجهول و قواعد دیگر به جایگاه فاعل (یعنی تنها جایگاهی که تشکیل ساخت موصولی در زبانی مثل مالاگاسی در آن ممکن است) منتقل شده‌اند نمونه‌ای است از این واقعیت. او نتیجه‌گیری کرده است که اگر این مشاهدات درست و مقبول باشد آنگاه باید گفت که رابطه‌های دستوری هم

1) Malayo-Polynesian

می‌بایست نقش محوری و کانونی در نظریهٔ زبانی به عهده داشته باشند (ص ۹۹). به عنوان جمع بندی این بخش از بحث باید بگوئیم که از یک سو تلاش برای ارائه تعریف همگانی رابطه‌های دستوری از طریق توسل به سلسله مراتب قرار گرفتن سازه‌ها حتی در سطح ژرف ساخت بی نتیجه مانده بود و از سوی دیگر شواهدی وجود داشتند که حاکی از این بودند که توسل به رابطه‌های دستوری برای توصیف همگانی عملکرد قواعد نحوی (مثل مجهول و تشکیل ساخت موصولی) هم در مقطع ژرف ساخت و هم در مقاطع بین ژرف ساخت و روساخت اجتناب ناپذیر است. بنابراین، چاره این دیده شد که رابطه‌های دستوری به عنوان مفاهیم بنیادی و تعریف نشده مستقیماً در نظریهٔ زبانی گنجانده شوند. به اعتقاد پرمیوتر در این مرحله بود که دستور رابطه‌ای متولد شد (شرح پرمیوتر بر مقالهٔ پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۵۹).

پس از معرفی مبانی دستور رابطه‌ای، این دستور محبوبیت و جذبهٔ چشمگیری پیدا کرد و تحقیقات فراوانی در چهارچوب آن انجام شد و نشر یافت. به گفتهٔ بلیک از زمان معرفی این دستور در اوایل دههٔ هفتاد تا پایان سال ۱۹۸۷ (سالی که او مطالب کتاب خود را تدوین می‌کرده است) حدود یکصد و پنجاه زبان‌شناس را می‌توان نام برد که در چهارچوب نظری این دستور پژوهش انجام داده‌اند (۱۹۹۰، مقدمه). عمده‌ترین این تحقیقات در مجموعهٔ سه جلدی مطالعاتی در دستور رابطه‌ای گرد آوری شده است. این مجموعه به ترتیب در سالهای ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، و ۱۹۹۰ انتشار یافته‌اند. ویراستار جلد اول این مجموعه پرمیوتر است، ویراستار جلد دوم آن پرمیوتر و روزن‌اند و ویراستار جلد سوم آن پستال و جوزف هستند. این تحقیقات هم بُعد نظری دارند و هم بُعد توصیفی در زبانهای مختلف. ما در اینجا سعی خواهیم کرد که سیمای متأخر این دستور را ترسیم کنیم. برای این کار اساساً از تحقیقات مجموعهٔ سه جلدی فوق‌الذکر استفاده خواهیم کرد و برای قابل فهم‌تر کردن مباحث، مثالها و شواهد را از زبان انگلیسی انتخاب خواهیم کرد. اما هر کجا ضرورت ایجاب کند به منابع دیگر موجود از این دستور نیز استناد خواهیم کرد.

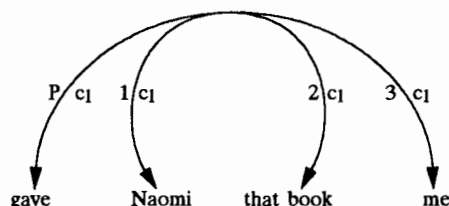
مبانی سیمای متأخر این دستور را پرمیوتر و پستال در سه مقاله در بخش نخست از جلد اول کتاب مطالعاتی در دستور رابطه‌ای معرفی کرده‌اند. به اعتقاد آنها ساختار هر جمله، و همچنین هر بندی، متشکل از یک 'شبکهٔ رابطه‌ای' است (ص ۱۱). اعضای این شبکه

رابطه‌ای را سه عنصر بنیادی زیر تشکیل می‌دهند: گره‌ها، 'علائم رابطه‌ای'، و 'سطح‌نماها'.^۲ گره‌ها خود بر دو نوع‌اند: گره‌های پایانی و غیر پایانی. گره‌های پایانی عبارتند از تکواژها که در انتهای نمودارها ظاهر می‌شوند. گره‌های غیر پایانی مقولات انتزاعی‌تری هستند و شامل عناصری مثل بندها، گروه‌ها، و عناصر مشابه می‌شوند. علائم رابطه‌ای در واقع نام رابطه‌های دستوری هستند (همانجا). مثلاً اعداد ۱، ۲، و ۳ به 'رابطه‌های دستوری اصلی'،^۳ یعنی به ترتیب به فاعل، مفعول صریح، و مفعول غیر صریح دلالت دارند (ص ۱۲، ۱۹، و ۸۶). بر این اساس رابطه‌هایی که بر مکان، زمان، وسیله، و بهره‌ور از انجام گرفتن عمل دلالت دارند و نیز رابطه نقش باخته (که متعاقباً معرفی خواهد شد) 'رابطه‌های دستوری فرعی'،^۴ خوانده می‌شوند (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳ ص ۶۳، ۸۶، ۹۸ و پرمیوتر و پستال ۱۹۸۴ ص ۸۱). علاوه بر رابطه‌های دستوری مربوط به اسم، P (که مخفف Predicate است) رابطه دستوری فعلی / فعل بودن را نشان می‌دهد (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۱۲). سطح‌نماها سطحی را که در آن یک رابطه دستوری بر قرار است مشخص می‌سازند (همانجا، ص ۱۱). پیش از معرفی مفاهیم دیگر، با یک نمونه از نمودارهای معمول در دستور رابطه‌ای، که در آن مفاهیم فوق‌الوصف بکار رفته‌اند، آشنا می‌شویم. نمودار (۱۱) شبکه رابطه‌ای جمله (۱۰) را نمایش می‌دهد.

(10) Naomi gave that book to me.

[(21)]

(11)



[(22)]

همانطور که نمودار (۱۱) نشان می‌دهد، رابطه‌های فعلی (P)، فاعلی (۱)، مفعول صریح (۲)، و مفعول غیر صریح (۳) جملگی در یک سطح، یعنی سطح نحوی c_1

1) Relational Signs / R-Signs

2) coordinates = C

3) term grammatical relations / term / Term R-Signs

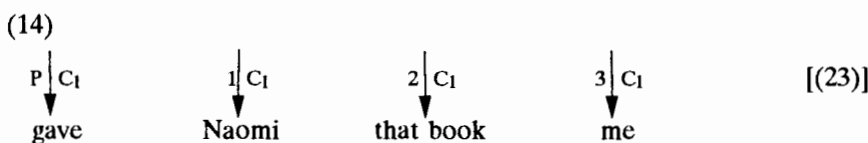
4) nonterm relations

برقرار می‌باشند. هر کدام از پیکان‌ها در نمودار (۱۱) یک 'قوس' خوانده می‌شود. به بیانی فنی‌تر، یک قوس که می‌توان آن را به شکل پیکان (قوس‌دار) نمایش داد بین گره 'اول' که گره 'وابسته' و گره 'سر' (پیکان/قوس) هم خوانده شده و گره 'دوم' که گره 'حاکم' و گره 'ته' (پیکان/قوس) هم نامیده شده ارتباط برقرار می‌کند و در آن رابطه دستوری و سطح یا سطوحی که آن سازه به آن متعلق است مشخص شده است (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۱۱ و پرمیوتر ۱۹۸۰، ص ۱۹۹). بر این اساس ساختار کلی یک قوس در هیأت نمودار به صورت (۱۲) و در هیأت خطی به صورت (۱۳) نمایش داده می‌شود. این دو شیوه نمایش عیناً هم‌ارزش‌اند (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۸۳). نماد (۱۲) برای نمایش ساخت جملات و نماد (۱۳) در فرموله کردن قواعد و قوانین استفاده می‌شود.



(13) $[1(b, a) < C_1 \ C_2 >] \quad [(5) b]$

قوس ۱۳/۱۲ حاکی از آن است که (b) (یعنی گره وابسته) دارای رابطه (۱) (یعنی فاعلی) با (a) (یعنی گره حاکم) در سطوح C_1 و C_2 می‌باشد (همانجا). قوسها را می‌بایست قالبهای تشکیل‌دهنده شبکه‌های رابطه‌ای (یعنی جمله‌ها) تصور کرد. با این توصیف شبکه رابطه‌ای شماره (۱۱) متشکل از چهار قوس است (ص ۱۱ و ۱۳). این قوسها به طور جداگانه در نمودار (۱۴) نمایش داده شده‌اند.



حال به نمودار (۱۱) باز می‌گردیم و یک مفهوم دیگر را معرفی می‌کنیم. به مجموعه قوسهایی که از یک گره حاکم سرچشمه می‌گیرند و دارای سطح نمای مشترک‌اند 'لایه' ^۸ گفته می‌شود (ص ۱۳). به بیانی ساده‌تر و آشناتر، مفهوم لایه همان مفهوم سطح زبانی (یعنی سطح ژرف ساخت، سطح میان ساخت، یا سطح روساخت) در نظریه معیار است.

1) arc

2) first

3) dependent

4) head

5) second

6) governor

7) tail

8) stratum

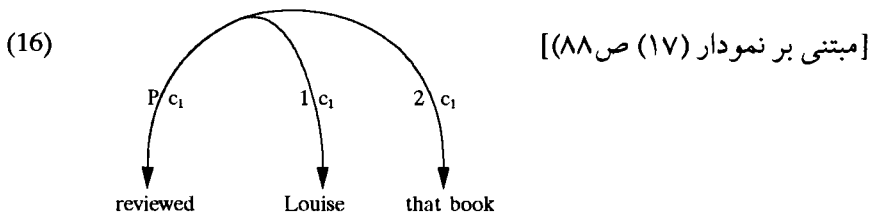
اولین لایه (یعنی سطح ژرف ساخت) 'لایه آغازی' خوانده می شود (ص ۱۷ و ۸۸). در گونه متأخر و امروزی دستور رابطهای (بر خلاف چهارچوبی که در رساله جانسون ارائه شده) نمودارها به تبعیت از مقاله (۱۹۷۰) مکالی (شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳ ص ۳۱، و ص ۷۴ پی نوشت ۱۱) که به هنگام معرفی معناشناسی زایشی بحث شد (ر.ک. فصل پنجم کتاب حاضر) با فعل آغاز می شوند (مقایسه کنید نمودارهای (۴ و ۵) را با نمودار (۱۱)) اما، بر خلاف توالی VSO پیشنهاد شده از سوی مکالی، توالی قرار گرفتن فاعل و مفعول در این دستور آزاد است و این بخاطر این است که علائم رابطهای که در این دستور از عناصر بنیادی است در کنار هر قوس ثبت می شود. بنابراین اگر در نمودار (۱۱) پس از فعل ابتدا قوس (۲) ترسیم شود و سپس قوس (۱) و (۳) هیچ گونه ابهامی بوجود نخواهد آورد و آن نمودار عیناً با نمودار (۱۱) برابر و هم ارزش خواهد بود. توالی روساختی و نهائی رابطها در هر زبان توسط قاعده (یا قواعد) ویژه آن زبان رقم زده می شود. همچنین نشانه صوری و روساختی فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح (و مفعولهای دیگر) از سوی قواعد خاص آن زبان (یا آن رده زبانها) تعیین می شود. مثلاً اینکه نشانه صوری مفعول غیر صریح در فارسی و انگلیسی حرف اضافه است و در ژاپنی و ترکی پس اضافه، مشخصه ای است که از سوی قواعد ویژه این دو رده زبان تعیین می شوند.

در پاراگراف پیش در ارتباط با شبکه رابطهای (۱۱) توضیح دادیم که در این شبکه کلیه رابطها در یک سطح نما، یعنی سطح C_1 ، بر قرارند و از این رو ما در این نمودار تنها با یک لایه روبرو هستیم. پرمیوتر و پستال متذکر شده اند که البته وضع همیشه اینگونه نیست. اجازه دهید این بحث را با توسل به جمله معلوم (a) 15 و معادل مجهول آن در شماره (b) 15 آغاز کنیم.

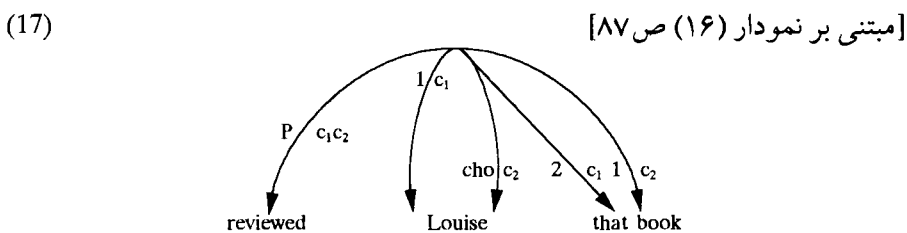
(15) a. Louise reviewed that book. [31]a

b. That book was reviewed by Louise. [31]b

با توجه به آنچه در پاراگراف پیش گذشت شبکه رابطهای جمله (a) 15 را می توان بصورت (۱۶) ترسیم کرد.



این شبکه رابطه‌ای نیز همانند شبکه رابطه‌ای شماره (۱۱) دارای یک سطح نحوی و بنابراین یک لایه است. حال نمودار شبکه رابطه‌ای جمله مجهول (b) 15 را در شماره (۱۷) ترسیم می‌کنیم.



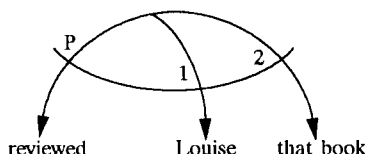
در نمودار (۱۷) دو لایه مشاهده می‌شود. لایه اول، یعنی لایه‌ای که عناصر آن با سطح نمای c_1 مشخص شده‌اند، همان رابطه‌هایی را که در نمودار (۱۶) وجود دارد ابراز می‌دارد. اما لایه دوم، یعنی لایه‌ای که عناصر آن با سطح نمای c_2 معلوم شده، تغییراتی را که متعاقب عملکرد فرایند مجهول حادث شده نشان می‌دهد. در لایه دوم ملاحظه می‌کنیم که رابطه دستوری فعلی باز هم (بخشی از) فعل است، اما اسمی که در لایه اول رابطه (۲) بوده (یعنی *that book*) در لایه دوم رابطه (۱) شده است و اسمی که در لایه اول (۱) بوده (یعنی *Louise*) در لایه دوم دیگر (۱) نیست. در دستور رابطه‌ای رابطه دستوری تازه *Louise* را اصطلاحاً رابطه 'نقش باخته'^۱ می‌نامند. معنی *Chômeur* که واژه قرضی از زبان فرانسه است 'بیکار'، 'بکار گرفته نشده'، یا 'بیهوده' است و در کاربرد زبان‌شناسی آن به این معناست که اسمی در لایه کنونی رابطه دستوری اصلی‌ای را که در لایه پیشین داشته از دست داده است (ص ۲۱). گاه برای خطاب به چنین اسمی

1) chômeur

می‌گویند که این اسم در این لایه در رابطه 'نقش‌باختگی'^۱ واقع شده است (همانجا). توضیح بیشتر برای رابطه دستوری نقش باخته متعاقباً ارائه خواهد شد. گاه برای تسهیل نمایش شبکه رابطه‌ای بویژه وقتی که تعداد لایه‌ها زیاد می‌شود سطح‌نماها حذف می‌شوند، قوسهائی که گره حاکم و وابسته آنها مشترک است به یک قوس تبدیل می‌شوند و علائم رابطه‌ای مربوط به آن قوس در لایه‌های مختلف در کنار آن قوس در ترتیب عمودی ثبت می‌شوند، و لایه‌ها به کمک خطوط منحنی، که به صورت افقی نمودارهای شبکه رابطه‌ای را لایه‌لایه و تفکیک می‌کنند، نمایش داده می‌شوند (ص ۱۴). به عنوان مثال، اگر نمودارهای (۱۶) و (۱۷) را به شیوه فوق الوصف ترسیم کنیم شبکه‌های رابطه‌ای (۱۸) و (۱۹) حاصل خواهند شد. نمودار (۱۶) با (۱۸) و نیز (۱۷) با (۱۹) از نظر محتوایی و ارزشی عیناً یکسان است (ص ۸۸).

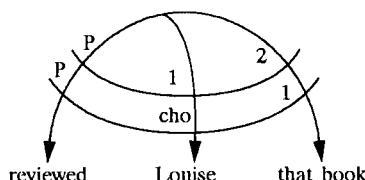
(18)

[ص ۱۶، شماره (32)]



(19)

[ص ۲۱، شماره (42)]



اکنون به نحوه نمایش شبکه رابطه‌ای ساختهای قدری پیچیده‌تر می‌پردازیم.^۲ ساختی

1) en chômeage

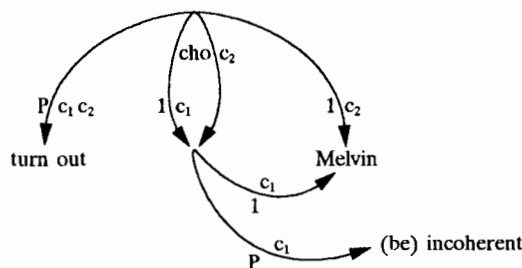
۲) از آنجا که مثالهای بکارگرفته شده در متن، یعنی (۱۵)-(۱۹)، مربوط به معلوم و مجهول است بجاست اگر بدانیم که به اعتقاد پرمیوتر و پستال در گذر از جمله معلوم به مجهول سه حادثه همگانی زیر رخ می‌دهد و حادثه سوم در حقیقت پی‌آمد دو حادثه اول و دوم است (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۹، ۱۹، و ۲۲): (الف) آنچه در لایه معلوم رابطه (۲) بوده در لایه مجهول رابطه (۱) است.

که در اینجا مورد اشاره قرار خواهد گرفت تغییراتی را که متعاقب عملکرد قاعدهٔ 'ارتقاء' حاصل می‌شود نشان می‌دهد. موردی از این قاعده، 'ارتقاء فاعل به فاعل'^۳ است که در نتیجهٔ عملکرد آن فاعل بند پیرو به جایگاه فاعل بند پایه ارتقاء می‌یابد. به عنوان مثال، متعاقب عملکرد این قاعده به زیرساخت جملهٔ a (20)، جملهٔ b (20) حاصل می‌شود. شبکه رابطه‌ای جملهٔ b (20) به دو صورت در شمارهٔ a (21) و b (21) نمایش داده شده است. نمودار b (21) صورت لایه لایه شدهٔ نمودار a (21) است (ص ۳۳ و ۶۴). لایهٔ اول در این نمودارها در واقع همان ساخت زیرین جملهٔ a (20) است.^۴

(20) a. It turns out that Melvin is incoherent. [(2) a]

b. Melvin turns out to be incoherent. [(2) b]

(21) a. [(A 15) a]



→ (ب) آنچه در لایهٔ معلوم رابطهٔ (۱) بوده در لایهٔ مجهول رابطهٔ نقش باخته است.

(ج) جملهٔ مجهول یک جملهٔ لازم است.

ایسین (۱۹۹۱) نیز همین ویژگیها را به عنوان مشخصه‌های همگانی مجهول قائل است با این تفاوت که در تحلیل او بند (ب) فوق به این صورت که فاعل پیشین جملهٔ معلوم یا رابطهٔ نقش باخته می‌شود یا محذوف تعدیل و تکمیل شده است (ص ۶۵).

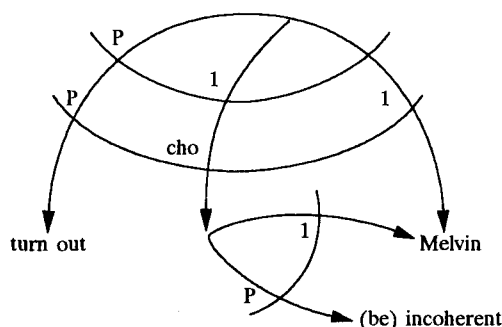
۱) Raising/Ascension، در آثار دستور رابطه‌ای اغلب از واژهٔ Ascension بجای Raising استفاده می‌شود. ما اصطلاح ارتقاء را برای اطلاق به هر دو بکار می‌بریم. دربارهٔ ارتقاء و پیشینهٔ آن در فصل بعد صحبت خواهد شد.

2) Subject-to-Subject Raising/A-Raising

۳) برای تشکیل جملهٔ (a) 20، قاعدهٔ حرکت بند متمم به زیر ساخت آن جمله، یعنی به لایهٔ اول در شبکه رابطه‌ای (۲۱)، عمل می‌کند. پس از عملکرد این قاعده it رابطهٔ (۱) است و بند متمم، یعنی that Melvin is incoherent، دارای رابطهٔ نقش باخته خواهد بود (ص ۱۰۸ و فرننز ۱۹۸۱، ص ۲۰ و ۲۱).

b.

[(A 15)b]



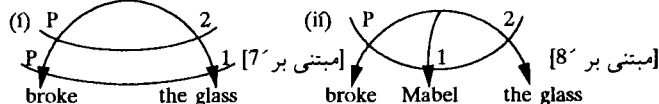
شایان توجه است که در دو نمودار فوق، بند پیرو (یعنی *Melvin is incoherent*) در لایهٔ اول، یعنی در مقطع ژرف ساخت، بند متمم فاعلی (یعنی فاعل *turns out*) است، و از این رو کلاً بعنوان رابطهٔ (۱) تلقی شده است.^۱ مورد دیگری از فرایند ارتقاء، 'ارتقاء

(۱) در تحلیل محتمل دیگری که از این جملات از سوی پرمیوتر و پستال مطرح شده این بند متمم در لایهٔ اول رابطهٔ (۲) است نه (۱). در این تحلیل در لایهٔ دوم *Melvin*، بر اساس قانون توارث رابطه (که متعاقباً معرفی خواهد شد)، رابطهٔ (۲) می‌شود و مابقی بند پیرو رابطهٔ نقش باخته می‌گردد. سپس در لایهٔ سوم *Melvin* تبدیل به رابطهٔ (۱)، یعنی فاعل بند پایه، می‌شود. لازم به توضیح است که در دستور رابطه‌ای افعال لازم به دو گروه تقسیم می‌شوند: (الف) آنهایی که در لایهٔ اول رابطهٔ (۱) می‌پذیرند و (ب) آنهایی که در لایهٔ اول رابطهٔ (۲) می‌پذیرند (و نه رابطهٔ (۱)) و در لایهٔ (های) بعد رابطهٔ (۲) آنها به (۱) تبدیل می‌شود. ادعای (ب) فوق در آثار دستور رابطه‌ای تحت عنوان 'فرضیهٔ نامفعولی' (*Unaccusative Hypothesis*) مطرح و بحث شده است (پرمیوتر ۱۹۷۸، پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳ ص ۶۹، ص ۷۷ پی‌نوشت ۳۸ و ۱۹۸۴ ص ۹۴-۹۷، بلیک ۱۹۹۰ ص ۲۹-۴۰). شرح کامل فرضیهٔ نامفعولی مستلزم ارائهٔ مثال بویژه از زبانهای غیر از انگلیسی و خاصه ایتالیایی است که از حوصلهٔ این بحث خارج است. در اینجا تنها به ذکر یک مثال از انگلیسی اکتفا می‌کنیم. در انگلیسی (و فارسی) افعالی هستند که هم به صورت لازم بکار می‌روند و هم به صورت سببی متعدی. *melt, close, open* و *break* مصداقهایی از این افعال هستند. همانطور که جملات (i) و (ii) نشان می‌دهند فاعل روساختی گونهٔ لازم این افعال با مفعول صریح گونهٔ متعدی آنها عیناً یکی است.

(i) The glass broke. [فرننز ۱۹۸۱، ص ۶۵، مثال ۷]

(ii) Mabel broke the glass. [فرننز ۱۹۸۱، ص ۶۵، مثال ۸]

بر اساس فرضیهٔ نامفعولی، گونهٔ لازم این افعال در لایهٔ اول دارای رابطهٔ (۲) است و در لایهٔ بعدی این رابطه تبدیل به (۱) می‌شود (فرننز ۱۹۸۱، ص ۶۵). بنابراین در این تحلیل یکسان بودن فاعل روساختی فعل لازم با مفعول صریح فعل متعدی توجیه می‌شود زیرا در لایهٔ آغازی هم فعل لازم و هم متعدی رابطهٔ (۲) داریم (که در مثال فوق الذکر با واژهٔ *the glass* پر می‌شود). نمودارهای لایه‌ای این دو جمله به صورت زیر است (همانجا).

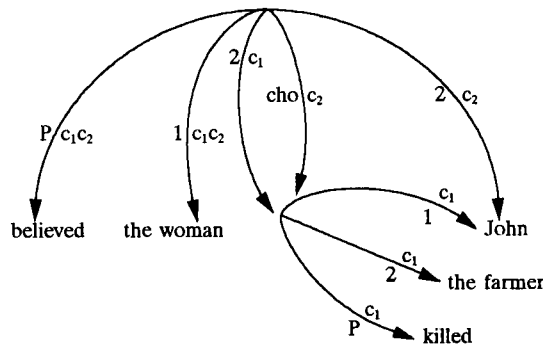


فاعل به مفعول^۱ است که در نتیجه آن فاعل بند متمم مفعولی به جایگاه مفعول صریح بند پایه ارتقاء می‌یابد و باقی مانده بند پیرو به رابطه نقش باخته مبدل می‌شود. جمله (22) b که از ساخت زیرین (22) a حاصل شده ماحصل عملکرد چنین قاعده‌ای است. شبکه رابطه‌ای جمله (22) b به دو صورت در (23) a و (23) b ترسیم شده است. لایه اول در این نمودارها شبکه رابطه‌ای جمله (22) a را نشان می‌دهد. این جملات و نمودارها مأخوذ از پرمیوتر (۱۹۸۰، ص ۲۲۳ و ۲۲۴) است. ^۲ در نمودار (b) زیر به معنای رابطه (۲) ای‌ست که در این لایه نقش باخته شده است. پیرامون این نکته متعاقباً توضیحات بیشتر ارائه خواهد شد.

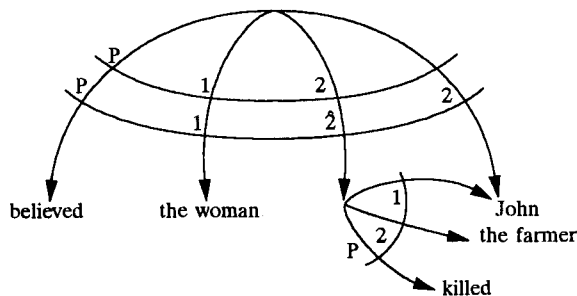
(22) a. The woman believed that John killed the farmer. [(8)]

b. The woman believed John to have killed the farmer. [(9)]

(23) a. [(9) a]



b. [(9) b]



در دستور رابطه‌ای علاوه بر وجود مفاهیمی همچون شبکه رابطه‌ای و قواعدی مانند مجهول و ارتقاء، تعدادی 'قانون'^۱ وجود دارند که همگانی‌اند و وظیفه‌شان تضمین اشتقاق جملات دستوری و جلوگیری از تولید جملات غیر دستوری در سطح کل زبانهاست. به بیانی دقیقتر، همانطور که ملاحظه خواهد شد این قوانین در واقع قید و بندهائی هستند همگانی که ساختار نحو و نوع تغییراتی را که عملکرد قواعد نحوی می‌توانند به وجود آورند تعیین می‌کنند. سه مورد از این قوانین، که در اینجا به زبانی تا حد ممکن غیر فنی عرضه شده، به شرح زیر است. اولین قانونی که در ارتباط با رابطه‌های دستوری مطرح شد و در واقع، همانطور که پیشتر به نقل از پرمیوتر ذکر کردیم، عنوان اولین مقاله در چهارچوب دستور رابطه‌ای بود 'قانون توارث رابطه' است. محتوای کلی این قانون را در شماره (۲۴) آورده‌ایم:

(۲۴) قانون توارث رابطه

رابطه دستوری اسمی که از درون بند پیرو به داخل بند پایه ارتقاء می‌یابد همان رابطه دستوری گروه اسمی 'میزبان'^۲ او (یعنی رابطه دستوری کل بندی که از درون آن ارتقاء یافته) است (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳ ص ۳۵، ۴۱، و ۵۳).

برای روشن شدن بحث به فرایند ارتقاء در شماره‌های (۲۰)/(۲۱) و (۲۲)/(۲۳) مراجعه می‌کنیم. در مورد فرایند ارتقاء فاعل به فاعل در ارتباط با مثالهای (۲۰)/(۲۱) خاطر نشان کردیم که کل بند متمم فاعلی در زیرساخت a (20) در عین حال یک گروه اسمی است که دارای رابطه (۱) می‌باشد (ر.ک. به نمودارهای (۲۱)). این جمله، میزبان Melvin است. پس از ارتقاء، Melvin در جایگاه فاعل بند پایه ظاهر می‌شود (ر.ک. به b (20)). یعنی Melvin در لایه آخر دارای همان رابطه‌ای می‌شود که جمله میزبان او پیش از او در لایه اول داشته است (ر.ک. به نمودارهای (۲۱)). از این رو می‌گوئیم Melvin وارث رابطه دستوری میزبان خود شده است. همینطور در ارتباط با مثالهای (۲۲)/(۲۳)، که معرف فرایند ارتقاء فاعل به مفعول‌اند، مشاهده کردیم که کل بند پیرو خود یک گروه اسمی است که دارای رابطه (۲) می‌باشد. این جمله میزبان فاعل خود

1) law

2) host

یعنی John تلقی می‌شود. هنگامی که John به بند پایه ارتقاء می‌یابد رابطه دستوری‌ای که این اسم در آن جمله کسب می‌کند رابطه (۲) است. یعنی همان رابطه‌ای که میزبان او (یعنی کل بند پیرو) قبل از او داشته است. به بیانی دیگر، پس از ارتقاء، اسم ارتقاء یافته وارث رابطه میزبان خود شده است. حال به معرفی قانون عمده دیگری می‌پردازیم. این قانون 'قانون انحصار لایه‌ای' است.

(۲۵) قانون انحصار لایه‌ای

در یک لایه معین تنها یک اسم می‌تواند در یک رابطه دستوری اصلی معین ظاهر شود (همان منبع ص ۱۹ و ۹۲).

بر اساس این قانون نباید انتظار داشت که زبانی پیدا شود که در لایه معین (مثلاً لایه اول یا آخر) حضور دو فاعل، دو مفعول صریح، یا دو مفعول غیر صریح را جایز بداند. به هنگام بحث قاعده مجهول مشاهده کردیم که متعاقب عملکرد این قاعده مفعول صریح جمله معلوم تبدیل به فاعل جمله مجهول می‌شود. قانون انحصار لایه‌ای به ما می‌گوید که امکان وجود دو مورد فاعل (فاعل جمله معلوم و فاعلی که متعاقب عملکرد مجهول بوجود آمده) در لایه دوم نیست. سرانجام فاعل پیشین جمله معلوم را قانون زیر تعیین می‌کند.

(۲۶) قانون رابطه نقش باخته^۲

اگر اسمی، مثل N_n ، دارای یک رابطه دستوری اصلی معین در لایه معینی، مثل لایه S_i ، باشد و در لایه بلافاصله بعد از این لایه، یعنی لایه S_{i+1} ، اسم دیگری، مثلاً N_b همین رابطه دستوری اصلی را کسب کرده باشد آنگاه می‌گوئیم که N_n در لایه S_{i+1} دارای رابطه دستوری نقش باخته^۲ است (همان منبع ص ۲۰ و ۹۶).

1) The Stratal Uniqueness Law

2) The Chômeur Law

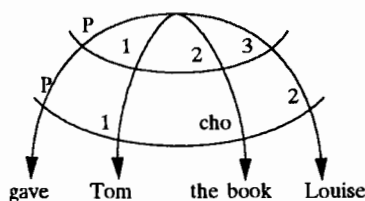
۳) 'قانون رابطه نقش باخته' که گاه 'شرط رابطه نقش باخته' (The Chômeur Condition) هم خوانده شده است صورت تکمیل شده قانونی است که پرمیوتر و پستال در سال ۱۹۷۴ تحت عنوان 'قانون محور رابطه' (Relational Annihilation Law) عنوان کرده‌اند (شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۶۲). تفاوت بارز بین صورت قبلی و کنونی این قانون این است که در صورت کنونی اولاً رابطه نقش باخته در واقع

اعتبار قانون (۲۵) و (۲۶) محدود به عملکرد قاعده مجهول نمی‌شود. مورد دیگری از کارکرد این دو قانون در زبان انگلیسی در اشتقاق جمله b (27) از زیرساخت جمله a (27) ملاحظه می‌شود. مثال شماره (۲۷) عیناً همساخت با مثال شماره (۱) فوق است. در آثار دستور زایشی-گشتاری، 'گشتار حرکت مفعول غیر صریح' در اشتقاق جمله (b) از جمله (a) در این دو مثال دخیل است. در دستور رابطه‌ای این قاعده تحت عنوان 'پیشرفت ۲-۳' (پیشرفت رابطه ۳ به رابطه ۲) معروف است (شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۶۳). منظور از 'پیشرفت' کسب رابطه دستوری بالاتر در سلسله مراتب رابطه‌های دستوری (ر.ک. به نمودار (۹)) است.

- (27) a. Tom gave the book to Louise. [(A 12) a]
b. Tom gave Louise the book. [(A 12) b]

همان طور که شبکه رابطه‌ای (۲۸) نشان می‌دهد در زیرساخت، یعنی لایه اول، the book مفعول صریح (= رابطه ۲) است. پس از عملکرد قاعده 'پیشرفت ۲-۳' که به تولید روساخت b (27)، یعنی تولید لایه دوم می‌انجامد، Louise که در لایه اول دارای رابطه (۳) است در این لایه به رابطه (۲) پیشرفت می‌کند. از آنجا که طبق قانون (۲۵) حضور دو مورد مفعول صریح در یک لایه مجاز نیست، بر اساس قانون (۲۶) the book در این لایه دارای رابطه دستوری نقش باخته می‌شود.

- (28) [(A 13)]



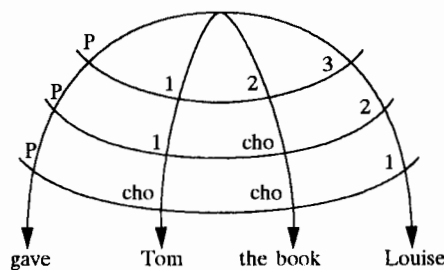
→ رابطه فاقد نقش دستوری تلقی نمی‌شود بلکه بعنوان یک 'رابطه' (یعنی رابطه نقش باخته) در نظر گرفته می‌شود و ثانیاً تأکید بر این می‌شود که این عنصر در این لایه دارای رابطه نقش باخته است و در لایه پیش یک رابطه دستوری اصلی بوده است (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۲۸ پی‌نوشت ۱۳).
(۴) پرمیوتر و پستال با اشاره به نتایج تحقیقاتی که در چهار چوب دستور رابطه‌ای در زبانهای خانواده بنتو (Bantu) و بعضی زبانهای دیگر انجام گرفته همگانی بودن قانون رابطه نقش باخته را مورد تردید قرار داده‌اند (۱۹۸۳، ص ۹۶). بر اساس این پژوهشها در این زبانها اسمی که طبق قانون رابطه نقش باخته انتظار می‌رود در لایه معین دارای رابطه نقش باخته باشد دارای این رابطه نیست و در واقع رابطه ۳ است (ص ۱۲۱ و ۱۲۲).

در دستورهای سنتی و زبان‌شناختی زبان انگلیسی هیچ گاه توصیف قانع‌کننده‌ای از نقش دستوری (اسمی همچون) the book در جمله (ای مانند) b (27) ارائه نشده است^۱ و توصیف اینگونه اسمها در زبانهای دیگر هم به همین اندازه مسئله انگیز بوده است و این به این خاطر است که پیشتر هیچ گاه مفهوم رابطه نقش باخته مطرح نبوده است. بر اساس این مشاهدات پرمیوتر ابراز عقیده کرده است که مفهوم رابطه نقش باخته از جمله دستاوردهای دستور رابطه‌ای است که به شناخت بیشتر ما از زبانهای بشر کمک کرده است (۱۹۸۰، ص ۲۱۶-۲۲۲). حال اگر قاعده مجهول به جمله b (27) عمل کند جمله (۲۹) حاصل خواهد شد. نمودار شبکه رابطه‌ای این جمله که متشکل از سه لایه است در شماره (۳۰) ترسیم شده است.

(29) Louise was given the book by Tom.

(30)

[همساخت با نمودار b (39) ص ۹۴]



همانطور که ملاحظه می‌شود در لایه آخر این نمودار دو مورد رابطه نقش باخته (یعنی Tom و the book) وجود دارد. وجود دو مورد رابطه نقش باخته به هیچ وجه ناقض قانون انحصار لایه‌ای نیست زیرا آن قانون، همانطور که در متن آن آمده، حضور دو مورد رابطه دستوری اصلی را در یک لایه معین مردود می‌داند و رابطه نقش باخته رابطه دستوری اصلی نیست (ص ۹۴ و ۹۵).

(۱) در 'دستور حالت' (فیلمور ۱۹۷۷) و 'دستور رابطه‌ای' اسم‌هائی همچون Louise در جملاتی مانند b (27) مفعول صریح تلقی می‌شود. تعدادی از دستور نویسان و زبان‌شناسان این اسم را مفعول غیر صریح به حساب می‌آورند. اثر ارزنده‌ای که صرفاً به این مسئله اختصاص یافته مقاله هادسون است که در آن استدلال‌های متعددی ارائه شده که نشان می‌دهد اسم‌هائی مانند Louise (در مثال فوق الذکر) مفعول غیر صریح است و the book (در آن مثال) مفعول صریح است (۱۹۹۲، ص ۲۵۱-۲۷۶).

شایان توجه است که بخشی از قاعده مجهول هم یک فرایند پیشرفت است زیرا به هنگام عملکرد آن رابطه (۲) به رابطه (۱) پیشرفت می‌کند. بخش دیگر قاعده مجهول در واقع یک فرایند 'پس رفت' است زیرا در آن فاعل جمله معلوم که یک رابطه اصلی است به رابطه نقش باخته تنزل مرتبه می‌یابد. عملکرد فرایندهای پیشرفت و پس رفت به 'تجدید رابطه‌ها'^۲ در شبکه‌های رابطه‌ای می‌انجامد، یعنی مثلاً آنچه قبلاً رابطه (۲) بوده حالا رابطه (۱) می‌شود و الخ (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۱۲۲، بلیک ۱۹۹۰، ص ۲، ۵۸ و ۵۹).

همانطور که در شرح 'قانون رابطه نقش باخته' در شماره (۲۶) آمده تنها رابطه‌های دستوری اصلی، یعنی رابطه‌های ۱ (فاعلی)، ۲ (مفعول صریحی)، و ۳ (مفعول غیر صریحی) ممکن است در لایه دیگری تبدیل به رابطه نقش باخته شوند. به اعتقاد پرمیوتر و پستال وجود 'رابطه نقش باخته' اساساً به خاطر قانون انحصار لایه‌ای است (ص ۹۳). اگر اسمی که در لایه‌ای دارای رابطه (۱) است در لایه بلافاصله بعد از آن این رابطه را از دست بدهد و نقش باخته شود (مثل وضعیت فاعل پیشین جمله معلوم در جمله مجهول) این رابطه جدید را chômeur-۱ یا به اختصار آ می‌خوانند. همینطور اگر اسمی در لایه‌ای دارای رابطه (۲) است و در لایه بلافاصله بعد از آن این رابطه را از دست بدهد و نقش باخته شود (مانند وضعیت مفعول صریح پیشین پس از عملکرد قاعده پیشرفت ۲-۳) آنرا chômeur-۲ یا صرفاً ۲ می‌نامند. همچنین اگر اسمی دارای رابطه (۳) باشد و در لایه بلافاصله بعد نقش باخته شود آنرا chômeur-۳ یا مختصراً ۳ وصف می‌کنند^۳ (ص ۲۰ و ۹۷).

پس از عملکرد قواعد نحوی (همچون مجهول، پیشرفت ۲-۳، ارتقاء) که خود متأثر از محدودیت‌های تحمیل شده از سوی قوانین همگانی است (مانند قانون توارث رابطه، قانون انحصار لایه‌ای، قانون رابطه نقش باخته) شبکه رابطه‌ای حاصل 'لایه پایانی'^۴ خوانده می‌شود. به بیانی دیگر، لایه پایانی هنگامی حاصل می‌شود که کلیه قواعدی که

1) demotion

2) revaluations

(۳) در زبان انگلیسی قاعده‌ای که مفعول غیر صریح را در لایه بلافاصله بعد به رابطه نقش باخته تبدیل کند وجود ندارد اما در زبانهای دیگر مثل گرجی (Georgian) (هریس ۱۹۸۴، ص ۲۶۰) چنین قاعده‌ای هست.

4) final stratum

به تجدید رابطه‌ها می‌انجامند عمل کرده باشند. سپس بر اساس رابطه‌های موجود در لایه پایانی توالی روساختی و نهائی رابطه‌ها (که طبعاً جنبه همگانی ندارد) از سوی قواعد ویژه آن زبان تعیین می‌شود. در زبان انگلیسی این توالی در جملات غیر پرسشی و غیر تأکیدی (یعنی جملاتی که متأثر از عملکرد فرایند مبتداساز نبوده‌اند، و امثال آن) تابع قاعده زیر است (شرح پرمیوتر بر مقاله پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۶۳):

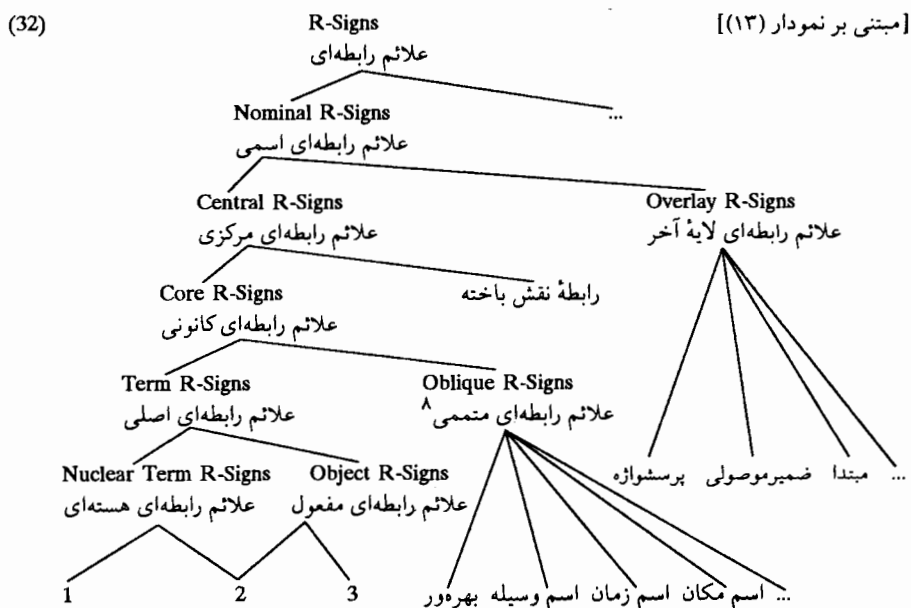
(31) 1-P-2-3-Nonterm

[(A9)]

این قاعده حاکی از آن است که، در این زبان، آن اسمی که در لایه پایانی دارای رابطه (۱) است در روساخت، قبل از فعل ظاهر می‌شود و اگر در این لایه رابطه (۲) هم وجود داشته باشد، این رابطه دستوری در روساخت پس از فعل قرار می‌گیرد و اگر لایه پایانی دارای رابطه (۳) نیز باشد این رابطه دستوری در روساخت پس از رابطه (۲) متجلی می‌شود و نهایتاً اگر در آن لایه رابطه دستوری غیر اصلی (که شامل گروه‌های حرف اضافه‌ای و رابطه‌های نقش باخته می‌شود) وجود داشته باشد در روساخت در جایگاه آخر واقع می‌شود. مصداقهای این قاعده در جملات (15) a، (15) b، (20) a، (20) b، (27) a، (27) b، و ۲۹ مشهود است. نکته‌ای که در ارتباط با مطلب فوق باید به آن توجه داشت این است که در دستور رابطه‌ای سطح 'لایه پایانی' روساخت نیست. بنابراین نحو در این دستور دارای سه مقطع عمده است: لایه آغازی، لایه پایانی، و روساخت. می‌گوئیم سه مقطع عمده زیرا ممکن است بین لایه آغازی و لایه پایانی لایه‌های متعددی (لایه‌های میان ساختی) وجود داشته باشد. روشن است که در جملاتی که هیچ تجدید رابطه‌ای در آنها صورت نگرفته است (مثل جملات معلوم) لایه آغازی و لایه پایانی عیناً یکسان هستند.

تاکنون هرگاه از رابطه‌های دستوری سخن به میان آمده است عملاً رابطه‌های (۱)، (۲)، (۳)، نقش باخته، و فعلی مطرح بوده‌اند. اما باید بدانیم که در دستور رابطه‌ای طبقه‌بندی وسیعی از این رابطه‌ها وجود دارد. این طبقه‌بندی را پرمیوتر و پستال (۱۹۸۳، ص ۸۶) ارائه کرده‌اند و مورد استناد آثار بعدی، همچون ای سن (۱۹۹۱، ص ۶۷)، قرار گرفته است. عمده‌ترین بخش‌های این طبقه‌بندی در نمودار (۳۲) نقل شده است. در این

طبقه‌بندی رابط‌های دستوری اصلی خود به 'علائم رابط‌های هسته‌ای' ^۱ که شامل رابط‌های (۱) و (۲) است و 'علائم رابط‌های مفعول' ^۲ یعنی رابط‌های (۲) و (۳) تقسیم می‌شوند. مجموعه رابط‌های اصلی خود متمایزند از 'علائم رابط‌های متممی' ^۳ که اسم وسیله، اسم مکان، اسم زمان، بهره‌ور، و امثال آن را در بر می‌گیرند. علائم رابط‌های اصلی و متممی خود مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که تحت عنوان 'علائم رابط‌های کانونی' ^۴ معروف‌اند. علائم رابط‌های کانونی و رابط‌های نقش‌باخته (و یک رابط‌های دیگر که از معرفی آن در اینجا چشم‌پوشی خواهیم کرد) جملگی به مجموعه‌ای متعلق‌اند که 'علائم رابط‌های مرکزی' ^۵ نامیده می‌شود و در برابر رابط‌هایی که اصطلاحاً 'علائم رابط‌های لایه آخر' ^۶ خوانده می‌شوند و شامل رابط‌های پرسش‌واژه، ضمیر موصولی، عنصر مبتدا شده، و امثال آن است قرار دارند. علائم رابط‌های مرکزی و لایه آخر مشترکاً مجموعه 'علائم رابط‌های اسمی' ^۷ را به وجود می‌آورند.



۸) در نمودارهای شبکه رابط‌های این رابط‌های دستوری با عدد مشخص نمی‌شوند بلکه با ذکر نام رابط‌های مربوط (یعنی اسم وسیله، بهره‌ور و امثال آن) مشخص می‌شوند.

طبقه‌بندی فوق بر اساس رفتار رابطه‌ها حاصل شده است. به عنوان مثال بین رفتار رابطه‌های اصلی و رابطه‌های متممی (که مجموعاً رابطه‌های دستوری کانونی را تشکیل می‌دهند) عدم تقارن وجود دارد و این مبنای تفکیک آنها شده است. عدم تقارن مورد اشاره این است که اسمی که در لایه معینی دارای رابطه دستوری اصلی است ممکن است در لایه آغازی در همان جمله دارای همین رابطه بوده یا نبوده باشد اما اسمی که دارای رابطه مفعول متممی در یک لایه است یقیناً دارای همین رابطه در لایه آغازی هم بوده است (پرمیوتر و پستال، ص ۸۸). ظاهراً فهرست رابطه‌های دستوری در نمودار (۳۲) فوق فهرست نهائی نیست زیرا پستال در مقاله ۱۹۹۰ خود بر اساس شواهدی از زبان فرانسه سه نوع مفعول دیگر را که تاکنون مطرح نبوده‌اند بعنوان رابطه‌های دستوری بنیادی معرفی کرده است^۱ (ص ۱۱۰).

دستور رابطه‌ای دستوری است که به نظریه پردازی و توصیف بنیان‌ها و ویژگیهای حوزه نحو پرداخته است و اگرچه بنیان‌های معنایی، کاربرد شناختی، کلامی، واژی، و واجی را مفروض می‌داند اما هیچ‌گاه توصیفی از این بنیان‌ها در این دستور ارائه نشده است. این به آن خاطر است که این دستور (و به بیانی دقیقتر سیمای امروزی این دستور به گونه‌ای است که) به استقلال بخش نحو از بخش‌های دیگر باور دارد و قصد دارد ساختهای نحوی را صرفاً بر مبنای اطلاعات نحوی (و نه معنایی، واجی، کاربرد شناختی، و یا کلامی) توصیف کند (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۱۲ و ۸۳، پرمیوتر ۱۹۸۰، ص ۲۰۳ و ۲۰۴، روزن ۱۹۸۴، ص ۶۷ و ۷۳، کامری ۱۹۸۶، ص ۷۷۴). تنها تلاش قابل ملاحظه‌ای که برای بررسی امکان انطباق بین بخش معنا و نحو در دستور رابطه‌ای صورت گرفته است ولی موفقیت‌آمیز نبود تلاشی است که تحت عنوان 'فرضیه همگانی انطباق'^۲ معروف است. این فرضیه که از سوی پرمیوتر و پستال (۱۹۸۴، ص ۹۷) ارائه شده بر این باور مبتنی است که می‌توان به کمک اصولی همگانی رابطه‌های دستوری گروه‌های اسمی لایه اول (فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح، ...) را بر اساس نمود معنایی آن لایه، شامل اطلاعات معنایی و حالت‌های معنایی (عامل، پذیرا، تجربه‌گر، ...)

۱) این سه مفعول عبارتند از Subobject (یا رابطه ((۴))، Semiobject (یا رابطه ((۵))، و Quasiobject (یا رابطه ((۶)).

2) Universal Alignment Hypothesis

به دست داد. روزن این فرضیه را در سطح وسیعی از زبانها بررسی کرده و نهایتاً نتیجه گرفته است که رابطه‌های دستوری لایه اول بر اساس اطلاعات و حالت‌های معنایی قابل پیش‌بینی نیستند (۱۹۸۴ بویژه ص ۶۷ و ۷۳). افزون بر آن همانطور که از سر تا سر بحث ما از دستور رابطه‌ای متأخر آشکار است این دستور در بخش نحو به 'لایه آغازی' یک شبکه رابطه‌ای (یا سطح ژرف‌ساخت) و لایه پایانی (مقطع قبل از تشکیل روساخت) قائل است (پرمیوتر ۱۹۸۴، ص ۳-۴، و ۳۳، روزن ۱۹۸۴، ای سن ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱). بخش معنا (که البته ماهیت و محتوای آن در دستور رابطه‌ای بحث نشده است) با لایه آغازی مرتبط است (ای سن ۱۹۹۱، ص ۶۵، ۸۸، و ۹۲). انواع و اقسام قواعد تجدید رابطه که همانند گشتارها در نظریه معیارند بین لایه آغازی و پایانی ارتباط برقرار می‌کنند. باور داشتن به نحو مستقل و لایه‌ها یا سطوح زبانی در بخش نحو از جمله وجوه اشتراک این دستور با نظریه معیار و از جمله وجوه افتراق این دستور با معناشناسی زایشی و دستور حالت^۱ است. وجوه اشتراک این دستور با معناشناسی زایشی به شرح زیر است: (الف) در هر دو نمودارها با فعل آغاز می‌شوند و گاهی به نام گروه فعلی در آنها مفروض نیست. (ب) هر دو به وجود قواعد فراگیر قائل‌اند. در دستور رابطه‌ای بعضی از قواعد مثل مطابقه در بعضی از زبانها گاه همزمان هم به اطلاعات موجود در لایه آغازی و هم لایه پایانی مراجعه می‌کنند (موردی از قاعده فراگیر در مقاله ۱۹۹۰ ای سن ص ۳۱۰ و موردی دیگر در کتاب بلیک ۱۹۹۰ ص ۱۶۱ ذکر شده است^۲). (ج) هر دو انتزاع‌گرایی را جایز می‌دانند. بعنوان نمونه زبان‌شناسانی که در چهارچوب دستور رابطه‌ای عمل می‌کنند برای جملات سببی تکواژی (یعنی جملاتی که به فعل آن تکواژ سببی ساز همچون -ان در 'دواندن' و 'خوراندن' در فارسی افزوده شده)

(۱) اینکه نحو وابسته به حوزه معناست و مستقل از آن نیست مشخصه دستور حالت (۱۹۶۸) و دستور حالت (۱۹۷۷) است اما همانطور که به هنگام بحث این دستور ملاحظه کردیم فیلمور در دستور حالت (۱۹۶۸) ژرف‌ساخت را مردود دانست اما در انگاره (۱۹۷۷) هم به سطح ژرف‌ساخت و هم روساخت قائل است.
(۲) بلیک با ارائه مثالهای زیر خاطر نشان کرده است که اگر مفعول صریحی (Fred در جمله b) در لایه قبلی (یعنی جمله a) بهره‌ور باشد نمی‌تواند در لایه بعدی (یعنی جمله c) به رابطه (۱) پیشرفت کند.

(a) John made a casserole for Fred.

(b) John made Fred a casserole.

(c) *Fred was made a casserole by John.

ژرف‌ساختهای (= لایه‌های آغازی) مرکب قائل‌اند. به بیانی دیگر، روساخت این جملات ساده (= تک جمله‌ای) اما ژرف‌ساخت آنها مرکب (= دو جمله‌ای) است. فرایندی که این ژرف‌ساخت انتزاعی را به روساخت ساده مبدل می‌سازد 'ادغام'^۱ خوانده می‌شود (ای سن ۱۹۷۴، ۱۹۹۱، ص ۹۵، بلیک ۱۹۹۰، ص ۱۰۴-۱۳۰)^۲. برای انتزاع‌گرایی معناشناسی زایشی (بویژه در ارتباط با ساختهای سببی) رجوع کنید به فصل «معناشناسی زایشی» در کتاب حاضر.

از دستاوردهای دستور رابطه‌ای در بخش نحو موارد زیر در خور ذکر است: نشان دادن بنیادی بودن رابطه‌های دستوری و بنابراین گنجاندن آنها در تمام سطوح نحو، طبقه‌بندی رابطه‌های دستوری، و معرفی رابطه‌هائی (مثل رابطه نقش باخته) که هیچ‌گاه در دستور سنتی مطرح نبوده و امروزه هم فقط در دستور رابطه‌ای مطرح است (پرمیوتر و پستال ۱۹۸۳، ص ۹۵ و ۱۲۱). همچنین این دستور با مبنا قرار دادن رابطه‌های دستوری قادر بوده است به تعدادی قانون همگانی دست یابد، سلسله مراتبی همگانی از رابطه‌های دستوری ارائه دهد، توصیفی از مجهول، ارتقاء، پیشرفت، پس رفت، مطابقه (نظیر مطابقه فعل با فاعل، مفعول، یا هر دو)، ادغام (مثلاً در ساخت سببی)، و انواع و اقسام فرایندهای نحوی دیگر در سطح وسیعی از زبانهای دنیا با ویژگیهای رده‌شناختی مختلف (همچون زبانهای فاعلی-مفعولی، ارگیتو-مطلق) به دست دهد، و ویژگیهائی را که موردی و خاص یک و یا چند زبان است نیز مشخص نماید. بویژه شایان تأکید است که شواهد و داده‌های این دستور بر خلاف نظریه‌های دیگر قائم به زبان انگلیسی نبوده بلکه مأخوذ از طیف گسترده‌ای از زبانها بوده است. نکات فوق را می‌توان وجوه تمایز بارز دستور رابطه‌ای از دیگر نظریه‌های زبانی گذشته و حال دانست. به اعتقاد بلیک سرنوشت دستور رابطه‌ای هرچه که باشد، به نظر می‌رسد که مفاهیمی همچون سلسله مراتب رابطه‌های دستوری، پیشرفت، و پس رفت بخشی از بینش و شیوه نگرش عامه

1) clause union

۲) در تحلیلی که اخیراً از سوی دی ویز و روزن ارائه شده ژرف‌ساخت انتزاعی (= مرکب) برای جملاتی که در روساخت ساده‌اند مطرح نیست. به بیانی دیگر، ساختهای سببی تکوازی در ژرف‌ساخت یک لایه‌ای تلقی شده‌اند (۱۹۸۸). بیشتر در ارتباط با زبان فارسی، این نگارنده (۱۹۸۲، ۱۳۶۷) استدلال کرده بود که، بر خلاف تحلیل‌های پیشین، ساختهای سببی تکوازی در این زبان را نباید از ژرف‌ساختهای دو جمله‌ای به دست داد بلکه می‌بایست برای آنها ژرف‌ساخت و روساخت تک جمله‌ای قائل شویم.

زبان‌شناسان را نسبت به زبان تشکیل خواهد داد (۱۹۹۰، ص ۱۶۴). علی‌رغم دستاوردهای فوق، دستور رابطه‌ای، به عنوان یک نظریه جامع و فراگیر، کاستی‌هایی هم دارد. به عنوان نمونه، در این دستور هیچ تحلیلی و توصیفی از افعال کمکی و معین، مقوله زمان، وجه، نمود، سورها، نشانه‌های متمم ارائه نشده است و همانطور که در نمودارهای شبکه‌ای این دستور ملاحظه کرده‌ایم گرهی برای هیچ یک از موارد فوق ملحوظ نشده است.

پیش از ترک مبحث دستور رابطه‌ای لازم به ذکر است که آنچه در خصوص این دستور آمده مربوط به بدنه اصلی این نظریه زبانی می‌باشد. در سال ۱۹۸۰ جانسون و پستال با انتشار کتابی به نام دستور قوس‌های جفتی^۱ انشعابی تحت همین عنوان از این بدنه اصلی آغاز کردند. انتخاب این نام به خاطر (الف) نقش قوس، به تعبیری که پیشتر در ارتباط با مثال (۱۱) مطرح شد، و (ب) ارتباط جفت گونه بین قوسها بوده است. این ارتباط جفت گونه به دو صورت زیر برقرار است: یا قوسی رابطه 'مسئول'^۲ با قوس دیگر (یعنی جفت خود) دارد و یا رابطه 'ابطال'^۳. رابطه‌های دستوری مسئول و ابطال دو 'فرا رابطه'^۴، یعنی رابطه‌های بنیادی‌تر از رابطه‌های دستوری دیگر، می‌باشند و از جمله مفاهیمی هستند که دستور قوس‌های جفتی به ارمغان آورده است (جانسون و پستال ص ۱۸، پستال ۱۹۸۲، ص ۳۴۱-۳۴۵، و پستال ۱۹۹۰ ص ۱۰۶-۱۱۰). این دستور توجه قابل ملاحظه‌ای جلب نکرد و بسیار معدودند زبان‌شناسانی که در آثار خود از اصطلاحات، تعابیر، و نمودارهای آن استفاده می‌کنند. به عنوان نمونه، در مجموعه سه جلدی مطالعاتی در دستور رابطه‌ای تنها سه مقاله پستال، ای‌سن، و جوزف که همگی در مجلد سوم گرد آمده‌اند در این چهارچوب نظری تدوین شده‌اند. منبع اصلی این انشعاب هنوز هم کتاب ۱۹۸۰ جانسون و پستال است. در کتاب مطالعاتی در دستور رابطه‌ای (۳) پیشنهاد شده است که نام 'دستور قوس‌ها'^۵ جایگزین 'دستور رابطه‌ای' و 'دستور قوس‌های جفتی' شود و این نام به عنوان معرف چهره واحد، امروزی، و تکامل یافته آن دو گرایش تلقی شود (پستال و جوزف ۱۹۹۰، مقدمه، و پستال ۱۹۹۰، ص ۱۰۷). اگرچه جانسون و پستال ادعا کرده‌اند که 'دستور قوس‌های جفتی' حتی برای کسانی که با

1) Arc Pair Grammar

2) sponsor

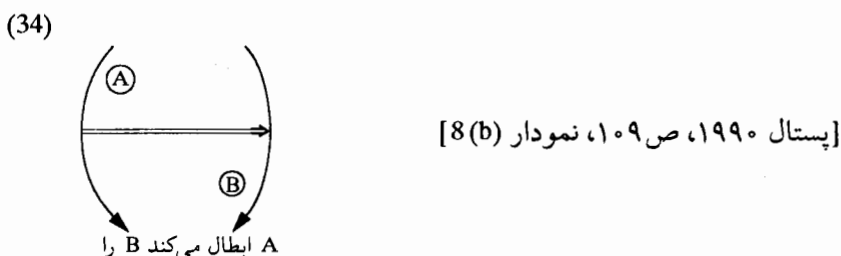
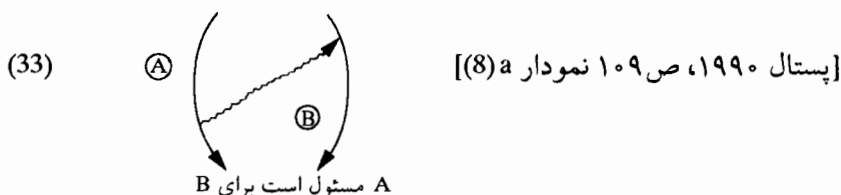
3) erase

4) meta-relation

5) Arc Grammar

‘دستور رابطه‌ای’ آشنا هستند ۹۵٪ تازگی دارد (۱۹۸۰، ص ۴) اما حقیقت امر اینگونه نیست و آن دو وجوه اشتراک فراوانی دارند. وجوه تمایز بارز دستور قوس‌های جفتی از دستور رابطه‌ای به شرح زیر است: (الف) مفاهیم (قوس، لایه، نمودار، رابطه‌های مسئول، ابطال، ...، شبکه)، قواعد و قوانین کلاً به صورت فرموله شده و ریاضی گونه تعریف و توضیح داده شده‌اند. (ب) علاوه بر اینکه نمودارها در این دستور کلاً به صورت شبکه‌ای است و از نمودارهای ساده شده لایه‌ای استفاده نمی‌شود، به خاطر افزوده شدن رابطه‌های مسئول و ابطال و علائم مربوط به آن نمودارهای حاصل بسیار غامض‌اند. (ج) از اصطلاحات و تعابیر نامأنوس و غریب استفاده شده است. نبودن تفاوت اساسی بین آن دو گرایش و عدم محبوبیت و جذبه ‘دستور قوس‌های جفتی’ ما را بر آن داشت که به توضیحات کلی فوق در ارتباط با این دستور و مختصری که در زیر خواهد آمد اکتفا کنیم.

جانسون و پستال خود اذعان دارند که این دستور در واقع زاده تلاش آنها برای تدوین یک نظریه زبانی صوری بر اساس مبانی دستور رابطه‌ای بوده است (ص ۱۸). علاوه بر این صورت گرائی، همانطور که پیشتر گفته شد دو فرا رابطه در دستور قوس‌های جفتی مطرح‌اند که در دستور رابطه‌ای وجود ندارند. توضیح مختصر این دو فرا رابطه این است که اگر وجود قوسی مسئول رخداد قوس دیگری باشد در آن صورت می‌گوئیم قوس اول مسئول (وجود) قوس دوم است. از طرفی دیگر، اگر وجود قوسی دلیل عدم رخداد قوس دیگری باشد آن وقت می‌گوئیم که قوس اول باعث ابطال قوس دوم است. به عنوان مثال، فرایند ارتقاء فاعل به مفعول را (که مصداق آن در مثال ۲۲ و ۲۳ آمده) در نظر بگیرید، در این فرایند فاعل بند پیرو مسئول (= توجیه کننده رخداد) مفعول صریح بند پایه (در لایه دوم) است. پس رابطه مسئول بین دو قوس (یعنی بین فاعل بند پیرو و مفعول صریح بند پایه) که با هم یک جفت را تشکیل می‌دهند برقرار است. در عین حال مفعول صریح بند پایه (که پس از ارتقاء در لایه دوم به وجود آمده) توجیه گر ابطال (= عدم رخداد) فاعل بند پیرو است. پس رابطه ابطال نیز بین یک جفت (مفعول صریح بند پایه و فاعل بند پیرو) برقرار است. در نمودارهای دستور قوس‌های جفتی رابطه مسئول و ابطال به صورت (۳۳) و (۳۴) نمایش داده می‌شود (جانسون و پستال ص ۶۰-۶۶، پستال ۱۰۸-۱۱۰).



در شبکه‌هایی که تنها یک لایه وجود دارد هر قوس مسئول خودش است (جانسون و پستال ص ۶۵). در این صورت، آن جفت قوس (یعنی A و B در مثال ۳۳ فوق) کاملاً روی هم قرار می‌گیرند. در هر شبکه رابطه‌ای همیشه رابطه مسئول هست اما ممکن است رابطه ابطال (= حذف قوس) وجود نداشته باشد (همانجا). بر این اساس در یک جمله معلوم و متعدی سه قوس (قوسی که معرف فعل است، قوسی که معرف فاعل است و قوسی که معرف مفعول صریح است) وجود دارند و هر کدام از این قوسها مسئول خودش است و رابطه ابطال نیز وجود ندارد (همانجا).

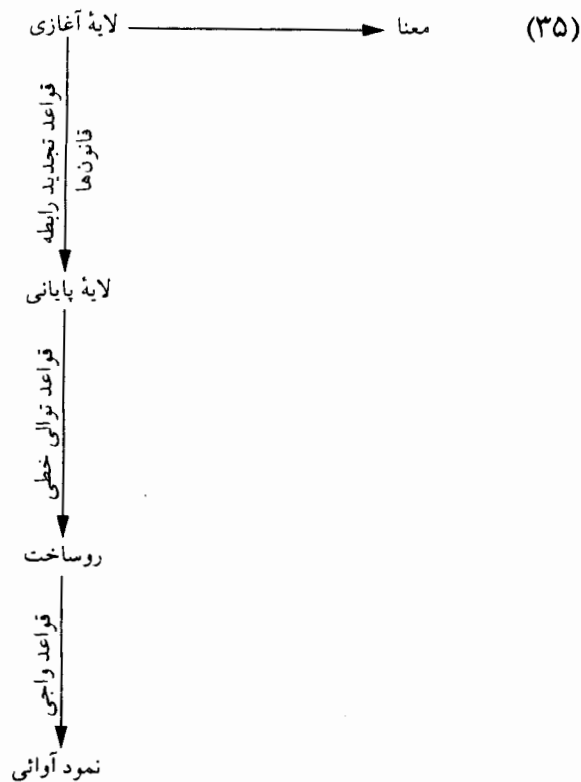
انشعاب دیگری در چهارچوب دستور رابطه‌ای در حال تکوین است که واضع آن گردتس^۱ است. او این انشعاب را 'نظریه انطباق'^۲ نامیده است و در آن قصد دارد بعضی از نارسائی‌های دستور رابطه‌ای را در خصوص فرایندهای 'تجدید رابطه' و مشخصاً 'پیشرفت' بر طرف کند. در این انشعاب، سطح نقشهای معنایی (= حالت‌های معنایی)، سطح رابطه‌های دستوری (= لایه آغازی در دستور رابطه‌ای) و سطح 'انطباق‌ها'^۳ (= لایه پایانی در دستور رابطه‌ای) مطرح‌اند (گردتس، گفتگوی حضوری). وارد شدن به جزئیات این انشعاب در حال تکوین از حوصله این بحث خارج است. وجود انشعاب فوق حاکی از پویایی دستور رابطه‌ای است لیکن همانطور که در آغاز معرفی این دستور

1) Donna B. Gerdtz

2) MAPing Theory

3) MAPs

خاطر نشان کردیم این نظریه این روزها به اندازه سابق پرفردار نیست و اخیراً خانم ای سن که از چهره‌های برجسته طرفدار این نظریه بود به نظریهٔ زبانی چامسکی (نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی) روی آورده است (ر.ک. ای سن ۱۹۹۲).
بر اساس توضیحات فوق، انگارهٔ معیار و امروزی 'دستور رابطه‌ای' را می‌توان به صورت نمودار (۳۵) زیر نمایش داد.



فصل هشتم

نظریه معیار گسترده و نظریه معیار گسترده اصلاح شده

در این فصل از تحولات عمده‌ای صحبت خواهد شد که در درون بدنه و تنه اصلی دستور زایشی-گشتاری از سال ۱۹۶۵، یعنی نظریه معیار، تا ۱۹۸۱، یعنی زمان طرح نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی صورت پذیرفته است. در این مقطع زمانی زبان‌شناسانی با مبنا قرار دادن اصول و ارکان نظریه معیار، گسترش و اصلاحاتی را در آن نظریه پدید آوردند. چامسکی که برای نخستین بار خود اصطلاح 'نظریه معیار گسترده' را بکار برده است (۱۹۷۲b، ص ۷۳ و ۱۹۷۳، ص ۲۳۳) از کلیه تحولاتی که در بدنه اصلی دستور زایشی از نظریه معیار به بعد شامل نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی حادث شده است با عنوان 'نظریه معیار گسترده' یاد کرده است (۱۹۸۰a، ص ۳؛ ۱۹۸۱، ص ۴؛ ۱۹۸۲، ص ۳؛ ۱۹۸۶a، ص ۶۷ و ۱۵۵). اما معمولاً برشهای ریزتری در این تحولات مفروض است. زبان‌شناسان تحولات بین ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳ را نظریه معیار گسترده نامیده‌اند و تحولات ۱۹۷۳ به بعد را 'نظریه معیار گسترده اصلاح شده' خوانده‌اند (باخ ۱۹۷۷، ص ۱۳۵). البته گاه علاوه بر دو نظریه فوق‌الذکر انگاره‌های حول و حوش ۱۹۸۰ را با عنوان انگاره T یا انگاره Y، به خاطر هیأت کلی آنها که شبیه این حروف لاتین است، نیز نامگذاری کرده‌اند (ریمزیک و ویلیامز^۲ ۱۹۸۶، ص ۱۷۱، کوپر^۳ ۱۹۹۲، ص ۱۳). ما از ورود به این انگاره‌ها، به لحاظ اینکه به عنوان یک مقطع عمده در تحولات دستور

1) Extended Standard Theory= EST

2) Revised Extended Standard Theory= REST

3) Henk Van Riemsdijk and Edwin Williams

4) Elizabeth Cowper

زایشی شناخته شده نیستند، چشم پوشی می‌کنیم و به شرح نظریه معیار گسترده و نظریه معیار گسترده اصلاح شده می‌پردازیم.

نگارنده بر این باور است که سیمای نظریه معیار گسترده در مجموعه آثار زیر متبلور است: راس (۱۹۶۷)، چامسکی (۱۹۷۰، ۱۹۷۱)، اموندز^۱ (۱۹۷۰)، پرمیوتر (۱۹۷۱)، و جکندوف (۱۹۷۲).

یکی از آثار شاخصی که پس از طرح نظریه معیار تدوین گردیده بی‌گمان رساله دکترای جان رابرت راس بوده است. به استنباط نگارنده این رساله را می‌بایست نقطه عطف بسیار برجسته‌ای در مطالعات زایشی از آغاز تا کنون محسوب کرد. عنوان آن رساله 'محدودیت‌هایی بر متغیرها در نحو'^۲ است که با راهنمایی چامسکی تدوین گردیده است. در طول سال‌ها پس از اتمام رساله هزاران نسخه از آن تکثیر گردید و مورد استفاده زبان‌شناسان و دانشجویان زبان‌شناسی قرار گرفت و سرانجام در سال (۱۹۸۶) بدون تغییر محتوایی به صورت کتاب با عنوان نحو نامتناهی^۳ نشر یافت. اگرچه در بخش تقدیر و تشکر آن کتاب اشاراتی به علائق مشترک نویسنده کتاب و جورج لیکاف (واضع معناشناسی زایشی) شده است بدون اینکه نام معناشناسی زایشی برده شود (ص xv)، و همانطور که در فصل پنجم کتاب حاضر شرح داده شد راس در تکوین معناشناسی زایشی نقش عمده داشته است، اما حقیقتاً ردّ پای از آنچه که شاخص معناشناسی زایشی است در این اثر دیده نمی‌شود. از این رو، نگارنده آنرا در زمره آثار مربوط به مبحث نظریه معیار گسترده جای داده است. ما این مبحث را با معرفی مفاهیم بنیادی مطرح شده در این رساله / نحو نامتناهی آغاز می‌کنیم. تمامی ارجاع‌های ما به صفحات و مثالهای کتاب خواهد بود.

آن اثر اساساً به 'محدودیت'^۴ های همگانی که بر حرکت سازه‌ها در نحو زبانها حاکم است پرداخته است و بنابراین دستاوردی بسیار مهم در راستای دستیابی به همگانیهای زبانی و نیل به کارآئی تبیینی محسوب می‌شود. به بیانی رساتر، تا پیش از طرح مفهوم محدودیت‌های همگانی بر عملکرد گشتارها، آنچه عملکرد گشتاری را محدود می‌کرد

1) Joseph Emonds

2) constraints on variables in syntax

3) *Infinite Syntax*

4) constraint

‘شرط’^۱ یا ‘شروطی’ بود که برای عملکرد آن گشتار ضرورت داشت. به عنوان نمونه، در مورد گشتار مجهول این شرط وجود داشت که دو گروه اسمی مذکور در درونداد آن گشتار (یعنی NP_1-V-NP_2) می‌بایست ‘هم‌بند’^۲ باشند به این معنا که هر دو گروه اسمی باید در درون یک بند / جمله واقع باشند. در رسالهٔ دکتری راس شرط یا شروط لازم برای عملکرد فرد فرد گشتارها جای خود را به محدودیت‌های همگانی برای عملکرد گشتارها داده است. به بیانی روش‌تر، اگر ساخت خاصی، مثلاً ساخت همپایه (S and S) وجود داشته باشد هیچ گشتار حرکتی نمی‌تواند سازه‌ای را از درون آن خارج کند. چنین ساختی را راس ‘جزیره’^۳ نامیده است. این نامگذاری مبتنی بر این تشبیه است که جزیره‌ها را آب احاطه کرده است و از این رو خروج از آن‌ها ناممکن است. طرح مفهوم ‘جزیره’ به تعبیر فوق عمده‌ترین دستاورد راس می‌باشد و در تحولات بعدی در دستور زایشی همواره تأثیرگذار بوده است. تاکنون با مفهوم ‘محدودیت’ در عنوان رسالهٔ راس آشنا شدیم، حال به معرفی مفهوم ‘متغیر’^۴ در عنوان آن رساله می‌پردازیم. در درونداد گشتارها سازه‌هایی هستند که ذکر مقولهٔ نحوی آنها (همچون NP, V) در عملکرد آن گشتار ضرورت دارد. در کنار این مقوله‌ها عناصری ممکن است وجود داشته باشند که در عملکرد آن گشتار دخالت ندارند. این عناصر ممکن است زنجیره‌های طولانی باشند یا حتی صفر باشند. این عناصر متغیرها هستند که معمولاً در قاعده‌ها با نمادهایی مانند X و Y نمایش داده می‌شوند. یکی از قاعده‌هایی که در درونداد آن استفاده از متغیرها اجتناب‌ناپذیر است قاعدهٔ گشتاری تشکیل جملات پرسشی دارای پرسشواژه است. راس قاعدهٔ زیر را برای اشتقاق این گونه جملات ارائه کرده است. در این قاعده مقولهٔ نحوی NP مکان ژرف ساختی پرسشواژه است و X و Y متغیرهای ماقبل و مابعد آن پرسشواژه هستند (ص ۵).

$$\begin{array}{lcl}
 (1) \text{ X-NP-Y} & & [(1.13)] \\
 \begin{array}{ccc} 1 & 2 & 3 \end{array} & \xrightarrow{\text{اجباری}} & \\
 & \text{شماره (۲)} & \\
 2+1 \quad \emptyset \quad 3 & & \text{پرسشواژه است}
 \end{array}$$

طبق این قاعده هرگاه زنجیره‌ای از عناصر وجود داشته باشد و در میان آنها سازه‌ای به

صورت پرسشواژه باشد، در زبان انگلیسی این پرسشواژه اجباراً به ابتدای آن زنجیره منتقل می‌شود. این قاعده گشتاری جمله‌های زیر را به دست می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌شود پرسشواژه گاه از بندهای درونه‌ای (جملات (b)-(d)) به ابتدای بند پایه حرکت می‌کند.

(2) a. What did Bill buy? [(1.14)]

b. What did you force Bill to buy?

c. What did Harry say you had forced Bill to buy?

d. What was it obvious that Harry said you had forced Bill to buy?

همانطور که خواننده خود پی برده است صورت ژرف‌ساختی جمله a (2) نمودار درختی *Bill buy what* است که درونداد گشتار (۱) واقع می‌شود. در این نمودار *Bill buy* معادل *X* ماست (و این نشان می‌دهد که متغیرها می‌توانند سازه نباشند) و *what* پرسشواژه است و متغیر *Y* ما صفر است. پس از عملکرد گشتار، پرسشواژه به ابتدای جمله منتقل می‌گردد و جمله a (2) حاصل می‌شود. به همین ترتیب در نمودار درختی (2) d زنجیره *it was obvious that Harry said you had forced Bill to buy what* درونداد گشتار (۱) واقع می‌شود. در این صورت تمامی زنجیره منهای پرسشواژه متغیر *X* ماست و پرسشواژه *NP* است و متغیر *Y* صفر است. آنچه در خصوص مطالب فوق در خور توجه است این است که گشتار (۱) جمله‌های مختلف با عناصر و سازه‌های متنوع را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نمی‌توان عناصر آن جمله‌ها را در درونداد گشتار (۱) گنجانده زیرا تعداد و حجم این عناصر قابل کنترل و تحدید نیست. بنابراین بهره‌گیری از متغیرها اجتناب‌ناپذیر است. در عین حال حضور متغیر در درونداد قواعد گشتاری آزادی عمل بسیاری به وجود می‌آورد که گاه به تولید جملات غیردستوری می‌انجامد. به عنوان نمونه، گشتار (۱) علاوه بر جملات دستوری (۲) جملات غیردستوری (۳) را نیز تولید می‌کند (ص ۶).

(3) a. *What did Bill buy potatoes and? [(1.15)]

b. *What did that Bill wore surprise everyone?

c. *What did John fall asleep and Bill wear?

صورت ژرف‌ساختی مثال (3) b دارای زنجیره *that Bill wore what surprise everyone* است که درونداد گشتار (۱) واقع می‌شود. در این زنجیره عناصر *that Bill wore* متغیر

X است و what پرسشواژه و surprise everyone متغیر Y می باشد. پس از عملکرد گشتار مثال غیردستوری حاصل می شود. اکنون منطق رساله دکتری راس روشن است. او در صدد یافتن 'محدودیت‌هایی' است که می بایست بر 'متغیرها' در درونداد گشتارها اعمال شود تا ضمن تولید جملات دستوری (۲) از تولید جملات غیردستوری (۳) جلوگیری شود. به بیانی دیگر، چه محدودیت‌هایی برای حرکت گشتاری سازه‌ها از روی متغیرها وجود دارد؟ وی تأکید ورزیده است که محدودیت‌های متعددی ممکن است در حرکت سازه‌ها از روی متغیرها وجود داشته باشند اما او در پی یافتن محدودیت‌هایی بوده است که جنبه همگانی دارند (همانجا).

راس بحث خود را با استناد به اولین محدودیت همگانی در دستور زایشی که چامسکی (۱۹۶۴a) مطرح کرده است آغاز نموده است. چامسکی با ارائه مثال‌هایی همچون (۴) خاطر نشان کرده است که از این جمله سه معنی مستفاد می شود.

(4) Mary saw the boy walking toward the railroad station [(7)]

یکی از معانی این جمله این است که 'مریم پسری را که به سوی ایستگاه قطار گام برمی داشت دید' معنی دیگر آن این است 'مریم در حالی که (خود) به سوی ایستگاه قطار گام برمی داشت پسر را دید' و معنی سوم آن این است که 'مریم پسر را در حالی که (آن پسر) به سوی ایستگاه قطار گام برمی داشت دید'. از میان این سه معنی، معنی دوم در بحث حاضر بی اهمیت و بی تأثیر است. چامسکی تحلیل نحوی معانی اول و سوم را به صورت زیر ارائه کرده است:

(5) (i) NP-Verb-NP [(8) (ii)]

(ii) NP-Verb-NP-complement [(8) (i)]

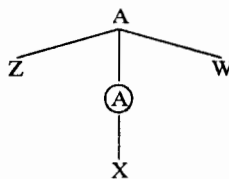
در تحلیل نخست کل گروه اسمی (the boy (who was) walking toward the railroad station) و در تحلیل دوم the boy گروه اسمی مفعولی است و walking toward the railroad station 'متمم' آن است. اکنون جمله پرسشی زیر را که مبتنی بر جمله (۴) است بررسی می کنیم.

(6) Who(m) did Mary see walking toward the railroad station? [(6) (i)]

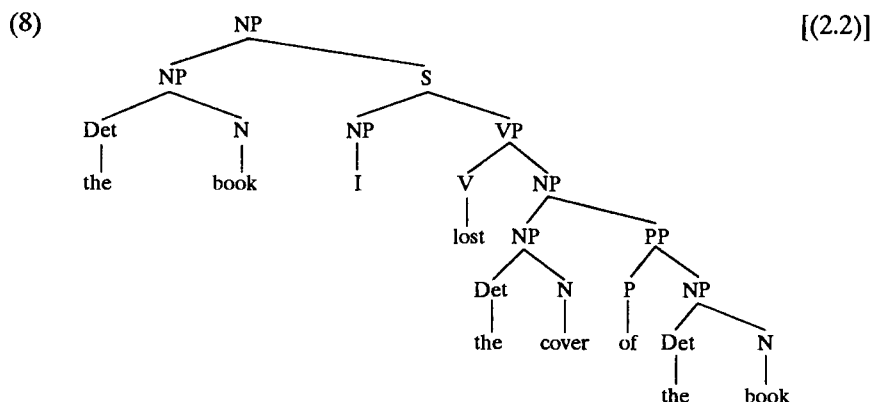
به استنباط چامسکی این مثال دیگر مبهم نیست و تنها یک معنی از آن فهمیده می‌شود که با معنی سوم فوق‌الذکر، یعنی تحلیل نحوی ii (5) مرتبط است 'مریم چه کسی را دید در حالی که (آن کس) به سوی ایستگاه قطار گام برمی‌داشت؟'. چامسکی علت این امر را شرطی همگانی به شرح زیر دانسته است: اگر گروه X که از مقوله A است در درون گروه بزرگتر ZXW که خود نیز از همان مقوله A است واقع باشد آنگاه هیچ قاعده‌ای که به مقوله A عمل می‌کند به X عمل نمی‌کند بلکه به گروه بزرگتر ZXW عمل می‌کند. راس این شرط همگانی را 'اصل A بر روی A' نامیده است و با ارائه نمودار درختی (۷) گفته است که بر اساس آن اصل هر گشتاری که بخواهد مقوله A را تحت تأثیر قرار دهد به بالاترین A و نه A محصور در دایره الزاماً عمل می‌کند (ص ۹ و ۱۰).

(7)

[(2.1)]



بنابراین در اشتقاق جمله (۶) از جمله (۴) اصل A بر روی A تنها جمله پرسشی‌ای را جایز می‌شمارد که با تحلیل نحوی ii (5) سازگار است زیرا در تحلیل i (5) هسته ساخت موصولی (یعنی the boy) گروه اسمی است که در بطن کل ساخت موصولی (یعنی the boy (who was) walking toward the railroad station) که آن نیز گروه اسمی است واقع است و حرکت the boy به صورت پرسشواژه who(m) تخطی از اصل A بر روی A می‌باشد. از این روست که جمله (۶) مبهم نمی‌باشد. چامسکی (۱۹۶۴b) خود مثالهایی ارائه داده است که ناقض اصل A بر روی A هستند لیکن دستوری‌اند. راس نیز مثالهای دیگری به شاهد آورده است که یک نمونه آن در نمودار (۸) نقل شده است. این نمودار ساخت موصولی است و بر اساس آن مثالهایی (۹) و (۱۰) حاصل می‌شود (ص ۱۱).



(9) the book the cover of which I lost

(10) the book which I lost the cover of

در مثال (۹) کل گروه اسمی مفعولی به همراه ضمیر موصولی (یعنی the cover of which) به کنار هسته (یعنی the book) حرکت داده شده است ولی در مثال (۱۰) تنها بخشی از آن گروه اسمی مفعولی (یعنی the book دوم) به صورت ضمیر موصولی به کنار هسته منتقل شده است. این بخش منتقل شده خود گروه اسمی است که از درون گروه اسمی بزرگتر مفعولی منفک شده است و بنابراین در اشتقاق مثال (۱۰) از اصل A بر روی A تخطی شده است لیکن این مثال دستوری است.

اگرچه پیش‌بینی اصل A بر روی A در مورد غیر دستوری بودن مثال (۱۰) نادرست است اما ساختهای متعددی وجود دارند که راس آنها را بحث کرده و نشان داده است که پیش‌بینی آن اصل در مورد آنها صحیح است (ص ۱۲-۱۷). در عین حال ساختهایی نیز وجود دارند که منطبق با اصل A بر روی A نیستند (یعنی آن ساخت‌ها اساساً از نوع A بر روی A نیستند) و بنابراین انتظار نمی‌رود که آن اصل پیش‌بینی‌ای در خصوص آنها داشته باشد لیکن حرکت سازه‌ای از درون آن ساخت‌ها که منجر به پشت سر نهادن متغیر می‌شود تابع محدودیت‌هایی است که به نظر می‌رسد جنبه همگانی داشته باشند. به عنوان نمونه، جمله (۱۱) را در نظر می‌گیریم (ص ۷۵). مفعول این جمله یک ساخت موصولی است (شامل هسته a girl و بند موصولی who is jealous of Maxime). حال اگر گروه اسمی Maxime در درون بند موصولی مورد پرسش قرار گیرد ساخت غیر دستوری (۱۲) حاصل می‌شود ولی این ساخت تخطی از اصل A بر روی A نیست

زیرا گروه اسمی Maxime خود در درون گروه اسمی دیگری واقع نیست (بلکه جزئی از گروه حرف اضافه‌ای است که آن نیز بخشی از گروه فعلی است).

(11) Phineas knows a girl who is jealous of Maxime [(4.14) a]

(12) * Who does Phineas know a girl who is jealous of? [(4.15) a]

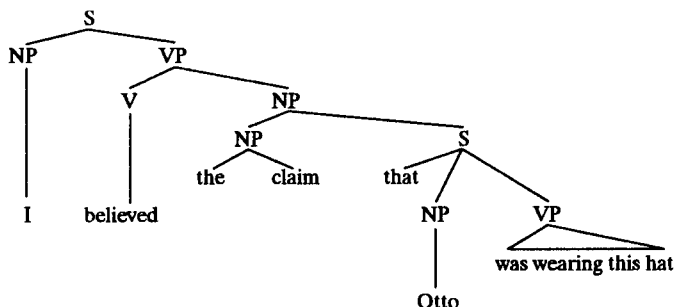
همچنین در مثالهای (13) a و (13) b مفعول فعل پایه ساخت متمم است که این ساخت در مثال اول دارای 'هسته واژگانی' است اما در مثال دوم، این ساخت فاقد هسته واژگانی است.

(13) a. I believed the claim that Otto was wearing this hat. [(4.17) a]

b. I believed that Otto was wearing this hat. [(4.17) b]

راس نمودار درختی (۱۴) را برای نمایش ساخت درونی جمله (13) a پیشنهاد کرده است و خاطر نشان کرده است که نمودار درختی (13) b نیز همانند (۱۴) است با این تفاوت که هسته واژگانی (the claim) در آن محذوف است.

(14) [(4.19)]



همانطور که نمودار فوق نشان می‌دهد گروه اسمی this hat بخشی از گروه فعلی است و بنابراین حرکت آن تخطی از اصل A بر روی A نیست. حال اگر این گروه اسمی در جمله (13) a حرکت داده شود ساخت غیردستوری خواهد بود لیکن حرکت همین گروه اسمی در جمله (13) b جمله دستوری به دست می‌دهد. در مثالهای (۱۵) حرکت این گروه اسمی به خاطر موصولی سازی صورت گرفته است. ناگفته پیداست که این حرکت از روی متغیر انجام می‌شود.

(15) a. *The hat which I believed the claim that Otto was wearing is red.

[(4.18) a]

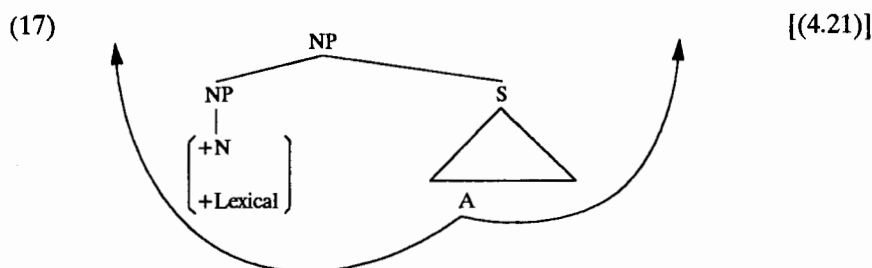
b. The hat which I believed that Otto was wearing is red. [(4.18) b]

راس به منظور جلوگیری از تولید مثالهای غیردستوری (۱۲) و a (15) محدودیت زیر را که معتقد است شکل اولیه و خام آنرا مدیون ادوارد کلیما است پیشنهاد کرده است و آن را 'محدودیت گروه اسمی مرکب' نامیده است (ص ۷۱ و ۷۶).

(۱۶) محدودیت گروه اسمی مرکب

هیچ عنصری را که در درون جمله‌ای واقع است که خود تحت 'اشراف' گروه اسمی ای است که دارای هسته واژگانی است نمی‌توان توسط گشتاری به خارج از آن گروه اسمی حرکت داد. [(4.20)]

محدودیت گروه اسمی مرکب را می‌توان به گونه‌ای تصویری به صورت نمودار (۱۷) نمایش داد. طبق نمودار (۱۷) حرکت عنصر A از بطن بند به طرف راست یا چپ به خارج از کل گروه اسمی، یعنی گروه اسمی مرکب، ناممکن است (ص ۷۶ و ۷۷).



ناگفته روشن است که این محدودیت حرکت سازه‌ها به کمک گشتارها را در درون بند محدود نمی‌کند بلکه تنها حرکت سازه‌ها از درون بند را به خارج از گروه اسمی مرکب مانع می‌شود. به بیانی دیگر، گروه اسمی مرکب یک جزیره است (ص ۲۸۸). همچنین دو مثال دستوری (۹) و (۱۰) که بر اساس نمودار (۸) شکل گرفته‌اند و همانطور که پیشتر توضیح داده شد مثال (۱۰) تخطی از اصل A بر روی A است حال تبیینی روشن دارند زیرا اگرچه کل نمودار (۸) یک گروه اسمی مرکب است لیکن هر دو حرکتی که منجر به تشکیل مثال‌های (۹) و (۱۰) شده‌اند در درون گروه اسمی مرکب و نه به خارج از آن صورت گرفته‌اند. خواننده خود دریافته است که جمله b (15) که بر اساس b (13)

1) (be) dominated by

ساخته شده است دستوری است زیرا در حرکت گروه اسمی *this hat* به منظور موصولی سازی، از محدودیت گروه اسمی مرکب تخطی صورت نگرفته است زیرا گروه اسمی مفعولی در مثال b (13) فاقد هسته واژگانی است بنابراین آن مفعول گروه اسمی مرکب به حساب نمی آید (زیرا یکی از شروط گروه اسمی مرکب که بر خورده از هسته واژگانی است احراز نشده است). اکنون به معرفی محدودیت همگانی دیگری روی می آوریم.

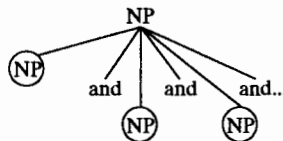
مثال های a (18) و b (18) زیر که در آنها گشتار حرکت پرسشواژه سازه ای را از درون ساخت همپایه (NP and NP)، از روی متغیر، حرکت داده است غیر دستوری می باشند (ص ۹۷).

(18) a. *What sofa will he put the chair between some table and? [(2.18)]

b. *What table will he put the chair between and some sofa? [(2.19)]

غیر دستوری بودن مثال های فوق بر اساس اصل A بر روی A قابل تبیین است زیرا همانطور که نمودار (۱۹) نشان می دهد گروه های اسمی همپایه محصور در دایره سازگار با شرایط آن اصل، بنگرید به نمودار ۷، می باشند.

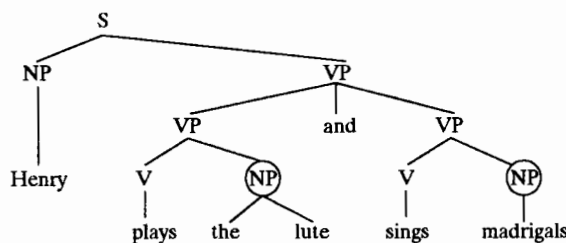
(19)



اما اصل A بر روی A مانع حرکت گروه های اسمی محصور در دایره در نمودار (۲۰) نمی شود زیرا این گروه های اسمی در زیر گروه فعلی واقع اند و بنابراین آن دواز یک مقوله نیستند و نتیجتاً اصل فوق بر آنها جاری نمی باشد. علی رغم عدم عملکرد اصل A بر روی A، ساخت (۲۱) که ماحصل حرکت دومین گروه اسمی محصور در دایره (از روی متغیر) به منظور موصولی سازی است غیر دستوری می باشد.

(20)

[(4.80)]



(21) *The madrigals which Henry plays the lute and sings sound lousy.

[(4.82) b]

راس محدودیتی همگانی به نام 'محدودیت ساخت همپایه'^۱ را برای جلوگیری از تولید مثال‌های غیردستوری (۱۸) و (۲۱) پیشنهاد کرده است (ص ۹۸ و ۹۹). این محدودیت در شماره (۲۲) آمده است.

(۲۲) محدودیت ساخت همپایه

در ساخت همپایه هیچ 'سازه همپایه'^۲ را نمی‌توان حرکت داد و هیچ عنصری از درون سازه همپایه را نیز نمی‌توان به خارج از آن سازه منتقل کرد. [(4.84)]

بنابراین ساخت همپایه نیز جزیره است (ص ۲۸۸).

محدودیت گروه اسمی مرکب و محدودیت ساخت همپایه نه تنها قادرند مواردی را که اصل A بر روی A تبیین می‌کرد (همچون (۶)^۳ و (۱۸)) تبیین کنند بلکه مواردی را که مغایر با پیش‌بینی آن اصل بود (مانند (۱۰)) یا اینکه آن اصل از عهده تبیین آن بر نمی‌آمد (مثل (۱۵) و (۲۱)) نیز تبیین نمایند. از این رو دو محدودیت فوق الوصف (در مواردی که بحث شد) جایگزین اصل A بر روی A شدند.

محدودیت دیگری که در اینجا معرفی خواهد شد اگرچه در زبان انگلیسی و تعدادی از زبانهای دیگر جاری است لیکن بعضی از زبانها از آن پیروی نمی‌کنند. از این رو جزء محدودیت‌های همگانی تلقی نمی‌گردد (ص ۱۴۷-۱۴۹). در مجموعه مثال‌های (۲۳) جمله اول معلوم است و دو جمله دیگر برابر مجهول آن می‌باشند. جمله سوم ماحصل عملکردگشتار 'حرکت بند' متمم بر جمله دوم است.

(23) a. The reporters expected that the principal would fire some teacher. [(4.250) a]

b. That the principal would fire some teacher was expected by the reporters. [(4.250) b]

1) The Coordinate Structure Constraint

2) conjunct

۳) در مورد مثال (۶) گفتیم تعبیری که بر اساس تحلیل نحوی i (5) مبتنی باشد از آن استنباط نمی‌شود زیرا اصل A بر روی A آن را جایز نمی‌شمارد. اکنون می‌گوئیم که در تحلیل نحوی i (5) گروه اسمی مفعولی ساخت موصولی است و بنابراین گروه اسمی مرکب است. از آنجا که گروه‌های اسمی مرکب جزیره‌اند هیچ عنصری را (از جمله هسته وازگانی گروه اسمی مرکب) از درون آنها به خارج از آن‌ها نمی‌توان منتقل کرد.

- c. It was expected by the reporters that the principal would fire some teacher. [(4.250) c]

همانطور که مجموعه مثالهای (۲۴) گواه آن است گروه اسمی درون بند متمم (بندی که با that شروع می‌شود) در مثال‌های a (23) و c (23) را می‌توان (از روی متغیر) حرکت داد و موصولی سازی بر آن انجام داد ولی این فرایند در مورد b (23) ناممکن است.

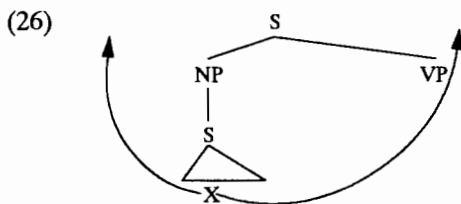
- (24) a. The teacher who the reporters expected that the principal would fire is a crusty old fizzlebotch. [(4.251)a]
 b. *The teacher who that the principal would fire was expected by the reporteres is a crusty old fizzlebotch. [(4.251)b]
 c. The teacher who it was expected by the reporters that the principal would fire is a crusty old fizzlebotch. [(4.251)c]

به منظور تولید جملات دستوری a (24) و c (24) بر مبنای a (23) و c (23) و ممانعت از تولید b (24) بر پایه b (23) راس 'محدودیت بند متمم فاعلی' را به شرح زیر پیشنهاد کرده است. این محدودیت حرکت عنصری را از درون بند متممی که خود در جایگاه فاعل بند پایه واقع است مسدود می‌کند.

(۲۵) محدودیت بند متمم فاعلی

هیچ عنصری را که تحت اشراف گروه S واقع است نمی‌توان به خارج از آن حرکت داد اگر آن گروه S خود تحت اشراف گروه اسمی ای قرار دارد که خود آن گروه اسمی بلافاصله تحت اشراف گروه S (دیگری) است. [(4.254)]

نمودار شماره (۲۶) وضعیت قرار گرفتن بند متمم فاعلی را نمایش داده است.



از این رو بند متمم فاعلی نیز جزیره است (ص ۲۸۸).

از دستاوردهای دیگر رساله راس مفهوم 'شرط برونداد'^۱ است (ص ۴۹-۴۱). بر اساس این شرط به جای اینکه شرط یا شروطی ناظر بر عملکرد گشتاری باشد به آن گشتار اجازه داده می‌شود که آزادانه عمل کند و سپس اشتقاقهای غیردستوری و یا دستوری اما (به لحاظ کنشی) ناپذیرفتنی یا دارای درجه پائینی از پذیرفتنی بودن توسط 'شرط یا شروط برونداد' درجه‌بندی می‌شوند. راس گفته است که برخی از این شروط ممکن است جنبه همگانی داشته باشند و آنها را 'صافی‌های کنشی'^۲ نامیده است و برخی از آنها ویژه یک زبان‌اند. نمونه‌ای از شرط برونداد در مثالهای زیر متجلی است.

- [(3.39)]
- (27) a. *I sent him it.
 b. I sent him that.
 c. ? I sent him Andy.
 d. I sent him something.

در این مثالها به جای اینکه شرطی بر عملکرد 'قاعده حرکت مفعول غیر صریح'^۳ که نمودارهای درختی جملاتی همچون I gave a book to Mary و I gave Mary a book را به هم مرتبط می‌کند اعمال گردد و مثلاً گفته شود که اگر مفعول صریح و غیر صریح هر دو ضمیر باشند (مانند a (27)) عملکرد این گشتار مسدود می‌گردد به گشتار اجازه داده می‌شود که آزادانه عمل کند و بعد شرط برونداد توالی رخداد دو مفعول را همانطور که در مثال (۲۷) مشاهده می‌شود درجه‌بندی می‌کند. راس همچنین پیشنهاد کرده است که شروط برونداد در بخشی مستقل از بخش نحو جای داده شوند. وی آن بخش را 'بخش سبکی'^۴ نامیده است (ص ۴۸). مفاهیم فوق الوصف در همین مقطع و مقاطع بعدی در تحولات دستور زایشی اهمیت بیشتری کسب کردند.

دیوید پرمیوتر در کتابی با عنوان محدودیت‌های ژرف ساختی و روساختی در نحو (۱۹۷۱) بر اساس شواهدی از چند زبان استدلال کرده است که گاه لازم است محدودیت‌هایی بر نمودارهای درختی تولید شده در بخش پایه، پیش از آنکه متأثر از عملکرد هر گشتاری واقع شوند، اعمال گردد. وی این محدودیت‌ها را 'محدودیت‌های ژرف ساختی'^۵ خوانده است. یکی از آنها 'محدودیت فاعل متفاوت'^۶ در زبان انگلیسی است. این محدودیت به

1) output condition 2) performance filters

3) dative rule

4) stylistic component

5) deep structure constraints

6) the unlike-subject constraint

ساختهائی دلالت دارد که فاعل بندپایه و فاعل بندپیرو در این ساختها در مقطع ژرف ساخت می‌بایست متفاوت باشند در غیر این صورت جملات حاصل غیردستوری خواهند بود. نمونه‌ای از چنین ساختی در مثال (۲۸) با فعل scream وقتی بندپیرو آن 'بی‌زمان' است مشاهده می‌شود (ص ۴).

(28) a. I screamed for Clyde to commit himself. [(1)]

b. * I screamed for me to commit myself. [(2) a]

شایان توجه است که هیچیک از ابزارهای نظری مطرح شده در نظریه معیار قادر به جلوگیری از تولید جمله b (28) نیست و بنابراین لازم است که ابزار نظری تازه‌ای به دست داده شود. این ابزار نظری همان 'محدودیت ژرف ساختی' است. پرمیوتر همچنین در بحث مفصلی نشان داده است که گاه ساخت تولید شده توسط بخش پایه تمام شروط دستوری بودن را داراست و گشتارها نیز بطور صحیح به آن عمل کرده‌اند لیکن آن ساخت غیردستوری است. وی برای طرد این موارد 'محدودیت‌های روساختی'^۲ را به عنوان ابزاری نظری پیشنهاد کرده است (ص ۱۸-۸۶). از آنجا که رکن بحث او بر پایه شواهدی از اسپانیولی متکی است از ورود به آن خودداری می‌کنیم و یادآوری می‌کنیم که مفهوم 'شرط برونداد' که در ارتباط با مثال (۲۷) از سوی راس مطرح شده است موردی است از محدودیت روساختی. محدودیت‌های ژرف ساختی و روساختی همچون صافی عمل می‌کنند و نمودارهایی که از آنها تخطی کرده‌اند غیردستوری تلقی می‌شوند (ص ۱۲۳).

همانطور که خواندیم راس محدودیت‌هایی بر عملکرد گشتارها مطرح کرد. به بیانی رساتر، وی نشان داد که عملکرد گشتارها (ی حرکتی) تابع محدودیت‌هایی است (مانند محدودیت گروه اسمی مرکب، محدودیت ساخت همپایه، محدودیت بند متمم فاعلی). از منظری دیگر، این محدودیت‌ها در واقع حد و اندازه حرکتی را که گشتارها می‌توانند به وجود بیاورند محدود می‌کنند. از تحولات عمده دیگر در این راستا رساله دکتری جوزف اموندز به سال (۱۹۷۰) است. شاخص‌ترین دستاورد این رساله طرح 'محدودیت حافظ ساخت'^۳ (ص ۶۸) در عملکرد گشتارها است. جان کلام این

1) infinitival

2) surface structure constraints

3) the structure-preserving constraint

محدودیت تبیین این واقعیت است که گشتارها عمدتاً تغییر و دگرگونی‌ای بوجود نمی‌آورند که ساخت حاصل متفاوت از ژرف‌ساختها باشد. به بیانی روشنتر، در اثر عملکرد گشتارها که باعث حرکت، حذف، یا افزایش سازه‌ها یا عنصری در زبان می‌شود نمودار درختی حاصل آن گونه است که مستقلاً توسط قواعد ساخت گروهی موجود در آن زبان نیز قابل تولید است. یعنی گشتارها در قالب نمودارهای درختی ژرف‌ساختی دگرگونی‌هایی ایجاد می‌کنند. این محدودیت در واقع تعیین و تحدید اینکه یک قاعده گشتاری اصولاً چگونه قاعده‌ای است می‌باشد. یکی از گشتارهایی که اموندز نشان داده است که تابع این محدودیت است و از این رو جزء 'گشتارهای حافظ ساخت'^۱ است قاعده مجهول است (ص ۲۵-۳۵). در عملکرد این گشتار مفعول صریح فعل معلوم به جایگاه فاعل حرکت می‌کند زیرا این جایگاه مکانی است که گروه اسمی در آن واقع می‌شود و قواعد ساخت گروهی نیز در این جایگاه گروه اسمی تولید می‌کنند ولی هیچ‌گاه نباید انتظار داشته باشیم که در مجهول سازی مفعول به جایگاهی بین فعل کمکی و فعل اصلی حرکت کند زیرا هیچ قاعده ساخت گروهی در این جایگاه اسم تولید نمی‌کند.

در رساله اموندز علاوه بر گروه گشتارهای حافظ ساخت گشتارهای دیگری نیز مطرح‌اند که وی آنها را 'گشتارهای بند اصلی'^۲ نامیده است. علت این نامگذاری این است که این گروه از گشتارها هیچ‌گاه در بند پیرو عمل نمی‌کنند. نمونه‌ای از این گشتارها گشتار 'مبتدا سازی'^۳ است که در مثال a (29) زیر ملاحظه می‌شود. در این مثال، مفعول ژرف‌ساختی مبتدا واقع شده است. مثال غیردستوری b (29) حاکی از آنست که این گشتار نمی‌تواند در بند پیرو عمل کند (ص ۱۸).

(29) a. Each part John examined carefully. [(42)]

b. * I fear (that) each part John examined carefully. [(43)]

تصور می‌کنم شرح کافی از محدودیت‌های گشتاری (از نوع محدودیت‌های پیشنهادی راس و اموندز) ارائه شده است. پیش از پرداختن به موضوع دیگری گفتنی است که در مقطع مورد وصف ما در این فصل تعداد قابل توجهی گشتار که در مقاطع

1) structure-preserving transformations

2) root transformations

3) topicalization

پیشین مطرح نبودند شناسائی شده و توصیف شده‌اند. یکی از این گشتارها که در تحولات بعدی در دستور زایشی به لحاظ نظری بسیار مورد توجه قرار گرفته است در اینجا معرفی می‌شود. شایان تأکید است که دقایق و ظرائف تحلیل این گشتار و زیرساختهائی که به آن عمل می‌کند در اینجا مورد نظر نیست بلکه روح آن فرایند مورد توجه است. جی کوب^۱ و روزن باوم گشتاری را که در مثال‌های (۳۰) و (۳۱) متجلی است گشتار 'جایگزینی it'^۲ نامیدند (۱۹۶۸، ص ۱۸۴-۱۹۰). در مثال (۳۰) فاعل بند پیرو به جایگاه فاعل بند پایه منتقل شده است و جایگزین it (به عنوان هسته بند متمم فاعلی) شده است. در مثال (۳۱) فاعل بند پیرو به جایگاه مفعول بند پایه که در ژرف ساخت در آنجا نیز it (به عنوان هسته بند متمم مفعولی) مفروض بوده انتقال یافته است. پیشتر روزن باوم (۱۹۶۷) تعبیر 'جایگزینی ضمیر'^۳ را برای این فرایند بکار برده بود و کیپارسکی و کیپارسکی^۴ (۱۹۷۰، ص ۳۵۷) آنرا 'ارتقاء فاعل'^۵ و پستال (۱۹۷۴، ص ۱) آنرا 'ارتقاء' نامیده است. مثال‌های زیر برگرفته از پستال (ص ۴-۷) است و نگارنده برای سهولت در مقایسه آنها را به صورت (a) و (b) ردیف کرده است. کل کتاب افزون بر چهارصد صفحه‌ای پستال به ارتقاء اختصاص یافته است.

(30) a. It seems that Mitchell is a cretin [(5) c]

b. Mitchell seems to be a cretin.

(31) a. Jack believes (that) Bill is foolish. [(3) a]

b. Jack believes Bill to be foolish.

پستال افعالی که ارتقاء فاعل بند پیرو را به فاعل بند پایه جایز می‌دانند (همچون 'افعال A'^۶ (happen, be likely, appear, seem) و افعالی که ارتقاء فاعل به مفعول را اجازه می‌دهند (همچون 'افعال B'^۷ (show, prove, believe) خوانده است.

حال به دیگر تحولاتی که در گسترش نظریه معیار نقش آفرینی کرده‌اند می‌پردازیم. بی‌گمان مقاله (۱۹۷۰) چامسکی با عنوان 'ملاحظات دربارۀ فرایند اسم‌ساز' که شرح

1) Roderick Jacobs 2) it-replacement 3) pronoun replacement

4) Paul Kiparsky and Carol Kiparsky

5) subject raising

6) A-verbs

7) B-verbs

آن پیشتر به هنگام بحث افول معناشناسی زایشی آمد در خور ذکر است. در آن مقاله تصریح بیشتری در مورد مرزبندی بخشهای نظریه معیار صورت گرفت و مشخصاً با طرح نگرش واژگان‌گرا از سوی چامسکی و پذیرش آن، اشتقاق اسم‌های مشتق به بخش واژگان سپرده شد و اشتقاق اسم‌های مختوم به -ing به بخش گشتاری واگذار شد. همچنین در آن مقاله برای نخستین بار در مطالعات دستور زایشی قواعد ایکس تیره به عنوان جایگزینی برای قواعد ساخت گروهی پیشنهاد گردید. تحول دیگری را که در راستای گسترش نظریه معیار مدیون چامسکی هستیم در مقاله (۱۹۷۱) او با عنوان 'ژرف ساخت، روساخت، و خوانش معنایی' متبلور است. او در این مقاله به ارتباط بین ساخت نحوی و نمود معنایی در دستور زایشی پرداخته است. او ابتدا دیدگاههای معناشناسی زایشی و دستور حالت را که وی آنها را دستورهای معنا بنیان زایشی خوانده است مورد انتقاد قرار داده است و پاره‌ای از مشکلات و نارسائی‌های آنها را برشمرده است و بار دیگر به قائل شدن به ژرف ساخت به عنوان سطحی نحوی، همانگونه که در نظریه معیار مطرح است، تأکید ورزیده است (ص ۱۸۳-۱۹۸). در عین حال او در آن مقاله استدلال کرده است که برخلاف نگرش نظریه معیار، که در آن تنها اطلاعات موجود در ژرف ساخت مبنای خوانش معنایی جملات قرار می‌گرفتند، اطلاعات روساختی نیز در تعیین معنا دخالت دارند (ص ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳، و ۲۱۴). از آنجا که ما پیشتر از آثار و استدلال‌های عمده‌ای که در افول نظریه‌های معنا بنیان نقش داشته‌اند سخن گفته‌ایم در اینجا توجه خود را به گزیده‌ای از استدلال‌هایی که گسترش نظریه معیار را رقم زده‌اند معطوف خواهیم کرد.

یک نمونه از مجموعه مثال‌هایی که جملگی نقش آهنگ جمله به منظور 'تأکید' را در تعیین معنا نمایان می‌سازند در شماره (۳۲) نقل شده است. در این مثال‌ها عناصری که با حروف بزرگ نوشته شده‌اند کانون آهنگ جمله واقع شده‌اند.

- [(64)]
- a. did John give the book to BILL (32)
- b. did John give Bill the BOOK

از آنجا که این دو جمله از یک ژرف ساخت مشترک که ساخت زیرین جمله a (32) است مشتق می‌شوند و عملکرد گشتار حرکت مفعول غیر صریح جمله b (32) را به دست

می‌دهد باید نتیجه گرفت که جایگاه کانون آهنگ جمله که پدیده‌ای واجی و تأثیرگذار به ساخت است تفاوت بین تأکید و پیش‌انگاره این دو جمله را تعیین می‌کند. جمله اول بر این پیش‌انگاره استوار است که 'جان کتاب را به کسی داده است' و گوینده در مورد هویت آن کس سؤال کرده است. جمله دوم بر این پیش‌انگاره مبتنی است که 'جان چیزی را به بیل داده است' و حال پرسش او این است که آیا آن چیز کتاب بوده است؟ بنابراین بخشی از معنا (در اینجا تأکید و پیش‌انگاره) پس از طی ژرف ساخت و عملکرد گشتار و تشکیل ساخت که خود مبنای عملکرد قواعد واجی تعیین جایگاه کانون آهنگ جمله است مشخص می‌گردد. به دیگر سخن، مثالهای (۳۲) آشکارا ناقض نظریه معیار است زیرا آن نظریه محاسبه معنایی را منحصرأ در یک مقطع، یعنی در ژرف ساخت، جایز می‌داند (ص ۲۰۳ و ۲۰۶). چامسکی مثال‌هایی همچون (۳۳) زیر را، که خواننده به یاد دارد در فصل مربوط به معناشناسی زایشی نیز مطرح و بحث شدند، به نقل از جکندوف به شاهد آورده است و خاطر نشان کرده است که در جمله معلوم سور پیش از عنصر نفی واقع است و عملکرد گشتار مجهول به خاطر تغییر دادن توالی سور و عنصر نفی در ساخت بر معنی تأثیر گذاشته است و معنی جمله مجهول را از معنی جمله معلوم متفاوت کرده است. از این رو، این مثال‌ها نیز ناقض ادعای نظریه معیار در خصوص تعیین معنا تنها در سطح ژرف ساخت می‌باشند (ص ۲۰۷-۲۰۹).

(33) a. many arrows didn't hit the target. [(77) ii]

b. the target was not hit by many arrows. [(79)]

شاهد دیگر چامسکی در خصوص نقش ساخت در محاسبه معنا باز مبتنی بر جملات معلوم و برابر مجهول آنهاست با این تفاوت که در این مثال‌ها سور و عنصر نفی وجود ندارند. چامسکی گفته است که بر اساس شِمّ زبانی او جمله a (34) حاوی این پیش‌انگاره است که انیشتن هنوز در قید حیات است لیکن برابر مجهول آن در b (34) فاقد چنین پیش‌انگاره‌ای است.

(34) a. Einstein has visited Princeton. [(100)]

b. Princeton has been visited by Einstein. [(101)]

وی بر اساس این مثال (و مثال‌های مشابه) نتیجه گرفته است که خوانش معنایی ساخت ماضی نقلی بستگی به برخی ویژگیهای روساختی دارد (ص ۲۱۲).

با توجه به شواهد و استدلال‌هایی که در مقاله (۱۹۷۱) چامسکی ارائه شده است و بر اساس آن‌ها این نتیجه حاصل شد که خوانش معنایی جملات تنها منحصر به اطلاعات ژرف‌ساختی نمی‌شود بلکه روساخت نیز در خوانش معنایی تأثیر دارد می‌باید ادعا کرد که یافته‌های آن مقاله مغایر فرضیه کتتر و پستال است (ر.ک. فصل سوم) زیرا آن فرضیه حاکی از آن است که 'گشتارها حافظ معنا می‌باشند'.

جکندوف (۱۹۷۲) به بخش معنا به عنوان 'بخشی خوانشی' در دستور زایشی پرداخته است. در آن کتاب دوگام عمده، که ماهیتاً معنایی هستند، در راستای گسترش نظریه معیار برداشته شده است: نخست اینکه 'حالت‌های معنایی' از نوعی که در دستور حالت مطرح شده‌اند، جزء اطلاعات معنایی هر مدخل فعلی در بخش واژگان گنجانده شده‌اند. دیگر اینکه وی استدلال کرده است که خوانش معنایی جملات می‌بایست هم در سطح ژرف‌ساخت، هم در پایان عملکرد گشتارها در هر چرخه، و هم در سطح روساخت انجام می‌گیرد. ما این بحث را با شرح دوگام فوق‌الذکر دنبال می‌کنیم.

جکندوف 'حالت‌های معنایی' را 'روابط پذیرنده'^۱ نامیده است و متذکر شده است که این اصطلاح را مدیون ریچارد استنلی^۲ است. وی خاطر نشان کرده است که این اصطلاح خود مبتنی بر واژه 'پذیرنده'^۳ و^۴ است که در این تعبیر نخستین بار از سوی گروبر (۱۹۶۵ [۱۹۷۶]) بکار برده شده است (ص ۲۹). از نظر محتوایی اصطلاح 'پذیرنده' تا حدی با اصطلاح 'پذیرا' (که پیشتر شرح آن به هنگام معرفی دستور حالت در فصل ششم آمد) هم پوشی دارد اما گستره کاربرد آن از پذیرا بیشتر است و اصولاً هیچ‌گاه تعریف جامع و یکدستی از آن ارائه نشده است. جکندوف گفته است از آنجا که 'پذیرنده' به عنوان یک مفهوم معنایی نقش بنیادی و محوری در تحلیل گروبر دارد تا این

1) thematic relations

2) Richard Stanley

3) theme

۴) به نظر نگارنده مایه تأسف است که بدو واژه theme به عنوان یک مفهوم معنایی بکار برده شده است زیرا این واژه یک اصطلاح جا افتاده و متداول در مطالعات مربوط به نقش ارتباطی زبان (در تجزیه و تحلیل کلام و کاربرد شناسی زبان) می‌باشد و قدمت آن به آثار متسیوس، بنیان‌گذار مکتب زبان‌شناسی پراگ، در نیمه اول قرن حاضر باز می‌گردد. در مطالعات مربوط به نقش ارتباطی زبان theme در برابر rheme بکار می‌رود و دو تعبیر زیر را می‌توان برای آن برشمرد: (الف) به عنوان 'اطلاع‌کهنه و مفروض' که اساساً در آثار مکتب پراگ (بنگرید به گاروین ۱۹۷۰) بکار می‌رود و (ب) به عنوان 'مبتدا' که، به عنوان نمونه، در آثار هلیدی (مانند هلیدی ۱۹۹۴) بکار برده شده است.

حد که آن تحلیل در هر جمله یک گروه اسمی در این نقش قائل است وی تصمیم گرفته است که 'روابط پذیرنده' را برای اطلاق به کل نظام رابطه‌ها و حالت‌های معنایی بکاربرد (همانجا). این نگارنده نیز به خاطر اینکه به نظر می‌رسد در هر جمله یک گروه اسمی وجود دارد که پذیرنده کنش، وضعیت، یا تملکی است واژه فارسی پذیرنده را برای این مفهوم (هم به صورت اسم و هم صفت) برگزیده است. روشن‌ترین موارد تبلور این رابطه معنایی با افعال حرکتی و افعال مکانی است. به عنوان نمونه، در مثال‌های مذکور در (۳۵) که دارای افعال حرکتی هستند آن گروه اسمی که دستخوش حرکت یا تغییر تملک می‌شود پذیرنده است. در جمله اول و دوم the rock دارای این نقش است و در جمله سوم the book زیرا دستخوش تغییر در تملک شده است.

(35) a. The rock moved away. [(2.13)]

b. Bill forced the rock into the hole. [(2.15)]

c. Harry gave the book away. [(2.16)]

در جملات دارای فعل مکانی آن گروه اسمی که مکانش بیان می‌شود نقش پذیرنده را بعهده دارد. در جمله (۳۶) the rock این رابطه را داراست (ص ۳۰).

(36) The rock stood in the corner. [(2.20)]

'روابط پذیرنده' دیگری نیز جکندوف به پیروی از گروبر مطرح کرده است که با توجه به اینکه تمامی آنها پیشتر در فصل دستور حالت معرفی شده‌اند از تکرارشان خودداری می‌کنیم.

گام دیگری که جکندوف در راستای گسترش نظریه معیار برداشته است ضرورت خوانش معنایی جملات در مراحل مختلف از ژرف ساخت تا روساخت است. از آنجا که نقش ژرف ساخت در تعیین معنا در فصل سوم و چهارم کتاب حاضر و نقش روساخت در محاسبه معنا در همین فصل شرح داده شده است در اینجا تنها به نوآوری جکندوف مبنی بر اینکه لازم است در پایان عملکرد گشتارها در هر چرخه نیز خوانش معنایی انجام گیرد می‌پردازیم.

در آثار پیش از جکندوف (۱۹۷۲) در دستور زایشی ضمیرها به صورت اسم کامل در ژرف ساخت وجود داشتند و عملکرد 'گشتار ضمیر ساز' رخداد مکرر یک گروه اسمی را تبدیل به ضمیر می‌کرد. به عنوان نمونه، همانطور که در فصل معرفی نظریه معیار مثال

(۳۷) ملاحظه شد گشتار اجباری ضمیر انعکاسی جمله *Bill was killed by himself* را از ساخت زیرین جمله *Bill was killed by Bill* که در آن دو مورد رخداد *Bill* هم مرجع هستند مشتق می‌کند. جکندوف استدلال کرده است که ضمیرها هم می‌بایست به صورت ضمیر در ژرف ساخت تولید شوند، یعنی هر کدام به صورت مدخل مستقل در واژگان مفروض باشند و تعیین اسم هم مرجع با آنها به عهده بخش معنایی سپرده شود (ص ۱۰۸-۱۷۷). منطق این تغییر دیدگاه در تلقی ضمائر را جکندوف اینگونه توضیح داده است که اینکه فلان ضمیر با فلان اسم هم مرجع است یا نه مربوط به خوانش معنایی آن ضمیر است و این چیزی نیست که به عهده گشتارهای نحوی گذاشته شود. ما از بحث بسیار مفصل و خواندنی جکندوف در خصوص توزیع ضمیرها و خوانش آنها گوشه‌ای از مطالب مربوط به ضمیر انعکاسی را برگزیده‌ایم که به روشنی ضرورت خوانش معنایی ضمیر انعکاسی را در هر چرخه نشان می‌دهد. حضور ضمیر انعکاسی در مثال زیر نیاز به شرح ندارد. مفعول جمله با فاعل همان جمله هم مرجع است و این برای حضور ضمیر انعکاسی کافی است (ص ۱۳۱).

[(4.96)]

(37) John shaved himself

حال حضور ضمیر انعکاسی را در مثال (۳۸) بررسی می‌کنیم. در این مثال ضمیر انعکاسی، که در بند پیرو واقع است، با مفعول بند پایه، یعنی *Bill*، هم مرجع است.

[(4.97)]

(38) Mary forced Bill to shoot himself.

در تحلیل جکندوف صورت ژرف ساختی بند پیرو یعنی چرخه اول *for Bill to shoot himself* است و خوانش معنایی در آن چرخه انجام می‌شود و *Bill* به عنوان مرجع *himself* برگزیده می‌شود. سپس در چرخه دوم، که کل بند پایه و پیرو را شامل می‌شود، گشتار حذف به قرینه ساخت *Mary forced Bill for Bill to shoot himself* را با حذف *Bill* در جایگاه فاعل بند پیرو به (۳۸) تبدیل می‌کند. ساخت عمده دیگر در این بحث ساخت دارای 'اسم‌های تصویری' است که به هنگام معرفی معناشناسی زایشی در فصل پنجم کتاب با آن آشنا شدیم (ر.ک. مثال‌های (۳۳) و (۳۵) در آن فصل). مجموعه مثال‌های (۳۹) زیر نمونه‌های دیگری از این ساخت را نشان می‌دهد (ص ۱۳۲-۱۳۸).

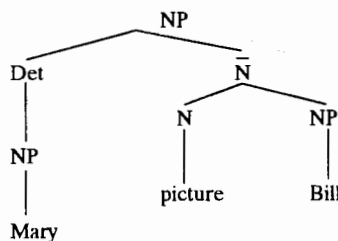
[(4.101)]

(39) a. I told Bill a story about myself.

- b. John told Bill a story about himself. [(4.103)]
 c. Tom told Dick Harry's story about himself. [(4.104)]
 d. *John showed Bill Mary's picture of himself. [(4.134)]

مثال اول فوق روشن است. ضمیر انعکاسی با یک گروه اسمی در همان جمله هم مرجع است. بر این اساس ابهام موجود در جمله (b) نیز تبیین می‌شود. ضمیر انعکاسی می‌تواند فاعل یا مفعول این جمله را به عنوان اسم هم مرجع برگزیند. لیکن برخلاف انتظار جمله (c) دارای ابهام نیست یعنی از میان سه گروه اسمی موجود در آن جمله تنها Harry می‌تواند به لحاظ شمی هم مرجع با himself باشد و نه Tom یا Dick. علت غیردستوری بودن (d) هم همین امر است زیرا ضمیر انعکاسی دارای مشخصه مذکر است ولی Mary مؤنث است و به لحاظ شمی نیز هم ارجاعی بین ضمیر انعکاسی و فاعل و مفعول جمله وجود ندارد. حال اگر به جای himself در این مثال herself جایگزین کنیم جمله دستوری حاصل خواهد شد. جکندوف با بهره‌گیری از تعدیلی که چامسکی در مقاله 'ملاحظات دربارۀ فرایند اسم‌ساز' در قواعد ساخت گروهی ایجاد کرده و مشخصاً قواعد یکس تیره را معرفی نموده است (ر.ک. بحث افول معناشناسی زایشی در فصل پنجم کتاب حاضر و بویژه نمودارهای (۶۵) و (۶۶) آن فصل) ساختار درونی ساختهای اسم‌های تصویری را به صورت نمودار (۴۰) پیشنهاد کرده است. این نمودار زیرساخت Mary's picture of himself را نمایش می‌دهد (ص ۱۳۵).

(40)



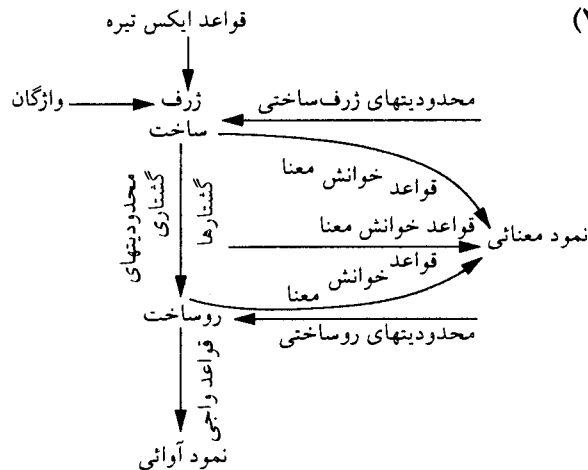
جکندوف (به پیروی از مقاله فوق‌الاشارة چامسکی) خاطرنشان کرده است که ساختار درونی این گروه اسمی بسیار شبیه ساخت درونی جمله Mary saw Bill است. یعنی هر دو ساخت دارای فاعل (یعنی Mary) و متمم مفعولی (یعنی Bill) می‌باشند. وی بر مبنای این تشابه ساختاری پیشنهاد کرده است که علاوه بر چرخه جمله (S) که تاکنون به

آن در دستور زایشی قائل بوده‌ایم، گروه اسمی مرکب^۱ را همچون (۴۰) که دارای متمم است به عنوان چرخه در نظر بگیریم و اجازه دهیم گشتارها همانطور که به چرخه جمله عمل می‌کنند به این نوع گروه‌های اسمی نیز همانند یک چرخه عمل کنند. در چنین صورتی خوانش معنایی ضمیرهای انعکاسی در مثال‌های (۳۹) تبیینی یکدست خواهد داشت. در دو مثال (a) و (b) چرخه اول، گروه اسمی [a story about myself/himself] است. چون ضمیر انعکاسی در این چرخه مرجع خود را نمی‌یابد بنابراین در این چرخه خوانش نمی‌شود. در چرخه دوم که جمله ما است مرجع این ضمیر حضور دارد و بنابراین خوانش معنایی در آن چرخه انجام می‌شود. در مثال (c)، [Harry's story about himself] چرخه گروه اسمی است و در این چرخه ضمیر انعکاسی اسمی می‌یابد و با آن هم مرجع می‌شود و بنابراین خوانش معنایی محقق می‌گردد و در این صورت امکان مراجعه به چرخه بالاتر منتفی می‌گردد. در مثال (d) نیز همین چرخه وجود دارد اما در این چرخه بین مشخصه جنس (مذکر و مؤنث) ضمیر انعکاسی و Mary (فاعل گروه اسمی) تطابق وجود ندارد بنابراین هم ارجاعی تحقق نمی‌یابد و جمله به عنوان غیردستوری کنار گذاشته می‌شود. لیکن وجود این فاعل گروه اسمی راه را برای صعود به چرخه بالاتر و جستجو برای یافتن مرجع مسدود می‌کند. به همین دلیل است که در جمله (c) نیز پس از اینکه Harry در چرخه اول به عنوان مرجع برای ضمیر انعکاسی تعیین شد دیگر راه برای مراجعه به چرخه بالاتر مسدود گشت و از این روست که ضمیر انعکاسی با Dick و Tom هم مرجع نمی‌شود. شواهد و توضیحات فوق مؤید تحلیل جکندوف مبنی بر انجام یافتن خوانش معنایی در پایان هر چرخه بین سطح ژرف ساخت و روساخت می‌باشد.

با توجه به مجموع مباحثی که تاکنون در این فصل مطرح گردید سیمای انگاره 'نظریه معیار گسترده' را می‌توان به صورت نمودار (۴۱) ترسیم کرد.

1) complex NP

(۴۱)



مقاله (۱۹۷۳) چامسکی با عنوان 'شروطی بر عملکرد گشتارها' ^۱ منشأ اصلاحات بسیار مهمی در 'نظریه معیار گسترده' بوده است. ما اصلاحات مطرح شده در آن مقاله و سپس تکوین آنها را در آثار (۱۹۷۵b، ۱۹۷۷، ۱۹۸۰a) چامسکی و در مقاله چامسکی و لسنیک ^۲ (۱۹۷۷) به عنوان معرف 'نظریه معیار گسترده اصلاح شده' می‌پنداریم. در مقاله (۱۹۷۳) که بر مبنای چهارچوب 'نظریه معیار گسترده' نگاشته شده است (ص ۲۳۴) چهار شرط بر عملکرد گشتارها پیشنهاد شده است که به لحاظ ماهیت و اهمیت از نوع محدودیت‌های همگانی پیشنهاد شده از سوی راس (۱۹۶۷) و اموندز (۱۹۷۰)، که شرح آن پیشتر در همین فصل گذشت، می‌باشند. بنابراین از این پس هرگاه تعبیر 'شرط' بر عملکرد گشتارها (منظور گروه گشتارها و نه یک گشتار خاص) یا به صورت جمع 'شروط' بکار برده می‌شود آنرا می‌بایست همطراز و همانند 'محدودیت' (به تعبیر راس و اموندز) دانست. از میان شروطی که معرفی خواهند شد شرط اول و آخر هنوز در 'نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی' با همین نام مطرح هستند و شروط دوم و سوم نیز در هیأت شروطی دیگر و با نامی دیگر امروزه از ابزارهای نظری اساسی در نظریه می‌باشند. ما بحث نظریه معیار گسترده اصلاح شده را با معرفی و شرح این شروط آغاز می‌کنیم.

1) conditions on transformations

2) Howard Lasnik

چامسکی اظهار داشته است که عملکرد گشتارها 'ساخت-متکی'^۱ است (۱۹۷۳)، ص ۲۳۳). این سخن به آن معناست که گشتارها به اطلاعات ساختاری حساس‌اند. به عنوان نمونه، گشتار مجهول ساخت زیرین John received the book با اطلاعات ساختاری X-NP-V-NP-Y را با جابجائی دو گروه اسمی و انجام گرفتن دگرگونیهای در فعل به The book was received by John تأویل می‌کند و هر جمله‌ای که برخوردار از اطلاعات ساختاری فوق باشد تحت عملکرد این گشتار واقع می‌شود. اما هیچ‌گاه و در هیچ زبانی گشتاری مشاهده نشده است که با معکوس کردن توالی اطلاعات ساختاری یک جمله، جمله دیگری ایجاد کند (یعنی مثلاً با تبدیل X-NP₁-V-NP₂-Y به Y-NP₂-V-NP₁-X ساخت مجهول، یا جمله سؤالی و مانند آن پدید آورد). اگر چنین رابطه‌ای بین دو جمله در هر زبان پیدا شود آنگاه شرط ساخت-متکی بودن گشتارها نقض خواهد شد. بنابراین، ساخت-متکی بودن شرط دیگری است بر عملکرد گشتارها که دستورهای به لحاظ نظری ممکن و محتمل را محدود می‌کند. همانطور که 'محدودیت حافظ-ساخت' که از سوی اموندز پیشنهاد گردیده و ما پیشتر با آن آشنا شدیم کم و کیف گشتارها را تحدید می‌کند. به بیانی رساتر، 'شرط ساخت-متکی بودن' و 'محدودیت حافظ-ساخت' اساساً چگونه بودن گشتارها را تعیین و تحدید می‌کنند و تصریح می‌کنند که گشتارها باید ساخت-متکی باشند و نیز حافظ-ساخت باشند.

سه شرط دیگری که در مقاله (۱۹۷۳) چامسکی مطرح شده‌اند از نوع محدودیت‌های پیشنهادی راس هستند و در واقع سومین آنها جایگزینی برای (دست کم) دو مورد از محدودیت‌های طرح شده از سوی راس می‌باشد. این محدودیت‌ها چگونه بودن گشتارها را رقم نمی‌زنند بلکه گستره و دامنه عملکرد آنها را مشخص می‌سازند. یکی از آن شروط از عملکرد گشتار مجهول بر ساخت زیرین جمله a (42) و اشتقاق جمله b (42) جلوگیری می‌کند لیکن اشتقاق b (43) را از a (43) جایز می‌شمارد. شایان توجه است که تفاوت بین a (42) و a (43) در این است که در اولی بند متمم زماندار و در دومی بی‌زمان است (ص ۲۳۷).

(42) a. I believe the dog is hungry.

[(17)]

1) structure-dependent

- b. *The dog is believed is hungry (by me).
 [(18)]
 (43) a. I believe the dog to be hungry.
 b. The dog is believed to be hungry (by me).

وی عدم امکان اشتقاق b (42) و موارد مشابه را تابع اصلی به نام 'شرط جمله زماندار'^۱ دانسته است که وظیفه آن این است که از حرکت و خروج عناصر از درون جمله زماندار ممانعت به عمل می آورد.^۲ روح این شرط در شماره (۴۴) نمایش داده شده است (ص ۲۳۸).

(۴۴) شرط جمله زماندار

هیچ قاعده‌ای بین X و Y در ساخت زیر نمی تواند رابطه برقرار کند.
 α ، ...X...[α ...Y...]

اکنون به معرفی شرط دیگری در مقاله مورد وصف می پردازیم. به عنوان مقدمه شایان ذکر است که چامسکی در آن اثر جمله b (45) را از زیر ساخت a (45) مشتق کرده است (همانجا).

- (45)a. John expected [PRO to win] [(23)]
 b. John expected to win

در این زیرساخت PRO با اسمی در بند پایه هم مرجع است. به بیانی قدری فنی تر، این عنصر فاعلی به لحاظ آوایی تهی است (یعنی تلفظ نمی شود) و تحت 'نظارت' اسمی در بند پایه قرار دارد. چامسکی گفته است که تعبیر 'نظارت' پیشنهاد پستال است (ص ۲۵۵ و ۲۵۶). ما از ورود به بحث نظارت در اینجا خودداری می کنیم و تنها به این نکته اکتفا می کنیم که این ساخت در نظریه معیار و نظریه معیار گسترده این گونه است که اسمی در بند پیرو هم مرجع با همان اسم در بند پایه وجود دارد و قاعده 'حذف به

1) Tensed-S Condition= TSC

۲) در آثار بعدی چامسکی این شرط با نام 'شرط جزیره گزاره‌ای' (Propositional-Island Condition= PIC) مطرح است (۱۹۷۷، ص ۷۳ و ۷۴؛ ۱۹۸۰a، ص ۷) و سپس 'شرط جزیره فاعلی' (Nominative Island Condition= NIC) نام گرفت (چامسکی ۱۹۸۰a، ص ۱۳؛ ۱۹۸۱، ص ۱۹۵) و پس از آن همانطور که در فصل نهم خواهیم خواند تبیینی دیگر یافت.

3) control

قرینه^۱ اسم موجود در بند پیرو را حذف می‌کند. مبحث نظارت را به هنگام معرفی نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به تفصیل شرح خواهیم داد. با این مقدمه به مجموعه مثال‌های (۴۶) و (۴۷) می‌پردازیم. در هر مثال صورت (a) شق زیرساختی است و صورت (b) با حرکت سازه each از بند پایه به بند پیرو حاصل شده است (ص ۲۳۸).

- (46) a. The candidates each expected [_s PRO to defeat the other] [(24)]
 b. The candidates expected to defeat each other
 (47) a. The men each expected [_s the soldier to shoot the other] [(25)]
 b. *The men expected the soldier to shoot each other

نکته این بحث و مثال‌ها این است که در (46) b با حرکت each جمله دستوری حاصل شده است لیکن همان حرکت در (47) b به جمله غیردستوری منجر شده است. تفاوت رفتار این دو جمله بر اساس 'شرط جمله زماندار' تبیین نمی‌شود زیرا در هر دو مثال بند پیرو بی‌زمان است. چامسکی برای تبیین تفاوت بین این دو مثال (و البته مثال‌های مشابه) 'شرط فاعل مشخص'^۲ را مطرح کرده است که در آن واژه مشخص (صرف نظر از ظرائف بحث) به معنای فاعلی است واژی نه تهی. بر اساس این شرط که چکیده آن در (۴۸) نقل شده ارتباط بین عنصری خارج از ساخت با درون آن ساخت اگر آن ساخت دارای فاعل مشخص است مردود می‌باشد (ص ۲۳۹).

(۴۸) شرط فاعل مشخص

هیچ قاعده‌ای نمی‌تواند بین X و Y در ساخت زیر ارتباط برقرار کند. [(26)]

... X ... [α ... Z ... -WYV ...]

Z فاعل مشخص WYV در ساخت α می‌باشد.

اکنون چهارمین شرط را توضیح می‌دهیم. به عنوان پیش درآمدی به آن بحث با تعدیلی که چامسکی، به تبعیت از برزن^۳ (۱۹۷۰)، در قواعد بخش پایه و مشخصاً قواعد ساخت گروهی اعمال کرده است آشنا می‌شویم. این تعدیل در قاعده اول ساخت گروهی انجام شده است که در شماره (۴۹) عیناً نقل شده است. قاعده اول جمله را به

1) equivalent-NP deletion/ equi-NP deletion 2) Specified Subject Condition = SSC

3) Joan Bresnan

‘متمم‌نما’^۱ و S' بازنویسی می‌کند و قاعدهٔ دوم S' را بازنویسی کرده است (ص ۲۴۴).

- (49) a. S $\longrightarrow$ COMP S' [54]
 b. S' $\longrightarrow$ NP Aux VP

با توجه به این تعدیل، زیرساخت جمله (۵۰) به صورت (۵۱) خواهد بود (ص ۲۴۳).

(50) What did you tell me that Bill saw [49]

(51) COMP you told me [_S COMP Bill saw something] [50]

مقایسه (۵۱) و (۵۰) نشان می‌دهد که (در آن مقطع از تحولات دستور زایشی) متمم‌نما جایگاهی است که نشانهٔ بند متمم that (بگیرید به بند پیرو) در آن قرار می‌گرفته است و نیز مکانی است برای واقع شدن پرسشواژه حرکت داده شده (بگیرید به بند پایه). با این پیش درآمد به موضوع اصلی باز می‌گردیم. در اشتقاق (۵۰) از (۵۱) پرسشواژه از جایگاه مفعول بند پیرو به ابتدای بند پایه حرکت کرده است. قاعدهٔ حرکت پرسشواژه هم از ‘شرط جملهٔ زماندار’ و هم از ‘شرط فاعل مشخص’ تخطی کرده است لیکن جملهٔ حاصل (جملهٔ شمارهٔ ۵۰) دستوری است. در این اشتقاق چند نکته را چامسکی تصریح کرده است. نخست اینکه حرکت پرسشواژه به صورت چرخه‌ای است و بنابراین در (۵۱) در چرخهٔ اول what جایگزین something می‌شود و به جایگاه متمم‌نمای بند پیرو حرکت می‌کند. در چرخهٔ دوم این پرسشواژه از متمم‌نمای بند پیرو به متمم‌نمای بند پایه منتقل می‌گردد. دوم اینکه هر عنصری در جایگاه متمم‌نما تنها می‌تواند به جایگاه متمم‌نمای دیگری در بند بالاتر حرکت کند. سوم اینکه هر عنصری پس از حرکت از خود ‘رَد’، یعنی عنصری که حضورش به لحاظ شمی محسوس است اما فاقد تجلی آوایی است، به جا می‌گذارد (همانجا، ص ۲۵۴ پانوش ۳۳، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹ پانوش ۴۹ و ۲۷۰). بر اساس این توضیحات چامسکی ابراز عقیده کرده است که هرگاه قاعده‌ای عنصری را به صورت چرخه‌ای به گره متمم‌نما منتقل کند چنین قاعده‌ای از شرط جملهٔ زماندار و شرط فاعل مشخص مستثنی است. بنابراین قاعدهٔ مجهول در (۴۲) ناقض شرط جملهٔ زماندار است و از این رو جملهٔ حاصل غیر دستوری است و به همین ترتیب عملکرد قاعدهٔ حرکت each در (۴۷) ناقض شرط فاعل مشخص است و

1) complementizer = COMP

باعث غیردستوری شدن ساخت حاصل شده است لیکن عملکرد قاعده حرکت پرسشواژه در (۵۰) که تنها در آن حرکت به گره متمم‌نما صورت گرفته است مجاز می‌باشد. در تأیید بیشتر نقش گره متمم‌نما در این حرکت، چامسکی مثال (۵۲) را به‌شاهد آورده است. حرکت پرسشواژه باعث تولید جمله غیردستوری b (52) می‌شود زیرا در ابتدای چرخه اول (یعنی چرخه گره اسمی مرکب) گره متمم‌نما وجود ندارد (ص ۲۴۴).

- (52) a. COMP you saw [_{NP} John's pictures of who] [(56)]
b. *Who did you see [John's pictures of]

شواهد بیشتر در این خصوص را مجموعه جملات (۵۳) و (۵۴) به دست می‌دهند (ص ۲۴۷).

- (53) a. COMP he believes [_S COMP John saw who] [(77) a]
b. Who does he believe that John saw

- (54) a. COMP he believes [_{NP} the claim [_S COMP John saw who]] [(78) a]
b. *who does he believe the claim that John saw

در مثال (۵۳) در حرکت چرخه‌ای پرسشواژه، ابتدا who به جایگاه متمم‌نما در بند پیرو منتقل می‌شود و سپس از آنجا به جایگاه متمم‌نما در بند پایه انتقال می‌یابد. در نتیجه جمله دستوری b (53) حاصل می‌شود. در مثال (۵۴) نیز پرسشواژه در بند پیرو به گره متمم‌نما منتقل می‌گردد. در چرخه دوم، یعنی در گره اسمی مرکب، گره متمم‌نما وجود ندارد. حال اگر پرسشواژه با نادیده گرفتن این چرخه، به چرخه سوم (یعنی بند پایه) حرکت کند و در جایگاه متمم‌نمای آن چرخه قرار گیرد جمله غیردستوری b (54) تولید می‌شود. در اینجا است که چامسکی مفهوم 'همجوار' را معرفی کرده و گفته است دو عنصر همجوارند اگر هر دو در درون یک چرخه مشترک واقع باشند یا اینکه حداکثر فاصله بین آن دو یک چرخه باشد. در (۵۳) در اولین حرکت پرسشواژه هم‌گره متمم‌نما و هم پرسشواژه هر دو در درون یک چرخه مشترک قرار دارند و در حرکت دوم پرسشواژه از گره متمم‌نمای بند پیرو به گره متمم‌نمای بند پایه تنها یک چرخه بین آن دو فاصله ایجاد کرده است. بنابراین در هر دو حرکت دو عنصر دخیل همجوارند. همین وضعیت در مورد گره متمم‌نما و پرسشواژه در بند پیرو در مثال (۵۴) مشاهده می‌شود. اما در حرکت دوم پرسشواژه از درون گره متمم‌نما در بند پیرو آن مثال به گره متمم‌نما در بند

پایه بین آن دو دو چرخه حائل است و این ناقض مفهوم همجوار بودن است. همچنین حرکت پرسشواژه در مثال (۵۲) مغایر همجوار بودن است. مفهوم همجوار شرط چهارم در مقاله مورد وصف ما است. این شرط از آن مقطع به بعد با عنوان 'شرط همجواری'^۱ مشهور گشت (ص ۲۴۸). در مثال (۵۴) گروه اسمی محصور در قلاب گروه اسمی مرکب به تعبیر راس می‌باشد (بنگرید به نمودار (۱۷) همین فصل). از این رو، 'شرط همجواری' مواردی را که راس با بهره‌گیری از مفهوم 'محدودیت گروه اسمی مرکب' تبیین می‌کرد پوشش می‌دهد. همچنین به یاد داریم که جکندوف گروه اسمی محصور در قلاب در مثال (۵۲) را نیز گروه اسمی مرکب و تشکیل دهنده چرخه دانسته است (ر.ک. نمودار (۴۰) و توضیحات آن در همین فصل). این موارد نیز تحت پوشش شرط همجواری قرار می‌گیرند. نیز این شرط در برگیرنده داده‌هایی است که منجر به پیشنهاد 'محدودیت بند متمم فاعلی' از سوی راس گردید (ر.ک. (۲۵) و (۲۶)). بنابراین، شرط همجواری جایگزینی کلی‌تر و برخوردار از تعمیم بیشتر برای محدودیت گروه اسمی مرکب و محدودیت بند متمم فاعلی می‌باشد (ص ۲۴۸ و ۲۵۳).

در کتاب (۱۹۷۵b) چامسکی تصریح شده است که شروط فوق الوصف و نیز اصل به جا ماندن ردّ پس از حرکت عنصری جزء همگانیهای زبانی هستند. این بدان معناست که کشف این شروط گام‌های فراتر از توصیف پدیده‌ای در یک زبان خاص هستند و در واقع این گام‌ها در جهت دستیابی به کارآئی تبیینی می‌باشند. تبیین‌هایی همگانی برای اینکه چرا در زبان انسان بعضی ساختها جایزند و بعضی ساختهای دیگر یافت نمی‌شوند. چامسکی این همگانیها را جزء ویژگیهای زیستی و فطری در قوه نطق دانسته است. ویژگیهایی که در نهاد کودک به هنگام تولد است (ص ۷۸، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲).

اگرچه مفهوم ردّ در مقاله (۱۹۷۳) چامسکی، که شرح آن پیشتر آمد، مطرح گردید لیکن در این اثر شیوه‌ای برای نمایش آن ارائه نشده است. در کتاب (۱۹۷۵b) وی شیوه‌ای برای این مهم ابداع شده است. پس از عملکرد هر گشتار نماد *l* که حرف اول *trace* 'ردّ' است در جای عنصر حرکت داده شده به جا گذاشته می‌شود.^۲ بر این اساس، ساخت زیرین جمله (۵۵) به صورت (۵۶) است (ص ۸۶ و ۸۷).

1) subadjacency condition

۲) در برخی از آثار دستور زایشی (مثلاً چامسکی و لسنیک ۱۹۷۷، ص ۴۳۲) از نماد *e* (حرف اول واژه empty 'تهی') نیز به عنوان 'ردّ' استفاده شده است.

(55) John seems to be certain to win [(8)]

(56) Y_2 seems [_s Y_1 to be certain [_s John to win]] [(8')]

برای اشتقاق جمله (۵۵) از (۵۶) ابتدا John از چرخه اول حرکت می‌کند و به جایگاه تهی فاعل چرخه دوم ارتقاء می‌یابد و در جایگاه اصلی آن ردّ نهاده می‌شود. ساخت حاصل از این حرکت در شماره (۵۷) نمایش داده شده است.

(57) Y_2 seems [_s John to be certain [_s t to win]] [(8'')]

در میان ساخت شماره (۵۷) بین John و ردّ آن تنها یک چرخه فاصله است بنابراین شرط همجواری رعایت شده است. گام بعدی ارتقاء John از چرخه دوم به جایگاه تهی فاعل در چرخه سوم و بجا گذاشتن ردّ می‌باشد. ساخت منتج از این حرکت در شماره (۵۸) نمایش داده شده است.

(58) John seems [_s t to be certain [_s t to win]]

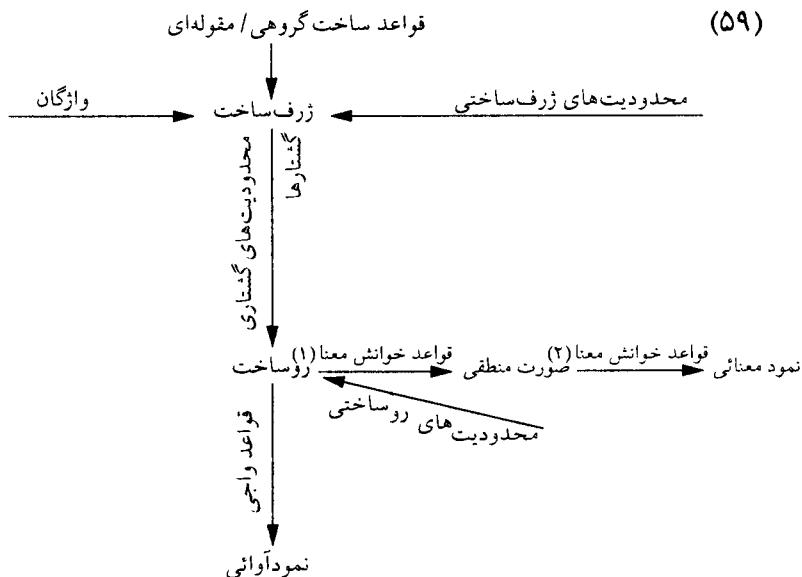
در این حرکت نیز از شرط همجواری تبعیت شده است زیرا بین ردّ موجود در چرخه دوم و گروه اسمی John در چرخه سوم تنها یک چرخه حائل است.

با مشخص شدن شیوه نمایش ردّ و به بیانی فنی تر با طرح 'نظریه ردّی قواعد حرکت'^۱ در دستور زایشی راه برای تعدیل عمده دیگری در نظریه هموار گشت (ص ۹۵). این تعدیل عبارت است از تعیین روساخت به عنوان محل عملکرد قواعد خوانش معنا. به بیانی روش‌تر، اکنون که پس از عملکرد گشتارهای حرکتی ردّی از عنصر حرکت داده شده در جایگاه اولیه آن عنصر رها می‌شود بنابراین روساخت هم اطلاعات ژرف ساختی و میان ساختی را در خصوص مکان عناصر منعکس می‌کند و هم جایگاه کنونی آنها را. از این رو روساخت به تنهایی اطلاعات ژرف ساختی و روساختی لازم را برای قواعد خوانش معنا دار است (ص ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۱۷). با این تعدیل دو پی آمد دیگر نیز پیوند می‌خورد. یکی اینکه مفهوم روساخت در این نظریه تازه (که مجهز به ردّ است) با مفهوم روساخت در نظریه معیار (که فاقد ردّ است) متفاوت است (ص ۹۶). دیگر اینکه 'قواعد اشتقاقی فراگیر' قوت خود را از دست می‌دهند (ص ۱۱۸). به یاد داریم که به هنگام معرفی و شرح معناشناسی زایشی به نقل از لیکاف استدلال شد که در فرایند

1) trace theory of movement rules

مخفف‌سازی (که فرایندی است واجی و تلفظی) آگاهی از اطلاعات بخش نحو و مشخصاً اینکه آیا عنصری در جایگاه پس از فعل *is* حرکت داده شده است یا حذف شده است یا نه در عدم امکان یا امکان مخفف‌سازی این فعل تعیین کننده است (بنگرید به مثال‌های ۳۰-۳۲ در فصل پنجم کتاب). با طرح مفهوم ردّ و ارائه شیوه‌ای برای نمایش آن (دست کم) دیگر این قواعد اشتقاقی فراگیر مبدل به قواعد موضعی می‌شوند زیرا در بخش واجی هرگاه ردّی بعد از فعل *is* وجود داشته باشد مخفف‌سازی متوقف می‌شود و از این رو نیازی به مراجعه به بخش نحو نمی‌باشد.

بر پایه توضیحات فوق سیمای انگاره بدنه اصلی دستور زایشی به صورت (۵۹) تعدیل و تکمیل می‌گردد. در این انگاره دو نوع قاعده خوانش معنا مفروض است. قواعد خوانش اول سیطره سورها، روابط پذیرنده (= حالت‌های معنایی)، هم ارجاعی، و امثال آن را تعیین می‌کنند. چامسکی ماحصل این سطح را 'صورت منطقی' خوانده است. اطلاعات صورت منطقی درون‌داد قواعد خوانش دوم، که در تعامل با دیگر قوای ذهن است، واقع می‌شود و در نتیجه معنای کامل جمله مشخص می‌گردد (ص ۱۰۴ و ۱۰۵). این انگاره را معرف 'نظریه معیار گسترده اصلاح شده' تلقی می‌کنیم.



چامسکی مجموعه بخشها و قواعد نمودار فوق را منهای قواعد خوانش دوم 'دستور جمله' خوانده است (ص ۱۰۵).

در مقاله (۱۹۷۷) دو نکته اصلاحی عمده در ارتباط با مطالب پیش گفته مشهود است. نخست اینکه قاعده ساخت گروهی / مقوله‌ای a (49) به صورت قاعده (۶۰) تغییر یافته است (ص ۹۱). در اینجا است که عملاً $\bar{S}$ (جمله تیره) تثبیت می‌گردد.

$$(60) \bar{S} \longrightarrow \text{COMP S} \quad [R_2(65)]$$

با این تغییر، آنگاه در قاعده b (49) گره S بازنویسی خواهد شد. نکته اصلاحی دوم این است که چامسکی قواعد خوانشی‌ای که صورت منطقی را به دست می‌دهند و ما پیشتر مواردی از آنها را برشمردیم (قواعد خوانشی نوع اول) به عنوان قواعدی که 'نحو' صورت منطقی را تعیین می‌کنند تلقی کرده است (ص ۷۲). مقاله چامسکی و لسنیک (۱۹۷۷) به بحث 'صافی'ها و 'نظارت' به تعبیری که در این فصل به صورت گذرا به آنها اشاره شد پرداخته است و در مقاله (۱۹۸۰a) چامسکی مفاهیم مختلفی همچون گشتار 'حرکت آلفا'،^۲ 'حاکمیت'،^۳ 'حالت بخشی'،^۴ 'مرجع گزینی'،^۵ مطرح شده است و جلوه‌هایی از هر کدام شرح داده شده است. ما این آثار را به عنوان پیش درآمد برای نظریه حاکمیت و مرجع گزینی تلقی می‌کنیم و در فصل بعد صورت سامان یافته مفاهیم مطرح در آنها را در آن نظریه معرفی می‌کنیم.

1) sentence grammar

2) Move α

3) government

4) case assignment

5) binding

فصل نهم

نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی

‘نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی’ پرآوازه‌ترین و پرتعدادترین نظریه صورت‌گرا به شمار می‌رود. اگر چه همانطور که در پایان فصل پیش گفته شد بخشهایی از این نظریه در آثار چامسکی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ متجلی است اما شکل منسجم آن نظریه در کتاب (۱۹۸۱) چامسکی با عنوان *خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی* مطرح شده است. چامسکی از دو تحول فکری در نیمه دوم قرن بیستم سخن گفته است. اولین آن عبارت است از روی آوردن به دستور زایشی که با انتشار کتاب *ساختهای نحوی آغاز گشت و دیگری تحولی است که در درون این دستور رخ داد و آن عبارت است از طرح نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی که با انتشار کتاب *خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی* پدید آمد (چامسکی ۱۹۸۶a، ص ۶). نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی گاه ‘نظریه اصول و پارامترها’^۱ نیز خوانده می‌شود (همان منبع، ص ۱۴۸، ۱۵۱ و چامسکی ۱۹۸۶b، ص ۲). گونه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری (که در کتاب *ساختهای نحوی و جنبه‌هایی از نظریه نحو* متبلور است) عملاً به نظریه‌پردازی برای زبان انگلیسی پرداخته بودند (به عنوان نمونه قواعد ساخت گروهی در آن گونه‌ها براساس ساخت نحوی زبان انگلیسی تدوین شده بودند و از این رو انگلیسی محور بودند (ر.ک. مجموعه قواعد شماره ۳۲ در فصل دوم و مجموعه قواعد شماره ۲۷ در فصل چهارم) در صورتی که نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی*

1) principles-and-parameters theory

مدعی است که نظریه‌ای است جهان‌شمول برای قوه‌ی نطق. به بیانی دیگر، گونه‌های پیشین دستورزایشی-گشتاری عمدتاً به کارآئی توصیفی ناآل شدند و در طرح نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی (و در واقع مراحل‌ی که به طرح آن منجر شد و ما در فصل پیش از آن به تفصیل صحبت کردیم) نیل به کارآئی تبیینی مورد نظر بوده است. چامسکی گفته است که علت انتخاب مفاهیم 'حاکمیت' و 'مرجع‌گزینی' در عنوان این نظریه به خاطر وظیفه‌ی عمده‌ای است که این دو مفهوم در این نظریه به عهده دارند (۱۹۸۲، ص ۳). وی همچنین تأکید ورزیده است که این نظریه در چهارچوب کلی 'نظریه‌ی معیار گسترده' تدوین یافته است (۱۹۸۱، ص ۴، ۱۹۸۲، ص ۳، ۱۹۸۶a، ص ۶۷ و ۱۵۵).

ما برای معرفی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی کتاب خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی را مبنا قرار خواهیم داد. کتاب دیگر چامسکی با عنوان برخی از مفاهیم و پی‌آمدهای نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی که به سال ۱۹۸۲ انتشار یافت و مکمل کتاب خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی است اساساً به جزئیات و دقایق برخی از مفاهیم مطرح در نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی و عمدتاً مقولات تهی پرداخته است. دیگر آثار عمده‌ی چامسکی در دهه‌ی هشتاد عبارتند از کتاب دانش زبان: ماهیت، منشأ، و کاربرد آن و کتاب موانع^۱ او، که هر دو در سال ۱۹۸۶ نشر یافتند و نیز کتاب زبان و مسائل دانش: خطابه‌های مناگوا که به سال ۱۹۸۸ انتشار یافت. ما از این سه اثر برای اشاره به تعدیلهایی که در سیمای اولیه‌ی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی حادث شده است بهره خواهیم جست. آثار فوق منابع اصلی معرف نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی پنداشته می‌شوند. فراوان‌اند کتابهایی که تلاش کرده‌اند به زبانی ساده‌تر و تلطیف شده مبانی و مفاهیم این نظریه را معرفی کنند. عمده‌ترین آنها عبارتند از ریمزدیک و ویلیامز (۱۹۸۶)، یاکوبسن^۲ (۱۹۸۶)، ردفورد^۳ (۱۹۸۸)، لسنیک و یوری اگریکا^۴ (۱۹۸۸)، هگمن^۵ (۱۹۹۱، ۱۹۹۴)، کوپر (۱۹۹۲)، فریدن^۶ (۱۹۹۲)، ناپولی^۷ (۱۹۹۳)، فصل دوم کتاب سلز^۸ (۱۹۸۵)، فصل دوم کتاب هوراکس^۹ (۱۹۸۷)، و فصل اول مجموعه‌ای که درسته^{۱۰} و جوزف (۱۹۹۱) گرد آورده‌اند.

1) *Barriers*

2) B. Jacobsen

3) Andrew Radford

4) Juan Uriagereka

5) Liliane Haegeman

6) Robert Freidin

7) Donna Napoli

8) Peter Sells

9) Geoffrey Horrocks

10) Flip Droste

کتاب خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی متشکل از شش فصل است. همانطور که پیشتر اشاره شد شمائی که از نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی در اینجا ترسیم خواهد شد مبتنی بر مطالبی است که در جای جای آن کتاب عرضه شده است. نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نظریه‌ای است درباره 'دستور همگانی' (ص ۴). چامسکی یادآوری کرده است که یک نظریه دستور همگانی می‌بایست واجد دو شرط باشد (ص ۳). یکی اینکه با تنوع ساختی زبانهای موجود سازگار باشد و به بیانی روشنتر آن قدر انعطاف داشته باشد که بتواند پاسخگوی تنوع ساخت زبانها باشد. دیگر اینکه از محدودیت لازم برخوردار باشد و شق‌هایی که جایز می‌شمارد محدود باشد زیرا باید این واقعیت را در نظر داشت که زبانی که در ذهن زبان‌آموز نقش می‌بندد براساس داده‌ها و شواهد زبانی ناکافی شکل می‌گیرد. به بیانی رساتر، به ادعای چامسکی، ویژگیهای بنیادی موجود در دستور زبانها فراتر و جامع‌تر از داده‌ها و شواهد زبانی‌ای است که زبان‌آموز در معرض آن قرار دارد و از این رو این ویژگیها را می‌بایست به دستور همگانی منتسب کرد (همانجا). بنابراین انتظار می‌رود که نظریه دستور همگانی شامل تعدادی 'اصول'،^۱ بنیادی و جهانشمول باشد که این اصول، که متعاقباً معرفی و بحث خواهند شد، ساخت زبانهای بشر و دستورهایی را که ذهن انسان می‌تواند فرا بگیرد تحدید می‌کنند (یعنی زبانهای مختلف جملگی این اصول را مراعات می‌کنند و از این رو این اصول وجه اشتراک همه آنهاست) و نیز دستور همگانی شامل تعدادی 'پارامتر' است که زبانها از بین آنها انتخاب می‌کنند. همچون پارامتر فعل پایانی بودن مثل ترکی و ژاپنی یا فعل آغازی بودن (در گروه فعلی) همچون انگلیسی یا فرانسه یا 'پارامتر ضمیرانداز'^۲ که ایتالیائی و فارسی آنرا انتخاب می‌کنند و از این رو این زبانها 'زبانهای ضمیرانداز'^۳ خوانده شده‌اند و انگلیسی و فرانسه که این پارامتر را انتخاب نمی‌کنند 'زبانهای ضمیر ناانداز'^۴ نامیده شده‌اند (ص ۲۴۰). به عنوان مثال در فارسی آمدم که در آن ضمیر فاعلی محذوف است یک جمله دستوری است اما came در انگلیسی، به عنوان برگردان جمله فوق، جمله دستوری نیست و الزاماً می‌بایست به صورت I came یعنی با حفظ ضمیر

1) principles

2) pro-drop parameter

3) pro-drop languages

4) non-pro-drop languages

فاعلی باشد. انتخابی که زبانها از بین پارامترها می‌کنند توجیه‌گر تنوعی است که در ساخت زبانها مشاهده می‌شود (ص ۳ و ۴). چامسکی در تفهیم دیدگاه خود نسبت به دستور همگانی متذکر شده است که این دستور در حقیقت معرف 'مرحله اولیه' ^۱ یا 'مرحله صفر' ^۲ یا 'دانش زبانی ذاتی کودک در بدو تولد' است یعنی وضعیتی که هنوز وی در معرض داده‌های یک زبان بخصوص قرار نگرفته است. دانش این مرحله کودک شامل 'اصول' و کل 'پارامترها'ی فوق‌الاشاره است. تجربه (یعنی داده‌های زبانی که در محیط اطراف کودک بکار می‌رود) باعث می‌شود که پارامترها براساس آن تجربه انتخاب و تثبیت شوند یعنی مثلاً چون کودک در معرض زبان انگلیسی است از بین پارامترهای فعل پایانی بودن و فعل آغازی بودن پارامتر فعل آغازی بودن (در گروه فعلی) برگزیده شود. چامسکی دستوری را که ماحصل این مرحله است 'دستور کانونی' ^۳ نامیده است و اضافه کرده است که در هر زبان مواردی از قرض‌گیری‌ها، عناصر و ساختهای کهنه و به‌جا مانده از گذشته (همچون افعال بی‌قاعده)، بدعت‌ها، و غیره وجود دارد که متعلق به دستور همگانی نیست بلکه خاص آن زبان است. وی از این موارد به عنوان 'حاشیه' ^۴ یاد کرده است که در واقع عناصر و ساختهای 'نشانداز' ^۵ در آن زبان‌اند. مجموعه این دانش (دستور کانونی + حاشیه) دانش زبانی سخنگوی بومی زبان را تشکیل می‌دهد. این دانش زبان وضعیتی نسبتاً پایدار و دائمی دارد و اصطلاحاً به 'مرحله دائمی' ^۶ مشهور گشته است. این مرحله از آن جهت دائمی خوانده می‌شود که از این پس تنها دستخوش تعدیلهای حاشیه‌ای مانند اکتساب واژه‌های جدید می‌شود (۱۹۸۱، ص ۷ و ۸؛ ۱۹۸۶a، ص ۲۵). دانش زبانی سخنگوی بومی زبان همان است که در چهارچوب نظریه معیار تحت عنوان توانش (زبانی) شهرت داشت. نمودار زیر دیدگاه فوق‌الوصف چامسکی را نسبت به تشکیل دانش زبانی سخنگوی بومی زبان (= دستور یک زبان) به نمایش گذاشته است.

1) pre-linguistic initial state (= S_i)2) zero state (= S₀)

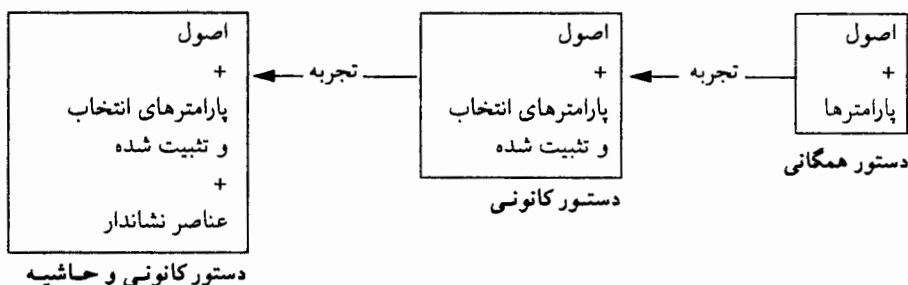
3) core grammar

4) periphery

5) marked

6) steady state (= S_s)

(۱)



به اعتقاد چامسکی دستور همگانی متشکل از چند زیرمجموعه است که با یکدیگر در تعامل اند (ص ۵). هر یک از این زیرمجموعه‌ها در حقیقت یک 'حوزه' زبانی مستقل است (مثل حوزه نحو) که با حوزه‌های زبانی دیگر (مانند حوزه واجی) در ارتباط است، بدین معنی که برونداد یک حوزه، درونداد حوزه دیگر است (ص ۱۳۵). چامسکی از نگرش فوق به دستور (یعنی قائل بودن به حوزه‌های زبانی مستقل که با یکدیگر در ارتباط و تعامل اند) به عنوان نگرش 'حوزه‌ای' یاد کرده است (ص ۷). به گفته وی، به زیرمجموعه‌های تشکیل دهنده دستور همگانی، می‌توان از زوایای مختلف نگریست. از یک زاویه، این زیرمجموعه‌ها بخشهای مختلفی هستند که خود از مجموعه‌ای از قواعد زبانی تشکیل شده‌اند. چامسکی از این زیرمجموعه‌ها به عنوان زیرمجموعه‌های متشکل از قواعد زبانی یاد کرده است و بر این اساس بخشهای مذکور در (۲) را معرفی کرده است (ص ۵).

(۲) (i) واژگان [1]

(ii) نحو

(الف) بخش مقوله‌ای

(ب) بخش گشتاری

(iii) بخش صورت آوایی

(iv) بخش صورت منطقی

واژگان متشکل از مدخل‌های واژگانی است و برای هر مدخل مشخصه‌های واجی، نحوی (شامل مشخصه‌های زیر مقوله‌ای و محدودیت‌های گزینشی)، و معنایی آن مشخص می‌شود. قواعد بخش مقوله‌ای در واقع همان قواعد ایکس تیره هستند. چامسکی در مورد قواعد ایکس تیره توضیح داده است که در این قواعد گرهی به نام گروه فعلی (VP) یا فعل دوبار (V) قائل هستیم و در توصیف مفعول صریح گفته‌ایم که آن گروه اسمی است که بلافاصله در زیر گره گروه فعلی قرار دارد. این قواعد در واقع مناسب زبان‌هایی هستند که اصطلاحاً زبان‌های 'ترتیبی' ^۱ نامیده می‌شوند، زبان‌هایی که اولاً سازه‌ها در آنها دارای توالی ثابت است (مثلاً انگلیسی که دارای توالی فاعل-فعل-مفعول می‌باشد) و ثانیاً نقش‌های دستوری براساس جایگاه سلسله مراتبی آنها در نمودار درختی قابل تعریف است (مثلاً می‌گوئیم فاعل آن گروه اسمی است که بلافاصله در زیر گره جمله واقع است و مفعول صریح آن گروه اسمی است که زیر گره گروه فعلی قرار دارد و مفعول حرف اضافه‌ای آن گروه اسمی است که زیر گروه مفعول حرف اضافه‌ای جای گرفته است). لیکن وی از زبان‌هایی یاد کرده است که در این رده قرار ندارند و اصطلاحاً زبان‌های 'غیر ترتیبی' ^۲ یا 'مسطح' ^۳ خوانده می‌شوند. زبان‌هایی همچون عربی که دارای توالی فعل-فاعل-مفعول‌اند و بنابراین گروه فعلی (که در برگیرنده فعل و مفعول می‌باشد) در آنها وجود ندارد و نیز زبان‌هایی که در آنها توالی سازه‌ها اساساً آزاد است از این رده‌اند. چامسکی در این بحث تلاش کرده است که نشان دهد چگونه می‌توان ساختهای این رده از زبانها را نیز با بهره‌گیری از قواعد ایکس تیره به دست داد (ص ۱۲۷-۱۳۵). مجموع دو بخش (i) و (ii) الف در شماره (۲) بخش 'پایه' را به وجود می‌آورد. در حقیقت بخش پایه تشکیل‌دهنده ژرف ساخت است که در نظریه مورد وصف D-structure خوانده می‌شود و ما آنرا 'ژ-ساخت' می‌نامیم. چامسکی در کتاب دانش زبانی: ماهیت، منشأ، و کاربرد آن تصریح کرده است که ژ-ساخت همان است که پیشتر ژرف ساخت نامیده می‌شد و چون آن اصطلاح سوءتعبیرهای زیادی را ایجاد کرده است دیگر آنرا بکار نمی‌برد (۱۹۸۶ا، ص ۲۰۵ پی‌نوشت ۸). ژ-ساخت ماحصل درج واژه (از واژگان) در زیر نمودارهایی است که به کمک قواعد (ii) الف به دست آمده‌اند. بنابراین،

1) configurational

2) non-configurational

3) flat

اطلاعات موجود در ژ-ساخت عیناً اطلاعاتی است که در هر مدخل در واژگان موجود است و به زیر نمودارهای درختی منتقل شده است. ژ-ساخت به کمک قاعده حرکت آلفا به S-structure مرتبط می‌گردد. ما برای اشاره به S-structure از 'ر-ساخت' که یادآور و نه معادل اصطلاح روساخت در نظریه معیار است، استفاده خواهیم کرد. متعاقب عملکرد هر مورد قاعده حرکت ردی در جای سازه حرکت داده شده به جا گذاشته می‌شود. این رد و مرجع آن (یعنی سازه حرکت داده شده) با یک 'نمایه' (حرف یا عدد) واحد نمایانده می‌شوند. وجود یک نمایه واحد در کنار یک رد و یک سازه حاکی از هم مرجع بودن آن دو است. قاعده حرکت آلفا به تنهایی بخش‌گشتاری (ii) ب را تشکیل می‌دهد (چامسکی ۱۹۸۱، ص ۵). به زبانی ساده، قاعده حرکت آلفا اصطلاحی است پوششی که به حرکت هر سازه‌ای به هر جایگاهی دلالت می‌کند. خواننده به خاطر دارد که در گونه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری صحبت از گشتارهایی همچون مجهول (حرکت مفعول صریح به جایگاه فاعل)، استفهام‌سازی (حرکت فعل کمکی به جایگاه قبل از فاعل، یا حرکت پرسشواژه به ابتدای جمله)، ارتقاء (حرکت فاعل بند پیرو به جایگاه فاعل بندپایه) و امثال آن بود. در نظریه مورد وصف، تمامی این حرکات تحت عنوان قاعده حرکت آلفا مطرح است. به بیانی دیگر، فصل مشترک قواعد گشتاری فوق‌الذکر و موارد مشابه دیگر آن، حرکت یک سازه از یک جایگاه به جایگاه دیگری است (ص ۷). سه نمونه از عملکرد قاعده حرکت آلفا در مثال‌های (3)i-(3)iii زیر مشاهده می‌شود. در مثال اول 'حرکت گروه اسمی'^۲ (حرکت از جایگاه فاعل بند پیرو به جایگاه فاعل بندپایه یا ارتقاء فاعل به فاعل) مطرح است، در مثال دوم 'حرکت پرسشواژه'^۳ به جایگاه متمم‌نما مشهود است، و در مثال سوم 'حرکت بند' موصولی مورد نظر است (ص ۵۶). در هر سه مثال جایگاه رد جایگاه ژ-ساختی سازه حرکت داده شده است.

(3) i. John _i seems (to us) [t _i to like ice cream]	[(1) (i)]
ii. John knows [what _i we like t _i]	[(1) (ii)]
iii. [_{NP} a man t _i] was here [_i who John knows]	[(1) (iii)]

چامسکی علاوه بر فرض وجود قاعده حرکت آلفا به وجود دو قاعده 'درج'^۴ که بین

1) index

2) NP-movement

3) wh-movement

4) insertion

ژ-ساخت و ر-ساخت عمل می‌کنند نیز قائل است (ص ۸۷). قاعده اول قاعدهٔ درج *it* است که به ژ-ساختهای *i* (4) و *ii* (4) زیر عمل می‌کند و ر-ساختهای *i* (5) و *ii* (5) را به دست می‌دهد. نماد *e* در ساختهای (۴) به معنی جایگاه تهی و اشغال نشده می‌باشد.

- (4) i. $[_{NP} e]$ is raining [(4) (i)]
 ii. $[_{NP} e]$ is held that these truths are self-evident [(4) (ii)]
 (5) i. It is raining
 ii. It is held that these truths are self-evident

قاعدهٔ درج دوم درج *there* است. وی در خصوص این قاعده گفته است که ژ-ساخت دو جملهٔ *i* (6) و *ii* (6) یکسان است و همان است که در (۷) نمایش داده شده است (ص ۸۵). پس از عملکرد قاعدهٔ درج *there* ر-ساخت (۸) حاصل می‌شود. پیش از درج *there* ابتدا قاعدهٔ حرکت آلفا گروه اسمی فاعلی را حرکت می‌دهد و به گروه فعلی متصل می‌کند و در جای اصلی آن ردی به جا می‌گذارد و سپس *there* در جای خالی شدهٔ فاعل درج می‌گردد. چامسکی شرط درج *there* را اینگونه توصیف کرده است که این عنصر می‌بایست از نظر شمار (مفرد و جمع) با اسمی که قبلاً در جایگاهی قرار داشته که حالا قرار است *there* جای بگیرد مطابقت کند. به عنوان نمونه، در مثال (۸) *there* با *three men* مطابقت می‌کند و در مثال *i* (9) زیر با *a man* و در *ii* (9) با *three men* (ص ۸۶-۸۸).

- (6) i. *three men from England arrived last night* [(1) (i)]
 ii. *there arrived last night three men from England* [(1) (ii)]
 (7) $[_{NP} \text{three men from England}] [_{VP} \text{arrived last night}]$ [(2)]
 (8) $[_{NP} \text{there}] [_{VP} [_{VP} \text{arrived last night}]] [_{NP} \text{three men from England}]]$ [(3)]
 (9) i. *there is arriving a man from England* [(6) (i)]
 ii. *there are arriving three men from England* [(6) (ii)]

پس در کتاب خطابه‌هایی در نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی علاوه بر قاعدهٔ حرکت آلفا دو قاعدهٔ درج نیز بین ژ-ساخت و ر-ساخت عمل می‌کنند. به خاطر وجود قاعده‌های حرکت، درج، و حتی حذف بین ژ-ساخت و ر-ساخت لسنیک و سایتو^۱ (۱۹۸۴) تعبیر

1) M. Saito

‘تأثیرگذاری آلفا’^۱ را به جای حرکت آلفا پیشنهاد کرده‌اند (چامسکی ۱۹۸۶a، ص ۷۴-۷۵).

قاعده حرکت آلفا در بخش‌های صورت‌آوایی و صورت منطقی نیز ممکن است عمل کند (ص ۵). آن دسته از قواعد حرکتی که در بخش صورت‌آوایی عمل می‌کنند اصطلاحاً ‘قواعد سبکی’^۲ خوانده می‌شوند (ص ۱۸). یک نمونه از قواعد سبکی ‘قاعده جابه‌جائی گروه اسمی سنگین’^۳ است (ص ۷۰) که مصداق آن در مثال شماره (۱۰) مشاهده می‌شود.^۴ در این مثال آن گروه اسمی که این نگارنده در درون قلاب قرار داده است همان گروه اسمی سنگین است که از جایگاه بلافاصله پس از فعل اصلی (یعنی believe) به انتهای جمله حرکت داده شده است. ردّ برجای گذاشته شده در جایگاه اولیه سازه حرکت داده شده را نیز این نگارنده افزوده است.

(10) They'd believe t_i to be foolish [i any candidate who would take the trouble to run in every primary] [(22) (i)]

علاوه بر قاعده حرکت، قاعده حذف for (در نقش متمم نما) هم در بخش صورت‌آوایی عمل می‌کند. مصداق حذف‌پذیری این متمم نما در مثال (۱۱) مشاهده می‌شود (ص ۶۹).

(11) John would like [(for) Bill to win] [(18) (iv)]

همچنین در صورت‌آوایی چند ‘صافی’ مفروض است. وظیفه یک مورد از آن صافی‌ها این است که هرگاه جایگاه متمم نما همزمان با دو عنصر پر شود آن ساخت را غیردستوری تلقی خواهد کرد مگر اینکه یکی از آنها یا هر دوی آنها حذف شود. به عنوان نمونه، این صافی پیش‌بینی می‌کند که زنجیره (۱۲) غیردستوری است و تنها با حذف $that$ یا who یا هر دو دستوری خواهد شد (ص ۲۳۶ و ۲۴۳).

(12) *... [the man [$_{\bar{s}}$ [$_{comp}$ who that] [$_{\bar{s}}$ you met t_j]] [(10)]

1) affect- α

2) stylistic rules

3) heavy NP-shift

۴) چامسکی در کتاب مورد وصف قاعده جابه‌جائی گروه اسمی سنگین را بطور قطعی یک قاعده مربوط به صورت‌آوایی تلقی نکرده است بلکه این احتمال را که قاعده‌ای است در بخش نحو هم مطرح کرده است (ص ۷۰). وی در کتاب ۱۹۸۶a خود (ص ۲۰۷ و ۲۰۸ پی‌نوشت ۳۰) این قاعده را مربوط به بخش نحو دانسته است.

یک نمونه دیگر از این صافی‌ها به هنگام بحث نحوه تعیین حالت‌های نحوی (فاعلی، مفعولی، و امثال آن) معرفی خواهد شد. قواعد دیگری که در بخش صورت‌آوایی عمل می‌کنند قواعد واجی‌اند (همچون قاعدهٔ اختیاری $want + to \rightarrow wanna$ (ص ۲۱، شماره ۱۱)) که نمودآوایی یا تلفظ جملات را به دست می‌دهند. ماحصل عملکرد قواعد حرکت (مشخصاً قواعد سبکی)، قواعد حذف، و قواعد واجی 'نمودآوایی' یا 'روساخت' (البته نه در تعبیر معمول آن در نظریهٔ معیار) را تشکیل می‌دهند (ص ۵، ۱۸ و ۱۹).

چامسکی در خصوص علت انتخاب اصطلاح صورت منطقی اظهار داشته که نمادهای این سطح زبانی برخی از ویژگی‌های آنچه را که از دیدگاه علم منطق 'صورت منطقی' نامیده شده است دارا می‌باشند (ص ۱۷). در بخش صورت منطقی قسمتی از معنای جمله نمایانده می‌شود اما این بدان معنا نیست که صورت منطقی همان بخش معناست زیرا چامسکی مکرراً صورت منطقی را هم‌طراز با ژ-ساخت و ر-ساخت یک سطح نحوی تلقی کرده است (ص ۲۹، ۳۶ و ۳۸). به عنوان نمونه، صورت منطقی بند پیرو در مثال (۱۳)، که با قلاب مشخص شده است، به صورت (۱۴) نمایش داده می‌شود (ص ۲۲).

(13) it is unclear [who Bill saw] [(15)]

(14) for which person x و Bill saw x [(16)]

گفتمنی است که در بعضی زبانها (مانند فارسی، ژاپنی، و چینی) برخلاف زبان انگلیسی، پرسشواژه در بخش نحو (یعنی بین ژ-ساخت و ر-ساخت) معمولاً حرکت نمی‌کند و در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند (همچون شما کتاب را به کی هدیه دادی؟). این زبانها اصطلاحاً زبانهای 'پرسشواژه در جای اصلی' خوانده می‌شوند. در نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی اعتقاد بر این است که در این زبانها اگر چه پرسشواژه در بخش نحو حرکت نمی‌کند این حرکت در بخش صورت منطقی انجام می‌گیرد (چامسکی ۱۹۸۶b، ص ۳۳، ۴۸، ۴۹). همچنین در بخش صورت منطقی 'سیطرهٔ سورها' و 'سورواره‌ها' (یعنی پرسشواژه‌ها) نمایش داده می‌شود. به عنوان نمونه، ر-ساخت جمله (۱۵) زیر که دارای سور می‌باشد به کمک 'قاعدهٔ حرکت سور' به نماد

1) wh-in-situ 2) quasi-quantifiers

3) quantifier-movement rule=QR

صورت منطقی مذکور در (۱۶) تأویل می‌یابد (ص ۱۸ و ۱۹۶).

(15) his mother loves everyone [(34) (i)]

(16) for every person x, his mother loves x [(34) (ii)]

برای یادآوری اهمیت سیطره سورها رجوع کنید به این بحث در فصل مربوط به معناشناسی زایشی. در (۱۸) که نمایشگر صورت منطقی مثال (۱۷) می‌باشد سیطره دو سوراوه who (=which person) و what (=which thing) مشخص شده است. در اشتقاق این صورت منطقی قاعده حرکت آلفا به ر-ساخت (۱۷) عمل کرده است و which thing y (=what) را به ابتدای بند پیرو حرکت داده است (ص ۱۹۶ و ۲۳۶).

(17) I wonder who heard John's stories about what [(13) (i)]

(18) I wonder for which person x and which thing y,
x heard John's stories about y. [(13) (ii)]

از قواعد دیگری که مربوط به بخش صورت منطقی است 'قاعده تأکید' است. این قاعده ر-ساخت جمله (۱۹) را که در آن JOHN مورد تأکید است و از تکیه ویژه برخوردار است به نماد صورت منطقی (۲۰) تأویل می‌کند (ص ۱۹۶).

(19) his mother loves JOHN [(34) (v)]

(20) for x=John, his mother loves x [(34) (vi)]

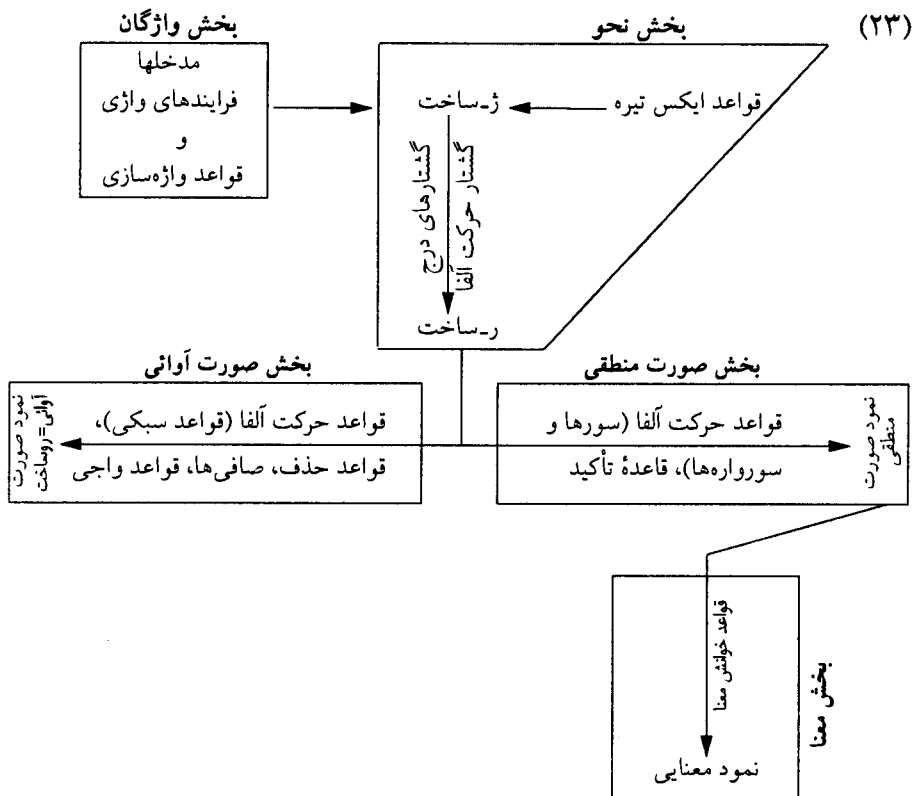
پیش از ادامه بحث، با توجه به اینکه در پاراگرافهای پیش از چهار سطح زبانی سخن به میان آمد (سطح ژ-ساخت، سطح ر-ساخت، سطح صورت منطقی، سطح روساخت) بجاست اگر با نقل یک مثال سطوح مختلف این مثال را نمایان سازیم. (22)i – (22)iv به ترتیب نمایشگر روساخت، ر-ساخت، ژ-ساخت، و صورت منطقی جمله مذکور در (۲۱) می‌باشند. در مجموعه ساختهای (۲۲)، ر-ساخت (22)ii به کمک قاعده حرکت آلفا از ژ-ساخت (22)iii مشتق شده است و روساخت (22)i و صورت منطقی (22)iv هر کدام مستقلاً از ر-ساخت (22)ii اشتقاق می‌یابد (ص ۳۳).

(21) it is unclear who to see [(48)]

(22) i. it is unclear [_s who [_s to see]] [(49)]

- ii. it is unclear [_s who_i [PRO to see t_i]]
- iii. it is unclear [_s COMP [_s PRO to see who]]
- iv. it is unclear [_s for which person x [_s PRO to see x]]

با توجه به توضیحات فوق سیمای کلی نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی را می‌توان به صورت نمودار (۲۳) زیر نمایش داد.



همانطور که نمودار (۲۳) نشان می‌دهد بخش‌های مختلف تشکیل‌دهنده نظام زبان حوزه‌های مستقل و خودمختارند و این همان نگرش حوزه‌ای است که پیشتر از آن یاد کردیم. مجموع این حوزه‌ها حوزه زبان (یعنی قوه نطق) را تشکیل می‌دهد. حوزه زبان خود از طریق برخی از حوزه‌های تشکیل‌دهنده‌اش با حوزه‌ها و قوای دیگر ذهن / مغز مرتبط می‌گردد. مشخصاً حوزه صورت منطقی و معنا با حوزه‌های تفکر، تعبیر و تفسیر و کاربردشناسی زبان و حوزه صورت آوایی با حوزه فراگوئی و بیان و به‌لفظ‌درآوردن در

تعامل‌اند (چامسکی ۱۹۸۶a، ص ۶۸ و ۱۵۷). در درون حوزه زبان ایجاد هماهنگی بین اطلاعات موجود در مدخلها و نمودهای سطوح نحوی (یعنی نمود سطح ژ-ساخت، سطح ر-ساخت، و نمود سطح صورت منطقی) به کمک اصلی که چامسکی آنرا 'اصل فرافکنی'^۱ نامیده است برقرار می‌شود (۱۹۸۱، ص ۲۹). این اصل در شماره (۲۴) نقل شده است.

(۲۴) اصل فرافکنی [(38)]

اطلاعات موجود در نمود هر سطح نحوی (شامل ژ-ساخت، ر-ساخت، و صورت منطقی) فرافکنده و بازتاب اطلاعات موجود در واژگان هستند بدین معنی که هر یک از سطوح نحوی فوق‌الذکر الزاماً باید اطلاعات زیرمقوله‌ای مربوط به هر مدخل را عیناً و دقیقاً رعایت و منعکس کند.

به عنوان نمونه، اگر فعلی احتیاج به یک گروه اسمی و یک گروه حرف اضافه‌ای به عنوان اطلاعات زیرمقوله‌ای دارد نباید هیچ یک از این اطلاعات را در سطوح فوق‌الاشاره از دست بدهد یا اطلاعات تازه‌ای را که در ژ-ساخت نیست در دو سطح دیگر کسب کند. پس وظیفه اصل فرافکنی تضمین حفظ اطلاعات موجود در مدخلها در سطوح نحوی (ژ-ساخت، ر-ساخت، و صورت منطقی) است. به بیانی دیگر، اصل فرافکنی بخشی از تعریف 'اشتقاق خوش ساخت'^۲ را در دستور همگانی به دست می‌دهد (ص ۳۹). به باور نگارنده اصل فوق ماهیتاً نوعی مکانیزم فرااشتقاقی / اشتقاقی فراگیر است که از سوی معناشناسان زایشی مطرح شدند و ما در فصل پنجم از آن صحبت کردیم. با توجه به این اصل، برخی از تحلیل‌هایی که در چهارچوب کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو ممکن بود، دیگر ممکن نخواهد بود. مثلاً در نظریه زبانی مطرح در آن کتاب می‌توان به قاعده گشتاری ارتقاء فاعل (بند پیرو) به جایگاه مفعول صریح (بند پایه) قائل بود. در نتیجه عملکرد این گشتار ژرف ساختِ [John believes that [Mary is intelligent]] می‌توانست به روساختِ [John believes Mary [to be intelligent]] که در آن ادعا می‌شد Mary حالا در جایگاه مفعول صریح بند پایه قرار گرفته است تأویل یابد. اما در

1) projection principle

2) well-formed derivation

چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی اصل فرافکنی این تأویل را مجاز نمی‌شمارد زیرا بر اثر این تأویل اطلاعات زیرمقوله‌ای فعل believe در مثال اول که یک بند متمم زماندار است متعاقب عملکرد گشتار ارتقاء فاعل به مفعول دگرگون می‌شود و مشخصاً در ر-ساخت، فعل believe دارای یک گروه اسمی مفعولی (یعنی Mary) می‌شود. در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی برای دو مثال فوق دو مدخل جداگانه ثبت است و یکی از دیگری تأویل نمی‌یابد. به بیانی دیگر، در این چهارچوب دو مثال فوق هر دو ژ-ساخت هستند. شایان توجه است که در کلیه موارد بلامنازع عملکرد حرکت آلفا بین ژ-ساخت و ر-ساخت همچون ii(3) پس از حرکت ردی به جامی ماند که وجود این رد به معنی حفظ اطلاعات زیرمقوله‌ای فعل بند پیرو تلقی می‌شود. از طرفی دیگر، در مثال مذکور، پس از حرکت هیچ تغییری در اطلاعات زیرمقوله‌ای فعل بند پایه هم حاصل نمی‌شود (یعنی پیش از حرکت این فعل یک S می‌پذیرد و این وضعیت پس از حرکت هم کماکان باقی است). بنا بر این، عملکرد حرکت آلفا در آن مثال، هیچ دگرگونی (هیچ نوع حذف یا افزایشی) در اطلاعات زیرمقوله‌ای مدخل‌های فعلی آن جمله به دنبال نداشته است و از این رو تخطی از اصل فرافکنی صورت نگرفته است.

خواننده به خاطر دارد که ما بحث نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی را با این مطلب آغاز کردیم که از نظر چامسکی دستور همگانی متشکل از چند زیرمجموعه است که با یکدیگر در ارتباط و تعامل‌اند. همچنین به نقل از وی گفتیم که به این زیرمجموعه‌ها از زوایای مختلف می‌توان نگریست. آنچه در پاراگرافهای پیش از نظر گذشت نگاهی بود از این زاویه که این زیرمجموعه‌ها بخش‌های زبانی مختلفی هستند که خود از مجموعه‌ای از قواعد زبانی تشکیل شده‌اند. زیرمجموعه‌های متشکل از قواعد زبانی در شماره (۲) معرفی شدند و مختصری از نقش و ماهیت آنها نیز شرح داده شد. در پاراگرافهای زیر به زیرمجموعه‌های تشکیل‌دهنده دستور همگانی از زاویه دیگری نگاه می‌شود. در اینجا از آنها به عنوان زیرمجموعه‌های متشکل از 'اصول' یاد می‌شود (ص ۵). چامسکی اظهار داشته است که این شیوه نگرش در سالهای اخیر بسیار حائز اهمیت بوده است. زیرمجموعه‌های متشکل از 'اصول' شامل موارد مذکور در (۲۵) است.

- (۲۵) (i) نظریهٔ تحدید^۱
 (ii) نظریهٔ حاکمیت^۲
 (iii) نظریهٔ تنا^۳
 (iv) نظریهٔ مرجع‌گزینی^۴
 (v) نظریهٔ حالت^۵
 (vi) نظریهٔ نظارت^۶
- [(2)]

حال به اختصار به شرح ویژگی‌های زیر مجموعه‌های متشکل از اصول می‌پردازیم. 'نظریهٔ تحدید' میزان حرکت یک سازه را مشخص می‌کند (ص ۵). اصلی که در نظریهٔ تحدید جاری است اصل 'همجواری' است، که ما در فصل پیش با آن آشنا شدیم، و جان کلام آن در شمارهٔ (۲۶) زیر آمده است.

(۲۶) اصل همجواری

حرکت یک سازه فراتر از یک 'مقوله یا گره تحدید کننده'^۷ مردود است.

به زبانی گویاتر، این اصل حرکت یک سازه را بیش از یک مقوله یا گره تحدید کننده که عبارتند از جمله، جملهٔ تیره، و گروه اسمی مرکب یا به تعبیری آشناتر بیش از یک چرخه مردود می‌داند (ر. ک. فصل هشتم کتاب حاضر). همانطور که پیشتر توضیح داده شد حرکت سازه‌ها به کمک قاعدهٔ حرکت آلفا صورت می‌گیرد. حد و حصر و میزان این حرکت را اصل همجواری تعیین می‌کند. مجموعه مثالهای زیر روشن‌گر توضیحات فوق است. در جملهٔ i (27) هیچ سازه‌ای حرکت نکرده است و بنابراین اصل همجواری مورد پیدا نمی‌کند. در جملهٔ ii (27) که نظیر جملهٔ i (27) است با حرکت گروه اسمی مواجه هستیم (همان حرکتی که در گونه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری تحت عنوان 'ارتقاء' و مشخصاً ارتقاء فاعل (بند پیرو) به فاعل (بند پایه) مطرح بود). حرکت این گروه اسمی منطبق با محدودیت اعمال شده از سوی اصل همجواری است زیرا بین گروه اسمی حرکت داده شده و رد آن تنها یک مقولهٔ تحدید کننده یا چرخه، که در مثال با قلاب

1) bounding theory 2) government theory

3) θ-theory

4) binding theory

5) case theory

6) control theory

7) bounding category/node

مشخص شده، مشاهده می‌شود. همین وضعیت عیناً و دقیقاً در مورد جملات (27)iii و (27)iv مشهود است با این تفاوت که فعل اصلی این جملات تغییر کرده است. مقایسه مثالهای (27)v و (27)vi نیز نشان می‌دهد که در جمله اول سازه‌ای حرکت نکرده است ولی در جمله دوم یک گروه اسمی از داخل درونی‌ترین بند پیرو به بند پیرو بالاتر از آن حرکت کرده است و از آنجا که در این حرکت نیز بین سازه حرکت داده شده و رد آن تنها یک مقوله تحدید کننده وجود دارد جمله حاصل (یعنی (27)vi)) دستوری است. مثال (27)vii همانند جمله (27)vi است اما به این دلیل که بین سازه حرکت داده شده و رد آن دو گروه تحدید کننده وجود دارد غیر دستوری شده است. به بیانی دیگر، در این مثال یک گروه اسمی از بطن درونی‌ترین بند پیرو به جایگاه فاعل در دو بند بالاتر از آن حرکت کرده است (ص ۵۸).

- (27) i. it is certain [that John likes ice cream] [(9)]
 ii. John is certain [t to like ice cream]
 iii. it seems [that John likes ice cream]
 iv. John seems [t to like ice cream]
 v. it seems [that it is certain [that John likes ice cream]]
 vi. it seems [that John is certain [t to like ice cream]]
 vii. *John seems [that it is certain [t to like ice cream]]

نمونه دیگری از عملکرد اصل همجواری در مثال (۲۸) مشاهده می‌شود (ص ۸۰)

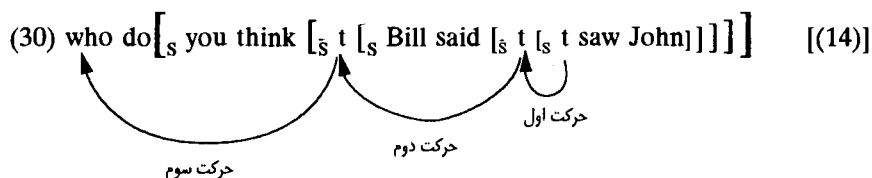
- (28) i. pictures of several people are for sale which I like [(3)]
 ii. *pictures of several people are for sale who I like

ر-ساخت مثالهای (۲۸) به ترتیب در شماره (۲۹) نمایش داده شده است. در اشتقاق (29)i حرکت بند (موصولی) از مرز تنها یک مقوله تحدید کننده (یعنی گروه اسمی مرکب) عبور کرده است و بنا بر این تخطی از اصل همجواری صورت نگرفته است و جمله (28)i دستوری است در صورتی که در مورد (29)ii حرکت بند (موصولی) از مرز دو مقوله تحدید کننده (یعنی دو مورد گروه اسمی مرکب) گذشته است و از این رو از اصل همجواری تخطی شده است و نتیجتاً جمله (28)ii غیر دستوری است. در متن اصلی تنها ر-ساخت فاعل مثالهای (۲۸) ارائه شده است ولی نگارنده به خاطر سهولت پی‌گیری بحث در (۲۹) صورت کامل ر-ساخت این مثالها را نمایش داده است. لازم به

یادآوری است که تنها آن گروه‌های اسمی که دارای ساخت گروهی $[_{NP} [_{NP}] \bar{S}]$ هستند (همچون ساختهای موصولی که متشکل از یک هسته و بند موصولی است) و نیز گروه‌های اسمی‌ای که دارای ساخت سازه‌ای $[_{NP} [_{N}] P [_{NP}]]$ می‌باشند (مانند pictures of several people) مقولهٔ تحدید کننده محسوب می‌شوند.

- (29) i. $[_{NP} [_{NP} \text{ pictures of several people}] t_i]$ are for sale $[_i \text{ which I like}]$ [(4)]
 ii. $[_{NP} \text{ pictures of } [_{NP} [_{NP} \text{ several people}] t_i]]$ are for sale $[_i \text{ who I like}]$

حال به ر-ساخت شمارهٔ (۳۰) بنگرید. در این ساخت قاعدهٔ حرکت آلفا سه مرتبه به صورت چرخه‌ای عمل کرده است و who را از جایگاه فاعل درونی‌ترین بند پیرو به جایگاه متمم‌نما در ابتدای بند پایه منتقل کرده است (ص ۱۷۴). پیکانها را نگارنده افزوده است تا پی‌گیری مسیر حرکت این سازه آسانتر باشد.



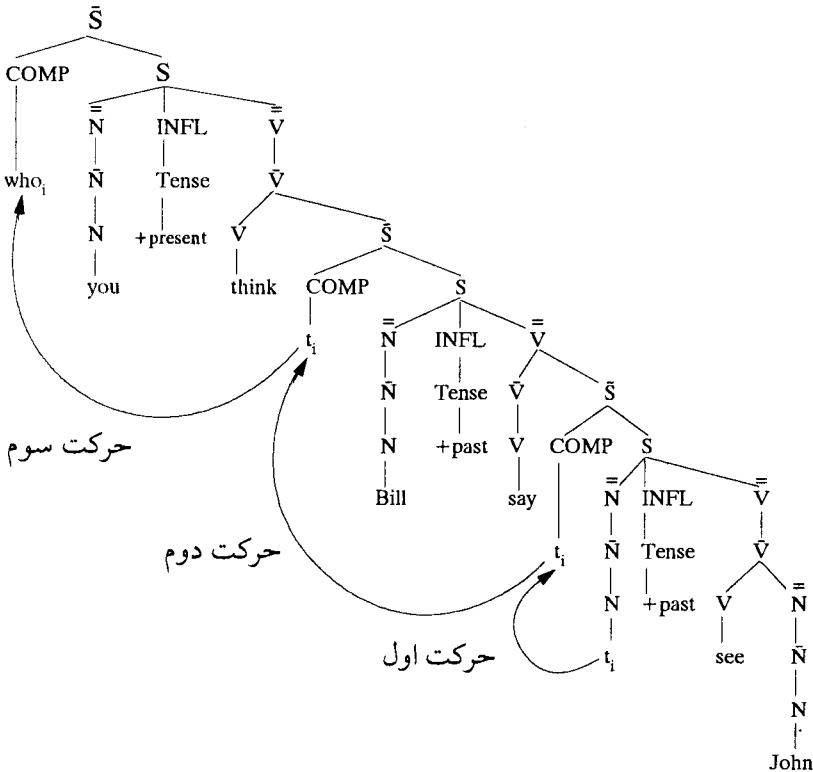
نمودار درختی ر-ساخت (۳۰) را نگارنده در شمارهٔ (۳۱) ترسیم کرده است. در این نمودار INFL صورت کوتاه شدهٔ inflection 'عنصر صرفی/تصریف' است و در بر گیرندهٔ مشخصه‌های 'زمان' ۱ و 'مطابقه' ۲ (AGR) می‌باشد.

علت دستوری بودن این جمله این است که who از جایگاه فاعل درونی‌ترین بند پیرو یکباره به ابتدای بند پایه حرکت داده نشده است بلکه به صورت چرخه‌ای و از طریق حرکت به اولین جایگاه متمم‌نمای نزدیک خود (بنگرید به حرکت اول در شمارهٔ ۳۰/۳۱) و سپس با پرش از یک جایگاه متمم‌نما به جایگاه متمم‌نمای بالاتر (نگاه کنید به حرکت‌های دوم و سوم در شمارهٔ ۳۱/۳۰) این مسیر را طی کرده است. همچنین شایان توجه است که در حرکت‌های دوم و سوم هم از مرز جملهٔ تیره و هم جمله عبور

1) tense

2) agreement = AGR

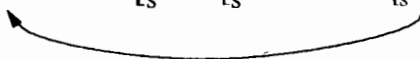
(31)



صورت گرفته است اما جمله حاصل دستوری است و این به این خاطر است که در این مثال (و مثالهای مشابه) هم جمله و هم جمله تیره هر دو مقولهٔ تحدید کننده تلقی نمی‌شوند بلکه تنها یکی از آنها و در اینجا مشخصاً جمله مقولهٔ تحدید کننده محسوب می‌شود. گفتنی است که در بعضی زبانها فقط جمله و گروه اسمی مرکب (و نه جمله تیره) مقولهٔ تحدید کننده‌اند و در بعضی زبانهای دیگر (مثل ایتالیائی و فرانسه) جمله تیره و گروه اسمی مرکب (و نه جمله) مقولهٔ تحدید کننده به شمار می‌آیند (ص ۱۴۱، پی‌نوشت ۴۱). در زبان انگلیسی جمله، جمله تیره، و گروه اسمی مرکب هر سه مقولهٔ تحدید کننده به حساب آورده شده‌اند (ص ۸۱ و ۳۰۷) اما تحت شرایطی که از حوصلهٔ بحث حاضر خارج است (همچون مثال شمارهٔ ۳۰) جمله و جمله تیره هر دو مقولهٔ تحدید کننده تلقی نمی‌شوند. ممکن است برای خواننده کنجکاو این پرسش مطرح شود

که چگونه است که در مورد مثال (۳۰) در حرکت‌های دوم و سوم جمله و جمله تیره پشت سر گذاشته شده‌اند و جمله دستوری است اما در مورد حرکت گروه اسمی در مثال vii(27) جمله حاصل غیر دستوری است. دقت بیشتر در ساخت درونی مثال vii(27) نشان می‌دهد که حرکت گروه اسمی در حقیقت از مرز سه مقوله تحدید کننده عبور کرده است که دو مورد از آنها جمله است و همین امر کفایت می‌کند که آن جمله غیر دستوری شود. ر-ساخت vii(27) با جزئیات لازم در شماره (۳۲) تکرار شده است (ص ۳۰۶). حرکت گروه اسمی را این نگارنده با افزودن نشانه پیکان مشخص کرده است. گفتنی است که گروه اسمی هیچ گاه به جایگاه متمم‌نما منتقل نمی‌شود زیرا آن جایگاه ویژه متمم‌نماها و نیز پرسشواژه‌ها است. گروه اسمی تنها به جایگاه تهی یک گروه اسمی قابل انتقال است. این یکی از وجوه افتراق بین حرکت پرسشواژه و حرکت گروه اسمی است. این وجه تمایز مجدداً مورد توجه قرار خواهد گرفت.

[(31)] [John seems [_S that [_S it is certain [_S t to like ice cream]]] * (32)



به عنوان آخرین مثال در بحث حاضر ر-ساخت مذکور در شماره (۳۳) را در نظر بگیرید. در اینجا یک مورد حرکت پرسشواژه مشاهده می‌شود و بین سازه حرکت داده شده و رد آن هم تنها یک گره تحدید کننده وجود دارد. بنا بر این، این حرکت منطبق با اصل همجواری است (هوراکس ۱۹۸۷، ص ۱۲۸).

[(222ii)] [Bertie knows [_S what_i [_S Barty needs t_i]] (33)

در مثال (۳۴)، که مأخوذ از منبع فوق الذکر است، دو مورد حرکت چرخه‌ای پرسشواژه مشهود است. در حرکت اول تنها یک گره جمله پشت سر گذاشته شده است اما در حرکت دوم از مرز جمله تیره، گروه اسمی مرکب، و نیز جمله عبور شده است. گفتنی است که در منبع فوق اشاره در مثال مورد بحث ما جمله تیره و گروه اسمی مرکب (و نه جمله) گره‌های تحدید کننده محسوب شده‌اند و تنها در مواردی خاص که مثال مورد نظر ما جزء آنها نیست، جمله هم گره تحدید کننده به شمار آمده است (هوراکس ص ۱۲۹ و ۱۳۰). البته این تفاوت نگرش نسبت به تلقی جمله یا جمله تیره به عنوان گره تحدید کننده تأثیری در این واقعیت که در هر صورت در حرکت دوم در مثال (۳۴) بیش

از یک گروه تحدید کننده پشت سر گذاشته شده ندارد. در ر-ساخت (۳۴) پیکانها را نگارنده افزوده است.

(34) *Bertie knows [_Swhat_i[_Syou believe[_{NP}the story[_St_i that Barty needs t_i]]]]
[(223ii)]

در نظریه مورد وصف، سازه حرکت داده شده و رد یا رد‌های آن تشکیل یک 'زنجیره' می‌دهند (ص ۳۳۳). در مثال (۳۴) what_i ... t_i ... نمونه یک زنجیره است. تا این قسمت از بحث زیرمجموعه متشکل از اصول مذکور در شماره (۲۵) نظریه تحدید معرفی گردید و شرح داده شد. اکنون به اختصار به وصف 'نظریه حاکمیت' می‌پردازیم. 'حاکمیت' یک مفهوم قدیمی است که در دستورهای سنتی و زبان‌شناسی غیر زایشی هم بکار رفته است. در آن آثار اعتقاد بر این است که فعل بر مفعول صریح خود و حروف اضافه بر گروه‌های اسمی وابسته خود (یعنی به مفعولهایی که حرف اضافه می‌پذیرند) حاکمیت دارند و حاکمیت شرط لازم برای تعیین حالتهای نحوی (انواع مفعولها) است (متیو^۲ ۱۹۸۱، ص ۷۸، ۱۴۱-۱۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹-۲۵۲). بسیار پیشتر از این آثار در سنت نحویون مسلمان و مشخصاً در الکتاب سیبویه (قرن دوم هجری) نیز این مفهوم کاملاً شناخته شده و آشناست. در این سنت اصطلاحات 'عمل'، 'اعمال'، و 'استعمال' حاکی از حاکمیت فعل بر مفعول (های) صریح (و در برخی تحلیل‌ها فاعل) و حروف اضافه بر متمم‌های آن است (بوهاس و همکاران^۳ ۱۹۹۰، ص ۳۴-۳۶، ۳۸-۴۰، و ۵۷-۷۲). مفهوم حاکمیت در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی در مقایسه با مفهوم سنتی آن افزون بر اینکه قدری تعدیل یافته است به زبانی صوری شده نیز بیان گشته است. در این چهارچوب مفهوم اصلی نظریه حاکمیت عبارت است از رابطه بین هسته یک ساخت و مقولات وابسته به آن (ص ۵). این رابطه یک رابطه ساختاری است و خلاصه می‌شود به 'نزدیک‌ترین رابطه تسلط سازه‌ای'^۴ (ص ۱۶۳). از آنجا که برای درک مفهوم 'حاکمیت' آشنائی با مفهوم 'تسلط سازه‌ای'^۵ لازم است و مفهوم تسلط سازه‌ای

1) chain

2) P. H. Matthews

3) G. Bohas, J.-P. Guillaume, D. E. Kouloughli

4) minimal constituent command=minimal c-command

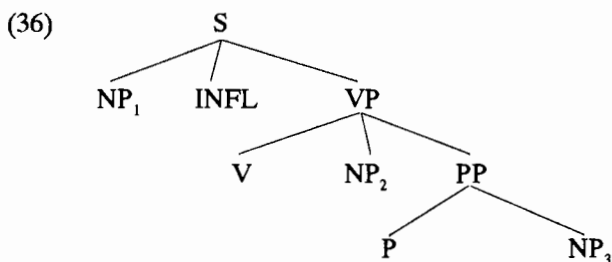
5) constituent command=c-command

خود زیرمجموعه و مورد خاصی از مفهوم 'تسلط' است ما این بحث را با یادآوری مفهوم آخر آغاز می‌کنیم. ما پیشتر به هنگام معرفی معناشناسی زایشی (در فصل پنجم) با مفهوم تسلط آشنا شدیم. در آنجا دریافتیم که لانگا کر به عنوان واضح این مفهوم، تسلط را این چنین تعریف کرده است ([۱۹۶۹] ۱۹۶۶، ص ۱۶۷):

(۳۵) تسلط

گره A بر گره B تسلط دارد اگر (۱) نه A بر B و نه B بر A مشرف باشد (یعنی در نمودار درختی نباید یکی از آنها در زیر دیگری قرار بگیرد) و (۲) اولین گره جمله واقع در بالای A، یعنی مشرف بر A، به B نیز مشرف باشد (یعنی گره B نیز زیر چتر همان جمله واقع باشد).

اکنون به معرفی مصداق‌های مفهوم تسلط در نمودار درختی شماره (۳۶) می‌پردازیم. در این نمودار NP_1 بر VP ، $INFL$ و هر آنچه در زیر VP قرار گرفته (یعنی VP مشرف بر آن است) تسلط دارد. این به آن خاطر است که اگر از NP_1 به (اولین) گره S مشرف بر آن صعود کنیم آنگاه بر دیگر گره‌هائی که برشمردیم (یعنی VP ، $INFL$ و هر آنچه زیر VP است) دسترسی خواهیم داشت.



همچنین بر همین اساس در این نمودار VP بر $INFL$ و NP_1 تسلط دارد. اما VP بر هیچیک از گره‌های V و NP_2 ، PP ، P ، و NP_3 تسلط ندارد بلکه بر آنها 'مشرف' است. NP_2 بر V ، PP ، P ، NP_3 ، $INFL$ ، و NP_1 تسلط دارد زیرا اگر از NP_2 به (اولین) گره S مشرف بر آن صعود کنیم آنگاه به گره‌هائی که نام بردیم دسترسی خواهیم داشت. همین‌طور PP بر V ، NP_2 ، $INFL$ ، NP_1 تسلط دارد و بر P و NP_3 مشرف است. حال که با مفهوم تسلط بیشتر آشنا شدیم زمان آن فرا رسیده است که به معرفی مفهوم 'تسلط

سازه‌ای، بپردازیم. همانطور که پیشتر اشاره شد 'تسلط سازه‌ای' زیرمجموعه‌ای است از 'تسلط'. در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تعاریف مختلفی از تسلط سازه‌ای ارائه شده است (برای یک مورد آن ر.ک. چامسکی ۱۹۸۱، ص ۱۶۶) که ما در اینجا جان کلام آن مفهوم را به زبانی ساده ارائه می‌کنیم. مفهوم تسلط سازه‌ای را نخستین بار رین هارت^۱ (۱۹۷۶) معرفی کرده است و کاربرد آن، همچون کاربرد مفهوم تسلط، در تعیین مرجع ضمیرها بوده است.

(۳۷) تسلط سازه‌ای

گره A بر گره B تسلط سازه‌ای دارد اگر (۱) نه A بر B و نه B بر A مشرف باشد و (۲) گره 'فراکنی بیشینه'^۲ (= اولین 'گره شاخه شاخه شده'^۳) مشرف بر A بر B نیز مشرف باشد.

به یاد بیاوریم که گفتیم 'تسلط سازه‌ای' زیرمجموعه 'تسلط' است. مشخصاً این بدان معناست که گره A بر گره B تسلط دارد اگر اولین گره S مشرف بر A به B نیز مشرف باشد اما در تعریف 'تسلط سازه‌ای' اینگونه آمده است که اولین گره 'فراکنی بیشینه' A (یعنی اولین گره شاخه شاخه شده بالای A) بر B نیز مشرف باشد خواه این گره S باشد یا نباشد. به بیانی دیگر، این گره فراکنی بیشینه ممکن است VP، PP، یا S باشد. در چهارچوب تعبیر نظریه ایکس تیره گره فراکنی بیشینه گره‌ای است که دارای ارزش دو تیره است (یعنی $\bar{N}$ ، $\bar{V}$ ، $\bar{P}$ ، و یا $\bar{X}$). حال به نمودار درختی شماره (۳۶) بازمی‌گردیم و مفهوم 'تسلط سازه‌ای' را در آن نمودار بررسی می‌کنیم. در این نمودار NP₁ بر INFL، VP و هر آنچه در زیر VP قرار گرفته (یا VP مشرف بر آن است) تسلط سازه‌ای دارد زیرا گره 'فراکنی بیشینه' در این مورد S است. همچنین V بر NP₂، PP، و هر آنچه PP مشرف بر آن است تسلط سازه‌ای دارد زیرا گره 'فراکنی بیشینه' V (یعنی اولین گره شاخه شاخه شده مشرف بر V) VP می‌باشد و اگر از V به آن گره صعود کنیم به گره‌های فوق‌الذکر دسترسی خواهیم داشت. به همین ترتیب NP₂ بر V، PP، و هر آنچه PP بر آن مشرف است تسلط سازه‌ای دارد. همین طور PP بر V و NP₂ تسلط سازه‌ای دارد. و

1) Tanya Reinhart

2) maximal projection

3) branching node

نهایتاً اینکه P و NP₃ بر یکدیگر تسلط سازه‌ای دارند زیرا 'فرافکنی بیشینه' آن دو PP است. اما NP₂ بر INFL و NP₁ 'تسلط سازه‌ای' ندارد زیرا گره فرافکنی بیشینه مشرف بر NP₂ گره VP است و این گره مشرف بر INFL و NP₁ نیست. به همین منوال آشکار است که V و PP هم نمی‌توانند بر NP₁ تسلط سازه‌ای داشته باشند و نیز NP₃ نمی‌تواند بر NP₂ و V تسلط سازه‌ای داشته باشد زیرا گره فرافکنی بیشینه NP₃ عبارت است از PP. با روشن شدن مفهوم تسلط سازه‌ای راه برای توصیف مفهوم 'حاکمیت' هموار گشته است زیرا حاکمیت زیرمجموعه‌ای از 'تسلط سازه‌ای' است. همانطور که پیشتر خاطرنشان کردیم به گفته چامسکی حاکمیت عبارت است از نزدیک‌ترین رابطه تسلط سازه‌ای. اما افزون بر این شرط و رابطه ساختاری دو شرط دیگر نیز لازمه مفهوم حاکمیت است. نخست اینکه تنها 'هسته'‌ها می‌توانند 'حاکم' باشند و دوم اینکه فقط جایگاه گروه اسمی و گروه حرف اضافه‌ای است که حاکمیت‌پذیر است. هسته‌ها یا حاکم‌های عمده عبارتند از 'عنصر صرفی زماندار'، فعل، و حرف اضافه. در چهارچوب تعبیر نظریه ایکس تیره گره 'هسته' دارای ارزش بدون تیره است (N، V، P، و یا کلاً X). با توجه به توضیحات فوق مفهوم کلی 'حاکمیت' را می‌توان به شرح زیر تعریف کرد (ص ۱۶۳-۱۷۰ به ویژه ص ۱۶۵ شماره ۱۱). در تعریف چامسکی از متغیرهای α (آلفا) و β (بتا) و امثال آن استفاده شده که این نگارنده برای هماهنگ کردن این تعریف با تعریف 'تسلط سازه‌ای' و 'تسلط' (که در شماره‌های (۳۵) و (۳۷) ارائه گردید) از متغیرهای A و B استفاده کرده است.

(۳۸) حاکمیت

گره A بر گره B حاکمیت دارد اگر (۱) A 'هسته' باشد، (۲) 'فرافکنی بیشینه' مشرف بر B مشرف بر A هم باشد، و (۳) A بر B تسلط سازه‌ای داشته باشد.

بر اساس تعریف فوق، در نمودار درختی (۳۶) INFL بر NP₁ 'حاکمیت' دارد زیرا INFL هسته است، فرافکنی بیشینه NP₁، یعنی S، هم مشرف بر NP₁ است و هم بر

1) [+ tense] INFL

INFL، و نهایتاً اینکه INFL بر NP₁ تسلط سازه‌ای دارد. بر این اساس، در آن نمودار V حاکمیت دارد بر NP₂ و PP و نه بر NP₃ زیرا گره فرافکنی بیشینه NP₂ و PP، یعنی VP، مشرف بر V هم هست اما گره فرافکنی بیشینه NP₃، یعنی PP، مشرف بر V نیست. در این نمودار P بر NP₃ حاکمیت دارد. در تأکید بر اینکه حاکمیت زیرمجموعه تسلط سازه‌ای است گفتنی است که در نمودار (۳۶) V بر NP₂ و PP و هر آنچه PP مشرف بر آن است (از جمله NP₃) 'تسلط سازه‌ای' دارد اما همانطور که پیشتر توضیح داده شد V بر NP₃ 'حاکمیت' ندارد. نکته‌ای که اشاره به آن در اینجا لازم است این است که در تعریف حاکمیت (مذکور در (۳۸)) به گره فرافکنی بیشینه اتکاء شده است. چامسکی به پیروی از آئون^۱ و اسپورتیش^۲ (۱۹۸۳) گفته است که این وضعیت را می‌توان تحت عنوان اینکه A بر B 'تسلط بیشینه'^۳ دارد نیز نامید (۱۹۸۶b، ص ۸ و ۹).

حال که با مفهوم 'حاکمیت' آشنا شدیم، به ذکر موارد عمده آن به نقل از چامسکی می‌پردازیم. این موارد عمده در ساختهای شماره (۳۹) منعکس است (۱۹۸۱، ص ۱۶۲).

- [(۱)]
- (39) (i) $[_{vp} V NP (NP')]^*$
 (ii) $[_{pp} P NP]$
 (iii) $[_s \text{ for } [_s NP_1 \text{ to } [_{vp} V NP_2]]]$
 (iv) $[_{xp} X [_s NP \text{ to } VP]]$
 (v) $[_{vp} V [_s \text{ COMP } [_s NP \text{ INFL } VP]]]$
 (vi) $[_{vp} V [NP_1 NP_2 \text{'s } N]]$
 (vii) $[_{vp} V [_{pp} P NP]]$

در ساخت (39)i فعل حاکمیت دارد بر گروه اسمی (خواه یکی باشد یا دو مورد) و در ساخت (ii) حرف اضافه بر گروه اسمی حاکمیت دارد. در ساخت (iii) حرف اضافه که در عین حال متمم نما هم هست (یعنی for) حاکمیت دارد بر گروه اسمی شماره یک نه گروه اسمی شماره دو. شایان توجه است که در این ساخت از آنجا که عنصر صرفی گره

1) Y. Aoun

2) D. Sportiche

3) maximal command=m-command

(۴) مثال و شرح ساختی که دو مورد گروه اسمی بعد از فعل می‌پذیرد متعاقباً خواهد آمد. در این ساخت NP' همان NP است و ارزش خاصی را القاء نمی‌کند.

جمله‌زماندار نیست و حضور to حاکی از آن است بنابراین گروه فرافکنی بیشینه در اینجا جمله تیره است. حاکمیت گروه اسمی شماره دو در این ساخت از سوی فعل رقم زده می‌شود. در شماره (iv)، X حاکمیت دارد بر گروه اسمی. X می‌تواند یک فعل مثل فعل believe در $[[I_{vp} \text{ believe}[_s \text{ John to be intelligent}]]]$ ، یا seems در

$[[I_{vp} \text{ seems}[_s \text{ John to be intelligent}]]]$ ، یا یک صفت مثل certain یا likely در $[[I_{AP} \text{ is likely}[_s \text{ John to be intelligent}]]]$ باشد. در این صورت XP، که گروه فرافکنی بیشینه است، به ترتیب گروه فعلی و گروه صفتی^۱ خواهد بود. در شماره (v) فعل بر گروه اسمی حاکمیت ندارد بلکه عنصر صرفی مشروط به اینکه دارای مشخصه زمان و یا مطابقه باشد این وظیفه را به عهده خواهد داشت. به بیانی دیگر، عنصر صرفی (اگر برخورد از مشخصه زماندار بودن و یا مطابقه باشد) هسته جمله تلقی می‌شود. در شماره (vi) فعل بر گروه اسمی شماره یک حاکمیت دارد و نه بر گروه اسمی شماره دو. نهایتاً اینکه در شماره (vii) حرف اضافه و نه فعل بر گروه اسمی حاکمیت دارد. در این ساخت، فعل بر کل گروه حرف اضافه‌ای حاکمیت دارد. در آثار متأخرتر اینکه در شماره (vii) از بین دو 'هسته' موجود در آن ساخت، یعنی V و P، نزدیک‌ترین آن به گروه اسمی حاکم است زیر عنوان 'شرط کمینگی در حاکمیت'^۲ و به اختصار 'کمینگی'^۳، یعنی کمترین فاصله بین هسته و گروه حاکمیت‌پذیر، معروف است (ریتزی ۱۹۹۰، ص ۷). از آنجا که این مفهوم به شکل 'نسبی' و نه 'مطلق' تعریف شده و مطرح است تحت عنوان 'کمینگی نسبی'^۴ مصطلح گشته (همانجا) و کاربرد نظری گسترده‌ای کسب کرده است.

یکی از کاربردهای عمده مفهوم 'حاکمیت' در 'نظریه حالت' (بنگرید به فهرست شماره (۲۵)) است. در نظریه حالت مسئله تعیین حالت‌های نحوی گروه‌های اسمی (یعنی حالت فاعلی، مفعولی، و اضافی) مطرح است. در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی از میان چهار مقوله عمده یعنی اسم، فعل، صفت، و حرف اضافه تنها فعل و حرف اضافه حالت بخش‌اند. فعل و حرف اضافه از نظر مشخصه‌های نحوی دارای یک وجه اشتراک‌اند. در

1) Adjectival Phrase = AP

2) minimality condition on government

3) minimality

4) relativized minimality

این نظریه، مشخصه‌های نحوی اسم عبارتند از $[+N]$ و $[-V]$ ، مشخصه‌های فعل عبارتند از $[-N]$ و $[+V]$ ، مشخصه‌های صفت $[+N]$ و $[+V]$ ، و مشخصه‌های حرف اضافه $[-N]$ و $[-V]$ ، می‌باشند. بر این اساس وجه اشتراک مشخصه‌های نحوی فعل و حرف اضافه که حالت بخش پنداشته می‌شوند عبارتند از $[-N]$ (ص ۴۸ و ۴۹). در چهارچوب نظریه مورد وصف حالت‌های نحوی مختلف برپایه قواعد زیر تعیین می‌شوند (ص ۱۷۰).

- (۴۰) (i) آن گروه اسمی که تحت حاکمیت عنصر صرفی دارای زمان
و یا مطابقه قرار دارد در حالت 'فاعلی' است.
(ii) آن گروه اسمی که تحت حاکمیت فعل قرار دارد در حالت 'مفعولی' است.
(iii) آن گروه اسمی که تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارد در حالت 'مفعول
متممی' است.
(iv) آن گروه اسمی که در ساخت $[NP-\bar{x}]$ واقع است برخوردار از حالت
'اضافی' می‌باشد.
(v) آن گروه اسمی که تحت حاکمیت برخی از گره‌های حاکم دارای مشخصه
 $[-N]$ واقع است دارای 'حالت ذاتی' است.

چامسکی گفته است که قواعد (i)-(iv) فوق 'حالت ساختاری' را تعیین می‌کنند و 'حالت ذاتی' مذکور در قاعده (v) تنها از سوی برخی از گره‌های حاکم دارای مشخصه $[-N]$ (به زبانی گویاتر تنها از سوی بعضی از افعال) رقم زده می‌شود. وی ادعا کرده است که حالت ذاتی و نیز حالت مفعول متممی (که دومی توسط حرف اضافه مشخص می‌شود) در سطح ژ- ساخت تعیین می‌شوند و دیگر حالت‌های ساختاری در سطح ر- ساخت اعطا می‌شوند (ص ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۹۲، و ۲۹۳). برای روشن شدن بحث به ذکر مثال می‌پردازیم.

1) nominative
5) structural case

2) oblique

3) genitive

4) inherent case

(41) John [_{INFL} [+tense]] [_{VP} [_V think] [_S that [_S he [_{INFL} [+tense]]
[_{VP} [_V leave] [_{NP} his book] [_{PP} [_P on] [_{NP} the table]]]]]]]

[ص ۵۰، (8)] ("John thought that he left his book on the table")

در مثال فوق تنها 'حالت‌های ساختاری' مطرح‌اند که نتیجتاً بر اساس قواعد (40)i-(40)iv تعیین می‌گردند. وجود عنصر صرفی زماندار در بند پایه و پیرو سبب می‌شود که حالت فاعلی به John و he منتسب شود. در بند پیرو، حالت گروه اسمی his book از سوی فعل تعیین می‌گردد و بر اساس قاعده (40)ii کل این گروه اسمی در حالت مفعولی قرار خواهد گرفت و هسته این گروه اسمی، یعنی book، هم عیناً دارای همین حالت نحوی خواهد بود. منتسب کردن حالت نحوی کل یک گروه اسمی به هسته آن گروه اسمی یک اصل کلی و عام است بدین معنی که در مورد تمام گروه‌های اسمی صادق است و در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تحت عنوان 'تراوش'^۱ (حالت) مطرح می‌شود. حالت نحوی his طبق قاعده (40)iv حالت اضافی تعیین می‌گردد.^۲ همچنین در این بند حالت نحوی the table توسط حرف اضافه on رقم زده می‌شود و بنابراین طبق قاعده (40)iii این گروه اسمی مفعول متممی تلقی خواهد شد (ص ۴۹ و ۵۰). قبل از ادامه بحث شایان توجه است که همانطور که پیشتر خاطر نشان کردیم یکی از کاربردهای مفهوم حاکمیت در نظریه 'حالت' است. این به آن معناست که حاکمیت بسیار عام‌تر و گسترده‌تر از حالت بخشی است و حالت بخشی اساساً بخشی از کاربرد نظریه حاکمیت را تشکیل می‌دهد. مشخصاً اینکه در مثال (۴۱) فعل think حاکمیت دارد بر کل S، اما S مقوله‌ای نیست که حالت بپذیرد. همچنین در این مثال فعل بند پیرو هم بر گروه اسمی his book و هم بر گروه حرف اضافه‌ای on the table حاکمیت دارد^۳ (نگاه کنید به تعریف حاکمیت در شماره (۳۸) و توضیحات پس از آن) اما همانطور که ملاحظه کردیم بر اساس قواعد (۴۰) حالت نحوی گروه اسمی his book از سوی فعل و حالت نحوی گروه اسمی the

1) percolation

۲) همینطور حالت اضافی در ساخت John's book که به صورت نشانه s' متجلی است طبق قاعده (40)iv تعیین می‌شود (ص ۵۰).

۳) این بدان معناست که 'اطلاعات زیر مقوله‌ای' مربوط به افعال نیز به کمک نظریه حاکمیت تعیین می‌گردد. به بیانی دیگر، در سطح ژ-ساخت تعداد و نوع متمم‌های واقع در زیرگروه فعلی تحت حاکمیت فعل قرار دارند (ص ۵۱).

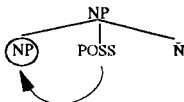
table توسط حرف اضافه مشخص می‌گردد. همچنین شایان توجه است که سازهٔ *his* اصلاً تحت حاکمیت هیچ گرهی نیست^۱ (ص ۵۰) اما همانطور که مشاهده کردیم بر اساس قاعدهٔ iv (40) حالت اضافی پذیرفت. و نهایتاً اینکه به هنگام شرح ساخت iv (39) از جمله مثالهایی که ذکر کردیم یکی با فعل اصلی *seems* و دیگری با *is likely* بود که این دو مثال عیناً در شمارهٔ (۴۲) و (۴۳) زیر تکرار شده‌اند.

- (42) [$-\text{[}_{\text{VP}}\text{seems [}_\text{S}\text{John to be intelligent]}\text{]}\text{]}$]
 (43) [$-\text{[}_{\text{AP}}\text{is likely [}_\text{S}\text{John to be intelligent]}\text{]}\text{]}$]

در آنجا به نقل از چامسکی گفتیم که در هر دو مثال فعل اصلی *seems* و *is likely* بر John حاکمیت دارند و حال اضافه می‌کنیم که اما این دو فعل و فعل‌های مشابه حالت‌بخش نیستند (ص ۱۶۴) زیرا آنها فعل لازم‌اند. پس حاکمیت گسترده‌تر از حالت‌بخشی است. نکتهٔ مرتبط با بحث فوق این است که از آنجا که (الف) عنصر صرفی در بند پیرو در این دو مثال زماندار نیست و (ب) فعل‌های بندپایه (یعنی *seems* و *is likely*) هر دو فعل لازم‌اند بنابراین نمی‌توانند حالت (مفعولی) اعطاء کنند این گروه اسمی (یعنی John) فاقد حالت باقی می‌ماند. نتیجتاً دو ژ-ساخت (۴۲) و (۴۳) تنها در صورتی می‌توانند به ر-ساختهای دستوری تبدیل شوند که اجباراً تحت عملکرد قاعدهٔ حرکت آلفا (مشخصاً قاعدهٔ حرکت گروه اسمی) واقع شوند و به ترتیب به صورت (۴۴) و (۴۵) ظاهر شوند.

- (45) [John [_{AP} is likely [t to be intelligent]]] [(28), ۱۲۷ ص]

۱) در برخی از آثار مبتنی بر نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تعیین حالت اضافی به گونه دیگری است. به عنوان نمونه، در هوراکس (۱۹۸۷) نمودار ساخت اضافه در مثال مورد بحث ما (و نیز مواردی همچون John's book) به صورت زیر است. در این نمودار poss مخفف possessive 'ملکی' است.



در این تحلیل POSS هم همچون INFL، V، و P گره حاکم تلقی می‌شود و بنابراین NP محصور در دایره تحت حاکمیت POSS قرار دارد و حالت اضافی (ملکی) از آن می‌پذیرد (ص ۱۰۶). البته ناگفته نماند که چامسکی خود در جای دیگری در کتاب *خطابه‌ها* در حاکمیت و مرجع‌گزینی به تحلیلی اساساً همانند تحلیل فوق‌الوصف برای اعطای حالت اضافی اشاره کرده است اما آنرا مبنا قرار نداده است (ص ۱۸۸).

همانطور که ر- ساختهای (۴۴) و (۴۵) نشان می‌دهند گروه اسمی حرکت داده شده در جایگاه از قبل تهی فاعل بندپایه جای می‌گیرد و در نتیجه حالت نحوی (فاعلی) خود را از عنصر صرفی زماندار بندپایه کسب می‌کند. دستاورد بحث فوق دو نکته است: نخست اینکه اگر چه در مثالهای (۴۲) و (۴۳) *seems* و *is likely* بر John حاکمیت دارند اما نمی‌توانند حالت نحوی به آن اعطاء کنند، یعنی اینها افعال حالت بخش نیستند. دیگر اینکه محرک حرکت اجباری گروه اسمی John کسب حالت است. این حرکت اجباراً باید انجام شود زیرا در غیر این صورت ژ- ساختهای (۴۲) و (۴۳) به ر- ساختهای دستوری تبدیل نخواهند شد و غیر دستوری باقی خواهند ماند. غیر دستوری ماندن ژ- ساختهای فوق‌الذکر به خاطر عملکرد 'صافی حالت'۱ زیر است.

(۴۶) صافی حالت

هیچ گروه اسمی که دارای محتوای آوایی است نباید فاقد حالت باشد.

[ص ۴۹، (6)]

صافی حالت در زمره صافی‌هائی است که در بخش 'صورت آوایی' قرار دارد (ص ۴۹). این صافی پیش‌بینی می‌کند که اگر در جمله‌ای یک گروه اسمی فاقد حالت باشد از صافی حالت تخطی کرده است و نتیجتاً آن جمله غیر دستوری خواهد بود. علت قید گروه اسمی 'دارای محتوای آوایی' به این خاطر است که رد گروه اسمی و PRO فاقد محتوای آوایی اند (یعنی تلفظ نمی‌شوند) و حالت هم نمی‌گیرند (همانجا). مصداق رد گروه اسمی بدون حالت در مثال‌های شماره (۴۴) و (۴۵) مشهود است و وضع PRO متعاقباً به هنگام معرفی 'نظریه نظارت' توضیح داده خواهد شد. گریز از تخطی از صافی حالت و نتیجتاً تمایل برای کسب حالت عامل محرک حرکت گروه اسمی در ژ- ساخت جمله‌های مجهول نیز هست. در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، ر- ساخت جمله مجهول *John was killed* به صورت a (47) نمایش داده می‌شود که خود از ژ- ساخت b (47) به کمک قاعده حرکت گروه اسمی (یعنی قاعده حرکت آلفا) مشتق شده است. علت حرکت اجباری گروه اسمی موجود در این ژ- ساخت این است که فعل *was killed* اگر چه بر John حاکمیت دارد، یعنی این گروه اسمی اطلاعات زیرمقوله‌ای

1) case filter

آن را تشکیل می‌دهد، لیکن حالت‌بخش نیست. به زبان فنی، ترکیب *was killed* (و) اصولاً ترکیب فعل کمکی مجهول‌ساز و صورت اسم مفعول فعل) دارای مشخصه نحوی [+N و +V] و نه [-N] است و ما پیشتر توضیح دادیم که تنها مقولات دارای مشخصه [-N] حالت‌بخش‌اند. به زبانی غیرفنی *was killed* همچون صفت است و صفتها حالت‌بخش نیستند. در نتیجه گروه اسمی John برای گریز از نادیده گرفتن صافی حالت (۴۶) ناگزیر به جایگاه تهی فاعل انتقال می‌یابد تا حالت فاعلی خود را از عنصر صرفی زماندار کسب نماید (ص ۱۱۷-۱۲۴).

(47) a. John was killed t [1(i)]

b. [_{NP} e] was killed John [23)]

مطلبی که در ارتباط با صافی حالت مذکور در شماره (۴۶) در خور ذکر است این است که همانطور که توضیح داده شد گروه اسمی دارای محتوای آوایی شامل ردّ گروه اسمی و PRO نمی‌شود اما شواهدی وجود دارد دال بر اینکه ردّ به جا گذاشته شده از حرکت پرسشواژه‌ها هم همچون اسمهای دارای محتوای آوایی باید حالت بگیرد تا بتواند این حالت را به پرسشواژه حرکت داده شده منتقل کند. به بیانی دیگر، در ر- ساخت پرسشواژه وارث حالت ردّ خویش می‌شود و اگر چنین ردّی بدون حالت بماند از صافی حالت تخطّی شده است و نتیجتاً پیش‌بینی می‌شود که جمله حاصل غیردستوری خواهد بود. یک نمونه از این وضعیت در مثال (۴۸) زیر منعکس است (ص ۱۷۵).

(48) *who does it seem [t to see Mary] [(18)]

در این مثال ردّ نمی‌تواند حالت بپذیرد، زیرا در بند پیرو عنصر صرفی زماندار نیست و فعل *seem* هم حالت‌بخش نیست، و بنابراین طبعاً نمی‌تواند حالتی به *who* منتقل کند. از این رو صورت تعمیم یافته صافی حالت (صورتی که در آن گروه‌های اسمی دارای محتوای آوایی و ردّ پرسشواژه‌ها مدّ نظرند) این جمله را غیردستوری اعلام خواهد کرد. در مثال (۳۰) ردّ پرسشواژه در درونی‌ترین بند پیرو حالت خود را از عنصر صرفی زماندار در آن بند دریافت می‌کند و آنرا به پرسشواژه منتقل می‌کند. در نتیجه همانطور که مشاهده می‌شود از صافی حالت تخطّی صورت نگرفته است.

براساس توضیحات و شواهد فوق ما به یک تفاوت عمده بین حرکت گروه اسمی و حرکت پرسشواژه نیز دست می‌یابیم. در حرکت گروه اسمی، سازه حرکت داده شده از

جایگاه فاقد حالت به جایگاه حالت‌پذیر حرکت می‌کند (نگاه کنید به مثالهای (۴۲)–(۴۵)) در صورتی که در حرکت پرسشواژه، سازه حرکت داده شده از جایگاه دارای حالت به جایگاه فاقد حالت (یعنی به COMP) منتقل می‌شود (بنگرید به مثال‌های (۳۰) و (۳۳)). جایگاه متمم‌نما فاقد حالت است زیرا برای آن هیچ گروه حاکمی که حالت اعطاء کند وجود ندارد.

موارد حالت بخشی فوق‌الاشاره جملگی از نوع حالت‌های ساختاری‌اند. حال به شرح حالت ذاتی می‌پردازیم.

مصادق بارز این نوع حالت در 'ساخت گروه اسمی مضاعف'^۱ مشهود است. در این ساخت فعل از نظر اطلاعات زیر مقوله‌ای دو گروه اسمی می‌پذیرد. نمونه‌ای از آن ساخت در مثال شماره (۴۹) متبلور است.

(49) John gave Bill a book

[ص ۱۷۰، (2)]

در این مثال Bill طبق قاعده (40)ii حالت ساختاری خود (یعنی حالت مفعولی) را از فعل می‌پذیرد لیکن هیچیک از قواعد حالت ساختاری مذکور در (40)i–(40)iv قادر نیست حالت نحوی a book در این مثال را تعیین کند. حالت نحوی اینگونه گروه‌های اسمی به کمک قاعده (40)v رقم زده می‌شود. یعنی فعل give به عنوان 'هسته' و برخوردار از مشخصه نحوی [-N] علاوه بر اینکه به صورت ساختاری حالت Bill را مشخص می‌کند، به صورت ذاتی نیز حالت a book را معلوم می‌کند (ص ۱۷۱). چامسکی حالت گروه اسمی اول (یعنی Bill) در ساخت گروه اسمی مضاعف را 'مفعول اولیه'^۲ و حالت گروه اسمی دوم (یعنی a book) را 'مفعول ثانویه'^۳ نام نهاده است (ص ۴۸). برای یادآوری حاکمیت در این ساختها نگاه کنید به (39)i. همانطور که گفته شد مصادق یک نمونه حالت ذاتی در ساخت گروه اسمی مضاعف مشهود است. در مثال (۵۰) زیر که در آن هم فعل جمله give است اما از نظر اطلاعات زیرمقوله‌ای پس از فعل دو مورد گروه اسمی وجود ندارد بلکه یک گروه اسمی و یک گروه حرف اضافه‌ای مشاهده می‌شود حالت ذاتی نداریم. در این مثال حالت نحوی a book و Bill صرفاً ساختاری‌اند و به ترتیب از سوی فعل (بنگرید به قاعده (40)ii) و حرف اضافه

1) double NP construction

2) primary object

3) secondary object

(نگاه کنید به قاعدهٔ iii(40)) رقم زده می‌شوند (ص ۱۷۱).

(50) John gave a book to Bill. [(3)]

اکنون به دو مورد قدری پیچیده‌تر از فرایند حالت بخشی می‌پردازیم. این دو مورد را چامسکی 'حالت بخشی استثنائی' خوانده است (ص ۱۶۲). مصداق بارز مورد اول آن در مثال زیر منعکس است (ص ۱۷۲).

(51) who did you believe [John to have seen t] [(8)]

چامسکی با استناد به ریتزی خاطرنشان کرده است که بند پیرو جملهٔ (۵۱) در مقطع ژ-ساخت جملهٔ تیره است و نه جمله. زیرا اگر بند پیرو در ژ-ساخت جمله باشد و نه جملهٔ تیره آنگاه طبق اصل همجواری جملهٔ (۵۱) می‌بایست غیر دستوری باشد زیرا حرکت پرسشواژه از مرز دو جمله (یعنی بند پیرو و بند پایه) عبور کرده است اما این جمله دستوری است. مثال (۵۲) ر-ساخت جملهٔ (۵۱) را با ذکر جزئیات و با فرض اینکه بند پیرو 'جمله' است نشان می‌دهد.

(52) who did [_Syou believe [_SJohn to have seen t]]

اما از آنجا که جملهٔ (۵۱) دستوری است چامسکی استدلال کرده است که ژ-ساخت آن جمله به صورت (۵۳) است. یعنی بند پیرو در آن جملهٔ تیره است و حرکت پرسشواژه با طی مسیری که پیکانها نشان می‌دهند به ابتدای بند پایه منتقل شده است. هیچ یک از این دو حرکت تخطی از اصل همجواری نیست. فراموش نکنیم که در اینجا جملهٔ تیره گرهٔ تحدید کننده محسوب نمی‌شود (ر.ک. بحث نظریهٔ تحدید و بویژه توضیحات مربوط به مثال (۳۰)).

(53) [_S COMP [_S you believe [_S COMP [_S John to have seen who]]]]

اکنون پرسش این است که اگر بند پیرو فعل believe جملهٔ تیره است پس حالت نحوی John چگونه رقم زده می‌شود. روشن است که عنصر صرفی بند پیرو فاقد زمان و مطابقه است، بنا بر این، John نمی‌تواند حالت نحوی خود را در آن بند کسب کند. از

طرفی دیگر، فعل believe نمی‌تواند بر John حاکمیت داشته باشد زیرا جمله تیره 'مانع'^۱ حاکمیت است (ص ۱۶۴). پیشنهاد چامسکی این است که در این مورد استثنائی (یعنی هنگامی که حاکم فعل believe یا افعال مشابه آن است) فرایند حالت بخشی به John فرایند 'حالت بخشی استثنائی' است، بدین معنی که در ر-ساخت ابتدا گروه جمله تیره پیرو حذف می‌شود و در این صورت دیگر 'مانعی' برای حاکمیت وجود نخواهد داشت و فعل believe گروه اسمی John را تحت حاکمیت خود قرار خواهد داد و حالت نحوی آن را، که حالت مفعولی است، تعیین خواهد کرد (ص ۱۷۲). شایان تأکید است که حذف جمله تیره پیرو یک مشخصه ویژه believe (و نیز افعالی همچون seem و be likely) است و نه یک فرایند کلی و عام. همین طور این حذف هنگامی ممکن است که متمم نما تهی باشد. برای یادآوری حاکمیت در این ساخت (یعنی هنگامی که جمله تیره حذف شده است) نگاه کنید به iv (39) در مبحث حاکمیت. کتاب موانع چامسکی (۱۹۸۶b) به بحث مفصل نظریه 'حاکمیت' و 'تحدید' پرداخته و تلاش کرده است که مفهوم 'مانع' را به زبانی صوری توضیح دهد و مشخص کند که چه مقولاتی مانع هستند (ص ۱۰-۱۶). وی در این اثر تمایزی بین مانع 'ماهیتی'^۲ و مانع 'توارثی'^۳ را به دست داده است که اولی به مقوله‌ای اشاره دارد که خود فی نفسه مانع است برای حاکمیت و دیگری فی نفسه مانع نیست لیکن مانع بودن را از مقوله‌ای در درون خود به ارث می‌برد (مثلاً در مواردی جمله تیره ممکن است مانع بودن را از جمله واقع در درون خود به ارث برد). ما از ورود به جزئیات این بحث خودداری می‌کنیم و به همین مختصر اکتفا می‌نمائیم.

مورد دوم فرایند حالت بخشی استثنائی در مثال (۵۴) زیر متبلور است. در این مثال جایگاه متمم‌نمای بند پیرو با حرف اضافه for پر شده است و در این صورت این حرف اضافه حالت گروه اسمی تحت حاکمیت خود (یعنی something) را تعیین می‌کند (ص ۲۹۷). برای یادآوری حاکمیت در این ساخت بنگرید به iii (39).

(54) it would be a pity [_S for [_S something to happen to him]] [(29) (i)]

نکته آخری که ذکر آن در این بحث ضروری است این است که در مورد زبانهای همچون انگلیسی که توالی سازه‌ها در وضع 'بی‌ نشان' ثابت است شرط حالت بخشی

1) barrier

2) intrinsic

3) inheritance

وجود 'مجاورت'^۱ است. یعنی هیچ عنصری نباید بین گره حاکم و گره حالت‌پذیر قرار گیرد. بر این اساس، زنجیره شماره (۵۵) غیر دستوری است زیرا بین فعل (یا گره حاکم) و Bill (یا گره حالت‌پذیر) قید زمان قرار گرفته است (ص ۹۴).

(55) *John gave yesterday Bill a book

'نظریه تتا' نیز یکی از زیرمجموعه‌های 'اصول' به شمار می‌رود (بنگرید به فهرست شماره (۲۵)). وظیفه نظریه تتا تعیین حالت‌های معنایی همچون عامل، پذیرا، مبدأ، تجربه‌گر، بهره‌ور، و امثال آن است. این حالت‌های معنایی در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی زیر عنوان 'نقش‌های تتا'^۲ که نشأت گرفته از ترکیب thematic-roles 'نقش‌های پذیرنده' است معروف است (ص ۵ و ۶). در خصوص پیشینه این اصطلاح در فصل هشتم کتاب حاضر صحبت کردیم و گفتیم که این اصطلاح خود مبتنی بر واژه 'پذیرنده' (یعنی theme) است. همان طور که در آن فصل خاطر نشان کردیم اصولاً تعریف جامع و یکدستی برای این نقش تتا ارائه نشده است. کوپر (۱۹۹۲) در این باره گفته است که theme 'پذیرنده' تدریجاً به عنوان 'نقش پذیرنده پیش فرض'^۳ بکار رفته است. یعنی در صورت نبودن یک نقش تتای مشخص زبان‌شناسان به این نقش تتای پیش فرض روی می‌آورند (ص ۵۰).

در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نقش‌های تتا اساساً و ماهیتاً همان حالت‌های معنایی هستند که در 'دستور حالت' (ر.ک. فصل ششم کتاب حاضر) معرفی و مطرح شدند. بنا بر این، همانطور که ملاحظه می‌شود اگرچه دستور حالت به عنوان یک نظریه زبانی دیگر امروز مطرح نیست و زبان‌شناسی نیست که اعلام کند پژوهش او مبتنی بر چهارچوب نظری دستور حالت است اما مفاهیم بنیادی آن نظریه به صورت زیرمجموعه‌ای در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی متجلی است و این تأثیری است که دستور حالت در تکوین نظریه زبانی داشته است.

نکته‌ای که در ابتدای بحث نقش‌های تتا درخور ذکر است این است که حالت‌ها و نقش‌های نحوی (فاعل، مفعول، و امثال آن) و حالت‌ها و نقش‌های معنایی (عامل، پذیرا، و نظایر آن) با یکدیگر مرتبط نیستند (چامسکی ۱۹۸۱، ص ۱۷۱) و به بیانی دیگر رابطه

1) adjacency

2) θ -roles

3) default thematic role

یک‌به‌یک بین آنها برقرار نیست. به عنوان نمونه، a book در جمله (۴۹) دارای حالت ذاتی و مشخصاً مفعول ثانویه است و در جمله (۵۰) بر خوردار از حالت ساختاری و مشخصاً مفعولی است. اما نقش تنای این گروه اسمی در این دو مثال عیناً یکسان است و در هر دو 'پذیرا' می‌باشد. چامسکی در تأکید بر عدم ارتباط بین حالت‌های نحوی و معنایی گفته است که به طور کلی برای یک حالت ساختاری واحد نقش‌های تنای متنوعی ممکن است بتوان قائل شد (همانجا). گفته فوق را می‌توان به دو صورت تعبیر کرد. مصداق تعبیر اول این است که در تمام جملات زیر John در حالت فاعلی قرار دارد اما نقش تنای آن به ترتیب عامل، مبدأ، و تجربه‌گر می‌باشد.

- (56) a. John hit Mary
b. John gave the book to Bill
c. John likes cookies

مصداق تعبیر دوم این است که در یک جمله واحد برای یک جایگاه نحوی می‌توان بیش از یک نقش تنای متصور بود. مثلاً برای John در جمله b (56) همزمان دو نقش تنای می‌توان قائل شد: عامل و مبدأ. یعنی او هم‌کننده کار است (یعنی عامل است) و هم او نقطه آغاز حرکت و انتقال کتاب است (یعنی مبدأ است). اگرچه همانطور که توضیحات و شواهد فوق نشان دادند حالت‌ها و نقش‌های نحوی و حالت‌ها و نقش‌های معنایی رابطه یک‌به‌یک با یکدیگر ندارند اما به غیر از موارد استثنائی که متعاقباً معرفی خواهند شد برای هر حالت نحوی یک نقش تنای می‌توان قائل شد. به بیانی رساتر، اگر در جمله‌ای فاعل و دو مفعول داشته باشیم هریک از این حالت‌های نحوی معمولاً با یک نقش تنای مرتبط خواهد بود. موارد عمده استثناء فوق‌الاشاره عبارتند از: ^۱ 'جاپرکن و غیر ضمیری' در جملاتی نظیر *there* و *it is certain that John will win* ^۲ 'وجودی' در جملاتی همچون *there are believed to be unicorns in the garden*. در این موارد *it* و *there* فاعل صوری هستند و بر اساس قواعد حالت‌بخشی موجود در نظریه حالت (مشخصاً i (40)) حالت پذیرفته‌اند اما فاقد نقش تنای می‌باشند (ص ۳۵ و ۱۱۴). چامسکی در هر جمله آن گروه‌های اسمی را که دارای نقش تنای هستند 'موضوع' نامیده است و جایگاه نحوی‌ای را

1) expletive/pleonastic

2) existential

که یک موضوع در ژ-ساخت در آن قرار می‌گیرد 'جایگاه موضوع'^۱ نام نهاده است. با توجه به توضیحات فوق جایگاه موضوع در حقیقت 'جایگاه نقش تتا'^۲ است. بر این اساس، به عنوان نمونه در جمله a (56) ما دو موضوع داریم (John، Mary)، در جمله b (56) سه موضوع داریم (John، the book، Bill) و در جمله c (56) نیز دو موضوع وجود دارد (John، cookies) و جملاتی همچون John ran تنها یک موضوع دارند (John). همانطور که پیشتر ملاحظه کردیم در مورد بعضی افعال در جایگاه فاعل ممکن است عناصر 'غیر موضوع'^۳ (همچون it جاپرکن و غیر ضمیری و there وجودی) ظاهر شوند. در این موارد جایگاه فاعل از نظر نقشهای تتا 'جایگاه فاقد نقش تتا'^۴ نامیده می‌شود. افزون بر موارد فوق اشاره جایگاهی که پرسشواژه‌ها به آن منتقل می‌شوند، یعنی جایگاه متمم‌نما، نیز 'جایگاه غیر موضوع'^۵ و نتیجتاً 'جایگاه فاقد نقش تتا' است (ص ۴۷ و ۱۱۵). به بیانی دیگر، جایگاه متمم‌نما نه جایگاه فاعل است و نه مفعول.

نقشهای تتا در سطح ژ-ساخت هر جمله نمایانده می‌شوند. این مشخصاً به این معناست که در مدخل هر فعل در واژگان تعداد و نوع نقشهای تتای مورد نیاز آن فعل نیز ثبت است که تحت شرائطی در ژ-ساخت به موضوع‌های آن اعطا می‌شود (ص ۳۸، ۳۹، و ۴۶). چامسکی از اعطای نقش تتا از سوی فعل به موضوع‌هائی که اطلاعات زیرمقوله‌ای فعل (یعنی مفعول‌ها) محسوب می‌شوند به عنوان 'اعطای مستقیم نقش تتا'^۶ یاد کرده است و اعطای نقش تتا از سوی گروه فعلی به فاعل را که جزء اطلاعات زیرمقوله‌ای نیست 'اعطای غیر مستقیم نقش تتا'^۷ نامیده است (ص ۳۸). در جای دیگری وی به نقل از ویلیامز از فاعل به عنوان 'موضوع برونی'^۸ فعل و از مفعولها به عنوان 'موضوع درونی'^۹ فعل نام برده است (ص ۱۴۶، پی‌نوشت ۹۷) که نتیجتاً در مورد موضوع‌های برونی اعطای غیر مستقیم نقش تتا مطرح است و در مورد موضوع‌های درونی اعطای مستقیم نقش تتا. گفتیم که در اعطای مستقیم نقش تتا فعل نقش تتای موضوع‌های مفعولی را تعیین می‌کند. بر این اساس در دو مثال زیر the window و his

1) argument position = A-position

 2) θ -position

3) non-argument

 4) $\bar{\theta}$ -position

 5) non-argument position = $\bar{A}$ -position

 6) direct θ -marking

 7) indirect θ -marking

8) external argument

9) internal argument

arm نقش تتای خود را از فعل break دریافت می‌کنند (ص ۱۰۵).

- (57) i. John broke the window [(8)(i)]
 ii. John broke his arm [(8)(ii)]

همچنین خاطر نشان کردیم که نقش تتای فاعل توسط گروه فعلی رقم زده می‌شود. در دو مثال فوق فعل عیناً یکی است اما در جملهٔ اول John می‌تواند هم عامل تلقی شود و هم وسیله. در تعبیر دوم John همچون ابزاری از سوی عامل دیگری به کار گرفته شده است و در حقیقت نقشی مانند the hammer 'چکش' در جملهٔ the hammer broke the window دارد. اما در جملهٔ ii (57) برای John علاوه بر دو نقش تتای محتمل فوق الذکر نقش تتای دیگری که طبیعی‌تر به نظر می‌رسد نیز می‌توان قائل شد و آن 'پذیرا' است. یعنی جملهٔ ii (57) می‌تواند پاسخ این پرسش که 'چه اتفاقی برای جان افتاد؟' باشد اما جملهٔ i (57) هیچ‌گاه پاسخ این پرسش نیست. بر این اساس، پس نقش تتای فاعل از سوی کل گروه فعلی (یعنی ترکیب فعل و مفعول) رقم زده می‌شود و نه صرفاً توسط فعل. در نتیجه در جملهٔ i (57) گروه فعلی break the window فاعل عامل یا وسیله می‌طلبد و در جملهٔ ii (57) گروه فعلی break his arm فاعل پذیرا می‌خواهد (ص ۱۰۴ و ۱۰۵). گفتنی است که حروف اضافه نیز نقش تتا اعطا می‌کنند. در مثال زیر، نقش تتای the window که در ژ-ساخت در جایگاه ردّ قرار دارد توسط فعل تعیین می‌شود و جایگاه فاعل در ژ-ساخت تهی است و این جایگاه در ساخت مجهول فاقد نقش تتا است (ر.ک. توضیحات پس از مثال ۶۰ در سه پاراگراف بعد). نقش تتای John که عامل است از سوی حرف اضافهٔ by اعطا می‌گردد (ص ۱۰۵).

- (58) the window was [broken t] by John [(10)(iii)]

نمایانده شدن نقشهای تتا در سطح ژ-ساخت توجیه‌گر قائل شدن به ژ-ساخت مشترک برای یک جملهٔ معلوم و معادل مجهول آن است. به بیانی رساتر، علت این که در ژ-ساخت (47) b John در جایگاه پس از فعل قرار دارد یعنی همان جایگاهی که این اسم در معادل معلوم این جمله دارد این است که در این صورت (الف) برای فعل kill تنها یک بار اطلاعات زیرمقوله‌ای ارائه خواهد شد (و لازم نیست دو مدخل جداگانه یکی برای kill و دیگری برای be killed در نظر گرفته شود) و (ب) John در جملهٔ معلوم و

برابر مجهول آن برخوردار از یک نقش تتای واحد (یعنی پذیرا) است که از سوی فعل رقم زده می‌شود. از آنجا که یکی بودن نقش تتای فاعل صوری جمله مجهول با نقش تتای مفعول فعل معلوم فقط مربوط به یک فعل خاص نیست بلکه به عنوان یک قاعده کلی بین کلیه جملات معلوم و معادل مجهول آنها جاری است بدیهی است که این یگانگی نقش تتا می‌بایست یک بار ذکر شود و قائل شدن به ژ-ساخت مشترک برای جملات معلوم و برابر مجهول آنها این امر را محقق می‌سازد.

به عنوان یک اصل کلی همیشه در عملکرد گشتار حرکت آلفا، حرکت از یک جایگاه نقش تتا به جایگاه فاقد نقش تتا صورت می‌گیرد (ص ۴۶) و این در مورد جملات مجهول (مثلاً مثالهای (۴۷) و (۵۸))، ساختهایی که در گونه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری اصطلاحاً زیر عنوان 'ارتقاء فاعل به فاعل' مطرح بودند (همچون (۴۲)-(۴۵))، و نیز جملات دارای پرسشواژه (مانند (۵۱)) صادق است. در ژ-ساختهای (۴۲) و (۴۳) نقش تتای John از سوی گروه فعلی بند پیرو تعیین می‌شود و در (۵۱) پرسشواژه ابتدا در جایگاهی که با ردّ مشخص شده قرار دارد و بنا بر این نقش تتای خود را از فعل بند پیرو دریافت می‌کند. در تمام موارد فوق جایگاهی که سازه حرکت داده شده به آن منتقل شده است 'جایگاه فاقد نقش تتا' است. به عنوان نمونه بارز آن موارد اگر در ساختهای (۴۲) و (۴۳) گشتار حرکت آلفا نخواهد عمل کند عنصر صرفی در بند پیرو در ژ-ساخت باید زمان‌دار باشد و در آن صورت آن ژ-ساختها به ترتیب به صورت جملات (۵۹) و (۶۰) زیر متجلی خواهند شد که در هر دو جایگاه فاعل بند پایه با it جاپرکن و غیر ضمیری که همانطور که پیشتر گفتیم فاقد نقش تتا است پر شده است.

(59) It seems that John is intelligent.

(60) It is likely that John is intelligent.

نمونه‌ای از حضور there وجودی در جایگاه فاعل صوری جملات مجهول در جمله there are believed to be unicorns in the garden، که پیشتر نقل شد، مشهود است و جمله it was believed [that John is incompetent] (ص ۶۷، شماره ۱۱) حضور it جاپرکن و غیر ضمیری را در جایگاه فاعل فعل مجهول was believed نشان می‌دهد. امکان حضور it و there در جایگاه فاعل جملات مجهول دال بر این است که این

جایگاه در این جملات فاقد نقش تتا است و از این روست که حرکت به آن جایگاه امکان‌پذیر می‌باشد.

پیش از ادامه بحث شایان ذکر است که بین ساختهای (۴۲) و (۴۳) که ساختهای ارتقاء نامیده می‌شوند (زیرا در آن ساختها ما شاهد ارتقاء فاعل بند پیرو هستیم که حاصل آن جملات (۴۴) و (۴۵) است) و ساختهای مجهول (همانند مثال (۴۷)) نوعی تعمیم مشاهده می‌شود. آن تعمیم این است که در ساختهای ارتقاء و مجهول فعل (الف) حالت بخش نیست و نمی‌تواند حالت مفعولی اعطاء کند و (ب) فاقد 'موضوع برونی' است. برزئو (۱۹۸۶) این دو نکته را مرتبط دانسته است و تعمیم زیر را که به 'تعمیم برزئو' مشهور گشته به دست داده است: (الف) فعلی که فاقد موضوع برونی است قادر به اعطای حالت مفعولی نیست و (ب) فعلی که قادر به اعطای حالت مفعولی نیست نمی‌تواند به موضوع برونی نقش تتا اعطا کند (۱۷۸ و ۱۸۴).

دربار اگرافهای پیش گفتیم که به طور کلی برای هر حالت و جایگاه نحوی یک نقش تتا می‌توان قائل شد. این حکم کلی را چامسکی 'معیار تتا'^۲ نامگذاری کرده است (ص ۳۶).

(۶۱) معیار تتا [(4)]

هر موضوعی تنها یک بار نقش تتا دریافت می‌کند و هر نقش تتایی تنها به یک موضوع اعطاء می‌شود.

معیار تتا در سه سطح نحوی ژ- ساخت، ر- ساخت، و صورت منطقی صادق است (ص ۱۱۲) و تضمین می‌کند که در این سه سطح هیچ موضوعی بیش از یک بار نقش تتا دریافت نکند و هیچ نقش تتایی بلااستفاده باقی نماند بلکه الزاماً به یک موضوع تعلق گیرد (ص ۱۳۹، پی‌نوشت ۱۴). با وجود معیار تتا گشتار ارتقاء فاعل (بند پیرو) به مفعول (بند پایه) که در چهارچوب نظریه معیار جایز بود و ژرف ساخت John believes that [Mary is intelligent] را به روساخت John believes Mary to be intelligent تأویل می‌کرد نمی‌تواند در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی وجود داشته باشد زیرا در پی عملکرد این گشتار فاعل بند پیرو که نقش تتای خود را از گروه فعلی آن بند

1) Burzio's generalization

2) θ -criterion

دریافت می‌کند به جایگاه مفعول بندپایه منتقل می‌شود و این جایگاه خود جایگاهی است که از فعل بندپایه نقش تتا می‌پذیرد. این وضعیتی است که معیار تتا مردود تلقی می‌کند زیرا در این وضعیت یک موضوع در دو جایگاهی که نقش تتا دریافت می‌کند (جایگاه فاعل بند پیرو در ژرف ساخت و جایگاه مفعول صریح بندپایه در روساخت) واقع می‌شود. به بیانی دیگر، بر اساس معیار تتا یک گروه اسمی نمی‌تواند از دو منشأ متفاوت نقش تتا کسب کند. در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی دو جمله فوق دارای دو ژ-ساخت جداگانه و مستقل هستند که در مورد مثال اول Mary هم حالت فاعلی و هم نقش تتای خود را در بندپیرو دریافت می‌کند ولی در مورد مثال دوم (که تا آنجا که به بحث کنونی ما مربوط می‌شود همساخت با مثال (۵۳) است) Mary حالت مفعولی خود را از فعل believe کسب می‌کند اما همچنان نقش تتای خود را از گروه فعلی بندپیرو به دست می‌آورد. خواننده کنجکاو بی‌گمان دریافته است که بین اصل فرافکنی (مذکور در شماره (۲۴)) و معیار تتا (در شماره (۶۱)) هم‌پوشی وجود دارد. چامسکی نیز خود به ارتباط تنگاتنگ بین آن دو اشاره کرده است (ص ۳۹). به بیانی روشنتر، ما به هنگام معرفی اصل فرافکنی در شماره (۲۴) استدلال کردیم که به دلیل عملکرد آن اصل نمی‌توان رابطه گشتاری بین دو جمله فوق الوصف قائل شد. با وجود این هم پوشی، نباید از نظر دور داشت که اصل فرافکنی اساساً به تضمین حفظ اطلاعات زیر مقوله‌ای (یعنی متمم‌های مفعولی همراه فعل) در سطوح نحوی ژ- ساخت، ر- ساخت، و صورت منطقی توجه دارد ولی معیار تتا تضمین می‌کند که هیچ موضوعی (شامل مفعولها و نیز فاعل) بیش از یک بار نقش تتا در این سطوح دریافت نکند. نکته دیگر در مورد معیار تتا این است که آن نیز همچون اصل فرافکنی ماهیتاً نوعی مکانیزم فرااشتقاقی / اشتقاقی فراگیر است.

از زیر مجموعه‌های دیگر مجموعه اصول 'نظریه نظارت' (نگاه کنید به فهرست شماره (۲۵)) است. نظریه نظارت 'ارجاع'، 'ضمیر انتزاعی' یعنی PRO را تعیین می‌کند (ص ۶ و ۷۴) و محل عملکرد آن سطح صورت منطقی زبان است. در گونه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری، گشتاری مفروض بود که وظیفه آن این بود که فاعل

بندپیرو را در صورتی که هم مرجع با فاعل یا مفعول بندپایه می‌بود به قرینه آن حذف می‌کرد. این گشتار 'حذف به قرینه' نام داشت و به عنوان نمونه ژرف ساخت غیردستوری (62)a را به روساخت دستوری (62)b تأویل می‌کرد.

- (62) a. * John wants for [John to go to college]
b. John wants to go to college.

اگر در (62) a فاعل بندپیرو با فاعل بندپایه یکسان و قرینه نباشد آن جمله دستوری است. مثال (63) مؤید این نکته است.

- (63) John wants (very much) for his daughter to go to college.

در ژرف ساخت (64)a فاعل بندپیرو با مفعول بندپایه قرینه است و پس از عملکرد گشتار حذف به قرینه جمله دستوری (64)b حاصل می‌شود.

- (64) a. * Mary persuaded Bill for [Bill to feed himself]
b. Mary persuaded Bill to feed himself.

در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی چنین گشتاری مفروض نیست. در این نظریه ژ-ساختهای جمله (62)b و (64)b به ترتیب به صورت (۶۵) و (۶۶) است. در این ژ-ساختها در جایگاهی که در نظریه‌های پیشین دستور زایشی-گشتاری فاعل قرینه و مکرر واقع بود حال 'ضمیر انتزاعی'، یعنی PRO، جای دارد (ص ۸۷). در (۶۵) ضمیر انتزاعی با فاعل بندپایه هم مرجع است و در (۶۶) با مفعول آن.

- (65) John wants [_S [_S PRO to go]]
(66) Mary persuaded Bill [_S [_S PRO to feed himself]]

ضمیر انتزاعی ضمیر نامرئی است که همچون ضمیرهای مرئی دارای مشخصه‌های فرد، شخص، و جنس است اما فاقد تجلی آوایی یا تلفظ می‌باشد (ص ۶۰). در (۶۵) ضمیر انتزاعی از نظر مشخصه‌های فرد، شخص، و جنس همانند مشخصه‌های John است و در (۶۶) همانند Bill. مرجع ضمیر انتزاعی، یعنی John و Bill در (۶۵) و (۶۶)، را اصطلاحاً 'ناظر' می‌نامند (ص ۷۷). اگر چه در مثالهای فوق وجود ضمیرگونه‌ای هم مرجع با فاعل بندپایه از نظر شمی محسوس است اما در مورد بعضی از افعال این عنصر هم به صورت ضمیر نامرئی و هم به صورت ضمیر مرئی متجلی است. مقایسه

جمله a (67) و b (67) مؤید این ادعاست (هوراکس ۱۹۸۷، ص ۱۳۱).

[224 i] (67) a. Ted promised his wife to drop the divorce suit.

b. Ted promised his wife that he would drop the divorce suit. [225 i]

ژ-ساخت a (67) در c (67) به نمایش گذاشته شده است.

(67) c. Ted promised his wife [PRO to drop the divorce suit]

به بیانی روشنتر، در بند پیرو b (67) ضمیر مرئی he در جایگاه فاعل ظاهر شده است ولی در جایگاه فاعل بند پیرو در c (67) همان ضمیر به صورت نامرئی لیکن از نظر شمی محسوس، یعنی به صورت ضمیر انتزاعی، مفروض است.

نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به چهار نوع 'مقوله تھی'، 'قائل است: رد گروه اسمی، رد پرسشواژه، 'ضمیر فاعلی محذوف'،^۲ و 'ضمیر انتزاعی'. در زبان انگلیسی رد و ضمیر انتزاعی وجود دارند ولی این زبان فاقد مقوله ضمیر فاعلی محذوف می‌باشد. ما به منظور معرفی بیشتر ضمیر انتزاعی بر آنیم که به وجوه اشتراک و افتراق آن با رد اشاره کنیم. وجه اشتراک آنها در این است که هر دو فاقد تجلی آوایی اند. اما وجه افتراق آنها چندین مورد است. چامسکی مشخصاً سه ویژگی زیر را درباره رد برشمرده است که ضمیر انتزاعی فاقد آنهاست (ص ۵۶).

(۶۸) الف. رد تحت حاکمیت قرار دارد. [(2)]

ب. 'مرجع' رد در جایگاه نقش تنا قرار ندارد.

ج. فاصله بین رد و مرجع آن منطبق با اصل همجواری است.

اکنون به شرح هر یک از موارد فوق می‌پردازیم و هر مورد را با وضع ضمیر انتزاعی مقایسه می‌کنیم. ما در مباحث پیش در این فصل مکرراً شاهد بوده‌ایم که رد تحت حاکمیت قرار دارد (به عنوان نمونه نگاه کنید به مثالهای (۴۴)، (۴۵)، a (47)، و (۵۱)) اما در مثالهای (۶۵)، (۶۶)، و c (67) بند پیرو خود در درون جمله تیره جای دارد و از این رو جمله تیره مانع حاکمیت فعل پایه بر ضمیر انتزاعی است. نمونه بارز و عیان این وضعیت در مثال شماره (۶۹) زیر مشاهده می‌شود که در آن حضور متمم‌نما، یعنی

1) empty category

2) pro

3) antecedent

that، مانع حاکمیت ضمیر انتزاعی از سوی فعل بند پایه است.

(69) John thinks [that { [PRO to feed himself] } will be difficult] [ص ۵۷، ii (5)]

[PRO feeding himself]

بنابراین چامسکی اصل کلی زیر را دربارهٔ مقولات تهی مطرح کرده است (ص ۶۰ و ۱۳۶).

(۷۰) اگر آلفا مقولهٔ تهی باشد آنگاه

(i) آلفا ضمیر انتزاعی است 'اگر و تنها اگر' تحت حاکمیت نباشد.

(ii) آلفا ردّ است اگر و تنها اگر تحت حاکمیت باشد.

روشن است از آنجا که ضمیر انتزاعی تحت حاکمیت فعل بند پایه نمی‌باشد و بند پیرو، که ضمیر انتزاعی در آن واقع است، نیز زماندار نیست در نتیجه ضمیر انتزاعی فاقد حالت نیز هست. همانطور که در شرح صافی حالت (مذکور در شمارهٔ (۴۶)) آمده چون ضمیر انتزاعی فاقد محتوای آوایی است از آن صافی مستثنی شده است. تحت حاکمیت نبودن ضمیر انتزاعی و فاقد حالت بودن آن توزیع و رخداد این ضمیر را محدود و منحصر به جایگاه فاعل بندهای بی‌زمان (بنگرید به مثالهای (۶۵)، (۶۶)، (۶۷)c)، و (۶۹)) می‌کند.

همچنین در مثالهای مذکور در ارتباط با ردّ (یعنی مثالهای (۴۴)، (۴۵)، (۴۷)a)، و (۵۱)) جایگاهی که مرجع ردّ، یعنی سازهٔ حرکت داده شده (اعم از گروه اسمی یا پرسشواژه)، در آن واقع است جایگاه فاقد نقش تناسبت اما جایگاه مرجع ضمیر انتزاعی (یعنی جایگاه فاعل بند پایه) جایگاه دارای نقش تناسبت. به بیانی دیگر، اگرچه در برابر مثالهای (۴۴) و (۴۵) جملات (۵۹) و (۶۰) وجود دارند که در آنها جایگاه فاعل بند پایه با it جاپرکن و غیرضمیری که فاقد نقش تناسبت اشغال شده است اما هیچ‌گاه این عنصر جاپرکن و غیرضمیری نمی‌تواند در جایگاه فاعل بند پایه در (۶۹) ظاهر شود. نکتهٔ ظریفی که در مطالب فوق نهفته است این است که در مورد ردّها (همانطور که پیشتر هم گفته شد) حرکت همیشه از جایگاه دارای نقش تناسبت تا به جایگاه فاقد نقش تناسبت اما در مورد ضمیر انتزاعی هم جایگاه ضمیر انتزاعی دارای نقش تناسبت و هم جایگاه مرجع

1) if and only if = iff

آن (ص ۵۶). در کلیه مثالهای فوق الذکر ضمیر انتزاعی عامل است. نهایتاً مثال (۷۱) زیر غیردستوری است زیرا بین جایگاه ردّ و جایگاه سازه حرکت داده شده، یعنی مرجع آن ردّ (John)، بیش از یک گره تحدیدکننده وجود دارد (ص ۵۷). یعنی در اشتقاق مثال (۷۱) از اصل همجواری تخطی صورت گرفته است.

(71) John seems [that it will be difficult[t to feed himself]] [(7)(i)]

لیکن جمله (۷۲)، با وجود اینکه بین ضمیر انتزاعی و مرجع یا ناظر آن (John) بیش از یک گره تحدیدکننده مشاهده می‌شود، دستوری است. این به آن معناست که فاصله ضمیر انتزاعی و مرجع آن تابع اصل همجواری نیست (همانجا).

(72) John thinks [that it will be difficult [PRO to feed himself]] [(5)(i)]

مواردی همچون (۷۲) که در آن رابطه بین ضمیر انتزاعی و مرجع یا ناظر آن با فاصله بسیار برقرار است اصطلاحاً تحت عنوان 'نظارت از راه دور'^۱ معروف است (ص ۱۹۱). افزون بر نکات فوق همانگونه که مکرراً مشاهده شد ردّ همیشه دارای مرجع است (گاه این مرجع یک گروه اسمی است گاه پرسشواژه) اما ضمیر انتزاعی ممکن است فاقد مرجع باشد. در مثالهای (۶۵)، (۶۶)، c (67)، و (۶۹) ضمیر انتزاعی دارای مرجع است. نمونه بارز ضمیر انتزاعی فاقد مرجع در مثال شماره (۷۳) متبلور است. در این مثال، پرسشواژه مرجع ردّ است اما ضمیر انتزاعی فاقد مرجع است (ص ۵۶) و از این رو فاقد مصداق مشخص در جهان بیرون می‌باشد. در این مثال و مثالهای مشابه مصداق ضمیر انتزاعی می‌تواند گوینده، شنونده، و یا به طور کلی هر کسی باشد.^۲

(73) it is unclear [what PRO to do t] [(3)]

چامسکی با بهره‌گیری از اصطلاحاتی که در مطالعات زبانشناختی زبانهای بومیان امریکا بکار برده می‌شود آن موارد ضمیر انتزاعی (و نیز آن ضمائر شخصی) را که دارای مرجع مشخص در همان جمله (بند پایه) هستند 'نزدیک'^۳ و آن موارد ضمیر انتزاعی (و

1) long-distance control

۲) برگردان فارسی مثال (۷۳) معلوم نیست چه باید کرد است که در آن فاعل بند پیرو فاقد مرجع است و در نتیجه فاقد مصداق مشخص در جهان بیرون می‌باشد و از این رو تعابیر مختلفی می‌توان برای آن قائل شد: معلوم نیست چه باید بکنم، چه باید بکنیم، چه باید بکنید، و امثال آن.

3) proximate

همچنین ضمائر شخصی) را که دارای مرجع مشخص در همان جمله نیستند 'دور'^۱ خوانده است (ص ۶۱). بر این اساس در مثالهای (۶۵)، (۶۶)، c (67)، (۶۹)، و (۷۲) ما شاهد ضمیر انتزاعی نزدیک هستیم و در مثال (۷۳) با ضمیر انتزاعی دور روبرو هستیم. همانطور که در ابتدای بحث نظریه نظارت به نقل از چامسکی متذکر شدیم مسئله ارجاع ضمیر انتزاعی، یعنی ارتباط بین ضمیر انتزاعی و مرجع آن، در نظریه نظارت انجام می‌گیرد اما وی چهارچوب جامعی از آن نظریه به دست نداده است بلکه به اشاراتی همچون دخیل بودن نوع فعل پایه، اطلاعات معنایی و کاربرد شناختی، و امثال آن در اینکه مرجع ضمیر انتزاعی فاعل فعل پایه است یا مفعول آن، و یا اینکه آن ضمیر فاقد مرجع است اکتفا کرده است (ص ۷۴-۷۹).

از زیرمجموعه‌های دیگر 'اصول' (نگاه کنید به فهرست شماره (۲۵)) 'نظریه مرجع‌گزینی' است. در اهمیت جایگاه این نظریه همین بس که خود بخشی از عنوان نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی را تشکیل می‌دهد. خواننده به خاطر دارد که در چهارچوب نظریه معیار ارتباط بین ضمیرها و مرجع آنها به کمک گشتارهای نحوی برقرار می‌شد. در چهارچوب نظریه معیار گسترده جکندوف استدلال کرد که ضمیرها می‌بایست به صورت ضمیر در ژرف ساخت تولید شوند و تعیین اسم هم‌مرجع با آنها به عهده بخش معنایی واگذار شد. در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تمام ضمیرها هرکدام یک مدخل جداگانه در واژگان هستند و ارتباط بین آنها و مرجعشان از سوی نظریه مرجع‌گزینی تعیین می‌گردد.

در نظریه مرجع‌گزینی، عبارات اسمی به سه دسته تقسیم شده‌اند: (الف) 'مرجعدارها'،^۲ (ب) 'ضمیرها'،^۳ و (ج) 'عبارات ارجاعی'،^۴. مقوله مرجعدارها شامل 'ضمائر دوسویه'،^۵ (مثال (۷۴) زیر)، ضمائر انعکاسی (مثال (۷۵))، و ردّ گروه‌های اسمی (مثال (۷۶)) می‌شود (ص ۱۸۸). منظور از ضمیرها، ضمیرهای شخصی فاعلی و مفعولی (مثال (۷۷)) است و عبارات ارجاعی اسمهای تمام‌عیار (همچون John در مثال‌های a (78) و b (78)) و ردّ پرسشواژه (مثال c (78)) را شامل می‌شود.

1) obviative

2) anaphors

3) pronominals

4) referential-expressions=R-expressions

5) reciprocals

- (74) The boys saw each other.
 (75) a. John admires himself.
 b. John believes [himself to be intelligent]
 c. I believe [John to have killed himself]
 (76) John was killed t
 (77) a. John believes that [he is intelligent]
 b. John_i believes [him_j to be intelligent]
 (78) a. He said that John would win [(25)(i)، ۱۹۳ ص]
 b. John said that John would win [(25)(ii)، ۱۹۳ ص]
 c. *Who_i does he_i like e_i [(82) b، ۷۲ ص، ۱۹۸۵ ص]

به عنوان گام نخست در تعیین نحوهٔ رخداد و توزیع عبارات اسمی فوق‌الذکر لازم است گستره‌ای مشخص شود تا در قالب آن گستره مسئلهٔ رخداد و توزیع عبارات اسمی بررسی شود. چامسکی این گستره را 'مقولهٔ حاکم' نامگذاری کرده است و شرح زیر را برای آن ارائه نموده است (ص ۲۱۱).

[(70)(II)]

(۷۹) مقولهٔ حاکم

β (بتا) مقولهٔ حاکم است برای α (آلفا) اگر و تنها اگر β کوچکترین مقوله‌ای باشد که α ، حاکم α ، و فاعلی را که α به آن دسترسی داشته باشد شامل شود. به زبانی قدری تلطیف شده، بر اساس تعریف فوق β هنگامی مقولهٔ حاکم است که دارای فاعل باشد. منظور از فاعل در اینجا گروه اسمی دارای حالت فاعلی نیست بلکه در بندهای پایه یا پیرو زماندار، مطابقه فاعل است و در بند پیرو مصدری و بی‌زمان آن گروه اسمی که پیش از گروه فعلی ظاهر می‌شود و متعلق به بند پیرو است فاعل آن محسوب می‌شود. از این روست که واژهٔ فاعل با حروف برجسته نوشته شده است. بنابراین 'جمله' همیشه یک مقولهٔ حاکم بالقوه است زیرا همیشه دارای فاعل است و اساساً گروه‌های اسمی هم تنها هنگامی که دارای فاعل هستند (و ما متعاقباً مواردی از آنها را معرفی خواهیم کرد) مقولهٔ حاکم بالقوه به شمار می‌آیند (ص ۲۰۹-۲۱۱). چامسکی سه اصل زیر را برای تعیین نحوهٔ رخداد و توزیع عبارات اسمی (یعنی آلفا در شرح مقولهٔ حاکم در شمارهٔ (۷۹)) پیشنهاد کرده است. هر اصل یکی از آن سه دسته عبارات اسمی

را در بر می‌گیرد. این سه اصل مجموعاً نظریه مرجع‌گزینی را تشکیل می‌دهند (ص ۱۸۸).

(۸۰) نظریه مرجع‌گزینی [(12)]

(الف) مرجعدارها در مقوله حاکم خود مقیدند.

(ب) ضمیرها در مقوله حاکم خود آزادند.

(ج) عبارات ارجاعی آزادند.

مقید بودن که در اصل (۸۰) الف بکار رفته است یک مفهوم فنی است که از سوی چامسکی مطرح و تعریف شده است (ص ۱۸۴، شماره (۵)). ما صورت تلطیف شده آنرا در شماره (۸۱) بازگو کرده‌ایم.

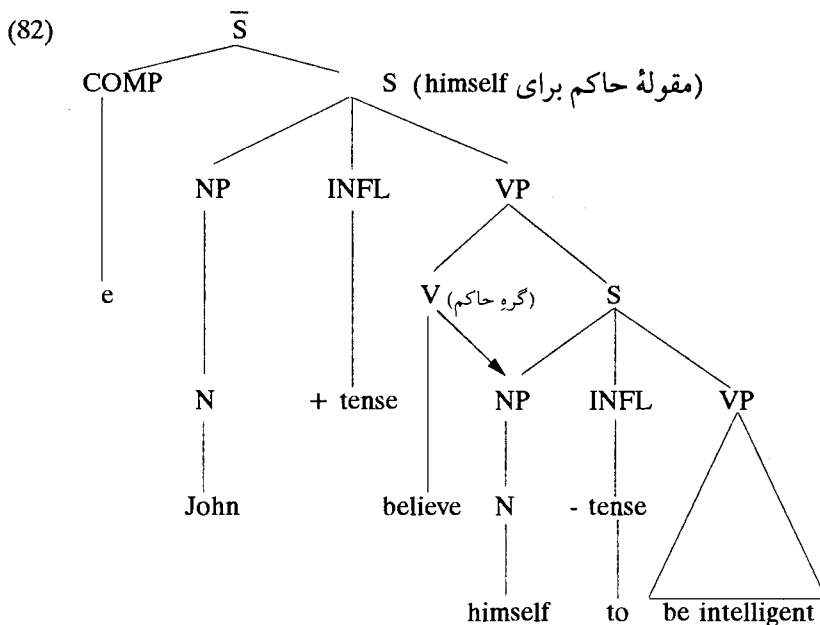
(۸۱) مقید بودن

α (آلفا) مقید به β (بتا) است اگر و تنها اگر α و β 'هم‌نمایه' باشند و β بر α تسلط سازه‌ای داشته باشد.

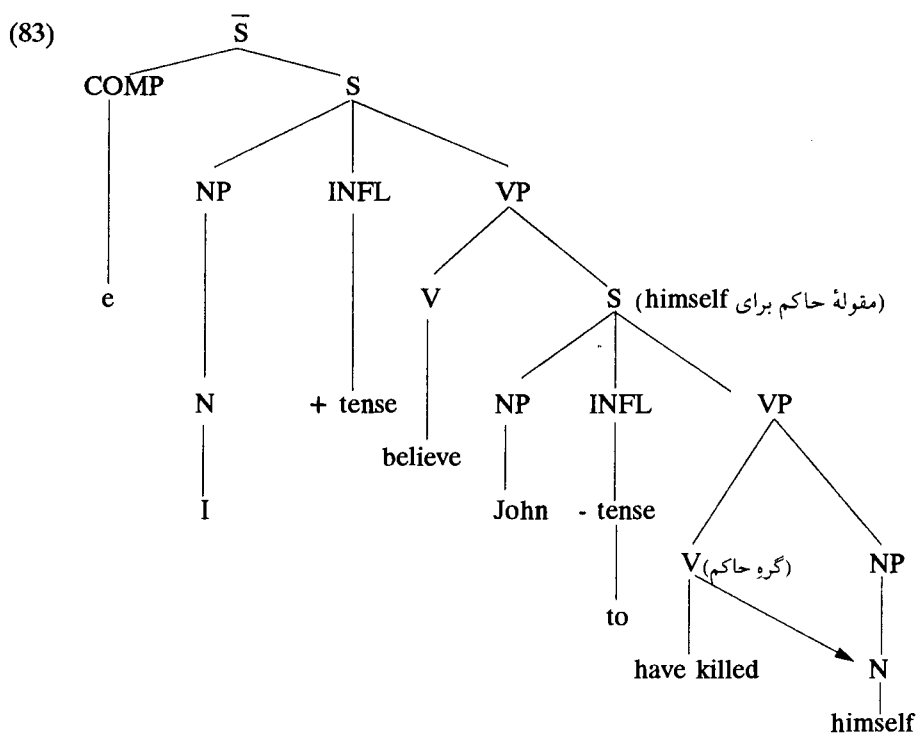
با روشن شدن مفهوم مقید بودن به توصیف اصل‌های مذکور در (۸۰) می‌پردازیم. به بیانی ساده شده، طبق اصل (۸۰) الف مرجع یک مرجعدار می‌بایست در همان بندی باشد که مرجعدار خود در آن است و طبق تعریف مذکور در (۸۱) مرجع می‌بایست بر مرجعدار تسلط سازه‌ای داشته باشد. طبق اصل (۸۰) ب مرجع یک ضمیر نباید در همان بندی باشد که ضمیر در آن واقع است و طبق اصل (۸۰) ج یک عبارت ارجاعی همه جا آزاد است (یعنی فاقد مرجع است). اصل‌های تشکیل دهنده نظریه مرجع‌گزینی در سطح ر- ساخت عمل می‌کنند (ص ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۵ پی‌نوشت ۳۴).

اکنون به مثالهای مذکور در (۷۴) - (۷۸) باز می‌گردیم و پیش‌بینی نظریه مرجع‌گزینی را در این مثالها مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. مثالهای (۷۴) - (۷۶) با اصل (الف) آن نظریه مرتبط می‌باشند. در مثال (۷۴) مرجعدار مورد نظر ضمیر دوسویه (each other) است و مقوله حاکم آن مرجعدار کل جمله است زیرا در درون این جمله هم مرجعدار حضور دارد و هم حاکم آن (یعنی فعل). بنابراین طبق اصل (۸۰) الف و تعریف مذکور در شماره

(۸۱) از مفهوم مقید بودن، مرجع مرجعدار الزاماً گروه اسمی the boys خواهد بود زیرا the boys و each other می‌توانند هم‌نمایه باشند (the boys_i, each other_i) و the boys نیز طبق تعریف ما از مفهوم تسلط سازه‌ای (بنگرید به شماره ۳۷)) بر each other تسلط سازه‌ای دارد. در جمله a (75) مرجعدار ما ضمیر انعکاسی است و مقوله حاکم آن کل جمله است چون که در درون این جمله مرجعدار و حاکم آن (یعنی فعل) هر دو واقع‌اند. از این رو طبق اصل (۸۰) الف و تعریف مذکور در شماره (۸۱) مرجع ضمیر انعکاسی اجباراً گروه اسمی John خواهد بود زیرا این اسم و ضمیر انعکاسی می‌توانند هم‌نمایه باشند و John بر ضمیر انعکاسی تسلط سازه‌ای هم دارد. حال به شرح مثال b (75) می‌پردازیم. در این مثال نیز مرجعدار ما ضمیر انعکاسی است ولی مقوله حاکم بند پیرو، یعنی [himself to be intelligent] نیست بلکه کل جمله مرکب (یعنی بند پایه و پیرو) مقوله حاکم است زیرا حاکم ضمیر انعکاسی فعل believe است (نگاه کنید به iv (39) در مبحث حاکمیت). در این مقوله حاکم John مرجع ضمیر انعکاسی است زیرا این گروه اسمی و ضمیر انعکاسی می‌توانند هم‌نمایه باشند و John بر ضمیر انعکاسی تسلط سازه‌ای هم دارد. نمودار درختی ر- ساخت مثال b (75) در شماره (۸۲) ترسیم شده است.



در مثال c (75) مقوله حاکم بند پیرو است که با قلاب مشخص شده است. در این بند ضمیر انعکاسی، حاکم آن (یعنی killed) و فاعل آن بند (یعنی John) جای دارند و John مرجع ضمیر انعکاسی است و بر آن تسلط سازه‌ای نیز دارد. از آنجا که اصل (۸۰) الف و تعریف مذکور در (۸۱) در مورد c (75) کاملاً رعایت شده‌اند آن جمله دستوری است. نمودار ر-ساخت c (75) در شماره (۸۳) به نمایش گذاشته شده است.



حال ببینیم مثالهای زیر که به لحاظ شمی غیردستوری‌اند چگونه توسط نظریه مرجع‌گزینی توجیه و تبیین می‌شوند.

- (84) a. *John believes $\left[\left\{ \begin{array}{c} \text{herself} \\ \text{themselves} \end{array} \right\} \text{ to be intelligent} \right]$
 b. *Herself admires Mary
 c. *John_i believes that [Mary saw himself_i in the mirror]

مثال a (84) همساخت با b (75) است اما بر خلاف b (75) غیردستوری است. تبیین

غیردستوری بودن آن در نظریه مرجع‌گزینی این است که اگرچه John بر herself یا themselves تسلط سازه‌ای دارد اما با آنها هم‌نمایه نیست و بنابراین با وجود احراز تمام شرایط دیگر، این گروه اسمی نمی‌تواند مرجع آن ضمایر انعکاسی باشد. تبیین غیردستوری بودن b (84) این است که اگرچه herself و Mary می‌توانند هم‌نمایه باشند لیکن Mary بر herself تسلط سازه‌ای ندارد زیرا گره فرافکنی بیشینه مشرف بر Mary گره گروه فعلی است و herself در آن حضور ندارد. اما تبیین غیردستوری بودن مثال c (84) این است که مقوله حاکم ضمیر انعکاسی بند پیرو است زیرا ضمیر انعکاسی و حاکم آن هر دو در آن واقع‌اند. بنابراین طبق اصل (۸۰) الف مرجع آن نیز اجباراً می‌بایست در آن بند باشد که البته نیست. شایان توجه است که John و himself هم‌نمایه‌اند و اولی بر دومی تسلط سازه‌ای هم دارد. به دیگر سخن، این مثال منطبق با تعریف مذکور در (۸۱) درباره مقید بودن هست اما از اصل (۸۰) الف نظریه مرجع‌گزینی که الزام می‌کند مرجع یک مرجعدار در همان مقوله حاکم باشد که مرجعدار خود در آن است تخطی کرده است. اگر مثال c (84) به صورت مثال (۸۵) زیر اصلاح شود جمله دستوری حاصل کاملاً منطبق با اصل (۸۰) الف نظریه مرجع‌گزینی و تعریف مقید بودن مذکور در (۸۱) خواهد بود.

(85) John believes that [Mary saw herself in the mirror]

در مثال (۷۶) مرجعدار رد گروه اسمی است (یعنی John در ژ-ساخت در جایگاه رد قرار داشته و در پی عملکرد قاعده حرکت آلفا به جایگاه تهی فاعل جمله منتقل شده است). پس John و این رد هم‌نمایه‌اند. مقوله حاکم در این مثال کل جمله است زیرا در این جمله هم مرجعدار واقع است و هم حاکم آن (یعنی فعل be killed). همچنین John بر رد خود تسلط سازه‌ای دارد. بنابراین این جمله منطبق با اصل (۸۰) الف می‌باشد و دستوری است. مثالهایی قدری پیچیده‌تر در مورد رد گروه‌های اسمی متعاقباً ارائه و بحث خواهد شد.

مثال a (77) همسو با اصل (۸۰) ب است زیرا در اینجا ما با ضمیر شخصی (he) روبرو هستیم. مقوله حاکمی که این ضمیر در آن ظاهر شده است بند پیرو است زیرا در این بند است که علاوه بر این ضمیر، حاکم آن یعنی عنصر صرفی نیز حضور دارد. طبق

اصل (۸۰) ب این ضمیر شخصی می‌بایست در مقوله حاکم خود، یعنی در بند پیرو، آزاد باشد. منظور از آزاد این است که هیچ گروه اسمی نباید در آن مقوله حاکم بر ضمیر تسلط سازه‌ای داشته باشد و با آن هم‌نمایه باشد. به بیانی ساده، مرجع ضمیر شخصی نباید در درون مقوله حاکم آن باشد. در مثال a (77) وضع این گونه است. در درون بند پیرو هیچ گروه اسمی نیست که بتواند مرجع *he* واقع شود. نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که اصل (۸۰) ب صرفاً اعلام می‌کند که مرجع ضمیر شخصی نمی‌تواند در درون مقوله حاکم آن ضمیر باشد و موضعی در خصوص اینکه کجا می‌تواند باشد اتخاذ نمی‌کند. این مرجع ممکن است در بند پایه باشد یا اساساً در متن (یعنی جملات پیشین) یا در بافت غیرزبانی و جهان بیرون باشد. به بیانی دیگر، در مثال a (77) مرجع ضمیر شخصی ما ممکن است *John* در بند پایه باشد یا آن ضمیر به شخص دیگری که نام او در جملات پیشین آمده است و یا به فردی در جهان بیرون دلالت کند. در مثال b (77) ضمیر شخصی مفعولی (*him*) مشاهده می‌شود پس در این مثال نیز قاعده‌تاً اصل (۸۰) ب می‌بایست جاری باشد. از آنجا که حاکم این ضمیر فعل بند پایه است پس کل جمله مقوله حاکم می‌شود. در این مقوله حاکم ضمیر *him* باید آزاد باشد یعنی مرجع آن نباید در درون آن مقوله حاکم باشد. بنابراین مثال b (77) در صورتی دستوری است که *him* با *John* هم‌مرجع نباشد. نمایه‌های همراه این دو عبارت اسمی نیز دقیقاً همین مطلب را نشان می‌دهند.

در مجموعه مثالهای (۷۸) ما با عملکرد اصل (۸۰) ج مواجه هستیم. بر اساس این اصل در a (78) و b (78) (بدون اعمال تکیه تأکیدی) رخداد *John* در بند پیرو نباید با فاعل بند پایه هم‌مرجع باشد (ص ۱۹۳) و شَمّ زبانی سخنگوی بومی زبان نیز مؤید این پیش‌بینی است. در مثال c (78) ردّ موجود در آن ردّ پرسشواژه است و بنابراین طبق اصل (۸۰) ج این ردّ نیز (همچون اسمهای تمام عیار) می‌بایست آزاد باشد. از این رو *he* نمی‌تواند مرجع آن باشد ولی چون به عنوان مرجع آن پنداشته شده و آن دو هم‌نمایه تلقی شده‌اند جمله غیردستوری است. شایان توجه است که رفتار ردّ گروه اسمی که در مثال (۷۶) ملاحظه کردیم با رفتار ردّ پرسشواژه که در مثال c (78) وجود دارد متفاوت است. در مثال (۷۶) همانطور که پیشتر توضیح داده شد طبق اصل (۸۰) الف مرجع ردّ گروه اسمی الزاماً می‌بایست در درون مقوله حاکم آن ردّ باشد در صورتی که در مثال

c (78) این ردّ می‌بایست آزاد باشد. نکته مهمی که باید بلافاصله گفته شود این است که در نظریه مرجع‌گزینی تنها موضوع‌ها و جایگاه موضوع‌ها به عنوان مرجع و جایگاه مرجع محسوب می‌شوند و هیچ‌گاه غیر موضوع‌ها و جایگاه غیر موضوع‌ها، همچون جایگاه متمم‌نما، به عنوان مرجع و جایگاه مرجع در نظر گرفته نمی‌شود (ص ۱۸۴، سلز ۱۹۸۵، ص ۷۲). بنابراین در مثال c (78) پرسشواژه (who) به عنوان مرجع ردّ مطرح نیست. مقوله حاکم در شواهد و مثالهایی که تا کنون در این قسمت مطرح کرده‌ایم همگی جمله بوده‌اند و طبق تعریفی که از مفهوم فاعل شد از آنجا که تمام جملات دارای فاعل هستند جملگی مقوله حاکم به شمار می‌آیند. اما گروه‌های اسمی‌ای هم وجود دارند که دارای فاعل هستند. در دو نمونه زیر، گروه اسمی اول دارای فاعل (یعنی John) است اما گروه اسمی دوم فاقد فاعل است (چامسکی، ص ۲۱۰).

(86) [NP John's story about α] [(68)]

(87) [NP a story about α] [(69)]

با توجه به توضیحات فوق تبیین دستوری و غیردستوری بودن مثالهای (۸۸) - (۹۰) زیر کاملاً روشن است. این مثالها همساخت با مثال (۸۶) و (۸۷) فوق می‌باشند. مثالهای زیر مأخوذ از کوپر (ص ۱۴۸ و ۱۴۹) است.

(88) Mary saw [NP Ted's_i picture of himself_i] [(9)]

(89)*Mary_i saw [NP Ted's picture of herself_i] [(8)b]

(90) Mary_i saw [NP a picture of herself_i] [(8)a]

در مثال اول فوق، که همساخت با (۸۶) است، مقوله حاکم آن گروه اسمی است که در درون قلاب قرار دارد زیرا در درون این گروه اسمی ضمیر انعکاسی، و حاکم این ضمیر (یعنی حرف اضافه of) حضور دارند و گروه اسمی دارای فاعل (یعنی Ted) نیز هست. طبق اصل (۸۰) الف مرجع این ضمیر انعکاسی می‌بایست در درون مقوله حاکم خود باشد و این گونه نیز هست و از این رو جمله (۸۸) دستوری است. در مثال (۸۹) نیز گروه اسمی محصور در قلاب مقوله حاکم است اما چون مرجع ضمیر انعکاسی در درون این مقوله حاکم قرار ندارد از اصل (۸۰) الف تخطی شده است و نتیجتاً ساخت حاصل غیردستوری است. اما در مثال (۹۰) گروه اسمی محصور در قلاب، که همساخت با مثال (۸۷) است، مقوله حاکم نیست زیرا اگرچه ضمیر انعکاسی و حاکم آن در آن واقع‌اند

لیکن این گروه اسمی فاقد فاعل است. بنابراین مقوله حاکم در این مثال کل جمله است. در این مقوله حاکم مرجع ضمیر انعکاسی (یعنی گروه اسمی Mary) حضور دارد و از این رو اصل (۸۰) الف رعایت شده است و نتیجتاً جمله (۹۰) دستوری است.

اکنون به جایگاه ضمیر انتزاعی (یعنی PRO) از دیدگاه نظریه مرجع‌گزینی می‌پردازیم. از یک سو ضمیر انتزاعی همچون ضمیرهای شخصی است زیرا مرجع آن هم، همچون مرجع ضمیرهای شخصی، هیچ‌گاه در درون بندی که ضمیر انتزاعی در آن جای دارد واقع نیست. از سوی دیگر، ضمیر انتزاعی به مرجعدارها شباهت دارد زیرا این عنصر نامرئی، همچون مرجعدارها، از نظر ارجاع قائم به خود نیست بلکه از طریق یک مرجع، فاعل یا مفعول بند پایه، (بنگرید به مثال‌های (۶۵) و (۶۶)) ارجاع می‌یابد یا اینکه اصولاً فاقد ارجاع مشخص است (نگاه کنید به مثال (۷۳)). بر اساس این استدلال، چامسکی ضمیر انتزاعی را 'مرجعدار ضمیری'^۱ خوانده است و بنابراین آنرا تابع هر دو اصل (۸۰) الف و (۸۰) ب نظریه مرجع‌گزینی تلقی کرده است. وی افزوده است که اما این دو اصل در تضادند زیرا طبق اصل اول ضمیر انتزاعی می‌بایست در مقوله حاکم خود مقید باشد و بر اساس اصل دوم ضمیر انتزاعی می‌بایست در مقوله حاکم خود آزاد باشد. چامسکی بر این باور است این تضاد هنگامی بوجود می‌آید که ضمیر انتزاعی دارای مقوله حاکم باشد. برای رفع این تضاد حکم نظری زیر اجتناب‌ناپذیر است: ضمیر انتزاعی نمی‌تواند دارای مقوله حاکم باشد و نتیجتاً نمی‌تواند تحت حاکمیت باشد. اکنون درمی‌یابیم که اصل زیر که در واقع تکرار (70)i در مبحث نظریه نظارت است و مبتنی بر شواهد و داده‌هایی است که در آنجا ارائه شد (بنگرید به مثال (۶۹)) خود نتیجه منطقی رفتار ضمیر انتزاعی در نظریه مرجع‌گزینی است. به بیانی دیگر، این اصل نشأت گرفته از این واقعیت است که ضمیر انتزاعی هم خصوصیت مرجعدارها را دارد و هم ویژگی ضمیرها (ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

(۹۱) ضمیر انتزاعی تحت حاکمیت قرار ندارد. [(20)]

گفتیم که اصل فوق نشأت گرفته از این است که ضمیر انتزاعی هم خصوصیت مرجعدارها را دارد و هم ویژگی ضمیرها. پس نظریه مرجع‌گزینی تعیین‌کننده رخداد و

1) pronominal anaphor

توزیع ضمیر انتزاعی است: ضمیر انتزاعی در جایی ظاهر می‌شود که تحت حاکمیت نباشد و آن اساساً جایگاه فاعل بندهای بی‌زمان است. اما از آنجا که ضمیر انتزاعی مقوله حاکم ندارد و تحت حاکمیت نیست رابطه بین این ضمیر و مرجع آن از سوی اصول نظریه مرجع‌گزینی تعیین نمی‌شود (ص ۱۹۱) بلکه آن رابطه 'رابطه نظارت' ^۱ است (ص ۵۷) که در چهارچوب 'نظریه نظارت' رقم زده می‌شود.

با روشن شدن وضع ضمیر انتزاعی در نظریه مرجع‌گزینی به عنوان 'مرجعدار ضمیری'، چامسکی در کتاب (۱۹۸۲) خود که مکمل کتاب خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی است رده‌بندی زیر را از 'عبارات اسمی' به دست داده است. این رده‌بندی مبتنی بر دو مشخصه $[\pm \text{مرجعدار}]$ / $[\pm \text{anaphoric}]$ و $[\pm \text{ضمیری}]$ / $[\pm \text{pronominal}]$ می‌باشد (ص ۷۸).

- [(104)]
- (92) a. $[+ \text{anaphor}, - \text{pronominal}]$
 b. $[- \text{anaphor}, + \text{pronominal}]$
 c. $[+ \text{anaphor}, + \text{pronominal}]$
 d. $[- \text{anaphor}, - \text{pronominal}]$

a) (92) به مرجعدارها دلالت دارد، b) (92) به ضمیرها، c) (92) به ضمیر انتزاعی، و d) (92) به عبارات ارجاعی. در رده (a) هم مرجعدارهای واژگانی داریم (ضمیرهای انعکاسی و دوسویه) و هم مرجعدار تهی (ردّ گروه اسمی). در رده (b) تاکنون ضمیرهای شخصی واژگانی مطرح بوده‌اند (her, him, he، و امثال آن) و اکنون به تبعیت از کتاب (۱۹۸۲) چامسکی 'ضمیر فاعلی محذوف' (یعنی pro) را نیز به آن رده می‌افزایم. به بیانی دیگر، 'ضمیر فاعلی محذوف' یک عنصر ضمیری همانند دیگر ضمیرهای شخصی است با این تفاوت که تهی است (یعنی فاقد تجلّی آوایی می‌باشد). ضمیر فاعلی محذوف، همچون دیگر ضمیرهای شخصی، تابع اصل (۸۰) ب نظریه مرجع‌گزینی است. در رده (c) تنها ضمیر انتزاعی که مرجعدار ضمیری تهی است جای دارد و در رده (d) اسمهای تمام عیار، که طبعاً واژگانی‌اند، و ردّ پرسشواژه، که تهی است، قرار دارند (ص ۷۸-۸۸).

پیش از ترک مبحث نظریه مرجع‌گزینی لازم است به دو نکته اشاره شود. نخست

1) relation of control

اینکه مواردی که در نظریه معیار گسترده اصلاح شده به کمک دو اصل همگانی 'شرط جمله زماندار' و 'شرط فاعل مشخص' تبیین می‌شدند (ر.ک. فصل هشتم و مثالهای زیر) اکنون در چهارچوب اصل (۸۰) الف نظریه مرجع‌گزینی تبیین می‌شوند (چامسکی ۱۹۸۱، ص ۱۹۰). به منظور یادآوری آن دو شرط و سهولت پی‌گیری بحث کنونی مثالهای زیر که مأخوذ از چامسکی (۱۹۷۷، ص ۷۹) است و عملکرد این دو شرط را نشان می‌دهند ارائه می‌گردد. مثال ii(93) غیردستوری است زیرا سازه‌ای از درون یک بند زماندار به خارج آن حرکت داده شده است و ii(94) غیردستوری است زیرا سازه‌ای از درون یک بند مصدری (=غیرزماندار) دارای فاعل مشخص به خارج آن انتقال یافته است. جمله i(93) دستوری است زیرا حرکت از درون بند پیرو مصدری صورت گرفته است و در جمله i(94) نیز فاعل بند پیرو خود حرکت کرده است و بنابراین از 'شرط فاعل مشخص' که به زبانی ساده حرکت هر سازه‌ای غیر از فاعل را در این ساختها جایز نمی‌داند، تخطی نشده است.

(93) i. Bill_i is believed [t_i to be a fool]

ii. *Bill_i is believed [t_i is a fool]

(94) i. John_i seems [t_i to like Bill]

ii. *Bill_i seems [John to like t_i]

تبیینی که اصل (۸۰) الف نظریه مرجع‌گزینی در این خصوص ارائه می‌دهد این است که در ii(93) بند پیرو مقوله حاکم است زیرا رَد و حاکم رَد، یعنی عنصر صرفی زماندار، در درون آن واقع‌اند بنابراین طبق آن اصل مرجع رَد می‌بایست در درون آن مقوله حاکم حضور داشته باشد که این گونه نیست و از این رو آن مثال غیردستوری است. اما جمله i(93) دستوری است زیرا حاکم رَد، فعل بند پایه است (زیرا بند پیرو فاقد عنصر صرفی زماندار است) پس مقوله حاکم کل آن جمله می‌شود و در آنجا مرجع رَد، یعنی Bill، حضور دارد. همچنین مثال ii(94) غیردستوری است زیرا باز هم مقوله حاکم بند پیرو است و طبق اصل (۸۰) الف انتظار می‌رود مرجع رَد در درون آن مقوله حاکم قرار داشته باشد که اینطور نیست. اما جمله i(94) دستوری است زیرا حاکم رَد، فعل بند پایه (seem) است پس کل جمله مقوله حاکم می‌شود و در آنجا مرجع رَد، یعنی John، حضور دارد.

نکته دوم اینکه ما به هنگام بحث نظریه مرجع‌گزینی مقوله حاکم را تعریف کردیم و از وظیفه آن در این نظریه صحبت کردیم. این نشان می‌دهد که مفهوم حاکمیت که پیشتر کاربرد آنرا در نظریه حالت و در تعیین اطلاعات زیر مقوله‌ای ملاحظه کردیم در نظریه مرجع‌گزینی نیز مورد نیاز و اتکاء است. پس همان طور که قبلاً نیز متذکر شدیم مفهوم حاکمیت نقش اساسی و گسترده‌ای در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به عهده دارد (چامسکی ۱۹۸۱، ص ۵۱، ۱۸۳، و ۱۸۷).

آخرین مطلبی که در مبحث معرفی کتاب خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی مطرح می‌کنیم 'اصل مقوله تهی' ^{۱۰} است. پیام این اصل در شماره (۹۵) نقل شده است (ص ۲۵۰، ۲۷۳، و ۲۷۵).

(۹۵) اصل مقوله تهی

ردّ تحت 'حاکمیت مناسب' ^۲ واقع است.

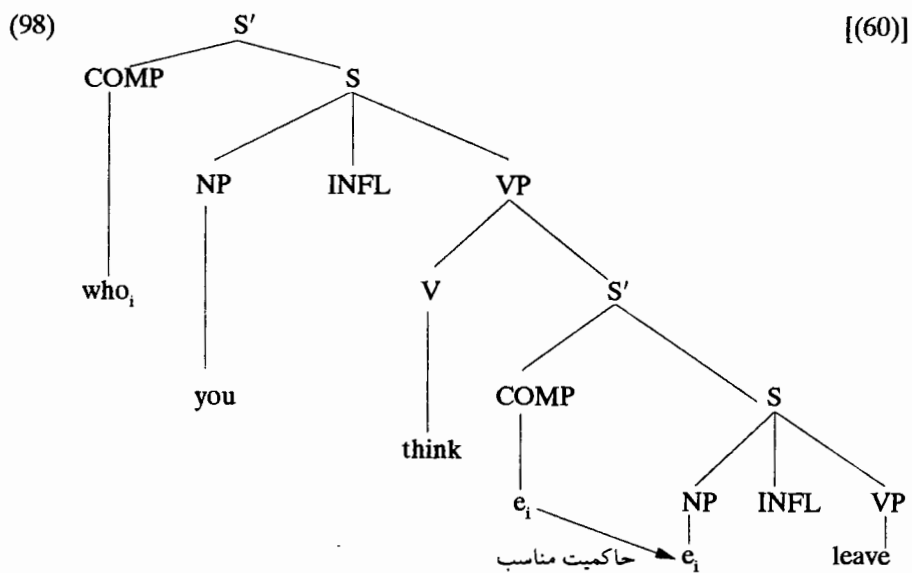
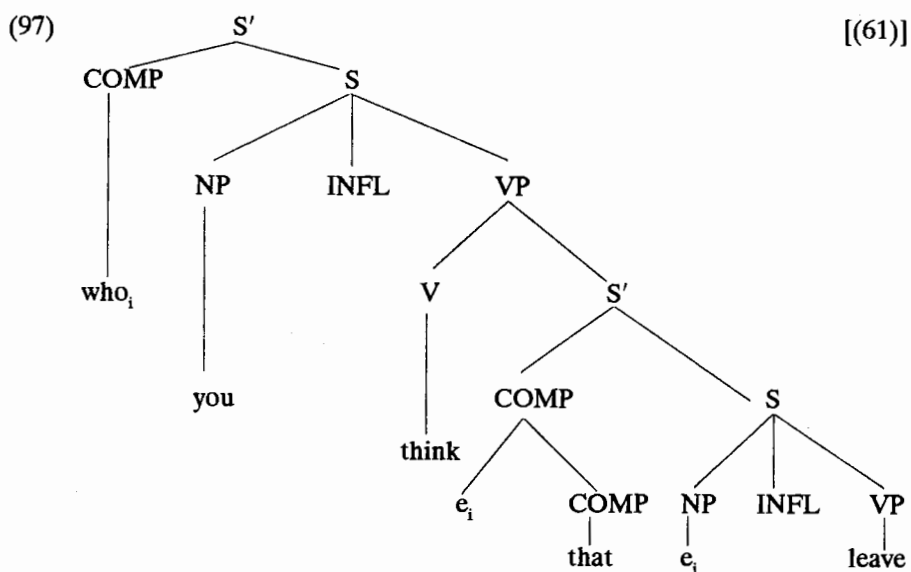
منظور از 'حاکمیت مناسب' این است که حاکم ردّ یا باید یک هسته واژگانی (مثل فعل، حرف اضافه، و نه عنصر صرفی که هسته غیرواژگانی است) باشد یا یک ردّ دیگر (اگرچه آن هم غیرواژگانی و انتزاعی است). یکی از انگیزه‌های طرح 'اصل مقوله تهی' مشاهدات زیر از زبان انگلیسی بوده است. این شواهد مأخوذ از سلز (ص ۶۲) می‌باشد.

- (96) a. who_i do you think that Bill saw e_i? [(59)]
 b. Who_i do you think Bill saw e_i?
 c. *Who_i do you think that e_i left?
 d. Who_i do you think e_i left?

قاعده‌ای که در مثالهای (96)a-d (96) جاری است این است که در حرکت از هر جایگاهی غیر از جایگاه فاعل عدم حضور متمم‌ما اختیاری است اما در حرکت از جایگاه فاعل عدم حضور متمم‌ما اجباری است (همانجا). به بیانی روشنتر، مقایسه جمله‌های (a) و (b) نشان می‌دهد که ردّ در جایگاه مفعول بند پیرو قرار دارد و حضور یا عدم حضور متمم‌ما (that) تأثیری در دستوری بودن جملات ندارد. اما در مثالهای (c) و (d) که ردّ در جایگاه فاعل بند پیرو واقع است حضور متمم‌ما به غیر دستوری شدن مثال

1) Empty Category Principle=ECP

2) proper government

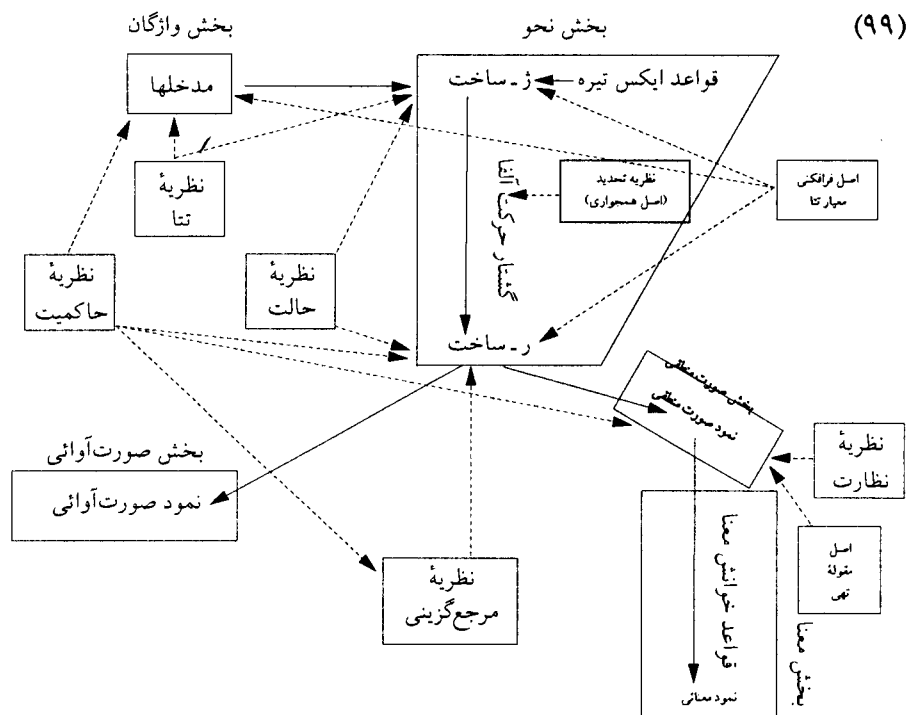


می‌انجامد لیکن حذف متمم‌ها جمله‌دستوری به دست داده است. تبیین وضع جملات

(a) و (b) بر اساس تعریف 'اصل مقوله تھی' و 'حاکمیت مناسب' روشن است زیرا در آن دو مثال حاکم ردّ، فعل بند پیرو است (که یک عنصر واژگانی است). از آنجا که وضع مثالهای (c) و (d) دارای پیچیدگی است بهره‌گیری از نمودار درختی می‌تواند راهگشا باشد. نمودار این دو مثال به ترتیب در (۹۷) و (۹۸) که برگرفته از سلز (ص ۶۳) است ارائه شده‌اند. دربارهٔ 'S' متعاقباً توضیح خواهیم داد. ما شرح نمودارها را با نمودار ساده‌تر (۹۸) آغاز می‌کنیم. در این نمودار پرسشواژه در ژ- ساخت در جایگاه فاعل بند پیرو جای داشته و سپس در حرکت اول به جایگاه متمم‌نمای بند پیرو منتقل شده است و ردّی از خود به جا گذاشته است. در حرکت دوم این پرسشواژه از جایگاه متمم‌نمای بند پیرو به جایگاه متمم‌نمای بند پایه انتقال یافته است. پیشتر به هنگام تعریف 'حاکمیت مناسب' خاطر نشان کردیم که عنصر صرفی 'حاکم مناسب' ^۱ تلقی نمی‌شود (اگرچه حاکم تلقی می‌شود). بنابراین ردّ موجود در متمم‌نما 'حاکم مناسب' ردّ به جا مانده در جایگاه فاعل بند پیرو است. یادآوری می‌کنیم که یکی از شرایط حاکمیت بطور اعم (بنگرید به شمارهٔ (۳۸)) وجود تسلط سازه‌ای است و ردّ به جا مانده در متمم‌نما بر ردّ موجود در جایگاه فاعل تسلط سازه‌ای دارد زیرا فرافکنی بیشینه مشرف بر ردّ موجود در جایگاه متمم‌نما گره 'S' است و این گره مشرف بر ردّ به جا مانده در جایگاه فاعل بند پیرو نیز هست. نمودار (۹۷) همانند نمودار (۹۸) است با این تفاوت که متمم‌نمای بند پیرو پیچیده‌تر است و مشخصاً در آن *that* هم حضور دارد. در این نمودار ردّ موجود در جایگاه متمم‌نما بر ردّ به جا مانده در جایگاه فاعل بند پیرو تسلط سازه‌ای ندارد زیرا فرافکنی بیشینه مشرف بر *ei* واقع در متمم‌نما عبارت است از گره متمم‌نما و این گره مشرف بر ردّ به جا مانده در جایگاه فاعل بند پیرو نیست. بنابراین غیردستوری بودن مثال c (96) به این خاطر است که از اصل مقوله تھی تخطّی شده است، یعنی حاکمیت مناسب در آن برقرار نیست. آشکار است که بر اساس مفهوم حاکمیت، عنصر صرفی بند پیرو در (۹۷) و (۹۸) بر ردّ گروه اسمی موجود در جایگاه فاعل حاکم است و بنابراین از این لحاظ تمایزی بین این دو مثال وجود ندارد. لیکن مفهوم 'حاکمیت مناسب' تمایز ساختاری و صوری بین این دو مثال (و موارد مشابه که در اینجا بحث نخواهد شد) را به دست داده است. اصل مقوله تھی در سطح 'صورت منطقی' عمل می‌کند (هوراکس،

1) proper governor

ص ۱۴۲). توضیح و توجیه این ادعا نیاز به وارد شدن به پیچیدگی‌هایی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. شایان ذکر است که در نظریه مورد بحث گاه از مثالهایی همچون c(96) زیر عنوان 'معلول - that - رد' ^۱ نیز یاد شده است (چامسکی ۱۹۸۶b، ص ۴۷). پیشتر چامسکی و لسنیک این گونه جملات را با قائل شدن به یک 'صافی' که توالی that و رد را غیردستوری می‌خواند تحلیل کرده بودند (۱۹۷۷، ص ۴۵۱). در پایان بحث معرفی زیرمجموعه‌های 'اصول' (مذکور در شماره ۲۵)، نمودار انگاره نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی را که در شماره ۲۳ آمده است با افزودن آن زیرمجموعه‌ها تکمیل می‌کنیم.



از زمان طرح نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تا زمان طرح 'برنامه کمینه‌گرا' ^۲ در پایان سال ۱۹۹۲، برخی از مفاهیم مطرح در این نظریه تصریح شده است و تعدیلهایی نیز در

بخش‌های مختلف آن نظریه صورت گرفته است که در اینجا به منتخبی از آنها اشاره خواهیم کرد. ما این تصریح‌ها و تعدیل‌ها را بر اساس کتاب ۱۹۸۶a چامسکی دانش زبان: ماهیت، منشأ، و کاربرد آن، کتاب ۱۹۸۶b او با عنوان موانع، و کتاب زبان و مسائل دانش: خطابه‌های مانگوا (۱۹۸۸) شرح می‌دهیم و به آثار دیگر زبان‌شناسانی که در شکل‌دهی و تکوین نظریه تأثیرگذار بوده‌اند نیز استناد خواهیم کرد و از آنها بهره خواهیم جست.

چامسکی منطق عنوان کتاب (۱۹۸۶a) خود را در واقع طرح سه پرسش نخست زیر در دستور زایشی می‌داند (ص ۳). وی افزون بر این سه پرسش، پرسش چهارم را هم در کتاب (۱۹۸۸) خود مطرح کرده است (ص ۳).

(۱۰۰) الف. دانش زبان متشکل از چیست؟

ب. دانش زبان چگونه فرا گرفته می‌شود؟

ج. دانش زبان چگونه بکار گرفته می‌شود؟

د. مکانیزم‌های فیزیکی‌ای که جوهر مادی دانش زبان می‌باشند چه هستند؟

پرسش نخست به 'ماهیت' دانش زبان اشاره دارد، پرسش دوم به 'منشأ' آن، پرسش سوم به 'کاربرد' آن، و پرسش چهارم به 'جوهر مادی و کالبدی' آن. پاسخ چامسکی به پرسش نخست این است که دستور زایشی تدوین شده برای یک زبان خاص (مثلاً زبان فارسی)، یعنی نظریه‌ای درباره وضعیت ذهنی و مغزی فردی که آن زبان خاص را می‌داند، معرف دانش زبانی اوست. پاسخ وی به پرسش دوم این است که دانش زبانی در نتیجه تعامل دستور همگانی (یعنی وضعیت آغازین قوه نطق پیش از اینکه در معرض داده‌های یک زبان خاص واقع شود) با داده‌های زبانی که در پیرامون کودک شنیده می‌شود فرا گرفته می‌شود. پاسخ او به پرسش سوم این است که نظریه‌ای لازم است که نشان دهد چگونه دانش زبانی فرا گرفته شده برای بیان افکار، برای درک جملاتی که سخنگویان بومی آن زبان تولید کرده‌اند، و نیز برای ایجاد ارتباط کلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد (۱۹۸۶a، ص ۳ و ۴). به بیانی دیگر، در پاسخ به پرسش سوم چگونگی تعامل و ارتباط بین دانش زبانی و دیگر قوای ذهن و مغز مورد توجه قرار می‌گیرد. چامسکی پرسش چهارم را پرسشی نسبتاً تازه وصف کرده است و گفته است که در واقع تنها دورنمایی از آن برای ما معلوم است. زبان‌شناسی می‌بایست و می‌تواند به پرسشهای

(الف)، (ب)، و (ج) فوق پاسخ دهد و متخصصان مغز می‌بایست به کشف مکانیزمها و فرایندهای فیزیکی و کالبدی‌ای که نمایش دهنده ویژگی‌هایی است که در نظریه انتزاعی زبان‌شناس شناخته شده و مفروض است بپردازند. در صورت نداشتن یا ارائه ندادن پاسخ از سوی زبان‌شناس به پرسشهای فوق، دانشمندان و متخصصان مغز نمی‌دانند که در پی چه باشند. پژوهش آنها در این خصوص کورکورانه خواهد بود (۱۹۸۸، ص ۶). چامسکی معتقد است که پرسشهای فوق هیچ‌گاه از سوی دست‌نویسان سنتی و ساختگرایان (اروپائی و امریکائی) مطرح نشده‌اند و دستور زایشی است که آنها را مطرح کرده است و در صدد یافتن پاسخ برای آنها بوده است (۱۹۸۶a، ص ۶ و ۷). چامسکی پرسش دوم فوق را همسو و مرتبط با آنچه که وی 'مسئله افلاطون'^۱ خوانده می‌داند زیرا برای افلاطون نیز این مسئله مطرح بود که چگونه است که انسان با وجود داده‌ها و شواهد محدودی که در معرض آن واقع است از چنین دانش وسیعی برخوردار است. پاسخ افلاطون این بود که بخش اعظمی از دانش ما مادرزادی است به این تعبیر که از 'وجود پیشین'^۲ به خاطر سپرده‌ایم (۱۹۸۶a، ص ۲۶۳، ۱۹۸۸، ص ۴). چامسکی این مسئله را در مورد زبان‌آموزی کودک نیز صادق می‌داند و می‌گوید می‌بایست به این مسئله که چگونه علی‌رغم داده‌های زبانی محدود و اندکی که کودک در معرض آن قرار دارد به نظامی به پیچیدگی و غنای نظام زبان دست می‌یابد پاسخ داد. چامسکی خود از 'مسئله افلاطون' به عنوان 'فقر محرک'^۳، یعنی فقر و اندک بودن داده‌های زبانی که کودک در معرض آن است، یاد می‌کند و پاسخ او به این مسئله این است که از آنجا که کودک در بدو تولد مجهز به دانش زبانی زیستی است وی قادر است داده‌های محدود و اندک را به نظامی پیچیده و غنی مبدل سازد (۱۹۸۶a، ص xxv، xxvi، و ۷). به عنوان نمونه‌ای از عملکرد این دانش زبانی زیستی، چامسکی داده‌های (۱۰۱) را ارائه داده و تحلیل کرده است (همان منبع، ص ۸).

(101) a. John ate an apple.	[(4)]
b. John ate.	[(5)]
c. John is too stubborn to talk to Bill.	[(6)]
d. John is too stubborn to talk to.	[(7)]

1) Plato's problem

2) earlier existence/preexistence

3) poverty of stimulus

چامسکی در تحلیل این داده‌ها گفته است که اگرچه 'استقراء' می‌تواند ملاکی برای درک جمله (b) باشد، یعنی کودک با توسل به جمله (a) و بر اساس آن درمی‌یابد که 'جان' چیزی خورده است لیکن این ملاک در درک جمله (d) بر اساس جمله (c) راهگشای او نیست. به بیانی دیگر، معنای جمله (c) این است که 'جان لجبازتر از این است که با بیل صحبت کند' و جمله (d) حاکی از آن است که 'جان لجبازتر از این است که بشود با او صحبت کرد'. پس، به باور چامسکی، در اینجا استقراء ملاک قابل اطمینانی نیست و ظاهراً کودک از اسباب دیگری برای فهم جمله (d) بهره می‌گیرد. این اسباب همان دانش زبانی زیستی وی است.

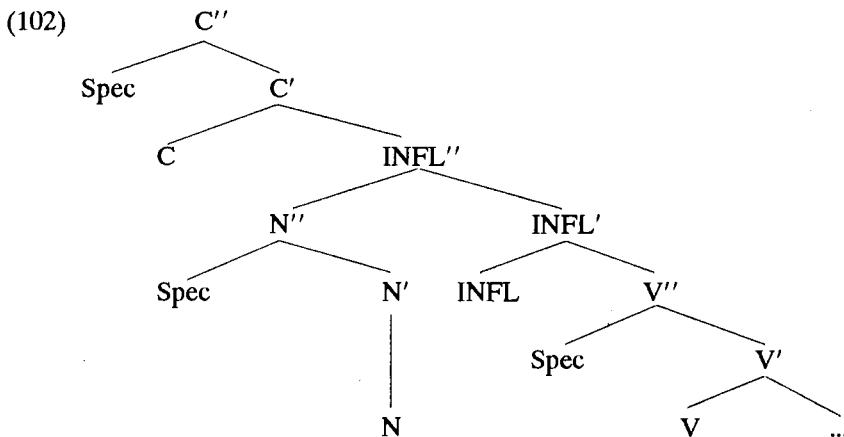
چامسکی در تأکید بر این مطلب که پرسشهای مذکور در (۱۰۱) تنها در دستور زایشی مطرح گردیده است و تلاشهایی برای پاسخگویی به آنها نیز در این نظریه صورت گرفته است گفته است که از میان زبان‌شناسان صاحب نام در نیمه اول قرن بیستم تنها استنباط اوتو یسپرسن از دانش زبان همسو با برداشت او از این مفهوم است. یسپرسن از 'مفهوم ساخت'^۱ به عنوانی مفهومی که ملکه ذهن سخنگوی بومی است و بر اساس آن سخنگوی بومی جملات زبان خود را می‌سازد و به ویژه وی را قادر می‌سازد که جمله‌های بدیع (از نظر خود او و شنوندگان او) تولید کند سخن گفته است. چامسکی این 'مفهوم ساخت' را 'زبان درونی' نامیده است (همان منبع، ص ۲۱ و ۲۲). 'زبان درونی' در دستور زایشی مورد نظر چامسکی عبارت است از دانش زبانی منقوش بر ذهن سخنگوی بومی زبان، یعنی آن دانشی که ما حاصل تعامل و انطباق بین دانش زبانی زیستی (یعنی دستور همگانی) و داده‌های زبانی است که کودک در معرض آن قرار دارد. به بیانی روش‌تر، 'زبان درونی' به مستطیل سمت چپ در نمودار (۱) دلالت دارد. به باور چامسکی دیگر زبان‌شناسان صاحب نام در نیمه اول قرن بیستم به 'زبان برونی' پرداخته‌اند، یعنی ساخت زبان را فارغ و مستقل از ویژگیهای ذهن و مغز پنداشته‌اند. او مشخصاً سوسور، بلومفیلد و پیروان او (هاکت و هریس) و تنی چند از فلاسفه را نامبرده است که به 'زبان برونی' عنایت داشته‌اند. چامسکی درباره سوسور گفته است که در مفهوم و نظام 'زبان' مطرح شده از سوی او ساخت جمله ملحوظ نیست و در واقع نحو

1) notion of structure

به حوزهٔ گفتار، سپرده شده است. بنابراین سوسور متمایز از یسپرسن است. بلومفیلد نیز زبان را 'مجموعه‌ای از جملاتی که در یک جامعهٔ زبانی تولید می‌شوند' تعریف کرده است و بنابراین کنش‌های زبانی و نه دانش زبانی مورد توجه وی بوده است. سایر و همفکران او نیز به خاطر اینکه به 'نسبیت زبانی' یعنی به تفاوت بی‌حد و حصر بین زبانها قائل بودند و از این رو به همگانیهای زبانی باور نداشتند مورد انتقاد چامسکی قرار گرفته‌اند (همان منبع، ص ۱۹-۲۱). 'زبان درونی' و 'زبان برونی' مفاهیمی هستند که پیشتر در آثار چامسکی زیر عنوان 'توانش زبانی' و 'کنش زبانی' مطرح بوده‌اند. با توجه به نکات و مطالب فوق به باور چامسکی زبانشناسی عبارت است از مطالعهٔ 'زبان درونی'، یعنی دانش زبانی منقوش بر ذهن، و 'همگانیهای زبانی'، یعنی دانش زبانی زیستی و ذاتی، و از این رو شاخه‌ای است از روانشناسی و در غایت زیست‌شناسی (همان منبع، ص ۲۷). از این روست که چامسکی را می‌بایست 'ذهن‌گرا'، 'عقل‌گرا'، و 'فردگرا' پنداشت. عنایت او به 'زبان درونی' گویای ذهن‌گرا و عقل‌گرا بودن وی است و از آنجا که عقل‌گرایی چامسکی بر باور داشتن به ویژگیهای زیستی استوار است و چون پدیده‌های زیستی به صورت ژنتیکی و از طریق ژنها منتقل می‌شوند بنابراین آن ویژگیها در هر فردی وجود دارند و بدین سبب است که چامسکی را فردگرا می‌نامیم.

از تعدیل‌های دیگری که در نظریهٔ مورد وصف ما رخ داده است به تعدیل‌های نظریهٔ ایکس-تیره باید اشاره کرد. نخست اینکه در کتاب خطابه‌هایی در نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی مقولات مطرح در نظریهٔ ایکس-تیره همچون $\bar{N}$ ، $\bar{V}$ ، $\bar{V}$ و امثال آن با خط یا خطوط تیره در بالای آن مقولات نشان داده می‌شوند و نیز در همان اثر سخن از 'جایگاه موضوع' (A-position)، 'جایگاه غیرموضوع' ($\bar{A}$ -position)، 'جایگاه نقش تتا' (θ -position)، و 'جایگاه فاقد نقش تتا' ($\bar{\theta}$ -position) است و بنابراین در اینجا یک نماد، یعنی خط تیره، برای دو منظور کاملاً متفاوت بکار برده شده است. در کتاب (۱۹۸۲) چامسکی به جای $\bar{S}$ (جملهٔ تیره) از S' (جملهٔ پریم) لیکن به همان مفهوم و با همان نامگذاری (یعنی جملهٔ تیره) استفاده شده است (ص ۸) و در کتاب (۱۹۸۶a) او این جایگزینی به تمام مقولات تعمیم داده شده است و صحبت از X' (ایکس یک تیره)

و X'' (ایکس دو تیره) می‌باشد^۱ (ص ۱۶۰-۱۶۱). افزون بر آن در این اثر، عنصر صرفی (INFL) هسته 'جمله' است و فرافکنی بلا فصل آن 'عنصر صرفی یک تیره' (INFL') و 'فرافکنی بیشینه' آن 'عنصر صرفی دو تیره' (INFL'') است. از آن پس 'عنصر صرفی دو تیره' جایگزین مقوله 'جمله' شده است. چامسکی همچنین متمم نما (COMP=C) را به عنوان هسته مقوله 'بند متمم یک تیره' (COMP'=C') دانسته، که در واقع برابر S' در آثار پیشین است، و امکان قائل شدن به گره فرافکنی بیشینه این مقوله یعنی $CP=COMP''=C''$ را نیز محتمل پنداشته است (ص ۱۶۱). وی این احتمال را در کتاب (۱۹۸۶b) خود قطعی تلقی کرده است (ص ۳-۶). بر این اساس، سیمای نمودارهای درختی در آن مقطع از تحولات نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی همانند نمودار (۱۰۲) بوده است.



در مورد نمودار فوق دو نکته زیر در خور ذکر است: نخست اینکه، این نمودار در واقع ماحصل عملکرد دو قاعده است که در شماره (۱۰۳) آمده‌اند.

(103) a. $X'' \longrightarrow \text{Spec } X'$

b. $X' \longrightarrow \dots X \dots$

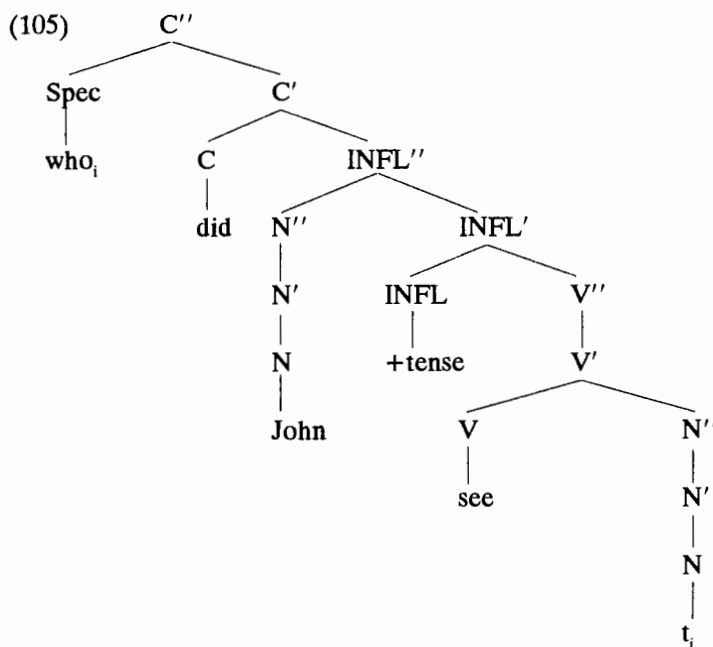
قاعده اول گره فرافکنی بیشینه، یعنی گره دو تیره را به 'مشخص‌گر' و گره یک تیره

(۱) در کتاب ۱۹۸۶b نیز چامسکی از پریم به جای تیره استفاده کرده است لیکن وی علت این جایگزینی را دلایل تاییبی و چایی عنوان کرده است (ص ۹۱، پی‌نوشت ۱).

2) Complementizer Phrase = CP = C''

بازنویسی کرده است (و این اساساً در مورد همه مقولات صادق است (V'', N'', C''). قاعده دوم گره یک تیره را به گره بدون تیره، یعنی گره با تیره صفر (X⁰)، که همان 'هسته' می‌باشد بازنویسی کرده است. خواننده کنجکاو دریافته است که در نمودار (۱۰۲) در جایگاه 'مشخص‌گر' عنصر صرفی، فاعل جمله یعنی گروه اسمی (اسم دو تیره) جای دارد. در این خصوص متعاقباً صحبت خواهد شد. نکته دوم این است که اکنون پرسشواژه جایگاه مستقل خود را دارد و پس از حرکت دیگر زیر گره متمم‌نما قرار نمی‌گیرد بلکه در زیر گره 'مشخص‌گر' واقع در زیر C'' جای می‌گیرد. در زیر گره متمم‌نما علاوه بر نشانه‌های آغاز بند (همچون if, that, whether، و امثال آن) فعلهای کمکی موجود در جملات پرسشی نیز، در ر-ساخت، در آن جایگاه واقع می‌شوند. در زیر گره مشخص‌گر گروه اسمی، حروف تعریف، صفت‌های اشاره، سورها، و امثال آن ظاهر می‌شوند و در زیر گره مشخص‌گر گروه فعلی 'نمود' (شامل نمود استمراری، کامل، و مانند آن) جای می‌گیرد. با توجه به نکات فوق و توضیحات چامسکی (۱۹۸۶b، ص ۲۸ و ۲۹) نمودار درختی جمله (۱۰۴) به صورت (۱۰۵) خواهد بود.

(104) Who did John see?



مشخص‌گر C'' همان بند حرکت می‌کند. سپس در چرخه بعد، از آن جایگاه به جایگاه مشخص‌گر C'' آن چرخه منتقل می‌شود و این حرکت به همین ترتیب ادامه می‌یابد. پیکانها مسیر حرکت پرسشواژه را مشخص کرده‌اند. نکته مرتبط دیگر اینکه چامسکی استدلال کرده است از آنجا که 'اطلاعات زیر مقوله‌ای'، یعنی متمم‌های هسته‌ها، در مدخل‌ها در واژگان ثبت‌اند (مثلاً فعل 'زدن' نیاز به یک گروه اسمی مفعولی دارد و فعل 'آمدن' نیاز به چنین متممی ندارد) بنابراین بر اساس اصل فرافکنی این اطلاعات عیناً در ژ-ساخت منعکس می‌گردد و نتیجتاً نمودار درختی خود به خود شکل می‌گیرد. بدین ترتیب دیگر نیازی به اینکه قواعد ایکس-تیره نمودار درختی را ایجاد کنند و سپس مدخلها از واژگان در انتهای آن درختها قرار بگیرند نیست. زیرا در غیر این صورت هم‌پوشی بین آنچه قواعد ایکس-تیره به دست می‌دهند و اطلاعات زیر مقوله‌ای وجود خواهد داشت. با توجه به این تعدیل در نقش و عملکرد قواعد ایکس-تیره، این قواعد تنها وظیفه تعیین این پارامتر را که آیا زبان هسته آغازی است (مثل زبان انگلیسی که فعل و حروف اضافه پیش از متمم‌های آنها واقع می‌شوند) یا هسته پایانی (مثل زبان ژاپنی و ترکی که فعل و 'پس اضافه'ها پس از متمم‌های خود ظاهر می‌شوند) خواهند داشت (۱۹۸۶a، ص ۸۲ و ۸۳). به عبارتی دیگر، قواعد ایکس-تیره بر خلاف سلف آن، یعنی قواعد ساخت گروهی، دیگر نقش زیائنی و ایجاد نمودارهای درختی را ندارند.

در پاراگراف پیش اشاره‌ای به واژگان داشتیم. در این مورد نیز تصریح‌هایی صورت گرفته است که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد. همان‌طور که پیشتر آگاه شدیم در هر مدخل اطلاعاتی در خصوص صورت واجی آن مدخل، ویژگیهای معنایی، و ویژگیهای نحوی آن ثبت است. ویژگیهای معنایی شامل 'ویژگیهای گزینشی'،^۱ هسته‌هاست. مثلاً اینکه فعل 'زدن' احتیاج به فاعل 'عامل' و مفعول 'پذیرا' دارد. چامسکی این ویژگیها را 'گزینش معنایی'،^۲ خوانده است. وی اطلاعات مربوط به ویژگیهای نحوی هسته‌ها را، که پیشتر تحت عنوان اطلاعات زیر مقوله‌ای محض معرفی کردیم، در اینجا زیر عنوان 'گزینش مقوله‌ای'،^۳ مطرح کرده است (به یاد بیاورید مثالهای قبلی ما را در مورد 'زدن' و

1) selectional properties

2) semantic selection=S-selection

3) categorial selection=C-selection

‘آمدن’ که گفتیم اولی احتیاج به مفعول دارد و دومی نیازمند آن نیست). چامسکی در اینجا اشاره به وجود هم‌پوشی بین اطلاعات ‘گزینش معنایی’ و اطلاعات ‘گزینش مقوله‌ای’ کرده است (یعنی مثلاً پذیرای مورد نیاز فعل ‘زدن’ همان مفعول آن است) و تلاشهایی را که در جهت امکان دستیابی به اطلاعات ‘گزینش مقوله‌ای’ بر اساس اطلاعات ‘گزینش معنایی’ شده است و در نتیجه امکان حذف اطلاعات ‘گزینش مقوله‌ای’ از واژگان را مطرح کرده‌اند بازگو کرده است و تحقق چنین امری را مطلوب دانسته و آنرا گامی دیگر در راستای نیل به تعمیم بیشتر و کارآئی تبیینی و پاسخ به مسئله ‘فقر محرک’ یا ‘مسئله افلاطون’ (یعنی اینکه چگونه کودک با وجود داده‌های محدود به نظامی به پیچیدگی زبان دست می‌یابد) پنداشته است. در چنین صورتی در واقع ژ- ساخت تنها دارای اطلاعات ‘گزینش معنایی’ خواهد بود که عیناً از واژگان به آن ساخت فرافکننده شده است (۱۹۸۶a، ص ۸۶-۹۰).

در چند سال اخیر بار دیگر تعدیل‌ها و بازنگری‌های مهمی در قواعد ایکس-تیره حاصل شده است که سیمای نمودارهای درختی را تغییر داده است. این تعدیل‌ها اساساً در آثار آبنی^۱ (۱۹۸۷)، پولاک^۲ (۱۹۸۹)، و کوپ‌من^۳ و اسپورتیش (۱۹۹۱) مطرح شده است. ما به اختصار این تحولات را معرفی می‌کنیم و به خاطر سهولت ارائه مطالب بحث را به ترتیب با دو مقاله آخر آغاز می‌کنیم.

از جمله دستاوردهای مهم و تأثیرگذار مقاله فوق‌الذکر پولاک تعدیلی است که در ساختار گره‌گروه صرفی، یعنی صرف با دو تیره، به دست داده شده است. در این تعدیل این گره به دو گره ریزتر ‘گروه زمان’^۴ و ‘گروه مطابقه’^۵ که پیشتر تنها سازه‌های عنصر صرفی بودند تبدیل شده‌اند. همچنین عنصر نفی نیز در این تعدیل یک گره نحوی مستقل تلقی شده است. به بیانی رساتر، تکواژهائی همچون زمان، مطابقه، نفی، و امثال آن که به همراه فعل تصریف شده ظاهر می‌شوند هرکدام خود یک گره نحوی در نمودار درختی جمله به خود اختصاص داده است. این نگارنده بر اساس توضیحات و نمودارهای ارائه شده در آن اثر در این خصوص، ساختار درونی یک جمله ساده متعدی (زبان

1) S. Abney

2) Jean-yves Pollock

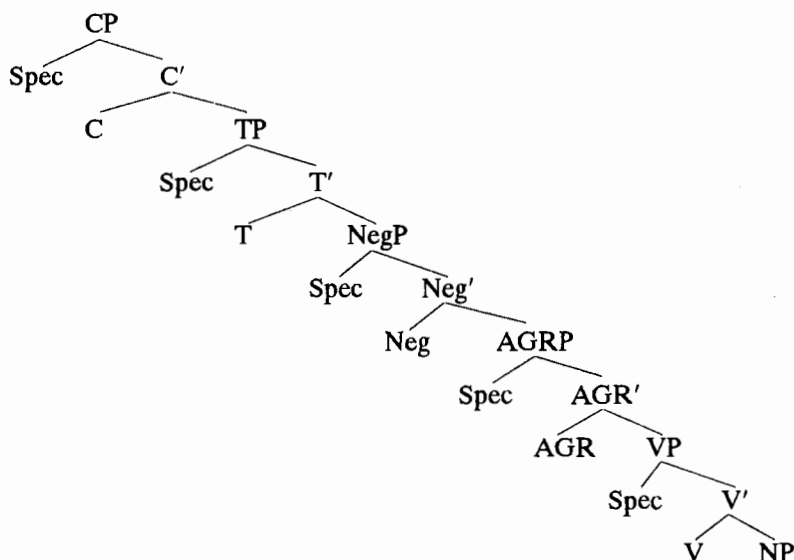
3) H. Koopman

4) Tense Phrase=TP=T''

5) Agreement Phrase=AGRP=AGR''

انگلیسی) را به صورت نمودار (۱۰۷) زیر بازسازی کرده است^۱ (ص ۳۶۵، ۳۹۶-۴۲۲).

(107)



دست‌آورد پولاک مبنی بر تجزیه گروه صرفی به گروه‌های زمان و مطابقه زیر عنوان 'فرضیه تصریف دو جزئی'^۲ معروف است (هگمن ۱۹۹۴، ص ۵۹۹).

موضوع مقاله کوپ‌من و اسپورتیش (۱۹۹۱) جایگاه 'بنیادی'^۳ فاعل‌ها، یعنی جایگاه ژ-ساختی آنها، است (ص ۲۱۱). در آن مقاله 'فرضیه فاعل درون-گروه فعلی'^۴ مورد تأکید است (ص ۲۲۶). بر اساس آن فرضیه، بر خلاف تحلیل متعارف و معمول نظریه ایکس تیره که فاعل را در جایگاه مشخص‌گر گروه صرفی در ژ-ساخت به دست می‌دهد، فاعل در درون گروه فعلی و به عنوان اولین سازه آن تولید می‌شود. سپس گشتار حرکت گروه اسمی، در زیانهائی همچون انگلیسی، آنرا به جایگاه مشخص‌گر گروه

۱) شایان ذکر است که تقدّم و تأخّر سلسله مراتبی بعضی گروه‌ها همچون گروه زمان و گروه مطابقه مورد اتفاق نظر زبان‌شناسان زایشی نیست و مثلاً بلتی (۱۹۹۰) (Belletti) گروه مطابقه را بالاتر از گروه زمان پنداشته است.

2) split INFL hypothesis

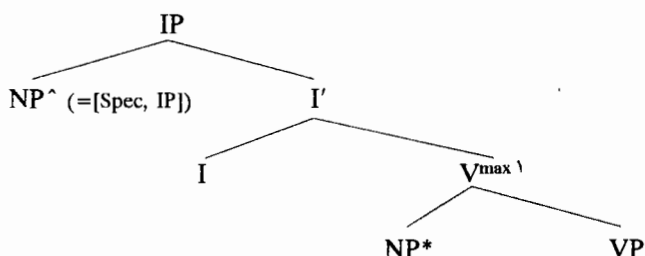
3) canonical

4) VP-Internal Subject Hypothesis=ISH

صرفی، یعنی جایگاه ر- ساختی آن، منتقل می‌کند. نمودار پیشنهادی کوپ‌من و اسپورتیش برای ساخت جمله در زبان انگلیسی در شماره (۱۰۸) آمده است (ص ۲۱۲).

(108)

[(2)]



در این نمودار NP* جایگاه بنیادی فاعل و NP^ جایگاه ر-ساختی آن است. کوپ‌من و اسپورتیش روح این تحلیل را همسو با تحلیل فیلمور (۱۹۶۸)، که شرح آن به تفصیل در فصل 'دستور حالت' (فصل ششم) گذشت، می‌دانند. در آن تحلیل جمله از دو سازه 'مقوله وجه' و 'گزاره' (شامل فعل، فاعل، و مفعول‌ها) متشکل است (بنگرید به قاعده (۲) در فصل ششم). در نمودار (۱۰۸) فوق نیز عنصر صرفی (I) و گره فرافکنی بیشینه فعلی (Vmax) به ترتیب منطبق با آن دو سازه در تقطیع پیشنهادی فیلمور است (ص ۲۱۵). به بیانی دیگر، در این تحلیل تمامی سازه‌های اصلی جمله (شامل فعل و موضوع‌های آن) که محتوای معنایی جمله و 'روابط پذیرنده' را تشکیل می‌دهند و اصطلاحاً 'مقولات واژگانی' خوانده می‌شوند در درون گره فرافکنی بیشینه فعلی اند. عناصری که زمان، وجه، نمود، مطابقه، و نفی را نشان می‌دهند و اصطلاحاً 'مقولات نقشی' نامیده می‌شوند و در مفاهیم معنایی همچون روابط پذیرنده تأثیر ندارند در خارج از گره فرافکنی بیشینه فعلی واقع‌اند. مقولات واژگانی مجموعه‌ای پر عضو و باز هستند ولی مقولات نقشی مجموعه‌ای کم عضو و بسته می‌باشند.

از میان دیگر استدلال‌ها و شواهدی که نویسندگان مقاله مورد وصف ما در تأیید نمودار (۱۰۸) ارائه کرده‌اند ما به نقل یک نمونه آن اکتفا می‌کنیم.

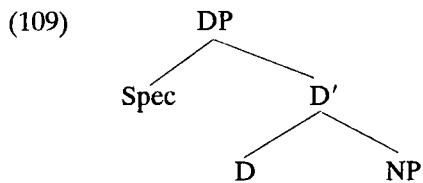
(۱) max کوتاه شده maximal 'بیشینه' است (ص ۲۱۲ پانویس ۲).

این استدلال مبتنی بر زبان‌هایی مانند ایرلندی و ولش است که دارای توالی فعل-فاعل-مفعول (VSO) و در صورت وجود فعل کمکی دارای توالی فعل کمکی-فاعل-فعل-مفعول (AuxSVO) می‌باشند. کوپ‌من و اسپورتیش توالی نخست فوق را توالی ژ-ساختی تلقی نمی‌کنند زیرا چنین توالی‌ای فاقد گره پذیرفته شده گروه فعلی (شامل فعل و مفعول) است. از این رو آنها توالی دوم را توالی بنیادی پنداشته‌اند که در صورت وجود نداشتن فعل کمکی، فعل اصلی به ابتدای جمله حرکت می‌کند و در جایگاه عنصر صرفی (I) در نمودار (۱۰۸) قرار می‌گیرد و نتیجتاً توالی فعل-فاعل-مفعول حاصل می‌شود. بر این اساس، ژ-ساخت جمله‌های زبان انگلیسی، ایرلندی، و ولش همانند است و در هر سه زبان فاعل سازه گره فرافکنی پیشینه فعلی است و تفاوت آنها در این است که در انگلیسی فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه صرفی انتقال می‌یابد و در دو زبان دیگر فعل به جایگاه گره صرفی ارتقاء می‌یابد و تفاوت ر-ساختی این زبانها به این سبب است (ص ۲۱۹).

به خاطر داریم که نمودار (۱۰۷) حاصل تحلیلی است که در آن گره گروه صرفی به گره‌های گروه زمان و گروه مطابقه تجزیه شده‌اند. همان طور که در نمودار (۱۰۸) پیداست این تحلیل در آن نمودار متجلی نیست. در صورت جایگزینی نمودار (۱۰۷) به جای (۱۰۸) در واقع باید بگوئیم که در زبان‌هایی همچون انگلیسی فاعل از درون گره فرافکنی پیشینه فعلی به جایگاه مشخص‌گر گروه مطابقه انتقال می‌یابد و در زبانهای فعل آغازی همچون ولش فعل به جایگاه زمان در گره گروه زمان ارتقاء می‌یابد (تا تصریف زمانی در مورد آن صورت گیرد).

پیشتر از مقولات واژگانی و مقولات نقشی سخن گفتیم و از جمله وجوه افتراق بین آنها مجموعه پرعضو و باز بودن مقولات اول و کم‌عضو و بسته بودن مقولات دوم را خاطرنشان کردیم. شایان توجه است که تمام مقولات نقشی هسته هستند. در نمودار (۱۰۷)، متمم‌نما، زمان، نفی، و مطابقه جملگی هسته گروه مربوط خود می‌باشند. با توجه به کم‌عضو و بسته بودن مقوله حرف تعریف و استدلالهای دیگر که مبتنی بر داده‌های زبانهای مختلف است (و ورود به آن از حوصله این بحث خارج است) ابنی (۱۹۸۷) حرف تعریف را هسته تلقی کرده است و بنابراین گره فرافکنی پیشینه آن گروه

حرف تعریف^۱ است. در این صورت گروه اسمی متمم حرف تعریف، یعنی هسته، خواهد بود. بر این مبنا، در نمودارهای درختی دیگر مستقلاً گروه اسمی نداریم بلکه گروه‌های اسمی در بطن گروه حرف تعریف واقع‌اند. نمودار (۱۰۹) این بازنگری را نمایش داده است.



1) Determiner Phrase=DP=D''

فصل دهم

دستور واژی-نقشی

پیشتر به هنگام معرفی نظریه معیار و مشخصاً کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو و پس از آن در مبحث معناشناسی زایشی مشاهده کردیم که گشتارها حتی در واژه‌سازی هم دخالت داده شدند. به عنوان عکس العملی علیه این روند، چامسکی در مقاله (۱۹۷۰) خود با عنوان 'ملاحظات درباره فرایند اسم‌ساز' (که در فصل پنجم کتاب حاضر معرفی شد) ادعا کرد که منشأ تولید اسم‌های مختوم به -ing و اسم‌های مشتق در زبان انگلیسی در دو بخش متفاوت قرار دارد. او در آن مقاله استدلال کرده است که اسم‌های گروه اول به کمک گشتار اسم‌ساز از فعل‌های مربوط در بخش نحو و خارج از واژگان حاصل می‌شوند در صورتی که اسم‌های گروه دوم در پی عملکرد قواعد واژی در واژگان تولید می‌شوند. در آن مقاله، این نگرش 'نگرش واژگان‌گرا' معرفی شد. روند سلب وظیفه واژه‌سازی از گشتارها از میانه دهه هفتاد میلادی سرعت بیشتری به خود گرفت. جکندوف در مقاله (۱۹۷۵) خود تعدادی از فرایندهایی که پیشتر و بویژه در چهارچوب معناشناسی زایشی به کمک گشتار حاصل می‌شدند (همچون ساختهای سببی) به عنوان فرایندهای واژی تلقی کرد و مکانیزم‌هایی نیز برای نحوه نمایش ارتباط بین مدخل اصلی و صورتهای مشتق شده از آن ارائه کرد.^۱ واسو^۲ در مقاله (۱۹۷۷) خود ادعا کرد که

(۱) این نگارنده در رساله دکتری‌اش و در مقاله 'ساختهای سببی در زبان فارسی' نقطه ضعف طرح جکندوف را متذکر شده و پیشنهادی نیز برای برطرف کردن آن ارائه کرده است.

2) T. Wasow

مجهول در زبان انگلیسی دو فرایند است. به باور او در ساختهای مجهولی که اسم مفعول آنها می‌تواند به عنوان صفت هم بکار رود مانند مثال (۱) زیر، ما با یک فرایند واژی در واژگان روبرو هستیم که در آن اسم مفعول (یعنی broken در مثال (۱)) از فعل مربوط (یعنی break در مثال ما) به کمک یک قاعدهٔ واژی حاصل می‌شود.

(1) A broken box sat on the table. [(38)]

اما در ساختهای مجهولی که اسم مفعول در جایگاهی ظاهر می‌شود، مانند مثال (2)a، که صفت نمی‌تواند حضور یابد، همچون مثال (2)b، ساختهای مجهول ما ماحصل یک فرایند نحوی هستند که در آن اسم مفعول در پی عملکرد گشتار مجهول‌ساز به زیر ساخت جملهٔ معلوم به دست می‌آید (ص ۳۳۸-۳۴۲).

(2) a. John is considered a fool. [(50)a]

b. *John is obvious a fool. [(51)a]

برزن (۱۹۷۸) پا را از این فراتر گذاشت و ادعا کرد که تمام مجهولها حاصل عملکرد فرایندهای واژی‌اند و تنها گشتاری که در زبان انگلیسی وجود دارد گشتار حرکت پرسشواژه است. او از سال (۱۹۸۲) به بعد این قاعدهٔ گشتاری را نیز کنار نهاده است و به هیچ قاعدهٔ گشتاری قائل نیست. از سال ۱۹۸۲ تا امروز این نظریهٔ زبانی فاقد گشتار زیر عنوان 'دستور واژی-نقشی' ^۱ معروف است و یکی از نظریه‌های عمدهٔ مطرح در زبان‌شناسی صورت‌گراست و طرفداران قابل ملاحظه‌ای دارد. علاوه بر خانم برزن که بنیان‌گذار این نظریهٔ صورت‌گراست، نام کاپلان ^۲، و زنن ^۳ را نیز می‌بایست به عنوان حامیان اصلی این نظریهٔ زبانی به خاطر سپرد.

پیش از وارد شدن به مبحث معرفی دستور واژی-نقشی شایسته است که گفته شود سالها پیش از اینکه برزن گشتارها را کنار نهاد مایکل بریم ^۴ (۱۹۷۶، ۱۹۷۸، ۱۹۷۹) این نوع قاعده‌ها را کنار گذاشته بود، بنابراین باید او را پیشگام حذف گشتارها تلقی کرد. ^۵

1) Lexical-Functional Grammar=LFG

2) R. Kaplan

3) A. Zaenen

4) M. Brame

۵) بریم پیش‌بینی کرده بود (۱۹۷۹، ص ۱۴) که زمانی فرا خواهد رسید که زبان‌شناسان دربارهٔ موارد زیر اتفاق نظر خواهند داشت: ردها زائدند. گشتارها غیرضروری‌اند و در نتیجه اصول و شروط همگانی‌ای که عملکرد گشتارها را محدود می‌کنند همچون اصل A بر روی A، اصل همجواری، و شرط جملهٔ زماندار، با حذف شدن گشتارها، اصلاً مطرح نخواهند بود.

ما برای معرفی نظریه دستور واژی-نقشی از مقاله ۱۹۷۸ برزنن که در واقع یک مرحله پیش از شکل‌گیری آن نظریه زبانی است شروع خواهیم کرد و سپس به معرفی مقاله‌های اصلی که معرف این نظریه‌اند و در مجموعه قطوری که برزنن ویراستار آن است گرد آمده‌اند و در سال ۱۹۸۲ نشر یافته است خواهیم پرداخت. کاپلان و زنن (۱۹۸۹)، برزنن و کانروا^۱ (۱۹۸۹)، برزنن و زنن (۱۹۹۰)، برزنن (۱۹۹۰)، برزنن (۱۹۹۴)، بات (۱۹۹۳، زیر چاپ) برخی از آثار متأخر در این نظریه‌اند. هنوز کتاب درسی‌ای که کلاً به معرفی مبانی این دستور اختصاص یافته باشد وجود ندارد. آثاری که به منظور معرفی این نظریه نوشته شده‌اند عبارتند از فصل چهارم کتاب سلز (۱۹۸۵)، فصل چهارم کتاب هوراکس (۱۹۸۷)، و فصل سوم دُرسته و جوزف (۱۹۹۱). هرکجا ضرورت ایجاب کند از این منابع نیز بهره خواهیم جست.

برزنن در مقاله (۱۹۷۸) خود به مسئله غیرواقعی بودن نظریه معیار اشاره کرده است. منظور او از غیرواقعی بودن نظریه معیار این است که این نظریه واقعیت روانشناختی ندارد. به اعتقاد او نظریه‌ای دارای واقعیت روانشناختی است که مفاهیم و قواعد آن مستقیماً بتوانند درون‌داد انگاره‌های روانشناختی تولید و درک جملات قرار گیرند. به یاد داریم که چامسکی در کتاب ساختهای نحوی (۱۹۵۷) و سپس در کتاب جنبه‌هایی از نظریه نحو (۱۹۶۵) تأکید کرده است که نظریه زبانی مورد نظر او، یعنی دستور زایشی، نه انگاره‌ای است برای گفتار و نه شنیدار بلکه انگاره‌ای است از دانش زبانی نقش بسته بر ذهن سخنگوی بومی زبان. او گفته است که اگرچه این انگاره دانش زبانی مبنای کنش (شامل گفتار و شنیدار) واقع می‌شود اما این به آن معنا نیست که این انگاره ماهیت و عملکرد انگاره تولید و انگاره درک جملات را تجویز و تعیین می‌کند (چامسکی ۱۹۶۵، ص ۹). برزنن پس از نقل این مطلب گفته است که احتیاط و محافظه‌کاری چامسکی درباره ارتباط بین انگاره دانش زبانی از یک سو و انگاره کنش از سوی دیگر بجا بوده است زیرا پژوهشهای سالهای بعد نشان داده است که چنین ارتباطی وجود ندارد. مجموعه این پژوهشها که در کتاب فودور، پور، و گرت^۲ (۱۹۷۴) گزارش شده حاکی از این است که فرایندهایی همچون گشتارها عملاً در تولید و درک جملات در ذهن سخنگوی بومی

1) J. Kanerva

2) M. Garrett

زبان رخ نمی‌دهند. به بیانی دیگر، قواعد گشتاری مصداق ذهنی و واقعی ندارند (برزنن ص ۱-۳). به باور برزنن می‌توان با ایجاد تعدیلهائی در انگاره نظریه معیار آنرا به انگاره‌ای واقع‌بینانه از زبان تبدیل کرد. انگاره‌ای که مفاهیم و قواعد آن مستقیماً بتوانند درونداد انگاره‌های روانشناختی تولید و درک جملات واقع شوند. در چنین حالتی مفاهیم، قواعد، و واحدهای زبانی مستقیماً با مصداقهای خود در انگاره‌های روانشناختی تولید و درک جملات مرتبط و منطبق خواهند بود و قواعد متفاوت در انگاره زبانی الزاماً مصداقهای متفاوت در انگاره‌های روانشناختی خواهند داشت (ص ۲-۳). برزنن در بقیه مقاله ابتدا به معرفی انگاره پیشنهادی خود پرداخته است (ص ۳-۵)، سپس کارآئی آنرا در ساختهای مختلف نشان داده است (ص ۵-۵۰)، و نهایتاً انطباق این نظریه زبانی را با یکی از انگاره‌های روانشناختی تولید و درک جملات نمایش داده است (ص ۵۰-۵۸). جزئیات انگاره پیشنهادی برزنن در آن مقاله و مباحث متعاقب آن موضوع بحث ما نیست. آنچه در اینجا لازم است گفته شود این است که در آن اثر، انگاره کلی نظریه معیار مبنا قرار گرفته اما تعدیلهای اساسی در آن اعمال شده است. مشخصاً اینکه تنها یک گشتار بین ژرف ساخت و روساخت مفروض است و آن گشتار حرکت پرسشواژه است. این اختصار و ایجاز در بخش گشتارها با گسترش و وسعت بخشیدن به فرایندهای واژی و معنایی در بخش واژگان و معنا جبران شده است. وی این انگاره را 'انگاره واژی-خوانشی دستور گشتاری'^۱ نامگذاری کرده است که در آن دو اصطلاح 'واژی' و 'خوانشی' حاکی از اهمیت بخش واژگان و بخش معنا در این انگاره است و حفظ اصطلاح دستور گشتاری دال بر این است که این انگاره صورت تعدیل یافته نظریه معیار می‌باشد (ص ۳-۵). به اعتقاد برزنن، با تقلیل دادن گشتارها فاصله بین ژرف ساخت و رو ساخت کاهش می‌یابد و نتیجتاً امکان برقراری ارتباط بین انگاره زبانی و انگاره‌های کنشی افزایش می‌یابد (ص ۱۴).

در پاراگراف پیش، به نقل از برزنن، گفتیم که در انگاره پیشنهادی او وظیفه گشتارها (به غیر از گشتار حرکت پرسشواژه) به عهده بخش‌های واژگان و معنا سپرده شده است. در اینجا یک نمونه از گشتارهایی که به عنوان فرایند واژی تلقی شده‌اند و

1) lexical-interpretive model of transformational grammar

یک نمونه از گشتارهایی که به عنوان فرایند معنائی پنداشته شده‌اند معرفی خواهند شد.

همانطور که می‌دانیم در نظریه معیار، مجهول یک قاعده نحوی است و بنابراین بر اساس روابط نحوی عمل می‌کند. یعنی، مثلاً در زبان انگلیسی، آن گروه اسمی‌ای را که پس از فعل قرار دارد (مانند NP در توالی V NP) به آغاز جمله حرکت می‌دهد و الخ. اما به باور برزنن این 'رابطه نحوی'^۱ نیست که در عملکرد یا عدم عملکرد قاعده مجهول نقش آفرینی می‌کند بلکه 'رابطه واژی'^۲ بین فعل و آن گروه اسمی‌ای که پس از آن واقع است اهمیت دارد. او در تأیید ادعای خود چند مثال به شاهد آورده است که در اینجا تنها به نقل یک نمونه اکتفا می‌کنیم. او گفته است که در هر دو جمله مذکور در شماره (۳) در قسمت گزاره (به تعبیر زبانشناختی و نه منطقی آن)، یعنی در گروه فعلی، یک نوع 'رابطه نحوی' وجود دارد و آن عبارت است از فعل + گروه اسمی (ص ۲۲).

- (3) a. The boys made good cakes. [(67)]
b. The boys made good cooks.

اما 'رابطه واژی' گروه اسمی با فعل در دو مثال فوق متفاوت است. در مثال (3)a good cakes مفعول صریح فعل است لیکن در (3)b good cooks مفعول صریح نیست بلکه 'متمم فاعلی'^۳ است. در زبان انگلیسی، 'متمم فاعلی' بر خلاف مفعول از نظر شمار با فاعل مطابقت می‌کند و همانطور که مثال (۴) نشان می‌دهد نمی‌تواند تبدیل به فاعل جمله مجهول شود (همانجا).

- (4) a. Gook cakes were made by the boys. [(68)]
b. *Good cooks were made by the boys.

برزنن سپس به این نکته که رابطه نحوی و گشتاری بین جمله معلوم و مجهول در زبانهای مختلف متفاوت است اشاره کرده است و خاطر نشان کرده است که در مقاله (۱۹۷۷=۱۹۸۳) پرمیوتر و پستال (که ما به هنگام معرفی دستور رابطه‌ای به آن استناد کردیم) استدلال شده است که رابطه معلوم و مجهول را می‌توان با توسل به 'نقش‌های

1) syntactic relation 2) lexical relation 3) subject complement/predicate nominative

دستوری^۱ (راندن یا حذف فاعل و تبدیل مفعول صریح معلوم به فاعل مجهول) به صورت همگانی ابراز داشت (ص ۲۲ و ۲۳). در انگاره پیشنهادی برزنن روابط واژی بین فعل و وابسته‌های آن بخشی از اطلاعات 'ساخت نقشی'^۲ هر فعل را در واژگان تشکیل می‌دهد (ص ۱۷). همچنین هر فعل معلوم و برابر مجهول آن به صورت دو ساخت نقشی جداگانه در واژگان ثبت می‌شوند و رابطه بین آن دو به کمک قواعد واژی (که در جای مقتضی معرفی خواهند شد) برقرار می‌گردد (ص ۲۰ و ۲۱). ساخت نقشی یکی از ارکان دستور واژی-نقشی است و ما به هنگام معرفی منابع اصلی این دستور به تفصیل از آن صحبت خواهیم کرد.

به خاطر داریم که در آثار مبتنی بر نظریه معیار قاعده‌ای به نام گشتار ضمیر ساز وجود داشت که با عملکرد آن، ضمیر جایگزین اسم مکرر می‌شد. برزنن به این آثار اشاره کرده است و یادآوری کرده است که در آثار دهه هفتاد میلادی دیگر چنین گشتاری مفروض نیست (ر. ک فصل هشتم) بلکه ضمیر در ژرف ساخت به صورت ضمیر ظاهر می‌شود و ارتباط بین ضمیر و مرجعش به کمک قواعد خوانش معنا برقرار می‌گردد (ص ۱۰-۱۴).

پس از سپرده شدن وظیفه گشتارهای فوق‌الذکر به بخش واژگان و معنا، برزنن این پرسش را مطرح کرده است که در این صورت آیا اصولاً دیگر نیازی به گشتارهای نحوی هست یا نه (ص ۳۶). پاسخ وی این است که هر قاعده‌ای که 'نقش-متکی'^۳ است (همچون قاعده رابطه معلوم و مجهول که در نتیجه عملکرد آن تغییر در نقش رابطه‌های دستوری حادث می‌شود) مربوط به ساخت نقشی در واژگان است و هر قاعده‌ای که 'ساخت-متکی' است یک قاعده گشتاری است. تنها قاعده‌ای که او به عنوان ساخت-متکی بحث کرده است گشتار حرکت پرسشواژه^۴ (در زبان انگلیسی) است که سازه‌ای را از جایگاهی که دارای نقش دستوری است به جایگاهی که فاقد نقش دستوری است منتقل می‌کند (ص ۳۸-۴۰). به عنوان نمونه، در جمله a) (۵) روشن است که گروه حرف اضافه‌ای into which sack متتم فعل put است و از جایگاه اصلی آن (یعنی پس از

1) Grammatical Functions=GF

2) Functional structure = F-structure

3) function-dependent

مفعول صریح) به کمک گشتار حرکت پرسشواژه به آغاز جمله حرکت داده شده است. جمله b(5) صورت کامل بند پیرو و مثال c(5) گونه بدون متمم آن است و از این رو غیردستوری است.

- (5) a. Into which sack do you think you put the diamonds? [(127)]
 b. You put the diamonds into a sack. [(126)a]
 c. *You put the diamonds. [(126)b]

پیش از شرح آثار اصلی در 'دستور واژی-نقشی' شایان ذکر است که با ملحوظ بودن 'نقش دستوری' در انگاره پیشنهادی برزنن (که در پاراگرافهای پیش معرفی شد) باید گفت که تأثیر 'دستور رابطه‌ای' بر نظریه مورد وصف از اولین مراحل شکل‌گیری آن کاملاً محسوس است. در عین حال تفاوت بارزی نیز بین دستور رابطه‌ای و این نظریه از همان آغاز خودنمایی می‌کند و آن این است که در دستور رابطه‌ای قواعد نحوی هستند که عملکردشان تغییر در نقش رابطه‌های دستوری به وجود می‌آورد (مانند عملکرد قاعده مجهول، ارتقاء، پیشرفت، پس‌رفت) اما در نظریه مورد بحث ما این گونه قواعد نحوی (یعنی گشتارها) مفروض نمی‌باشند (برزنن ۱۹۸۲، ص ۸۱ پی‌نوشت ۲، کاپلان و برزنن ۱۹۸۲، ص ۲۲۸، ص ۲۷۶ پی‌نوشت ۴).

نخستین آثار اصلی‌ای که در چهارچوب دستور واژی-نقشی نوشته شده‌اند در مجموعه‌ای با عنوان نمود ذهنی ارتباط‌های دستوری^۱ نشر یافته‌اند. ویراستار این مجموعه که در سال ۱۹۸۲ انتشار یافت برزنن است. پیش از طرح هر موضوعی لازم است به دوگانگی برابری اصطلاح Grammatical Relations که در مبحث دستور رابطه‌ای و در عنوان مجموعه مقالات مورد وصف مشاهده می‌شود اشاره کنیم. این دوگانگی عمدی است. برابر اصطلاح فوق در دستور رابطه‌ای زیر عنوان 'رابطه دستوری' (مانند فاعل، مفعول، و امثال آن) مطرح شد و در 'دستور واژی-نقشی' همین مفهوم زیر عنوان 'نقش دستوری' ظاهر می‌شود. اما در برابر اصطلاح انگلیسی فوق در عنوان مجموعه مقالات فوق‌الاشاره ارتباط‌های دستوری را برگزیده‌ایم زیرا این اصطلاح در اینجا به

1) *The Mental Representation of Grammatical Relations*

ارتباط‌های موجود بین 'ساختهای نقش‌پذیرنده'،^۱ جملات و 'ساختهای سازه‌ای'،^۲ روستاختی همان جملات دلالت دارد (برزنن و کاپلان ۱۹۸۲، ص xxiv). این ارتباط‌های دستوری در نظریه‌های مختلف به گونه‌های مختلف نشان داده می‌شود. در دستور زایشی-گشتاری مورد حمایت چامسکی (در دهه شصت و هفتاد میلادی) این ارتباط‌ها بین نمودار ژرف ساختی یک جمله و نمودار روستاختی آن برقرار است. در دستور رابطه‌ای این ارتباط‌ها بین لایه آغازی و لایه پایانی در یک شبکه رابطه‌ای وجود دارد. در دستور واژی-نقشی این ارتباط‌ها در سطح 'ساخت نقشی'، که متعاقباً معرفی خواهد شد، نمایان است و در 'دستورهای ساخت گروهی'، که موضوع فصل بعدی کتاب است، در نمودار درختی ساخت گروهی (که مورد خوانش معنایی قرار می‌گیرد) نمایش داده می‌شود (همان منبع، ص iii پی‌نوشت ۵).

برزنن و کاپلان در بخش مقدمه آن مجموعه همان موضوعی را که برزنن (۱۹۷۸) درباره دستور زایشی-گشتاری مورد حمایت چامسکی و مسئله واقعیت روانشناختی آن مطرح نموده بود عنوان کرده‌اند. آنها گفته‌اند یکی از امیدهایی که نسبت به تحقیقات زیانشناسی نظری وجود دارد این است که توصیف‌های صوری زبان بتوانند بر ساختار ذهنی زبان، یعنی آن گونه که در ذهن سخنگوی بومی زبان وجود دارد، پرتو افکنند. به اعتقاد آنها آشناترین تجلی این امید در فرضیه توانش که از سوی چامسکی طرح شده متبلور است. بر اساس آن فرضیه یک دستور زایشی، که در واقع توصیفی است از دانش زبانی گوینده و شنونده، بخش بنیادی یک انگاره معقول از کنش و کاربرد زبان' را (که شامل یادگیری، تولید، و درک زبان است) تشکیل می‌دهد (برزنن و کاپلان ۱۹۸۲، ص xvii). برزنن و کاپلان معتقدند که دستور زایشی-گشتاری تاکنون نتوانسته است این امید را تحقق بخشد زیرا روانشناسان زبان قادر نبوده‌اند که انگاره دستور زایشی-گشتاری را به عنوان بخش بنیادی در نظریه‌های کنش خود بگنجانند. مشخصاً اینکه آزمایش‌های روانشناسی زبان مؤید واقعیت روانشناختی گشتارها نبوده است. ناکامی روانشناسان زبان در گنجاندن نظریه دستور زایشی-گشتاری در انگاره‌های کنش خود، فرضیه توانش را زیر سؤال برده است. به اعتقاد برزنن و کاپلان، همانطور که در اثر

1) thematic role structures

2) Constituent structures = C-structures

۱۹۷۸ برزن هم آمده می‌توان با تعدیل نظریه دستور زایشی-گشتاری و بویژه حذف بخش گشتاری آن که مشخص شده فاقد واقعیت روانشناختی است فرضیه توانش را حفظ کرد. یعنی هنوز هم بر این باور بود که صورت تعدیل یافته نظریه دستور زایشی بخش بنیادی یک انگاره معقول از کنش و کاربرد زبان را تشکیل می‌دهد. برزن و کاپلان مجموعه مقالات، مورد وصف را ادامه دهنده و نیز مؤید همان راهی که برزن در اثر ۱۹۷۸ خود آغاز کرده است می‌دانند (ص xx-xix).

شایان ذکر است که ما در بحث فوق با جلوه بارزی از تمایز بین دیدگاه چامسکی و دیدگاه برزن (به عنوان نظریه پرداز دستور واژی-نقشی) روبرو هستیم و آن تعبیر مفهوم واقعیت روانشناختی یک نظریه زبانی است. به اعتقاد چامسکی نظریه‌ای که تبیین کننده داده‌های یک زبان باشد و مثلاً دستوری بودن یا غیردستوری بودن جملات آن زبان را بر اساس ابزارهای نظری خود پیش‌بینی و تبیین کند دارای واقعیت روانشناختی است. بنابراین رویکرد چامسکی همسو با رویکرد معمول به پدیده‌ها در علوم محض و مشخصاً علم فیزیک است. او نگران آن نیست که آیا واقعاً فرایندهائی که نظریه مطرح می‌کند (مثل گشتارها) مصداق ذهنی و مغزی دارند یا نه. اگر نظریه‌ای توان پیش‌بینی صحیح در مورد داده‌ها دارد آن نظریه واقعی و دارای واقعیت روانشناختی است (چامسکی ۱۹۸۰b، ص ۱۹۱ و ۱۹۲). اما به باور برزن هنگامی می‌توان حکم کرد که نظریه‌ای برخوردار از واقعیت روانشناختی است که بتوان نشان داد که آن نظریه منطبق با وضعیت ذهنی سخنگوی بومی یک زبان درباره داده‌های آن زبان است. به بیانی دیگر، در این نگرش فرض بر این است که فرایندهائی که نظریه مطرح می‌کند مصداق ذهنی و مغزی دارند. به اعتقاد برزن، از آنجا که ما نمی‌توانیم این دستور درونی و ذهنی را رؤیت کنیم الزاماً می‌بایست به صورت غیرمستقیم (مثلاً با توسل به شمّ زبانی، انجام آزمایش در شرائط کنترل شده (مانند آزمایشهائی که در روانشناسی زبان معمول است)، مشاهدات مبتنی بر فرایند زبان‌آموزی کودک، و امثال آن) به ویژگیهای آن دست یابیم (برزن و کاپلان ۱۹۸۲، ص xx-xxiv). 'دستور واژی-نقشی' نظریه‌ای است زبانی که ادعا می‌کند دارای واقعیت روانشناختی به تعبیر برزن است.

در مجموعه مقالات نمود ذهنی ارتباط‌های دستوری هم تحقیقات زبانشناسی (فصلهای

۱-۹) و هم تحقیقات روانشناسی زبان (فصلهای ۱۰-۱۲) گردآوری شده‌اند. چهارچوب نظری اتخاذ شده در آن پژوهشها 'دستور واژی-نقشی' است. در میان تحقیقات زبان‌شناسی آن مجموعه تعدادی از مقاله‌ها منحصراً یا عمدتاً مبتنی بر ساختهای زبان انگلیسی‌اند (فصلهای ۱، ۳، ۴، ۵ و ۹)، یک مقاله مبتنی بر شواهد زبان فرانسه است (فصل ۲)، مقاله‌ای دیگر به توصیف مقوله‌ای در زبان روسی پرداخته است (فصل ۶)، مقاله دیگری به ایسلندی اختصاص یافته (فصل ۷)، و مقاله‌ای هم به توصیف ساخت جمله در زبان مالایالام^۱، که یکی از زبانهای دراویدی است، تخصیص داده شده است (فصل ۸). برزن و کاپلان وجود این مقاله‌ها را حاکی از همگانی بودن گستره کارکرد این نظریه زبانی تلقی کرده‌اند (ص ۱). از میان مقاله‌های این مجموعه ما در اینجا مقاله‌هایی را مبنای بحث قرار خواهیم داد که اساساً به معرفی ارکان نظریه دستور واژی-نقشی اختصاص یافته‌اند.

کاپلان و برزن در فصل چهارم آن مجموعه (صفحات ۱۷۳-۲۸۱) و برزن در فصل پنجم آن (صفحات ۲۸۲-۳۹۰) ساختار نظریه دستور واژی-نقشی را معرفی کرده‌اند. کاپلان و برزن در ابتدای مقاله خاطر نشان کرده‌اند که دستور واژی-نقشی اساساً نظریه‌ای است درباره نحوه زبانهای بشر و تأکید کرده‌اند که این نظریه از درون تحقیقات زبان‌شناسی زایشی، پژوهشهای رایانه‌ای، و روانشناسی زبان جوانه زده است (ص ۱۷۳ و ۱۷۴). در دستور واژی-نقشی هر جمله در دو سطح نحوی توصیف می‌شود: سطح 'ساخت سازه‌ای' و سطح 'ساخت نقشی'. سطح ساخت سازه‌ای همان نمودار درختی روساختی یک جمله است. این ساخت مبنای عملکرد قواعد واجی واقع می‌شود و نتیجتاً تلفظ جمله تعیین می‌گردد. نقشهای دستوری روساختی جمله‌ها در سطح ساخت نقشی نمایش داده می‌شوند. به بیانی دیگر، در این سطح است که مفاهیم نحوی سنتی همچون فاعل، فاعل 'مستتر'^۲، مفعول، متمم، و 'افزوده'^۳ها در جمله‌ها مشخص می‌شوند. ساخت نقشی تنها سطحی است که درونداد بخش معناست. در بخش معنا اطلاعات ساخت نقشی به فرمولهای یک زبان منطقی یا به نمادی شبیه آنچه در انگاره موتنگیو متداول است تبدیل می‌گردد (ص ۱۷۵). از نظر صوری ساختهای سازه‌ای با

1) Malayalam

2) understood

3) adjunct

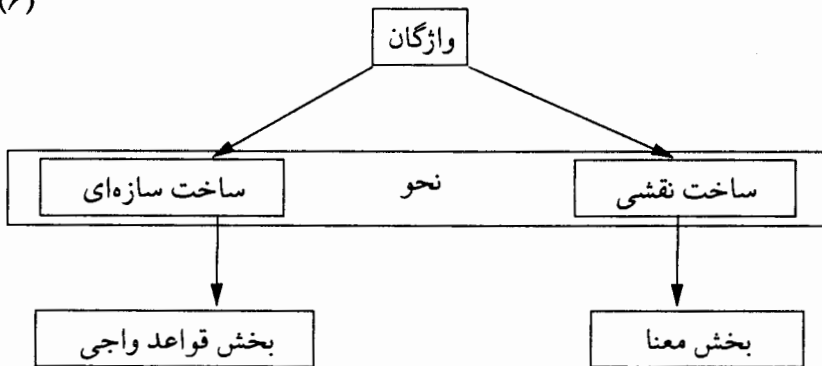
ساختهای نقشی تفاوت دارند. در ساختهای سازه‌ای اطلاعاتی همچون مقولات نحوی (گروه اسمی، گروه فعلی، گروه حرف اضافه‌ای و امثال آن)، زنجیره‌های پایانی، روابط اشراف و توالی خطی مطرح‌اند در صورتی که ساخت نقشی متشکل است از نام نقشهای دستوری، اطلاعات معنایی، و مشخصه‌های نحوی. به بیانی کلی‌تر، اطلاعات و ارتباط‌های منعکس در ساخت نقشی جنبه و هیأت همگانی دارند (همچون مفاهیم فاعل و مفعول) در صورتی که اطلاعات و ارتباط‌های نمایان در ساخت سازه‌ای موردی است و ممکن است از زبانی به زبانی دیگر متفاوت باشد (مانند نحوه تجلی فاعل و مفعول در زبانهای جهان). ساخت نقشی در حقیقت حائلی است بین ساخت سازه‌ای و بخش معنا و اطلاعاتی هم که در این ساخت منعکس است آمیخته‌ای است از اطلاعات معنایی و اطلاعات نحوی. ساخت نقشی و ساخت سازه‌ای دو بخش مستقل و خودمختار پنداشته می‌شوند که مجموعاً بخش نحو را تشکیل می‌دهند. در بخش معنا، معنای جمله تعیین می‌گردد، نقش تنای گروه‌های اسمی رقم زده می‌شود، و ابهامهای سیطرهٔ سورها مشخص می‌گردد^۱ (ص ۱۷۵، ص ۲۲۹-۲۳۱، و برزن ۱۹۸۲، ص ۲۸۳). در این دستور، علاوه بر بخشهای فوق بخش واژگان نیز مفروض است. این بخش در برگیرندهٔ مدخلهای واژگانی است پیش از اینکه این مدخلها در درون ساخت سازه‌ای و ساخت نقشی جای گیرند. بنابراین در چهارچوب نظریهٔ دستور واژی-نقشی بخش‌های واژی، نحوی (شامل دو بخش مستقل ساخت سازه‌ای و ساخت نقشی)، معنایی، و واجی بخشهای مستقل و خودمختار دستورند (ص ۱۷۵). اما همانطور که پیشتر گفته شد دستور واژی-نقشی اساساً نظریه‌ای است دربارهٔ نحو. نمودار (۶) زیر سیمای کلی این دستور و ارتباط بین بخش‌های تشکیل دهندهٔ آنرا نمایش می‌دهد.

(۱) منظور از ابهام سیطرهٔ سورها مواردی است همچون آنچه در جمله (i) زیر، که مأخوذ از برزن ۱۹۸۲، ص ۱۷۰ است، مشاهده می‌شود.

(i) Everyone was reading something. [(68)]

این جمله از نظر سیطرهٔ سورهای everyone و something مبهم است و از این رو می‌توان آنرا در دو معنی زیر تعبیر کرد: (الف) 'یک مطلب بخصوصی بود که همه آنرا می‌خواندند' و (ب) 'هر کسی یک مطلب جداگانه‌ای می‌خواند'.

(۶)



در پاراگرافهای زیر ما به معرفی ویژگیهای بخش نحو، که متشکل از ساخت سازه‌ای و ساخت نقشی است، خواهیم پرداخت. نکته‌ای که از ابتدای این بحث باید به خاطر سپرد و نمودار (۶) نیز آنرا نشان می‌دهد این است که ساخت نقشی و ساخت سازه‌ای هر دو، ساختهای روساختی جملات را نشان می‌دهند و هیچ نوع ارتباطی از نوعی که مثلاً بین ژرف ساخت و رو ساخت در نظریه معیار وجود دارد، یا بین ساخت معنایی و رو ساخت در معناشناسی زایشی و دستور حالت مفروض است، یا بین لایه آغازی و لایه پایانی در دستور رابطه‌ای مطرح است بین این دو ساخت وجود ندارد (ص ۱۷۶). به بیانی گویاتر، ساخت نقشی و ساخت سازه‌ای دو ساخت هم‌تراز هستند و رابطه اشتقاقی (یعنی اشتقاق یکی از دیگری) بین آنها وجود ندارد.

در سطح ساخت سازه‌ای عملکرد قواعد ساخت سازه‌ای به تولید نمودارهای درختی ساخت سازه‌ای جمله‌ها می‌انجامد. قواعد ساخت سازه‌ای معمول در دستور واژی-نقشی بسیار شبیه قواعد ساخت گروهی متداول در چهارچوب نظریه معیار می‌باشند البته در مواردی تأثیر و تداخل قواعد یکس تیره هم در آنها مشهود است (بنگرید به مقاله موهانن^۱ و مقاله پینکر^۲ در مجموعه مقالات مورد وصف). به عنوان نمونه، عملکرد قواعد ساخت سازه‌ای (۷) به تشکیل ساخت سازه‌ای جمله (۸) می‌انجامد. ساخت سازه‌ای این جمله در نمودار شماره (۹) ترسیم شده است (ص ۱۷۶).

1) K. Mohanan

2) S. Pinker

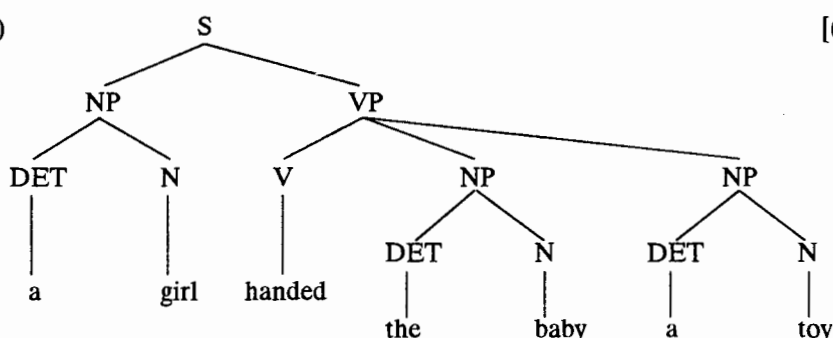
(7) a. S → NP VP [1]

b. NP → DET N

c. VP → V NP NP

(8) A girl handed the baby a toy. [2]

(9) [3]



در ساخت نقشی، علاوه بر اطلاعات معنایی مربوط به هر مدخل، که آن مدخل از واژگان با خود به همراه آورده است، نقش دستوری سازه‌های جمله (یعنی نقش فاعلی، مفعولی، فعلی) نیز منعکس است. به بیانی دیگر، همانطور که پیشتر گفته شد در دستور واژی-نقشی نیز مانند دستور رابطه‌ای مفاهیم فاعل و مفعول مفاهیم بنیادی، همگانی، و تعریف نشده‌اند. یعنی این مفاهیم از نمودارهای ساخت سازه‌ای (مثلاً گروه اسمی واقع در زیرگروه جمله فاعل است) یا از مفاهیم معنایی (یعنی نقشهای تتا) مشتق نمی‌شوند بلکه مستقلاً در نحو مفروض‌اند (برزن ۱۹۸۲، ص ۲۸۲). در دستور واژی-نقشی فاعل و مفعول هم همچون فعل 'گزاره'،^۱ لیکن گزاره اسمی، تلقی می‌شوند. افزون بر ذکر نقش دستوری برای هر اسم 'مشخص‌گر' و 'شمار'،^۲ آن نیز ثبت می‌گردند. گزاره فعلی عبارت است از فعل به علاوه کلیه موضوع‌هائی (شامل فاعل و مفعول) که آن فعل نیاز دارد. گزاره فعلی و گزاره اسمی صورت‌های معنایی‌اند که مدخل مستقیماً از واژگان با خود به همراه می‌آورد. این صورت‌های معنایی در درون ویرگول قرار داده می‌شوند. هر یک از نقشهای دستوری (مانند فاعلی، مفعولی، فعلی) یا مشخصه‌های نحوی/نقشی (مانند

1) predicate=PRED

2) number=NUM

مشخص‌گر، شمار، زمان، و امثال آن) یک 'شاخص' ^۱ و مصداق آن شاخص در آن جمله 'ارزش' ^۲ خوانده می‌شود. بر اساس اطلاعات فوق ساخت نقشی جمله (۸) به صورت (۱۰) نشان داده می‌شود (کاپلان و برزنن، ص ۱۷۶-۱۷۸، و برزنن ۱۹۸۲، ص ۲۸۸).

$$(10) \left[\begin{array}{l} \text{SUBJ} \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{A} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'GIRL'} \end{array} \right] \\ \\ \text{TENSE} & \text{PAST} \\ \text{PRED} & \text{'HAND' < (↑SUBJ)(↑OBJ}_2\text{)(↑OBJ)>} \\ \\ \text{OBJ} \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{THE} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'BABY'} \end{array} \right] \\ \\ \text{OBJ}_2 \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{A} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'TOY'} \end{array} \right] \end{array} \right] \quad [(5)]$$

نمودار ساخت نقشی در واقع نمایشی است از جفت‌های 'شاخص' و 'ارزش'. این جفت‌ها در داخل قلاب جای دارند. به عنوان نمونه، در ساخت نقشی (۱۰)، در درون بزرگترین قلاب، SUBJ شاخص است و ارزش آن عبارت است از آنچه در قلاب کوچکتر در برابر آن قرار دارد، یعنی

$$\left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{A} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'GIRL'} \end{array} \right]$$

همین‌طور TENSE شاخص است و آنچه در برابر آن ثبت است، یعنی PAST، ارزش آن است. به همین ترتیب PRED شاخص است و آنچه در مقابل آن آمده، یعنی

$$\text{'HAND' < (↑SUBJ)(↑OBJ}_2\text{)(↑OBJ)>}$$

ارزش آن است و الخ. همینطور قلابهای کوچکتر که خود ارزش نقشهای دستوری فاعل و مفعول‌اند هم متشکل از جفتهای شاخص و ارزش‌اند. مثلاً در نمودار ساخت نقشی (۱۰)، در داخل قلاب

SPEC	A
NUM	SG
PRED	'GIRL'

SPEC شاخص است و آنچه در مقابل آن آمده، یعنی A، ارزش آن است. همینطور NUM شاخص است و SG ارزش آن و نهایتاً اینکه در آن قلاب PRED شاخص است و 'GIRL' ارزش آن. همین وضعیت در مورد عناصر دو قلاب دیگر ساخت نقشی (۱۰)، یعنی قلابهایی که در برابر OBJ و OBJ₂ مشاهده می‌شود، صادق است (ص ۱۷۶-۱۷۸). همانطور که پیشتر گفته شد و نمودار شماره (۶) هم نشان می‌دهد اطلاعات ساخت نقشی مبنای خوانش معنایی آن ساخت در بخش معنا می‌شود. به عنوان نمونه، در ارتباط با ساخت نقشی (۱۰)، بر اساس ارزش شاخص PRED، یعنی بر اساس صورت معنایی مربوط به آن شاخص، که در شماره (۱۱) زیر تکرار شده انطباقی به شرح (۱۲) با بخش معنا برقرار می‌شود (ص ۱۷۸).

(11) 'HAND<(↑SUBJ)(↑OBJ₂)(↑OBJ)>' [(7)]

(12) HAND (agent, theme, goal)

با مقایسه نمود ساخت معنایی (۱۲)، نمود ساخت نقشی (۱۱)، نمود ساخت سازه‌ای (۹) معلوم می‌شود که a girl عامل و فاعل است، the baby مقصد (یعنی دریافت‌کننده) و مفعول (= OBJ) است، و a toy پذیرنده و مفعول دوم (OBJ₂) است. بنابراین باید توجه داشت که بین توالی رخداد نقش‌های تتا در (۱۲) و توالی رخداد نقشهای دستوری در (۱۱) انطباق وجود دارد اما بین این دو توالی و توالی رخداد سازه‌ها در ساخت سازه‌ای (۹) انطباق وجود ندارد. اصولاً در این دستور اعتقاد بر این است که توالی رخداد نقشهای دستوری موجود در یک مدخل فعلی با توالی نقشهای تتای مربوط به آن مدخل در ساخت معنایی منطبق است نه با توالی رخداد سازه‌ها در ساخت سازه‌ای مربوط به آن (برزن ۱۹۸۲، ص ۱۵۰). درباره نشانه پیکان در نمودار ساخت نقشی (۱۰) متعاقباً توضیح خواهیم داد.

در دستور واژی-نقشی بین صورت معنایی فعل، مثلاً آنچه در شماره (۱۱) آمده، و نقشهای دستوری ساخت نقشی‌ای که آن صورت معنایی در آن ظاهر می‌شود الزاماً می‌بایست انطباق وجود داشته باشد. در مورد (۱۱) و (۱۰) چنین انطباقی برقرار است. اما بین ساخت معنایی (۱۳)، که آنهم ساخت معنایی فعل hand است، و نقشهای دستوری و ساخت نقشی (۱۰) انطباق برقرار نیست. مشخصاً اینکه در صورت معنایی (۱۳) OBJ₂ ذکر نشده و TO OBJ یعنی مفعول حرف اضافه‌ای در آن آمده است (ص ۱۷۸ و ۱۷۹).

$$(13) \text{ 'HAND} < (\uparrow \text{SUBJ}) (\uparrow \text{OBJ}) (\uparrow \text{TO OBJ}) > \text{'}} \quad [(8)]$$

ساخت معنایی (۱۳) با نقشهای دستوری در ساخت نقشی (۱۴) که ساخت نقشی جمله (۱۵) است منطبق می‌باشد.

$$(14) \left[\begin{array}{l} \text{SUBJ} \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{A} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'GIRL'} \end{array} \right] \\ \text{TENSE} & \text{PAST} \\ \text{PRED} & \text{'HAND} < (\uparrow \text{SUBJ}) (\uparrow \text{OBJ}) (\uparrow \text{TO OBJ}) > \text{'}} \\ \text{OBJ} \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{A} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'TOY'} \end{array} \right] \\ \text{TO} \left[\begin{array}{ll} \text{PCASE} & \text{TO} \\ \text{OBJ} \left[\begin{array}{ll} \text{SPEC} & \text{THE} \\ \text{NUM} & \text{SG} \\ \text{PRED} & \text{'BABY'} \end{array} \right] \end{array} \right] \end{array} \right] \quad [(9)]$$

$$(15) \text{ A girl handed a toy to the baby.} \quad [(10)]$$

صورت معنایی (۱۳)، که با ساخت نقشی (۱۴) مرتبط است، از نظر نقش تتا عیناً همان

وضعیتی را دارد که در شماره (۱۲) مشاهده کردیم. یعنی در اینجا نیز عامل، پذیرنده، و مقصد داریم. یکسان بودن نقشهای تتای صورتهای معنایی (۱۱) و (۱۳) توجیه کننده هم معنایی دو جمله (۸) و (۱۵) است (ص ۱۷۹). در دستور واژی-نقشی ساختهای معنایی (۱۱) و (۱۳) در واقع (بخشی از) دو مدخل واژگانی جداگانه برای فعل HAND می باشند و ارتباط بین آن دو مدخل به کمک قاعده حشو واژی شماره (۱۶) در واژگان برقرار می گردد. بر اساس این قاعده OBJ در (۱۳) به صورت OBJ₂ در (۱۱) ظاهر می شود و TO OBJ در (۱۳) با OBJ در (۱۱) مرتبط است (ص ۱۷۹ و ۱۸۰).

$$\begin{array}{l} (16) \quad (\uparrow \text{OBJ}) \longrightarrow (\uparrow \text{OBJ}_2) \quad [(11)] \\ \quad (\uparrow \text{TO OBJ}) \longrightarrow (\uparrow \text{OBJ}) \end{array}$$

قاعده حشو واژی شماره (۱۶) همان وظیفه ای را به عهده دارد که گشتار حرکت مفعول غیر صریح (در نظریه معیار) و قاعده نحوی پیشرفت ۲-۳ (در دستور رابطه ای) انجام می دهند. از آنجا که دستور واژی-نقشی دستوری است روساختی و فاقد ژرف ساخت این فرایند واژی در بخش واژگان صورت می گیرد و نه در بخش نحو. پیش از معرفی برخی مفاهیم دیگر در دستور واژی-نقشی به شیوه نمایش قاعده مجهول نیز در این چهارچوب نظری اشاره می کنیم.

پیشتر در ارتباط با مثال (۳) یکی از استدلالهای برزنن مبنی بر عدم تلقی فرایند مجهول به عنوان یک قاعده گشتاری را نقل کردیم. برزنن در مقاله مفصلی تحت عنوان 'مجهول در نظریه واژی'، که در مجموعه مقالات مورد وصف (صفحات ۳-۸۶) چاپ شده تلاش کرده است که نشان دهد تلقی مجهول به عنوان یک فرایند واژی در واژگان می تواند توجیه گر مواردی باشد که مجهول به عنوان یک فرایند گشتاری نمی تواند توجیه کند (ص ۱۶-۳۹). او همچنین مواردی را که تحلیل گشتاری آنها در گذشته امتیاز محسوب می شده بررسی کرده است و در هر مورد استدلال کرده است که تحلیل واژی هم به همان اندازه یابیشتر کارآمد است (ص ۳۹-۸۰). در این تحلیل واژی، فعل معلوم و مجهول دو مدخل جداگانه در واژگان هستند و در هر کدام موضوع هائی که آن مدخل می پذیرد (شامل فاعل و مفعول) ثبت است. ارتباط بین مدخل معلوم و مجهول در واژگان زبان انگلیسی توسط دو فرایند حشو به شرح زیر برقرار می گردد. فرایند اول که خود شامل دو قسمت است حاکی از آن است که فاعل مدخل معلوم در مدخل مجهول یا

محدوف است یا به صورت گروه حرف اضافه‌ای ظاهر می‌شود و نیز مفعول صریح مدخل معلوم فاعل مدخل مجهول است. فرایند دوم تبدیل فعل معلوم را به صورت 'اسم مفعول'^۱ در مدخل مجهول معرفی می‌کند (برزن، ص ۱۸-۲۰، و سگت^۲ و زنن ۱۹۹۱، ص ۱۲۲).

$$\begin{array}{lcl}
 (17) & \text{(SUBJ)} \longrightarrow & \emptyset / (\text{BY OBJ}) \\
 & \text{(OBJ)} \longrightarrow & \text{(SUBJ)} \\
 & \text{V} \longrightarrow & \text{V}_{[\text{part}]}
 \end{array}
 \quad [(22)]$$

نمونه‌ای از عملکرد قاعده واژی شماره (۱۷) در مثال (۱۸) که معرف مدخل یک فعل معلوم (18)a و برابر مجهول آن (18)b است نشان داده شده است.

$$\begin{array}{lcl}
 (18) & \text{a. love: V, 'LOVE ((SUBJ), (OBJ))'} & [(17)] \\
 & \text{b. [lov-ed]: V}_{[\text{part}]}, \text{'LOVE (} \left\{ \begin{array}{l} (\text{BY OBJ}) \\ \emptyset \end{array} \right\}, (\text{SUBJ}))'} & [(23)]
 \end{array}$$

تا این قسمت از مبحث معرفی دستور واژی-نقشی ما با انگیزه طرح این دستور (به عنوان دستوری که تلاش دارد دارای واقعیت روانشناختی و ذهنی باشد)، ساختار کلی آن (بنگرید به نمودار (۶))، و ساختار درونی برخی از بخش‌های تشکیل دهنده آن (مشخصاً ساخت سازه‌ای و ساخت نقشی)، و شیوه نمایش قواعد واژی در واژگان آشنا شدیم. در پاراگرافهای زیر جزئیات بیشتری را درباره ساخت سازه‌ای، واژگان، و ساخت نقشی ارائه خواهیم کرد و در کنار آن به معرفی برخی مفاهیم دیگر مطرح در این نظریه خواهیم پرداخت.

همانطور که مجموعه قواعد شماره (۷) نشان می‌دهد در دستور واژی-نقشی ساخت سازه‌ای جملات به کمک تعداد محدودی قاعده ساخت سازه‌ای بافت آزاد، که مأخوذ از نظریه معیار است، تولید می‌شود. دستور واژی-نقشی اقدام به بسط این قواعد ساخت سازه‌ای نموده است بطوری که بتواند علاوه بر اطلاعات ساخت سازه‌ای مربوط به جملات، اطلاعات ساخت نقشی جملات را نیز نشان دهند. اگر قواعد ساخت سازه‌ای مذکور در شماره (۷) را آن گونه که گفته شد بسط دهیم مجموعه قواعد (۱۹) حاصل

1) (past) participle=part

2) M. Wescoat

ساخت نقشی (مثل فاعل و مفعولها) و ساخت سازه‌ای (مانند گروه اسمی و گروه فعلی) ارتباط و پیوند برقرار می‌کنند. اکنون به معرفی بیشتر این حواشی می‌پردازیم. پیکانه‌ای رو به بالا و رو به پائین در قواعد (۱۹) 'فرامتغیر' هائی هستند که 'اشراف بلا فصل'^۲ را نشان می‌دهند (ص ۱۸۴). به زبانی ساده شده، پیکان رو به پائین به ساخت نقشی 'خودگروه' و پیکان رو به بالا به ساخت نقشی 'گروه مادر' آن گروه (یعنی گروه بلافاصله بالاتر در نمودار ساخت سازه‌ای) اشاره دارد. بر این اساس، تعبیر تساوی $\uparrow = \downarrow$ به این صورت است که 'ساخت نقشی گروه مادر من برابر است با ساخت نقشی خود من'. همین طور تعبیر تساوی $\downarrow = (GF \uparrow)$ این است که 'نقش دستوری ساخت نقشی گروه مادر من برابر است با ساخت نقشی خود من'. با این توضیحات، تعبیر پیکانه‌ها در قاعده ساخت سازه‌ای (19)a به شرح زیر است. تمام اطلاعات ساخت نقشی گروه 'گروه اسمی' عیناً به بخش 'فاعل' ساخت نقشی گروه مادر، یعنی ساخت نقشی گروه 'جمله'، منتقل می‌شود. به بیانی ساده‌تر، این گروه اسمی فاعل جمله است. به همین ترتیب تمام اطلاعات ساخت نقشی گروه 'گروه فعلی' عیناً اطلاعات ساخت نقشی گروه مادر آن، یعنی جمله، نیز هست (ص ۱۸۷، سلز، ص ۱۴۰ و ۱۴۹، هوراکس، ص ۲۵۰). به قیاس با قاعده (19)a پیکانه‌های (19)c را می‌توان به شرح زیر تعبیر کرد: تمام اطلاعات ساخت نقشی گروه گروه اسمی اول عیناً به بخش مفعول صریح ساخت نقشی گروه مادر، یعنی ساخت نقشی گروه گروه فعلی، منتقل می‌شود. همین‌طور تمام اطلاعات ساخت نقشی گروه گروه اسمی دوم عیناً به بخش مفعول دوم ساخت نقشی گروه مادر (یعنی گروه گروه فعلی) انتقال می‌یابد (هوراکس، ص ۲۵۰). بنابراین در قواعد (19)a و (19)c ما با تساوی ساخت نقشی یک گروه با ساخت نقشی گروه مادر آن مواجه هستیم و نشانه تساوی بین پیکان رو به بالا و رو به پائین حاکی از این مطلب است. شایان ذکر است که در قواعد ساخت سازه‌ای (۱۹)، و قواعد دیگری که متعاقباً معرفی خواهند شد، گروه‌های ماقبل پایانی (یعنی گروه‌هایی که بلافاصله بالای واژه‌ها قرار دارند مثل گروه‌های فعل، حرف تعریف، و اسم در مجموعه قواعد (۱۹)) با نشانه پیکان مشخص نشده‌اند. این به آن معنا نیست که آنها فاقد اطلاعات ساخت نقشی‌اند بلکه این گروه‌ها هم دارای نماد $\uparrow = \downarrow$ هستند لیکن

1) metavariable

2) immediate domination

به منظور ساده کردن نمایش قواعد طبق یک قرارداد کلی این نماد در مورد این گره‌ها ثبت نمی‌گردد (سلز، ص ۱۴۱). به عنوان نمونه، قاعده (19)c در واقع صورت ساده شده قاعده (۲۰) زیر است.

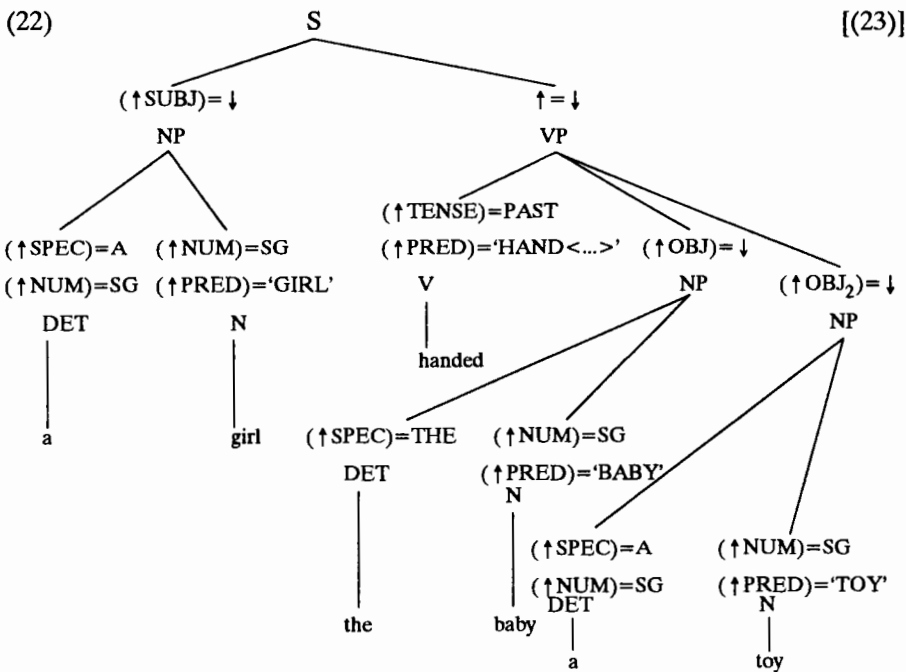
$$(20) \quad VP \longrightarrow V \quad NP \quad NP \\ \uparrow = \downarrow \quad (\uparrow OBJ) = \downarrow \quad (\uparrow OBJ_2) = \downarrow$$

همانطور که پیشتر گفته شد وجود نماد $\uparrow = \downarrow$ در زیر گره فعل (و اصولاً هر گرهی) به این معناست که اطلاعات ساخت نقشی آن گره عیناً اطلاعات ساخت نقشی گره مادر آن نیز هست. قواعد ساخت سازه‌ای (۷) ساخت سازه‌ای جمله‌ای همچون جمله (۸) را به دست می‌دهند. با توجه به بسط آن قواعد ساخت سازه‌ای، که منجر به طرح مجموعه قواعد (۱۹) گردید، نمودار درختی (۹) به صورت نمودار (۲۲) تعدیل می‌یابد. در این نمودار، توصیف‌های نقشی در قسمت بالای گره‌ها آورده شده‌اند. در شماره (۲۱) مدخل‌های واژگانی واژه‌هایی که در جمله (۸) بکار رفته‌اند نمایش داده شده‌اند. این مدخل‌ها عیناً در قسمت تحتانی نمودار درختی (۲۲) درج شده‌اند.

$$(21) \quad \begin{array}{ll} a: \text{DET}, & (\uparrow \text{SPEC}) = A \\ & (\uparrow \text{NUM}) = \text{SG} \\ \text{girl: N}, & (\uparrow \text{NUM}) = \text{SG} \\ & (\uparrow \text{PRED}) = \text{'GIRL'} \\ \text{handed: V}, & (\uparrow \text{TENSE}) = \text{PAST} \\ & (\uparrow \text{PRED}) = \text{'HAND'} < (\uparrow \text{SUBJ}) (\uparrow \text{OBJ}_2) (\uparrow \text{OBJ}) > \\ \text{the: DET}, & (\uparrow \text{SPEC}) = \text{THE} \\ \text{baby: N}, & (\uparrow \text{NUM}) = \text{SG} \\ & (\uparrow \text{PRED}) = \text{'BABY'} \\ \text{toy: N}, & (\uparrow \text{NUM}) = \text{SG} \\ & (\uparrow \text{PRED}) = \text{'TOY'} \end{array} \quad [(22)]$$

با توجه به توضیحاتی که پیشتر درباره نشانه پیکان داده‌ایم تعبیر این نشانه در مدخل‌های (۲۱) مشکل نیست. به عنوان نمونه، مدخل فعل را در شماره (۲۱) بررسی می‌کنیم. در این مدخل نماد $(\uparrow \text{TENSE})$ حاکی از آن است که ساخت نقشی گره مادر من دارای شاخص 'TENSE' است و 'ارزش' آن در اینجا مساوی 'گذشته' است. همینطور در همان مدخل فعلی نماد $(\uparrow \text{PRED})$ به این معناست که ساخت نقشی گره مادر من دارای شاخص PRED است و ارزش آن عبارت است از $\text{'HAND'} < (\uparrow \text{SUBJ}) (\uparrow \text{OBJ}_2) (\uparrow \text{OBJ}) >$.

یعنی محتوای معنایی این فعل HAND است و فعلی است که نیاز به فاعل و دو مفعول دارد. همانطور که گفته شد پس از درج این مدخلها و اطلاعات مربوط به آنها در نمودار درختی نمودار (۲۲) پدید می‌آید.



تجهیز قواعد ساخت سازه‌ای (ر.ک. قواعد (۱۹)) و مدخلها (ر.ک. (۲۱)) به فرامتغیرها این امکان را به وجود آورده است که (الف) بتوان جایگاه جزء جزء اطلاعات ساخت نقشی را در نمودارهای ساخت سازه‌ای نشان داد (مثلاً نشان داد که کدام سازه فاعل است و کدام مفعول) و نیز (ب) با بهره‌جویی از مکانیزمی که طرح آن مستلزم وارد شدن به ظرائفی است که از حوصله این بحث خارج است اطلاعات ساخت نقشی کل جمله را از ساخت سازه‌ای، با پیمودن سلسله مراتب سازه‌ها از پائین به طرف بالای نمودار درختی، استخراج کرد (مقایسه کنید اطلاعات موجود در نمودار ساخت سازه‌ای (۲۲) را با اطلاعات منعکس در ساخت نقشی (۱۰)).

آشکار است که قواعد ساخت سازه‌ای (۱۹) برای تولید بسیاری از جمله‌ها ناکافی است. به عنوان نمونه، برای تولید جمله (۱۵) لازم است قاعده (19)c را تعدیل کنیم و قاعده دیگری نیز به مجموعه قواعد (۱۹) بیفزائیم. این تغییرات در قواعد (۲۳) گنجانده

شده‌اند. همچنین با قرار دادن کل گروه‌های اسمی مفعولی در درون پرانتز تولید جمله‌های دارای فعل لازم را هم با همین قواعد ممکن ساخته‌ایم.

$$(23) \quad \begin{array}{l} \text{a. } VP \longrightarrow V \left(\overset{NP}{(\uparrow OBJ)=\downarrow} \right) \left(\overset{NP}{(\uparrow OBJ_2)=\downarrow} \right) \overset{PP^*}{(\uparrow (\downarrow PCASE))=\downarrow} \\ \text{b. } PP \longrightarrow P \quad \overset{NP}{(\uparrow OBJ)=\downarrow} \end{array} \quad [(43)]$$

درباره گروه حرف اضافه‌ای دو نکته درخور ذکر است. نکته نخست مربوط به حضور ستاره در کنار این گره است. ستاره^۱ در اینجا به این معنی است که این گره می‌تواند به دفعات تکرار شود^۲ (یعنی در جمله‌ای چند گروه حرف اضافه‌ای داشته باشیم) و یا اصلاً مورد استفاده قرار نگیرد و محذوف باشد. نکته دیگر مربوط به 'توصیف نقشی' این گره است. شرح آن توصیف این است که 'ارزش'، 'شاخص' PCASE در ساخت نقشی گروه حرف اضافه‌ای تعیین کننده نقش دستوری کل آن ساخت (یعنی گروه حرف اضافه‌ای) می‌باشد (ص ۱۹۷). به بیانی ساده‌تر، اینکه در گروه حرف اضافه‌ای این حرف اضافه است که هسته است و نقش دستوری گروه حرف اضافه‌ای را تعیین می‌کند. مدخلهای واژگانی to و handed آن گونه که در جمله (۱۵) بکار رفته‌اند در شماره (۲۴) آورده شده‌اند. همانطور که در (24)a ملاحظه می‌شود، ارزش شاخص PCASE، TO است و همان گونه که ساخت نقشی شماره (۱۴) نشان می‌دهد کل گروه حرف اضافه‌ای دارای نقش دستوری TO می‌باشد. گفتنی است که افزوده شدن وند گذشته‌ساز -ed به فعل hand و تشکیل صورت گذشته آن، یعنی handed، به کمک یک قاعده واژی در واژگان صورت می‌گیرد (برزن، ص ۱۸).

$$(24) \quad \begin{array}{l} \text{a. to: } P, (\uparrow PCASE)=TO \\ \text{b. handed: } V, (\uparrow TENSE)=PAST \\ (\uparrow PRED)='HAND<(\uparrow SUBJ)(\uparrow OBJ)(\uparrow TO OBJ)>' \end{array} \quad [(44)]$$

(۱) در دستور واژی-نقشی به این ستاره 'ستاره کلینی' (Kleene star) می‌گویند. کلینی نام ریاضی‌دان و منطق‌دانی است که این نماد (یعنی ستاره) را در تعبیری که در متن کتاب توضیح داده شد معرفی کرده و بکار برده است.

(۲) به عنوان نمونه، در جمله (i) دو گروه حرف اضافه‌ای مشاهده می‌شود.

(i) The toy was given to the baby by the girl. [برزن و کاپلان، ص ۲۰۰، شماره (۵۲)]

در دستور واژی-نقشی تعدادی شرط همگانی زیر عنوان 'شروط خوش ساختی ساخت نقشی' ^۱ مفروض‌اند که وظیفه‌شان جلوگیری از اشتقاق جملاتی است که از نظر ساخت سازه‌ای خوش ساخت‌اند اما عملاً غیردستوری‌اند. از آنجا که این شروط مربوط به بخش ساخت نقشی‌اند بنابراین باید گفت که ساخت نقشی در نظریه مورد وصف به عنوان صافی برای جلوگیری از تولید جملات غیردستوری عمل می‌کند (ص ۲۰۳). کاپلان و برزنن گفته‌اند که در یک نظریه زبانی کارآمد علاوه بر اینکه می‌بایست مجموعه‌ای همگانی از نقشها و مشخصه‌های دستوری مفروض باشد باید شرایط و ضوابطی وجود داشته باشند که مشخص کنند چگونه این نقشها و مشخصه‌ها به مدخلها و نمودارهای ساخت سازه‌ای یک جمله تخصیص می‌یابند (ص ۲۰۴). این شرایط و ضوابط شروط خوش ساختی جملات هستند. در پاراگرافهای زیر سه نمونه از این شروط خوش ساختی به زبانی ساده شده معرفی خواهند شد.

مهم‌ترین شرط خوش ساختی در دستور واژی-نقشی 'شرط انحصار' ^۲ است. وظیفه این شرط تضمین وجود انطباق بین اطلاعات موجود در سازه‌های تشکیل دهنده یک ساخت نقشی است به این معنی که در یک ساخت نقشی معین هر 'شاخصی' می‌تواند منحصرأ و فقط دارای یک 'ارزش' باشد و نه بیش از آن. به عنوان نمونه، شرط انحصار جمله (۲۵) را غیردستوری تلقی خواهد کرد زیرا بین حرف تعریف نکره a و اسم جمع toys که هر دو سازه‌های تشکیل دهنده گروه اسمی‌اند انطباق اطلاعات ساخت نقشی وجود ندارد و بنابراین هیچ ساخت نقشی‌ای برای این جمله تشکیل نمی‌شود (همانجا). یعنی این گروه اسمی شاخصی است که دارای دو ارزش متضاد (مفرد و جمع) است.

[(58)]

(25)*A girl handed the baby a toys.

همچنین 'شرط انحصار' زنجیره (۲۶) را به علت عدم انطباق بین بخشی از اطلاعات مدخل has، که ملزم می‌کند فعل اصلی همراه آن به صورت اسم مفعول باشد، با صورت handing، فاقد ساخت نقشی و از این رو غیردستوری خواهد خواند.

[(67)b]

(26)*A girl has handing the baby a toy.

دو شرط عمده دیگری که در این نظریه مطرح‌اند عبارتند از 'شرط تمامیت'^۱ و 'شرط پیوستگی'^۲ (ص ۲۰۴). شرط تمامیت مسئول طرد زنجیره‌هائی همچون (۲۷) است زیرا در اینجا بین اطلاعات مدخل فعل و ساخت نقشی آن زنجیره عدم انطباق مشاهده می‌شود. در مدخل فعل hand (ر.ک. (۲۱) یا b (24)) آمده است که این فعل نیاز به دو مفعول دارد لیکن این اطلاعات در ساخت نقشی زنجیره (۲۷) ظاهر نشده است. به بیانی دیگر، اگر ساخت نقشی این زنجیره را نمایش دهیم درمی‌یابیم که این ساخت تمام نیست (ص ۲۱۱).

[(74)]

(27)*The girl handed.

از طرفی دیگر، 'شرط پیوستگی' زنجیره (۲۸) را مردود می‌شمارد. عدم انطباقی که در این مثال مشاهده می‌شود درست عکس عدم انطباقی است که در مورد مثال (۲۷) وجود دارد. اگر ساخت نقشی این مثال را نمایش دهیم ملاحظه خواهیم کرد که دو مفعول در ساخت نقشی این زنجیره ظاهر می‌شوند در صورتی که مدخل این فعل (که فعلی است لازم) فاقد این نقشهای دستوری است. به عبارتی دیگر، ساخت نقشی این زنجیره فاقد پیوستگی است (همانجا).

[(75)]

(28)*The girl fell the apple the dog.

نکته‌ای که درخور توجه و تأکید است این است که بخش ساخت سازه‌ای قادر به جلوگیری از تولید زنجیره‌هائی همچون (۲۷) و (۲۸) نیست زیرا قواعد ساخت سازه‌ای (ر.ک. قاعده a (23)) هم برای تولید جمله‌های لازم و هم جمله‌های متعدی تدوین شده‌اند و وجود V به عنوان مقوله نحوی 'فعل' در مدخل فعل handed و fell (و اصولاً هر فعل دیگری) برای درج آنها در زیرگروه فعل در نمودارهای درختی ساخت سازه‌ای کافی است. پس ساخت سازه‌ای قادر به طرد این جمله‌ها نیست. شروط خوش ساختی تمامیت و پیوستگی این وظیفه را در بخش ساخت نقشی به عهده دارند (همانجا). خواننده آگاه است که شروط تمامیت و پیوستگی در دستور واژی-نقشی همان وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که قواعد زیر مقوله‌ای محض در نظریه معیار به عهده داشتند. با این تفاوت که در نظریه معیار صحبت از مقولات نحوی همراه فعل است (همچون گروه

1) completeness condition

2) coherence condition

اسمی، گروه حرف اضافه‌ای، و امثال آن) در صورتی که در دستور واژی-نقشی سخن از نقشهای دستوری است.

ما تا این قسمت از بحث تلاش کرده‌ایم که تصویری از مبانی و مفاهیم عمده دستور واژی-نقشی ارائه کنیم. شواهد و داده‌هایی که تا کنون مورد استناد واقع شده‌اند (یعنی جمله‌های (۸) و (۱۵)) جمله‌های خبری ساده‌اند. همانطور که پیشتر گفته شد در دستور واژی-نقشی گشتار مفروض نیست و بنابراین ساختهایی همچون جملات امری و پرسشی (آری-نه) که در چهارچوب نظریه معیار به کمک قواعد گشتاری حذف فاعل و حرکت فعل کمکی به آغاز جمله اشتقاق می‌یافتند در این دستور عیناً به صورت امری و پرسشی (یعنی همان گونه که در روساخت هستند) توسط قواعد ساخت سازه‌ای تولید می‌شوند (ص ۲۱۹، ۲۲۸). در پاراگرافهای زیر به نحوه تحلیل جملات مرکب در چهارچوب این دستور خواهیم پرداخت و با مفاهیمی که در ارتباط با این جملات مطرح هستند آشنا خواهیم شد.

ما این بحث را با جملات مرکبی که در اشتقاق آنها در چهارچوب نظریه معیار گشتار حذف به قرینه دخالت دارد آغاز می‌کنیم. از آنجا که دستور واژی-نقشی فاقد گشتار است این جمله‌ها عیناً به همان صورتی که در روساخت ظاهر می‌گردند تولید می‌شوند. مصداق چنین جملاتی مثال (۲۹) است.

(92) The girl persuaded the baby to go. [(92)]

در این جمله the baby از نظر شمی هم به عنوان مفعول صریح فعل persuade و هم به عنوان فاعل فعل go تعبیر می‌شود. این تعبیر شمی در مدخل این فعل که در شماره (۳۰) نمایش داده شده منعکس است (ص ۲۲۰). در سطر آخر این مدخل آمده که فاعل گروه فعلی متمم (یعنی VCOMP) مفعول آن ساخت نقشی (یعنی مفعول فعل اصلی) هم هست. سطر سوم در این مدخل صرفاً به این اشاره دارد که این مدخل فعلی الزاماً نیاز به متمم فعلی با TO، یعنی 'مصدر بی‌زمان'^۱، دارد. نشانه تساوی و حرف c در کنار آن، یعنی 'c='، به معنای 'تساوی محدودکننده'^۲ است. به بیانی ساده شده، این به آن معناست که آنچه در سمت راست این نوع تساوی می‌آید (بر خلاف کلیه موارد تساوی

1) infinitive=INF 2) constraining equation

که قبلاً داشته‌ایم) 'ارزش' آن 'شاخص' نمی‌باشد بلکه محدودیت رخداد آن شاخص را نشان می‌دهد. حضور + در سمت راست این تساوی به این معناست که گروه مادر این شاخص (یعنی فعل persuade) دارای این محدودیت است که احتیاج به یک متمم فعلی بی‌زمان دارد (هوراکس، ص ۲۶۱، سلز ۱۴۵، ۱۴۶، و ۱۵۹).

- (30) Persuade: V, (↑TENSE)=PAST [(93)]
 (↑PRED)='PERSUADE<(↑SUBJ)(↑OBJ)(↑VCOMP)>'
 (↑VCOMP TO)=C⁺
 (↑VCOMP SUBJ)=(↑OBJ)

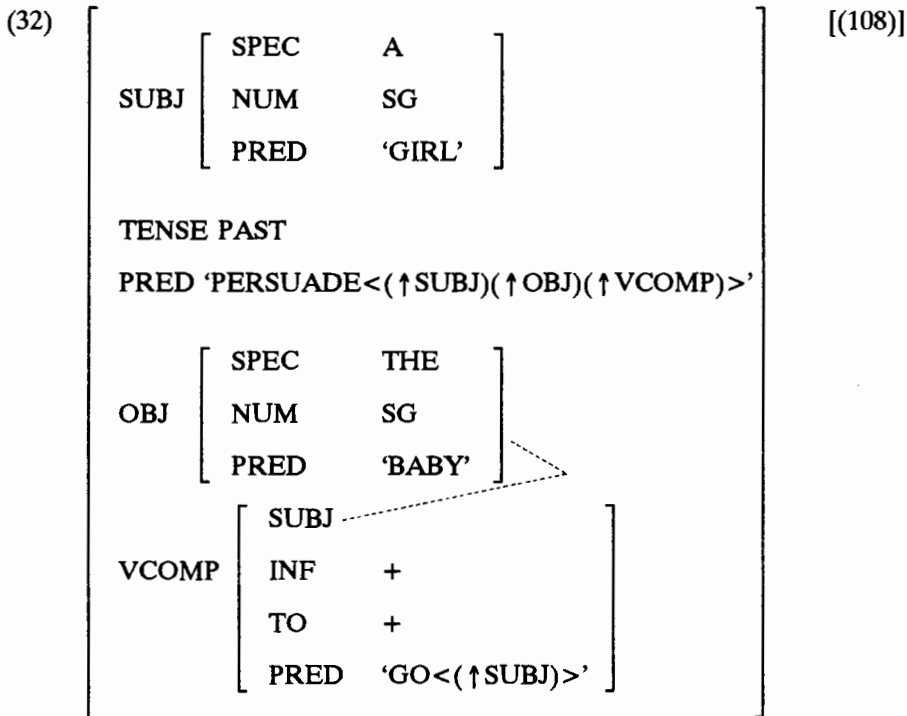
قواعد ساخت سازه‌ای مطرح شده در (۱۹) و (۲۳) برای تولید جمله‌های مرکب کارآمد نیستند. به عنوان نمونه، برای تولید جمله (۲۹) و جمله‌های مشابه لازم است به انتهای قاعده ساخت سازه‌ای a(23) سازه

$$\left(\begin{array}{c} VP' \\ (\uparrow VCOMP)=\downarrow \end{array} \right)$$

را نیز اضافه کنیم. این سازه به نظریه زبانی مورد وصف امکان می‌دهد که بتواند این گونه متمم‌های فعلی را تولید کند. این سازه خود به کمک قاعده ساخت سازه‌ای (۳۱) بازنویسی می‌شود.

- (31) VP' $\longrightarrow$ $\left(\begin{array}{c} \text{to} \\ (\uparrow TO)=+ \\ (\uparrow INF)=C^+ \end{array} \right) \begin{array}{c} VP \\ \uparrow=\downarrow \end{array}$ [(94)]

ساخت نقشی جمله (۲۹) در شماره (۳۲) نمایش داده شده است. در این ساخت نقشی خطوط نقطه‌چین حاکی از آن است که مفعول صریح بند پایه فاعل گروه فعلی متمم نیز هست (ص ۲۲۷). به ارتباط بین نقشهای دستوری در دو سطح مختلف (سطح بند پایه و سطح گروه فعلی متمم) در درون ساخت نقشی 'نظارت نقشی' گفته می‌شود (ص ۲۲۰). شایان ذکر است که در این دستور متمم‌هائی همچون VCOMP در ساخت نقشی (۳۲) هم همچون فاعل و مفعول، یک نقش دستوری تلقی می‌شوند.

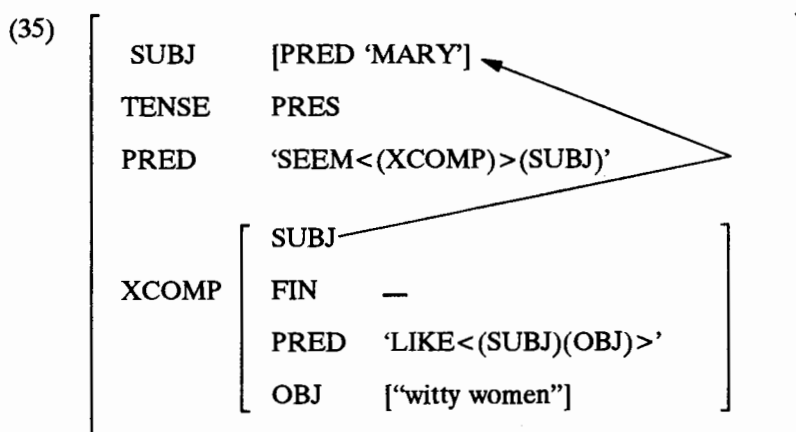
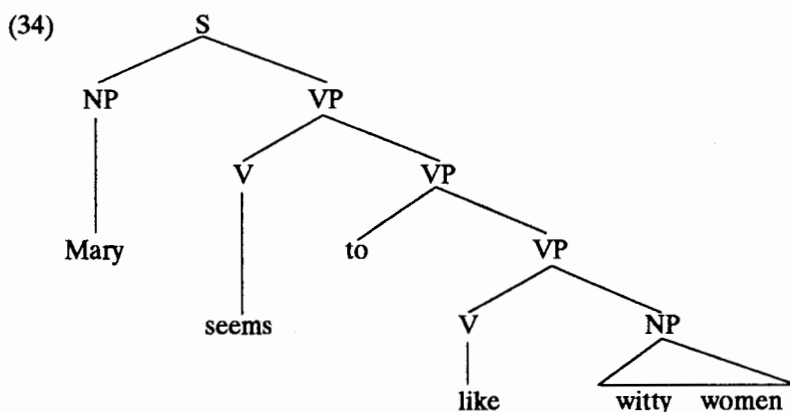


مورد دیگری از 'نظارت نقشی' در ساختهای ارتقاء مطرح است. دستور واژی-نقشی هم به ارتقاء فاعل به فاعل و هم فاعل به مفعول قائل است با این تفاوت که در اینجا گشتاری به نام ارتقاء مفروض نیست. این جمله‌ها عیناً همانطور که در رو ساخت ظاهر می‌گردند تولید می‌شوند و ارتباط شمی‌ای که بین سازه به اصطلاح ارتقاء یافته و جایگاه اصلی آن پیش از ارتقاء احساس می‌شود در ساخت نقشی این جمله‌ها نشان داده می‌شود (برزن ۱۹۸۲، ص ۳۷۴-۳۸۴). به عنوان مثال، جمله (۳۳) نمونه‌ای است از آنچه در نظریه معیار و دستور رابطه‌ای ارتقاء فاعل به فاعل خوانده می‌شود.

(33) Mary seems to like witty women.

[(128)b]

ساخت سازه‌ای (ساده شده) این جمله و ساخت نقشی آن به ترتیب در (۳۴) و (۳۵) نمایش داده شده‌اند (ص ۳۷۹).



XCOMP در ساخت نقشی (۳۵) همان گروه فعلی متمم است و FIN کوتاه شده finite 'فعل زماندار' است. می‌توان به جای آن از اختصار INF+ (که در نمودار ساخت نقشی (۳۲) ملاحظه می‌شود) استفاده کرد. همچنین علت بیرون بودن SUBJ از گوشه‌ها، یعنی نشانه < >، در گزاره فعلی در ساخت نقشی (۳۵) (یعنی سطر سوم در آن ساخت نقشی) این است که فاعل این فعل فاقد نقش تتا است و در واقع فعل seem هیچ نوع محدودیت‌گزینشی بر فاعل خود اعمال نمی‌کند (برزن ۱۹۸۲، ص ۲۸۹). همانطور که در ساخت نقشی (۳۵) مشاهده می‌شود ارتباط شمی بین فاعل سازه متمم و فاعل بند اصلی (یعنی ارتباطی که اصطلاحاً ارتقاء نامیده می‌شود) با نشانه پیکان نمایش داده شده است. بطور کلی اینکه آیا فاعل گروه فعلی متمم با فاعل یا مفعول فعل پایه مرتبط خواهد

بود یا نه قابل پیش‌بینی است و از این رو قاعده‌مند است. قاعده این است که اگر در مدخل فعلی آمده باشد که این فعل نیاز به گروه فعلی متمم دارد و همچنین آن مدخل دارای مفعول دوم هم باشد آنگاه باید انتظار داشت که مفعول دوم آن فعل با فاعل گروه فعلی متمم از نظر شمی یکسان باشند در صورتی که آن مدخل دارای مفعول دوم نباشد ولی دارای مفعول صریح باشد (ر.ک. مدخل (۳۰)) آنگاه انتظار می‌رود که مفعول صریح با فاعل گروه فعلی یکسان باشد. در صورتی که آن مدخل فاقد مفعول باشد (یعنی فعل لازم باشد) آنگاه باید انتظار داشت که فاعل این فعل با فاعل گروه فعلی متمم یکسان باشد. مصداق مورد آخر فعل *seem* است (ر.ک. (۳۳)، (۳۴)، و (۳۵)). این قاعده کلی در سطح واژگان روی مدخلها عمل می‌کند و در هر مورد پیش‌بینی می‌کند که فاعل گروه فعلی متمم با مفعول دوم، مفعول صریح، یا فاعل فعل پایه در آن مدخل مرتبط است. این قاعده 'قاعده واژی نظارت نقشی'^۱ نامیده می‌شود.^۲ تجلی این قاعده واژی در ساخت نقشی به صورت خطوط نقطه‌چین، یا پر، یا پیکان بین دو نقش دستوری مرتبط است که دو نمونه آن در ساختهای نقشی (۳۲) و (۳۵) مشاهده می‌شود (برزن، ص ۳۲۲، هوراکس، ص ۲۵۹، و سگت و زن، ص ۱۲۴ و ۱۲۵). انتخاب خطوط نقطه‌چین، یا پر، یا پیکان در مثالهای فوق‌الذکر سلیقه‌ای است.

نوع دیگری از نظارت که در دستور واژی-نقشی مطرح است 'نظارت سازه‌ای'^۳ است (کاپلان و برزن، ص ۲۳۲). وظیفه نظارت سازه‌ای نیز همچون نظارت نقشی این است که بین عناصری که از هم جدا هستند ارتباط برقرار می‌کند. اما تفاوت بین این دو نوع نظارت در این است که در نظارت نقشی نقشهای دستوری عوامل تعیین‌کننده هستند در صورتی که در نظارت سازه‌ای سازه‌های ساخت سازه‌ای عوامل مؤثرند. مشخصاً اینکه در نظارت نقشی فاعل گروه فعلی متمم با فاعل یا مفعول فعل اصلی

1) Lexical Rule of Functional Control

(۲) استثنائاتی به این قاعده کلی وجود دارد. به عنوان نمونه، در جمله زیر اگرچه فعل پایه دارای مفعول است اما برخلاف پیش‌بینی آن قاعده فاعل فعل پایه با فاعل گروه فعلی متمم مرتبط است. در مدخل این گونه فعلها نظارت ویژه آنها قید می‌شود و وجود این نظارت ویژه از عملکرد آن قاعده کلی جلوگیری می‌کند (هوراکس، ص ۲۵۰).

(i) Maggie promised Ron to sell Buckingham Palace to the highest bidder.

[(45)]

3) constituent control

مرتبط می‌گردد (ر.ک. بحث حذف به قرینه و ارتقاء در پاراگرافهای پیش) در صورتی که در نظارت سازه‌ای، عنصری که از نظر توالی سازه‌ای در ابتدای جمله‌ای قرار دارد نقش دستوری مشخصی را در درون آن جمله پر می‌کند. مصداق بارز نظارت سازه‌ای در زبان انگلیسی در جملات دارای پرسشواژه و جملات موصولی است. ما ابتدا این بحث را در جملات پرسشی توضیح می‌دهیم و سپس به شرح آن در جملات موصولی می‌پردازیم. به عنوان مثال، پرسشواژه who در (36)a در ابتدای بند پیرو قرار دارد و با فاعل آن بند مرتبط است و در (36)b با مفعول بند پیرو مربوط می‌باشد. ارتباط بین پرسشواژه و جایگاه تهی آن در درون بند پیرو به کمک مکانیزم نظارت سازه‌ای برقرار می‌گردد (ص ۲۳۱-۲۳۳).

- (36) a. The girl wondered who——saw the baby. [(116)]
b. The girl wondered who the baby saw——.

از آنجا که در نظارت سازه‌ای ساخت سازه‌ای دخیل است لازم است مکانیزم صوری مناسب برای نشان دادن ارتباط سازه‌ای بین عنصری که از نظر توالی سازه‌ای در ابتدای جمله قرار دارد با جایگاه تهی مربوط به آن در درون بند پیرو معرفی گردد. در دستور واژی-نقشی عنصر نخست فوق 'ناظر' و عنصر تهی مرتبط با آن 'منظور'^۱ خوانده شده است و از نشانه صوری ↓ و ↑ برای نشان دادن این دو استفاده می‌شود. نشانه‌های ناظر (یعنی ↓) و منظور (یعنی ↑) بین سازه‌هایی که (معمولاً) با فاصله از یکدیگر واقع‌اند ارتباط برقرار می‌کنند و بنابراین از این نظر با نشانه‌های ↓ و ↑ که 'اشراف بلافصل' را نشان می‌دهند متفاوت هستند. به بیانی دقیقتر، نشانه‌های ↓ و ↑ فرامتغیرهایی هستند که برای نمایش 'اشراف مقید'^۲ بکار می‌روند. علت انتخاب واژه مقید در 'اشراف مقید' این است که حد اکثر فاصله بین ناظر و منظور توسط 'گره‌های تحدید' رقم زده می‌شود (ص ۱۸۴، ۲۳۴). گره‌های تحدید در دستور واژی-نقشی همان وظیفه‌ای را به عهده دارند که 'محدودیت‌های' از نوع مطرح در رساله دکتری راس (۱۹۶۷) و چرخه‌ها در اثر ۱۹۷۷ چامسکی و پس از آن ایفاء می‌کنند (ص ۲۴۷). به زبانی ساده شده، گره‌های تحدید حداکثر میزان فاصله بین عناصر مرتبط با هم، یعنی ناظر و منظور، را تعیین

1) controllee

2) bounded domination

می‌کنند. کاپلان و برزنن، به پیروی از چامسکی، گره‌های جمله، گروه اسمی مرکب، و جمله تیره را به عنوان گره‌های تحدید پذیرفته‌اند و بر این باورند که این گره‌ها مجموعه‌ای همگانی را تشکیل می‌دهند که زبانها از میان آنها انتخاب می‌کنند. آنها همچنین به انعطافی که زبانها در خصوص حد اکثر فاصله بین ناظر و منظور نشان می‌دهند اشاره کرده‌اند و گفته‌اند که مثلاً در زبانهای اسکاندیناوی، بر خلاف تمایل کلی در انگلیسی، امکان وجود بیش از یک گره تحدید بین ناظر و منظور نیز هست. در دستور واژی-نقشی، گره‌های تحدید در قواعد ساخت سازه‌ای و نمودارهای درختی ساخت سازه‌ای در درون مربع جای داده می‌شوند (ص ۲۴۴-۲۵۳).

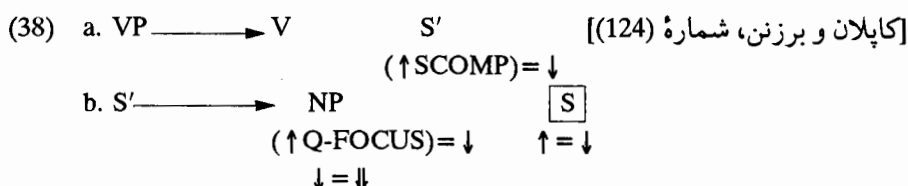
برای روشنتر کردن بحث نظارت سازه‌ای و مفاهیم مرتبط با آن نحوه اشتقاق جمله b(36) را نشان می‌دهیم. مدخل فعل اصلی این جمله در شماره (۳۷) نمایش داده شده است. در انتهای سطر دوم این مدخل آمده است که این فعل نیاز به یک بند متمم مفعولی دارد.

[(123)]

(37) wondered: V, (↑TENSE)=PAST
(↑PRED)='WONDER<(↑SUBJ)(↑SCOMP)>'

قواعد ساخت سازه‌ای شماره (۱۹)، (۲۳)، و (۳۱) قادر به تولید مثالی همچون b(36) که دارای بند متمم مفعولی است نمی‌باشند. از این رو برای اشتقاق اینگونه جمله‌ها لازم است چند قاعده ساخت سازه‌ای به مجموعه قواعد ساخت سازه‌ای فوق‌الذکر بیفزائیم. طبق قاعده ساخت سازه‌ای a(38) بندهای متمم زیر گره جمله تیره تولید می‌شوند و بر اساس قاعده b(38) گره جمله تیره خود از دو سازه 'گروه اسمی' و 'جمله' تشکیل می‌شود. زیر گره گروه اسمی در b(38) پرسشواژه که در دستور واژی-نقشی 'کانون پرسش' خوانده می‌شود ظاهر می‌گردد و از آنجا که این سازه ناظر بر سازه تهی (یعنی منظور) در بند پس از خود است با نشانه $\Downarrow$ مشخص شده است. تساوی $\Downarrow = \Downarrow$ در زیر گروه اسمی به این معناست که 'ساخت نقشی من با ساخت نقشی سازه‌ای که در زیر خواهد آمد (یعنی سازه منظور) مرتبط است' (کاپلان و برزنن، ص ۲۳۵، هوراکس، ص ۲۷۰ و ۲۷۱). لازم به یادآوری است از آنجا که 'جمله' در زبان انگلیسی گره تحدید

است در قاعده ساخت سازه‌ای b(38) درون مربع نهاده شده است.



‘کانون پرسش’ عنصری است که حاوی اطلاع نو است. مدخل واژگانی پرسشواژه‌ای که در مثال b(36) در جایگاه ‘کانون پرسش’ واقع است در شماره (۳۹) آورده شده است.

(39) *who*: N, ($\uparrow$ PRED) = 'WHO' [(125)]

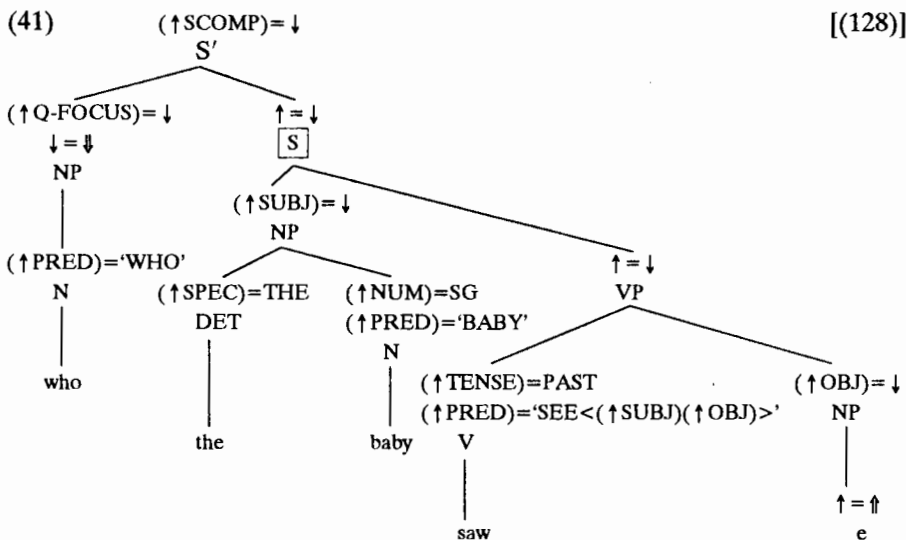
قاعدهٔ ساخت سازه‌ای دیگری برای اشتقاق جملاتی همچون b(36) مورد نیاز است. آن قاعده سازهٔ 'تهی' ^۱منظور را در بند متمم به دست می‌دهد. این قاعده که در شمارهٔ (۴۰) نقل شده است در حقیقت منعکس‌کنندهٔ این احساس شمی است که در درون بند متمم خلأ وجود دارد. نباید فراموش کرد که نشانهٔ ↑ به همراه عنصر منظور ظاهر می‌شود و تساوی ↑ = ↑ به این معنی است که ساخت نقشی من با ساخت نقشی سازه‌ای که قبلاً آمده (یعنی سازهٔ ناظر) مرتبط است (همانجا).



کاپلان و برزنن یادآوری کرده‌اند که سازه‌ی تهی‌منظور همانند ردّهای به جا گذاشته شده در پی عملکرد گشتار حرکت پرسشواژه در آثار چامسکی است. آنها خاطرنشان کرده‌اند که تفاوت بین آن دو در این است که اولاً عنصر تهی مورد نظر آنها توسط قواعد ساخت سازه‌ای تولید می‌شود در صورتی که در نظریه‌ی چامسکی ردّها در ژرف ساخت (یا ژ-ساخت) وجود ندارند بلکه تنها پس از عملکرد گشتارهای حرکت ظاهر می‌شوند و ثانیاً در دستور واژی-نقشی عنصر تهی تنها در بحث نظارت سازه‌ای مطرح است در صورتی که در نظریه‌ی چامسکی ردّها در پدیده‌هایی که در چهارچوب دستور واژی-نقشی زیر عنوان نظارت نقشی مطرح‌اند، مثل ارتقاء، نیز بکار گرفته می‌شوند (ص ۲۷۸، پی‌نوشت ۲۲). اکنون به بحث اصلی خود در ارتباط با مثال b (36) باز می‌گردیم.

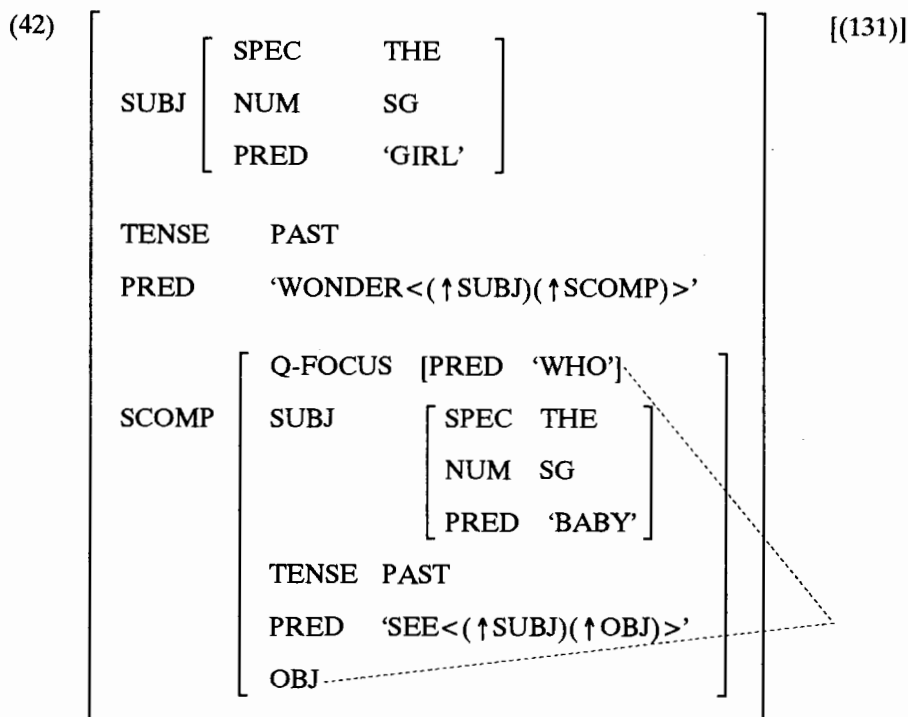
1) empty=e

در شماره (۴۱) نمایش داده شده است.



همانطور که در نمودار ساخت سازه‌ای (۴۱) مشاهده می‌شود بین گره ناظر و منظور تنها یک گره تحدید، یعنی [S] وجود دارد. ارتباطی که از نظر شمی بین 'کانون پرسش' و مفعول صریح بند متمم در مثال (36)b احساس می‌شود در ساخت نقشی این جمله نیز منعکس است (کاپلان و برزن، ص ۲۳۸). ساخت نقشی این مثال در شماره (۴۲) نمایش داده شده است. تا این قسمت از بحث نظارت سازه‌ای از جملات دارای پرسشواژه و مفهوم کانون سخن گفته‌ایم. همانطور که پیشتر گفتیم نظارت سازه‌ای در بندهای موصولی هم مطرح است. برای پرداختن به این موضوع نیاز به معرفی مفهوم دیگری داریم. در دستور واژی-نقشی علاوه بر 'کانون'، 'مبتدا'¹ نیز مفروض است. کاپلان و برزن در تعریف مبتدا گفته‌اند که از یک جهت شبیه کانون است زیرا مبتدا هم به عنصری دلالت می‌کند که در ابتدای بند متمم واقع می‌شود و خود در درون آن بند متمم دارای نقشی دستوری است اما برخلاف کانون که حاوی اطلاع نواست مبتدا القاء‌کننده اطلاع کهنه است و نتیجتاً به عنصر دیگری قابل ارجاع است (ص ۲۵۵). به عنوان نمونه، مثال شماره (۴۳) را، که دارای بند موصولی است، در نظر می‌گیریم. به منظور خودداری از ترسیم نمودارهای درختی بیشتر و کوتاه کردن بحث، در شماره (۴۴) تنها به ذکر

1) TOPIC

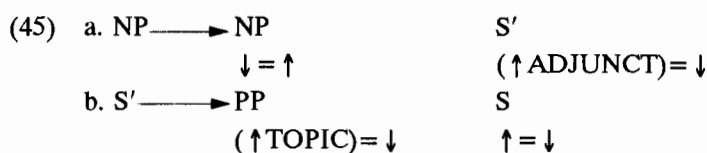


عناصر پایانی در نمودار ساخت سازه‌ای مثال (۴۳) اکتفا می‌کنیم. این مثالها برگرفته از برزنن (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) است.

(43) The person to whom he seems sick

(44) The person to whom he seems sick e

گروه حرف اضافه‌ای to whom در مثال (۴۳) و (۴۴) مبتداست زیرا در ابتدای بند موصولی واقع است و با عنصر تهی در درون آن بند، یعنی در زنجیره [he seems sick e] مرتبط است. به بیانی روشنتر، از نظر شمی عنصر تهی همان to whom است. از طرفی دیگر، مرجع گروه حرف اضافه‌ای to whom، the person است و نتیجتاً این گروه حرف اضافه‌ای حاوی اطلاع تکراری و کهنه است. مثالهای (۴۳) و (۴۴) به کمک قواعد ساخت سازه‌ای زیر تولید می‌شوند (برزنن، ص ۳۰۹).



ساخت دیگری که در چهارچوب دستور واژی-نقشی به کمک قاعده ساخت سازه‌ای b(45) تولید می‌شود 'مبتدا سازی' است. مصداق آن در زبان انگلیسی جمله شماره (۴۶) است که در آن Fresno در جایگاه مبتدا واقع است و در عین حال فاعل بند پیرو نیز می‌باشد (سلز، ص ۱۸۰).

(46) Fresno, they tell me is nice in winter.

[(89)b]

در دستور واژی-نقشی مفاهیم مبتدا و کانون هم نقش دستوری (مقایسه کنید نقش فاعلی، مفعولی، فعلی، متممی، و امثال آن) پنداشته می‌شوند (کاپلان و برزن، ص ۲۵۵، و برزن، ص ۲۸۷). با تلقی کردن مبتدا و کانون به عنوان نقشهای دستوری تمایز چندانی بین 'نظارت نقشی' و 'نظارت سازه‌ای' باقی نمی‌ماند. در واقع در آثار جدیدتر دستور واژی-نقشی نظارت سازه‌ای جزء نظارت نقشی محسوب می‌گردد. کاپلان و زن (۱۹۸۹) ضمن انتقاد از تحلیل پیشین دستور واژی-نقشی از جملات دارای پرسشواژه و جملات دارای مبتدا استدلال کرده‌اند که وظیفه نظارت سازه‌ای را می‌بایست به عهده ساخت نقشی واگذار نمود (ص ۱۸). در تحلیل تازه پیشنهادی آنها جملاتی همچون (۳۶) و (۴۶) به کمک قواعد ساخت سازه‌ای مانند قاعده b(38) و b(45) تولید می‌شوند اما قاعده (۴۰) که سازه تهی را معرفی می‌کند محذوف است (زیرا دیگر نیازی به فرض عنصر تهی نیست) و ارتباط بین پرسشواژه، یا کانون، و جایگاه اصلی آن (بنگرید به مثال (۳۶)) و نیز ارتباط بین مبتدا و جای اصلی آن (ر.ک. مثال (۴۶)) تنها در ساخت نقشی به کمک خط‌های پر (یا نقطه چین یا پیکان) نشان داده می‌شود (ر.ک. ساخت نقشی شماره (۴۲)). به بیانی دیگر، در این تحلیل همان روالی را که برای نشان دادن رابطه بین عنصر ناظر و منظور در ساخت ارتقاء (بنگرید به نمودار (۳۵)) و در حذف به قرینه (بنگرید به نمودار (۳۲)) قائل هستیم در مورد جمله‌های دارای پرسشواژه و مبتدا نیز بکار می‌بندیم (کاپلان و زن، ص ۳۰). با طرح این تحلیل تازه دیگر نیازی به فرض عنصر تهی در ساخت سازه‌ای (ر.ک. نمودار (۴۱)) و فرامتغیرهای ↑ و ↓ که به منظور نمایش ارتباط بین سازه‌هایی که با فاصله از یکدیگر در ساخت سازه‌ای قرار دارند معرفی شده بودند نیز نیست و از این رو هر دو کلاً محذوف‌اند.

علاوه بر نظارت نقشی 'نظارت ارجاعی'^۱ نیز در نظریه مورد وصف مطرح است. وظیفه نظارت ارجاعی در واقع برقراری رابطه بین مرجعدارها، ضمیرهای شخصی، ضمیر انتزاعی و مرجع آن می باشد. این وظیفه در ساخت نقشی انجام می گیرد (سلز، ص ۱۳۶). برزنن در بحث نسبتاً مفصلی (ص ۳۲۷-۳۴۳) به شرح تفاوت بین تحلیل دستور واژی-نقشی از ضمیر انتزاعی و تحلیل نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی از آن پرداخته است و مفهوم 'تسلط نقشی'^۲ را به جای 'تسلط سازه‌ای' مطرح کرده است. ما از وارد شدن به آن ظرائف در اینجا خودداری می‌کنیم. در دستور واژی-نقشی نظارت نقشی و نظارت ارجاعی مجموعاً زیر عنوان 'نظریه نظارت' مطرح‌اند.

از مفاهیم دیگری که در دستور واژی-نقشی مطرح است مفهوم 'حاکمیت' است. برزنن این مفهوم را به عنوان توانائی یک واژه برای تعیین مشخصه‌های سازه‌های دیگر تعریف کرده است. در دستور واژی-نقشی حروف اضافه حالت مفعولهای وابسته به خود را تعیین می‌کنند (ر.ک. نمودار ساخت نقشی (۱۴)) و فعلها حالت و شخص و شمار فاعل و مفعولهای صریح و دوم را معلوم می‌کنند و این امر در ساخت نقشی انجام می‌گیرد (برزنن، ۳۱۰-۳۱۷).

دستور واژی-نقشی مبنای توصیف تعداد قابل توجهی از زبانهای جهان (از جمله عربی، تعدادی از زبانهای رومیانی، هندی-اردو، تعدادی از زبانهای شاخه بتو (در افریقا)، و البته گروهی از زبانهای شاخه ژرمنی) واقع شده است. هم اکنون نحوه محدود و مختصر کردن قواعد ساخت سازه‌ای، نظارت نقشی و ارجاعی، انطباق بین نقشهای تنا و نقشهای دستوری از جمله مباحثی است که نظریه پردازان این دستور به آن توجه ویژه دارند و محور تحقیقات در این نظریه است. در اینجا به صورت گذرا به این تحولات جاری در نظریه اشاره خواهیم کرد. همانطور که در سراسر مبحث معرفی دستور واژی-نقشی ملاحظه شد هرگاه ساخت نحوی تازه‌ای مطرح می‌گردید بلافاصله قاعده ساخت سازه‌ای تازه‌ای برای تولید آن هم معرفی می‌شد. این وضعیت از نظر نظری مطلوب نیست زیرا در این صورت تعداد قواعد ساخت سازه‌ای در یک زبان متعدد خواهد بود و زبانهای مختلف می‌توانند از جهت ساختار قواعد ساخت سازه‌ای بسیار متفاوت باشند

1) anaphoric control

2) function-command=F-command

که این خود با باور داشتن به همگانیهای زبانی مغایرت دارد. در ساختار قواعد ایکس-تیره، آن گونه که در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی مطرح است، این آزادی و انعطاف فراوان وجود ندارد. از این رو خانم برزن بر این باور است که ساخت سازه‌ای بطور اعم و قواعد ساخت سازه‌ای بطور اخص آنطور که باید و شاید در نظریه واژی-نقشی مورد توجه قرار نگرفته‌اند و از این رو نحوه محدود و مختصر کردن این قواعد از مباحث نظری مطرح در این دستور است و پژوهشهایی در این خصوص در جریان است (مبتنی بر گفتگوی حضوری نگارنده با خانم برزن). درباره تحقیقات جاری در بحث نظارت (شامل نظارت نقشی و ارجاعی) تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که از آنجا که مرجع‌گزینی یک مقوله خوانشی است (یعنی مثلاً ضمیر انعکاسی با کدام گروه اسمی هم‌مرجع است و از این رو هر دو یک گونه خوانش می‌یابند و فهمیده می‌شوند) جا دارد این ارتباط تنها در بخش ساخت نقشی مطرح نباشد بلکه لازم است بخش معنا را نیز در این مقوله وارد کرد. این استدلال مبنای بازنگری در بحث نظارت ارجاعی (=مرجع‌گزینی) در دستور واژی-نقشی است. درباره مسئله انطباق بین نقشهای تتا و نقشهای دستوری تنها به این توضیح اکتفا می‌کنیم که در آثار اخیر دستور واژی-نقشی بیشتر از پیش به ساخت معنایی (=ساخت نقشهای تتا) اهمیت داده شده است و اکنون دیگر نقشهای دستوری (همچون فاعل و مفعول) در مدخلهای فعلی در واژگان ثبت نمی‌گردند بلکه به کمک چند 'اصل انطباق'، که از همگانیهای زبانی است، بین نقشهای تتای افعال در ساخت معنایی و نقشهای دستوری موجود در ساخت نقشی انطباق برقرار می‌شود^۲ (برزن و کانروا ۱۹۸۹، ص ۲۲-۲۸، برزن و زن ۱۹۹۰، ص ۴۸-۵۲، برزن ۱۹۹۰، ص ۶۴۳-۶۴۹، و برزن ۱۹۹۴، ص ۸۹-۹۲). به عنوان نمونه، فعل متعدی cook نیاز به یک عامل و یک پذیرا دارد. علاوه بر این، به همراه هر نقش تتا یک مشخصه نحوی کلی ثبت می‌شود. مشخصه نحوی کلی همراه عامل [0-] است و این به آن

1) mapping principle

۲) واژه 'انطباق' را در برابر مفهوم mapping در دستور واژی-نقشی و مفهوم alignment در دستور رابطه‌ای بکار برده‌ایم. این به آن خاطر است که از نظر محتوایی هر دو به یک پدیده دلالت می‌کنند: برقراری ارتباط بین سازه‌های بخش حالت‌های معنایی و سازه‌های بخش رابطه‌ها/نقشهای دستوری. از آنجا که دستور واژی-نقشی، بر خلاف دستور رابطه‌ای، به بخش ساخت سازه‌ای جدا از ساخت نقشی قائل است انطباق بین سازه‌های این دو نیز مطرح است.

معناست که عامل هیچ‌گاه در نقش مفعول (صریح و غیرصریح) ظاهر نمی‌شود بلکه می‌تواند به صورت فاعل یا مفعول متممی تجلی یابد. مشخصه نحوی کلی دیگر [-r] است که حرف اول واژه restricted است و بنابراین این مشخصه برابر restricted-(unrestricted=) 'بدون محدودیت' می‌باشد. اگر نقش تنایی با این مشخصه نحوی همراه باشد، یعنی $\theta_{[-r]}$ ، معنی آن این است که این نقش تنها در ساخت نقشی یا با فاعل یا با مفعول منطبق خواهد شد (همان منابع). ساخت معنایی فعل فوق الذکر در شماره (۴۷) آمده است (برزن ۱۹۹۰، ص ۶۴۷ و ۶۴۸). در این مثال ag کوتاه شده agent 'عامل' و pt مخفف 'patient پذیرا' می‌باشد.

[(21)]

<ag pt>
[-o] [-r]

(47) cook

به بیانی ساده شده، از آنجا که در ساخت معنایی (۴۷) هم عامل وجود دارد و هم پذیرا اصول انطباق پیش‌بینی می‌کنند که عامل و پذیرا در ساخت معنایی به ترتیب با فاعل و مفعول صریح در ساخت نقشی انطباق می‌یابند. نمودار (۴۸) انطباق بین اطلاعات این دو ساخت را به نمایش گذاشته است.

[(22)]

<ag	pt>
[-o]	[-r]
S	O

ساخت نقشی

(48) cook : ساخت معنایی / ساخت نقشهای تناء

اما در صورتی که در ساخت معنایی عامل وجود نداشته باشد یا حذف شود آن‌گاه اصول انطباق پیش‌بینی خواهند کرد که پذیرا با فاعل در ساخت نقشی منطبق خواهد بود. مصداق این وضعیت در گونه مجهول فعل cook، یعنی cooked، که در شماره (۴۹) نمایش داده شده است ملاحظه می‌شود (همانجا).

[(23)]

<ag	pt>
[-o]	[-r]
ϕ	
	S

: ساخت نقشی

(49) cooked : ساخت معنایی / ساخت نقشهای تناء

مبحث انطباق زیر عنوان 'نظریه انطباق واژی'^۱ در دستور واژی-نقشی مطرح است (برزن و کانروا ۱۹۸۹، ص ۲۲، برزن و زن ۱۹۹۰، ص ۴۸، برزن ۱۹۹۰، ص ۶۴۳، برزن ۱۹۹۴، ص ۸۹). نظریه انطباق واژی همچنین در برگرنده و جایگزین فرایندهای حشو واژی، همچون رابطه بین معلوم و مجهول (ر.ک. قاعده (۱۷))، در آثار اصلی دستور واژی-نقشی (یعنی آثاری که در مجموعه مقالات سال ۱۹۸۲ به ویرایش برزن چاپ شده) می‌باشد. در گونه امروزی دستور واژی-نقشی تفاوت بین ساخت معلوم و مجهول بر اساس تفاوت بین انطباق نقشهای تتای فعل معلوم با ساخت نقشی مربوط به آن و انطباق نقشهای تتای فعل مجهول با ساخت نقشی مربوط به آن مشخص می‌شود. به بیانی روش‌تر، همانطور که مثالهای (۴۸) و (۴۹) نشان می‌دهند، نقشهای تتای فعل معلوم و فعل مجهول عیناً یکسان است، یعنی در هر دو یک عامل و یک پذیرا مشاهده می‌شود، اما در ساخت معلوم عامل با فاعل و پذیرا با مفعول صریح انطباق می‌یابد در صورتی که در ساخت مجهول عامل یا محذوف است یا با عبارت کنادی (در انگلیسی) انطباق می‌یابد و پذیرا با فاعل منطبق می‌گردد (برزن ۱۹۹۰، ص ۶۴۵-۶۴۸). پیش از ترک بحث انطباق بین نقشهای تتا و نقشهای دستوری لازم به یادآوری است که طرح امکان انطباق بین این دو مقوله برای نخستین بار در دستور حالت مطرح گشت.

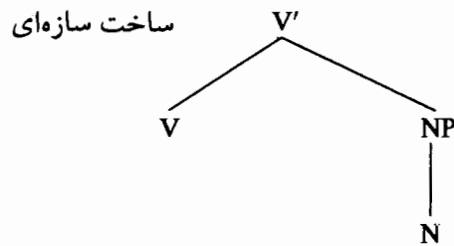
در تازه‌ترین سیمای دستور واژی-نقشی که برزن ترسیم کرده تأکید شده است که ساخت نقشهای تتا، ساخت نقشی، ساخت سازه‌ای سه بخش از نظر صوری و تشکیلاتی متفاوت و در عین حال هم طراز و موازی هستند که مجموعاً دستور همگانی را تشکیل می‌دهند (۱۹۹۴، ص ۷۳). منظور از سه بخش هم طراز و موازی این است که یکی از دیگری اشتقاق نمی‌یابد. آنچه بین بخش‌های این نظریه مطرح است انطباق بین مفاهیم یک بخش (مثلاً نقشهای تتا در بخش معنایی-موضوعی) با مفاهیم بخش دیگر (مثلاً نقشهای دستوری در بخش ساخت نقشی و همچنین انطباق بین نقشهای دستوری در ساخت نقشی با گروه‌های اسمی فاعلی و مفعولی در بخش ساخت سازه‌ای (نگاه کنید به قواعد ساخت سازه‌ای (19)a-c(19))) می‌باشد.

1) Lexical Mapping Theory

هیأت کلی سه بخش اصلی در انگارهٔ امروزی دستور واژی-نقشی در نمودار (۵۰)، که مأخوذ از مقالهٔ (۱۹۹۴) برزنن است، ترسیم شده است.

(50) ساخت معنائی- موضوعی $R < \theta_1 \dots \theta_n >$ [شکل (۱)]
 $[f_1] \dots [f_n]$

ساخت نقشی $\left[\begin{array}{ll} \text{SUBJ} & [\vdots] \\ \text{OBJ} & [\vdots] \\ \text{PRED} & \dots \end{array} \right]$



فصل یازدهم

دستور ساخت گروهی تعمیم یافته و دستور ساخت گروهی هسته بنیان

به هنگام معرفی کتاب ساختهای نحوی، در فصل دوم کتاب حاضر، آموختیم که چامسکی پس از کنار نهادن 'دستور مرحله‌ای محدود' (به علت عدم کارآئی آن برای توصیف زبانهای انسان) امکان استفاده از انگاره صوری پیشنهادی ساختگرایان امریکائی، یعنی 'تحلیل سازه‌ای بلافصل'، را مطرح کرد و اعلام نمود که اگرچه این انگاره صوری، که وی آنرا 'دستور ساخت گروهی' نامید، نارسائیهای 'دستور مرحله‌ای محدود' را ندارد اما (به دلائلی که در آن فصل ذکر شد) انگاره مطلوب نیست. انگاره مطلوب پیشنهادی او دستوری بود که هم متشکل از قواعد دستور ساخت گروهی بود و هم قواعد گشتاری. از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ تعدادی از زبانشناسان به تدوین دستورهایی همت گماشتند که قواعد گشتاری کلاً در آن محذوف بودند. پیشگام این رویکرد به دستور (یعنی دستور زایشی فاقد گشتار) مایکل بریم (۱۹۷۶، ۱۹۷۸، و ۱۹۷۹) بود. این رویکرد از آغاز دهه هشتاد با سلسله مقاله‌هایی که ابتدا توسط گزدار^۱ (زبانشناس انگلیسی تبار) انتشار یافت و سپس در آثاری که توسط وی، کلاین^۲ (زبانشناس انگلیسی)، پولام^۳، و ساگ^۴ (زبانشناسان امریکائی) مشترکاً نشر یافتند با چهره‌ای متفاوت از انگاره بریم به یک نظریه زبانی تبدیل شد و اکنون یکی از نظریه‌های مسلط در زبانشناسی صورت‌گرا به شمار می‌آید. این نظریه زبانی به نام 'دستور ساخت گروهی تعمیم یافته'^۵ مشهور است.

1) G. Gazdar

2) E. Klein

3) G. Pullum

4) I. Sag

5) Generalized Phrase Structure Grammar = GPSG

انشعاب عمده‌ای که در این نظریه رخ داده است به 'دستور ساخت گروهی هسته بنیان'^۱ معروف است. ما در همین فصل به معرفی آن دستور نیز خواهیم پرداخت. همان طور که در مبحث معرفی دستور واژی-نقشی در فصل پیش خواندیم در این دستور نیز گشتارها کلاً محذوف‌اند و از این نظر این دو نظریه صورت‌گرای زایشی شبیه هم هستند. در این خصوص نکته‌ای که در خور ذکر است این است که تصمیم برای حذف گشتارها در این دو نظریه به دلائل متفاوت گرفته شد. استدلال برزنن برای حذف گشتارها اساساً عدم واقعیت روانشناختی گشتارها بود در صورتی که گزدار عمدتاً به خاطر هرچه محدودتر کردن بخش‌ها و ابزارهای صوری بکار گرفته شده در دستور زایشی-گشتاری اقدام به حذف گشتارها کرد زیرا به اعتقاد او قوی‌ترین شیوه محدود کردن یک بخش زبانی (مشخصاً بخش گشتارها در بحث کنونی ما) حذف کامل آن است (گزدار ۱۹۸۲، ص ۱۳۲). اما در عین حال، به نظر گزدار، تدوین چنین نظریه محدودی سه پی‌آمد عمده دارد: پی‌آمد نخست آن برای فرایند زبان آموزی کودک است بدین معنا که با حذف گشتارها تنوع انگاره‌های صوری‌ای که ذهن در فرایند یادگیری زبان از میان آنها انتخاب می‌کند محدودتر می‌شود. پی‌آمد دیگر آن این است که ما قادر خواهیم بود توجیهی برای این واقعیت بدیهی که جملاتی که ما می‌شنویم به سرعت پردازش ذهنی و درک می‌شوند ارائه نمائیم. مطالعات موجود درباره زمان مورد نیاز برای پردازش جملات در چهارچوب این انگاره‌های صوری ساده شده همسو با واقعیت فوق‌الذکر در خصوص ادراک و پردازش ذهنی جملات است در صورتی که اطلاعات موجود درباره زمان پردازش جملات در چهارچوب انگاره‌های صوری مجهز به قواعد گشتاری حاکی از آن است که زمان مورد نیاز بسیار بیشتر است و از این رو این انگاره‌ها مغایر این واقعیت بدیهی در خصوص ادراک و پردازش جملات می‌باشند. پی‌آمد آخر اینکه بخش نحو تنها دارای یک سطح است و از این رو تمایز بین ژرف‌ساخت و روساخت منتفی است (گزدار ۱۹۸۱a، ص ۱۵۵، گزدار ۱۹۸۱b، ص ۲۶۷، ۲۷۵، و ۲۷۶، و گزدار ۱۹۸۲، ص ۱۳۲-۱۳۴). به دیگر سخن، از آنجا که بنیان‌های دستور مورد وصف (مشخصاً قائل نبودن به گشتارها و نتیجتاً یک سطحی بودن بخش نحو) همسو با یافته‌های روان‌شناسان

1) Head-Driven Phrase Structure Grammar= HPSG

در خصوص فراگیری زبان و زمان پردازش و درک جملات زبان است از این رو، به باور هوراکس، باید این همسوئی را انگیزه و دلیلی برای اتخاذ چنین انگارهٔ صوری زبانی تلقی کرد زیرا بر اساس چنین انگاره‌ای پیوند بین مفاهیم و بنیادهای زبانشناسی نظری و روانشناسی و نیز انگاره‌های رایانه‌ای پردازش زبان تسهیل می‌شود. در ابتدای مبحث معرفی دستور واژی-نقشی هم، به نقل از برزنن، گفته شد که با طرح این دستور در واقع همسوئی بین زبانشناسی نظری، روانشناسی، و علم رایانه به وجود می‌آید. از این رو، باید گفت که از این لحاظ این دو نظریهٔ صورت‌گرا وجه اشتراک دارند و از نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی که بر چنین همسوئی تأکید ندارد متمایزند. آثار عمده‌ای که معرف 'دستور ساخت گروهی تعمیم یافته' می‌باشند عبارتند از گزدار (۱۹۸۱a، ۱۹۸۱b، ۱۹۸۲)، گزدار و پولام (۱۹۸۲)، گزدار، کلاین، پولام، و ساگ (۱۹۸۵). افزون بر منابع و مآخذ اصلی فوق‌الذکر فصل سوم کتاب سلز (۱۹۸۵)، فصل سوم کتاب هوراکس (۱۹۸۷)، و فصل ششم مجموعه‌ای که دُرسته و جوزف (۱۹۹۱) گردآوری کرده‌اند به معرفی مفاهیم بنیادی در این نظریه پرداخته‌اند. کتاب بورسلی^۱ (۱۹۹۱) همزمان به معرفی و توصیف مفاهیم در 'نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی'، 'دستور ساخت گروهی تعمیم یافته' و 'دستور ساخت گروهی هسته بنیان' اختصاص یافته است. پیش از وارد شدن به مبحث معرفی این نظریهٔ زبانی این نکتهٔ کلی را در مورد آن متذکر می‌شویم که دستور ساخت گروهی تعمیم یافته اساساً نظریه‌ای است صوری مربوط به بخش نحو و بخش معناشناسی. میزان اتکای این دستور به فرمولهای صوری و ریاضی‌گونه به مراتب نسبت به دو رقیب عمدهٔ خود، یعنی نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی و دستور واژی-نقشی، بیشتر است. ما در اینجا تلاش خواهیم کرد که به زبانی حتی المقدور ساده و با کاستن از پیچیدگیهای صوری و ریاضی‌گونه، مفاهیم عمدهٔ مطرح در این نظریه را معرفی کنیم.

ما برای معرفی دستور ساخت گروهی تعمیم یافته از مقاله (۱۹۸۲) گزدار که در آن بنیان‌ها و مفاهیم این نظریه شرح داده شده است آغاز می‌کنیم و هر کجا لازم باشد از آثاری که در حول و حوش زمان نشر آن مقاله انتشار یافته‌اند نیز بهره خواهیم گرفت اما

1) R. Borsley

برای نمایش قواعد و نمودارها حتی الامکان از کتاب گزدار، کلاین، پولام، و ساگ (۱۹۸۵) استفاده خواهیم کرد زیرا در این اثر تغییرات اساسی و نوآوریهای کلی در قواعد ارائه شده در آثار اولیه در این دستور اعمال شده‌اند.

دستور ساخت گروهی تعمیم یافته گونه‌ای است از دستور زایشی که فاقد قواعد گشتاری است و کلیه قواعد ساخت گروهی مطرح در این دستور از نوع بافت آزاد می‌باشند (گزدار ۱۹۸۲، ص ۱۳۲). این قواعد ساخت گروهی نوعی قواعد ایکس تیره‌اند که حداکثر دو خط تیره را جایز می‌شمارند (گزدار ۱۹۸۲، ص ۱۳۵، گزدار و همکاران ۱۹۸۵، ص ۲۵) اما عملاً مشاهده می‌شود که در اثر ۱۹۸۲ گزدار به طور منظم از قواعد ایکس تیره استفاده شده ولی در آثار دیگر (همچون گزدار ۱۹۸۱a، ۱۹۸۱b، و گزدار و همکاران ۱۹۸۵) به ندرت این قواعد بکار رفته‌اند و همان مقولات سنتی دستور زایشی گشتاری مانند جمله، گروه اسمی، گروه فعلی، فعل، گروه حرف اضافه‌ای مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در خصوص قواعد ساخت گروهی تأکید بر این است که این قواعد وظیفه اشتقاق نمودارهای درختی را به عهده ندارند بلکه می‌بایست آنها را به عنوان 'شرط خوش ساختی' برای نمودارهای درختی پنداشت (گزدار ۱۹۸۲، ص ۱۳۷، گزدار و همکاران ۱۹۸۵، ص ۴۴). به بیانی دیگر، این قواعد نمودارهای درختی مجاز را تعیین می‌کنند نه اینکه همانند دستگاه یا ماشینی این نمودارها را تولید می‌کنند. قواعد ساخت گروهی مطرح در نظریه معیار دو وظیفه به عهده داشتند: (الف) نشان دادن اشراف بلافصل گره مادر بر دختران خود و (ب) توالی خطی رخداد گره‌های دختر. مثلاً قاعده ساخت گروهی (۱) زیر حاکی از این است که گره مادر، یعنی جمله، بلافاصله بر گره‌های گروه اسمی و گروه فعلی، که دختران او هستند، اشراف دارد. همچنین این قاعده به ما می‌گوید که گروه اسمی پیش از گروه فعلی ظاهر می‌شود.

$$(1) S \longrightarrow NP VP$$

قواعد ساخت گروهی در دستور مورد وصف اساساً هیأت کلی قواعد ساخت گروهی مطرح در نظریه معیار را دارند با این تفاوت که در اینجا توالی ثابت و خاصی بین سازه‌ها از سوی این قواعد اعمال نمی‌شود. به عنوان نمونه، قاعده (۱) فوق به صورت قاعده

شماره (۲) در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته مطرح است. در این قاعده وجود نشانه ویرگول بین گروه اسمی و گروه فعلی حاکی از این است که توالی رخداد این دو سازه آزاد است. این قاعده مأخوذ از گزدار و همکاران (ص ۴۸) است.

(2) S $\longrightarrow$ NP, VP [9] (i)

از آنجا که قاعده (۲)، بر خلاف قواعد ساخت گروهی معمول در نظریه معیار (همچون قاعده (۱))، توالی سازه‌ها را نشان نمی‌دهد بلکه صرفاً اشراف بلافصل گره جمله را بر دو گره گروه اسمی و گروه فعلی منعکس می‌کند در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته از اصطلاح قواعد ساخت گروهی استفاده نمی‌شود بلکه به جای آن 'قواعد اشراف بلافصل' پیشنهاد و مصطلح شده است (گزدار و همکاران، ص ۴۴). موارد دیگری از این قواعد در شماره (۳) نقل شده‌اند.

(3) a. VP $\longrightarrow$ V, NP [9] و (11)
 b. VP $\longrightarrow$ V, NP, PP
 c. VP $\longrightarrow$ V, VP
 d. VP $\longrightarrow$ V, S

حذف توالی از سازه‌های قواعد ساخت گروهی (یا قواعد اشراف بلافصل) در واقع چهره‌ای همگانی‌تر نسبت به قواعد ساخت گروهی معمول در نظریه معیار که مشخصاً توالی سازه‌ها را در زبان انگلیسی و یا کلاً زبانهای دارای توالی فاعل-فعل-مفعول نشان می‌دادند به این قواعد بخشیده است. مثلاً دو قاعده (۲) و (3) a علاوه بر اینکه برای زبانهای همانند انگلیسی کارآمداند برای تعیین نمودارهای درختی زبانهای که توالی سازه‌ها در آنها به صورت فاعل-مفعول-فعل است (و البته برای زبانهای با بعضی توالی‌های دیگر) هم مناسب‌اند. توالی خاصی که یک زبان ممکن است اعمال کند توسط آن زبان بخصوص رقم زده می‌شود. به بیانی دیگر، به عنوان مثال برای توصیف نمودارهای درختی زبان انگلیسی علاوه بر قواعد اشراف بلافصل مذکور در (۲) و (۳) لازم است قید شود که در این زبان گروه اسمی در قاعده (۲) پیش از گروه فعلی و گروه اسمی در قاعده (3) a پس از فعل ظاهر می‌شود. این توضیحات ویژه زبان انگلیسی در

واقع 'توالی خطی' ^۱سازه‌ها را در این زبان مشخص می‌کنند. برای نمایش توالی خطی از نشانه < استفاده می‌شود و تعبیر آن این است که گرهی که در سمت چپ این نشانه واقع می‌شود می‌بایست پیش از گرهی که در سمت راست آن قرار دارد ظاهر شود (گزار و همکاران ص ۴۶ و ۴۸). توالی فوق الذکر در مورد زبان انگلیسی در شماره (۴) نمایش داده شده است.

- (4) a. NP < VP [9] ii
b. V < NP

همان طور که پیشتر گفته شد در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته نوعی قواعد ساخت گروهی ایکس تیره مفروض است. در نوع متداول در این دستور به جای خط تیره از عدد استفاده می‌شود و مثلاً گروه فعلی و گروه اسمی به ترتیب به صورت V^2 و N^2 هم نمایش داده می‌شوند. بر این اساس، قاعده شماره a (3) با قاعده شماره (۵) هم ارزش است (همان منبع، ص ۵۰).

$$(5) V^2 \longrightarrow V [2], N^2 \quad [(16)]$$

عددی که درون قلاب در کنار فعل قرار دارد به اطلاعات زیر مقوله‌ای مربوط به این فعل دلالت می‌کند. این عدد به ما می‌گوید که در این جایگاه یک فعل متعدی (یعنی فعلی که نیاز به مفعول صریح دارد) ظاهر می‌شود. انتخاب عدد (۲) علت خاصی ندارد و می‌توان به جای آن مثلاً از عدد هفت یا هشتاد و یا هر عدد دیگری استفاده کرد. در واژگان هم برای تمامی مدخلهای فعلی اطلاعات زیر مقوله‌ای ثبت است و تنها تعدادی از مدخلهای فعلی دارای مشخصه $V[2]$ ، یعنی فعل متعدی بودن، هستند. نمونه‌هایی از این مدخلها عبارتند از 'دوست داشتن'، 'کشتن'، 'زدن'، 'شستن' (در انگلیسی و فارسی). بنابراین تنها مدخلهایی در واژگان که برخوردار از این مشخصه‌اند با قاعده (۵) منطبق هستند (همان منبع، ص ۳۴). از آنجا که در گروه فعلی، فعل 'هسته' ^۲ است و بقیه سازه‌ها وابسته‌های آن هستند صورت کاملتر قاعده (۵) در دستور مورد وصف در واقع قاعده (۶) است (همان منبع، ص ۵۱).

$$(6) V^2 \longrightarrow H [2], N^2 \quad [(21)]$$

1) Linear Precedence = LP

2) head = H

قاعده شماره (۶) و حتی صورت سنتی تر آن، یعنی صورتی که در شماره (۶') آمده و در آن از گروه فعلی به جای V^2 و گروه اسمی به جای N^2 استفاده شده قواعدی هستند که عملاً در دستور مورد وصف بکار گرفته می شوند (همان منبع، ص ۲۴۷).

(6') $VP \longrightarrow H [2], NP$

اما این قاعده (یعنی قاعده (۶) یا (۶')) در واقع صورت ساده شده قاعده شماره (۷) است که در آن مقوله های نحوی به مشخصه های سازنده آنها تقطیع شده اند (همان منبع، ص ۵۰).

(7) $\{ \langle N, - \rangle, \langle V, + \rangle, \langle BAR, 2 \rangle \} \longrightarrow \{ \langle N, - \rangle, \langle V, + \rangle, \langle BAR, 0 \rangle, \langle SUBCAT, 2 \rangle \}, \{ \langle N, + \rangle, \langle V, - \rangle, \langle BAR, 2 \rangle \}$ [(17)]

در قاعده (۷) در داخل هر گوشه، یعنی نماد $\langle \rangle$ ، ابتدا یک 'مشخصه' ثبت شده و در کنار آن پس از ویرگول 'ارزش' آن مشخصه قید شده است^۱ (همان منبع، ص ۲۲). بنابراین، BAR و SUBCAT هم در این چهارچوب نظری همچون اسم و فعل مشخصه های نحوی محسوب می شوند. مشخصه های نحوی مبحث گسترده ای را در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته تشکیل می دهند و فصل دوم کتاب گزدار و همکاران (صفحات ۱۷-۴۲) تماماً به این موضوع اختصاص یافته است. در واقع پس از اینکه مشخصه های نحوی در کتاب جنبه هایی از نظریه نحو (چامسکی ۱۹۶۵) و رساله دکتری لیکاف (۱۹۶۵) (ر.ک. مبحث معناشناسی زایشی در فصل پنجم کتاب حاضر) بکار گرفته شدند در آثار بعدی تدریجاً بلااستفاده یا کم استفاده ماندند و تنها در نظریه های صورت گرای مسلط امروز، یعنی نظریه حاکمیت و مرجع گزینی، دستور واژی-نقشی، و بیشتر از آن دو دستور ساخت گروهی تعمیم یافته، بار دیگر از این ابزار صوری بهره گرفته می شود.

همان طور که در آغاز این مبحث خاطر نشان کردیم در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته گشتارها کلاً محذوف اند. پرسشی که مطرح می شود این است که برای توصیف ساختهایی همچون مجهول، که در چهارچوب تنه اصلی دستور زایشی-گشتاری از ساختهای نحوی تا نظریه حاکمیت و مرجع گزینی به کمک قاعده گشتاری حاصل می شدند، در

(۱) SUBCAT در قاعده (۷) کوتاه شده subcategorization 'اطلاعات زیر مقوله ای' است.

دستور مورد وصف ما از چه مکانیزمی استفاده می‌شود؟ گذردار و همکاران پاسخ این پرسش را پس از طرح شق محتمل زیر و کنار نهادن آن به دست داده‌اند (ص ۵۸). به باور آنها اگرچه با افزودن قاعدهٔ 'اشراف بلافصل' شمارهٔ (۸) می‌توان جمله‌های مجهول مرتبط با جمله‌های معلومی را که با قاعدهٔ اشراف بلافصل (۶') منطبق‌اند به دست داد اما در این صورت تعمیم‌هائی نادیده گرفته می‌شود و مشخصاً اینکه ارتباط منظم و قاعده‌مندی که بین ساخت معلوم و برابر مجهول آن وجود دارد ناگفته می‌ماند.

$$(8) \text{ VP [PAS]} \longrightarrow \text{H [2']}, (\text{PP [by]}) \quad [(4) a]$$

این قاعدهٔ اشراف بلافصل ساختار گروه‌های فعلی مجهول را به دست می‌دهد و عدد [2'] در کنار 'هسته' به صورت مجهول فعلهائی که در واژگان دارای اطلاعات زیر مقوله‌ای از نوع [2] هستند دلالت می‌کند. حضور اختیاری گروه حرف اضافه‌ای، با حرف اضافهٔ مشخص شدهٔ by برای زبان انگلیسی، هم در قاعدهٔ (۸) به قدر کافی گویاست. خواننده به خاطر دارد که وجود ارتباط منظم و قاعده‌مند بین ساختهای معلوم و برابر مجهول آنها یکی از انگیزه‌هائی بود که چامسکی در کتاب ساختهای نحوی برای ضرورت قائل شدن به گشتارها مطرح نمود. گذردار (۱۹۸۲، ص ۱۵۸-۱۶۷) و گذردار و همکاران (فصل چهارم) برای پرهیز از بکارگیری گشتارها از یک سو و ملحوظ کردن ارتباط قاعده‌مند و منظم فوق‌الاشاره به معرفی قواعدی با عنوان 'فراقاعده' ۱ها پرداخته‌اند. فراقاعده‌ها بر خلاف گشتارها یک نمودار درختی را به نمودار درختی دیگر تبدیل نمی‌کنند بلکه یک قاعدهٔ اشراف بلافصل را به قاعدهٔ اشراف بلافصل دیگری مبدل می‌سازند. فراقاعدهٔ مجهول در شمارهٔ (۹) آورده شده است. این فراقاعده برگرفته از گذردار و همکاران است (ص ۵۹).

$$(9) \text{ فراقاعدهٔ مجهول} \quad [(6)]$$

$$\begin{array}{ccc} \text{VP} & \longrightarrow & \text{W, NP} \\ \parallel & & \\ \text{VP [PAS]} & \longrightarrow & \text{W, (PP [by])} \end{array}$$

توضیح فراقاعدهٔ مجهول این است که هرگاه در یک قاعدهٔ اشراف بلافصل مشاهده کنیم که گروه فعلی بر یک گروه اسمی و نیز تعدادی سازهٔ دیگر (یعنی آنچه که در این

فراقاعده با متغیر W مشخص شده) اشراف دارد قاعدهٔ اشراف بلافصل دیگری نیز قابل تصور است که در آن گروه فعلی مجهول بر همان سازهائی که در قاعدهٔ اصلی با متغیر W مشخص شده بودند و نیز به اختیار بر گروه حرف اضافه‌ای دارای حرف اضافهٔ by اشراف دارد. این فراقاعده همچنین به ما می‌گوید که مفعول صریح در گروه فعلی معلوم دیگر جزئی از گروه فعلی مجهول نیست و از این رو نتیجهٔ این فرایند تبدیل فعل متعدی به فعل لازم است. وجود نشانهٔ پیکان $\downarrow$ حاکی از این است که اگر قاعدهٔ اشراف بلافصل مذکور در انتهای پیکان را داشته باشیم قاعدهٔ اشراف بلافصل دیگری که در قسمت نوک پیکان آمده نیز بر اساس آن می‌توان به دست داد (گزار و همکاران، ۵۸-۶۰). علت استفاده از متغیر W در فراقاعدهٔ (۹) این است که عملکرد آن تنها محدود به فعلهای متعدی دارای یک مفعول نشود بلکه فعلهای متعدی دارای دو مفعول (مفعول صریح و مفعول غیر صریح)، مانند *give the book to someone*، هم بتوانند تحت تأثیر این فرایند واقع شوند. در این صورت W در برگیرندهٔ فعل و گروه حرف اضافه‌ای (to someone) خواهد بود که در مجهول به صورت *was given to someone (by somebody)* ظاهر خواهد شد و همان طور که مشاهده می‌شود و فراقاعدهٔ (۹) نیز پیش بینی می‌کند سازهائی که متغیر W را تشکیل می‌دهند (یعنی فعل + to someone) باقی مانده‌اند. در فراقاعدهٔ (۹) اشاره‌ای به این واقعیت که مفعول صریح جملهٔ معلوم با فاعل در جملهٔ مجهول یکی است و فاعل جملهٔ معلوم در جملهٔ مجهول یا به صورت گروه حرف اضافه‌ای ظاهر می‌شود و یا کلاً محذوف است نیست و این به آن خاطر است که در این نظریه این ارتباطها به کمک قواعد خوانش در بخش معنا تعیین می‌گردد (سلز، ص ۹۲). گزار و همکاران در تأکید بر تمایز بین وظیفهٔ گشتارها و فراقاعده‌ها متذکر شده‌اند که (در نظریهٔ معیار) دستور زایشی-گشتاری قواعد ساخت گروهی ژرف ساختها را به دست می‌دهند و پس از عملکرد گشتارها ساخت دیگری به نام روساخت حاصل می‌شود در صورتی که در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته فراقاعده‌ها ساختی را به ساخت دیگری تبدیل نمی‌کنند بلکه صرفاً یک قاعدهٔ اشراف بلافصل را به قاعدهٔ اشراف بلافصل دیگری گسترش می‌دهند. در این صورت ما دیگر لازم نیست هم قاعدهٔ اشراف بلافصل (۶۰) را داشته باشیم و هم جدا از آن قاعدهٔ (۸) را، بلکه کافی است تنها به وجود قاعدهٔ (۶۰) قائل باشیم و قاعدهٔ (۸) خود به خود به کمک فراقاعدهٔ (۹) حاصل می‌شود. به

بیانی دیگر، در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته تنها یک سطح نحوی وجود دارد که توسط قواعد اشراف بلا فصل، که فراقاعده‌ها هم جزء آنها هستند، تعیین می‌گردد و از این رو تمایز بین ژرف ساخت و روساخت اصلاً مطرح نیست (ص ۶۶ و ۶۷).

فراقاعده دیگری که در اینجا معرفی خواهد شد 'فراقاعده حرکت بند'،^۱ متمم فاعلی در زبان انگلیسی است. مقایسه جمله a (10) با a (11) و نیز b (10) با b (11) فرایند حرکت بند متمم فاعلی را روشن می‌سازد. مقایسه مثال c (10) با c (11) نشان می‌دهد که در مواردی گونه حرکت داده شده بند متمم دستوری است اما صورت حرکت داده نشده آن کاربرد ندارد و غیر دستوری است (گزار و همکاران، ص ۱۱۷).

(10) a. That Robin was chosen bothered Lou. [(44) a]

b. (for Chris) to do that would bother Lou. [(44) b]

c. * That Pat was unhappy seems. [(44) d]

(11) a. It bothered Lou that Robin was chosen. [(43) a]

b. It would bother Lou (for Chris) to do that. [(43) b]

c. It seems that Pat was unhappy. [(43) d]

از آنجا که هر فعلی که بند متمم فاعلی بپذیرد (جملات a (10) و b (10)) گونه حرکت داده شده آن بند متمم را هم می‌پذیرد (جملات a (11) و b (11)) ولی عکس این وضعیت صادق نیست (زیرا جمله c (11) دستوری است اما c (10) غیر دستوری است)، گزار و همکاران قاعده اشراف بلا فصل شماره (۱۲) را برای توصیف جملات a (10) و b (10) پیشنهاد کرده‌اند (همانجا).

(12) VP [AGR S] —> H [20], NP [(45) a]

مشخصه‌های داخل قلاب در کنار گروه فعلی حاکی از آن است که 'مطابقه' در این گروه فعلی با بند متمم فاعلی انجام می‌گیرد. عدد بیست در داخل قلاب در کنار 'هسته' به افعالی که می‌توانند در این ساخت قرار گیرند دلالت دارد (یعنی افعالی همچون bother و amuse). اما برای توصیف جملات a (11) و b (11) که در آنها بند متمم فاعلی حرکت داده شده دیگر در جایگاه فاعل نیست، گزار و همکاران فراقاعده زیر را پیشنهاد کرده‌اند.

1) extraposition metarule

فراقاعده حرکت بند متمم فاعلی (13)

$$\begin{array}{c} X^2 \text{ [AGR S]} \longrightarrow W \\ \Downarrow \\ X^2 \text{ [AGR NP [it]]} \longrightarrow W, S \end{array}$$

آنها افزوده‌اند که این فراقاعده، قاعده اشراف بلافصل در شماره (۱۲) را به قاعده اشراف بلافصل (۱۴) گسترش می‌دهد (ص ۱۱۸).

$$(14) \text{ VP [AGR NP [it]]} \longrightarrow \text{H [20], NP, S} \quad [(48) a]$$

اطلاعات درون قلاب در کنار گروه فعلی در قاعده (۱۴) حاکی از آن است که این گروه فعلی با فاعلی که it است مطابقت می‌کند و نیز این گروه فعلی بر سازه‌های H [20] (یعنی افعالی مانند bother و amuse)، گروه اسمی، و بند متمم اشراف بلافصل دارد. موارد استثناء همچون c (11) که برابر c (10) ندارند منطبق با فراقاعده (۱۳) نیستند. گذدار و همکاران برای این گونه جملات دستوری قاعده اشراف بلافصل مذکور در (۱۵) را ارائه کرده‌اند (ص ۱۱۹). این قاعده حاکی از آن است که فاعل این گروه فعلی it است و دختران آن عبارتند از هسته، گروه حرف اضافه‌ای (که اختیاری است)، و بندی که 'زماندار' است. حضور عدد بیست و یک در درون قلاب در کنار هسته به افعالی (همچون appear، seem، و امثال آن) دلالت دارد که می‌توانند در این قالب ظاهر شوند. مثال b (15) همانند بخش گروه فعلی جمله c (11) است و تنها تفاوت آنها در این است که در اینجا گروه حرف اضافه‌ای اختیاری هم افزوده شده است.

$$(15) a. \text{ VP [+it]} \longrightarrow \text{H [21], (PP [to]), S [FIN]} \quad [(50) a]$$

$$b. \text{ seems (to us) that Pat was unhappy} \quad [(50) c]$$

یکی از مفاهیم دیگری که از آغاز شکل‌گیری دستور ساخت گروهی تعمیم یافته مطرح شد مفهوم 'مقوله‌های مشتق'^۲ یا 'مقوله‌های مرخم'^۳ است. گذدار در مقاله‌ای که کلاً به بحث مقوله‌های نحوی اختصاص یافته خاطرنشان کرده است که یکی از پرسشهایی که در پیش روی دستور نویسان بوده این است که آیا بخشهایی از دو جمله مشابه به یک مقوله نحوی متعلق‌اند یا دو مقوله متفاوت هستند (b ۱۹۸۱،

1) finite= FIN

2) derived categories

3) slash categories

ص ۲۶۷). به بیانی رساتر، آیا دو بخشی که در جمله a (16) و b (16) به صورت ایتالیک مشخص شده متعلق به یک مقوله نحوی اند یا نه؟

- (16) a. I think *Fido destroyed the kennel*. [(a)]
 b. The kennel, I think *Fido destroyed*. [(b)]

به ادعای گزاردار پاسخی که دستور زایشی-گشتاری به این پرسش داده است مثبت است. در این دستور جمله (b) فوق از ژرف ساخت جمله (a) به کمک یک گشتار حرکتی (مشخصاً گشتار مبتداساز) مشتق می شود. بنابراین در دو جمله (۱۶) بخشهایی که ایتالیک شده متعلق به یک مقوله نحوی، یعنی مقوله 'جمله'، می باشند (ص ۲۶۹). به اعتقاد گزاردار پاسخ دستور زایشی-گشتاری نادرست است. او در توضیح ادعای خود گفته است که یکی از آزمونهای که برای تعیین اینکه آیا دو سازه متعلق به یک مقوله اند یا دو مقوله متفاوت این است که بررسی کنیم آیا آن دو توزیع نحوی یکسان دارند یا نه. به عنوان نمونه، دو سازه مذکور در a (17) و b (17) هر دو به یک مقوله نحوی، یعنی گروه اسمی، متعلق اند زیرا همان طور که مثال (۱۸) نشان می دهد در جاهای خالی هم a (17) می تواند ظاهر شود و هم b (17) (ص ۲۶۸).

- (17) a. Sandy's rabbit [(1)]
 b. The cat that Kim feeds [(2)]
 (18) a. _____ chased Fido. [(3)]
 b. Fido chased _____.
 c. Fido gave a bone to _____.

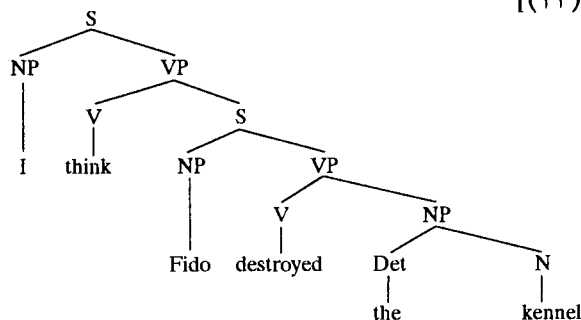
بکارگیری همین آزمون در مورد بخشهایی که در مثال (۱۶) به صورت ایتالیک مشخص شده نشان می دهد که این بخشها، برخلاف ادعای دستور زایشی-گشتاری، به یک مقوله نحوی واحد متعلق نیستند. مثلاً جای خالی در مثال (۱۹) را می توان با *Fido destroyed the kennel* از مثال a (16) تکمیل کرد اما بخش *Fido destroyed* از مثال b (16) را نمی توان در آن جای خالی قرار داد (۲۶۹).

- (19) Sandy rebuilt the hutch and _____. [(8) a]

گزاردار گفته است که به استنباط زلیگ هریس (۱۹۶۲، بویژه صفحات ۱۱ و ۳۷)

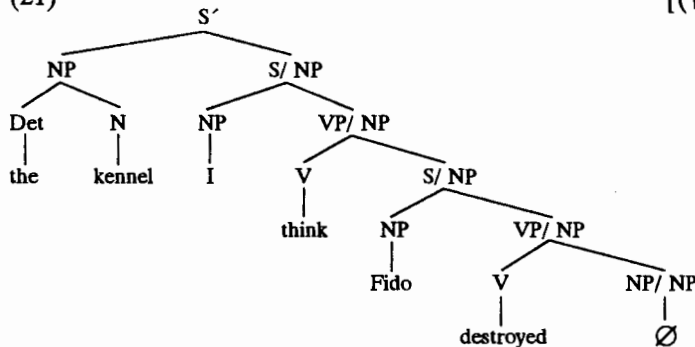
سازه‌هایی که در مثال (۱۶) ایتالیک شده‌اند به یک مقوله نحوی واحد متعلق نیستند. به اعتقاد هریس، در مثال a (16) آن سازه 'جمله' است اما در مثال b (16) آن سازه 'جمله‌ای است که فاقد یک گروه اسمی است' (گزار، ص ۲۶۹). گزار تحلیل هریس را پذیرفته و سازه Fido destroyed در مثال b (16) را به صورت S/ NP نمایش داده است. این نماد که جمله Slash 'خط مورب' گروه اسمی خوانده می‌شود حاکی از آن است که با جمله‌ای روبرو هستیم که فاقد یک گروه اسمی است. حال اگر یک گروه فعلی داشته باشیم که فاقد گروه اسمی است آنرا به صورت VP/ NP نمایش می‌دهیم. همچنین اگر یک گروه اسمی از درون یک گروه حرف اضافه‌ای حرکت داده شده باشد آنگاه با گروه حرف اضافه‌ای فاقد گروه اسمی روبرو هستیم که به صورت PP/ NP نشان داده می‌شود. گزار بین مقوله‌های S/ NP، VP/ NP، و PP/ NP از یک سو و مقوله‌های S، NP، VP، و PP از سوی دیگر تمایز قائل شده و گروه نخست را 'مقوله‌های مشتق' یا 'مقوله‌های مرخم' و گروه دوم را مقوله‌های 'بنیادی' نامیده است (ص ۲۶۹-۲۷۱). آثار متأخرتر دستور ساخت گروهی تعمیم یافته (مثلاً گزار و همکاران ۱۹۸۵) دیگر تفکیکی بین مقوله‌های مشتق و مقوله‌های بنیادی قائل نیستند و در آنها تنها سخن از مقوله‌های نحوی است و مقوله‌های مرخم هم جزئی از آنها هستند. بر اساس توضیحات فوق نمودار درختی جمله a (16) که فاقد مقوله مرخم است و نمودار درختی جمله b (16) که دارای مقوله مرخم است به صورت (۲۰) و (۲۱) است. این نمودارها مبتنی بر گزار (۱۹۸۱ b) می‌باشند.

(20) [مبتنی بر نمودار (۱۴)]



(21)

[مبتنی بر نمودار (۲۲)]



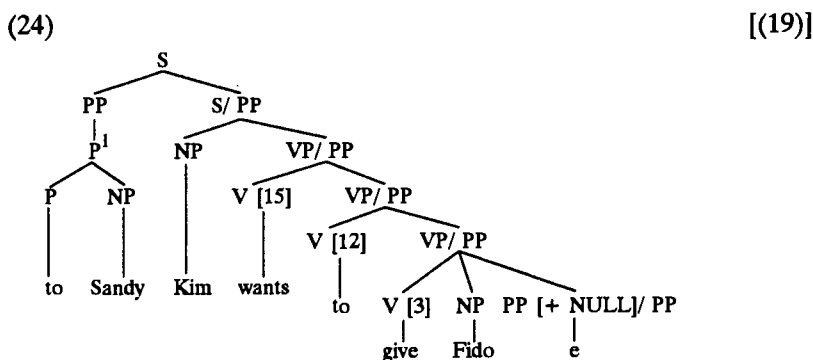
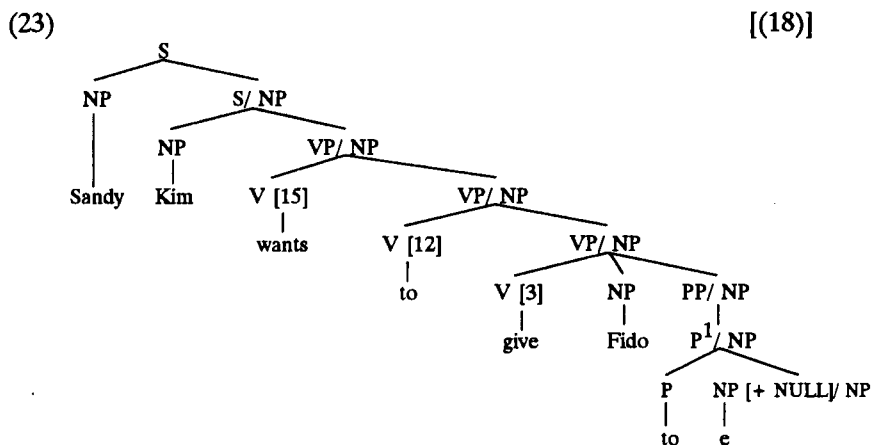
در نمودار (۲۱) مشاهده می‌کنیم که یک گروه اسمی مرخم داریم و مقوله NP/ NP حاکی از آن است که از درون یک گروه اسمی، یک گروه اسمی حرکت داده شده است و از این رو آن گروه اسمی در حال حاضر تهی (یعنی $\emptyset$) است. از آنجا که این گروه اسمی خود جزئی از یک گروه فعلی است بنابراین ما با یک گروه فعلی مرخم (یعنی VP/ NP) هم روبرو هستیم. این گروه فعلی هم خود جزئی از یک گروه بالاتر یعنی جمله است و بنابراین ما یک جمله مرخم (یعنی S/ NP) داریم. این جمله خود بخشی از یک گروه فعلی است و بنابراین این گروه فعلی هم مرخم (یعنی VP/ NP) است. نهایتاً اینکه این گروه فعلی خود قسمتی از یک جمله است که در آن جمله این گروه اسمی غایب است و بنابراین این جمله هم مرخم (یعنی S/ NP) است. در بالاترین گره، یعنی S آن گروه اسمی حاضر است و از این رو این گره مرخم نیست. در کتاب گردار و همکاران در نحوه نمایش نمودار (۲۱) تعدیل‌هایی اعمال شده که تا آنجا که به بحث کنونی ما مربوط می‌شود دو مورد آن درخور ذکر است: نخست اینکه به جای $\emptyset$ از عنصر تهی e استفاده شده و دیگر اینکه به جای گره S' گره S (یعنی جمله تمام و نه مرخم) جایگزین شده است (ص ۱۴۵، نمودار (۱۶)). در کتاب فوق‌الذکر قاعده اشراف بلا فصل شماره (۲۲) نمودارهایی همچون (۲۱) را (البته با ملحوظ کردن تعدیلهائی که در بالا به آنها اشاره شد) به دست می‌دهد (همانجا).

(22) $S \longrightarrow X^2, H/ X^2$

[(14)]

در نمودار شماره (۲۱) X^2 مبتدا می‌باشد (یعنی the kennel) و H، یعنی هسته، همان جمله مرخم، یعنی جمله‌ای که مبتدا از درون آن منفک شده، است و از این رو به صورت

H/ X² نمایش داده می‌شود. در نمودار (۲۱) X² گروه اسمی است و در نمودار (۲۳) هم X² گروه اسمی (مشخصاً Sandy) است، اما همان طور که نمودار (۲۴)، که بسیار شبیه نمودار (۲۳) است، نشان می‌دهد مبتدا ممکن است گروه حرف اضافه‌ای (مشخصاً to Sandy در این نمودار) باشد^۱ (گزار و همکاران، ص ۱۴۷).



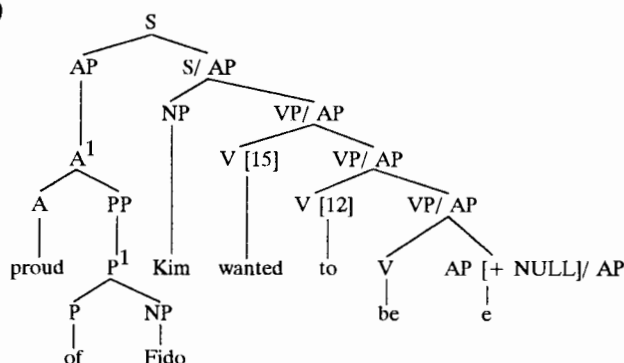
نمودار (۲۴) به ما می‌آموزد که مقولهٔ مرخم الزاماً مقوله‌ای نیست که فاقد گروه اسمی است. در این نمودار ما با مقوله‌های مرخمی که فاقد گروه حرف اضافه‌ای‌اند روبرو هستیم. در نمودار (۲۵) 'گروه صفتی' مبتدا شده است و بنابراین با مقوله‌های مرخمی که فاقد گروه صفتی هستند مواجه هستیم. این نمودار نیز بر اساس قاعدهٔ اشرف

۱ همانطور که در نمودارهای (۲۳) و (۲۴) ملاحظه می‌شود در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته نشانهٔ مصدر (یعنی to) فعل تلقی می‌شود.

بلافصل شماره (۲۲) شکل گرفته است.

(25)

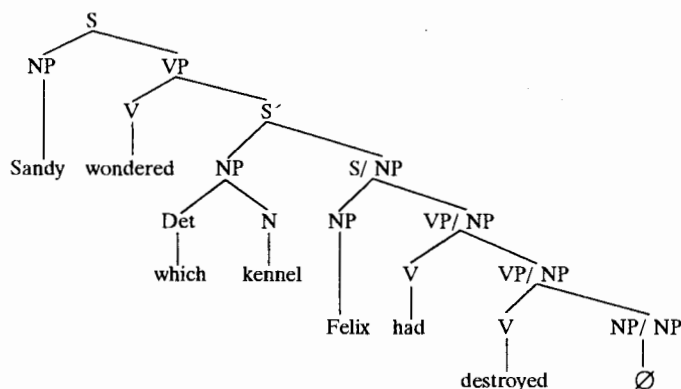
[(17)]



طرح مقوله‌های مرخم در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته ضرورت توسل به گشتاری به نام قاعده مبتداسازی را منتفی کرده است. به بیانی دیگر، ساختهای دارای مبتدا (همچون نمودارهای (۲۱)، (۲۳)، (۲۴)، و (۲۵)) عیناً به همان صورتی که در رو ساخت هستند به کمک قاعده اشراف بلا فصل (۲۲) حاصل می‌شوند. طرح مقوله‌های مرخم ضرورت قائل شدن به گشتار حرکت پرسشواژه را نیز منتفی کرد. گزار (۱۹۸۱b) با ارائه نمودار شماره (۲۶) نشان داد که با بهره‌گیری از مفهوم مقوله‌های مرخم می‌توان ساختهای دارای پرسشواژه را هم عیناً به همان صورتی که در رو ساخت هستند به دست داد (ص ۲۷۲ و ۲۷۳).

(26)

[(26)]



جمله استفهام در نمودار (۲۶) هم، یعنی مجموع سازهائی که در آن نمودار زیر گره S' واقع اند و همان طور که پیشتر خاطر نشان کردیم در کتاب گزار و همکاران این گره جمله

(S) محسوب می‌شود، به کمک قاعده اشرف بلا فصل (۲۲) حاصل می‌شود (گزار و همکاران، ص ۹۰). افزون بر نقش آفرینی مقوله مرخم در ساختهای مبتدا و ساختهای دارای پرسشواژه، در ساختهای موصولی نیز مقوله‌های مرخم بکار گرفته می‌شوند. به عنوان نمونه، در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی on which در ساخت موصولی [the table on which [we left the bottle] در ژ-ساخت در درون بند موصولی، یعنی بندی که در قلاب قرار دارد، واقع است و گشتار حرکت آنرا به آغاز بند موصولی حرکت می‌دهد در صورتی که در دستور مورد وصف این ساخت به کمک قاعده (۲۲) و همانگونه که در رو ساخت هست به دست می‌آید (سلز، ص ۱۱۹ و ۱۲۰). بر اساس آن قاعده، X^2 ما on which است و 'هسته' همان بند مرخم موصولی است که از درون آن on which خارج شده است.

شایسته است ذکر شود چند سال پیش از این که در دستور واژی-نقشی و دستور ساخت گروهی تعمیم یافته گشتار حرکت پرسشواژه کنار نهاده شد مایکل بریم (۱۹۷۸)، در چهارچوب نظری مستقل خود، استدلال کرده بود که چنین گشتاری وجود ندارد (ص ۱۹-۲۲). استدلال وی این بود که چامسکی بر اساس وجود جفت‌هائی همچون (27) a و (27) b و نیز (28) a و (28) b که در گونه (a) هر مثال پرسشواژه در آغاز جمله قرار دارد و در گونه (b) آنها پرسشواژه در بطن جمله واقع است ادعا کرده است که در هر مثال گونه (a) و (b) دارای ژرف ساخت مشترک‌اند و در آن ژرف ساخت پرسشواژه در درون جمله واقع است و پس از عملکرد گشتار حرکت پرسشواژه جملات (a) حاصل می‌شوند.

(27) a. What else did you see? [(5)]

b. You saw what else?

(28) a. Who else is he talking about? [(6)]

b. He is talking about who else?

به اعتقاد بریم اگر رخداد what else در آغاز جمله در مثال (27) a و در درون جمله در مثال (27) b و به همین ترتیب رخداد who else را در مثال (28) a و (28) b دلیل وجود ژرف ساخت و وجود گشتار حرکت پرسشواژه بتوان تلقی کرد یقیناً عدم چنین تشابهی در رخداد پرسشواژه را نیز می‌بایست نفی وجود ژرف ساخت و گشتار حرکت پرسشواژه

پنداشت. وی با ارائه مثالهای (۲۹) و (۳۰) استدلال کرده است که به خاطر غیردستوری بودن گونه‌های (b) و (c) در این دو مثال نمی‌توان ارتباط گشتاری بین (a)، (b) و (c) در هر مثال قائل شد.

(29) a. What the hell did you see? [7]

b. * You saw something the hell.

c. * You saw what the hell?

(30) a. Who the hell is he talking about? [8]

b. * He is talking about someone the hell.

c. * He is talking about who the hell?

بریم تأکید کرده است که اگر پرسشواژه‌ها در a (29) و a (30) از درون جمله به کمک گشتار حرکت پرسشواژه حاصل می‌شوند دلیلی ندارد که در مثالهای (۲۷) و (۲۸) بتوانیم هم‌گونه پیش از عملکرد گشتار را داشته باشیم (یعنی b (27) و b (28)) و هم‌گونه پس از عملکرد آن گشتار را (یعنی a (27) و a (28)) ولی این وضعیت در مورد مثالهای (۲۹) و (۳۰) وجود نداشته باشد. در صورتی که اگر این را بپذیریم که پرسشواژه‌ها در همان محلی که در رو ساخت هستند تولید می‌شوند آنگاه دیگر نبودن مثالهای b (29)، c (29) و b (30)، c (30) و وجود مثالهای b (27) و b (28) دور از انتظار نیست (ص ۲۲). در چهارچوب دستور ساخت گروهی تعمیم یافته، یک قاعده اشرف بلا فصل گونه (a) مثالهای (27)-(30) را به دست می‌دهد و قاعده اشرف بلا فصل دیگری اشتقاق مثالهای b (27) و b (28) را ممکن می‌سازد.

حال به بحث مقوله‌های مرخم باز می‌گردیم و به شرح پاسخی که به اعتقاد گزدار معرفی این مفهوم برای یک معضل قدیمی به ارمغان آورده است می‌پردازیم. گزدار (b ۱۹۸۱، ص ۲۷۳ و ۲۷۴) با ارائه مثالهایی همچون مجموعه مثالهای شماره (۳۱) یادآوری کرده است که جان رابرت راس برای نخستین بار به بررسی این گونه مثالها پرداخته و برای تبیین غیردستوری بودن a (31) و b (31) 'محدودیت ساخت همپایه' را مطرح کرده است. بر اساس این محدودیت حرکت یک سازه (در مثال زیر حرکت پرسشواژه) از درون یکی از دو سازه‌ای که توسط حرف ربط به هم متصل شده‌اند به تولید جملات غیردستوری می‌انجامد (ر.ک. مثالهای a (31) و b (31)) مگر اینکه عنصر حرکت داده شده در هر دو سازه همپایه یکسان باشد (نگاه کنید به جمله c (31)). یعنی

در c (31) در محل هر دو خط تیره which kennel می‌تواند جای گیرد در صورتی که در مثالهای a (31) و b (31) این گروه اسمی می‌تواند در محل خط تیره واقع شود و گروه اسمی دیگری، یعنی the hutch، قرینه آن در داخل قلاب دیگر است. در این مثالها، قلاب‌ها و خط تیره را نگارنده افزوده است تا پی‌گیری بحث سهل‌تر شود.

- (31) a. *Kim wondered which kennel [Sandy built the hutch] and [Felix destroyed—]. [(28)]
 b. *Kim wondered which kennel [Sandy built—] and [Felix destroyed the hutch].
 c. Kim wondered which kennel [Sandy built—] and [Felix destroyed—].

به باور گزدار غیردستوری بودن a (31) و b (31) و دستوری بودن c (31) تبیینی روشن دارد و نیازی به توسل جستن به 'محدویت ساخت همپایه' نیست. تبیین گزدار مبتنی بر این اصل پذیرفته شده در بین زبان‌شناسان است که سازه‌هایی که در ساخت همپایه به کمک حروف ربط در کنار هم قرار می‌گیرند از یک مقوله نحوی‌اند. به بیانی دیگر، مثلاً دو گروه اسمی می‌توانند تشکیل ساخت همپایه دهند. همین‌طور دو گروه صفتی می‌توانند در چنین ساختی ظاهر شوند اما یک گروه اسمی و یک گروه صفتی را نمی‌توان در ساخت همپایه قرار داد زیرا این دو سازه به دو مقوله نحوی مختلف متعلق‌اند. مثالهای (۳۲) و (۳۳) مؤید این اصل است. در (۳۲) دو سازه‌ای که با حرف ربط پیوند خورده‌اند هرکدام یک گروه اسمی است و از این رو جمله دستوری است اما دو سازه پیوند خورده در مثال غیردستوری (۳۳) از یک مقوله نحوی نیستند. سازه داخل قلاب اول گروه اسمی و سازه درون قلاب دوم گروه صفتی است.

- (32) [Sandy's rabbit] and [the cat that Kim feeds] chased Fido. [(29)]
 (33) * Felix became [Sandy's cat] and [frightened by mice]. [(30)]

بر همین اساس، جمله (۳۴) دستوری است زیرا در آن دو گروه حرف اضافه‌ای تشکیل ساخت همپایه داده‌اند اما مثال (۳۵) غیردستوری است زیرا در آن یک گروه اسمی و یک گروه حرف اضافه‌ای در ساخت همپایه قرار گرفته‌اند. این دو مثال برگرفته از هوراکس (ص ۱۹۸) است.

- (34) Ivan wrote [to Gerald] and [to Geoff] [(42) ii]
 (35) * Ivan wrote [an article] and [to Geoff] [(42) iii]

گزار (b ۱۹۸۱) در ادامه گفته است که در آثار دستور زایشی-گشتاری این اصل که تنها سازه‌هایی که متعلق به یک مقوله نحوی‌اند می‌توانند در ساخت همپایه واقع شوند راهگشای حل علت غیردستوری بودن مثالهای a (31) و b (31) و دستوری بودن c (31) تلقی نشده است زیرا در آن آثار همان طور که در ارتباط با جملات (۱۶) توضیح داده شد بخشهایی که در آن جملات به صورت ایتالیک مشخص شده و نیز قلاب‌ها در مثالهای (۳۱) هر کدام یک 'جمله' تلقی می‌شوند و بنابراین مثالهای (۳۱) تخطی از اصل فوق‌الذکر در خصوص تشکیل ساخت همپایه محسوب نمی‌شوند و به صورت یک معضل (یعنی چگونه است که دو سازه‌ای که هم مقوله‌اند نمی‌توانند در ساخت همپایه واقع شوند) باقی مانده‌اند. اما در تحلیل گزار همه قلابها در مثال (۳۱) جمله تمام نیستند. در تحلیل او دو مثال a (31) و b (31) غیردستوری‌اند زیرا در آنها دو سازه‌ای که در درون قلاب قرار دارند و به کمک حرف ربط تشکیل ساخت همپایه داده‌اند از یک مقوله نحوی نیستند. در a (31) قلاب اول 'جمله' است در صورتی که قلاب دوم جمله فاقد یک گروه اسمی یا جمله مرخم، یعنی S/ NP، است و بنابراین پیوند این دو سازه با اصل پذیرفته شده فوق‌الذکر مغایر است. مثال b (31) نیز دقیقاً به همین دلیل غیردستوری است زیرا قلاب اول S/ NP است در صورتی که قلاب دوم یک جمله تمام است. جمله c (31) دستوری است زیرا هر دو قلاب جمله‌های مرخم‌اند و بنابراین به یک مقوله نحوی متعلق‌اند (ص ۲۷۳ و ۲۷۴). همان طور که ملاحظه شد طرح مفهوم مقوله‌های مرخم نیاز به قائل شدن به گشتارهایی که سازه‌ها را حرکت می‌دهند و نیز 'محدودیت ساخت همپایه' را منتفی کرد.

ساختهای دیگری که نحوه تحلیل آنها در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته درخور ذکر است و چگونگی توصیف آنها در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی و دستور واژی-نقشی هم پیشتر بحث شد یکی آنهایی هستند که در نظریه معیار عملکرد گشتار حذف به قرینه و دیگری گشتار ارتقاء در آنها دخالت داشت. جمله‌های a (36)-d (36) مواردی از ساختهای فوق‌الذکرند. در a (36) و b (36) با فرایند حذف به قرینه روبرو هستیم. در مثال اول فاعل بند پایه ناظر بر حذف فاعل بند پیرو است و در b (36) مفعول صریح بند پایه ناظر بر حذف فاعل بند پیرو است. در جمله‌های c (36) و d (36) شاهد عملکرد فرایندهای ارتقاء فاعل به فاعل و ارتقاء فاعل به مفعول هستیم.

مثال (۳۶) مأخوذ از هوراکس است (ص ۱۹۲).

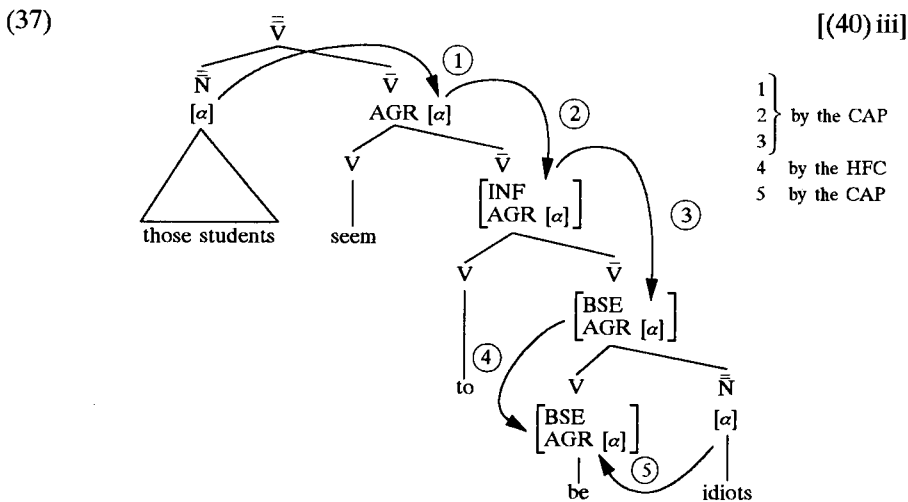
- [(39)]
- a. Those students try to be real scholars.
 - b. Those students persuaded Gazdar to be president of the Chomsky society.
 - c. Those students seem to be idiots.
 - d. Those students believe GPSG to be the greatest advance of the decade.

در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته جمله‌های (36) a-d (36) عیناً به همان صورتی که در روساخت هستند اشتقاق می‌یابند و هیچ عنصر تهی هم در نمودار درختی آنها، که یک نمونه آن در شماره (۳۷) ترسیم شده است، مفروض نیست. در دستور مورد وصف، اصلی به نام 'اصل نظارت مطابقه'^۱ که یک اصل معنایی است، مطرح است که مطابقه بین مثلاً گزاره و گروه اسمی خاصی (همچون فاعل) را در زبانهایی که مطابقه در آنها نقش آفرینی می‌کند به عهده دارد. واژه نظارت در این اصل به گستره کاربرد آن در مورد افعال کمکی و نیز افعالی که فرایند حذف به قرینه و ارتقاء را جایز می‌دانند اشاره دارد. این افعال اصطلاحاً 'گزاره‌های نظارت'^۲ خوانده می‌شوند (گزاره و همکاران، ص ۸۳-۹۴، و سلز، ص ۱۱۳). در زبان انگلیسی، این اصل مطابقه بین گزاره اصلی و فاعل در جمله‌های (36) a-d (36) و نیز بین گزاره (to) be real scholars و فاعل در (36) a و همچنین بین be و real scholars در آن مثال را برقرار می‌کند. همچنین این اصل مطابقه بین گزاره (to) be president of the Chomsky society و گروه اسمی Gazdar در مثال (36) b و نیز بین فعل be و گروه اسمی president of the Chomsky society در آن مثال را به عهده دارد. به همین ترتیب، این اصل مطابقه بین گزاره (to) be idiots در مثال (36) c و گروه اسمی those students و نیز بین be و idiots را در همان مثال انجام می‌دهد. نهایتاً همین اصل مسئول برقراری مطابقه بین گزاره (to) be the greatest advance of the decade و گروه اسمی GPSG در مثال (36) d و نیز بین فعل be و گروه اسمی the greatest advance of the decade در آن مثال می‌باشد. نحوه عملکرد 'اصل نظارت مطابقه' در نمودار (۳۷) که نمودار درختی جمله (36) c می‌باشد نمایش داده شده است (هوراکس، ص ۱۹۴). در این نمودار پیکانه‌های شماره (۱)، (۲)، (۳)، و

1) Control Agreement Principle = CAP

2) control predicates

(۵) مطابقه بر اساس 'اصل نظارت مطابقه' را نشان می‌دهند و پیکان شماره (۴) به اصل عمده دیگری در دستور مورد وصف اشاره دارد که به 'اصل مشخصه‌های هسته' معروف است. به بیانی ساده، وظیفه این اصل این است که تضمین کند مشخصه‌های گره هسته با مشخصه‌های گره مادر آن هسته مطابقت دارد (گزار و همکاران، ص ۹۴-۹۹). کلیه نشانه‌های بکار گرفته شده در نمودار (۳۷) به جز BSE که کوتاه شده base-form 'ستاک فعلی'، یعنی مصدر بدون to، است تکراری و آشنا هستند. آلفا پوششی است برای مجموعه مشخصه‌هایی که در مطابقه دخالت دارند (مانند شخص، شمار، و جنس). گره فعل دو تیره در این نمودار همان گره جمله در دیگر نمودارهاست (هوراکس، ص ۱۸۴).



یکی از اصول دیگری که در دستور مورد وصف مطرح است 'اصل مشخصه‌های انتها' می‌باشد. واضع این اصطلاح کارل پولارد^۲ است (گزار و همکاران، صفحات ۷۹-۸۳ و ص ۱۰۶ پی‌نوشت ۴). مشخصه‌های انتها دربرگیرنده مشخصه‌های مقوله مرخم، پرسشواژه، ضمیر موصولی، ضمیرهای انعکاسی و دوسویه است. توزیع مشخصه انتها در سازه‌هایی است که هسته نیستند و در نمودارهای درختی جایگاه سازه‌هایی که دارای مشخصه انتها هستند در انتهای نمودارهاست. وظیفه 'اصل مشخصه‌های انتها' در واقع

1) Head Feature Convention= HFC

2) Foot Feature Principle= FFP

3) C. Pollard

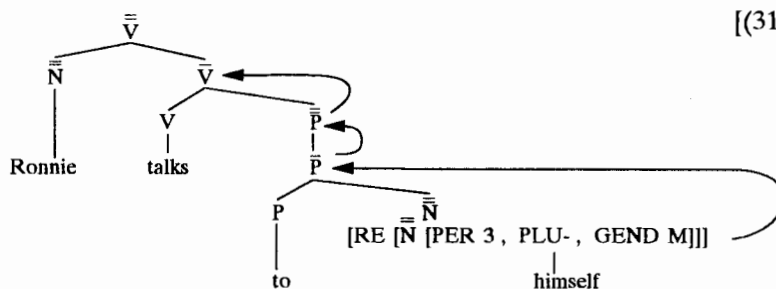
تعیین نحوه توزیع مشخصه‌های انتها در نمودارهای درختی است. طبق این اصل مشخصه‌های انتهائی موجود در یک سازه (= سازه دختر) می‌بایست به سازه مادر آن سازه قابل انتقال باشد در غیر این صورت حاصل آن نمودار جمله غیردستوری خواهد بود. نمونه‌ای از عملکرد این اصل در نمودار (۳۹) که ساخت جمله (۳۸) را نمایش می‌دهد منعکس است. این مثال و نمودار مأخوذ از هوراکس است (ص ۱۸۶-۱۸۸).

(38) Ronnie talks to himself.

[(29)]

(39)

[(31)]

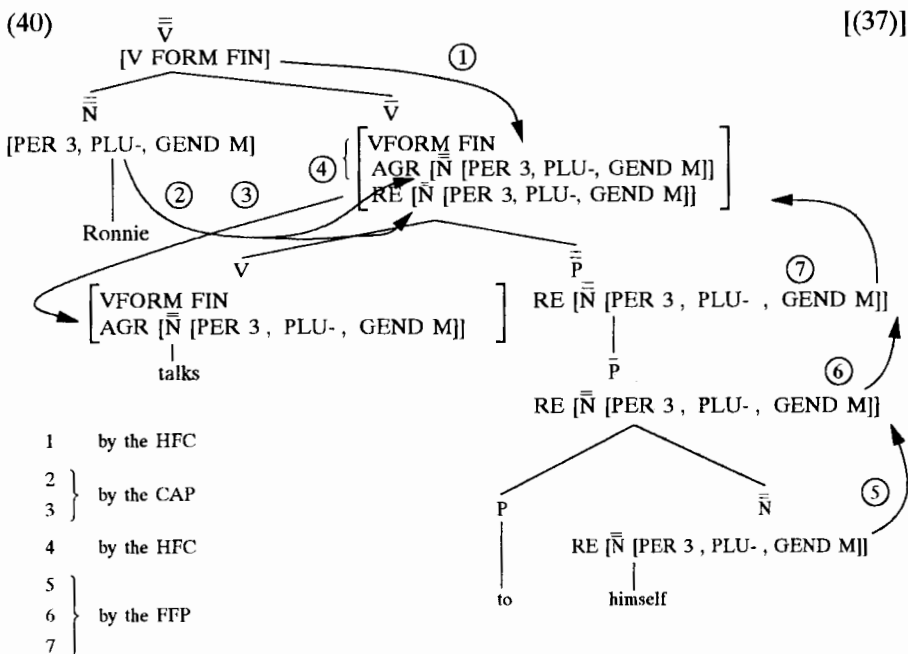


در نمودار (۳۹)، $\bar{N}$ گره دختر مورد نظر بحث ماست که دارای مشخصه انتهائی RE، مخفف reflexive 'ضمیر انعکاسی' می‌باشد و به سوم شخص (PERSON 3)، مفرد (PLURAL-)، مذکر (GENDER MALE) دلالت می‌کند. طبق اصل مشخصه‌های انتها، کلیه این مشخصه‌ها به صورت مرحله به مرحله (همان طور که نشانه پیکان نشان می‌دهد) به گروه فعلی، مشخصاً فعل با یک خط تیره، که گره مادر برای گره ضمیر انعکاسی است منتقل می‌گردد. مطابقه بین himself که مشخصه‌های آن بر اساس اصل مشخصه انتها به گره فعل تیره منتقل شده با مرجع آن، یعنی فاعل جمله، به کمک اصل نظارت مطابقه که پیشتر معرفی کردیم برقرار می‌شود^۱ (همانجا). همین‌طور در جمله‌های دارای پرسشواژه همچون نمودار (۲۶)، 'اصل مشخصه انتها' اطلاعات سازه Ø را که دارای مشخصه پرسشواژه، یعنی WH Q، است (و اگر قرار باشد این نمودار را به صورت کامل ترسیم کنیم می‌بایست این مشخصه را در کنار مقوله NP/NP ثبت کنیم) به صورت مرحله به مرحله به سازه مادر آن، یعنی S/NP، در آن نمودار منتقل می‌کند. اصول نظارت مطابقه، مشخصه‌های هسته، و مشخصه‌های انتها در حقیقت نوعی

۱) بنابراین اصل نظارت مطابقه تنها به مطابقه بین گزاره‌ها و گروه اسمی (ر.ک. منال (۳۶) و توضیحات مربوط به آن) محدود نمی‌شود.

صافی یا شروط خوش ساختی هستند برای مجموعه نمودارهای درختی که قواعد اشراف بلافصل مجاز می‌دانند. به بیانی دیگر، اگر نمودارهایی با ضوابطی که قواعد اشراف بلافصل تعیین می‌کنند حاصل شده باشند اما از اصل نظارت مطابقه، اصل مشخصه‌های هسته، و یا اصل مشخصه‌های انتها تخطی کرده باشند آن نمودارها غیردستوری تلقی خواهند شد.

نمودار (۴۰) زیر که صورت کامل نمودار (۳۹) می‌باشد عملکرد سه اصلی را که در پاراگرافهای پیش معرفی کردیم نمایش می‌دهد. تنها توضیحی که شاید لازم باشد این است که پیکان شماره (۲) مطابقه فعل و فاعل را نشان می‌دهد و پیکان شماره (۳) مطابقه فاعل با مشخصه‌های انتها را که از طریق اصل مشخصه‌های انتها، یعنی پیکانهای (۵)، (۶)، و (۷)، به گره فعل تیره منتقل شده‌اند و نتیجتاً فاعل با ضمیر انعکاسی تطبیق می‌یابد به نمایش گذاشته است. این نمودار برگرفته از هوراکس (ص ۱۹۱) است.



نکته دیگری که درباره دستور ساخت گروهی تعمیم یافته در خور ذکر است این است که در این نظریه رابطه‌های دستوری / نقشهای دستوری (همچون فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح، و امثال آن) به عنوان مفاهیم بنیادی و تعریف نشده پنداشته

نمی‌شوند. بنابراین از این نظر نظریه مورد وصف با دستور رابطه‌ای و دستور واژی-نقشی متفاوت است. در این دستور همچنین تعریف رابطه‌های دستوری بر اساس اطلاعات سلسله مراتبی سازه‌ها آن گونه که در نظریه معیار مطرح بود (همچون گروه اسمی‌ای که بلافاصله زیر گروه فعلی واقع است مفعول صریح است و الخ) به خاطر نارسائی‌هایی که این تعریف دارد (و ما پیشتر به هنگام معرفی دستور رابطه‌ای به آنها اشاره کردیم) مورد نظر نیست. تعریفی که گزدار و همکاران (ص ۱۹۵-۱۹۹) از رابطه‌های دستوری ارائه داده‌اند اساساً مبتنی بر تعریفی است که داوتی^۱ (۱۹۸۲a و ۱۹۸۲b) از این مفاهیم به دست داده است. داوتی که کل انگاره زبانی ریچارد مانتگیو فیلسوف و منطق‌دان فقید امریکائی، یعنی هم انگاره نحوی و هم انگاره معنایی وی، را مبنا قرار داده توانسته است تعریفی (به ادعای وی) همگانی از رابطه‌های دستوری ارائه دهد. انگاره بخش نحو در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته با انگاره نحوی مانتگیو متفاوت است اما انگاره معنایی پذیرفته شده در این دستور، که سیمای کلی آن متعاقباً معرفی خواهد شد، همان انگاره معنایی پیشنهادی مانتگیو است. به لحاظ تفاوت انگاره‌های نحوی اتخاذ شده از سوی داوتی و گزدار و همکاران تعاریف داوتی از رابطه‌های دستوری عیناً قابل کاربرد در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته نیست. از این رو گزدار و همکاران (ص ۱۹۸ و ۱۹۹) تعدیلهائی در آن تعاریف اعمال کرده‌اند که ماهیتاً به خاطر انطباق این تعاریف با انگاره نحوی و معنایی دستور ساخت گروهی تعمیم یافته است. ما در شماره (۴۱) تعاریف اولیه ارائه شده از سوی داوتی را، که گزدار و همکاران خلاصه کرده‌اند و تأکید نموده‌اند که بسیار نزدیک به تعریف نهائی و مطلوب آنهاست، نقل می‌کنیم و از طرح تعدیلهای اعمال شده در آن خودداری می‌کنیم.

(۴۱) الف. فاعل آن رابطه‌ای است که پس از تمام رابطه‌ها با [(36)]

گروه فعلی ترکیب می‌شود و جمله را به وجود می‌آورد.

ب. مفعول صریح آن رابطه‌ای است که بلافاصله پیش از فاعل با گروه فعلی ترکیب می‌شود.

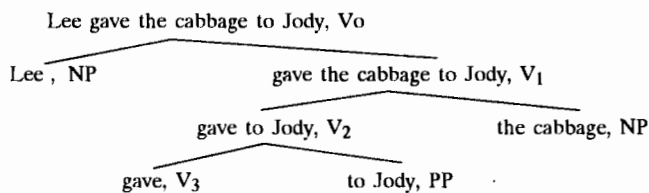
ج. مفعول غیر صریح آن رابطه‌ای است که بلافاصله پیش از مفعول صریح با گروه فعلی ترکیب می‌شود.

بنابراین همان‌طور که ملاحظه می‌شود نگرش داوتی به توالی‌ای که رابطه‌ها به گروه فعلی افزوده می‌شوند اتکاء دارد. تشکیل نمودار درختی (۴۳) زیر، که در چهارچوب انگاره نحوی داوتی (بدو انگاره نحوی مانتگیو) شکل گرفته نحوه ترکیب رابطه‌های دستوری مفعول غیر صریح (نگاه کنید به (۴۱) ج)، مفعول صریح (ر. ک. (۴۱) ب)، و فاعل (بنگرید به (۴۱) الف) را با گروه فعلی نشان می‌دهد. در این نمودار V_3 به گروه فعلی متعدی که احتیاج به مفعول غیر صریح دارد، V_2 به گروه فعلی متعدی، V_1 به گروه فعلی لازم، و V_0 به جمله دلالت دارد (گزار و همکاران، ص ۱۹۵-۱۹۷). نمودار شماره (۴۳) تشکیل جمله (۴۲) را، با پیمودن سازه‌ها از انتهای نمودار به سوی بالای آن، نمایش می‌دهد.

(42) Lee gave the cabbage to Jody.

[(32)]

(43)



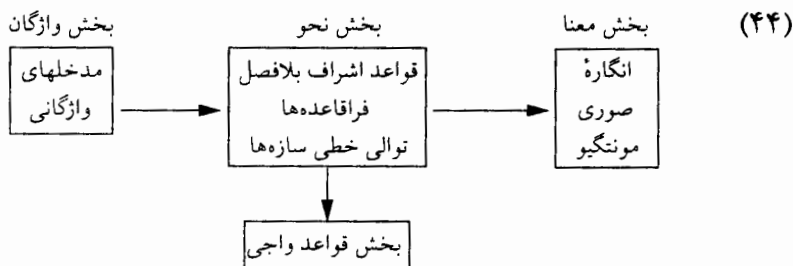
تا این قسمت از مبحث دستور ساخت گروهی تعمیم یافته به معرفی مفاهیم زیر پرداخته‌ایم: قواعد اشراف بلا فصل، توالی خطی سازه‌ها، فراقاعده‌ها، مقوله‌های مرخم، اصل نظارت مطابقه، اصل مشخصه‌های هسته، اصل مشخصه انتها، و رابطه‌های دستوری. این مفاهیم مربوط به بخش نحوند و همان‌طور که مشاهده کردیم طرح فراقاعده‌ها، مقوله‌های مرخم، اصل نظارت مطابقه، و اصل مشخصه انتها این امکان را فراهم کرده است که این دستور تنها دارای یک سطح نحوی روساختی باشد و گشتارها کلاً در آن محذوف باشند. در بحث اصل نظارت مطابقه دریافتیم که ساختگاهی که در چهارچوب نظریه معیار به کمک گشتار حذف به قرینه (ر. ک. مثالهای (36) a و (36) b) یا ارتقاء فاعل به فاعل و فاعل به مفعول (ر. ک. مثالهای (36) c و (36) d) حاصل می‌شدند

در چهارچوب دستور مورد وصف ما عیناً به همان صورتی که در روساخت هستند اشتقاق می‌یابند و بنابراین از ضمیر انتزاعی (یعنی PRO)، که در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به عنوان فاعل بندهای پیرو در مثالهای a (36) و b (36) مفروض است، سخنی به میان نیست. همینطور از آنجا که فرایند ارتقاء در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته مطرح نمی‌باشد عنصر تهی (به صورت ردّ) در جمله c (36) (و جمله d (36) در صورتی که ارتقاء فاعل به مفعول را که در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی مردود است بپذیریم) وجود ندارد. در نتیجه کاربرد عناصر تهی در این دستور تنها محدود به ساختهایی است که در آنها مقوله‌های مرخم حضور دارند (ر. ک. نمودارهای (۲۱) و (۲۳)-(۲۶)). در پاراگراف زیر تلاش خواهیم کرد تا تصویری بسیار کلی از بخش معنا در این دستور ترسیم نماییم.

انگاره معنایی منتخب در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته انگاره‌ای است که از سوی ریچارد مونتگیو (۱۹۷۴) ارائه شده است. انگاره مونتگیو و نحوه بکارگیری آن در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته در فصلهای نهم و دهم کتاب گزدار و همکاران معرفی و بحث شده است. انگاره معنایی صوری بکار گرفته شده در دستور مورد وصف، جمله‌های زبان را به نمادهای معنایی برمی‌گرداند. تعبیر معنا در این انگاره عبارت است از صدق یا کذب جمله‌ها. به بیانی دقیقتر، در این انگاره معنایی پرسش این است که جهان می‌بایست چگونه باشد تا اینکه جمله مورد نظر ما صادق باشد. از این رو، وظیفه این انگاره معنایی این است که شروط صدق جمله‌ها را تعیین می‌کند. به عنوان مثال، اگر نام 'چامسکی' به یک فرد دلالت کند و گروه فعلی 'زبان‌شناس است' به مجموعه‌ای از افراد (یعنی مجموعه زبان‌شناسان) دلالت داشته باشد آنگاه جمله 'چامسکی زبان‌شناس است' صادق خواهد بود مشروط بر اینکه فردی که نام او چامسکی است عضوی از مجموعه افرادی که زبان‌شناس هستند باشد. و بر این اساس یک جمله (فاقد سور) معلوم با معادل مجهول آن هم معناست زیرا اگر آنچه که جمله معلوم بدان دلالت می‌کند صادق باشد، یعنی واقعیتی را در جهان بیان کند، جمله مجهول مرتبط با آن هم صادق است، یعنی همان واقعیت را بیان می‌کند. ولی اگر آنچه جمله معلوم بیان می‌کند کذب باشد جمله مجهول مرتبط با آن هم کذب است (مقایسه کنید جمله معلوم John read the book را با برابر مجهول آن the book was read by John). در این انگاره معنای جمله‌ها

به صورت 'انباشتی' به دست می‌آید. به بیانی روشنتر، اگر از فرمول‌های منطقی و ریاضی‌گونه نحوه اشتقاق و نیز نمایش ساخت معنایی که در این انگاره مطرح است اغماض کنیم باید بگوئیم که فرمولهای خوانش معنا به نمودارهای درختی ساخت گروهی جمله‌ها که توسط قواعد اشراف بلافصل و توضیحات مربوط به توالی خطی سازه‌ها رقم زده شده‌اند عمل می‌کنند و معنای جمله‌ها را به صورت انباشتی، یعنی به صورت کنار هم نهادن اطلاعات معنایی سازه‌های رده پائین‌تر در نمودارهای درختی و صعود به گره‌های بالاتر و تکرار همین فرایند کنار هم نهادن اطلاعات معنایی، به دست می‌دهند (گزار و همکاران، ص ۲۱۱-۲۱۴). در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته برای هر نمودار درختی بخش نحوی یک نمود معنایی با ویژگیهای فوق‌الذکر مفروض است. همان طور که هوراکس یادآوری کرده است این انگاره معنایی اساساً برای جمله‌های خبری (همچون جمله‌های فوق‌الذکر) کارآمد است و تعمیم آن برای توصیف دیگر انواع جمله‌ها بویژه جمله‌های پرسشی (مانند 'آیا چامسکی زبان‌شناس است؟') یا جمله‌های امری (همچون 'کتاب را تمام کن!') کاری غامض است و زبان‌شناسان در مورد نحوه انجام گرفتن این تعمیم اتفاق نظر ندارند (ص ۲۰۸). به بیانی دیگر، چگونگی تعیین صدق یا کذب این گونه جمله‌ها مشکل آفرین است. همچنین گفتنی است که در انگاره معنایی منتخب در دستور مورد وصف از حالت‌های معنایی / نقش‌های تتا سخنی به میان نیست.

با توجه به شرحی که از دستور ساخت گروهی تعمیم یافته ارائه شد می‌توان بخش‌ها و ارکان اصلی تشکیل دهنده آنرا به صورت نمودار (۴۴) نمایش داد.



از میانه دهه ۱۹۸۰ پولارد و ساگ انشعابی را در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته

آغاز کرده‌اند که به 'دستور ساخت گروهی هسته بنیان' معروف گشته است. آثار عمده معرف این انشعاب عبارتند از رساله دکتری پولارد (۱۹۸۴)، مقاله (۱۹۸۵) او، کتاب پولارد و ساگ (۱۹۸۷)، مقاله ساگ و پولارد (۱۹۸۹)، و کتاب پولارد و ساگ^۱ (۱۹۹۴). کتاب بورسلی (۱۹۹۶) درآمده است به 'دستور ساخت گروهی تعمیم یافته' و 'دستور ساخت گروهی هسته بنیان'. وی در این اثر تعبیر 'دستور ساخت گروهی نوین'^۲ را برای اطلاق به آن دو نظریه زبانی بکار برده است (ص ۱). امروزه این چهارچوب نظری توجه قابل ملاحظه‌ای را به خود معطوف کرده است و مبنای توصیف و تحلیل زبانها واقع شده است. مقاله کیم^۳ (۱۹۹۷) نمونه‌ای از آن است.

ساگ و پولارد (۱۹۸۹، ص ۱۴۳) در وصف اصطلاح 'هسته'، که در عنوان دستور ساخت گروهی هسته بنیان بکار رفته، گفته‌اند که مفهومی است با قدمت زیاد و ابتدا در دستورهای سنتی مورد استفاده واقع شده و اخیراً نیز در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی و دستور ساخت گروهی تعمیم یافته نقش عمده به عهده دارد. شالوده این مفهوم مبتنی بر این پنداشت است که در هر گروه یک واژه وجود دارد که بسیاری از ویژگیهای نحوی آن گروه مأخوذ از آن واژه است. این واژه 'هسته' و ازگانی^۴ نامیده می‌شود و در نمودارهای درختی سازه دختر و الزامی (یعنی غیراختیاری) گروه خود است. مثلاً ویژگیهای گروه فعلی بازتاب ویژگیهای هسته آن، یعنی فعل، می‌باشد و ویژگیهای گروه حرف اضافه‌ای بازتاب ویژگیهای هسته آن، یعنی حرف اضافه، است و الخ. ما در پاراگرافهای زیر تلاش خواهیم کرد مفاهیم بنیادی مطرح در این انشعاب را اساساً آن گونه که در تازه‌ترین منبع اصلی آن، یعنی کتاب پولارد و ساگ (۱۹۹۴) که عنوان آن همان عنوان انشعاب یعنی 'دستور ساخت گروهی هسته بنیان' است، آمده ارائه نماییم.

پولارد و ساگ در وصف دستور ساخت گروهی هسته بنیان گفته‌اند که نگرش این دستور نسبت به زبان و نظریه زبانی با دیدگاه اتخاذ شده از سوی چامسکی در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی وجوه اشتراک فراوان دارد (همچون دیدگاه آنها نسبت به ساختار

(۱) نگارنده نسخه نهائی پیش از چاپ این کتاب را در اختیار دارد و بنابراین کلیه ارجاع‌ها به آن نسخه خواهد بود.

2) Modern Phrase Structure Grammar= Modern PSG

3) H. Kim

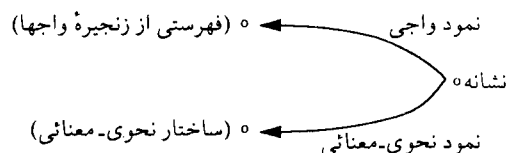
4) lexical head

کلی زبان و نظریهٔ زبانی، قائل بودن به دستور همگانی و دستور یک زبان خاص، باور داشتن به تمایز بین آنچه چامسکی زبان درونی در برابر زبان برونی و سوسور زبان و گفتار خوانده است) و تفاوت این دو نظریه بیشتر در جزئیات فنی است (همچون نحوهٔ نمایش نمودارهای درختی، بهره‌گیری از مکانیزمهای دیگر برای وظائفی که در نظریهٔ چامسکی به عهدهٔ گشتارها سپرده شده است، و مانند آن). آنها همچنین اعلام کرده‌اند که رویکردشان اساساً صورت بسط یافتهٔ نظریه‌ای است که در کتاب گزدار و همکاران (۱۹۸۵) متبلور است. آنها تأکید کرده‌اند که قصدشان تدوین انگاره‌ای صوری و ریاضی‌گونه برای دانش و اطلاعات زبانی است و ابراز امیدواری کرده‌اند که با تدوین این انگارهٔ صوری بتوان راه را برای تدوین انگاره‌های پردازش زبان، یعنی انگاره‌هایی که نشان می‌دهند چگونه دانش و اطلاعات زبانی با دانش و اطلاعات غیرزبانی پیوند می‌خورند و ارتباط کلامی برقرار می‌گردد، و به بیانی دیگر یعنی اینکه چگونه زبان عملاً بکار گرفته می‌شود، هموار کرد (پولارد و ساگ ۱۹۹۴، ص ۵۵-۵۷).

یکی از نکات دیگری که در دستور ساخت گروهی هسته بنیان مورد تأکید است این است که این دستور نظامی است از نشانه‌ها به تعبیری که کم و بیش سوسور مفهوم نشانه را بکار برده است. به بیانی دیگر، نشانه‌ها که در دستور مورد وصف ما شامل واژه‌ها، گروه‌ها، جمله‌ها، و حتی کلام می‌شود^۱ متشکل است از دال / نمود واجی و مدلول / نمود نحوی-معنایی^۲. نمودار شماره (۴۵) معرف مفهوم نشانه به تعبیر فوق است (همان منبع، ص ۱ و ۲).

[1]

(۴۵)



بر اساس نمودار (۴۵) و نیز در نظر داشتن اینکه 'نشانه' جمله (و حتی کلام) را هم در برمی‌گیرد معلوم می‌شود که در این دستور، برخلاف دستور ساخت گروهی تعمیم یافته

(۱) در چهارچوب نظری سوسور 'نشانه' در سطح واژه مطرح است.

2) SYNSEM= syntax-semantics

(بنگرید به نمودار (۴۴))، اطلاعات نحوی و معنایی در دو بخش جداگانه ثبت نیستند بلکه در کنار هم آورده می‌شوند و نمود نحوی-معنایی را تشکیل می‌دهند. اگرچه برای مدخلهای واژگانی هم در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته و هم در دستور ساخت گروهی هسته بنیان اطلاعات واجی، نحوی و معنایی در واژگان ثبت است اما میزان اطلاعات نحوی و معنایی ارائه شده برای مدخلها در نظریه دوم به مراتب بیشتر و غنی‌تر از اطلاعاتی است که برای مدخلها در نظریه اول مفروض است. به عنوان نمونه، مدخل شماره (۴۶) مدخل فعل walks در جمله Kim walks را نمایش می‌دهد. در این مدخل، اطلاعاتی واجی (به خاطر محدودتر کردن بحث) عمداً گنجانده نشده‌اند و تنها به ذکر اطلاعات نحوی و معنایی اکتفا شده است. علائم اختصاری احياناً ناآشنا در این مدخل به شرح زیر است: CAT (کوتاه شده category) 'مقوله (نحوی)' است. در این بخش ملاحظه می‌کنیم که با یک 'هسته' که فعل زماندار است روبرو هستیم و تنها اطلاع زیر مقوله ای (SUBCAT) مورد نیاز آن این است که نیاز به گروه اسمی 'فاعلی'^۱ سوم شخص مفرد دارد. CONTENT به اطلاعات معنایی و محتوایی آن مدخل که شامل RELN (= relation) 'نسبت (معنایی) / معنای واژه' و 'نقش معنایی (یا تتای)' مورد نیاز آن (یعنی WALKER کسی که عمل راه رفتن را انجام می‌دهد، یا 'عامل') می‌شود دلالت دارد. عدد مذکور در قسمت اطلاعات زیر مقوله‌ای و تکرار آن در کنار اطلاعات نقش تنا انطباق بین اطلاعات نحوی (در مدخل مورد وصف 'فاعل بودن') و اطلاعات معنایی ('عامل بودن') را نشان می‌دهد (همان منبع، ص ۱۷). همان طور که در مدخل شماره (۴۶) مشاهده می‌شود در دستور ساخت گروهی هسته بنیان همچون دستور واژی-نقشی اطلاعات زیر مقوله‌ای (یعنی اطلاعاتی که در مقابل مشخصه SUBCAT ثبت است) گروه اسمی فاعلی را هم در برمی‌گیرد در صورتی که در نخستین کاربرد این مفهوم در نظریه معیار دستور زایشی-گشتاری اطلاعات زیر مقوله‌ای (محض) تنها به متمم‌های مفعولی همراه فعل اشاره داشت و در گونه‌های متأخر این دستور (مانند نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی) و همچنین در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته نیز این گونه است و شامل فاعل نمی‌شود (ساگ و پولارد ۱۹۸۹، ص ۱۶۳). مدخل (۴۶) برگرفته از

1) nominative= nom

پولارد و ساگ (۱۹۹۴، ص ۱۷) است.

$$(46) \quad \text{walks} \left[\begin{array}{c} \text{CAT} \left[\begin{array}{cc} \text{HEAD} & \text{Verb [fin]} \\ \text{SUBCAT} & < \text{NP [nom] [1] [3rd, sing]} > \end{array} \right] \\ \text{CONTENT} \left[\begin{array}{cc} \text{RELN} & \text{walk} \\ \text{WALKER} & [1] \end{array} \right] \end{array} \right] \quad [(8)]$$

نمونه دیگری که نحوه نمایش مدخلها را در این دستور بیشتر روشن می‌سازد مدخل فعل *gives* در جمله *Kim gives Sandy Fido* است. این مدخل که در شماره (۴۷) نمایش داده شده دارای دو گروه اسمی 'مفعولی' ۱ است. مفعول اولیه که با عدد (۲) مشخص شده *Sandy* است و مفعول ثانویه که با عدد (۳) نشان داده شده *Fido* می‌باشد. همان طور که پیشتر در ارتباط با مدخل (۴۶) ملاحظه کردیم در مدخل شماره (۴۷) نیز اعداد مذکور در کنار گروه‌های اسمی فاعلی و مفعولی و نقشهای معنایی که به ترتیب 'دهنده' (که همان 'عامل' / 'مبدأ' است)، 'دریافت کننده' (یا 'مقصد')، و 'هدیه' (یا 'مفعولی' / 'پذیرا') می‌باشند بین اطلاعات نحوی و معنایی انطباق برقرار می‌کنند (همان منبع، ص ۱۸ و ۲۳).

$$(47) \quad \text{gives} \left[\begin{array}{c} \text{CAT} \left[\begin{array}{cc} \text{HEAD} & \text{Verb [fin]} \\ \text{SUBCAT} & < \text{NP [nom] [1] [3rd, sing], NP [acc] [2], NP [acc] [3]} > \end{array} \right] \\ \text{CONTENT} \left[\begin{array}{cc} \text{RELN} & \text{give} \\ \text{GIVER} & [1] \\ \text{GIVEN} & [2] \\ \text{GIFT} & [3] \end{array} \right] \end{array} \right] \quad [(10)]$$

همان طور که مدخلهای (۴۶) و (۴۷) نشان می‌دهند اطلاعات نحوی شامل تعداد متمم‌هایی که یک فعل می‌پذیرد و نیز حالت‌های نحوی آن متمم‌ها و اطلاعات نقشهای معنایی مربوط به آن متمم‌ها مستقیماً در مدخلهای فعلی در واژگان حضور دارند

1) accusative = acc

(ص ۱۸، ۱۹، و ۳۲) و در نتیجه اطلاعات موجود در بخش واژگان در دستور مورد وصف ما نسبت به اطلاعات موجود در بخش واژگان در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته به مراتب غنی تر است. اطلاعات موجود در مدخلها در دستور ساخت گروهی هسته بنیان (مشخصاً گنجانده شدن حالت‌های فاعلی و مفعولی در آنها) آن مدخلها را به مدخلهای دستور واژی-نقشی اولیه (یعنی گونه‌ای که در مجموعه مقالات سال ۱۹۸۲ ویراسته برزن مطرح است) نزدیک تر کرده است (بنگرید به مدخل شماره b (24) در فصل دهم کتاب حاضر). گنجانده شدن حالت‌های فاعلی و مفعولی در مدخل‌های واژگانی در دستور ساخت گروهی هسته بنیان از وجوه تمایز این دستور با نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی است زیرا همان طور که در فصل نهم کتاب خواندیم در آن نظریه حالت بخشی توسط نظریه حالت در بخش نحو انجام می‌گیرد. از بُعد دیگری نیز بخش واژگان در دستور ساخت گروهی هسته بنیان با بخش واژگان در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته متفاوت است و آن عبارت است از سپرده شدن وظیفه فراقاعده‌ها (ر.ک. شماره (۹) و (۱۳)) به بخش واژگان. به بیانی دقیق‌تر، در دستور ساخت گروهی هسته بنیان آنچه را که پیشتر فراقاعده‌ها در بخش نحو انجام می‌دادند اکنون قواعد واژی در بخش واژگان به عهده گرفته‌اند. بر این اساس در این چهارچوب نظری افعال معلوم و گونه مجهول آنها به صورت مدخلهای جداگانه ثبت می‌شوند و ارتباط بین آن مدخلها به کمک یک قاعده واژی در واژگان برقرار می‌شود. به عنوان نمونه، اطلاعات زیر مقوله‌ای مربوط به مدخل expect و believe (در مثال Pat believes Chris to be a spy) در شماره (۴۸) آمده و اطلاعات زیر مقوله‌ای مربوط به گونه مجهول آنها یعنی believed و expected (در مثال Chris is believed by Pat to be a spy) در شماره (۴۹) ثبت است و قاعده واژی مجهول انطباق بین اطلاعات زیر مقوله‌ای این دو مدخل را نشان می‌دهد (ص ۱۳۰).

(48) SUBCAT <NP, NP, VP [INF]> (believe, expect) [(60)d]

(49) SUBCAT <NP, VP [INF], PP[by]> (believed, expected) [(61)d]

انطباقی که قاعده واژی مجهول بین مدخلهائی نظیر (۴۸) و (۴۹) برقرار می‌سازد در شماره (۵۰) نمایش داده شده است (ص ۱۷۱).

(50) SUBCAT <NP₁, NP₂, VP[inf]> → SUBCAT <NP₂, VP[inf], PP[by]_i>

از قاعده واژی شماره (۵۰) و نیز از اشارات پولارد و ساگ (ص ۱۳۰، و همان صفحه

پانوش (۲۱)) آشکار است که آنها نوع تغییراتی را که قاعده نحوی مجهول در دستور رابطه‌ای (ر.ک. فصل هفتم کتاب حاضر) و قاعده واژی مجهول در دستور واژی-نقشی اولیه (ر.ک. فصل دهم) انجام می‌دهند در نظر دارند و نه نوع تغییری را که قاعده حرکت گروه اسمی در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی (ر.ک. فصل نهم) به دست می‌دهد. به بیانی رساتر، در دستور ساخت گروهی هسته بنیان (همانند دستور رابطه‌ای و دستور واژی-نقشی اولیه) قاعده واژی مجهول مفعول فعل معلوم را با فاعل فعل مجهول مرتبط می‌سازد و فاعل فعل معلوم را یا حذف می‌کند و یا با گروه حرف اضافه‌ای دارای حرف اضافه *by* (در زبان انگلیسی) در مدخل مجهول انطباق می‌دهد و از این رو بر خلاف تحلیل نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی مسئله حرکت یک گروه اسمی بدون حالت به جایگاهی که بتواند حالت بپذیرد مطرح نیست. درباره مدخل (۴۸) لازم است گفته شود که پولارد و ساگ صورت ساده آنرا که برای بحث کنونی، یعنی فرایند واژی مجهول، کفایت می‌کند ارائه کرده‌اند. در صورت کامل شده این مدخل و اصولاً تمام مدخلهائی که اصطلاحاً افعال ارتقاء (ر.ک. مثالهای (36)c و (36)d)) یا افعال حذف به قرینه (ر.ک. مثالهای (36)a و (36)b)) خوانده می‌شوند این نکته که فاعل از نظر صوری ناپیدا ولی از نظر شمی محسوس گروه فعلی پیرو (یعنی VP [INF] در مدخل (۴۸)) با فاعل فعل پایه (ر.ک. مثالهای (36)a و (36)c)) یا با مفعول فعل پایه (ر.ک. مثالهای (36)b و (36)d)) یکسان است نیز ثبت می‌گردد. آنچه توضیحات فوق‌گویی آن است عبارت است از سپرده شدن وظیفه بیشتر به مدخلهای واژگانی و اصولاً بخش واژگان در دستور ساخت گروهی هسته بنیان. ظرایفی که وجه تمایز مدخلهای فعل ارتقاء و حذف به قرینه است (و در کتاب پولارد و ساگ ص ۱۴۸-۱۴۹ آمده) در توضیحات فوق‌مورد توجه قرار نگرفته است. همینطور قاعده حرکت بند متمم که در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته یک فراقاعده در بخش نحو است (بنگرید به قاعده شماره (۱۳)) در دستور ساخت گروهی هسته بنیان یک قاعده واژی در بخش واژگان پنداشته شده است (صفحات ۱۶۱-۱۶۸). به عبارتی دیگر در این دستور ارتباطی که مثلاً بین جمله (10)a و (11)a) و به همین قیاس بین (10)b و (11)b)) مشاهده می‌شود به گونه زیر توجیه می‌شود: دو مدخل برای فعل *bother* در واژگان داریم که یک مدخل منطبق با جمله (10)a) است و مدخل دیگر منطبق با (11)a) می‌باشد و یک قاعده واژی به ما می‌گوید که در این مدخلها

و مدخلهای مشابه آنچه بند متمم فاعلی^۱ است (ر.ک. a(10)) می‌تواند به اختیار در انتهای بند اصلی نیز ظاهر شود (ر.ک. a(11)). اما در مورد افعالی مانند seem تنها یک مدخل داریم و آن مدخلی است که با مثال c(11) منطبق است. بنابراین در این داده‌ها (یعنی در مثالهای (۱۰) و (۱۱)) با یک قاعده‌واژی روبرو هستیم که همچنان که طبیعت قواعد واژی است تا حدی قاعده‌مند است (یعنی ارتباطی که بین a(10) و a(11) مشاهده می‌شود و نیز بین b(10) و b(11)) و استثناءهایی هم بر آن وارد است (یعنی به عنوان نمونه c(10) وجود ندارد).

همچنین در دستور مورد وصف، همچون دستور واژی-نقشی، فرایندهای واژی از نوع تصریف (مانند ارتباطی که بین walk و walks وجود دارد)، اشتقاق، و تشکیل واژه‌های مرکب به کمک قواعد واژی در واژگان صورت می‌گیرند (ص ۲۸).

در بخش نحو مکانیزمهایی همگانی که ماهیتاً همان وظایف قواعد اشراف بلا فصل را در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته به عهده دارند نمودارهای درختی ممکن در زبانهای انسان را رقم می‌زنند و توالی خطی سازه‌ها در جمله‌ها که در زبانهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد و جنبه همگانی ندارد در هر زبان جداگانه تعیین می‌شود (صفحات ۲۸-۳۷، و ۴۸۵-۴۸۶). در کتاب پولارد و ساگ (فصلهای چهارم و پنجم) ساختهایی که در آنها مقوله‌های مرخم مطرح‌اند و ما پیشتر به هنگام معرفی دستور ساخت گروهی تعمیم یافته از آنها صحبت کردیم بحث شده‌اند و صرف نظر از ظرائف و جزئیات تحلیلی مشابه با تحلیل دستور ساخت گروهی تعمیم یافته برای آنها ارائه شده است. مشخصاً اینکه نمودارهای (۲۱)، (۲۳)، (۲۴)، (۲۵)، و (۲۶) کم و بیش در دستور ساخت گروهی هسته بنیان هم عیناً بکار رفته‌اند و اصلی که ماهیتاً همانند 'اصل مشخصه انتها' در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته است و در دستور مورد وصف پولارد و ساگ 'اصل مشخصه غیرموضعی'^۲ نام گرفته بین، به عنوان نمونه، سازه مبتدا

(۱) ما بحث خود را محدود به عملکرد قاعده حرکت بند متمم فاعلی کرده‌ایم اما باید گفت که حرکت بند متمم مفعولی هم وجود دارد و از این رو پولارد و ساگ اعلام کرده‌اند که نهایتاً یک قاعده واژی خواهیم داشت که حرکت بند متمم (فاعلی یا مفعولی) را توصیف خواهد کرد. در مثال زیر it در جایگاه مفعول صریح قرار دارد و بند متمم مفعولی به انتهای بند اصلی حرکت داده شده است (ص ۱۶۲ و ۱۶۷).

(i) I regret it very much that we could not hire Mosconi.

[(140)c]

2) nonlocal feature principle

شده یا پرسشواژه و رد آن ارتباط برقرار می‌کند. خواننده آگاه است که واژه غیرموضعی حاکی از آن است که سازه مبتدا شده یا پرسشواژه می‌تواند با فاصله چند بند از رد خود واقع شود. مثلاً در جمله (۵۱) بین مبتدا و رد آن سه بند قرار دارد (ص ۱۸۶).

[(18)] Kim₁, we know Sandy claims Dana hates _____₁.

فصل نهم کتاب پولارد و ساگ به بازنگری در بعضی آراء و دیدگاه‌هایی که در دیگر فصل‌های آن کتاب در معرفی دستور ساخت گروهی هسته بنیان ابراز شده اختصاص یافته است و در صفحات (۴۴۴) - (۴۵۲) آن فصل مفهوم رد مورد بازنگری قرار گرفته است. پولارد و ساگ خاطرنشان کرده‌اند زبان‌شناسانی که به مفهوم رد معتقدند بر این باورند که ردها دارای واقعیت روانشناختی‌اند و از این رو پردازش و درک جمله‌های دارای سازه مبتدا شده (همچون جمله (۵۱) فوق) یا جمله‌های دارای پرسشواژه مانند جمله (۵۲) زیر هنگامی کامل می‌شود که فرد به رد سازه مبتدا یا پرسشواژه در جمله مربوط برسد و بتواند بین رد و مرجع آن (یعنی مبتدا یا پرسشواژه) ارتباط برقرار کند.

[(59)] Which box did you put the cake in _____?

براساس این استدلال جمله (۵۳) به این خاطر ناخوش آیند است که بین پرسشواژه (که در ابتدای جمله واقع است) و رد آن (که در انتهای جمله قرار دارد) فاصله بسیار زیادی وجود دارد.

[(53)] Which box did you put the very large and beautifully decorated wedding cake bought from the expensive bakery in _____?

پولارد و ساگ (صفحات ۴۴۴ و ۴۴۵) برای مردود دانستن این استدلال به پژوهشی که توسط پیکرینگ^۱ و بری^۲ (۱۹۹۱) انجام گرفته استناد کرده‌اند و گفته‌اند که آن پژوهشگران با طرح جمله شماره (۵۴) که در واقع اساساً معادل جمله (۵۳) است اعلام داشته‌اند که پردازش و درک این جمله (بر خلاف جمله (۵۳)) بسیار سهل و خالی از اشکال است اگرچه در اینجا نیز پرسشواژه در ابتدای جمله و رد آن در انتهای جمله است. اکنون پرسش این است که اگر حقیقتاً پردازش و درک جمله‌ها بستگی به این دارد که بین پرسشواژه و رد آن ارتباط برقرار شود پس چرا در پردازش و درک جمله (۵۳) و (۵۴) یکدستی مشاهده نمی‌شود و پردازش و درک جمله (۵۴) به مراتب سهل‌تر از

1) M. Pickering

2) G. Barry

پردازش و درک جمله (۵۳) است؟ پاسخ پیکرینگ و بری این است که در اینجا اصلاً رد وجود ندارد و در پردازش و درک این گونه جمله‌ها بین پرسشواژه و هسته آن ارتباط برقرار می‌شود. این هسته در مورد جمله (۵۳) حرف اضافه in و در جمله (۵۴) فعل put است.

(54) In which box did you put the very large and beautifully decorated wedding cake bought from the expensive bakery? [(61)]

پولارد و ساگ در ادامه بحث به پی آمدهای انتخاب این گونه دستور ساخت گروهی هسته بنیان که در آن ردها کلاً محذوف‌اند پرداخته‌اند (صفحات ۴۴۵-۴۵۲). به عنوان نمونه، در واژگان نیاز به یک قاعده واژی خواهد بود که وظیفه آن این است که نشان دهد از میان متمم‌های یک مدخل ممکن است یکی محذوف باشد که در آن صورت آن مدخل مرخم خواهد بود. به بیانی دیگر، این قاعده واژی بین یک مدخل با کلیه متمم‌های آن و همان مدخل که یکی از متمم‌های آن محذوف است و نتیجتاً مدخل مرخم شده است ارتباط برقرار می‌کند. با حذف ردها در تازه‌ترین سیمای دستور ساخت گروهی هسته بنیان نمودارهای درختی در واقع کلاً نمودارهای روساختی هستند. به عنوان نمونه، در نمودار (۲۱) گره NP/ NP که مشرف بر عنصر تهی Ø (= رد) است محذوف می‌باشد.

در دستور ساخت گروهی هسته بنیان هم، به پیروی از نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، 'نظریه مرجع‌گزینی' مطرح است و فصل ششم کتاب پولارد و ساگ (ص ۲۷۳-۳۲۵) تماماً به این موضوع اختصاص یافته است. نظریه مرجع‌گزینی مورد نظر پولارد و ساگ همانند نظریه مرجع‌گزینی پیشنهادی چامسکی متشکل از سه اصل است و تفاوت اساسی بین این دو نظریه مرجع‌گزینی در این است که در دستور ساخت گروهی هسته بنیان مفاهیمی که به سلسله مراتب سازه در نمودار درختی اشاره دارند، همچون مفهوم تسلط سازه‌ای، در تعیین مرجع ضمیرهای انعکاسی، دوسویه، شخصی، و نیز اسمها نقش آفرینی نمی‌کنند. جزئیات نظریه مرجع‌گزینی پولارد و ساگ موضوع بحث ما نیست. آنچه در این خصوص گفتنی است این است که بر خلاف دستور ساخت گروهی تعمیم یافته اولاً نظریه مرجع‌گزینی هم از بخش‌های تشکیل دهنده دستور ساخت گروهی هسته بنیان شده است و ثانیاً ضمیرهای انعکاسی که در دستور ساخت گروهی

تعمیم یافته به کمک اصل مشخصه انتها و اصل نظارت مطابقه توصیف می‌شوند (ر.ک. نمودار (۳۹) و بحث مربوط به آن) در دستور مورد وصف به کمک اصل (الف) نظریه مرجع‌گزینی تبیین می‌شوند.

در دستور ساخت گروهی هسته بنیان در مورد هر مدخل علاوه بر اطلاعات واجی، نحوی و معنایی (شامل معنی آن مدخل و نقش تثنائی که أحياناً به عهده دارد) اطلاعات کاربرد شناختی و بافتی (یعنی موقعیتی که مدخل در آن بکار می‌رود و پیش‌انگاره‌ای که القاء می‌کند) نیز ثبت می‌شود. به عنوان نمونه، در مورد مدخل vous در زبان فرانسه (یا معادل آن 'شما' در زبان فارسی) اینکه این ضمیر به دوم شخص دلالت می‌کند اطلاعات معنایی و محتوایی مربوط به این مدخل است و اینکه این ضمیر از گونه‌های محترمانه است و می‌توان آنرا برای خطاب به یک فرد در صورتی که گوینده احساس کند که فرد مخاطب او در موقعیت اجتماعی برتری است بکار برد اطلاعات کاربرد شناختی و بافتی مربوط به آن است. اطلاعات معنایی و محتوایی و نیز اطلاعات کاربرد شناختی و بافتی گروه‌ها و جمله‌ها به تفکیک به صورت انباشتی، یعنی با کنار هم نهادن اطلاعات معنایی و محتوایی و اطلاعات کاربرد شناختی و بافتی مدخل‌های تشکیل دهنده گروه‌ها و جمله‌ها، و به شکل سلسله مراتبی یعنی از پائین به طرف بالای نمودارهای درختی محاسبه و تعیین می‌شوند (پولارد و ساگ ۱۹۹۴، ص ۹۶-۱۰۲ و فصل هشتم آن کتاب صفحات ۳۶۹-۴۰۳). در نظریه مورد وصف، 'معنای زبان‌شناختی'^۱ عبارت است از رابطه‌ای که بین اطلاعات معنایی و محتوایی از یک سو و اطلاعات کاربرد شناختی و بافتی از سوی دیگر برقرار است. این 'نظریه رابطه‌ای معنا'^۲ زیر عنوان 'معناشناسی وضعی'^۳ معروف است (ص ۳۶۹ و ۴۰۲). معناشناسی وضعی به عنوان نظریه معنایی بکار گرفته شده در دستور ساخت گروهی هسته بنیان نیز از وجوه افتراق این دستور با دستور ساخت گروهی تعمیم یافته است زیرا همان طور که شرح داده شد در آن دستور نظریه معنایی موتگیو مبنا قرار گرفته است. تفاوت دیگر دستور ساخت گروهی تعمیم یافته با دستور ساخت گروهی هسته بنیان در این است که بر خلاف نظریه اول (ر.ک. نمودار (۴۴)) در نظریه دوم اطلاعات نحوی و معنایی (شامل اطلاعات محتوایی و

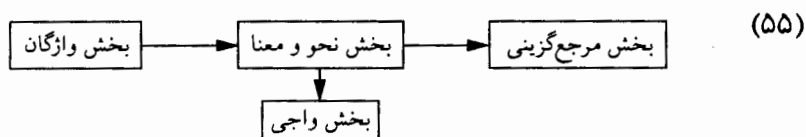
1) linguistic meaning

2) relational theory of meaning

3) situation semantics

کاربردشناختی به تفکیک) به طور جداگانه در نمودارهای درختی جمله‌ها و گروه‌ها در بخش نحو ثبت است. به بیانی رساتر، همان طور که در ارتباط با مفهوم 'نشانه' در شماره (۴۵) توضیح داده شد در دستور مورد وصف اطلاعات نحوی و معنایی در دو بخش جداگانه ثبت نیستند.

بر اساس شرحی که از دستور ساخت گروهی هسته بنیان ارائه شد می‌توان بخش‌های تشکیل دهنده آن دستور را به صورت نمودار (۵۵) نمایش داد.



فصل دوازدهم

برنامه کمینه گرا

در این فصل از دگرگونی‌هایی که به تازگی در تنه اصلی دستور زایشی رخ داده است صحبت خواهیم کرد. پیش‌درآمد این دگرگونیها مقاله (۱۹۹۱) چامسکی است با عنوان 'نکاتی در اقتصاد اشتقاق و نمودهای زبانی' که در فصل دوم کتاب (۱۹۹۵) وی تجدید چاپ شده است. منظور از اقتصاد در اشتقاق و نمود ساختهای زبانی این است که هیچ فرایند و مرحله‌ای در اشتقاق که غیر ضروری و زائد است و همچنین هیچ نمادی در نمودهای زبانی که حشو است نباید قائل شد (چامسکی ۱۹۹۵، ص ۱۶۱). به خاطر این اصل اقتصاد، ساختهای زبانی 'بهینه' ^۱ یعنی مناسب‌ترین هستند و بنابراین 'بهینگی' ^۲ زائیده و معلول اقتصاد در اشتقاق و نمود ساختهای زبانی است (همان منبع، ص ۱۷۱). این دگرگونیها از پایان سال ۱۹۹۲ با توزیع مقاله‌ای از چامسکی با نام 'برنامه‌ای کمینه‌گرا برای نظریه زبانی' توجه زبان‌شناسان را به خود معطوف کرد و نوید تحولی تازه در دستور زایشی تلقی گردید. این مقاله در سال ۱۹۹۳ نشر یافت و با همان عنوان در قالب فصل سوم کتاب (۱۹۹۵) چامسکی مجدداً انتشار یافت. بخشی از آن عنوان نام این تحول اخیر شد. از این رو 'برنامه کمینه‌گرا' ^۳ را می‌بایست چهره امروزین بدنه اصلی دستور زایشی پنداشت. با وجود تازه بودن این چهارچوب نظری آثار قابل توجهی بر مبنای آن نشر یافته است. چامسکی (۱۹۹۵)، و بلهوت (۱۹۹۵)، هورنشتاین (۱۹۹۵)،

1) optimal

2) optimality

3) The Minimalist Program = MP

جکندوف (۱۹۹۷)، ردفورد (۱۹۹۷a و ۱۹۹۷b) آثار عمده‌ای هستند که به معرفی و بحث ارکان و باورهای برنامه‌کمیته‌گرا همت گماشته‌اند و گاه توصیف و تبیین داده‌ها را در آن چهارچوب و چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی سنجیده‌اند. برودی (۱۹۹۵) نظریه‌ای کمیته‌تر از برنامه‌کمیته‌گرای معیار چامسکی مطرح کرده است که این حاکی از وجود نظریه‌های موازی در این تحول اخیر است.

روح حاکم بر برنامه‌کمیته‌گرا مبتنی بر این بینش است که هرچه نظریه مختصرتر و موجزتر باشد پسندیده‌تر است. بهره‌گیری از کمترین و کمیته‌ترین مفاهیم و ابزارهای نظری از آرمانهای دستور زایشی از آغاز تا کنون بوده است و جلوه‌هایی از آن زیر عنوان 'سادگی' و تمایل به نیل به 'تعمیم و عمومیت' بیشتر از آغاز شکل‌گیری این دستور در کتاب ساختهای نحوی (ر.ک. فصل دوم کتاب حاضر) مشهود است. تمایل به کمیته‌گرایی تمایلی پذیرفته در نظریه پردازی در علوم است. استدلال 'تیغ اُکام' که در توجیه حذف کردن و به تیغ سپردن تعمیم‌های فراتر از نیاز، هم‌پوشی‌ها، حشو‌ها، و تکرارها به هنگام تدوین نظریه در علوم مورد استناد قرار می‌گیرد و از سوی اُکام فیلسوف قرن چهاردهم میلادی توصیه شده است مؤید رغبت به کمیته‌گرایی است. در پاراگرافهای زیر تلاش خواهیم کرد که سازه‌ها و ارکان برنامه‌کمیته‌گرای مطرح شده از جانب چامسکی را معرفی کنیم. پیش از وارد شدن به آن معرفی شایسته است گفته شود که واژه 'برنامه' در عنوان 'برنامه‌کمیته‌گرا' به شروع و طلوع یک برنامه پژوهشی اشاره دارد، برنامه‌ای که تنها افق‌هایی از آن روشن است. تعدیل‌های سریعی هم که از زمان طرح این چهارچوب در آن حادث شده است نیز تا حدی حاکی از وجود یک برنامه علمی و پژوهشی است تا یک نظریه انسجام یافته و مدون.

همانطور که پیشتر خاطر نشان گردید برنامه‌کمیته‌گرا استمرار و تکوین بدنه اصلی دستور زایشی و بویژه استمرار مستقیم نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی / نظریه اصول و پارامترهاست. چامسکی خود تصریح کرده است که در این برنامه نیز دستیابی به همگانیها (شامل اصول و پارامترها) و نیل به کارآئی تبیینی مورد نظر است و همچنان اعتقاد بر این است که قوه نطق موهبتی زیستی و نظامی شناختی است که حوزه‌ای از

حوزه‌های مستقل ذهن / مغز را تشکیل می‌دهد. این حوزه از یک سو با حوزه مستقل دیگری از ذهن / مغز به نام 'نظام مفهومی-نیتی'،^۱ که همان حوزه توانش کاربرد شناختی است، و از سوی دیگر با حوزه‌ای به نام حوزه 'نظام فراگوئی-ادراکی' در تعامل است. در این تفکر حوزه‌ای به ذهن / مغز، 'صورت آوایی' در حوزه زبان درونداد و به بیانی فنی‌تر 'سطح رابط'،^۲ با حوزه فراگوئی-ادراکی است و 'صورت منطقی' درونداد و سطح رابط با حوزه مفهومی-نیتی می‌باشد. فرض این دو سطح رابط در واقع همسو با تعریف سنتی زبان، که قدمت آن دست کم تا زمان ارسطو قابل پی‌گیری است، می‌باشد. در آن تعریف نظام زبان حائلی است بین معنا و آوا (چامسکی ۱۹۹۵، ص ۲، ۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰). در 'برنامه کمینه‌گرا' تنها این دو سطح رابط فوق‌الذکر به عنوان سطوح زبانی مفروض‌اند و سطوحی که پیشتر در گونه‌های مختلف دستور زایشی از جمله نظریه اصول و پارامترها مطرح بودند مانند ژ-ساخت و ر-ساخت محذوف‌اند (همان منبع، ص ۲۱۹). این تقلیل سطوح نیز گامی در راستای کمینه‌گرایی بوده است. همچنین در این برنامه نظام زبان از دو بخش تشکیل می‌شود: 'واژگان' و 'نظام محاسباتی'،^۳ مدخلهای واژگانی توسط نظام محاسباتی برگزیده و ادغام می‌شوند و ساختهای زبانی را با دو سطح رابط فوق، یعنی صورت منطقی و صورت آوایی، پدید می‌آورند (همان منبع، ص ۱۶۸ و ۱۶۹). در طرح اولیه برنامه کمینه‌گرا مدخلهای واژگانی توسط نظام محاسباتی که بخشی از آن همان نظریه ایکس تیره در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی / نظریه اصول و پارامترهاست مبنای تشکیل نمودارهای درختی و اشتقاق جمله‌ها واقع می‌شوند (ص ۱۷۲ و ۱۸۶). در طرح‌های بعدی و متأخرتر این برنامه دیگر سخنی از نظریه ایکس تیره به میان نیست بلکه فرایندی به نام 'ادغام'،^۴ وظیفه تشکیل نمودارهای درختی و اشتقاق جمله‌ها را به عهده دارد (ص ۲۴۳). در فرایند ادغام بر اساس اطلاعات موجود در مدخلهای واژگانی، هسته‌ای با متمم خود ادغام می‌شود و گره فرافکنی میانی حاصل می‌گردد. پس از ادغام مشخص‌گر با این گره، گره فرافکنی بیشینه تشکیل می‌شود. این گره فرافکنی بیشینه خود متمم هسته‌ای دیگر واقع می‌شود که با ادغام آنها گره فرافکنی میانی آن هسته شکل می‌گیرد. این گره خود با گره مشخص‌گرش ادغام می‌شود و گره

1) conceptual-intentional system= C-I

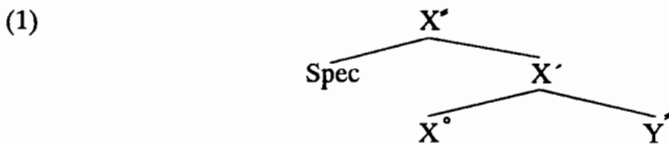
2) articulatory-perceptual system= A-P

3) interface level

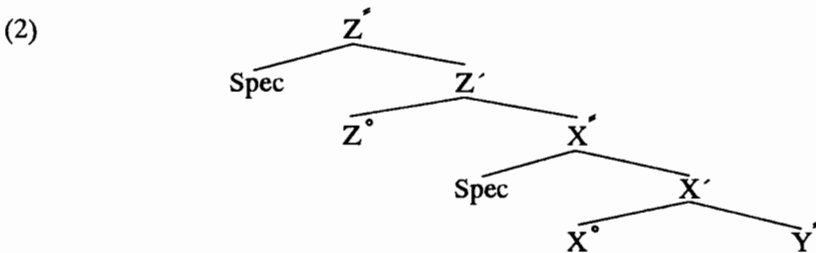
4) computational system

5) merge

فرافکنی بیشینه آن پدید می‌آید. بنابراین، در فرایند ادغام درخت‌سازی از پائین به طرف بالای نمودارهای درختی پیش می‌رود در صورتی که در نظریهٔ ایکس تیره سوی تشکیل درختها از بالا به پائین است. نمودار (۱) زیر مرحله‌ای از ادغام را نمایش داده است. خواننده آگاه است که در این نمودار X° هسته است، Y' متمم آن، X' گره فرافکنی میانی و X' گره فرافکنی بیشینه می‌باشد.



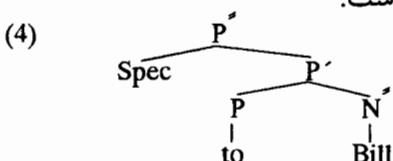
اکنون اگر X' متمم هسته‌ای واقع شود و فرایند فوق‌الوصف عیناً تکرار شود نمودار (۲) شکل می‌گیرد.



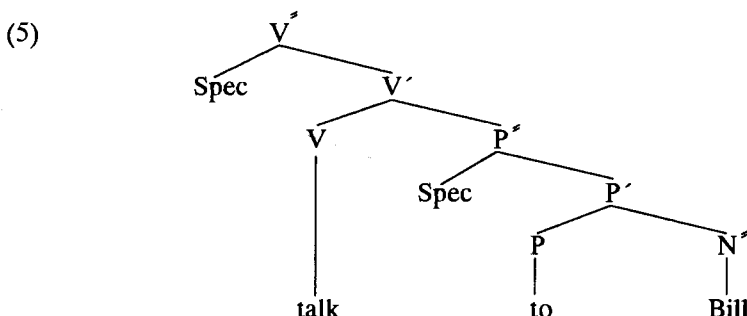
فرایند ادغام می‌تواند بارها تکرار شود. نمونه‌ای از مراحل تشکیل نمودار درختی یک جمله در شماره (۴) - (۶) نمایش داده شده است. این نمودارها مراحل شکل‌گیری جمله (۳) را نشان می‌دهند.

(3) John will talk to Bill.

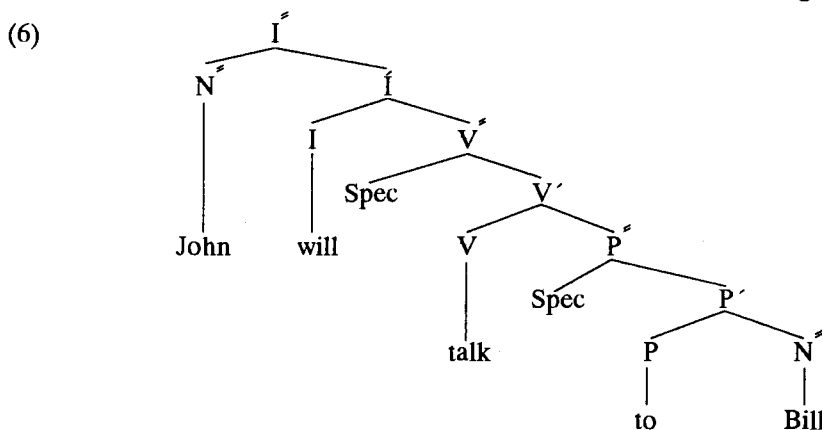
ابتدا حرف اضافه به عنوان هسته با گروه اسمی Bill ادغام می‌شود و گره فرافکنی میانی حرف اضافه با یک تیره را به وجود می‌آورد. این گره فرافکنی با مشخص‌گر خود (که در این مثال تهی است، یعنی این گره بلااستفاده باقی مانده است) ادغام می‌شود و گره فرافکنی بیشینه آن را که همان گروه حرف اضافه‌ای / حرف اضافهٔ دو تیره است پدید می‌آورد. این فرایند ادغام در شماره (۴) منعکس است.



گره فرافکنی بیشینه این مرحله از اشتقاق خود متمم فعل به عنوان هسته گروه فعلی واقع شده است. از ادغام آن دو، گره فرافکنی میانی فعل با یک تیره حاصل می‌شود. این گره با مشخص‌گر خود ادغام می‌شود که نتیجه آن فعل با دو تیره است. نمودار (۵) این مرحله را نمایش داده است.



نمودار (۵) خود متمم هسته عنصر صرفی/تصریف واقع شده است. گره فرافکنی میانی آن تصریف یک تیره است و گره فرافکنی بیشینه آن گره تصریف دو تیره/جمله می‌باشد. با این ادغام که نمودار شماره (۶) آنرا ترسیم کرده است جمله شماره (۳) اشتقاق می‌یابد.



البته همانطور که در فصل نهم که در آن سیمای نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی معرفی شده است خواندیم، از جمله تعدیلهای تازه‌ای که در نظریه ایکس تیره انجام گرفته بود طرح 'گروه حرف تعریف' بجای گروه اسمی بود. بنابراین در نمودارهای فوق هر کجا گروه اسمی آمده تمایل بر این است که گروه حرف تعریف را جایگزین نمود. به عنوان یک اصل کلی تمام تعدیلهائی که در نظریه ایکس تیره اعمال گردید و ما با تعدادی از آنها

در فصل نهم آشنا شدیم در برنامه کمینه‌گرا هم مفروض است. تفاوت در این است که بخشی مستقل به نام نظریهٔ ایکس تیره دیگر وجود ندارد بلکه نظام محاسباتی با انتخاب مدخلهای واژگانی و با استفاده از اطلاعات نحوی موجود در آن مدخلها اقدام به ادغام آنها آنگونه که شرح آن گذشت می‌کند و در نتیجهٔ این ادغام‌ها که سوی آن از پائین به بالاست نمودار درختی گروه‌ها (یا به بیانی فنی تر گره‌های فرافکنی بیشینه) شکل می‌گیرد. بخش دیگری از نظام محاسباتی فرایند حرکت (حرکت آلفا) یا 'جذب'^۱ است (ص ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۹۷). همچنان که به هنگام معرفی نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی (در فصل نهم) خواندیم فرایند حرکت به حرکت و جابه‌جائی سازه‌ها اشاره دارد که در برنامهٔ کمینه‌گرا هم همان فرایندهای حرکت مفروض است و تعبیر 'جذب' در این برنامه به حرکت مشخصه‌ها یا مشخصه‌هایی از یک سازه و نه کل سازه اشاره دارد. در برنامهٔ کمینه‌گرا این باور وجود دارد که سازه‌ها حتی الامکان نباید حرکت کنند و اگر حرکتی صورت می‌گیرد می‌بایست به تعویق انداخته شود تا زمانی که آن حرکت اجتناب‌ناپذیر باشد. این باور را اصل 'تعلل'^۲ که آن نیز جلوه‌ای از اقتصاد در اشتقاق است تضمین می‌کند (ص ۱۹۹، ۲۱۲). به عنوان نمونه، در زبانهایی که از 'مطابقهٔ قوی'^۳ برخوردارند حرکت فعل اصلی به منظور مطابقه و سؤالی سازی انجام می‌گیرد لیکن زبانهایی که 'مطابقهٔ ضعیف'^۴ دارند چنین حرکتی را جایز نمی‌شمارند. به بیانی دیگر، ویژگیهای ساختوازی زبانها و مشخصاً میزان تصریف‌پذیری آنها تعیین‌کنندهٔ حرکت‌های نحوی است. زبان فرانسه نمایندهٔ زبانهای ردهٔ اول فوق است و زبان انگلیسی (که در آن تنها در مورد سوم شخص مفرد در زمان حال مطابقه انجام می‌گیرد) شاهد زبانهای ردهٔ دوم است و از این روست که مثال (۷) زیر از زبان فرانسه که در آن فعل از جایگاه اصلی خود در گروه فعلی به جایگاه مطابقه حرکت کرده و سپس به جایگاه متمم‌نما انتقال یافته و جملهٔ پرسشی شکل یافته است دستوری است اما در زبان انگلیسی چنین حرکتی ناممکن است و بنابراین جملهٔ (۸)، که ترجمهٔ مثال فرانسه است، غیردستوری است (پولاک ۱۹۸۹، چامسکی ۱۹۹۵، ص ۱۹۸). این دو مثال برگرفته از هگمن (۱۹۹۴، ص ۶۰۱) است.

1) attraction/ attract

2) procrastinate

3) strong AGR

4) weak AGR

(7) Vient-il demain? [(23)b]

(8) * Comes he tomorrow? [(23)a]

در آغاز دوره انگلیسی نوین نیز برای تشکیل جمله پرسشی فعل اصلی ابتدا به جایگاه عنصر صرفی و سپس به جایگاه متمم نما حرکت می کرده است و بنابراین در آن دوره مثال (۸) دستوری بوده است. جمله (۹) که مثالی حقیقی از متنی متعلق به آن دوره می باشد مؤید این نکته است. این مثال برگرفته از ردفورد (۱۹۹۷ا، ص ۲۲۵) است.

(9) Came you from the church? [(18)e]

چامسکی زبانهای را که دارای مطابقت قوی هستند و بنابراین تمایل به حرکت سازه‌ها دارند زبانهای دارای 'حرکت آشکار' خوانده است و زبانهای را که مطابقت ضعیف دارند و از این رو تمایل به حرکت سازه‌ها ندارند زبانهای دارای 'حرکت پنهان' نامیده است (۱۹۹۵، ص ۱۶۹ و ۲۵۴).

پس از انتخاب مدخلهای واژگانی و ادغام آنها توسط نظام محاسباتی و متعاقب عملکرد قواعد حرکت سازه‌ها یا جذب مشخصه‌ها اطلاعات نمودار حاصل به منظور انجام گرفتن فرایندهای دیگر به دو بخش فرستاده می شود: بخش صورت منطقی و بخش صورت آوایی. در بخش صورت منطقی سیطره سورها و سوروارها (شامل پرسشواژه‌ها) تعیین می گردد. با توجه به حذف ر- ساخت در برنامه کمینه گرا، اصول سه گانه مرجع‌گزینی، نظریه نظارت، و صافی حالت در بخش صورت منطقی اعمال می گردند (همان منبع، ص ۲۰۰ و ۲۱۱). در بخش صورت آوایی اساساً تلفظ جمله‌ها تعیین می گردد. چامسکی مرحله‌ای را که اطلاعات نمودار درختی برای پردازش تقسیم می شود و بخشی از آن درونداد صورت منطقی و بخشی دیگر درونداد صورت آوایی واقع می شود 'بازنمون' نامگذاری کرده است (ص ۱۸۹). پیش از بازنمون، 'بازیابی' حالت‌های دستوری توسط 'نظریه بازیابی' انجام می گیرد (ص ۲۷۹). علت اینکه از تعبیر آشنای اعطای حالت‌های نحوی استفاده نکردیم این است که در برنامه کمینه گرا مدخلهای اسمی در واژگان به صورت تصریف شده و دارای حالت هستند و به همان صورت تحت عملکرد نظام محاسباتی واقع می شوند، بنابراین دیگر نیاز به اعطای حالت نیست بلکه

1) overt movement 2) covert movement 3) spell out 4) checking
5) checking theory

تنها کافی است آن حالتی که اسم با خود از واژگان حمل کرده است بازبینی شود تا اطمینان حاصل شود که با جایگاه نحوی‌ای که آن اسم در آن واقع است تناسب دارد و تناقض بین حالت واژگانی اسم و جایگاه نحوی‌ای که اشغال کرده است وجود نداشته باشد. به عنوان نمونه، در جایگاه مشخص‌گر مطابقه انتظار می‌رود که اسمی با حالت فاعلی ظاهر شود و گروه اسمی متمم فعل یا حرف اضافه می‌بایست دارای حالت مفعولی باشد. از آنجا که حرکت هر گروه اسمی به منظور و به 'طمع' ارضای مشخصه‌های خودش، یعنی برای بازبینی حالتی که اسم دارد، انجام می‌گیرد محرک و انگیزه این حرکتها اصطلاحاً 'اصل طمع' خوانده شده است (ص ۲۰۱). پس از بازبینی حالت‌های دستوری، آنها 'محو' می‌شوند و تنها مشخصه‌های معنایی و آوایی باقی می‌مانند.

در مرحله بازنمون، مشخصه‌های باقیمانده (یعنی بازبینی نشده) دو گروه می‌شوند. مشخصه‌های معنایی مورد نیاز و ضروری برای پردازش و خوانش در صورت منطقی در دسترس آن حوزه قرار می‌گیرند و مشخصه‌های آوایی مورد نیاز و ضروری برای خوانش در صورت آوایی در اختیار آن حوزه گذاشته می‌شوند. اصلی که ضمانت در دسترس بودن تنها اطلاعات ضروری و اجتناب ناپذیر را در صورت منطقی و صورت آوایی به عهده دارد 'اصل خوانش کامل' خوانده شده است (ص ۲۷، ۱۵۱، و ۲۱۹). اگر اشتقاقی در صورت آوایی اصل خوانش کامل را رعایت کرده باشد اصطلاحاً گفته می‌شود که آن اشتقاق 'در صورت آوایی همگرا' می‌باشد. در صورتی که آن اشتقاق در صورت منطقی آن اصل را رعایت کرده باشد اصطلاحاً گفته می‌شود که 'در صورت منطقی همگرا' می‌باشد. چنانچه آن اصل هم در صورت آوایی و هم در صورت منطقی رعایت شده باشد آن اشتقاق 'همگرا' است و نتیجتاً ساخت حاصل دستوری خواهد بود (ص ۱۷۱، ۲۱۹-۲۲۰). لیکن اگر اشتقاقی در صورت منطقی یا صورت آوایی و یا هر دو از اصل خوانش کامل تخطی کرده باشد، چنین اشتقاقی اصطلاحاً 'ساقط' است و در نتیجه ساخت حاصل غیردستوری خواهد بود (همانجا).

1) greed principle

2) erase

3) principle of full interpretation = PFI

4) converges at PF

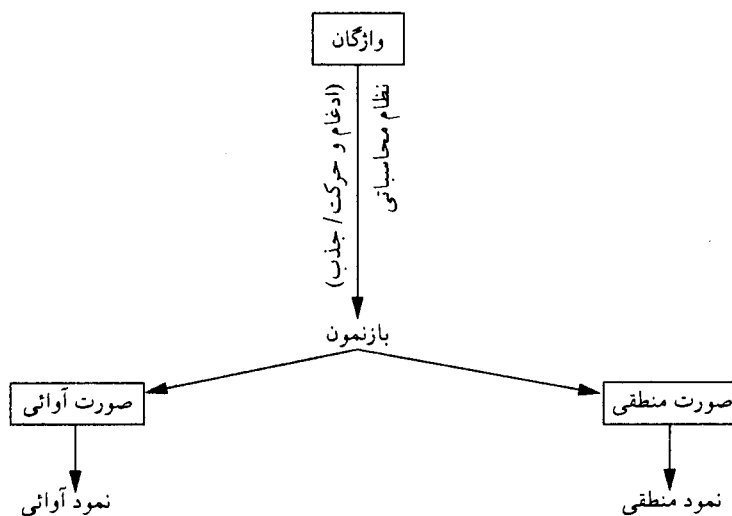
5) converges at LF

6) converge

7) crash

با توجه به شرحی که از برنامه‌کمینه‌گرا ارائه گردید سیمای کلی آن انگاره را می‌توان به صورت نمودار (۱۰) زیر نمایش داد.

(۱۰)



کتابنامه

- حق شناس، علی محمد، ۱۳۷۰. تاریخ مختصر زبانشناسی (ترجمه). آ.ا.ج. روینز، نشر مرکز، تهران.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۶۴. «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۲، ش ۱، ص ۳۱-۴۶.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۶۷. «ساختهای سببی در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۵، ش ۱، ص ۱۳-۶۷.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۶۹. «پیرامون «را» در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۷۴. «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۶ (تاریخ انتشار ۱۳۷۶).
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۷۷. «دکارت و زبان‌شناسی»، زبان و ادب (مجله دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی)، س ۲، ش ۵، ص ۱-۱۲.
- عاصی، مصطفی و محمد عبدعلی، ۱۳۷۵. واژگان گزیده زبانشناسی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- کریمی، سیمین، ۱۳۷۴. «از ژرف ساخت تا ساخت منطقی و نظریه مینیمالیست»، مجله زبانشناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۴۷-۹۵ (تاریخ انتشار ۱۳۷۶).
- مدرسی، یحیی، ۱۳۶۸. درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، تهران.

- همایون، همدخت، ۱۳۷۲. واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، تهران.
- Abney, S. (1987) "The English Noun Phrase in Its Sentential Aspects", Ph.D. dissertation, MIT.
- Aissen, J. (1974) "The Syntax of Causative Constructions". Ph.D. dissertation. Harvard University.
- Aissen, J. (1990) "Towards a theory of agreement controllers". *Studies in relational grammar 3*, ed. by P. Postal and B. Joseph, 279-320, Chicago: Chicago University Press.
- Aissen, J. (1991) "Relational grammar". *Linguistic theory and grammatical description*, ed. by F. Droste and J. Joseph, 63-102, Amsterdam: John Benjamins.
- Aissen, J. (1992) "Topic and Focus in Mayan". *Language* 68. 43-80.
- Akmajian, A. and F. Heny (1975) *Introduction to the Principles of Transformational Syntax*, Cambridge, Mass.: MIT press.
- Anderson, J. (1971) *The grammar of case: Towards a localist theory*. London: Cambridge University Press.
- Anderson, J. (1977) *On case grammar*. London: Croom Helm.
- Andresen, J. (1991) "Commentary on genetic encoding and communication". *Language and Communication* 11. 29-32.
- Aoun, Y. (1986) *Generalized Binding, the Syntax and Logical Form of wh-interrogatives*, Dordrecht: Foris.
- Aoun, Y. and D. Sportiche (1983) "On the formal theory of government", *The Linguistic Review*, 2, 3, 211-36.
- Archangeli, D. and D. Langendoen (1997) *Optimality Theory: An overview*. Blackwell.
- Austin, J. (1962 [1975]) *How to do things with words*. 2nd ed. by J.O. Urmson and Marina Sbisa. Oxford: Oxford University Press.
- Bach, E. (1977) "Comments on the paper by Chomsky". *Formal Syntax*, ed. by P. Culicover, T. Wasow, and A. Akmajian, 133-155, New York: Academic Press.
- Barsky, R. (1997) *Noam Chomsky: A Life of Dissent*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Becker, A. (1991) "Language and languaging" *Language and Communication* 11. 33-35.
- Belletti, A. (1988) "The case of unaccusatives", *Linguistic Inquiry*, 19. 1-34.

- Belletti, A. (1990) *Generalized Verb Movement*, Turin: Rosenberg and Sellier.
- Berman, A. (1974) "On the VSO hypothesis". *Linguistic Inquiry* 5. 1-37.
- Bickerton, D. (1991) "Language origins and evolutionary plausibility". *Language and Communication* 11. 37-39.
- Blake, B. (1990) *Relational grammar*. London: Routledge.
- Bloomfield, L. (1933) *Language*, Chicago: University of Chicago Press.
- Bohas, G. , J-P. Guillaume, and D. Kouloughli (1990) *The Arabic linguistic tradition*. London: Routledge.
- Borsley, R. (1991) *Syntactic theory: A unified approach*. London: Edward Arnold.
- Borsley, R. (1996) *Modern phrase structure grammar*. Blackwell.
- Botha, R. (1997) "Neo-Darwinian accounts of the evolution of language: 1. Questions about their explanatory focus". *Language and Communication* 17. 249-267.
- Brame, M. (1976) *Conjectures and refutations in syntax and semantics*. New York: Elsevier North- Holland.
- Brame, M. (1978) *Base generated syntax*. Noit Amrofer Publishing Company.
- Brame, M. (1979) *Essays toward realistic syntax*. Noit Amrofer Publishing Company.
- Bresnan, J. (1970) "On complementizers: Toward a syntactic theory of complement types", *Foundations of Language*, 6. 297-321.
- Bresnan, J. (1978) "A realistic transformational grammar" In *Linguistic theory and psychological reality*, ed. by M. Halle, J. Bresnan, and G. Miller, 1-59, Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. (ed.) (1982) *The mental representation of grammatical relations*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. (1982) "Control and complementation". *The mental representation of grammatical relations*, ed. by J. Bresnan, 282-390, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. (1982) "The passive in lexical theory". *The mental representation of grammatical relations*, ed. by J. Bresnan, 3-86, Cambridge Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. (1982) "Polyadicity". *The mental representation of grammatical relations*, ed. by J. Bresnan, 149-172, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. (1990) "Monotonicity and the theory of relation changes in LFG". *Language Research* 26. 637-652. Seoul national University, Seoul, Korea.
- Bresnan, J. (1994) "Locative inversion and the architecture of universal grammar". *Language*, 70. 72-131.

- Bresnan, J. (to appear) *Lexical functional syntax*. Draft of textbook on Lexical-functional grammar. Stanford University.
- Bresnan, J. and J. Kanerva. (1989) "Locative inversion in Chichewa: A case study of factorization in grammar". *Linguistic Inquiry* 20. 1-50.
- Bresnan, J. and R. Kaplan. (1982) "Introduction: Grammars as mental representations of language". *The mental representation of grammatical relations*, ed. by J. Bresnan, xvii-iii, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Bresnan, J. and A. Zaenen (1990) "Deep Unaccusativity in LFG". *Proceedings of the Fifth Biennial Conference of Grammatical Relations*, January 13-14. 1990. University of California, San Diego, CSLI.
- Brody, M. (1995) *Lexico-logical form: A radically minimalist theory*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Bugarski, R. (1982) "Generative structuralism". *Acta Linguistica Hafniensia* 17. 49-60.
- Burzio, L. (1986) *Italian syntax*. Reidel.
- Butt, M. (1993) "The structure of complex predicates in Urdu". Ph. D. dissertation, Stanford University.
- Butt, M. (in Press) "Complex Predicates in Urdu". *Complex predicates*, ed. by A. Alsina, J. Bresnan, and P. Sells. Stanford: CSLI.
- Chafe, W. (1970) *Meaning and the structure of language*. Chicago: Chicago University Press.
- Chomsky, N. (1957) *Syntactic Structures*, The Hague: Mouton.
- Chomsky, N. (1964 a) "Degrees of grammaticalness". In *The structure of language: Readings in the Philosophy of language*, edited by J. Fodor and J. Katz, Englewood Cliffs, N.J.:Prentice-Hall.
- Chomsky, N. (1964 b) *Current issues in linguistic theory*. The Hague: Mouton.
- Chomsky, N. (1964 c) "The logical basis of linguistic theory". In *Proceedings of the Ninth International Congress of Linguists*, Cambridge, Mass., 1962, ed. by H. Lunt. The Hague: Mouton.
- Chomsky, N. (1965) *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1966) *Cartesian linguistics*. New York: Harper and Row.
- Chomsky, N. (1970) "Remarks on nominalization". In *Readings in English Transformational Grammar*. Edited by R. Jacobs and P. Rosenbaum, pp. 184-221, Mass.: Ginn, Waltham.
- Chomsky, N. (1971) "Deep structure, surface structure, and semantic interpretation". In *Semantics*, edited by D. Steinberg and L. Jakobovits.

- Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (1972 a) *Language and mind*. Enlarged edition. Harcourt Brace Jovanovich, Inc.
- Chomsky, N. (1972 b) "Some empirical issues in the theory of transformational grammar". In *Goals of linguistic theory*. Edited by S. Peters, PP. 63-130, Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall.
- Chomsky, N. (1973) "Conditions on transformations", in S. Anderson and P. Kiparsky (eds), *A Festschrift for Morris Halle*, pp. 232-86, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Chomsky, N. (1975 a) *The Logical Structure of Linguistic Theory*, New York: Plenum.
- Chomsky, N. (1975 b) *Reflections on language*. New York: Pantheon Books.
- Chomsky, N. (1977) "On wh-movement". In *Formal syntax*, edited by P. Culicover, et. al., pp. 71-132. New York: Academic Press.
- Chomsky, N. (1980 a) "On binding", *Linguistic Inquiry*, 11, 1-46.
- Chomsky, N. (1980 b) *Rules and Representations*, New York: Columbia University Press.
- Chomsky, N. (1981) *Lectures on Government and Binding*, Dordrecht: Foris.
- Chomsky, N. (1982) *Some Concepts and Consequences of the Theory of Government and Binding*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1986 a) *Knowledge of Language, its Nature, Origin, and Use*, New York: Praeger.
- Chomsky, N. (1986 b) *Barriers*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1988) *Language and Problems of Knowledge. The Managua Lectures*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1991) "Some notes on the economy of derivation", in Freidin (ed.), *Principles and parameters in comparative grammar*, 417-54.
- Chomsky, N. (1993) "A minimalist program for linguistic theory". *The view from building 20*, ed. by K. Hale and S.J. Keyser, Mass.:MIT Press.
- Chomsky, N. (1995) *The Minimalist Program*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1977) "Filters and control". *Linguistic Inquiry*, 8:425-504.
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1991) "Principles and Parameters theory". *Syntax: An international handbook of contemporary research*, ed. by J. Jacobs, A. Van Stechow, W. Sternefeld, and T. Vennemann, Berlin: Walter de Gruyter.
- Chung, S. and J. McCloskey (1983) "On the interpretation of certain island

- facts in GPSG", *Linguistic Inquiry*, 14, 704-13.
- Comrie, B. (1986) "Relational grammar: Whence, where, whither?" *Linguistics* 24. 773-789.
- Cook, W. (1979) *Case grammar: Development of the matrix model (1970-1978)*. Washington: Georgetown University Press.
- Cowper, E. (1992) *A concise introduction to syntactic theory*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Croft, W. (1990) *Typology and Universals*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Crystal, D. (1985) *A dictionary of linguistics and phonetics*. 2nd edition. Blackwell.
- Dabir-Moghaddam, M. (1982 a) "Syntax and semantics of causative constructions in Persian". Ph.D. dissertation. University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Dabir-Moghaddam, M. (1982 b) "Passive in Persian" *Studies in the Linguistic Sciences* 12.1: 63-90.
- Dabir-Moghaddam, M. (1987) "Morphological causatives in Persian". *Proceedings of the 11th Annual Meeting of the Kansai Linguistic Society of Japan*, 60-70.
- Dabir-Moghaddam, M. (1992) "On the (in)dependence of syntax and pragmatics: Evidence from the postposition *-rā* in Persian". *Cooperating with written texts: the pragmatics and comprehension of written texts*, ed. by D. Stein, 549-573, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Dabir-Moghaddam, M. (1997 a) "Compound verbs in Persian". *Studies in the Linguistic Sciences* 27. 2: 25-59.
- Dabir-Moghaddam, M. (1997 b) "Descriptive and theoretical aspects of word order status in Persian and selected Iranian languages". In B. Caron (ed.) *Proceedings of the 16th International Congress of Linguists*, Elsevier Science Ltd.
- Davies, W. and C. Rosen (1988) "Unions as multi-predicate clauses". *Language* 64. 52-88.
- Dik, S. (1978) *Functional grammar*. Amsterdam: North-Holland.
- Dik, S. (1980) *Studies in Functional grammar*. New York: Academic Press.
- Dowty, D. (1982 a) "Grammatical relations and Montague grammar". *The nature of syntactic representation*, ed. by P. Jacobson and G. Pullum, 79-130, Dordrecht: D. Reidel.
- Dowty, D. (1982 b) "More on the categorial analysis of grammatical

- relations". *Subjects and other subjects: Proceedings of the Harvard conference on grammatical relations*, ed. by A. Zaenen. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Droste, F. and J. Joseph (1991) *Linguistic theory and grammatical description*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Dubinsky, S. (1994) "Predicate union and the syntax of Japanese causatives". *Journal of Linguistics* 30. 43-79.
- Dubinsky, S. (1997) "Predicate union and the syntax of Japanese passives". *Journal of Linguistics* 33. 1-37.
- Emonds, J. (1970) *Root and structure preserving transformations*, Indiana University Linguistics Club.
- Fairclough, N. (1995) *Critical discourse analysis*. Longman.
- Fairclough, N. and R. Wodak (1997) "Critical discourse analysis". *Discourse as social interaction*, ed. by T. Van Dijk, 258-284. Sage.
- Fillmore, Ch. (1966) "A proposal concerning English prepositions". In *Georgetown University Round Table on Languages and Linguistics 1966*. Edited by F. Dinneen, PP. 19-34, Washington, D.C.: Georgetown University Press.
- Fillmore, Ch. (1968) "The case for case". In *Universals in linguistic theory*. Edited by E. Bach and R. Harms, pp. 1-88, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Fillmore, Ch. (1969) "Toward a modern theory of case". In *Modern studies in English*. Edited by D. Reibel and S. Schane, PP. 361-375, Englewood Cliffs, N, J.: Prentice-Hall.
- Fillmore, Ch. (1970) "Lexical entries for verbs". In *Foundations of Language*, 4. 373-393.
- Fillmore, Ch. (1971) "Some problems for case grammar". In *Georgetown University Round Table on Languages and Linguistics 1971*. Edited by J. O'Brien, PP. 35-56, Washington, D. C.: Georgetown University Press.
- Fillmore, Ch. (1975) *Principles of case grammar: The structure of language and meaning*. Tokyo: Sanseido Publishing Company.
- Fillmore, Ch. (1977) "The case for case reopened". In *Syntax and semantics*, Vol. 8: *Grammatical relations*. Edited by P. Cole and J. Sadock, PP. 59-81, New York: Academic Press.
- Fillmore, Ch. (1982) "Frame semantics". In *Linguistic Society of Korea, ed., Linguistics in the Morning Calm*, PP. 111-138, Seoul: Hanshin.
- Fillmore, Ch. and P. Kay (to appear) *Construction grammar*. Stanford, CA:

CSLI Publications.

- Fodor, Janet (1977) *Semantics: Theories of meaning in generative grammar*. New York: Harper and Row Publishers.
- Fodor, Jerry (1970) "Three reasons for not deriving "kill" from "cause to die"": *Linguistic Inquiry* 1. 429-438.
- Fodor, J. (1983) *The modularity of mind*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Fodor, J. (1989) "Why should the mind be modular". In A. George (ed.) *Reflections on Chomsky*, pp. 1-22, Blackwell.
- Fodor, J, T. Bever, and M. Garrett (1974) *The psychology of language*. New York: McGraw-Hill.
- Foley, W. and R. Van Valin. (1984) *Functional syntax and universal grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, M. (1981) "The order of discourse". *Untying the text*, ed. by R. Young, 48-78. Routledge.
- Fouts, R. (1991) "Dirty bathwater, innateness neonates and the dating game". *Language and Communication* 11. 41-43.
- Fowler, R. (1991) *Language in the news: Discourse and ideology in the Press*. Routledge.
- Francis, E. (1998) "Some semantic reasons why iconicity between lexical categories and their discourse functions isn't perfect". *Language Science* 20. 399-414.
- Frantz D. (1981) *Grammatical relations in universal grammar*. Indiana University Linguistics Club.
- Freidin, R. (ed.) (1991) *Principles and parameters in comparative grammar*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Freidin, R. (1992) *Foundations of generative syntax*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Fromkin, V. (1993) "What studies of the brain can tell us about language (if anything) and vice versa". Paper presented in the annual meeting of the Berkeley Linguistics Society.
- Garvin, P. (1970) "Czechoslovakia". *Current trends in linguistics*, ed. by Thomas A. Sebeok, 499-522. Mouton.
- Gazdar, G. (1981 a) "Unbounded dependencies and coordinate structure". *Linguistic Inquiry* 12. 155-184.
- Gazdar, G. (1981 b) "On syntactic categories". *Philosophical Transactions (Series B) of the Royal Society* 295. 267-83.
- Gazdar, G. (1982) "Phrase structure grammar". *The nature of syntactic*

- representation*, ed. by P. Jacobson and G. Pullum, 131-186, Dordrecht: D. Reidel.
- Gazdar, G., E. Klein, G. Pullum, and I. Sag. (1985). *Generalized phrase structure grammar*. Oxford: Basil Blackwell.
- Gazdar, G. and G. Pullum (1982) *Generalized phrase structure grammar: A theoretical synopsis*. Reproduced by the Indiana University Linguistics Club.
- Gerdts, D. (1990) "Revaluation and inheritance in Korean causative union". *Studies in relational grammar 3*, ed. by P. Postal and B. Joseph, 203-246, Chicago: Chicago University Press.
- Givón, T. (1979) *On understanding grammar*. New York: Academic Press.
- Givón, T. (1984) *Syntax: A functional- typological introduction*. Vol. I. Amsterdam: John Benjamins.
- Givón, T. (1990) *Syntax: A functional- typological introduction*. Vol. II. Amsterdam: John Benjamins.
- Givón, T. (1995) *Functionalism and grammar*. Amsterdam: John Benjamins.
- Goldberg, A. (1995) *Constructions -a construction grammar approach to argument structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- Gruber, J. (1965). "Studies in lexical relations". Ph. D. dissertation, MIT. Published by the Indiana University Linguistics Club (Bloomington) in 1970. Revised version in *Lexical structures in syntax and semantics*, 1976: 1-210. Amsterdam: North Holland.
- Haegeman, L. (1991) *Introduction to government and binding theory*. Blackwell.
- Haegeman, L. (1994) *Introduction to government and binding theory*. 2nd edition, Blackwell.
- Halle, M., J. Bresnan, and G. Miller (eds.) (1978) *Linguistic theory and psychological reality*. Mass.: MIT Press.
- Halliday, M. A. K. (1994) *An introduction to functional grammar*. Second edition. Edward Arnold.
- Hammersley, M. (1997) "On the foundations of critical discourse analysis". *Language and Communication* 17. 237-248.
- Harris, A. (1984) "Inversion as a rule of universal grammar: Georgian evidence". *Studies in relational grammar 2*, ed. by D. Perlmutter and C. Rosen, 259-291, Chicago: The University of Chicago Press.
- Harris, R. (1983) "Theoretical ideas". *Times Literary Supplement*, 14 October.
- Harris, Z. (1951) *Methods in Structural Linguistics*, Chicago: University of Chicago Press.
- Harris, Z. (1952) "Discourse analysis". *Language*, 28: 1-30.

- Harris, Z. (1957) "Co-occurrence and transformations in linguistic structure", *Language*, 33: 283-340.
- Harris, Z. (1962) "String analysis of natural language" The Hague: Mouton.
- Higginbotham, J. (1983) "Logical form, binding and nominals", *Linguistic Inquiry*, 14, 395-420.
- Hockett, Ch. (1955) *A manual of phonology*. Baltimore.
- Hopper, P. (1987) "Emergent Grammar", *BLS* 13. 139-157.
- Hopper, P. (1988) "Emergent grammar and the *a priori* grammar postulate". In D. Tannen (ed), *Linguistics in Context*. Ablex, Norwood, New Jersey.
- Hopper, P. (1991) "Functional explanation in linguistics and the origins of language". *Language and Communication* 11. 45-47.
- Hopper, P. and S. Thompson (1980) "Transitivity in grammar and discourse". *Language* 56. 251-299.
- Hopper, P. and S. Thompson (1984) "The discourse basis for lexical categories in universal grammar" *Language* 60. 703-752.
- Hornstein, N. (1995) *Logical form: from GB to Minimalism*. Blackwell.
- Horrocks, G. (1987) *Generative grammar*. Longman.
- Hudson, R. (1992) "So-called "double objects" and grammatical relations" *Language* 68. 251-276.
- Hymes, D. (1991) "Is Poetics original and functional?" *Language and Communication* 11. 49-51.
- Jackendoff, R. (1972) *Semantic Interpretation in Generative Grammar*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Jackendoff, R. (1975) "Morphological and semantic regularities in the lexicon". *Language* 51: 639-671.
- Jackendoff, R. (1977) *X-Syntax: A study of phrase structure*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Jackendoff, R. (1997) *The architecture of the language faculty*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Jacobs, R. and P. Rosenbaum (1968) *English transformational grammar*. Waltham MA: Blaisdell-Ginn.
- Jacobs, R. and P. Rosenbaum (eds.) (1970) *Readings in English Transformational Grammar*. Waltham, Mass.: Blaisdell.
- Jacobsen, B. (1986) *Modern transformational grammar (with particular reference to the theory of government and binding)*. Amsterdam: North Holland.
- Johnson, D. (1977) "On relational constraints on grammars". In P. Cole and

3. Sadock (eds.) *Syntax and semantics 8: Grammatical relations*, New York: Academic Press.
- Johnson, D. (1979) *Toward a theory of relationally based grammar*, New York: Garland Publishing [dissertation, University of Illinois, Urbana (1974)].
- Johnson, D. and P. Postal (1980) *Arc pair grammar*. Princeton: Princeton University Press.
- Joseph, B. (1990) "Is raising to prepositional object a natural language grammatical construction?" *Studies in relational grammar 3*, ed. by P. Postal and B. Joseph, 261-276, Chicago: Chicago University Press.
- Kachru, Y. (1985) "Relational grammar: An introduction". *Relational grammar: A colloquium*, ed. by D. Papattanayak and Y. Kachru, 1-41, Central institute of Indian languages.
- Kaplan, R. and J. Bresnan. (1982) "Lexical-functional grammar: A formal system for grammatical representation". *The mental representation of grammatical relations*, ed. by J. Bresnan, 173-281, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Kaplan, R. and A. Zaenen. (1989) "Long-distance dependencies, constituent, structure, and functional uncertainty". *Alternative conceptions of phrase structure*, ed. by M. Baltin and A. Kroch, 17-42, Chicago: The University of Chicago Press.
- Katz, J. and J. Fodor (1963) "The structure of a semantic theory". *Language*, 39. 170-210.
- Katz, J. and P. Postal (1964) *An integrated theory of linguistic descriptions*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Keenan, E. and B. Comrie (1977) "Noun Phrase accessibility and universal grammar", *Linguistic Inquiry* 8: 63-99.
- Kim, H. (1997) "Subcategorization inheritance in Old English P-V compounds". *Journal of Linguistics* 33. 39-66.
- King, H. (1970) "On blocking the rules for contraction in English". *Linguistic Inquiry* 1. 134-136.
- Kiparsky, P. and C. Kiparsky (1971) "Fact". In *Semantics*. Edited by D. Steinberg and L. Jakobovits. Cambridge: Cambridge University Press.
- Klima, E. (1964) "Negation in English". In *The Structure of Language*, edited by J. Fodor and J. Katz, PP. 246-323. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- Koopman, H. and D. Sportiche (1991) "The Position of Subjects", *Lingua*, 85. 211-58.
- Kuhn, T. (1970) *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd edition, Chicago:

- The University of Chicago Press.
- Kuno, S. (1987) *Functional syntax: Anaphora, Discourse and Empathy*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G. (1963) "Toward Generative Semantics". *Syntax and Semantics*, Vol. 7, edited by J. McCawley. New York: Academic Press, 1976.
- Lakoff, G. (1965) "On the nature of Syntactic irregularity". Reprinted as Lakoff (1970 a).
- Lakoff, G. (1970 a) *Irregularity in syntax*. In Trans-Atlantic Series in Linguistics. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Lakoff, G. (1970 b) "Global rules". *Language*, 46. 627-639.
- Lakoff, G. (1971 a) "On generative semantics". In *Semantics*, edited by D. Steinberg and L. Jakobovits, PP. 232-296, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G. (1971 b) "The role of deduction in grammar". In *Studies in linguistic semantics*. Edited by Ch. Fillmore and T. Langendoen, PP. 63-70, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Lakoff, G. (1972) "Linguistics and natural logic". In *Semantics of natural language*. Edited by D. Davidson and G. Harman, 2nd edition PP. 545-665, Dordrecht: D. Reidel Publishing Company.
- Lakoff, G. (1987) *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1991). "Cognitive versus generative linguistics: How commitments influence results". *Language and Communication* 11. 53-62.
- Lakoff, G. and J. Ross (1967) "Is deep structure necessary?". In *Papers from the linguistic underground*, Edited by J. McCawley, PP. 159-164, New York: Academic Press.
- Lakoff, R. (1968) *Abstract syntax and Latin complementation*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Lakoff, R. (1989) "The way we were; or, the real actual truth about generative semantics: A memoir". *Journal of Pragmatics* 13. 939-988.
- Lamendella, J. (1976) "Relations between the ontogeny and phylogeny of language: A neo-recapitulationist view". *Origin and evolution of language and speech*, ed. by S. Harnad et. al. The New York Academy of Sciences. New York.
- Langacker, R. (1969) "Pronominalization and the chain of command". *Modern studies in English*, ed. by D. Reibel and S. Schane, 160-186. Englewood Cliffs: Prentice-Hall.

- Langacker, R. (1987) *Foundations of cognitive grammar*. Vol 1. Stanford, Calif.: Stanford University Press.
- Langacker, R. (1991 a) *Foundations of cognitive grammar*, Vol. II. Stanford, Calif.: Stanford University Press.
- Langacker, R. (1991 b) "Cognitive grammar". In *Linguistic theory and grammatical description*. Edited by F. Droste and J. Joseph, PP. 275-306, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Langacker, R. (1995) "Raising and transparency". *Language*, 71. 1-62.
- Lasnik, H. and M. Saito (1984) "On the nature of proper government". *Linguistic Inquiry* 15. 235-289.
- Lasnik, H. and J. Uriagereka (1988) *A Course in GB syntax*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Lees, R. (1957) "Review of Chomsky, 1957". *Language* 33: 375-408.
- Lees, R. (1960) *The grammar of English nominalizations*. The Hague: Mouton.
- Lieberman, P. (1991) "Preadaptation, natural selection and function". *Language and Communication* 11. 63-65.
- Lightfoot, D. (1985) "Review of *Grammatical theory: Its Limits and Its Possibilities*". *Journal of Pragmatics* 9. 851-856.
- Lightfoot, D. (1991) "Subjacency and sex". *Language and Communication* 11. 67-69.
- Love, N. (1991) "Generativism, genes and grammar". *Language and Communication* 11. 71-73.
- Lyons, J. (1970) *Noam Chomsky*, New York: The Viking Press.
- Lyons, J. (1981) *Language and linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Maclay, H. (1971) "Overview", in D. Steinberg and L. Jakobovits (eds.) *Semantics*, PP. 157-182, Cambridge: Cambridge University Press.
- Macwhinney, B. and E. Bates (eds.) (1989) *The crosslinguistic study of sentence processing*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Maestriperi, D. (1997) "The evolution of communication". *Language and Communication* 17. 269-277.
- Matthews, P.H. (1981) *Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- May, R. (1985) *Logical form*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- McCawley, J. (1967 [1976]) "Meaning and the description of languages". In *Grammar and meaning*, J. McCawley, PP. 99-120, New York: Academic Press.
- McCawley, J. (1968 [1976]) "Concerning the base component of a

- transformational grammar". In *Grammar and meaning*, J. McCawley, PP. 35-58, New York: Academic Press.
- McCawley, J. (1968 [1976]) "Lexical insertion in a transformational grammar without deep structure". In *Grammar and meaning*, J. McCawley, PP. 155-166, New York: Academic Press.
- McCawley, J. (1970 [1976]) "English as a VSO language". In *Grammar and meaning*, J. McCawley, PP. 211-228, New York: Academic Press.
- McCawley, J. (1971) "Prelexical syntax". *MSLL* 24. 19-33.
- McCawley, J. (1976) *Grammar and meaning*. New York: Academic Press.
- McCawley, J. (1981) *Everything that linguists have always wanted to know about logic*. London and Chicago: Blackwell and University of Chicago Press.
- Montague, R. (1974) *Formal Philosophy*. Edited and with an introduction by R. Thomason, New Haven: Yale University Press.
- Mühlhäusler, P. (1991) "Comments on Newmeyer's "Functional explanation in linguistics and the origins of language"". *Language and Communication* 11. 75-78.
- Napoli, D. (1993) *Syntax: Theory and Problems*. Oxford: Oxford University Press.
- Newmeyer, F. (1976) "Relational grammar and autonomous syntax". *CLS* 12, University of Chicago, Chicago Linguistic Society 506-515.
- Newmeyer, F. (1980) *Linguistic Theory in America*. New York: Academic Press.
- Newmeyer, F. (1983) *Grammatical Theory: Its Limits and Its Possibilities*. Chicago: University of Chicago Press.
- Newmeyer, F. (1986 a) "Has there been a "Chomskyan revolution" in linguistics?". *Language* 62. 1-18.
- Newmeyer, F. (1986 b) *Linguistic Theory in America*, 2nd ed., New York: Academic Press.
- Newmeyer, F. (1991) "Functional explanation in linguistics and the origins of language". *Language and Communication* 11. 3-28.
- Newmeyer, F. (1991) "Author's response: O, what a tangled web they weave...". *Language and Communication* 11. 97-107.
- Newmeyer, F. (1992) "Iconicity and generative grammar". *Language* 68. 756-795.
- Newmeyer, F. (1996) *Generative linguistics: A historical perspective*. London: Routledge.
- Pennycook, A. (1994) "Incommensurable discourses?" *Applied Linguistics* 15.

115-138.

- Percival, W. K. (1976) "The applicability of Kuhn's paradigms to the history of linguistics". *Language* 52. 285-294.
- Perlmutter, D. (1971) *Deep and surface structure constraints in syntax*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Perlmutter, D. (1978) "Impersonal Passives and the unaccusative hypothesis". In *Proceedings of the Fourth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Berkeley: University of California.
- Perlmutter, D. (1980) "Relational grammar". *Syntax and semantics, vol. 13 Current approaches to syntax*, ed. by E. Moravcsik and J. Wirth, 195-229, New York: Academic Press.
- Perlmutter, D. (ed.) (1983) *Studies in relational grammar 1*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. (1984) "The inadequacy of some monostratal theories of passive". *Studies in relational grammar 2*, ed. by D. Perlmutter and C. Rosen, 3-37, Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1974) Lectures on relational grammar at Summer Linguistic Institute of the Linguistic Society of America, Amherst. Mass.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1983) "Toward a universal characterization of passivization". In *Studies in relational grammar 1*. Edited by D. Perlmutter, PP. 3-29, Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1983) "The relational succession law". In *Studies in relational grammar 1*. Edited by D. Perlmutter, PP. 30-80, Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1983) "Some Proposed laws of basic Clause structure". In *Studies in relational grammar 1*. Edited by D. Perlmutter, PP. 81-128, Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1984) "The 1-advancement exclusiveness law". In *Studies in relational grammar 2*, ed. by D. Perlmutter and C. Rosen, 81-125, Chicago: Chicago University Press.
- Perlmutter, D. and P. Postal (1984) "Impersonal Passives and some relational laws". *Studies in relational grammar 2*, ed. by D. Perlmutter and C. Rosen, 126-170, Chicago: The University of Chicago Press.
- Perlmutter, D. and C. Rosen (eds.). (1984). *Studies in Relational grammar 2*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Pickering, M. and G. Barry (1991) "Sentence processing without empty

- categories". *Language and Cognition Processes* 6:229-259.
- Pike, K. (1947) "Grammatical prerequisites to phonemic analysis". *Word* 3: 155-172.
- Pike, K. (1952) "More on grammatical prerequisites". *Word* 8: 106-121.
- Pollard, C. (1984) "Generalized context-free grammars. Head grammars and natural language". Ph. D. dissertation. Stanford University.
- Pollard, C. (1985) "Phrase structure grammar without metarules". *Proceedings of the fourth west coast conference on formal linguistics*, ed. by J. Goldberg, S. Mackaye and M. Wescoat, 246-261. Stanford: Stanford Linguistics Association.
- Pollard, C. and I. Sag (1987) *Information-based syntax and semantics, volume 1: Fundamentals*. CSLI lecture notes series no. 13. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Pollard, C. and I. Sag (1994) *Head-driven phrase structure grammar*. Chicago: University of Chicago Press.
- Pollock, J.-y. (1989) "Verb movement, universal grammar, and the structure of IP", *Linguistic Inquiry* 20: 365-424.
- Postal, P. (1966) "On So-Called Pronouns in English", in D. Reibel and S. Schane (eds), *Modern Studies in English*, pp. 201-24, Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall.
- Postal, P. (1971) *Cross-over phenomena*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Postal, P. (1974) *On raising*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Postal, P. (1982) "Some arc pair grammar descriptions". *The nature of syntactic representation*, ed. by P. Jacobson and G. Pullum, 341-425, Dordrecht: D. Reidel.
- Postal, P. (1990) "French indirect object demotion". *Studies in relational grammar* 3, ed. by P. Postal and B. Joseph, 104-200, Chicago: Chicago University Press.
- Postal P. and B. Joseph (eds.) (1990) *Studies in relational grammar* 3. Chicago: The University of Chicago Press.
- Prince, E. (1991) "On "Functional explanation in linguistics and the origins of language"". *Language and Communication* 11. 79-82.
- Radford, A. (1981) *Transformational Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (1988) *Transformational grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Radford, A. (1990) *Syntactic theory and the acquisition of English syntax*. Oxford: Blackwell.
- Radford, A. (1997 a) *Syntactic theory and the structure of English: A minimalist approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (1997 b) *Syntax: A minimalist introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Reibel, D. and S. Schane (1969) *Modern studies in English*. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- Reinhart, T. (1976) "The syntactic domain of anaphora". Ph. D. dissertation, MIT.
- Riemsdijk, H. and E. Williams (1986) *Introduction to the theory of grammar*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Rizzi, L. (1990) *Relativized minimality*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Rizzi, L. (1997) "On the Study of Language as a Cognitive Capacity", B. Caron (ed.), *Proceedings of the XVIth International Congress of Linguists*, Amsterdam: Elsevier Science.
- Robins, R. (1967) *A short history of linguistics*. Bloomington: Indiana University Press.
- Romaine, S. (1991) "Last tango in Paris". *Language and Communication* 11. 83-84.
- Rosen, C. (1984) "The interface between semantic roles and initial grammatical relations". *Studies in relational grammar* 2, ed. by D. Perlmutter and C. Rosen, 38-77. Chicago: Chicago University Press.
- Rosenbaum, P. (1967) *The grammar of English predicate complement constructions*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Ross, J. (1967) "Constraints on variables in syntax", Ph. D dissertation, MIT.
- Ross, J. (1969 a) "Adjectives as noun phrases". In *Modern studies in English*, D. Reibel and S. Schane, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- Ross, J. (1969 b) "Auxiliaries as main verbs". *Studies in philosophical linguistics*, ed. by W. Todd, Series one, 77-102, Great Expectations Booksellers and Publishers.
- Ross, J. (1969 c) "On the cyclic nature of English pronominalization". In *To Honor Roman Jakobson*, Vol. III. The Hague: Mouton and Co. Reprinted in Reibel and Schane, 1969.
- Ross, J. (1970) "On declarative sentences". In *Readings in English Transformational Grammar*. Edited by R. Jacobs and P. Rosenbaum. Waltham, Mass.: Blaisdell.

- Ross, J. (1986) *Infinite Syntax*, Norwood, N. J., Ablex Publishing Corporation.
- Sadock, J. (1991) *Autolexical Syntax: A Theory of Parallel Grammatical Representations*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Sag, I. (1997) "English relative clause constructions". *Journal of Linguistics*, 33. 431-483.
- Sag I. and C. Pollard (1989) "Subcategorization and Head-driven phrase structure". *Alternative conceptions of phrase structure*, ed. by M. Baltin and A. Kroch, 139-181, Chicago: The University of Chicago Press.
- Sampson, G. (1980) *Schools of Linguistics: Competition and Evolution*, London: Hutchinson.
- Saussure, F. de (1916 [1966]) *Course in General Linguistics* (transl. Wade Baskin), New York: McGraw-Hill.
- Scancarelli, J. (1991) "An unwarranted dismissal of functional linguistics". *Language and Communication* 11. 85-87.
- Searle, J. (1974) "Chomsky's Revolution in Linguistics", in G. Hartman (ed.) *On Noam Chomsky: Critical Essays*, PP. 2-33, New York: Anchor Books.
- Sells, P. (1985) *Lectures on contemporary syntactic theories*. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Seuren P. (1996) *Semantic syntax*. Blackwell Publishers.
- Shanker, S. (1991) "Selective forces at work". *Language and Communication* 11. 89-91.
- Sklar, R. (1968 [1994]) "Chomsky's revolution in linguistics". *Noam Chomsky: Critical assessments*, ed. by C. Otero, 27-37, Volume III. Anthropology: Tome I. Routledge.
- Smith, N. and I.-M. Tsimpli (1995) *The mind of a savant: Language learning and modularity*. Blackwell.
- Smith, N., I.-M. Tsimpli, and J. Ouhalla (1993) "Learning the impossible: The acquisition of possible and impossible languages by a Polyglot savant". *Lingua*, 91: 279-347.
- Smith, N. and D. Wilson (1979) *Modern Linguistics: The Results of Chomsky's Revolution*, Bloomington and London: Indiana University Press.
- Steurs, F. (1991) "Generalized phrase structure grammar". In *Linguistic theory and grammatical description*. Edited by F. Droste and J. Joseph, pp. 219-246, Amsterdam: John Benjamins.
- Thompson, S. (1991) "On addressing functional explanation in linguistics". *Language and Communication* 11. 93-96.
- Wall, R. (1972) *Introduction to mathematical linguistics*. Englewood Cliffs, N.

- J.: Prentice-Hall.
- Wasow, T. (1977) "Transformations and the lexicon". In *Formal Syntax*, edited by P. Culicover, et. al. (1977), PP. 327-360. New York: Academic Press.
- Webelhuth, G. (1995) *Government and binding theory and the minimalist program*. Blackwell.
- Wescoat, M. and A. Zaenen (1991) "Lexical functional grammar". In *Linguistic theory and grammatical description*. Edited by F. Droste and J. Joseph, PP. 103-136, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Whorf, B. (1956) *Language, thought, and reality*. New York: Wiley.
- Wittgenstein, L. (1958) *Preliminary Studies for 'Philosophical Investigations'; Generally Known as the Blue and Brown Books*, Oxford: Blackwell.
- Yamada, J. (1988 [1994]) "The independence of language: Evidence from a retarded hyperlinguistic individual". In L. Hyman and Ch. Li (eds.) *Language, Speech, and mind: Studies in honour of Victoria Fromkin*. London, Routledge.
- Yamada, J. (1990) *Laura: A Case for the Modularity of Language*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Yergin, D. (1972 [1994]) "The Chomskyan revolution". *Noam Chomsky: Critical assessment*, ed. by C. Otero, 38-53, Volume III. Anthropology: Tome I. Routledge.

واژه‌نامه فارسی-انگلیسی

و نمایه^۱

اسباب زبان‌آموزی Language Acquisition Device	آرمان‌گرایی idealization ۲۵، ۲۴
LAD = ۱۸	ابداع فرهنگی cultural invention ۵۷
استثناء مطلق absolute exception ۲۱۳	ابطال erase ۳۲۵
اسم جاندار animate noun ۱۶۸	ابهام ambiguity ۹۸، ۹۷
اسم خاص proper noun ۱۶۸	اتصال‌وندی affixation ۲۷۳
اسم شمردنی count noun ۱۶۷	اجباری (گشتار) obligatory ۸۶، ۸۵
اسم عام common noun ۱۶۸	اختیاری (گشتار) optional ۱۳۲-۱۳۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۳
اسم غیرشمردنی mass noun ۱۶۷	اختیاری (گشتار) optional ۸۵، ۸۶، ۱۳۲-۱۳۵
اسم فاعل agent noun ۲۱۲	۱۸۵، ۱۸۳
اسم معنا abstract noun ۱۶۸	ادات ربط connective ۲۳۲
اسم مفعول (past) participle = part ۴۵۲	ادغام merge ۵۱۹-۵۲۲
اسمهای تصویری picture-nouns ۲۴۷	ارتقاء raising / ascension ۳۱۲، ۳۷۷، ۴۰۱
اسمهای مختوم به -ing gerundive nominals	ارتقاء فاعل subject raising ۳۴۴، ۳۷۷
۲۶۰-۲۵۸	ارتقاء فاعل به فاعل Subject-to-Subject Raising
اسمهای مشتق derived nominals ۲۵۸-۲۶۱	A-Raising / ۳۱۲
اشتقاق derivation ۷۰، ۸۰، ۸۸، ۹۸، ۲۸۰، ۳۵۹	ارتقاء فاعل به مفعول Subject-to-Object Raising
اشتقاق خوش‌ساخت well-formed derivation	B Raising / ۳۱۴، ۴۰۱
۳۷۵	ارجاع reference ۴۰۲
اشراف (be) dominated by ۳۳۷	ارزش value ۴۴۸
اشراف بلافصل immediate domination ۴۵۴	ارزش‌ها values ۲۶

(۱) نمایه‌ها رخداد یا رخدادهای عمده و اصلی هر معادل و نه الزاماً تمامی رخدادهای آن را نشان می‌دهند.

- ۵۰۴ compositional انباشتی
 ۱۶۸ human انسان
 ۲۹۰ humanness انسان بودن
 ۴۱ cohesion انسجام
 ۳۲۷ MAPs انطباق‌ها
 ۳۲-۲۶ (scientific) revolution (علمی) انقلاب
 ۱۹، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۸۹، ۱۹۱-۱۹۳، ۲۹۱، ۳۲۸، ۳۵۱، ۴۲۱، ۴۷۵
 ۵۲۵
 انگاره واژگی-خوانشی دستورگشتاری
 lexical-interpretive model of
 ۴۳۸ transformational grammar
- باور خبری و اطلاعی ساخت جملات Functional
 ۴۱ Sentence Perspective = FSP
 ۵۷ recapitulation بازآفرینی
 ۵۲۳ checking بازبینی
 ۵۸ reconstruction بازسازی
 ۱۹۰، ۱۸۶ recursive بازگشتی
 ۵۲۳ spell out بازنمون
 ۲۴ co-text بافت زبانی
 ۳۹ decontextualized بافت زدوده
 ۲۴ context بافت غیرزبانی
 ۱۵۱ assumptions باورها
 ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۰، ۱۱۶ component بخش
 ۳۷۴، ۳۶۷، ۲۴۴، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۱
 ۳۰۱ relational component بخش رابطه‌ای
 ۳۴۱ stylistic component بخش سبکی
 phonetic form component بخش صورت آوایی
 ۳۶۷ = PF-component
 interpretative components بخش‌های خوانشی
 ۱۳۷
 ۲۵۵ meaning-postulates بدیهیات معنایی
 ۲۰۳ identity برابری
- ۴۶۵ bounded domination اشراف مقید
 ۴۷۳، ۴۷۲ mapping principle اصل انطباق
 A-over-A principle اصل A بر روی A
 ۳۳۹-۳۳۴
 principle of full اصل خوانش کامل
 ۵۲۴ interpretation = PFI
 ۵۲۴ greed principle اصل طمع
 ۴۰۲، ۳۷۵ projection principle اصل فرافکنی
 Foot Feature Principle اصل مشخصه‌های انتها
 ۵۰۰-۴۹۸ = FFP
 Head Feature اصل مشخصه‌های هسته
 ۵۰۰-۴۹۸ Convention = HFC
 nonlocal feature اصل مشخصه غیرموضعی
 ۵۱۱ principle
 Empty Category Principle اصل مقوله تهی
 ۴۱۸ ECP
 Control Agreement اصل نظارت مطابقت
 ۵۰۰-۴۹۷ Principle = CAP
 ۴۲۱، ۳۷۶، ۳۶۵ اصول
 ۸۷ add اضافه (کردن)
 ۳۸۸ genitive اضافی
 ۱۱۲، ۱۱۰ setting (/context) اطلاعات بافتی
 ۱۱۳
 ۱۹۸ redundancy اطلاعات حشو
 indirect θ -marking اعطای غیر مستقیم نقش تا
 ۳۹۸
 direct θ -marking اعطای مستقیم نقش تا
 ۱۲۸ adjunction / addition افزایش
 ۴۴۴ adjunct افزوده
 ۷۹ auxiliary verbs افعال کمکی
 ۴۰۵ if and only if = iff اگر و تنها اگر
 ۳۱-۲۶ paradigm الگو
 ۲۷۳ suppletion امتزاج
 ۱۲۱ amalgamation انباشت

- پیش‌زبانی prelanguage ۵۷
پیش‌زمینه foreground ۴۶، ۴۵، ۳۶
پیش‌زمینه ساختن foreground ۲۹۰
پیش‌زمینه سازی foregrounding ۲۹۰
پیشنهاد offer ۵۲
پیوسته continuous ۸۱
- تابع function ۱۱۸
تابعی است از ... is a function of... ۴۲
تاریخچه اشتقاق history of derivation ۷۸
تأثیرپذیری dative ۲۸۶، ۲۷۶، ۲۷۴
تأثیرگذاری آلفا- α affect ۳۷۱
تأکید focus ۳۴۵
تبیین explanation ۱۵۱
تجدید رابطه‌ها revaluations ۳۱۹
تجربه‌گر experiencer ۲۸۷، ۲۸۶
تجربه‌گرایی empiricism ۱۵۶-۱۵۴، ۱۶
تجزیه وازگانی lexical decomposition ۲۰۹
تحققى factitive ۲۸۶، ۲۷۴
تحلیل سازه‌ای بلا فصل Immediate Constituent
Analysis ۹۲، ۶۹
تداعی association ۳۴
تراوش percolation ۳۸۹
ترتیب order ۱۸۹، ۱۸۸، ۸۵، ۷۴
ترتیب برونی extrinsic order ۱۸۹
ترتیب درونی intrinsic order ۱۸۹
ترتیبی configurational ۳۶۸
ترجمه ماشینی machine translation ۱۰۵
تساوی محدودکننده constraining equation ۴۶۰
تسلط command ۳۸۳، ۲۴۰، ۲۳۹
تسلط بیشینه maximal command=m-command
۳۸۶
تسلط سازه‌ای = constituent command
c-command ۳۸۴، ۳۸۲
- برنامه کمینه‌گرا The Minimalist Program = MP
۵۲۵، ۵۱۹-۵۱۷، ۴۲۱
بلوغ علمی scientific maturity ۲۹، ۲۷
بنیادی canonical ۴۳۱
بنیادی basic ۴۸۹
بهره‌ور beneficiary ۴۲
بهره‌وری benefactive ۲۷۵
بهینگی optimality ۵۱۷
بهینه optimal ۵۱۷
بیان statement ۵۲
بی‌زمان infinitival ۳۴۲
بی‌معنا anomalous ۱۱۰، ۱۰۹
- پارامتر parameter ۳۶۶، ۳۶۵، ۴۳
پارامتر ضمیرانداز pro-drop parameter ۳۶۵
پایه base ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۶۷
پدیدآئی فردی / ontogenetic development/
ontogeny ۵۶، ۳۷
پدیدآئی نوعی / phylogenetic evolution/
phylogeny ۵۶، ۳۷
پذیرا patient ۲۸۷
پذیرفتنی بودن acceptability ۱۶۰، ۱۵۹
پذیرنده theme ۳۹۶، ۳۴۷
پردازش‌گر processor ۳۶
پرسشوازه در جای اصلی wh-in-situ ۳۷۲
پسابلومفیلدی post-Bloomfieldian ۲۸
پس‌اضافه postposition ۲۹۷
پس‌چرخه‌ای postcyclic ۲۳۰، ۲۲۹
پس‌رفت demotion ۳۱۹
پس‌زمینه background ۴۶، ۴۵، ۳۶
پیدایش emergence ۵۴
پیش‌انگاره presupposition ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۳۶
پیش‌داورانه a priori ۱۸۰
پیشرفت ۲-۳ Advancement ۳۱۹، ۳۱۷

- جایجائی permutation / order-changing ۱۲۸
 جایجایی (به وجود آوردن) rearrange ۸۷
 جاپرکن و غیر ضمیری expletive/pleonastic ۳۹۷
 جامعه زبانی همگن homogeneous speech
 community ۲۴
 جانشینی paradigmatic ۱۵
 جایگاه غیرموضوع non-argument position =
 A-position ۳۹۸
 جایگاه فاقد نقش تتا ̄-position ۳۹۸
 جایگاه موضوع = argument position
 A-position ۳۹۸
 جایگاه نقش تتا ̄-position ۳۹۸
 جایگزینی it-replacement ۳۴۴
 جایگزینی ضمیر pronoun replacement ۳۴۴
 جبر زبانی linguistic determinism ۱۴۶
 جذب attraction / attract ۵۲۲
 جزیره island ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۱
 جزء فعلی particle ۸۶
 جسم body ۱۴۹
 جملات پرسشی تأکیدی / جملات پرسشی
 tag question ۱۳۳
 جملات کنشی performative
 sentences/performative utterances ۲۴۶
 جملات هسته‌ای kernel sentences ۸۶
 جمله هسته‌ای زیر ساختی underlying kernel
 sentence ۹۸
 جوهر substance ۱۵
 جهان فکری thought world ۱۴۵
 چرخه‌ای cyclic ۳۷۹، ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۸۸، ۱۸۷
 حادثه event ۲۸۸
 حاشیه periphery ۳۶۶
 تسلط نقشی function-command = F-command ۴۷۱
 تصویرگونگی iconicity ۵۰، ۴۹
 تعالی‌گرا transcendent ۱۵
 تعبیرشناسی hermeneutics ۴۸
 تعجب exclamation ۵۲
 تعلل procrastinate ۵۲۲
 تعمیم برزوی Burzio's generalization ۴۰۱
 تعمیم‌های نمادین symbolic generalizations ۲۶
 تغییرات در زمانی diachronic change ۳۷
 تغییر قیاسی analogic change ۱۴۷
 تقدم (داشتن) precede ۲۴۱-۲۳۹
 تقطیع parsing ۶۹
 تکواژ شناسی morphology ۱۰۵
 تک واژه‌ای holophrastic / one-word ۵۷
 تمرین‌ها exemplars ۲۹، ۲۷، ۲۶
 تنزل تکیه stress lowering ۲۴۴
 توارث/ توارثی inheritance ۳۹۵
 توالی خطی Linear precedence = LP ۴۸۲
 توالی واژه‌ها word order ۲۷۳، ۱۵۰
 توانش competence ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸
 توانش ارتباطی communicative competence ۵۶
 توانش زبانی linguistic competence ۲۳
 ۱۵۷-۱۵۹، ۳۶۶، ۴۲۵
 توانش کاربردشناختی pragmatic competence ۴۰
 توزیع تکمیلی complementary distribution ۳۳
 توصیف description ۱۵۱
 توصیف‌گرایی descriptivism ۱۸
 ته tail ۳۰۸
 تهی empty=e ۴۶۷، ۳۵۸
 تیغ اُکام Occam's razor ۵۱۸

- حروف particles ۱۵۰
 حواشی annotations ۴۵۳
 حوزه module ۵۱۹، ۳۷۴، ۳۶۷، ۲۱
 حوزه‌ای modular ۳۷۴، ۳۶۷، ۲۱
- خبر rheme ۴۱**
 خزیدن crawling ۵۷
 خط مشی‌های کلامی discursual strategies ۴۱
 خطی linear ۷۱
 خلاقیت قاعده گردان rule-changing creativity
 ۱۴۷
 خلاقیت قاعده‌مند rule-governed creativity
 ۱۴۷
 خلاقیت هنری artistic creativity ۱۴۲
 خلقت‌گرایی creationism ۵۴
 خوانش معنایی semantic interpretation ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱
 خوانش کردن interpret ۱۱۸
 خوانشی interpretive ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۰
 خود درونه‌گیری self-embedding ۱۵۹، ۱۶۰
 خود مختار autonomous ۱۰۱
 خوش ساخت well-formed ۱۹۰
- دال signifiant ۵۰۶، ۱۵**
 در بافت in the context ۷۳
 درج insertion ۳۶۹
 درجات تخطی از دستوری بودن degree of
 deviation / degree of deviance ۱۹۳
 درجات دستوری بودن degree/levels of
 grammaticalness ۶۵
 درج واژه lexical insertion ۲۲۴
 درخواست request ۵۲
 در زمانی diachronic ۱۴
 در صورت آوایی همگرا PF converges at ۵۲۴
- حاکم governor ۳۸۵، ۳۰۸
 حاکم مناسب proper governor ۴۲۰
 حاکمیت government ۳۸۲، ۳۶۴، ۳۶۱
 ۳۸۵-۳۸۷، ۳۸۹، ۴۱۸
 حاکمیت مناسب proper government
 ۴۱۸-۴۲۰
 حالت case ۳۸۹-۳۸۷، ۲۷۱، ۱۵۰
 حالت بخشی case assignment ۳۶۱
 حالت بخشی استثنائی exceptional
 case-marking ۳۹۴
 حالت ذاتی inherent case ۳۸۸، ۳۹۳
 حالت ساختاری structural case ۳۸۸
 حدیث نفس self-expression ۱۴۵
 حذف (کردن) delete ۸۷
 حذف deletion ۱۲۸
 حذف بازیافتنی recoverability of deletion ۲۰۳
 حذف به قرینه / equivalent-NP deletion
 equi-NP deletion ۴۰۳، ۳۵۵
 حذف عبارت کنادی agent deletion ۱۸۸
 حذف غیرقابل بازیافت irrecoverable deletion
 ۴۳
 حرف تعریف Art(icle) ۱۶۷
 حرکت آشکار overt movement ۵۲۳
 حرکت آلفا (گشتار) Move α ۴۰۰، ۳۶۹، ۳۶۱
 حرکت بند (گشتار) extraposition ۳۳۹، ۲۸۳
 ۳۶۹
 حرکت پرسشواژه (گشتار) wh-movement ۲۲۹،
 ۳۰۱، ۳۶۹، ۴۲۸، ۴۲۹
 حرکت پنهان covert movement ۵۲۳
 حرکت جزء فعلی particle movement ۱۲۸
 حرکت گروه اسمی (گشتار) NP-movement
 ۳۹۰، ۳۶۹
 حرکت مفعول غیر صریح dative movement
 ۲۹۷

- دستور کانونی core grammar ۳۶۶
 دستور گشتاری transformational grammar ۸۵
 ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۱-۱۹۳، ۲۰۹
 ۲۱۲
 دستور مانتگیو Montague Grammar ۲۵
 دستور مرحله‌ای محدود finite state grammar
 ۶۶-۶۹، ۷۱
 دستور مقوله‌ای تعمیم‌یافته Generalized
 Categorical Grammar ۲۵
 دستور نظاممند Systemic Grammar ۴۱
 دستور نقش و ارجاع Role and Reference
 Grammar = RRG ۴۱
 دستور واجها phoneme grammar ۱۰۵
 دستور واژه Word Grammar ۲۵
 دستور واژیه-نقشی Lexical-Functional
 Grammar = LFG ۴۳۵-۴۳۷، ۴۴۱
 ۴۴۳-۴۴۷، ۴۷۵
 دستور همگانی Universal Grammar = UG ۱۸
 دستور همگانی grammare générale/universal
 ۱۵۰
 دستوری grammatical ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۱۵۹
 ۱۹۶، ۲۱۳
 دستوری بودن grammaticality ۲۴، ۱۵۹
 دستور یک زبان خاص grammare particulière /
 particular grammar ۱۵۱
 دور obviative ۴۰۷
 ذاتی inherent ۲۰۰
 ذهن‌گرا mentalist ۱۶۵، ۴۲۵
 ذهن‌گرایی mentalism ۱۵
 ذهن / مغز mind / brain ۱۷، ۳۷۴، ۴۲۲، ۵۱۹
 رابطه‌های دستوری grammatical relations ۷۱
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۹۴-۲۹۸، ۳۲۱
 ۵۲۴ converges at LF همگرا در صورت منطقی
 ۱۵، ۲۳ درون‌گرا immanent
 ۲۳ دستور پریشی agrammatism
 ۴۱ دستور پیدایشی Emergent Grammar = EG
 ۴۶، ۴۹
 دستور جمله sentence grammar ۳۶۱
 دستور حالت Case Grammar ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۹۶
 دستور رابطه‌ای Relational Grammar
 ۲۹۳-۲۹۶، ۲۹۸-۳۰۶، ۳۲۸
 دستور زایشی Generative Grammar ۱۵، ۲۰
 ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۶
 ۱۶۰، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۶۳، ۵۱۷
 دستور زایشی گشتاری Generative
 Transformational Grammar ۱۴، ۱۵، ۶۴
 ۸۹، ۱۷۰، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۷۱، ۳۲۹، ۳۶۳
 دستور ساخت سازه‌ای constituent structure
 grammar ۱۶۹
 دستور ساخت گروهی Phrase Structure
 Grammar ۷۰-۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹
 ۸۱-۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۲
 دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته Generalized
 Phrase Structure Grammar = GPSG
 ۴۷۷، ۴۷۹-۴۸۶، ۵۰۴
 دستور ساخت گروهی نوین Modern Phrase
 Structure Grammar = Modern PSG ۵۰۵
 دستور ساخت گروهی هسته بنیان Head-Driven
 Phrase Structure Grammar = HPSG
 ۴۷۸، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۵
 دستور ساختی شناختی Cognitive Construction
 Grammar ۵۸
 دستور شناختی Cognitive Grammar ۵۸، ۵۹
 ۶۱، ۲۰۷
 دستور قوس‌ها Arc Grammar ۳۲۵
 دستور قوس‌های جفتی Arc Pair Grammar ۳۲۵

- Internalized language=I-language زبان درونی ۴۲۵، ۳۶، ۳۵
- linguistics شناختی cognitive ۱۳، ۵۸ (و توضیحات صفحات ۵۸-۶۱)
- linguistics صورت‌گرا formal ۱۳ (و توضیحات صفحات ۱۴-۳۶)، ۴۵-۴۳، ۵۸، ۵۶-۵۱
- linguistics نظری theoretical ۱۳، ۲۵، ۱۷، ۱۴
- linguistics نقش‌گرا functional ۱۳ (و توضیحات صفحات ۳۶-۵۸)
- linguistics همگانی general ۱۴۲
- lingua franca زبان میانجی ۱۴۵
- pidgin languages زبان‌های آمیخته ۳۸
- creole languages زبان‌های آمیخته مادری ۳۸
- pro-drop languages زبانهای ضمیرانداز ۳۶۵
- non-pro-drop languages زبانهای ضمیرناتانداز ۳۶۵
- natural languages زبان‌های طبیعی ۱۷۰، ۶۵، ۲۷۵
- time زمان ۲۷۵
- tense زمان ۳۷۹، ۱۶۹
- finite = FIN زماندار ۴۸۷
- chain زنجیره ۳۸۲
- Finite state زنجیره‌های مرحله‌ای محدود مارکف
- Markov Processes ۶۷
- terminal string زنجیره‌پایانی ۱۷۴، ۷۰
- underlying terminal زنجیره‌پایانی زیر ساختی
- string ۹۹
- preterminal string زنجیره‌پیش پایانی ۱۷۴
- deep structure ژرف ساخت ۱۶۲، ۱۶۰، ۳۳
- ۲۰۸، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵
- ۲۱۳-۲۱۶، ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۹۱، ۳۶۸
- D-structure ژ-ساخت ۳۹۸، ۳۷۴-۳۷۲، ۳۶۸
- ۳۹۹
- term grammatical رابطه‌های دستوری اصلی ۳۰۷
- relations/term/Term R-Signs ۳۰۷
- nonterm relations رابطه‌های دستوری فرعی ۳۰۷
- syntactic relation رابطه نحوی ۴۳۹
- relation of control رابطه نظارت ۴۱۶
- lexical relation رابطه واژگی ۴۳۹
- conjunction ربط ۷۶
- trace رد ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۰-۳۵۸، ۳۵۶، ۲۸۳، ۴۰۵، ۴۰۴، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۸
- typological رده شناختی ۳۹
- language typology رده‌شناسی زبان ۲۸۴
- S-structure ر-ساخت ۳۸۱، ۳۷۴-۳۷۲، ۳۶۹
- behaviourism رفتارگرایی ۱۵۵
- romanticists رمانتیکیان ۱۴۷
- thematic relations روابط پذیرنده ۳۴۷
- decision procedure روال اتخاذ تصمیم ۹۳
- evaluation procedure روال ارزیابی ۹۳
- analytic / discovery / کشف / روال‌های تحلیلی
- procedures ۱۵۱، ۳۴، ۳۳
- cognitive psychology روانشناسی شناختی ۱۵۵
- rationalistic psychology روانشناسی عقل‌گرایی
- ۱۵۲
- surface structure روساخت ۱۶۲، ۱۶۰، ۳۳
- ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۷۸، ۲۹۱، ۳۲۰، ۳۶۹-۳۷۲
- functional- رویکرد نقشی-رده‌شناختی
- typological approach ۳۹
- generating زایش ۹۰
- langue زبان ۴۲۴، ۱۵۷، ۱۴۸، ۳۳، ۱۷، ۱۴
- Externalized language=E-language زبان برونی ۴۲۵، ۳۶، ۳۵
- aphasia زبان‌پریشی ۲۳

- سور quantifier ۱۲۲، ۱۹۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷-۲۴۳، ۲۵۰
- سوردار quantificational ۱۰۲
- سور عمومی universal quantifier ۲۳۲
- سورواره‌ها quasi-quantifiers ۳۷۲
- سور وجودی existential quantifier ۲۳۲
- سیرت character ۱۴۴
- شاخص attribute ۴۴۸
- شبکه رابطه‌ای relational network = RN ۲۹۹-۳۰۱
- شبه مجهول pseudo-passive ۱۸۴، ۲۱۸
- شرایط برونی کارآیی external conditions of adequacy ۹۱، ۹۷-۱۰۰
- شرایط حاصل از عملکرد structural change ۸۴
- شرایط عملکرد structural analysis ۸۴، ۲۱۳
- شرط condition ۳۳۱
- شرط انحصار uniqueness condition ۴۵۸
- شرط برونداد output condition ۳۴۱
- شرط پیوستگی coherence condition ۴۵۹
- شرط تمامیت completeness condition ۴۵۹
- شرط جمله زماندار Tensed-S Condition = TSC ۳۵۴، ۴۱۷
- شرط خوش ساختی well-formedness condition ۴۸۰
- شرط عمومیت داشتن condition of generality ۹۱
- شرط فاعل مشخص Specified Subject Condition = SSC ۳۵۵، ۴۱۷
- شرط کمینگی در حاکمیت minimality condition ۳۸۷ on government
- شرط همجواری subadjacency condition ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۴
- شروط contingencies ۱۵۱
- ساخت شناختی cognitive structure ۳۷
- ساختگرایی اروپائی European structuralism ۳۳، ۳۲، ۱۵
- ساختگرایی زایشی Generative Structuralism ۳۲
- ساخت گروه اسمی مضاعف double NP construction ۳۹۳
- ساخت گروهی phrase structure ۱۵۰
- ساخت-متکی structure-dependent ۳۵۳
- ساخت مفهومی conceptual structure ۵۴
- ساخت نقشی Functional structure = F-structure ۴۴۰، ۴۴۸-۴۵۰
- ساختهای تفضیلی comparative constructions ۲۰۱
- ساختهای سازه‌ای Constituent structures = C-structures ۴۴۲، ۴۴۵-۴۴۷، ۴۵۳
- ساختهای نقش‌پذیرنده thematic role structures ۴۴۲
- ساخت هجا syllable structure ۱۰۵
- سادگی simplicity ۹۴، ۵۱۸
- سازه همپایه conjunct ۳۳۹
- ساقط crash ۵۲۴
- سبب causer ۴۹
- سبب شدن causation ۶۰
- سر head ۳۰۸
- سطح رابط interface level ۵۱۹
- سطح سطحی shallow structure ۲۳۵
- سطح‌نماها coordinates = C ۳۰۷-۳۱۰
- سلسله مراتب برجستگی saliency hierarchy ۲۹۰
- سلسله مراتب دسترسی accessibility hierarchy ۳۰۴
- سلسله مراتبی hierarchical ۷۱

- طبیعی natural ۱۵۰
- عامل agent ۴۲
- عاملی/کنادی agentive ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۴، ۳۶
- عبارات ارجاعی = referential-expressions ۴۰۷
- R-expressions ۲۴، ۲۰، ۱۶
- عقل‌گرایی rationalism ۴۲۵، ۱۵۶-۱۵۳
- عقلی rational ۱۵۰
- علائم رابطه‌ای Relational Signs / R-Signs ۳۰۷
- علائم رابطه‌ای اسمی Nominal R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای کانونی Core R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای لایه آخر Overlay R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای متممی Oblique R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای مرکزی Central R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای مفعول Object R-Signs ۳۲۱
- علائم رابطه‌ای هسته‌ای Nuclear Term R-Signs ۳۲۱
- علم متعارف normal science ۲۶
- علوم شناختی Cognitive Sciences ۱۷
- عمومی general ۶۴
- عناصر غیر هسته‌ای nonnuclear elements ۲۸۹
- عناصر محتوایی پایه basic content elements ۱۰۱
- عناصر هسته‌ای nuclear elements ۲۸۹
- عنصر صرفی/ تصریف inflection ۳۷۹
- عنصر صرفی زماندار INFL [+tense] ۳۸۵
- عنصر فرضی dummy element ۱۸۴
- شیر ترتیبی non-configurational ۳۶۸
- غیر دستوری ungrammatical ۱۷۹، ۱۷۰، ۶۵
- ۴۱۱، ۲۱۳، ۱۹۶-۱۹۳
- غیر موضوع non-argument ۳۹۸
- شروط خوش ساختی ساخت نقشی functional
- ۴۵۸ well-formedness conditions
- شروطی بر عملکرد گشتارها conditions on
- ۳۵۲ transformations
- شکلک‌ها و اصوات vocal gestures ۵۳
- شم intuition ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۹، ۲۴
- ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۸، ۱۶۶-۱۶۳، ۱۶۱
- شمار number = NUM ۴۴۷
- شناخت cognition ۱۵۴
- صادق true ۲۳۱
- صافی filter ۴۲۱، ۱۸۹
- صافی حالت case filter ۳۹۱
- صافی‌های کنشی performance filters ۳۴۱
- صحنه scene ۲۸۹
- صریح explicit ۱۶
- صفحه خالی clean sheet ۱۵۴
- صورت form ۱۵
- صورت آوایی phonetic form = PF ۳۷۱،
- ۳۹۱، ۳۷۴، ۳۷۲
- صورت برونی outer form ۱۶۰
- صورت درونی inner form ۱۶۰
- صورت سازها formatives ۱۸۸، ۱۶۹
- صورت‌گرایی formalism ۵۳، ۲۰
- صورت ماهیتی organic form ۱۴۳
- صورت مکانیکی mechanical form ۱۴۳
- صورت منطقی logical form ۲۵۵، ۲۵۳-۲۵۰
- ۳۷۴-۳۷۱، ۳۶۰، ۲۵۶
- ضمائر دوسویه reciprocals ۴۰۷
- ضمیر انتزاعی PRO ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۰۶-۴۰۲
- ضمیر فاعلی محذوف pro ۴۰۴
- ضمیرها pronominals ۴۰۷

- قاعده حرکت سور = quantifier-movement rule
 ۳۷۲ QR
 قاعده حرکت مفعول غیر صریح ۳۴۱ dative rule
 قاعده واژی lexical rule ۱۷۴
 قاعده واژی نظارت نقشی Lexical Rule of
 ۴۶۴ Functional Control
 قالب حالتی case frame ۲۷۶-۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۳
 قانون law ۳۱۵
 قانون انحصار لایه‌ای The Stratal Uniqueness
 ۳۱۶ Law
 قانون توارث رابطه The Relational Succession
 ۳۱۵، ۲۹۴ Law
 قانون رابطه نقش‌باخته ۳۱۶ The Chômeur Law
 قرینه mirror image ۶۸
 قلاب labeled bracketing / bracket ۱۸۷، ۱۶۸
 قلمرو domain ۲۳۹
 قلمروهای (معنایی) بنیادین basic domains ۶۰
 قواعد اشراف بلا فصل Immediate Dominance
 ۴۹۰، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۱ Rules = ID Rules
 قواعد ایکس تیره x-bar rules ۳۶۸، ۳۷۴،
 ۴۲۹-۴۲۵، ۴۲۱
 قواعد بازنویسی rewriting rules ۱۶۹، ۱۷۵،
 ۱۸۴
 قواعد بازنویسی بافت - مقید context-sensitive
 ۱۷۷ rewriting rules
 قواعد بافت آزاد context-free rules ۷۴
 قواعد بدون تغییر رابطه non-relation-changing
 ۳۰۱ rules
 قواعد تغییر رابطه relation-changing rules ۳۰۰
 قواعد توالی خطی linearization rules ۳۰۰
 قواعد حشو نحوی redundancy syntactic rules
 ۲۰۰
 قواعد حشو واجی phonological redundancy
 ۲۰۰ rules
- فاعلی nominative ۵۰۷، ۳۸۸
 فرا رابطه meta-relation ۳۲۵
 فرا زبان metalanguage ۹۵
 فرافکنی بیشینه ۳۸۴ maximal projection
 فراقاعده metarule ۴۸۷-۴۸۴
 فراقاعده حرکت بند extraposition metarule
 ۴۸۷، ۴۸۶
 فرامتغیر metavariable ۴۵۴
 فرایندهای اشتقاقی ۱۹۸ derivational processes
 فرایندهای تصریفی ۱۹۸ inflectional processes
 فردگرایی individualism ۴۲۵، ۲۴
 فرضیه فاعل درون - گروه فعلی VP-Internal
 ۴۳۱ Subject Hypothesis = ISH
 فرضیه تصریف دو جزئی split INFL hypothesis
 ۴۳۱
 فرضیه کتز- پستال The Katz-Postal Hypothesis
 ۱۳۷
 فرضیه نامفعولی Unaccusative Hypothesis
 ۳۱۳
 فرضیه همگانی انطباق Universal Alignment
 ۳۲۲ Hypothesis
 فرهنگ لغت dictionary ۱۱۶
 فعل کمکی Auxiliary ۱۶۷
 فعل کنشی عیان explicit performative ۲۴۶
 فعل کنشی نهان implicit performative ۲۴۶
 فعل مرکب complex verb ۲۶۷
 فعل وجهی M(odal) ۱۶۷
 فعلهای فرضی hypothetical verbs ۲۱۲
 فقر محرک poverty of stimulus ۴۲۳
 فلسفی philosophical ۱۵۰
- قاعده تأکید the rule of focus ۳۷۳
 قاعده جابه‌جایی گروه اسمی سنگین heavy
 ۳۷۱ NP-shift

- ۱۶۳-۱۶۷ کاربرد زبان use of language ۱۰۳
- کاربرد شناختی pragmatic ۳۶، ۲۴۵، ۲۵۲
- ۲۵۴، ۲۵۶، ۵۱۴ کاربرد شناسی زبان pragmatics ۴۸، ۱۰۳، ۱۹۷
- ۳۷۴
- question's focus = Q-FOCUS کانون پرسش
- ۴۶۶، ۴۶۷
- discourse ۳۸، ۱۱۳-۱۱۵، ۵۰۶ کلام
- discoursal ۳۶ کلامی
- holism ۱۵ کل‌گرایی
- minimality ۳۸۷ کمینگی
- relativized minimality ۳۸۷ کمینگی نسبی
- linguistic performance ۲۳، کنش زبانی
- ۱۵۷-۱۵۹، ۱۹۳، ۴۲۵
- actor ۴۲ کنش‌گر
- گروه اسمی مرکب complex NP ۳۵۱
- Determiner Phrase=DP=D" گروه حرف تعریف
- ۴۳۴
- Tense Phrase=TP=T" گروه زمان ۴۳۰
- Adjectival Phrase = AP گروه صفتی ۳۸۷
- Agreement گروه مطابقت
- Phrase=AGRP=AGR" ۴۳۰
- branching node ۳۸۴ گروه شاخه‌شاخه شده
- proposition (در منطق) ۲۳۰-۲۳۳ گزاره
- predicate=PRED ۴۴۷ گزاره
- control predicates ۴۹۷ نظارت
- semantic selection=S-selection گزینش معنایی
- ۴۲۹
- categorial مقوله‌ای گزینش
- selection=C-selection ۴۲۹
- discontinuity ۸۱ گسستگی
- discontinuous ۸۱ گسته
- projection rules ۱۱۸ قواعد خوانش
- ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
- subcategorization rules ۱۷۳ قواعد زیرمقوله‌ای
- strict محض قواعد زیرمقوله‌ای
- subcategorization rules ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۱
- ۱۸۲
- morpheme structure rules قواعد ساخت تکواژ
- ۲۰۰
- constituent structure قواعد ساخت سازه‌ای
- rules ۴۴۶، ۴۵۲-۴۵۶
- Phrase Structure Rules قواعد ساخت گروهی
- ۲۰، ۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۷
- stylistic rules ۳۷۱ قواعد سبکی
- branching rules ۱۸۱ قواعد شاخه‌ای
- copying rules ۴۵ قواعد ضمیر گذار
- chopping rules ۴۵ قواعد ضمیر ناگذار
- global rules ۲۴۱-۲۴۳، ۲۳۴
- ۳۶۰، ۳۵۹
- selectional rules ۱۷۷ قواعد گزینشی
- ۱۷۹-۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶
- phonological rules ۱۷۷، ۲۰ قواعد واجی
- ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۹۱
- anywhere rules ۲۲۹ قواعد همه‌جائی
- universal phonological قوانین واجی همگانی
- laws ۱۶۵
- arc ۳۰۸ قوس
- langage / faculté du langage ۱۴، ۱۶، قوه نطق
- ۱۷، ۱۹، ۲۱
- false ۲۳۱ کاذب
- explanatory adequacy ۱۶۳-۱۶۷ کارائی تبیینی
- descriptive adequacy کارائی توصیفی
- ۱۶۳-۱۶۷
- observational adequacy کارائی مشاهده‌ای

- مانع barrier ۳۹۵
 ماهیتی intrinsic ۳۹۵
 مبتدا theme ۴۱
 مبتدا topic ۴۶۸، ۴۷۰
 مبتدا-خبر topic-comment ۳۶
 مبتدا سازی topicalization ۳۴۳
 مبدأ source ۲۸۷، ۲۸۶
 متعدی transitive ۱۶۸
 متغیر variable ۳۳۱
 متمایز نبودن nondistinctness ۲۰۳
 متمم فاعلی subject complement/predicate
 nominative ۴۳۹
 متمم‌نما complementizer = COMP ۳۵۶
 متممی oblique ۳۸۸
 مجاورت adjacency ۳۹۶
 محتوای معنایی propositional content ۳۶
 محدودیت constraint ۳۳۳، ۳۳۰
 محدودیت/ قاعده اشتقاقی فراگیر global
 derivational constraint/ rule ۲۴۳، ۲۳۹
 ۴۰۲، ۳۶۰، ۳۵۹، ۲۴۴
 محدودیت بند متمم فاعلی The Sentential
 Subject Constraint ۳۴۲، ۳۴۰
 محدودیت حافظ ساخت
 The structure-preserving constraint ۳۴۲، ۳۵۳
 محدودیت خوش ساختی well-formedness
 constraint ۲۳۹
 محدودیت روساختی surface structure
 constraint ۳۴۲، ۲۲۸
 محدودیت ساخت همپایه The Coordinate
 Structure Constraint ۳۴۲، ۳۳۹
 محدودیت فاعل متفاوت the unlike-subject
 constraint ۳۴۱
 گشتار transformation ۲۰، ۸۴، ۲۱۷
 ۲۲۴-۲۳۰، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۱
 گشتار ارتقاء فعل/ predicate-raising
 predicate-lifting transformation ۲۲۵
 ۲۲۷-۲۲۹
 گشتار اسم ساز nominalizing transformation
 ۹۸
 گشتار اسم‌ساز nominalization transformation
 ۲۰۳
 گشتار دستوری grammatical transformation
 ۸۴
 گشتار مرکب generalized transformation ۸۶
 گشتار موصولی relative transformation ۱۸۸
 گشتارهای بند اصلی root transformations
 ۳۴۳
 گشتارهای پیش واژی prelexical
 transformations ۲۲۵
 گشتارهای حافظ ساخت structure-preserving
 transformations ۳۴۳
 گشتارهای حذف elliptical transformations
 ۱۵۱
 گشتارهای ساده singular transformations
 ۱۲۳
 گشتارهای واژی lexical transformations ۲۲۴، ۲۲۶
 گشتار parole ۱۴، ۱۷، ۱۵۷، ۴۲۵
 گونه آزاد free variation ۱۳۵
 لایه stratum ۳۰۸-۳۲۴
 لایه آغازی initial stratum ۳۰۹، ۳۲۰
 لایه پایانی final stratum ۳۱۹، ۳۲۰
 لوح بی‌نقش tabula rasa ۱۵۶
 لوح خالی blank tablet ۱۵۶

- مسئله افلاطون Plato's problem ۴۲۳
- مسئول sponsor ۳۲۵
- مُسَبِّب causee ۴۹
- مستتر understood ۴۴۴
- مسطح flat ۳۶۸
- مشخص‌گر specifier = Spec ۴۲۹-۴۲۶، ۲۶۱
- مشخصه‌های آوایی مميز phonetic distinctive
- features ۱۶۹
- مشخصه‌های معنایی semantic features ۵۹
- مشفرف (بودن) dominate ۳۸۳، ۲۴۰
- مصدر بی‌زمان infinitive=INF ۴۶۰
- مطابقه agreement = AGR ۳۷۹
- مطابقه ضعیف weak AGR ۵۲۲
- مطابقه قوی strong AGR ۵۲۲
- معلول that - trace effect رَد- ۴۲۱
- معناشناسی semantics ۱۹۷، ۱۰۳
- معناشناسی زایشی Generative Semantics
- ۲۰۷-۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰
- ۲۳۴-۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۵-۲۵۸
- ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۹
- معناشناسی وضعی situation semantics ۵۱۴
- معنای زبانشناختی linguistic meaning ۵۱۴
- معنای شناختی cognitive meaning ۱۲۳
- معنی دائرة المعارف‌وار encyclopedic meaning
- ۵۹
- معنی‌دار meaningful ۶۵
- معنی فرهنگ‌وار dictionary meaning ۵۹
- معیار تئو theta-criterion ۴۰۱
- مفعول اولیه primary object ۳۹۳
- مفعول ثانویه secondary object ۳۹۳
- مفعول صریح direct object / accusative ۲۷۵
- مفعول منطقی logical object ۲۰۱
- مفعولی objective ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۴
- مفعولی accusative ۵۰۸
- محدودیت گروه اسمی مرکب complex NP
- constraint ۳۴۲، ۳۳۸، ۳۳۷، ۵۶، ۴۳
- محدودیت‌های ژرف‌ساختی deep structure
- constraints ۳۴۱
- محدودیت‌های فرااشتقاقی transderivational
- constraints ۲۵۳
- محدودیت‌های گزینش selection restrictions
- ۱۲۱
- محدودیت‌های گزینشی selectional restrictions
- ۱۷۷
- محدودیت‌های هم‌آئی co-occurrence restrictions
- ۲۱۹
- محدودیت یا قاعده اشتقاقی موضعی local
- derivational constraint / rule ۲۴۲
- محمول (در منطق) predicate ۲۵۲، ۲۳۲، ۲۳۱
- محو erase ۵۲۴
- محو رابطه Relational Annihilation ۳۱۶
- مدخل lexical entry ۴۵۷، ۴۵۵، ۴۵۲، ۱۷۴
- مدخل فرهنگ لغت dictionary entry
- ۱۱۹-۱۲۲
- مدلول signifié ۵۰۶، ۱۵
- مرجع antecedent ۴۰۴
- مرجع‌دار ضمیری pronominal anaphor ۴۱۵، ۴۱۶
- مرجع‌دارها anaphors ۴۰۷
- مرجع‌گزینی binding ۴۰۷، ۳۶۴، ۳۶۱
- ۴۰۹-۴۱۸
- مرحله ۶۵-۶۹ state
- مرحله دائمی steady state (= Ss) ۳۶۶
- مرحله اولیه pre-linguistic initial state (= si)
- ۳۶۶
- مرحله صفر zero state (= S0) ۳۶۶
- مرحله عالی higher stage ۵۳
- مرحله نازل lower stage ۵۳

- مقصد goal ۲۸۷، ۲۸۶
- مقولات نقشی functional categories ۴۳۲، ۴۳۳
- مقولات واژگانی lexical categories ۴۳۲، ۴۳۳
- مقوله‌ای categorial ۲۵۷
- مقوله‌های مرخم slash categories ۴۸۷
- ۴۹۶-۴۸۹
- مقوله‌های مشتق derived categories ۴۸۹، ۴۸۷
- مقوله یا گره تحدید کننده bounding category/
- node ۳۸۲-۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۷
- مقوله تهی empty category ۴۰۴
- مقوله حاکم governing category ۴۱۰، ۴۰۸
- ۴۱۴، ۴۱۱
- مقوله وجه modality ۲۷۳
- مکانی locative ۲۷۶، ۲۷۴
- ممیزها distinguishers ۱۱۹
- منحنی بسته / حلقه closed loop ۶۸، ۶۶
- منشأ Urform ۱۴۳
- منطق نمادی symbolic logic ۲۳۳-۲۳۰
- منظر perspective ۲۹۱، ۲۸۹
- منظور controllee ۴۶۵
- موضوع argument ۳۹۸، ۳۹۷، ۲۵۳، ۲۳۸، ۳۶
- ۴۵۱، ۴۴۷، ۴۳۲، ۴۰۱
- موضوع برونی external argument ۳۹۸
- موضوع درونی internal argument ۳۹۸
- میزبان host ۳۱۵
- فابه‌هنجار degenerate ۱۸
- ناسازگاری incongruity ۱۸۰
- ناظر controller ۴۶۵، ۴۰۳
- ناگذرا / آغازی inchoative ۲۱۴
- نام term ۲۳۲
- نحو انتزاعی abstract syntax ۲۰۷
- نحو خودمختار autonomous syntax ۲۳۶
- نحو گشتاری transformational syntax ۱۲۳
- نحو معنایی semantic syntax ۲۰۸
- نخستین الگو first paradigm ۳۰، ۲۷
- نزدیک proximate ۴۰۶
- نزدیک‌ترین رابطه تسلط سازه‌ای minimal
- constituent command=minimal c-command
- ۳۸۲
- نسبیت زبانی linguistic relativity ۱۴۶، ۳۵
- ۴۲۵
- نشانداز marked ۳۶۶
- نشانه sign ۵۰۶، ۱۵۷، ۶۱، ۱۵
- نظارت control ۳۵۴
- نظارت ارجاعی anaphoric control ۴۷۱
- نظارت از راه دور long-distance control ۴۰۶
- نظارت سازه‌ای constituent control ۴۶۴
- نظارت نقشی functional control ۴۶۲، ۴۶۱
- نظام فراگویی- ادراکی articulatory-perceptual
- system= A-P ۵۱۹
- نظام محاسباتی computational system ۵۱۹
- نظام مفهومی- نیتی conceptual-intentional
- system= C-I ۵۱۹
- نظام‌های عناصر systems of elements ۱۴۸
- نظام‌های قواعد systems of rules ۱۴۸
- نظریه اصول و پارامترها
- principles-and-parameters theory ۳۶۳
- ۵۱۹، ۵۱۸
- نظریه انطباق MAPing Theory ۳۲۷
- نظریه انطباق واژی Lexical Mapping Theory
- ۴۷۴
- نظریه بازبینی checking theory ۵۲۳
- نظریه تتا 0-theory ۳۹۶، ۳۷۷
- نظریه تحدید bounding theory ۳۷۷
- نظریه حاکمیت government theory ۳۸۲، ۳۷۷

- نقش-متکی function-dependent ۴۴۰
- نقش معنایی semantic function ۱۹۸
- نقش نماهای معنایی semantic markers ۱۱۹
- نقش نماهای نحوی grammatical markers ۱۱۹
- نقشهای تتا θ -roles ۳۹۹-۳۹۶
- نقشهای دستوری Grammatical Functions=GF ۴۴۰
- نگرش گشتارگرا transformationalist position ۲۶۰
- نگرش واژگان‌گرا lexicalist position ۲۶۰
- نمادهای مقوله‌ای category symbols ۱۶۹
- نمادین symbolic ۵۹، ۶۱
- نمادین‌سازی symbolization ۵۹
- نمایه index ۳۶۹
- نمود aspect ۱۶۹، ۲۷۳
- نمود آوایی phonetic representation ۵۴، ۱۹۲
- ۲۹۱، ۳۷۴، ۴۲۱
- نمود معنایی semantic representation ۱۹۲
- ۳۷۴، ۴۲۱
- نمودار درختی tree diagram ۷۰، ۱۶۸، ۱۶۹
- نمودار ساخت گروهی زیرساختی underlying
- phrase marker (P-marker) ۱۲۴، ۱۶۰
- نمودار ساخت گروهی مرکب generalized phrase
- marker (P-marker) ۱۳۰، ۱۸۶
- نمودار ساخت گروهی مشتق derived P-marker
- ۱۲۴، ۱۶۰
- نمود استمراری progressive aspect ۱۶۸
- نمونهٔ اعلا prototype ۴۷، ۴۸، ۲۸۸
- نیت گوینده illocutionary force ۲۴۵، ۲۵۲
- نیرو force ۲۸۸
- نیمه دستوری semi-grammatical ۶۵
- وابستگی dependency ۶۸، ۷۲
- وابستگی متقابل interdependence ۹۶
- نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی Government and Binding Theory(=GB) ۴۳، ۳۶۳-۳۶۶
- ۳۷۶، ۴۲۱، ۵۱۸، ۵۱۹
- نظریهٔ حالت case theory ۳۷۷، ۳۸۷
- نظریهٔ رابطه‌ای معنا relational theory of meaning ۵۱۴
- نظریهٔ ردی قواعد حرکت trace theory of movement rules ۳۵۹
- نظریهٔ زبانی linguistic theory ۶۴، ۷۵، ۷۶
- ۹۱-۹۴، ۹۷-۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶
- ۱۶۳-۱۶۵، ۱۸۲
- نظریهٔ زبانی عمومی ۱۸ general linguistic theory
- نظریهٔ صورت زبانی theory of linguistic form ۱۰۳
- نظریهٔ کاربرد زبان theory of the use of language ۱۰۳
- نظریهٔ مرجع‌گزینی binding theory ۳۷۷، ۴۰۷
- ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲
- نظریهٔ معیار Standard Theory = ST ۱۳۹
- ۱۵۶، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۴
- ۲۳۵، ۲۴۵، ۳۶۶
- نظریهٔ معیار گسترده Extended Standard Theory
- = EST ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۱، ۳۵۲
- نظریهٔ معیار گستردهٔ اصلاح شده Revised
- Extended Standard Theory = REST ۳۲۹
- ۳۵۲، ۳۶۰، ۴۱۷
- نظریهٔ نظارت control theory ۳۷۷، ۴۰۲
- نظریهٔ نظام-ساخت system-structure theory ۴۱
- نقش باختگی en chômage ۳۱۱
- نقش باخته chômeur ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶-۳۱۹
- نقش پذیرنده پیش‌فرض default thematic role ۳۹۶
- نقش دستوری grammatical function ۱۷۱

- ۵۰۵، ۳۳۶ lexical head هسته واژگانی
 ۹۸ constructional homonymy هم‌آوایی ساختی
 ۳۳۱ clause-mate هم‌بند
 ۳۵۷ subjacent همجوار
 ۳۷۸، ۳۷۷، ۵۵ subjacency همجواری
 ۲۷۵ comitative همراهی
 ۱۴ synchronic هم‌زمانی
 ۳۸ paratactic هم‌عرض
 substantive universals همگانی‌های بنیادی
 ۱۳۶
 universals of language/linguistic universals همگانی‌های زبانی
 ۱۵۲، ۱۳۶
 ۴۲۵، ۱۷۲
 ۱۳۶ formal universals همگانی‌های صوری
 ۵۲۴ converge همگرا
 ۱۰۱ synonymous هم‌معنا
 ۱۰۹ paraphrase هم‌معنا
 ۱۰۲ synonymy هم‌معنائی
 ۲۱۴ synonymy هم‌معنائی
 ۱۵ syntagmatic هم‌نشینی
 ۴۰۹ coindexed هم‌نمایه
 ۱۴ panchronic همه‌زمانی
 ۱۴ Proto-Indo-European هندواروپائی آغازین
 selectional dependencies وابستگی‌های گزینشی
 ۸۲
 ۱۶۷ Det(erminer) وابسته
 ۳۰۸ dependent وابسته
 phoneme syntax / phonotactics واج آرائی
 ۱۰۵
 ۱۶۰ generative phonology واج‌شناسی زایشی
 ۲۷۶، ۱۹۰، ۱۷۵، ۱۳۷ lexicon واژگان
 ۵۱۹، ۳۷۴، ۳۶۹-۳۶۷
 ۱۶۹ lexical واژگانی
 ۸۰، ۷۵، ۷۴ morphophonemics واژه-واجی
 ۲۷۳ clitic particles واژه‌بست‌ها
 psychological reality واقعیت روانشناختی واج‌ها
 ۱۶۵ of phonemes
 earlier existence/preexistence وجود پیشین
 ۴۲۳، ۱۵۳
 ۳۹۷ existential وجودی
 ۲۷۳، ۱۶۹ mood وجه
 ۲۷۵، ۲۷۴ instrumental وسیله‌ای
 ۱۴۵ instrument/means of thought وسیله تفکر
 ۴۲۹ selectional properties ویژگیهای گزینشی
 ۴۸۲، ۳۸۵، ۲۶۱ head هسته

واژه‌نامه انگلیسی-فارسی

a priori	پیش‌داورانه	ambiguity	ابهام
absolute exception	استثناء مطلق	analogic change	تغییر قیاسی
abstract noun	اسم معنا	analytic / discovery procedures	روال‌های تحلیلی / کشف
abstract syntax	نحو انتزاعی	anaphoric control	نظارت ارجاعی
acceptability	پذیرفتنی بودن	anaphors	مرجع‌دارها
accessibility hierarchy	سلسله مراتب دسترسی	animate noun	اسم جاندار
accusative	مفعولی	annotations	حواشی
actor	کنش‌گر	anomalous	بی‌معنا
add	اضافه (کردن)	antecedent	مرجع
adjacency	مجاورت	anywhere rules	قواعد همه‌جائی
Adjectival Phrase = AP	گروه صفتی	A-over-A principle	اصل A بر روی A
adjunct	افزوده	aphasia	زبان‌پریشی
adjunction / addition	افزایش	arc	قوس
affect- α	تأثیرگذاری آلفا	Arc Grammar	دستور قوس‌ها
affixation	اتصال وندی	Arc Pair Grammar	دستور قوس‌های جفتی
agent	عامل	argument	موضوع
agent deletion	حذف عبارت کنادی	argument position=A-position	جایگاه موضوع
agent noun	اسم فاعل	Art(icle)	حرف تعریف
agentive	عاملی / کنادی	articulatory-perceptual system= A-P	نظام فراگوئی- ادراکی
agrammatism	دستور پریشی	artistic creativity	خلاقیت هنری
agreement = AGR	مطابقه	aspect	نمود
Agreement Phrase=AGRP=AGR	گروه مطابقه		
amalgamation	انباشت		

association	تداعی	Case Grammar	دستور حالت
assumptions	باورها	case theory	نظریهٔ حالت
attraction / attract	جذب	categorial	مقوله‌ای
attribute	شاخص	categorial selection = C-selection	
autonomous	خود مختار		گزینش مقوله‌ای
autonomous syntax	نحو خود مختار	category symbols	نمادهای مقوله‌ای
Auxiliary	فعل کمکی	causation	سبب شدن
auxiliary verbs	افعال کمکی	causee	مُسَبَّب
		causer	سبب
background	پس زمینه	Central R-Signs	علائم رابطه‌ای مرکزی
barrier	مانع	chain	زنجیره
base	پایه	character	سیرت
basic	بنیادی	checking	بازبینی
basic content elements	عناصر محتوایی پایه	checking theory	نظریهٔ بازبینی
basic domains	قلمروهای (معنایی) بنیادین	chopping rules	قواعد ضمیر ناگذار
behaviourism	رفتارگرایی	chômeur	نقش باخته
benefactive	بهره‌وری	clause-mate	هم‌بند
beneficiary	بهره‌ور	clean sheet	صفحهٔ خالی
binding	مرجع‌گزینی	clitic particles	واژه بست‌ها
binding theory	نظریهٔ مرجع‌گزینی	closed loop	منحنی بسته / حلقه
blank tablet	لوح خالی	co-occurrence restrictions	محدودیتهای هم‌آئی
body	جسم	co-text	بافت زبانی
bounded domination	اشراف مقید	cognition	شناخت
bounding category/node	مقوله یا گره تحدیدکننده	Cognitive Construction Grammar	
bounding theory	نظریهٔ تحدید		دستور ساختی شناختی
branching node	گره شاخه‌شاخه شده	Cognitive Grammar	دستور شناختی
branching rules	قواعد شاخه‌ای	cognitive linguistics	زبان‌شناسی شناختی
Burzio's generalization	تعمیم برزیو	cognitive meaning	معنای شناختی
		cognitive psychology	روانشناسی شناختی
Canonical	بنیادی	Cognitive Sciences	علوم شناختی
case	حالت	cognitive structure	ساخت شناختی
case assignment	حالت بخشی	coherence condition	شرط پیوستگی
case filter	صافی حالت	cohesion	انسجام
case frame	قالب حالتی	coindexed	هم‌نمایه

comitative	همراهی	constituent structure grammar	دستور ساخت سازه‌ای
command	تسلط	constituent structure rules	قواعد ساخت سازه‌ای
common noun	اسم عام	constraining equation	تساوی محدودکننده
communicative competence	توانش ارتباطی	constraint	محدودیت
comparative constructions	ساختهای تفضیلی	constructional homonymity	هم‌آوایی ساختی
competence	توانش	context	بافت غیرزبانی
complementary distribution	توزیع تکمیلی	context-free rules	قواعد بافت آزاد
complementizer = COMP	متمم‌نما	context-sensitive rewriting rules	قواعد بازنویسی بافت - مقید
completeness condition	شرط تمامیت	contingencies	شروط
complex NP	گروه اسمی مرکب	continuous	پیوسته
complex NP constraint	محدودیت گروه اسمی مرکب	control	نظارت
Control Agreement Principle = CAP	اصل نظارت مطابقه	control predicates	گزاره‌های نظارت
complex verb	فعل مرکب	control theory	نظریه نظارت
component	بخش	controllee	منظور
compositional	انباشتی	controller	ناظر
computational system	نظام محاسباتی	converge	همگرا
conceptual structure	ساخت مفهومی	converges at LF	در صورت منطقی همگرا
conceptual-intentional system = C-I	نظام مفهومی-نیتی	converges at PF	در صورت آوایی همگرا
condition	شرط	coordinates = C	سطح‌نماها
condition of generality	شرط عمومیت داشتن	copying rules	قواعد ضمیر گذار
conditions on transformations	شروطی بر عملکرد گشتارها	core grammar	دستور کانونی
configurational	ترتیبی	Core R-Signs	علائم رابطه‌ای کانونی
conjunct	سازه همپایه	count noun	اسم شمردنی
conjunction	ربط	covert movement	حرکت پنهان
connective	ادات ربط	crash	ساقط
constituent command = c-command	تسلط سازه‌ای	crawling	خزیدن
constituent control	نظارت سازه‌ای	creationism	خلقت‌گرایی
Constituent structures = C-structures	ساختهای سازه‌ای	creole languages	زبان‌های آمیخته مادری
		cultural invention	ابداع فرهنگی
		cyclic	چرخه‌ای
		dative	تأثیرپذیری

dative movement	حرکت مفعول غیر صریح	direct θ -marking	اعطای مستقیم نقش تا
dative rule	قاعده حرکت مفعول غیر صریح	discontinuity	گسستگی
decision procedure	روال اتخاذ تصمیم	discontinuous	گسسته
decontextualized	یافت زدوده	discourse	کلام
deep structure	ژرف ساخت	discoursal strategies	خط مشی‌های کلامی
deep structure constraints	محدودیت‌های ژرف ساختی	discoursal	کلامی
default thematic role	نقش پذیرنده پیش فرض	distinguishers	ممیزها
degenerate	نابه‌هنگار	domain	قلمرو
degree of deviation/degree of deviance	درجات تخطی از دستوری بودن	dominate	مشرّف (بودن)
degree/levels of grammaticalness	درجات دستوری بودن	(be) dominated by	اشراف
delete	حذف (کردن)	double NP construction	ساخت گروه اسمی مضاعف
deletion	حذف	D-structure	ژ-ساخت
demotion	پس‌رفت	dummy element	عنصر فرضی
dependency	وابستگی	Earlier existence/preexistence	وجود پیشین
dependent	وابسته	elliptical transformations	گشتارهای حذف
derivation	اشتقاق	emergence	پیدایش
derivational processes	فرایندهای اشتقاقی	Emergent Grammar=EG	دستور پیدایشی
derived P-marker	نمودار ساخت گروهی مشتق	empiricism	تجربه‌گرایی
derived categories	مقوله‌های مشتق	empty category	مقوله تهی
derived nominals	اسمهای مشتق	empty=e	تهی
description	توصیف	Empty Category Principle = ECP	اصل مقوله تهی
descriptive adequacy	کارآئی توصیفی	en chômage	نقش باختگی
descriptivism	توصیف‌گرایی	encyclopedic meaning	معنی دائرة المعارف‌وار
Det(erminer)	وابسته	equivalent-NP deletion/equi-NP deletion	حذف به قرینه
Determiner Phrase=DP=D"	گروه حرف تعریف	erase	ابطال
diachronic	در زمانی	erase	محو
diachronic change	تغییرات در زمانی	European structuralism	ساخت‌گرایی اروپائی
dictionary	فرهنگ لغت	evaluation procedure	روال ارزیابی
dictionary entry	مدخل فرهنگ لغت	event	حادثه
dictionary meaning	معنی فرهنگ‌وار	exceptional case-marking	حالت‌بخشی استثنائی
direct object / accusative	مفعول صریح		

exclamation	تعجب	foreground	پیش‌زمینه
exemplars	تمرین‌ها	foreground	پیش‌زمینه ساختن
existential	وجودی	foregrounding	پیش‌زمینه سازی
existential quantifier	سور وجودی	form	صورت
experiencer	تجربه‌گر	formal linguistics	زبان‌شناسی صورت‌گرا
explanation	تبیین	formal universals	همگانی‌های صوری
explanatory adequacy	کارآئی تبیینی	formalism	صورت‌گرایی
expletive/pleonastic	جایرکن و غیر‌ضمیری	formatives	صورت‌سازها
explicit	صریح	free variation	گونه آزاد
explicit performative	فعل‌کنشی عیان	function	تابع
Extended Standard Theory = EST		function-command = F-command	تسلط نقش‌ی
	نظریه معیارگسترده	function-dependent	نقش-متکی
external argument	موضوع برونی	functional categories	مقولات نقش‌ی
external conditions of adequacy		functional control	نظارت نقش‌ی
	شرایط برونی کارآئی	functional linguistics	زبان‌شناسی نقش‌گرا
Externalized language=E-language	زبان برونی	Functional Sentence Perspective = FSP	
extraposition	حرکت بند (گشتار)		بار خبری و اطلاعاتی ساخت جملات
extraposition metarule	فراقاعده حرکت بند	Functional structure=F-structure	ساخت نقش‌ی
extrinsic order	ترتیب برونی	functional-typological approach	
			رویکرد نقش‌ی-رده‌شناختی
factive	تحقق‌ی	functional well-formedness conditions	
false	کاذب		شروط خوش‌ساختی ساخت نقش‌ی
filter	صافی		
final stratum	لایه پایانی	general	عمومی
finite = FIN	زماندار	general linguistic theory	نظریه زبانی عمومی
finite state grammar	دستور مرحله‌ای محدود	general linguistics	زبان‌شناسی همگانی
Finite state Markov Processes		Generalized Categorical Grammar	
	زنجیره‌های مرحله‌ای محدود مارکف		دستور مقوله‌ای تعمیم‌یافته
first paradigm	نخستین الگو	generalized phrase marker (P-marker)	
flat	مسطح		نمودار ساخت گروهی مرکب
focus	تأکید	Generalized Phrase Structure Grammar =	
Foot Feature Principle = FFP		GPSG	دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته
	اصل مشخصه‌های انتها	generalized transformation	گشتار مرکب
force	نیرو	generating	زایش

Generative Grammar	دستور زایشی	Head Feature Convention = HFC	اصل مشخصه‌های هسته
generative phonology	واج‌شناسی زایشی	heavy NP-shift	قاعده جابه‌جایی گروه اسمی سنگین
Generative Semantics	معناشناسی زایشی	hermeneutics	تعبیرشناسی
Generative Structuralism	ساخت‌گرایی زایشی	hierarchical	سلسله مراتبی
Generative Transformational Grammar	دستور زایشی گشتاری	higher stage	مرحله عالی
genitive	اضافی	history of derivation	تاریخچه اشتقاق
gerundive nominals	اسم‌های مختوم به -ing	holism	کل‌گرایی
global rules	قواعد فراگیر	holophrastic / one-word	تک واژه‌ای
global derivational constraint/rule	محدودیت / قاعده اشتقاقی فراگیر	homogeneous speech community	جامعه زبانی همگن
goal	مقصد	host	میزبان
governing category	مقوله حاکم	human	انسان
government	حاکمیت	humanness	انسان بودن
Government and Binding Theory (=GB)	نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی	hypothetical verbs	فعل‌های فرضی
government theory	نظریه حاکمیت	iconicity	تصویرگونگی
governor	حاکم	idealization	آرمان‌گرایی
grammaire particulière / particular grammar	دستور یک زبان خاص	identity	برابری
grammaire générale/universal	دستور همگانی	if and only if = iff	اگر و تنها اگر
grammatical	دستوری	illocutionary force	نیت گوینده
grammatical function	نقش دستوری	immanent	درون‌گرا
Grammatical Functions=GF	نقش‌های دستوری	Immediate Constituent Analysis	تحلیل سازه‌ای بلافصل
grammatical markers	نقش نماهای نحوی	Immediate Dominance Rules = ID Rules	قواعد اشراف بلافصل
grammatical relations	رابطه‌های دستوری	immediate domination	اشراف بلافصل
grammatical transformation	گشتار دستوری	implicit performative	فعل کنشی نهان
grammaticality	دستوری بودن	in the context	در بافت
greed principle	اصل طمع	inchoative	ناگذرا / آغازی
head	سر	incongruity	ناسازگاری
head	هسته	index	نمایه
Head-Driven Phrase Structure Grammar =		indirect θ -marking	اعطای غیر مستقیم نقش تا
HPSG	دستور ساخت گروهی هسته بنیان		

individualism	فردگرایی	language typology	رده‌شناسی زبان
infinitival	بی‌زمان	langue	زبان
infinitive=INF	مصدر بی‌زمان	law	قانون
inflection	عنصر صرفی / تصریف	lexical	واژگانی
inflectional processes	فرایندهای تصریفی	lexical categories	مقولات واژگانی
inherent	ذاتی	lexical decomposition	تجزیه واژگانی
inherent case	حالت ذاتی	lexical entry	مدخل
inheritance	توارث / توارثی	Lexical-Functional Grammar = LFG	
initial stratum	لایه آغازی		دستور واژی-نقشی
inner form	صورت درونی	lexical head	هسته واژگانی
insertion	درج	lexical insertion	درج واژه
instrument/means of thought	وسیله تفکر	lexical-interpretive model of transformational grammar	انگاره واژی-خوانشی دستورگشتاری
instrumental	وسیله‌ای	lexicalist position	نگرش واژگان‌گرا
interdependence	وابستگی متقابل	Lexical Mapping Theory	نظریه انطباق واژی
interface level	سطح رابط	lexical relation	رابطه واژی
internal argument	موضوع درونی	lexical rule	قاعده واژی
Internalized language = I-language	زبان درونی	Lexical Rule of Functional Control	
interpret	خوانش کردن		قاعده واژی نظارت نقشی
interpretative components	بخش‌های خوانشی	lexical transformations	گشتارهای واژی
interpretive	خوانشی	lexicon	واژگان
intrinsic	ماهیتی	linear	خطی
intrinsic order	ترتیب درونی	linearization rules	قواعد توالی خطی
intuition	شم	Linear precedence = LP	توالی خطی
irrecoverable deletion	حذف غیرقابل بازیافت	lingua franca	زبان میانجی
...is a function of...	تابعی است از	linguistic competence	توانش زبانی
island	جزیره	linguistic determinism	جبر زبانی
it-replacement it	جایگزینی	linguistic meaning	معنای زبانشناختی
Kernel sentences	جملات هسته‌ای	linguistic performance	کنش زبانی
Labeled bracketing / bracket	قلاب	linguistic relativity	نسبیت زبانی
langage / faculté du langage	قوة نطق	linguistic theory	نظریه زبانی
Language Acquisition Device = LAD		local derivational constraint / rule	محدودیت یا قاعده اشتقاقی موضعی
	اسباب زبان‌آموزی	locative	مکانی

logical form	صورت منطقی	Modern Phrase Structure Grammar =	
logical object	مفعول منطقی	Modern PSG	دستور ساخت گروهی نوین
long-distance control	نظارت از راه دور	modular	حوزه‌ای
lower stage	مرحله نازل	module	حوزه
Machine translation	ترجمه ماشینی	Montague Grammar	دستور مانتگیو
MAPing Theory	نظریه انطباق	mood	وجه
mapping principle	اصل انطباق	morpheme structure rules	قواعد ساخت تکواژ
MAPs	انطباق‌ها	morphology	تکواژ شناسی
marked	نشاندار	morphophonemics	واژ- واجی
mass noun	اسم غیرشمردنی	Move α	حرکت آلفا (گشتار)
maximal command=m-command	تسلط بیشینه	Natural	طبیعی
maximal projection	فراکنی بیشینه	natural languages	زبان‌های طبیعی
meaning-postulates	بدهیات معنایی	nominalization transformation	گشتار اسم‌ساز
meaningful	معنی‌دار	nominalizing transformation	گشتار اسم‌ساز
mechanical form	صورت مکانیکی	Nominal R-Signs	علائم رابطه‌ای اسمی
mentalism	ذهن‌گرایی	nominative	فاعلی
mentalist	ذهن‌گرا	non-argument	غیرموضوع
merge	ادغام	non-argument position = $\bar{A}$ -position	جایگاه غیرموضوع
meta-relation	فرا رابطه	non-configurational	غیر ترتیبی
metalanguage	فرا زبان	non-pro-drop languages	زبان‌های ضمیرناانداز
metarule	فراقاعده	non-relation-changing rules	قواعد بدون تغییر رابطه
metavariable	فرامتغیر	nondistinctness	متمايز نبودن
mind / brain	ذهن / مغز	nonlocal feature principle	اصل مشخصه غیرموضعی
minimal constituent command = minimal	نزدیک‌ترین رابطه تسلط سازه‌ای	nonnuclear elements	عناصر غیر هسته‌ای
c-command	نزدیک‌ترین رابطه تسلط سازه‌ای	nonterm relations	رابطه‌های دستوری فرعی
minimality	کمینگی	normal science	علم متعارف
minimality condition on government	شرط کمینگی در حاکمیت	NP-movement	حرکت گروه اسمی (گشتار)
mirror image	قرینه	nuclear elements	عناصر هسته‌ای
M(odal)	فعل وجهی	Nuclear Term R-Signs	علائم رابطه‌ای هسته‌ای
modality	مقوله وجه	number = NUM	شمار
model	انگاره		

Objective	مفعولی	percolation	تراوش
Object R-Signs	علائم رابطه‌ای مفعول	performance filters	صافی‌های کنشی
obligatory	اجباری (گشتار)	performative sentences / utterances	جملات کنشی
oblique	متممی	periphery	حاشیه
Oblique R-Signs	علائم رابطه‌ای متممی	permutation / order-changing	جابجایی
observational adequacy	کارآئی مشاهده‌ای	perspective	منظر
obviative	دور	philosophical	فلسفی
Occam's razor	تیغ اُکام	phoneme grammar	دستور واجها
offer	پیشنهاد	phoneme syntax / phonotactics	واج آرائی
ontogenetic development/ontogeny	پدیدآئی فردی	phonetic distinctive features	مشخصه‌های آوائی ممیز
optimal	بهینه	phonetic form = PF	صورت آوائی
optimality	بهینگی	phonetic form component = PF-component	بخش صورت آوائی
optional	اختیاری (گشتار)	phonetic representation	نمود آوائی
order	ترتیب	phonological redundancy rules	قواعد حشو واجی
organic form	صورت ماهیتی	phonological rules	قواعد واجی
outer form	صورت برونی	phrase structure	ساخت گروهی
output condition	شرط برونداد	Phrase Structure Grammar	دستور ساخت گروهی
Overlay R-Signs	علائم رابطه‌ای لایه آخر	Phrase Structure Rules	قواعد ساخت گروه ی
overt movement	حرکت آشکار	phylogenetic evolution / phylogeny	پدیدآئی نوعی
Panchronic	همه‌زمانی	picture-nouns	اسمهای تصویری
paradigm	الگو	pidgin languages	زبان‌های آمیخته
paradigmatic	جانشینی	Plato's problem	مسئله افلاطون
parameter	پارامتر	post-Bloomfieldian	پسابلو مفیلدی
paraphrase	هم‌معنا	postcyclic	پس‌چرخه‌ای
paratactic	هم‌عرض	postposition	پس‌اضافه
parole	گفتار	poverty of stimulus	فقر محرک
parsing	تقطیع	pragmatic	کاربرد شناختی
(past) participle = part	اسم مفعول	pragmatic competence	توانش کاربردشناختی
particle	جزء فعلی		
particle movement	حرکت جزء فعلی		
particles	حروف		
patient	پذیرا		

pragmatics	کاربرد شناسی زبان	Proto-Indo-European	هندواروپائی آغازین
precede	تقدم (داشتن)	prototype	نمونهٔ اعلا
predicate	محمول (در منطق)	proximate	نزدیک
predicate-raising / predicate-lifting	گشتار ارتقاء فعل	pseudo-passive	شبه مجهول
transformation	گزاره	psychological reality of phonemes	واقعیت روانشناختی واجها
predicate=PRED	پیش‌زبانی	Quantificational	سوردار
prelanguage	گشتارهای پیش‌واژی	quantifier	سور
prelexical transformations	مرحلهٔ اولیه	quantifier-movement rule = QR	قاعدهٔ حرکت سور
pre-linguistic initial state (= si)	زنجیرهٔ پیش‌پایانی	quasi-quantifiers	سوروارها
preterminal string	پیش‌انگاره	question's focus = Q-FOCUS	کانون پرسش
presupposition	مفعول اولیه		
primary object	اصل خوانش کامل		
principle of full interpretation = PFI	اصول	Raising / ascension	ارتقاء
principles	نظریهٔ اصول و پارامترها	rational	عقلی
principles-and-parameters theory	ضمیر انتزاعی	rationalism	عقل‌گرایی
PRO	ضمیر فاعلی محذوف	rationalistic psychology	روانشناسی عقل‌گرایی
pro	پردازش‌گر	rearrange	جابجایی (به‌وجود آوردن)
processor	تعلل	recapitulation	بازآفرینی
procrastinate	زبانهای ضمیرانداز	reciprocals	ضمائر دوسویه
pro-drop languages	پارامتر ضمیرانداز	reconstruction	بازسازی
pro-drop parameter	نمود استمراری	recoverability of deletion	حذف بازیافتنی
progressive aspect	اصل فرافکنی	recursive	بازگشتی
projection principle	قواعد خوانش	redundancy	اطلاعات حشو
projection rules	مرجع‌دار ضمیری	redundancy syntactic rules	قواعد حشو نحوی
pronominal anaphor	ضمیرها	reference	ارجاع
pronominals	جایگزینی ضمیر	referential-expressions = R-expressions	عبارات ارجاعی
pronoun replacement	حاکمیت مناسب	Relational Annihilation	محو رابطه
proper government	حاکم مناسب	Relational Grammar	دستور رابطه‌ای
proper governor	اسم خاص	Relational Signs / R-Signs	علائم رابطه‌ای
proper noun	گزاره (در منطق)	relational component	بخش رابطه‌ای
proposition	محتوای معنایی	relational network = RN	شبکهٔ رابطه‌ای
propositional content			

relational theory of meaning	نظریه رابطه‌ای معنایی	semantic representation	نمود معنایی
relation-changing rules	قواعد تغییر رابطه	semantic selection = S-selection	گزینش معنایی
relation of control	رابطه نظارت	semantic syntax	نحو معنایی
relative transformation	گشتار موصولی	semantics	معناشناسی
relativized minimality	کمینگی نسبی	semi-grammatical	نیمه دستوری
request	درخواست	sentence grammar	دستور جمله
reevaluations	تجدید رابطه‌ها	setting (/context)	اطلاعات بافتی
Revised Extended Standard Theory = REST	نظریه معیار گسترده اصلاح شده	shallow structure	سطح سطحی
(scientific) revolution	انقلاب (علمی)	sign	نشانه
rewriting rules	قواعد بازنویسی	signifiant	دال
rheme	خبر	signifié	مدلول
Role and Reference Grammar = RRG	دستور نقش و ارجاع	simplicity	سادگی
romanticists	رومانتیکیان	singular transformations	گشتارهای ساده
root transformations	گشتارهای بند اصلی	situation semantics	معناشناسی وضعی
rule-changing creativity	خلاقیت قاعده گردان	slash categories	مقوله‌های مرخم
rule-governed creativity	خلاقیت قاعده‌مند	source	مبدأ
		Specified Subject Condition = SSC	شرط فاعل مشخص
Saliency hierarchy	سلسله مراتب برجستگی	specifier = Spec	مشخص‌گر
scene	صحنه	spell out	بازنمون
scientific maturity	بلوغ علمی	split INFL hypothesis	فرضیه تصریف دو جزئی
secondary object	مفعول ثانویه	sponsor	مستول
selection restrictions	محدودیت‌های گزینش	S-structure	ر-ساخت
selectional dependencies	وابستگی‌های گزینشی	Standard Theory = ST	نظریه معیار
selectional properties	ویژگیهای گزینشی	state	مرحله
selectional restrictions	محدودیت‌های گزینشی	statement	بیان
selectional rules	قواعد گزینشی	steady state (= Ss)	مرحله دائمی
self-embedding	خود درونه‌گیری	stratum	لایه
self-expression	حدیث نفس	stress lowering	تنزل تکیه
semantic features	مشخصه‌های معنایی	strict subcategorization rules	قواعد زیرمقوله‌ای محض
semantic function	نقش معنایی	strong AGR	مطابقه قوی
semantic interpretation	خوانش معنایی	structural analysis	شرایط عملکرد
semantic markers	نقش نماهای معنایی	structural case	حالت ساختاری

structural change	شرایط حاصل از عملکرد	Systemic Grammar	دستور نظاممند
structure-dependent	ساخت-متکی	system-structure theory	نظریهٔ نظام-ساخت
structure-preserving transformations	گشتارهای حافظ ساخت	systems of elements	نظام‌های عناصر
		systems of rules	نظام‌های قواعد
stylistic component	بخش سبکی	tabula rasa	لوح بی‌نقش
stylistic rules	قواعد سبکی	tag question	جملات پرسشی تأکیدی/جملات
subcategorization rules	قواعد زیرمقوله‌ای		پرسشی ضمیمه
subjacency	همجواری	tail	ته
subjacency condition	شرط همجواری	tense	زمان
subjacent	همجوار	Tensed-S Condition=TSC	شرط جملهٔ زماندار
subject complement/predicate nominative	متمم فاعلی	[+tense] INFL	عنصر صرفی زماندار
subject raising	ارتقاء فاعل	Tense Phrase=TP=T"	گروه زمان
Subject-to-Object Raising/B Raising	ارتقاء فاعل به مفعول	term	نام
Subject-to-Subject Raising/A-Raising	ارتقاء فاعل به فاعل	term grammatical relations/term/Term R-Signs	رابطه‌های دستوری اصلی
substance	جوهر	terminal string	زنجیرهٔ پایانی
substantive universals	همگانی‌های بنیادی	that-trace effect	معلول that-رد
suppletion	امتزاج	The Chômeur Law	قانون رابطهٔ نقش باخته
surface structure	روساخت	The Coordinate Structure Constraint	محدودیت ساخت همپایه
surface structure constraint	محدودیت روساختی	The Katz-Postal Hypothesis	فرضیهٔ کتز-پستال
syllable structure	ساخت هجا	thematic relations	روابط پذیرنده
symbolic	نمادین	thematic role structures	ساختهای نقش‌پذیرنده
symbolic generalizations	تعمیم‌های نمادین	theme	پذیرنده
symbolic logic	منطق نمادی	theme	مبتدا
symbolization	نمادین‌سازی	The Minimalist Program = MP	برنامهٔ کمینه‌گرا
synchronic	هم‌زمانی	The Relational Succession Law	قانون توارث رابطه
synonymity	هم‌معنایی		قاعدهٔ تأکید
synonymous	هم‌معنا	the rule of focus	زبان‌شناسی نظری
synonymy	هم‌معنایی	theoretical linguistics	نظریهٔ صورت زبانی
syntactic relation	رابطهٔ نحوی	theory of linguistic form	نظریهٔ کاربرد زبان
syntagmatic	هم‌نشینی	theory of the use of language	

The Sentential Subject Constraint	محدودیت بند متمم فاعلی	Unaccusative Hypothesis	فرضیه نامفعولی
The Stratal Uniqueness Law	قانون انحصار لایه‌ای	underlying kernel sentence	جمله هسته‌ای زیر ساختی
The structure-preserving constraint	محدودیت حافظ ساخت	underlying phrase marker (P-marker)	نمودار ساخت گروهی زیرساختی
θ -criterion	معیار تتا	underlying terminal string	زنجیره پایانی زیر ساختی
θ -position	جایگاه نقش تتا	understood	مستتر
$\bar{\theta}$ -position (θ -bar-position)	جایگاه فاقد نقش تتا	ungrammatical	غیر دستوری
θ -roles	نقشهای تتا	uniqueness condition	شرط انحصار
θ -theory	نظریه تتا	Universal Alignment Hypothesis	فرضیه همگانی انطباق
the unlike-subject constraint	محدودیت فاعل متفاوت	Universal Grammar=UG	دستور همگانی
thought world	جهان فکری	universal phonological laws	قوانین واجی همگانی
3-2 Advancement	پیشرفت ۲-۳	universal quantifier	سور عمومی
time	زمان	universals of language/linguistic universals	همگانی‌های زبانی
topic	مبتدا	Urform	منشأ
topic-comment	مبتدا-خبر	use of language	کاربرد زبان
topicalization	مبتدا سازی	Value	ارزش
trace	ردّ	values	ارزش‌ها
trace theory of movement rules	نظریه ردّی قواعد حرکت	variable	متغیر
transcendent	تعالی‌گرا	vocal gestures	شکلک‌ها و اصوات
transderivational constraints	محدودیت‌های فرااشتقاقی	VP-Internal Subject Hypothesis=ISH	فرضیه فاعل درون-گروه فعلی
transformational grammar	دستور گشتاری	Weak AGR	مطابقت ضعیف
transformational syntax	نحو گشتاری	well-formed	خوش ساخت
transformationalist position	نگرش گشتارگرا	well-formed derivation	اشتقاق خوش ساخت
transformation	گشتار	well-formedness condition	شرط خوش ساختی
transitive	متعدی	well-formedness constraint	محدودیت خوش ساختی
tree diagram	نمودار درختی		
true	صادق		
typological	رده شناختی		

wh-in-situ	پرسشواژه در جای اصلی
wh-movement	حرکت پرسشواژه (گشتار)
Word Grammar	دستور واژه
word order	توالی واژه‌ها
X-bar rules	قواعد ایکس تیره
Zero state (= S0)	مرحله صفر

نمایهٔ نامها^۱

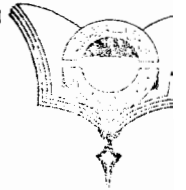
آئون	۳۸۶	بارسکی	۹
آرنولد	۱۴۹	برت	۲۵۴
آستین	۲۴۶	برزن	۳۵۵، ۴۳۶-۴۴۵، ۴۴۷-۴۴۹، ۴۵۱
ابنی	۴۳۳، ۴۳۰		۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲-۴۶۴
ارسطو	۵۱۹، ۱۴۸، ۹		۴۶۶-۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۰۹
اسپورتیش	۳۸۶، ۴۳۰-۴۳۳	برزو	۴۰۱
استنلی	۳۴۷	برمن	۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۷
اسکلار	۲۶	برودی	۵۱۸
اسکینز	۱۵۵	بری	۵۱۲، ۵۱۳
اسمیت	۲۶، ۲۲	بریم	۴۳۶، ۴۷۷، ۴۹۳، ۴۹۴
اشلگل	۱۵۴، ۱۴۲	بلتی	۴۳۱
افلاطون	۹، ۱۶، ۱۵۳، ۴۲۳، ۴۳۰	بلومفیلد	۱۹، ۳۳، ۳۴، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۵، ۴۲۴
اکام	۵۱۸		۴۲۵
اکمجیان	۱۶۷، ۸۴	بلیک	۲۷۳
اموندز	۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۲	بلیک، ب.	۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴
اندرسن	۲۷۲	بوآس	۳۳، ۴۱
انیشتن	۲۶	بوپ	۳۰
ای سن	۲۹۳، ۳۲۰، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۲۸	بوتا	۵۸
بات	۴۳۷	بور	۱۹۶، ۴۳۷
باخ	۲۰۷، ۳۲۹	بورسلی	۴۷۹، ۵۰۵

۱) نمایه‌ها تمامی رخدادهای نامها را نشان می‌دهند.

۱۳۱، ۱۲۳، ۱۰۷-۱۰۱، ۹۹، ۹۷-۹۰	۳۳، ۳۲	بوگارسکی
۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵-۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۲	۳۸۲	بوهاس
۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۱-۲۰۷، ۲۰۴-۱۸۰	۱۵۶، ۹	پانینی
۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۷-۲۳۵، ۲۳۰، ۲۲۳	۹۶	پایک
۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۱، ۲۶۳-۲۵۷	۳۲-۲۸، ۲۶	پرسیوال
۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۰-۳۲۸، ۲۹۸-۲۹۶	۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۵-۲۹۳، ۲۰۷	پرمیوتر
۳۶۰، ۳۵۸-۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۷-۳۴۴	۳۲۰-۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹-۳۰۶	
۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۲-۳۶۳، ۳۶۱	۴۳۹، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۰، ۳۲۴-۳۲۲	
۳۹۸-۳۹۴، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۸۶-۳۸۴	۱۶۰، ۱۳۷-۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۰۷، ۸۴	پستال
۴۲۹، ۴۲۷-۴۲۱، ۴۱۸، ۴۰۱	۲۳۶، ۲۰۷، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۶۵، ۱۶۱	
۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۳۰	۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۵-۲۹۳، ۲۸۳، ۲۴۶، ۲۳۷	
۴۸۴، ۴۸۳، ۴۷۷، ۴۶۷-۴۶۵	۳۱۹، ۳۱۷-۳۱۵، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹-۳۰۶	
۵۱۹-۵۱۷، ۵۱۳، ۵۰۶، ۵۰۵، ۴۹۳	۳۵۴، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۲۷-۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰	
۵۲۳، ۵۲۲	۴۳۹	
۲۷۲	۴۸	پنی‌کوک
۴۱	۵۳	پوپر
۳۱	۵۱۴-۵۰۴، ۴۹۸	پولارد
۵۰۲، ۵۰۱	۵۲۲، ۴۳۱، ۴۳۰	پولاک
۴۷۹، ۴۳۷، ۳۶۴	۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷	پولام
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۲-۱۴۰، ۱۶، ۹	۹	پیکاسو
۲۹۳	۵۱۳، ۵۱۲	پیکرینگ
۴۰	۴۴۶	پینکر
۳۲۴، ۲۹۳	۴۹، ۴۷-۴۵، ۴۰	تامپسون
۱۴۹	۳۰۹، ۳۰۵-۳۰۱، ۲۹۸-۲۹۵	جانسون
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۰۷، ۴۵، ۴۳	۳۲۷-۳۲۵	
۳۳۷-۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰، ۲۹۵، ۲۵۰-۲۴۶	۳۵۸، ۳۵۱-۳۴۶، ۳۳۰، ۲۴۹، ۱۳۷	جکندوف
۴۹۴، ۴۶۵، ۳۵۸، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۳-۳۳۹	۵۱۸، ۴۳۵، ۴۰۷	
۳۰	۳۲۵، ۳۰۶، ۲۹۳	جوزف، ب.
۵۲۳، ۵۱۸، ۳۶۴	۴۷۹، ۴۳۷، ۳۶۴	جوزف، ج.
۳۲۴-۳۲۲، ۳۰۶، ۲۹۳	۱۴	جونز
۳۴۴، ۱۹۶	۳۴۴	جی‌کوب
۳۱	۲۸، ۲۵-۲۳، ۲۱، ۱۸-۱۴، ۹	چامسکی
۳۸۷، ۲۶، ۱۷	۵۴، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۰، ۳۶-۳۱	
۳۶۴، ۳۲۹	۸۶-۸۴، ۸۱، ۷۹-۷۴، ۷۲، ۷۰-۶۳	
		چیف
		حسن
		داروین
		داوئی
		درسته
		دکارت
		دوینسکی
		دیک
		دی‌ویز
		رابینز
		راس
		راسک
		ردفورد
		روزن
		روزنباوم
		ری
		ریتزی
		ریمزدیک

۴۷۴، ۴۷۲، ۴۳۷	کانروا	۳۸۴	رین هارت
۱۲۴-۱۲۲، ۱۱۹-۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۸۴	کنز	۴۷۴، ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۴، ۴۵۲، ۴۳۷، ۴۳۶	زنن
۱۸۶، ۱۸۳، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۳۷-۱۲۶		۴۲۵، ۱۶۵، ۱۴۶، ۴۱، ۳۳	سایپر
۳۴۷، ۲۸۳، ۲۴۶، ۲۳۷، ۲۳۶، ۱۹۱		۵۱۴-۵۰۴، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷	ساگ
۳۹	کرافت	۳۴، ۳۳	سامپسون
۱۴۹	کریستال	۳۷۰	سایتو
۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷	کلاین	۲۶	سِرل
۳۳۷، ۱۳۲	کلیما	۴۵۵، ۴۵۴، ۴۳۷، ۴۲۰، ۴۱۸، ۴۱۴، ۳۶۴	سلز
۴۵۷	کلینی	۴۹۳، ۴۸۵، ۴۷۹، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۱	
۱۵۵	کوابین	۱۷۵	سوئیت
۴۱۴، ۳۹۶، ۳۲۹	کوپر	۲۰۸	سورن
۲۶	کوپرنیک	۶۱، ۳۴، ۳۲، ۲۵، ۲۳، ۱۷، ۱۵، ۱۴	سوسور
۴۳۳-۴۳۰	کوپ من	۵۰۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۱۵۷، ۱۴۸	
۲۸۷-۲۸۵، ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۳۲	کوک	۳۸۲	سیبویه
۴۰	کونو	۹	شکسپیر
۳۲-۲۶	کوهن	۵۴	فاوتس
۳۴۴	کیپارسکی، پ.	۲۳	فرامکین
۳۴۴	کیپارسکی، ک.	۴۱	فرث
۵۰۵	کیم	۴۸	فرکلانو
۲۴۳	کینگ	۳۱۲	فرننز
۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۵	کینون	۹	فروید
۳۴۷	گاروین	۳۶۴	فریدن
۹	گالیه	۱۱۹-۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۲۱	فودور، ج.
۴۳۷	گرت	۲۵۷، ۱۹۱، ۱۲۳، ۱۲۲	
۳۲۷	گردتس	۴۳۷، ۲۶۶-۲۶۳	
۳۴۷، ۲۷۲	گرویر	۴۸	فوکو
۳۰	گریم	۴۸	فولر
۵۰۶، ۵۰۴-۵۰۱، ۴۹۸-۴۷۷	گزدار	۴۱، ۴۰	فولی
۱۴۳	گوته	۳۱۸، ۲۹۱-۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۵-۲۷۲، ۲۰۷	فیلمور، ج.
۴۵، ۴۳-۳۶	گیون	۴۳۲، ۳۲۳	
۵۷، ۵۶	لامندلا	۴۵۷، ۴۴۸، ۴۴۴-۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۶	کاپلان
۳۸۳، ۲۴۰، ۶۱-۵۸	لانگاگر	۴۷۰، ۴۶۸-۴۶۶، ۴۶۴، ۴۵۸	
۲۶	لاوازیه	۱۵۴، ۱۴۳	کالریج
۱۵۶-۱۵۳	لایبنتیس	۳۲۲، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۵	کامری

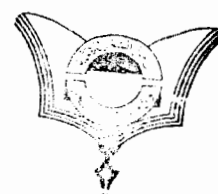
۴۱، ۴۰	وَن‌ولین	۲۵	لایت فوت
۱۴۵	ویتگنشتاین	۱۴۶، ۲۶	لاینز
۲۶	ویلسون	۴۲۱، ۳۷۰، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۲	لسنیک
۳۹۸، ۳۶۴، ۳۲۹	ویلیامز	۱۴۹	لنسلات
۵۴، ۴۹-۴۵، ۴۱، ۴۰	هاپر	۳۲، ۳۱	لودن
۲۹۸	هادسون	۱۳۲، ۱۲۶، ۱۰۶-۱۰۳	لیز
۴۲۴، ۶۷، ۱۴	هاکت	۲۱۸، ۲۱۶-۲۰۹، ۲۰۷، ۵۸، ۳۲	لیکاف، ج.
۱۲۶	هاوس هولدر	۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۹	
۱۵۴، ۱۵۳	هربرت	۲۵۵-۲۵۰، ۲۴۶-۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴	
۳۱۹	هریس، الف.	۴۸۳، ۳۵۹، ۳۳۰، ۲۶۰	
۲۵	هریس، ز.	۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۰۷	
۴۸۸، ۴۴۴، ۲۶۳، ۲۳۵، ۱۴، ۳۳، ۱۹	هریس، ز.	۵۸	
۴۸۹		۶۸، ۶۷	مارکف
۹	هگل	۳۴۷، ۴۱	متسیوس
۵۲۲، ۳۶۴	هگمن	۳۸۲	متیو
۲۰۰، ۱۶۰	هله	۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵-۲۲۲، ۲۱۰، ۲۰۷	مکالی
۳۴۷، ۴۱، ۴۰	هلیدی	۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۳۴، ۲۳۳	
۴۸	همرسلی	۲۶، ۱۹	مک‌لی
۱۶۷، ۸۴	هنی	۲۹۵، ۲۰۷	مورگان
۴۳۷، ۴۲۰، ۴۰۴، ۳۹۰، ۳۸۱، ۳۶۴	هوراکس	۵۱۴، ۵۰۳-۵۰۱، ۴۴۴، ۲۵	مونتیگو
۴۹۵، ۴۷۹، ۴۶۶، ۴۶۴، ۴۶۱، ۴۵۴		۴۴۶	موهانن
۵۰۴، ۵۰۰-۴۹۷		۳۶۴	ناپولی
۵۱۷	هورنشتاین	۲۶، ۹	نیوتن
۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۸-۱۴۲	هومبلیت، و.	۵۲-۵۰، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۶، ۲۱، ۱۵-۱۳	نیومایر
۱۵۵	هیوم	۲۰۷، ۱۲۶، ۵۶-۵۴	
۳۶۴	یاکوبسن، ب.	۴۳۵	واسو
۱۶۵، ۳۵	یاکوبسن، ر.	۲۳۰	وال
۲۲، ۲۱	یامادا	۵۱۷	وبلهوت
۲۶	یرگین	۴۸	وُداک
۴۲۵، ۴۲۴، ۳۵	یسپرسن	۱۴۶	ورف
۲۷۳، ۴۱	یلمزلف	۱۴	ورنر
۳۶۴	یوری‌اگرکا	۴۶۴، ۴۵۲	وس‌گُت



تأسیس ۱۳۷۶
بخانه تخصصی ادبیات
مااستری پی‌اری

Theoretical Linguistics

Emergence and Development of Generative Grammar



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

Mohammad Dabir-Moghaddam

Sokhan Publishing Co.
Tehran 1999